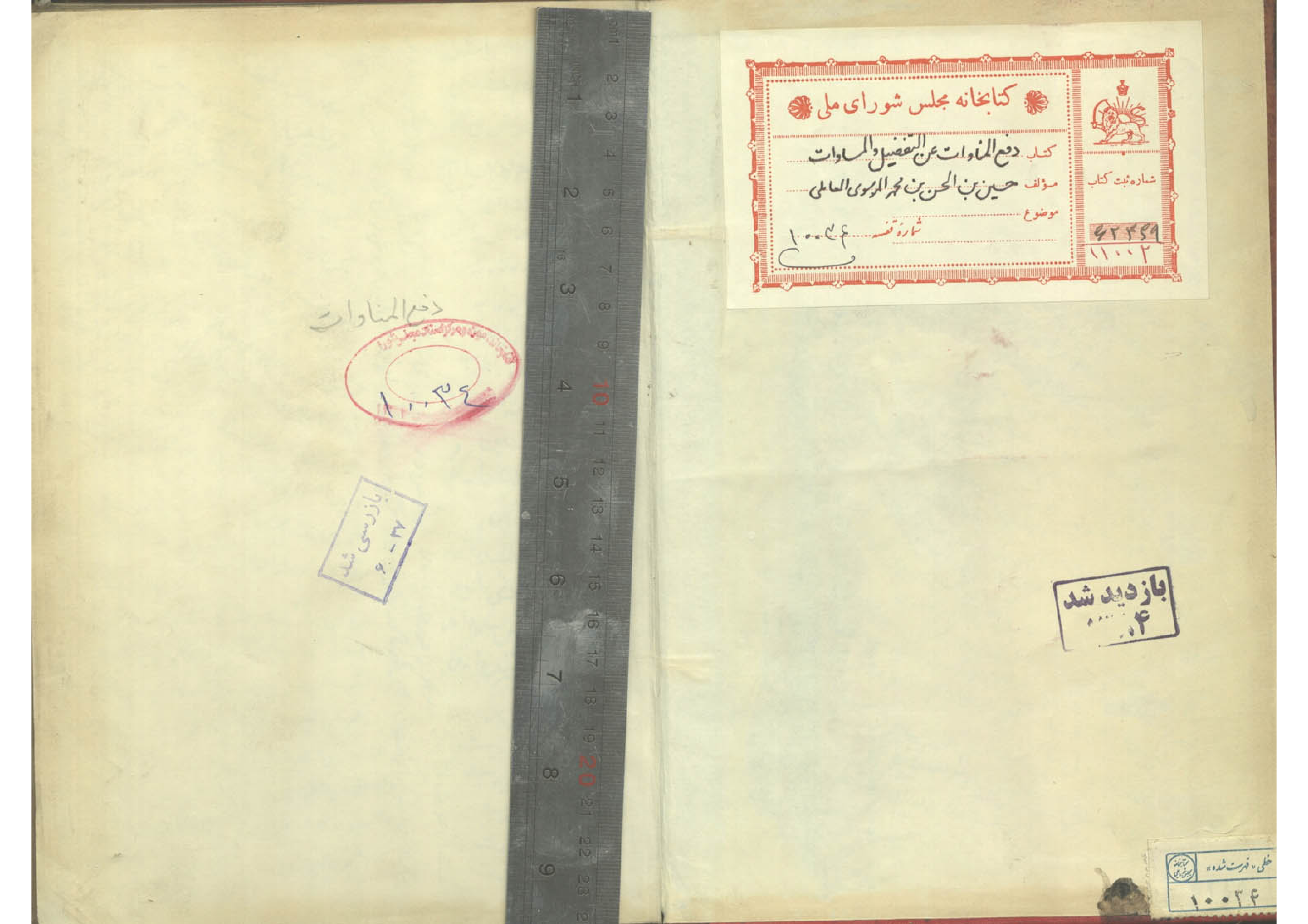
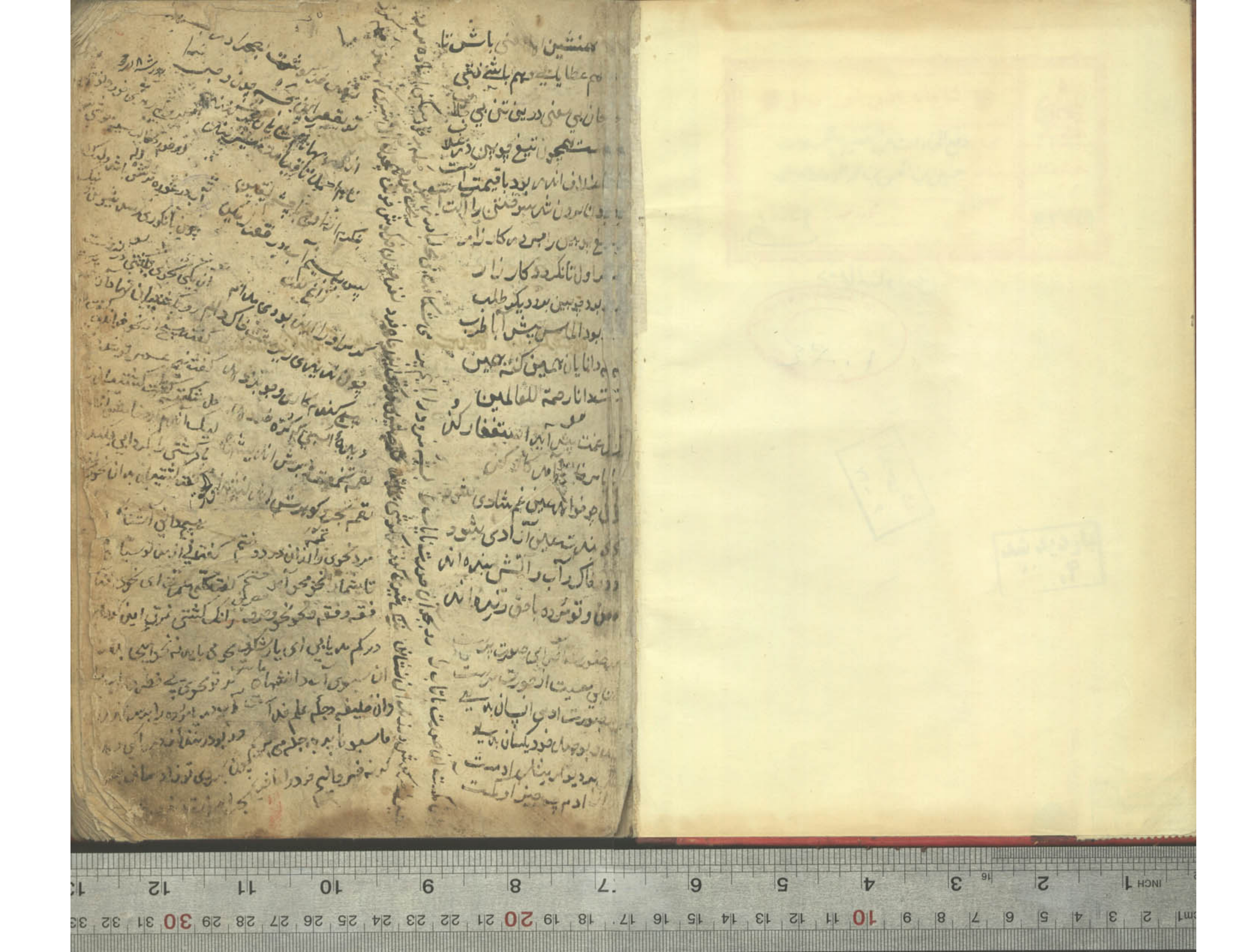

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب دفع المناوات عن التفضیل والمساوات
مؤلف حسین بن الحسن بن محمد الموسوی العاملی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۰۰۳۴
شماره ثبت کتاب
۶۲۴۵۹
۱۱۰۰۲
دفع المناوات
۱۰۰۳۴
بازرسی شد
بازدید شد
خطی «فهرست شده»
۱۰۰۳۴



کتاب ... در تفضیل السادات
در بیان حقیقت حضرت وصی الاوصیاء امیر المومنین ... و ... از حضرت رسالت ... صلوات الله

نام این کتاب حِلْیَةُ الْعَوارِف
وَمِضْمارُ الْمَعارِف



رب توکلت علیک واستعین بک

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین هُوَ اللّهُ الَّذِی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ
بنام خداوند بخشاینده مهربان و بآن متوسل گشته یاری میخواهم اوست آن خدای که نیست خدای الا او شاه پاک سلامت دارنده
الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ لِلّهِ الْحَمْدُ عَلَی الآئِهِ وَلَهُ الشُّکْرُ عَلی نَعْمائِهِ
امان دهنده نگاه دارنده عزیز کامران بزرگوار مر خدای راست سپاس بر آلائی که کرده و مر او راست شکر بر نعمتهائی که کرده
مُنْشِئُ الاَرْواحِ وَالصُّوَرِ جاعِلُ الْقُوی وَالْقُدَرِ جَلَّ عَنْ اَنْ یَتَلَوَّثَ قُدْسُ جَنابِهِ بِمُقابَلَةِ
پدید آرنده روحها و صورتها گرداننده قوتها و قدرتها بزرگوار است از آن شان او که آلوده شود پاکی آستان حضرتش برابری
نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِهِ حَمْدُ مَنْ حَمِدَ اَوْ شُکْرُ مَنْ شَکَرَ نظم
نعمتی از نعمتهای او ستایش هر کس که ستایش کند یا شکر آن کس که شکر کند

قدس او برتر از آرایش حمد | پاک آلایش از آلایش حمد
دست معطوف ازین دامن او | که رسد حمد به پیرامن او
احدی را که برون از عددست | حمد گفتن نه حد هر احدست
آن کریمی که ز فرط کرمش | هست شکر نعمش از نعمش
کیست در دایره کن فیکون | کاید از عهده شکرش بیرون
نگری که انسان از سلک موجودات از کرم او بتاج کرامت که
وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ سرافراخت فَلَمَعَ وَزَهَرَ
و هر آینه گرامی کردیم ما فرزندان آدم را پس درخشید و روشن گردید
منعی که بشر از صنف مخلوقات بتشریف او خلع شریفه وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا
در بر انداخت فَدَهِشَ وَبَهِرَ پس شگفت و شگفت مفضلی که از میان این نوع اکرم جراثیم یعنی اصل اصیل عرب
را منتخب گردانید و از آن گوهرین سلک سید ولد آدم را برای خاتمیت برگزید وَلا فَخْرَ لِمَنِ افْتَخَرَ
و بلند کرد لوای سعادت را میان شعوب ایشان بِالشَّرَفِ النّاصِعِ لِمُضَرَ
بر روی ... ظاهر عزت ...

و بیرون آورد خدنگ راست رو از کنانه کنانه عَلی رُؤُسِ الْقَبائِلِ فَظَهَرَ بر سران و سرداران قبیله ها آشکار شد
لِقُرَیْشٍ مِنْ بَیْنِ عَمائِرِها نَجْمُ السَّعادَةِ وَالْبَهَرِ فَاَصْبَحُوا کَما اَعادَ اللّهُ نِعْمَتَهُمْ اِذْ هُمْ قُرَیْشٌ وَاِذْ ما مِثْلُهُمْ بَشَرٌ
مر قریش را است از میان آبادانیهای ایشان ستاره سعادت و روشنی است پس صباح کردند ... اعاده کرده با مر ... ایشان ... قریش ...
و برافراخت ذروه مجد از میان بطون و متون آن فرقه روزافزون برای قصی فی ما بَطَنَ وَظَهَرَ در پوشیده و پنهان ...
و برافروخت بهجه باهره چراغ دولت قاهره دودمان هاشم را کَما اَنارَ وَقَهَرَ چنانکه روشن شد و غلبه کرد
و روشن ساخت غره باغره سیادت او را عَلی مَنْ بَدی وَحَضَرَ بر کسی که اهل بادیه ...
در مسند احمد حنبل وارد است از عایشه رضی الله عنها که وی تروی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن جبرئیل علیه السلام
قالَ یا مُحَمَّدُ قَلَّبْتُ الاَرْضَ مَشارِقَها وَمَغارِبَها فَلَمْ اَجِدْ اِنْسانًا خَیْرًا مِنْ بَنِی هاشِمٍ و فی ذلک ...
گفت یا محمد گردیدم زمین را شرقا و غربا پس نیافتم آدمی بهتر از فرزندان هاشم
در که منقار مرغ قدسی سفت | جای در رشته یقین کرد
دیده کان بود حقایق بین | همه جا اعتبار این کرد
و بپوشانید تاج سرداری از جمیع فضایل بجمیع فضایل عبد المطلب را و ظاهر گردانید صیت فتوت و مروت او را بین الخلایق ...
تا پرتو افکند از کواکب عشایر او آفتاب نبوت و رسالت غره محمدی و طالع شد بدر وصایت و ولایت از جبهه علیه علوی
و فرو گرفت عالم را اغصان فضل از دوحه فاطمی پس جمع کردید مواریث نبوت و وصایت و گشوده شد شارع افضلیت شوارع
اکملیت برای آنکس که سزاوار ورود و صدور آن بود لاجرم سبقت گرفت فضل وجود با جود محمد و آل خجسته فال او بر کل موجودات ذکر
در کتاب مشارق انوار الیقین است از قیس از اعمش از حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله انه قال
اِنَّ اللّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَیْنِ فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِهِما قِسْمًا ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَیْنِ اَثْلاثًا فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِها ثُلْثًا
بدرستی که خدای آفرید آفریدگان را دو قسم پس گردانید مرا در بهترین آنها یک قسم بعد از آن گردانید آن دو قسم را اثلاث پس گردانید مرا در بهترین آنها ثلثی
ثُمَّ جَعَلَ الاَثْلاثَ قَبائِلَ فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِها قَبِیلَةً ثُمَّ جَعَلَ الْقَبائِلَ بُیُوتًا فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِها بَیْتًا
بعد از آن گردانید آن اثلاث را قبیلها پس گردانید مرا در بهترین آنها قبیله بعد از آن گردانید آن قبایل را خانها پس گردانید مرا در بهترین آنها خانه
فَاَنَا خَیْرُ الْقَبِیلَتَیْنِ وَبَیْتِی خَیْرُ الْبُیُوتِ وَاَهْلُ بَیْتِ الصَّفْوَةِ مِنْ نُوحٍ وَالاَوَّلُ مِنْ اِبْرهِیمَ وَالْعِتْرَةُ
پس منم بهترین هر دو قبیله و خانه من بهترین خانها باشد و اهل بیت ... از نوح ... و اول از ابراهیم و عترت
مِنْ هاشِمٍ فَهُمْ فِی النّاسِ کَالسَّماءِ الْمَرْفُوعِ وَالنُّجُومِ الْهادِیَةِ وَالشَّمْسِ الضّاحِیَةِ وَالْکَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ
از هاشم پس ایشان در میان مردمان همچون آسمان ... و ستارهای راه نماینده و آفتاب ...

وَالشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ اَصْلُهَا النُّبُوَّةُ وَفَرْعُهَا الْاِمَامَةُ وَاَغْصَانُهَا الْعِصْمَةُ وَاَوْرَاقُهَا الْحِكْمَةُ وَثَمَرُهَا الدِّينُ
وآن درخت بابركت كه بيخ آن نبوتست وشاخ آن امامت وشاخهاى آن عصمت وبرگهاى آن حكمت وميوهٔ آن دين

وصلوات بابركات برقايل كلمهٔ عادة محمد وعلى خير البشر من آمن فقد امن ومن ابى فقد كفر
[illegible]

وآله الذين انطق الله بفضلهم الايات والسور واذعن لها الموجودات باسرها حتى الشجر والحجر
[illegible] مردان دين

وشهسواران ميدان يقين حماة الفضايل وفرسانها وارقوا الكمالات كابرا عن كابر سرافرازى منابر ممالك اسلام
[illegible]

بشرف القاب سايره وتمهيد قواعد منابر ايمان بشرف اسماء طاهره ايشان است كه بر السنهٔ غالى ودانى وخط الاوسط جارى
ودايرست عليهم الصلوة والسلام

نظم

لو ان اجماعنا فى فضل سؤددهم
[illegible]
اقلام ايشان به شيرى كه از مخابر كشيده اند لى كليدى پرورد

فى الدين لم يختلف فى الدين اثنان
در دين هيچ كس [illegible] اختلاف [illegible] را
والالا ايشان سترن طروس وشروح دفاتر كرده

شعر بالعربية

فلم يخل من اخبارهم بطن دفتر
يبوح بعلياهم ولا ظهر منبر
[illegible] كه ظاهر ميشود [illegible] ايشان وهمچنين [illegible] منبرى

وبالفارسية

نور مدحش گر نيابم در شب قدر دوات
كلك من طفلى بود كو شب جدا ماند ز شير

گر ز شوق مدح جاهش باشد و ذوق ثناش
كلك شكر دم دم معنى بر اندايد بقير

سكيت فضل ايشان در ميدان وجود سبقت بر مجلى فوارس گرفته من الماضى والغابر لقد احسن من قال

امام ار بسجد پس آيد رواست
پس و پيش هر كه رسد پيشوا ست

ت وواث فى مضمار المعارف وتداولها فى حلبة العوارف فالآخر كالاول والاول كالآخر
سادات ثابت [illegible] ايشان در ميدان معرفتها [illegible] پس آخر ايشان همچو اول است واوليت همچو آخر

شعر

شَرَفٌ تَتَابَعَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ
كَالرُّمْحِ اُنْبُوبٌ عَلَى اُنْبُوبٍ
بزرگوارى ايشان پى در پى رسيده بزرگى از بزرگى
همچون نيزه كه بندى از پى بندى دارد

وَتَرَى النُّجُومَ الزُّهْرَ مِنْ اَسْلَافِهِ
كَالْغَيْثِ شَابُوبٌ عَلَى شَابُوبٍ
[illegible]
همچون باران آيان قطره از پس قطره

ايشان

ايشان اشراف سادات وسادات اشراف‌اند
مرغوا آناف المنافسة عن مطالب العبد مناف
[illegible]

شنشنة معروفة فى السلف والخلف يكرها من اكرو بلوغها من عرف
[illegible]

شعر

فالناس ارض فى السماحة والندى
وهم اذا عد الكرام سماء
پس مردمان زمين‌اند در هنگام بخشندگى وبارندگى
وايشان هرگاه شمرده شوند كريمان آسمان‌اند

لو انصفوا كانوا لآدم وحده
وتفردت بولادهم حواء
اگر انصاف دهيم حاصل آدم [illegible] ايشان [illegible]
ومتفرد [illegible] بزادن ايشان حوا

بيت

مفاتيح الحكم ومصابيح الظلم وعلة خروج الدنيا من كتم العدم
[illegible]

علت غايى ابداع وجود
زين مقاصد همه ايشان مقصود
[illegible]
[illegible]

سيوف الله الذى لا تنبوا وانوار التى لا تخبوا
شمشيرها كشيده خدا اند كه معطل نميشوند ونورهاى خدا اند كه پنهان نگردند

نظم

ملاذ دهر و نواميس خلق و زبدهٔ دهر
مراد حوزهٔ ايمان مدار امن و امان

ولاة امر بمعروف ونهى از منكر
نجوم صواحب حشر وبدل تراجم وحى

كه منزلات شب قدر هستشان در شان
كه ميدهد خبر از رفع شانشان قرآن

بدور ساطعه آسمان جاه وجلال
شموس لامعه كارگاه كون ومكان

الحجج البالغة والجبال الدامغة والنجوم الزاهرة والانوار الباهرة اخلاء
[illegible]

الخيل ونجوم الليل وبحور السيل وثقاف الميل غيوث الجدبات
[illegible]

نظم

وليوث الغابات
بوصف خلايق علمهاى شاه حق
بكشف حقايق زبانهاى ناطق

سر اهل اسلام وسردار ايمان
بروض الجنان پيشواى خلايق
ائمة الهدى ومصابيح الدجى ومنار العلى

شعر

معدن النبوة وموضع الرسالة مهبط الوحى ومختلف الملائكة
[illegible]

[illegible]

سادة المسلمین وقادتهم   قادة المؤمنین وسادتهم   لجة الله عن حقایقه   حجة الحق علی خلایقه

مهتران اهل اسلام و رهبران ایشان   رهبران مومنان و مهتران ایشان   دریای حقایق الهی   حجة خدای بر خلایقش گاهی

جنب الله وصفوته وعیبته وخیرته اوتاد البلاد واقطاب العباد نظام الدین وحبل المتین لمن یقتدی بهم

یاران خدای و برگزیدگان و تعیین شدگان و برگزیدگان او موجب قیام شهرها و قطبها بندگان باعث ربط دین و محل اقتدا و ...

والرضا یقول علیه السلام مما فی عیون اخبار الرضا   هیهات هیهات من ذا الذی یبلغ معرفة

حضرت امام رضا میفرماید بر علیه السلام   آنچه در کتاب عیون اخبار الرضاست   دور دور است   آنکسی که خواهد رسید معرفت امام

الامام ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت الالباب وحسرت العیون وتصاغرت العظماء

امام گم شده اند عقلها و فرو رفته اند خردمندان و حیران اند خردها   و کند شده اند چشمها و خرد شده اند بزرگان

وتحیرت الحکماء وحصرت الخطباء وکلت الشعراء وعجزت الادباء وعییت البلغاء عن وصف

و سرگشته اند دانایان و تنگدل شده خطیبان و کند شده اند شاعران و عاجز شده اند زبان دانان و فرو مانده اند بلیغان از صفت

شان من شانه او فضیلة من فضائله فاقرت بالعجز والتقصیر وکیف یوصف له او ینعت

کاری از شان او یا فضیلتی از فضایل او پس اقرار کرده اند بعجز و تقصیر و چون وصف کرده شود او یا ستوده شود

بکنهه او یفهم شیء من امره لا وکیف وانی وهو النجم من ایدی المتناولین نعم   شعر

بکنه آن یا فهم کرده شود چیزی از امر او نه و چگونه و چون و او ستاره ایست بلند دور از دستهای رسندگان آن

اذا رمت وصفا منه قصرت دونه   واین الثریا من ید المتناول

هرگاه اندازه کنند وصف ازو کوتاه ماند و باو نرسید   و کجاست پروین آسمان که دست آدمی بآن رسد

صلوة یعجز عن محاولتها الحصر والاحصاء ویضیق عن مساحتها الارض والسماء

صلواتی که عاجز اید از جستن آن بگرد احاطه و شمار کلام و تنگ آید از در نوردیدن آن زمین و آسمان

اما بعد

نموده می آید که شخصی متفرد بعلو فطرت و نمو فطنت و وقود قریحه و متفرد باستقامت سلیقه و اشتعال

فهم و سرعت انتقال و مزید عوارض اشکال و حل دقایق اشکال اسوله اش شیرین تر از شهدی با آب حیوة آمیخته

در لطف بحیثیتی که متحیر می ماند اذهان متشرع از لطافت آن میان احجام و اقدام اجوبه اش زیبنده تر از وشاح مخون

واز

بزرو گوهری بر گردن خوبان اوح پرور آویخته در حسن بکیفیتی که گویی دم روانبخش نسیمی است میان گل و ریحان در

مقام استبسام   تمتش باعث ادب از اهل   بیت   نمتش ناقد علوم از جبل

مجامع العلماء بنشر فوائده ونکاته معمورة ومحافل الفضلاء بذکر ایراداته وتحقیقاته معمورة

مکانهای جمعیت علما به پهن کردن فایده های او و نکتهای او معمورست و محفلهای ارباب فضل بذکر ایرادات و تحقیقات او و روایات او ...

شعر

مازلت اسمع عن علیاه کل سنی   ازهی من الشمس او ابهی من القمر

همواره می شنیدم از بلندیهای رتبه او هر روشنی بلندی را   روشن تر از آفتاب یا زیبنده تر از ماه را

حتی التقینا فما والله ما سمعت   اذنی بافضل مما قد رای بصری

تا رسیدیم بهم پس بخدا سوگند که آنچه شنیده بود   گوش من بزیاده تر از آن تحقیق دید بینش من

بحر نهمت وی آب رفته علم بجوی دویده و بعین همت او بپایان فضل بکی جستن از آن رسیده و از صفای نیت وی

توسن سرد دست یاری آن رسیده   بیت   قدر از باغ خجسته شد پیرامن تو خود را   بی قول بر کمانت اعطا القوس باریها

فتی لا یجب الزاد الامن اتقی   به استمسکت راحات عروته الوثقی لکالم عن علمه اوالا عن

جوانمردی که دوست ندارد توشه را مگر از پرهیزگار باشد و دست آویزند و بدین دسته استوار

التماس کرد فضلی از مساواة حضرت امیر المؤمنین با خاتم النبیین صلوات الله وسلامه علیهما و افضلیت آنحضرت ما عدا

نبینا من الانبیاء والاوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین چون قلم را میدانی وسیع و مضاری چنانکه میدانی فسیح بدست افتاد

شهبار روار از سر نیچه اندیشه مرغ اجیان فضایل لا یقی انه به ائمه علیهم الصلوة پرواز نموده با حراز اخبار صادقه و ابراز اسرار لایقه

مبادرت نموده داد سخن پردازی داد و این سرا که منظر اولی الابصار جلوه داده میشود چیزی چندست که اینه غفل بردم کمتر بران افتاده

زیرا که مستوره از محوره و مسطوره از مسطوره فراهم آمده و این ترتیب و ترکیب بر کسی را میسر نیست که بعد از علم بمقدار فضل

هر یک این حضرات و قیاس حال یکی با دیگری پس این صورت صورت می بندد معرفت تساوی و تفاضل و روشن میگردد طرق

مفاضله و محاظه در تفاضل و در درک این معانی معاینه خیره میکرده ابصار خفافیش الوهم و خیره میشود از اشعه شعشعه آن اجنحه طوایر الفهم حیث

که او را قوت رفع این حجاب جرات و قدرة اقدام درین باب از روی و قاحت باشد یا ادعاء معرفت مراتب ایشان و تمیز

درجات ایشان کند چه ایشان قومی اند که ایشان را کسی غیر خدای نمی شناسد و کسی خدای را غیر از ایشان نمی شناسد   الروایة

روایت کرد اسعد بن ابراهیم بن الحسین بن علی الاربلی باسناده الی احمد بن حنبل از جمل حدیث که از محمد بن ادریس شافعی

شنیده از حدیث مقدم إنَّ اللهَ حقاً لا یعلمه إلّا أنا وهذا وإنّ لي حقاً لا یعلمه إلّا الله وهذا ولهذا

بدرستی که خدا را حقی است که نمیداند آن را مگر من و این مرد و مرا حقی است که نمیداند آن را مگر خدا و این مرد و این مرد را

علیَّ حقاً لا یعلمه إلّا الله وأنا پس این طریقی است که فرا نمی توان گرفت الّا از ایشان و شادی نمی توان شد بیافت

آن الّا از ایشان بهر حال آنچه از کتب معتبره و زبر معتمده بغرر متفق علیه موالف و مخالف بنظر در آمد عجالة جمع کرده آن دُرر غُرر را

در یک سلک کشیده موسوم ساختم به دفع المناوات عن التفضیل والمساوات الغاب مستطاب

ودعاء بقاء شاه عالیجاه دین پناه خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه

برسم خزانه عامره والی ولایة الولایة لاوی اعناق المسترشدین الی نحو ارشده الهدایه ماحی آثار الجهل باعفاء طرق

الضلال والغوایه قطب دایرة العرفان وسهم عمود الدرایه بدو زنده شد آیین جاوید طلسم که جان است او وجهان است جسم

باسط اجنحة العدل والانصاف رافع رایات الحق بالانتصاف ناصب غایات التقوی والعفاف کاشف ظلم الجور

والاعتساف نظم فروغ تقویتش عالم گرفته جهان زیر نگین چون جم گرفته نموده تقویت دین متین را

مبین کرده تش شرع مبین را محمد شعاشق اهل الزندقه والشقاق قامع رؤس ذوی الخلاف والنفاق طامس اعلام البدع

بالبیان والاحقاق والی مسند السلطنة بالارث والاستحقاق باستحقاق بر تخت آرمیده جهانداری بمیراثش رسیده

اباعجد ولایت در سرشتش مقر امن ملک چون بهشتش ابوابه قبل الملوک تحکها یوم السلام جواهر التیجان

زمین بوسش معلی آستانش همه شاهان وسلطانان وخانان زخاک درگهش شاهان شرفناک ز بس مالیده رخسارهای بر آن خاک

ز نقش روی شاهان خاک آن در شده مانند گنجهای مصور نور حدقة الشرف والسیادة نور حدیقة النجادة والمجادة

شعشعان القریحة الوقادة نورانی الطبیعة النقادة شعر ز نسبت با مصطفی نهاده معراج حسب تا آسمان افراخته تاج

زرایش شرع ودین را زیور و زیب زخطش ملک وملت دور از آسیب دامغ صولات الاضالیل قامع جیشات الاباطیل داحض

شراید النحل الباطله محلی جراید الملل العاطله شعر گرد تمشیر سلاطین شکار حجت قاطع بجهان آشکار

داده برهان بری از لجاج مذهب اثنی عشری ابواج بسته ره بغی بر اهل خروج آمده در حفظ دما وفروج

تظل ملوک الارض خاشعة له تفارقه هلکی وتلقاه سُجّدا

سجده گر پادشاهان کوی او آیه سجده است در ابروی او غنیمة الایام عصمة الارامل والایتام کهف طوائف الانام

غوث المسلمین وغیاث الاسلام نظم فلک قدری ملک سیرت که گردد این عدل او فلک ترک ستمکاری زمین رفع رایجانی

جو گرد خاک پایش توتیای دیده دولت الهی تا جهان باشد همو باشد ارزانی ابن اکرم الاشبال اعز الاسد

شعر لکواکب السعادة من طلعته طوالع ولمواکب السیادة من بهجته سواطع

البدر واهل الدهر تعرف والدهر

هو البدر الا انه البحر زاخرا سوی انه الضرغام لکنه الوبل باب قبلة الحاجات وجاه کعبة الطلبات

طول عمری که روزگار را مقرر است بایام دولت او حواله کرده واذعان واطاعتی که قدر را امر است باعوان حضرت او در قید

حاله در آورده قضا طارف وتلاد خود را بنوروزی پیشکش او کشیده وتوفیق قیام خیام اقبال او را بدعایم اوتاد فرودین کشیده

آن شهنشاه فلک جاه ملک صفوت که جنت شاهین ارغدانقر در کنگر ای آفتاب عالم آرای که از برد وجود چون نقشش صبح هستی کرد پیرایش دری

منشی آسمانها نیکش را آب زر نوشت بر بیاض روی صبح صادق نیکنامی سر ورد خیل شاهان جهان کز روی قدر چرخ تابان اوشاید اگر گویدا نوری

هم سیاده نسب هم پادشاهی حسب کو سلیمان تا انگشتش کند انگشتری تا سروری دارد بشکوه از خسروان خسروی نشست چون او بر سریر سروری

ار کند از سر که فرش بود دنه ای ظلم ماه نو در سینه گردون نماید خنجری با خواریج میکند نوز جهاد آن امر ماپا آنچه جدش کرد حیدر با جهود خیبری

بخشانیده که از نیامندگان صغار سنت احداد کبار خود روی بر نتافته وسر عایذی در ظل حمایت رحمتش از باب امن وامان

راه یافته مثنوی رحمتش با غضب انگیز رنگ و بو از غضب برده سبق رحمت او گر بود آتش قهرش سرکش

عفو او آب زند بر آتش شعر وان امر آبائي النبي محمد أبي لا أدلي بالعلي والتقدم

لئن علی راسیات مفاخر اذا انهدّ ارکان العلی لم تهدم

از تبرزین تبرای بت شکست همچنان کز ضرب ابراهیم نقش آزری ور زبان او رواج مذهب شیعی فزود خطبه اثنی عشر را کرد دون منبری

محیی دوارس العلوم الشرعیه مروج الشرایع النبویه عدل قسطاس

الشعار المصطفویه مشکوة انوار الطرایق المرتضویه شعر جامع جمله صفات کمال تابع سیرت محمد وآل

محیی شرع وماحی الحاد نصب عیش قواعد ارشاد باشعار و دثار مصطفوی عملش بر طریق مرتضوی

فارس فوارس میدان النسب حایز قصب السبق فی مضمار الحسب شعر نسب او نسب تقی مصطفوی حسب او حسب مصطفوی مالک

ممالک المعالی والفضایل ملیک ملوک الشیم والشمایل شعر وکل حیاً للجود منه سحابه وکل رحی للمجد فهو له قطب

متقمص غلایل السداد ومدارع الهدی متسنم ذری الشرف والنهی فی مشارق المجد والعلی الفایز بالقدح المعلی والراقی الی

السماک العلی شعر له القدح المعلی فی المعالی اذا ازدحم الکرام علی القداح کاشف ذیول الاستاعین

شعر

خایق دقایق الاسرار صارف عنان الهمة الی ترویج اسواق الفضایل فی الایراد والاصدار

والدین لولاه لطارت به عنقاء او سال به الوادی قد ثلم الدهر به ثلمة جانبها لیس بمرتاد

فلله الحمد که یمن اقبال و سمو اجلال او شکسته آن بسته و برید و دریده آن دوخته و پیوسته شد و ساحت حضرتش از الایشها
رسته گشت بساطی که صدور مومنین را از صدور احکامش رخ نمود و بساعتی که از وجود مسعود او دین مبین را بر عزت و
افتخار صادیه از و ریان والسنه صادقه بذکر او در جریان و چگونه چنین نباشد که او سرآیینه چشمه ایست که انهار مکارم از و بر
میخیزد و اعطاف او سحابیست که سیول اکارم برمی انگیزد فالشمس ان قیست بسنیه و لا البحر وضاحه و لا الدهر کامل
بر او افضل از شیرینی گفتار او عذوبت فرات یافت با آنکه در تلخی از ملح اجاج زیاده بود و راست ترین راهها بیمن همت او مسالک معروف
شد با آنکه از ازواج افتاده بود ابر کرمش از فلک ارتفاع باران نفاع برکشت زار آمال فرو ریخت و برای سلوک سر تشدن رکیب همم
تا هر چه کمال برانگیخت در بهار تربیتش کلها در ریاض کمال شکفت و وقف کرد بر هر ارسی فضل و افضال آنچه زمین از سلک انهار در دل نهفت
تا علا تمار مراد از اشجار سعی و اجتهاد چیدند و از محصول آن ذخایر و از خزاین کشیدند بحریست با عذوبت ما سفاین جواهر او در کمال
و غوثیست با رونق و صفا نفایس اخلاق او در عین جلوه گری مرتب سازد لواهای احسانت و مشهور بجلی آن و بر فراز دبخشای عدلت
و سوز اول سل آن **شعر**
حلیم اذا ما الحلم زین اهله ✽ مع الحلم فی عین العدو مهیب ✽ کوه حلم و تیغ تیزش با شکوه حیدری
با وجود حلم باشد در دل اعدا مهیب
مطوق اعناق البرایا باطواق امتنانه و دغوار غرور الجلال الی جنون اجفانه **شعر**
بحلم کان الارض منه توقرت ✽ و جود کان البحر منه تفجرا
طاعتش در ان درجه که بنور تهجد روی شب ما سفید میکند و کرامتش
بان مرتبه که دست در بار دریا تا شانش روی سیل را سیاه میگرداند
مثنوی
زبیدار بخت شد کامیاب ✽ کس این بخت هرگز نبیند بخواب
چو همت و خورشید و سیش ارزان ✽ کفی سیم پاش است و کف زرفشان
بخش دستی پیچ حله معانی نمیکند با مرکب تازنده اش و در اداء هیچ ضربتی مانع نمیشود دبازوی تیغ افرازنده اش **بیت**
عز العدو اذا الاتاه فی رهج ✽ اقل من عمر من یحیی اذا وهبا
بالا ترست از کنگره سها شرف قصر مصاعد او و برتر است از حضرت
علی پایه مصاعد او **مثنوی**
نظر گر کند مبتش از عتاب ✽ شود تیغ مو بر تن آفتاب
کند از ره تربیت گر نگاه ✽ سها را کند رنگ خورشید و ماه
خلافت منقاد اوست که در گردن کمند انقیاد او دارد و دولت
مطیع اوست که سر در فتراک کمند او دارد **ایضا**
شهانرا ز دولت بود فتح باب ✽ بود دولت از درگهش فتحیاب
بدولت سرشت خاک درش ✽ باقبال آراسته کشورش
فرو ریخته است مراو را الکمال الفضل از عین القطر و جمع آمده است
فایق آمدن او بر سایر شاهان کل قطر اگر نسیم لطف بر کوه عمان بگذرد بپرداز آنرا از هر گونه بوی که دارد و اگر آن نسیم روی آورد
بر ریاض نجد آنرا محلی سازد بهر گونه رنگ آمیزی که از قلم لطافت رقم نگاره **شعر العربیة**

لا یبلغ الواصف المطری مدایحه ✽ وان یکن سابقا فی کل ما وصفا
نرسد مداح طراز سخن دهنده بدایع او ✽ و اگر چه آن مداح پیشی گرفته باشد در هر چه وصف تواند
فسحت میدان کرمش چنان که فصحای عرب با همه بلاغت از ارتجاز در میدانش بعجز خود قایلند و فرسان فارسی زبان با همه لطافت
در طی آن راجل **مثنوی**
در مدحت آن نخجسته اخلاق ✽ هر چند که بیش کردم اغراق
هر گاه دری گشاد از الطاف ✽ کردم چو نظر زروی انصاف
دریافتمش ز مدحت خویش ✽ صد مرتبه بلکه بیش در پیش
طور حلم و قدر او حدایب ملکوتست
و جبل جلالتش بدلول لم یزل مستقرة مکانها الی ان آتی النور منعوت ما هیست که بدر لدیش خطا ولا قرن
صورت هلال چون قرن غزالی نمی پذیرد و آفتابیست که قرن النوال اقبالش در هیچ قرن صفت افول و زوال نمی یابد کوکب
علم تابیست بر ذات این عالی گوهر بر افراخته و علم دستی است که جوهری صنع ازین فروز جوهر بنش خاتم ساخته و پرداخته
مولی ملوک طوائف الامم مالک رقاب العرب و العجم اسوة السلاطین فی العالم قدوة الخواقین من بنی آدم
خداوند پادشاهان طایفهای امم صاحب بندگان عرب و عجم پیشوای سلطانان در عالم پیشوای خاقانان از فرزندان آدم
ملاذ اهل الحق من الدانی و القاصی ظل الله فی الارض علی المطیع و العاصی **نظم**
پناه اهل حق از نزدیک و دور ✽ سایه خدای در زمین بر رفق فرمان بردار و نافرمان
بر اهل دین و دانش طاعتش فرض ✽ مولی السلطان ظل الله فی الارض
ناشر اعلام الامن و باسط الویة الامان حافظ
بیضة الاسلام حامی حوزة الایمان ممتثل امر ان الله یامر بالعدل و الاحسان مرضع اخلاف
کشور سلمانی حمایت کننده ملک ایمان فرمانبر آورنده این فرمان و اجب الاذعان الله شیرده از پستانها
اللطف اشبال الامتنان **بیت**
اسلم معشر ان جمعها العلی ✽ تفرعوا عن نبی او وصی نبی
لطف شیر بچهای کرم و امتنان را
قوی پایه درختی است از گروه درختان که جمع آمد نیاکان ایشان و شاخها بپیوند کرده از نبی یا وصی نبی
حافظ معاقل المومنین ناقض معاقل الناکثین عصمة الضعفاء و المساکین ملجا العجزة و المنقطعین
نگاه دارنده آرامگاه مومنان برشکننده حصار بیعت شکنان پناهنده ضعیفان و درویشان پناه عاجزان و از دنیا بریدگان
مشید مبانی الدین المتین ممهد قواعد الشرع المبین مؤسس اطواد الطریق المستبین
برافرازنده بنای دین مستحکم متین گسترانندهٔ قاعدهای شرع بنیاد نهنده کوههای شکوه طریق آشکارا
له عسکر الخیل و الطیر اذا سری ✽ به عسکر المرتقی آلاجامه ✽ سحاب من العقبان یزحف تحتها ✽ سحاب اذا استسقت سقاها صوارمه

اسعد السلاطين جدًا واشرفهم ابا وجدا واوفاهم ذماما وعهدا وارجحهم علما واوسعهم حلما

[illegible]

اذكاهم عقلا واحمدهم فعلا واوفرهم حظا وابعدهم همما واحلاهم شيما واكرمهم خليقة وارضاهم طريقة

[illegible]

شعر

ظل الاله ملاذ الخلق قاطبة ‌ ‌ كهف الانام شهنشاه الخواقين ‌ ‌ ابو المظفر ... المؤيد ‌ ‌ عند الاله مغيث الحق والدين

سایه خدای پناه خلق همگی ‌ ‌ پناه مردمان شاه شاهان ... ‌ ‌ خلد الله ملکه و سلطانه ... ‌ ‌ نزد خدای فریادرس حق و دین

والی الحقيقة ماوى كل كريمة ‌ ‌ حامی الطريقة ملجا كل مسكين ‌ ‌ غوث الطريقة قدسی الطوية ... ‌ ‌ سمح الرؤية برهان البراهين

[illegible]

عين الخلافة قرت في امارته ‌ ‌ اقمارها حيث عادت كالعراجين ‌ ‌ جرت على فلك الافلاك دولته ‌ ‌ ذيلا فذلت لها شم العرانين

[illegible]

تعفر الصيد في ترب النعال له ‌ ‌ جباههم في تجلي البساطين ‌ ‌ من دون سدته الاعناق خاضعة ‌ ‌ كانها بعض احجار الاساطين

[illegible]

علا على الشرف الاعلى لذاك غدت ‌ ‌ اقدامه ملثم الغر الميامين ‌ ‌ عمود فجر المعالي صبح طلعته ‌ ‌ شمس الظهيرة قسطاس الموازين

[illegible]

ليث الوغى في متون القنا فتى ‌ ‌ صدر الصوامع محراب الاساطين ‌ ‌ برج السعادة ميزان السيادة ‌ ‌ المجادة صفو الماء والطين

[illegible]

حامي الذمار عزيز الجار رافعه ‌ ‌ الى السماكين ماحي كل توهين ‌ ‌ بحر حول جماه العافين ‌ ‌ حوم الحجيج باطراف الميادين

[illegible]

من ذا يقيس بجدواه الغمام ومن ‌ ‌ يقيس غباه بالاسد العرانين ‌ ‌ بيض مرابعه خضر مواقعه ‌ ‌ حمر وقايعه كالى الاحايين

[illegible]

طارت عقول العدى من سطوته ‌ ‌ لا غرو ان قلدوا راي المجانين ‌ ‌ للنار ما زرعوا والنهب ما جمعوا ‌ ‌ والقتل ما ولدوا والسبي للعين

[illegible]

كم قد فدا بحد السيف من بطل ‌ ‌ واشبه الشلو مخلاب الشواهين ‌ ‌ مفلق الهام في يوم الطعان وفي ‌ ‌ يوم الرهان عقاب السراحين

[illegible]

فكم اطار بفضل العزم عقيقه ‌ ‌ فيها شواظ لرجم الشياطين ‌ ‌ تقع العجاجة مرهوم عشيه ‌ ‌ سموم اعصارها ريح البساتين

[illegible]

اساس دولته صرح ممرده ‌ ‌ كرسي عرش العلى في عز تمكين ‌ ‌ تمثال في كل فج نحو امته ‌ ‌ من العفاة بامال عثانين

[illegible]

تدلى الى البحر الطامي نابعه ‌ ‌ تنشى سجال في افانين ‌ ‌ مجنية من رسول الله نعمته ‌ ‌ طابت ارومتها في ... الحين

[illegible]

يعادر خلقه در النسيم ومن ‌ ‌ شميم رياه في عرف في لين ‌ ‌ فالشمس من لطفه مصفر تخجلا ‌ ‌ واشفق الشفق المحمر في حين

[illegible]

صبح الشريعة مصباح الذريعة ‌ ‌ مفتاح القريحة سحبان السحابين ‌ ‌ علم البسيطة عدلا والانام الى ‌ ‌ عز سحاباه في شام وفي صين

[illegible]

من يدحد كارض السماء به ‌ ‌ قرم همام سليمان اللقاء ‌ ‌ اغر ابيض يستسقى الغمام به ‌ ‌ عيد اليتامى ثمال العاكين

[illegible]

يفوح عرف المعروف صاحبه ‌ ‌ وعرف نسيمه نوار الرياحين ‌ ‌ يحيى الحصا قبل الكي ماتيه ‌ ‌ فكيف يحوي اوراق الدواوين

[illegible]

اشاد للدين والدنيا ما كان ‌ ‌ اشاده الله للدنيا وللدين

[illegible]

ازان زمان که رياح رحمت او از مهب فلاح بر جناح نجاح این نکته بال و زید کشتی امید بر حسب مراد از ورطه حیرت بساحل راحت رسانیده ارواح عاطفت در اجسام ابتهاج دمیده لذة هریک از فواضل انعام او که دفعه فدفعه تازگی نو باده وار از باغ روزگار دمیر سید همچنان در کام باقی و حلاوه آن باشیرینی جان ملاقی است

شعر

وكم سبقت منه الى عوارف ‌ ‌ ثناى من تلك العوارف وارف

[illegible]

وكم غرر من بره ولطائف ‌ ‌ لشكرى على تلك اللطائف طائف

[illegible]

الى اسبانعامش اشباح که بیمن تربیتش یافته مشام قدس نسیم

وی بباء ایں ارواح کہ بحسن عاطفتش بملا اعلی تعلق پذیرفته — **شعر العربیة**

فلو ان اعضائی تحولن السنا — یشکر آلائی اولیت لم توف حقه

عبیر عنبر ذکر جمیلش متنشف و شمیم نسیم ثنا جزیلش متنسم

پس اگر اعضای من همه زبان شوند — برای شکر او

شعر ولو ان لی فی کل منبت شعرة — لسانا لما استوفیت واجب حمده

ازحصر ادنی شکر نوال او السنه فصحی محصور ست و ازعد اسهل ذکر ماثر او افواه عرب عربا بکلمت عذب

رهنت یدی العجز عن شکر بره — وما فوق شکری للشکور مزید — ولو ان شیئا یستطاع استطعته — ولکنما لا یستطاع شدید

چه توان گفت از آنچه السنه بداة فحول و افواه ثقاة عدول گوشزد شده. اوصاف اخلاق رضیه و اعراق زکیه
مرضیه و محاسن صفات ملکیه و میامن برکات قدسیه او که مقیاس اخلاق و آداب و قسطاس معارف الباب
و هو معیار ارباب الافهام والعقول و مدار ادوار المنقول والمعقول حتی رات ما لا عین رات ولا

اذن سمعت ولا خطر علی قلوب بشر **الدعا** لا زال رواق اقباله فی الاجلال ما راق شارق

گوشی نشنیده و در خاطر هیچ آدمی خطور نکرده — همیشه بارگاه اقبال او در بزرگ داشتن مادام که

مضروب و اوراق بارق مسکوب ولا برح کاسر اجنحة البدع و ملجمها و ناشر اعلام السنن و حامیها

ممهدة دعائم الاسلام بعلو شانه مشیدة ارکان الایمان بسمو مکانه منشرح بتضوعه

جلائل الصلات معروة بین مواطن الصلوات طائرا ذکره الی سماء القبول من اذکار المساجد

علی اجنحة الدعوات لا زال ممدود الظلال علی الوری — ما لاح فوق الغصن ورق حمام

وما انفکت القلوب خاشعة هیبته والرقاب خاضعة لعظمته والآمال متوجهة نحو کعبته والامانی مقضیة بین عتبته ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم

واین مقاصد مبین میشود بر اصد

المرصد الاول

در مساوات حضرت امیر المؤمنین با حضرت خیر النبیین صلوات الله علیهما در غیر نبوت

و دلالت میکند برین مرصد منهجی چند

المنهج الاول من الکتاب

قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا

پس هر که حجت آرد با تو درین باب از پس آنچه آمد بتو از دانش پس بگو بیایید

ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم

بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را

ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین

بعد از آن زاری کنیم پس بگردانیم یعنی حواله کنیم لعنت خدای را بر دروغ گویان

وجه استدلال باین آیه کریمه آنکه چنانکه با بنائنا اراده آن دو شاهزاده یعنی امام حسن و امام حسین و بنسائنا
حضرت فاطمه فرموده بانفسنا را حضرت امیر المؤمنین علی است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بلا خلاف
من المفسرین والمحدثین و اتحاد بحسب ذات محال است پس باقی نماند الا حمل بر اقرب مجازات و این مساوات است
و آنچه ممکن است مساوات در آن و درین گفتار نبوت خارج است و باقی فضایل و کمالات داخل بدلیل قوله
صلی الله علیه و آله لا نبی بعدی و دیگر نصوص مثل خاتم النبیین و امثال آن و اگر کسی
مکابره کند الزام دهیم او را بآنکه نبود از اهل عبا احدی سوی همین پنج تن نبی و ولی و دو فرزند و زن
مشخص است که حسنین و فاطمه از انفسنا مراد نیستند بالاتفاق پس باقی نماند الا آنکه مراد از انفس
نبی باشد یا علی علیهما السلام بر نبی حمل نتوان کرد بنابرین که معنی چنین میشود که بیایید تا نفس خود را آواز کنیم
و این بدیهی البطلان است پس باقی می ماند که مراد نیست بغیر از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه
و هو المطلوب

المنهج الثانی من السنة

از انجمله است آنچه روایة کرده شیخ فقیه محمد بن احمد بن علی بن شاذان در مائة منقبة از
طرق عامه از عبد الله بن عمر که گفت پرسیدیم از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم
از شان علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه پس آنحضرت در غضب شد و گفت

ما بال اقوام يذكرون من له منزلة عند الله كمنزلتي ومقام كمقامي الا النبوة الا ومن احب

چه میشود این گروه مردم را که یاد میکنند [illegible]

عليا فقد احبني ومن احبني رضي الله عنه ومن رضي الله عنه كافاه بالجنة الا

علی را پس تحقیق دوست داشت مرا و هر کس دوست دارد مرا راضی شد خدای از او [illegible]

ومن احب عليا فقد استغفرت له الملائكة وفتحت له ابواب الجنة يدخل من اي باب

که هر کس دوست دارد علی را پس تحقیق طلب آمرزش کنند از برای او فرشتگان و گشاده شود برای او درهای بهشت

شاء من غير حساب الا ومن احب عليا اعطاه الله كتابه بيمينه وحاسبه حساب

که خواهد بی از حساب او آگاه باش که هر کس دوست دارد علی را بدهد خدای نامه او را بدست راست او [illegible]

الانبياء الا ومن احب عليا لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكوثر وياكل

پیغمبران بدان که هر کس دوست دارد علی را بیرون نرود از دنیا تا آنکه بیاشامد از کوثر و بخورد میوه

من شجرة طوبى ويرى مكانه من الجنة الا ومن احب عليا يهون الله عليه

از درخت طوبی و ببیند جای خود از بهشت آگاه باش که هر کس دوست دارد علی را آسان میکند خدا برو

سكرات الموت وجعل قبره روضة من رياض الجنة الا ومن احب عليا

حالت بیهوشیهای مرگ را و بگرداند گور او را باغی از باغات بهشت آگاه باش که هر کس دوست دارد علی را

اعطاه الله في الجنة بكل عرق في بدنه حوراء وشفعه في ثمانين من اهل بيته

بخشد خدای او را در بهشت بهر یک رگ در تن او حوری و راه شفاعت دهد او را در هشتاد کس از اهل خانه او

ولە بكل شعرة على بدنه مدينة في الجنة الا ومن عرف عليا واحبه بعث ٥

و مر او را باشد بهر یک موی او در تن او شهری در بهشت بدان و آگاه باش هر که بشناخت علی را و دوست داشت او را

الله اليه ملك الموت كما يبعث الى الانبياء ودفع عنه اهوال منكر ونكير ونور

خدای بسوی او ملک الموت را بمانند آنکه برانگیخته بسوی پیغمبران و دفع کند از او هولهای منکر نکیر را و روشن سازد

قبره وفسحه مسيرة سبعين عاما وبيض وجهه يوم القيمة الا ومن احب

گور او را و فراخ سازد بموازی سیر کاه هفتاد ساله جای و سفید سازد روی او را در روز قیامت بدان که هر که دوست داشت

٦

عليا اظله الله في ظل عرشه مع الصديقين والشهداء والصالحين وامنه من

علی را سایه کند و در پناه گیرد خدای او را در سایه عرش با راستگویان و شهیدان و نیکوکاران و صالحان و ایمن گرداند او را از

الفزع الاكبر واهوال الصاخة الا ومن احب عليا يقبل الله منه حسناته

ترس بزرگ و هولهای روز قیامت آگاه باش که هر کس دوست دارد علی را قبول میکند خدای نیکوییهای او را

ويتجاوز عن سيئاته وكان في الجنة رفيق حمزة سيد الشهداء الا ومن

و میگذرد از بدیهای او و هست در بهشت همراه حمزه عم پیغمبر که مهین شهیدان است آگاه باش که هر کس

احب عليا اثبت الله الحكمة في قلبه واجرى على لسانه الصواب وفتح الله عليه

دوست دارد علی را ثابت میدارد خدا حکمت را در دل او و روان میسازد بر زبان او کلمه حق و سخن درست را و میگشاید برو

ابواب الرحمة الا ومن احب عليا سمي اسير الله في الارض وباهى الله به ملائكته

درهای رحمت را آگاه باش که هر کس دوست دارد علی را نامیده شود که اسیر خداست در زمین و مباهات کند خدای باو بر ملائکه

وحملة عرشه الا ومن احب عليا ناداه ملك من تحت العرش ان يا عبد الله استانف

و بردارندگان عرش خویش بدان که هر کس دوست داشت علی را آواز کند فرشته از زیر عرش که ای بنده خدای از سر گیر

العمل فقد غفر الله لك الذنوب كلها الا ومن احب عليا جاء يوم القيمة ووجهه

عمل را پس تحقیق آمرزید خدای ترا همه گناهان آگاه باش که هر کس دوست داشت علی را آید روز قیامت با روی

كالقمر ليلة البدر الا ومن احب عليا وضع الله على راسه تاج الكرامة والبسه

ماه شب چهارده بدانکه هر کس دوست دارد علی را بنهد خدای بر سر او تاج کرامت و در پوشاند او را

حلة العز الا ومن احب عليا كتب الله له براءة من النار وبراءة من النفاق

حله عزت بدانکه هر کس دوست داشت علی را نویسد خدای برای او براءة از آتش دوزخ و براءة از نفاق

والجواز على الصراط والامان من العذاب الا ومن احب عليا مر على الصراط

و گذشتن بر صراط و امان از عذاب بدان و آگاه باش که هر کس دوست دارد علی را گذشت بر صراط

كالبرق الخاطف ولم ير صعوبة المرور الا ومن احب عليا لا ينشر له ديوان

چون برق جهنده و ندید دشواری گذشتن را آگاه باش که هر کس دوست داشت علی را نمی گشایند برای او دیوان

وَلا يُنصَبُ لَهُ مِيزانٌ وَقِيلَ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا اَمِنَ مِنَ
و نصب کرده نشود برای او ترازو و گویند مر او را که در آی بهشت را بغیر حساب بدانکه هر که دوست دارد علی را ایمن باشد از
الْحِسابِ وَالْمِيزانِ وَالصِّراطِ اَلا وَمَنْ ماتَ عَلى حُبِّ عَلِيٍّ وَآلِ مُحَمَّدٍ صافَحَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَزارَتْهُ
حساب و میزان و صراط آگاه باش که هر که بمیرد بر دوستی علی و آل محمد مصافحه کنند فرشتگان او را و زیارت کنند
اَرْواحُ الْاَنْبِياءِ وَقَضَى اللّهُ لَهُ كُلَّ حاجَةٍ كانَتْ لَهُ عِنْدَ اللّهِ اَلا وَمَنْ ماتَ عَلى
روحهای مقدس پیغمبران و برآورد خدای مر او را هر حاجت که داشته باشد نزد خدای بدان و آگاه باش که هر که مرد بر
بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ كافِرًا اَلا وَمَنْ ماتَ عَلى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَاَنا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ
دشمنی آل محمد مرد بحال کافران و بدانکه هر که مرد بر دوستی آل محمد پس من کفیل اویم بهشت
غافل مشو ازین نکته که حساب محب امیر المؤمنین علیه السلام بطریق حساب انبیا باشد و برانگیزد بسوی او
ملک موت را همچنانکه برانگیخته بسوی انبیا و زیارت بکنند او را ارواح انبیا و نزدیک باین معنی است انچه
در کتاب المناقب مرفوع است تا ابن عمر مذکور که گفت پرسیدم از رسول خدای صلی الله علیه و آله که چیست منزلت علی علیه السلام
نزد تو پس در غضب شد و گفت ما بالُ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ رَجُلًا لَهُ عِنْدَ اللّهِ مَنْزِلَةٌ كَمَنْزِلَتِي وَمَقامٌ
كَمَقامِي اِلّا النُّبُوَّةَ يا ابْنَ عُمَرَ اِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الْجَسَدِ وَهَلْ جَسَدٌ بِغَيْرِ رُوحٍ وَاِنَّ
همچون مقام من الا پیغمبری ای پسر عمر بدرستی که علی است از من بمنزلهٔ روح از جسد و آیا می تواند بود جسد بی روح و بدرستیکه
عَلِيًّا عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ وَاِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الرُّوحِ وَاِنَّ عَلِيًّا
علی است نزد من بمنزلهٔ نفس از نفس و آنکه علی است از من بمنزلهٔ روح از روح و آنکه علی است
مِنِّي بِمَنْزِلَةِ النُّورِ مِنَ النُّورِ وَاِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَاِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الزِّرِّ
از من بمنزلهٔ نور از نور و آنکه علی است از من بمنزلهٔ برادر اعیانی از برادر اعیانی و آنکه علی است از من بمنزلهٔ تکمه تا دو
مِنَ الْقَمِيصِ يا ابْنَ عُمَرَ اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ اَحَبَّنِي وَمَنْ اَحَبَّنِي فَقَدْ اَحَبَّ
از پیراهن ای پسر عمر بدان و آگاه باش که هر که دوست داشت علی را پس بتحقیق دوست داشت مرا و هر که دوست داشته مرا پس دوست داشت
اللّهَ وَمَنْ اَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ اَبْغَضَنِي وَمَنْ اَبْغَضَنِي فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ اَلا وَمَنْ اَحَبَّ
خدا را و هر که دشمن داشت علی را پس بتحقیق دشمن داشت مرا و هر که دشمن داشته مرا پس دشمن داشت خدا را بدانکه هر که دوست

علیا

عَلِيًّا فَقَدْ اُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ وَحُوسِبَ حِسابًا يَسِيرًا اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا
علی را پس بتحقیق آید نامه او بدست راستش و حساب کرده شود حسابی آسان و آگاه باش که هر که دوست داشت علی
لا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيا حَتّى يَشْرَبَ مِنَ الْحَوْضِ وَيَاْكُلَ مِنْ شَجَرَةِ طُوبى وَيَرى مَقامَهُ فِي الْجَنَّةِ
بیرون نرود از دنیا تا بیاشامد از حوض و بخورد از شجرهٔ طوبی و ببیند مقام خود را در بهشت
اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا هانَتْ عَلَيْهِ سَكَراتُ الْمَوْتِ وَجَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِياضِ الْجَنَّةِ
بدانکه هر که دوست داشت علی را آسان شد بروی سکرات مرگ و گردید گور او باغی از باغات بهشت
اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا اَعْطاهُ اللّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْ اَعْضائِهِ حُورًا وَشَفاعَةً فِي ثَمانِينَ مِنْ
آگاه باش هر که دوست داشت علی را بخشید خدای بهر عضو او از اعضاش حوری و شفاعت در حق هشتاد کس از
اَهْلِ بَيْتِهِ اَلا وَمَنْ عَرَفَ عَلِيًّا وَاَحَبَّهُ بَعَثَ اللّهُ اِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ كَما بُعِثَ لِلْاَنْبِياءِ
از اهل بیتش بدانکه هر که شناخت علی را و دوست داشت او را برانگیخت خدای بسوی او ملک موت را همچنانکه برانگیخته بسوی انبیا
وَجَنَّبَهُ اَهْوالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَفَتَحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَسِيرَ عامٍ وَجاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ اَبْيَضَ الْوَجْهِ يُزَفُّ
و دور داشت او را از هولهای منکر و نکیر و گشاد برای او در گورش مکان سیر یک ساله راهی و آمد آنکس در روز قیامت روسفید جلوه کرده
اِلَى الْجَنَّةِ كَما يُزَفُّ الْعَرُوسُ اِلى بَعْلِها اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا اَظَلَّهُ اللّهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ
بسوی جنت همچنانکه جلوه کنند عروس بسوی شوهر خود آگاه باش که هر که دوست داشت علی را در سایه پناه داد خدا او را در سایهٔ عرش او
وَآمَنَهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا يَقْبَلُ اللّهُ حَسَناتِهِ وَاَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ
و ایمن کرداند او را روز ترس بزرگ بزرگ بدانکه هر که دوست علی را قبول بکند خدای نیکویهای او را و در آورد او را در بهشت بی حساب
اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا وَضَعَ اللّهُ عَلى رَاْسِهِ تاجَ الْكَرامَةِ مَكْتُوبًا عَلَيْهِ اَصْحابُ الْجَنَّةِ
آگاه باش که هر که دوست داشت علی را بنهد خدای بر سر او تاج کرامت نوشته بران که اصحاب الجنة هم
هُمُ الْفائِزُونَ وَشِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا مَرَّ عَلَى الصِّراطِ
الفائزون و شیعه علی هم المفلحون بدان و آگاه باش که هر که دوست داشت علی را بگذشت بر صراط
كَالْبَرْقِ الْخاطِفِ اَلا وَمَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا وَماتَ عَلى حُبِّهِ صافَحَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَزارَتْهُ اَرْواحُ
همچون برق جهنده بدانکه هر که دوست داشت علی را و بر دوستی او مرد مصافحه کردند فرشتگان او را و زیارت کردند روحهای

الانبياء الا ومن احب عليا لا ينشر له ديوان ولا ينصب له ميزان ويفتح له ابواب الجنة
بعنوان بدان و آگاه باش که هر که دوست دارد علی را گشاده نشود برای او دیوان و نصب نشود برای او میزان و باز میشود برای او درهای بهشت
الثمان الا ومن مات على حب علي فانا كفيله بالجنة الا وان لله بابا من دخل منه نجى
هشتگانه بدان که هر که بدوستی علی مرد پس من ضامن و کفیل اویم بهشت آگاه باش که خدا را یک در هست که هر که از آن در در آید نجات یابد
من النار وهو حب علي الا ومن احب عليا اعطاه الله بكل عرق في جسده وشعرة
از آتش دوزخ و آن در عبارة از دوستی علی است آگاه باش که هر کس دوست داشت علی را بخشید خدای بهر رگی که در جسد اوست و بهر موی که
في بدنه مدينة في الجنة يا ابن عمر الا وان عليا سيد الوصيين وامام المتقين
در تن اوست شهری در بهشت ای پسر عمر بدان که علی سید و مخدوم همه اوصیا است و امام و پیشوای پرهیزکاران است
وخليفتي على الناس وابو الغر الميامين طاعته طاعتي ومعرفته معرفتي
و خلیفه منست بر مردمان و پدر روسفیدان خجسته است طاعت او طاعت منست و شناختن او شناختن منست
يا ابن عمر والذي بعثني بالحق نبيا لو ان احدكم صف قدميه بين الركن والمقام يعبد
ای پسر عمر سوگند بآنکه برانگیخت مرا بحق به پیغمبری که اگر یکی از شما نهاد هر دو قدم خود را میان رکن و مقام و می‌پرستید
الله الف الف عام ثم الف عام صائما نهاره وقائما ليله وكان له ملؤ الارض ذهبا فانفقه
خدا را هزار هزار سال و بعد از آن هزار سال روزه داشت بروز و قیام طاعت کرد در شب و بود او را پری زمین زر پس نفقه کرد آن را
وعباد الله ملكها فاعتقهم ثم قتل بعد هذا الخير الكثير شهيدا بين الصفا والمروة ثم
و بندگان خدای که ملک کرده بود پس آزاد کرد ایشان را بعد از آن کشته شد پس از این خیرهای بسیار بشهادت میانه صفا و مروه بعد از آن
لقى الله يوم القيمة باغضا لعلي وجاحدا لحقه وليس عنوان عمله حب علي لم يقبل الله
ملاقات کرد خدای را در روز قیامة دشمن امیر المؤمنین و انکار کننده حق او بود و نیست عنوان عملش دوستی علی قبول نکند خدای
له صرفا ولا عدلا ونج باعماله الى النار وحشر مع الخاسرين
[illegible] آن عملهایش بسوی آتش دوزخ و در فردای قیامت محشور میشود با زیان کاران
وازینجمله است آنچه روایة کرده امام الفرقة بهجة رواة الثقات ناقد الاخبار شیخ المحدثین محمد
بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی باسناد او بسوی مفضل بن عمر از حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع در حدیث دیگر

برای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه له من الفضل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه
مر او راست از فضل آنچه جاری است مر رسول خدای را
واله وسلم ولرسول الله الفضل على جميع ما خلق الله و همچنین در کتاب کافی مذکور است از سعید
و رسول خدای راست فضل بر همه آنکه خدای آفریده
اعرج و سلیمان بن خالد از حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع جرى له من الفضل ما جرى لرسول الله و همچنین
روایتست در کتاب مذکور از ابی الصامت از حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام جرى له من الطاعة
والفضل بعد رسول الله ص واله ما لرسول الله ص واله وسلم تا آنجا که گفت والمتفضل عليه
كالمتفضل على رسول الله ص واله اکنون هر که بنظر عقل درین مبالغات تامل نماید برو روشن شود که دعوی تفضیل
بر حضرت امیر المؤمنین در حکم دعوی تفضیل است بر حضرت سید النبیین و هر یک ازین احادیث مذکوره نصی است درین
باب و بر عقلا پوشیده نیست وازینجمله است آنچه در امالی صدوق است باسناد او بمحمد بن عیص
بن المختار از پدرش از حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام
که فرمود روزی حضرت رسالت پناه سواره بیرون فرمود و حضرت امیر المؤمنین پیاده بود پس حضرت رسالت پناه فرمود
يا ابا الحسن اما ان تركب واما ان تنصرف فان الله عز وجل امرني ان تركب اذا ركبت
یا ابا الحسن یا آنکه سوار شو یا آنکه باز گرد که بدرستی که خدای عز و جل فرموده مرا که تو سوار شوی هرگاه سوار باشم
وتمشي اذا مشيت وتجلس اذا جلست الا ان تكون حد محدود من حدود الله
و پیاده بروی هرگاه خود پیاده باشم و بنشینی هرگاه خود نشسته باشم مگر آنکه تو مشغول باشی بحدی از حدود خدای تعالی
لا بد لك من القيام والقعود فيه وما اكرمني الله بكرامة الا وقد اكرمك بمثلها وخصني
که ناچار باشد ترا از قیام و قعود در آن حد و گرامی نکرد مرا خدای بگرامی مگر که بتحقیق گرامی کرد ترا بمثل آن گرامی و مخصوص کرد مرا
بالنبوة والرسالة وجعلك وليي وفي ذلك تقوم في حدوده وفي صعب اموره
بنبوت و رسالت و گردانید ترا دوست و صاحب کار من و درین امر می‌ایستی تو در حدود و شداید و در مشکلات امور او
والذي بعث محمدا بالحق نبيا ما آمن بي من انكرك ولا اقر بي من جحدك
بحق آنکس که برانگیخت محمد را بحق به پیغمبری که ایمان نیاورده است بمن هر کس که انکار تو کرده و اقرار بمن ننموده هر که انکار تو کرده
ولا آمن بالله من كفرك وان فضلك لمن فضلي وان فضلي لفضل الله وهو قول
و ایمان نیاورده است بمن هر کس که کافر شد در تو و بدرستی که فضل تو هر آینه از فضل منست و بدرستی که فضل من از فضل خدای است

ربّی عزّ وجلّ قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا هو خیرٌ ممّا یجمعون

پروردگار منست که بگوی بفضل خدای و برحمت او پس بهمین باید که شاد شوید که این بهتر از آنست که جمع کرده اند

وفضل الله نبوّة نبیّکم ورحمته ولایة علیّ بن ابی طالب فبذلك قال بالنبوّة

وفضل خدای پیغمبری پیغمبر شماست و رحمت خدای ولایت علی بن ابی طالب است پس بهمین گفت یعنی بنبوت

والولایة فلیفرحوا یعنی الشیعة هو خیرٌ ممّا یجمعون یعنی مخالفیهم من الاهل والمال

و ولایت پس باید که شاد شوید یعنی ای جماعت شیعه و این جماعت بهتر از آنند که جمع کرده اند یعنی مخالفان ایشان از اهل و مال

والولد فی دار الدنیا والله یا علیّ ما خلقت الّا لیعبد ربّك ولیعرف بك معالم

و فرزند در سرای دنیا سوگند بخدای یا علی که نیافریده اند ترا مگر برای آنکه بپرستند پروردگار ترا و تا شناسند بتو معلومات

الدین ویصلح بك دارس السبیل ولقد ضلّ عنك ولن یهتدی الی الله من

دین را و اصلاح کنم بتو خرابیهای راه دین را و بدرستی و تحقیق که گمراه شد از تو و هرگز راه راست نیافت بسوی خدا هرکس که

لم یهتد الیك والی ولایتك وهو قول ربّی وانّی لغفّارٌ لمن تاب وآمن

اهتدا و اقتدا بتو نکرد و بولایت تو و این سخن پروردگار منست که بدرستی که من هر آینه آمرزنده ام آنرا که توبه کرد و ایمان آورد

وعمل صالحًا ثمّ اهتدی یعنی الی ولایتك ولقد امرنی ربّی تبارك وتعالی

و عمل نیکو کرد ثم اهتدی یعنی بسوی ولایت تو و بتحقیق امر کرد پروردگار من تبارک و تعالی

ان افترض من حقّك ما افترض من حقّی وانّ حقّك لمفروض علی من آمن

که فرض دانم بر خود از حق تو آنچه فرض داشته ام از حق من و بدرستی که حق تو فرض شده است بر هر که ایمان آورده

بی ولولاك لم یعرف حزب الله وبك یعرف عدوّ الله ومن لم یلقه بولایتك

بمن و اگر نبودی تو شناخته نمیشد گروه خدای و بتو شناخته میشود دشمن خدای و هرکه ملاقات نشد بولایت تو

لم یلقه بشیء ولقد انزل الله عزّ وجلّ الیّ یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیك

بهیچ نرسید که بکار آید و هر آینه بتحقیق فرو فرستاد خدای عزّ و جلّ بسوی من که ای فرستاده من برسان باعث آنچه فرو فرستاده شد بتو

من ربّك یعنی فی ولایتك یا علیّ وان لم تفعل فما بلّغت رسالته ولو لم ابلّغ

از پروردگار تو یعنی در باب ولایت تو یا علی و اگر نکنی پس نرسانیده پیغام رسالت او را و اگر من نرسانیده باشم

ما امرت به من ولایتك لحبط عملی ومن لقی الله عزّ وجلّ بغیر ولایتك فقد

آنچه مامور شده ام بآن از ولایت تو هر آینه باطل شود عمل من و هرکس ملاقی شد با خدای بغیر ولایت تو پس بتحقیق

حبط عمله وعدًا ینجز لی وما اقول الّا قول ربّی تبارك وتعالی وانّ الذی

باطل است عملش و این وعده ایست منجز برای من و نمیگویم من الّا سخن پروردگار خود تبارک و تعالی و بدرستی که آنچه میگویم

اقول لمن الله عزّ وجلّ اقول فیك مولف سلمه الله میگوید میگویم من درین حدیث اطراف آیت

من هر آینه از جانب خدایست عزّ و جلّ که میگویم در حق تو

سزاوار آنکه بعین انصاف ملاحظه نمایند تا اسرار آن بواجبی ظاهر گردد **اوّل** تسویه یعنی مساوی

بودن حضرت امیرالمؤمنین با حضرت سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیهما بحسب نفس نفیس هذا المختصر ساخت

او را میانه سواری و بازگشتن و آنکه خدای تعالی امر باین فرمود همین مراد است که حال آنحضرت ادون از حال حضرت

رسالت نبود بلکه اگر سواری بودند هر دو سواری بودند و اگر پیاده می بودند هر دو پیاده می بودند و اگر می نشستند هر دو می نشستند

و این التزام خلل نیافت الّا در موضعی که توقف میفرمود بجدی از حدود الله **دوم** آنکه حق سبحانه و تعالی گرامی گرد

نبی را بکرامتی الّا آنکه علی را گرامی کرد بمثل آن و کلمه ما از ادوات عموم است و تخصیص نبوت و رسالت اقوی موید است

که این حکم از جانب خدای تعالی است و مع ذلك حضرت امیرالمؤمنین را ولی فرمود درین صفت مخصوص **سیوم**

ایمان مقرون بهریک ازین دو ذات خجسته صفات حکم ایمان بآن دیگر دارد و کفر هم چنین و هر آینه موکد بسوگند هم فرمود

چهارم آنکه فضل حضرت امیرالمؤمنین تالی فضل حضرت سید المرسلین است و فضل سید المرسلین فضل خدای

رب العالمین **پنجم** آنکه شیعه امیرالمؤمنین ع شاد شوند بآنچه از خدای تعالی میرسد از فضل او و آن نبوت و رحمت

اوست آنچه ولایت و محبت است و آنکه دین مبین مر ایشان راست و دنیا مخالفان ایشان را **ششم** آنکه

سوگند خورد بخدای که او را خدا نیافرید الّا برای آنکه بپرستد خدا را و اصلاح آفرینش باد نماید و خرابیهای شرع را باو تلافی

کند **هفتم** آنکه هرکه گمراه شد در حق او گمراه حقیقی شده و هرکه راه نبرد بولایت او راه نبرد بخدای **هشتم** آنکه مامور است

از جانب خدای تعالی بآنکه فریضه سازد از برای حضرت امیرالمؤمنین بر مومنین آنچه فریضه شده از حق او صلی الله علیه و آله

نهم آنکه اگر نبود حضرت امیرالمؤمنین ع دانسته نمیشد حزب خدای و موید این معنی روایتی است که ابن مغازلی

در کتاب مناقب از چند طریق آورده باسناد خویش انّ النبیّ ص قال لعلیّ ع لولاك ما عرف المؤمنون بعدی

دهم آنکه باو شناخته میشود یعنی بعداوة او اعدا الله و در مسند احمد حنبل است از ابی الزبیر که گفت پرسیدم از
جابر که چون بود علی بن ابی طالب علیه السلام گفت بهترین بشر بود ما نشناختیم منافقان را الا ببغض او و روایت کرد
مسلم و بخاری نیز هردو در صحیح خود چنانکه نقل کرده حمیدی در جمع بین الصحیحین که حضرت پیغمبر صلعم و آله فرمود در حق
امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی
و در کتاب اعلام الوری ثقة الاسلام طبرسی آورده و مشهور است از حضرت امیر المومنین ع که فرمود و حق فرموده
لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا
اگر بزنم من بر بینی مومن باین شمشیر خود بر آنکه دشمن من شود او دشمن من نشود و اگر فرو ریزم دنیا را
بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی
با آنچه دارد بر منافق بر آنکه دوست من شود او دوست نشود مرا
آن قولست که بر زبان معجز بیان حضرت با عزت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گذشت که
لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق
دشمن نمیدارد ترا مومن و دوست نمیدارد ترا منافق
یازدهم آنکه هر کس که او با خدای تعالی ملاقی بولایت او نشد عملش باطل است و از وی هیچ چیزی که بکار آید واقع [illegible]

بغض الوصی علامة مشهورة ... کتبت علی جبهات اولاد الزنا
من لم یوالی فی البریة حیدرا ... سیان عند الله صلی ام زنی

دشمنی وصی علامتی است مشهور ... نوشته بر پیشانیهای اولاد زنا
هر کس که دوست ندارد از میان خلایق حیدر را ... یکسان است پیش خدا نماز او و زنای او

و در کتاب روضه است از کافی کلینی از حنان از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق ع که گفت
لا یبالی الناصب صلی ام زنی و آیة عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة
باک ندارد ناصبی از آنکه نماز کند یا زنا کند ... الآیه
باین معنی افصاح مینماید دوازدهم آنکه تبلیغ ولایت آنحضرت بر پیغمبر از فرایض بود تا آنکه حق تعالی خطاب
فرموده بحسن داد بلندی بجای رساند که گفت که این که مامور شده ام برسانیدن آن اگر نرسانم ولایت تو
سرانه عمل من ضایع و باطل و محبط خواهد بود سیزدهم تاکید اوست چنانچه فرمود که ما اقول الا قول ربی
تبارک و تعالی و این معنی معلوم است که طوطی نطق آنحضرت جز بوحی شکر ریز نمیشد و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

المنهج الثالث فی اجماع اولی العلم من الطائفة المحقة

در نیافتیم هیچکس را که مخالفت کرده باشد درین بلکه اگر خلافی واقع شده از طایفه عامه بوده چنانچه بروی مفصلا در
ضمن بیان آید ان شاء الله اولا قول مفتی الفرق شیخ المشایخ المفید در کتاب امالی بعد از
ذکر آیه مبحث اینه مذکوره و خواندن پیغمبر امیر المومنین را در وقت مباهله با نصاری نجران با دعا، آنکه در حکم نفس نفیس آنحضرت
بیانش آنکه مراد از نفس درینجا آن نفس است که قوام جسد بآن باشد از دم سایل و هوا و نحوهما و مراد نفس ذات
پیغمبر است از برای آنکه کسی نفس خود را بکاری آواز نمیکند برای خود یا برای غیر پس متعین است درین که مراد از آن نفسی است که
عدیل و مثل و نظیر نفس آنحضرت باشد که شریک باشد در عزت و اکرام و متحد نباشد من جمیع الوجوه و مودة و صیانت
و ایثار مرتبه اعلی و درجه قصوی بود و اعظام و اجلال او عند الله مساوی باشد بالنفس آنحضرت دیگر ثقة الاسلام
طبرسی در اسرار الامامه آورده که اجماع مردمانست باین که مراد به ابنا فاطمه است صلوات الله علیها و ابنا
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما پس گفته اگر بگویند چرا جایز نباشد آنکه بنفس نفس رسول
اراده نمایند جواب اینست که این باطل است بچند وجه اول آنکه بواو مؤدی شده و مشعر بمغایرة است دوم آنکه
لفظ ندع افاده نفس متکلم میکند قطع نظر از قید مع الغیر یا واحد و این واو فصلی است میانه این لفظ و لفظ انفسنا
و فصل میانه شیء و نفسش ناجنسی جایز نیست سیوم آنکه داعی و مدعو یک شیء واحد نمیشود و نمی تواند بود چهارم آنکه
مؤدی بعبث میشود از برای آنکه خواندن مرد مر نفس خود را برای کاری محالست و فایده برین مترتب نیست پنجم
آنکه اگر تصور کرده شود که مراد از نفس نفس نبی است تصور ابنا و نسا نا موافق قرار داد اتفاقی مفسرین خواهد
بود ششم آنکه عطف شیء بر نفس خود واقع میشود و صورت ندارد دیگر [illegible] او قدس سره در مجمع البیان گفته و انفسنا
یعنی علی علیه السلام خاصة و جایز نیست این که معنی آن نبی باشد از برای آنکه او خود داعی است چگونه آدمی داعی نفس خود باشد
و صحیح نیست مگر آنکه داعی غیر باشد درین صورت که قول و انفسنا باشد ناچار است که اشارة بغیر رسول باشد و اصبت
این که اشارة بحضرت امیر المومنین باشد از برای آنکه دیگری غیر او و زوجه و دو پسر او در مباهله داخل نبودند و این دلالت
میکند بر غایت فضل و نهایت علو درجه و رسیدن او بمرتبه که هیچ فردی از افراد را میسر نشده که حضرت حق سبحانه او را
نفس رسول خود خوانده و هیچکس را رتبه مقارن این یا نزدیک باین دست نداده و مؤید اینست روایات صحیحه که
از نبی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است از جمله آنکه روزی آنحضرت سوال از حال بعضی اصحاب خود فرمودند

قایلی ازان میان ایمای بحضرت امیرالمومنین علیه السلام کرد پیغمبر فرمود اِنَّما سَأَلْتَنی عَنِ النّاسِ ولم تسئلنی عن نفسی
ماحصل آنکه سوال من از مردم دیگرست نه از نفس خود وگفت الفاضل الجواد اعنی المقداد
در شرح باب حادی عشر از ابواب منهاج الصلاح علامه که میانه حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمومنین ع
مساوات است فلقوله تعالی فی آیة المباهلة وانفسنا وانفسکم ومراد بانفسنا علی است ع از
برای آنکه ثابت شده بنقل صحیح و شکی نیست درین که مراد ازین آیه نفس نبی نیست بلکه علیست صلوات الله علیهما
از برای آنکه درینجا حمل بر اتحاد باطل است یعنی نمی تواند بود که کسی خود را بکاری آواز کند پس تحقیق مراد طلب مثل
ومساوی است وبعضی فضلا گفته اند هم در شرح همین که گردانیده است خدای امیرالمومنین را نفس رسول بحیثیتی
که گویی اثنینیت ممتنع است واین بعینه اوست از برای محال بودن اتحاد ومراد مساوات است در آنچه ممکن است
مساواة مثل عصمت وغیر آن سوی نبوة وهم چنین گفته فاضل فی ارشاد المقداد در لوامع الالهیه که محالست که
نفس حضرت رسول ونفس حضرت زوج بتول یکی باشد حقیقةً بلکه مراد تشبیه است واین تساوی است بینهما
وایشان متساوی اند وان دو سید ساد ومسدد یکدیگرند ولیعنی تحقیق اینست که آنچه از فضایل
نبی را حاصل شده امیرالمومنین را هم مراینه حاصل است مگر آنچه بدلیل لا نبی بعدی مستثنی است وباقی اوصاف
بینهما صفت عموم وصفت تساوی دارد پس اگر گویی که چرا جایز نباشد که مراد بنفس نفس رسول باشد از برای
آنکه لفظ مستعمل است در حقیقت وآنچه ذکر شد مجاز بود وخلاف اصل وصیغ جمع منافی آنچه ما ذکر کرده ایم نیست
چرا که آنچه معظم است تعبیر بجمع میرود بچون نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ گوییم اولا این خلاف ظاهر است ذکر دسوی او
الا بدلیلی مخصوص وبدرستی که ثابت شده است این که مفسرین چنین نقل کرده اند ثانیا آنکه لازم می آید که داعی
ومدعو یک کس باشد واین باطل است ومثل این جواب فرموده حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا پیمجا که
مرتضی علم الهدی در کتاب فصول المختاره من العیون والمحاسن نقل میکند لشیخنا الاعظم الامام
المفید که گفت مامون مر حضرت امام را ع خبر ده مرا به اکبر فضیلت حضرت امیرالمومنین ع که قرآن بر آن
دلالت کند پس حضرت امام ع گفت فضیلت در آیه مباهله است قال الله جل جلاله واکبر برا آنکه تلاوه فرمود
پس گفت چون این آیه نازل شد آواز کرد رسول صلعم وآله حسنین را علیهما السلام واین هردو مراد
ابناء ما بود پس آواز کرد حضرت فاطمه را علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها صلوات الله وسلامه ودرین محل مراد

بنساءنا او بود پس آواز کرد امیرالمومنین علیه السلام را ومراد بانفسنا او بود بحکم خدای عزوجل ومراینه ثابت
که از خلق خدای احدی اجل وافضل از رسول خدای نیست پس واجب آید که یافت نشود احدی افضل از نفس او برین
تقدیر افضل واجل از امیرالمومنین هیچکس نباشد چه او نفس رسول است بفرمان خدای ع مامون گفت نه خدای
تعالی ذکر ابنا بلفظ جمع ونسا بلفظ جمع فرمود وحضرت رسول یک یک طلب نمود پس چرا جایز نباشد که از
انفس نفس پس او تنها مراد باشد وامیرالمومنین داخل نباشد حضرت امام ع در جواب گفت آنچه گفتی
صحیح نیست بنا بر آنکه نمی تواند بود که کسی نفس خود را آواز کند فی الحقیقه پس دیگری را داعی خواهد بود ودر مباهله
یقین است که غیر امیرالمومنین مردی در برابر انفسنا نطلبید پس ثابت شد که خدای ع را در کتاب خود از
ذکر نفس رسول امیرالمومنین مراد باشد پس مامون گفت اذا ورد الجواب سقط السوال یعنی هرگاه جواب
محاکمه شایسته است ورود یابد سوال ساقط میگردد ودر برابر چیزی دیگر نتوانست گفت ودر کتاب
امالی صدوق از احتجاج حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا بمحضر مامون با علما زمان مذکورست که آنحضرت علما را
گفت فهل تدرون ما معنی قوله تعالی وانفسنا وانفسکم گفتند خدای ع را مراد نفس
نبی بود پس حضرت امام گفت غلط کردید مراد بغیر از علی نبود وگفت از آنجمله دلالت میکند برین قول رسول
است صلعم وآله جهت تنبیه بنی ولیعه اَوْ لَاُرْسِلَنَّ عَلَیْهِمْ رَجُلاً کَنَفْسی یعنی علی بن ابی طالب ع
در کتاب مناقب حافظ ابی بکر بن احمد بن مردویه روایتست از جابر بن عبدالله که گفت که حضرت رسالت پناه بفرستاد ولید بن
عقبه را بسوی قبیله بنی ولیعه با اخذ صدقات نماید وارشاد ایشان کند وحال آنکه در روزگار جاهلیت میانه وی وبنی ولیعه
تفاوتی بود چون وی به ایشان نزدیک شد ایشان باستقبال او بیرون آمدند واو در اندیشه بود که مبادا انتقام
ایام جاهلیت از ایشان بکشد او از ازدحام آن قوم ترسیده بخدمت پیغمبر باز گشت وگفت بنی ولیعه در صدد
قتل من در آمدند ومنع صدقه کردند چون بنی ولیعه بخدمت حضرت رسالت آمدند تکذیب او کردند وگفتند که میان ما و او
در جاهلیت نزاعی بود در بیولا که او نزد ما آمد ما را خوف آن شد که مبادا از وجیعی عار بود وبنابرین تهمت استقبال او
کردیم ودر [illegible] ومنع صدقه ننمودیم حضرت رسالت پناه فرمود لَتَنْتَهُنَّ یا بَنی وَلیعَة اَوْ لَاَبْعَثَنَّ عَلَیْکُمْ
رَجُلاً عِنْدی کَنَفْسی یَقْتُلُ مُقاتِلیکُمْ وَیَسْبی ذَرارِیَّکُمْ وَهُوَ هذا خَیْرٌ مِنْ تَرَوْن
مردی را که نزد من بمنزله نفس منست میکشد مردان جنگی شما را واسیر میکند فرزندان شما را و آن این مردست بهترین کسانی که می بینید

بس دست مبارک خود زد بر کتف خجسته حضرت امیرالمؤمنین ع پس نازل شد در باب ولید بن عقبه یا ایها الذین
آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا الآیه واین فضل وشرفیت مخصوص حضرت امیرالمؤمنین ع
که هیچ نبیت دران بجکس از بشر و پیشی نگرفته است بران هیچ آورده ودر کتاب عوالی مسطورست که در روز حدیبیه پیغمبر ص واله فرمود
لینتهن یا معشر قریش اولیبعثن الله علیکم رجلا کنفسی امتحن الله قلبه للایمان یقتل مقاتلیکم
هر اینه آگاه میکردانم شما را ای گروه قریش یا آنکه هر اینه بر می انگیزد خدا بر شما مردی را مانند نفس من که آزموده است خدا دل او را برای ایمان که بکشد دلیران شما را
ویسبی ذراریکم پرسیدند که یا رسول الله چه کس باشد رسول خدا فرمود خاصف النعل فی الحجرة آنکس که کفش میدوزد در
حجره پس نظر در حجره کردند امیرالمؤمنین بود و پس ودر کتاب اربعین است از چهل حدیث بروایت سعد بن ابراهیم الاربلی
از احمد حنبل باسنادش تا عایشه که گفت مرنبی را ص واله ما اراک تبجح علینا پس نبی گفت منه یا عائشه اترینی من
یبجح نفسه و حضرت فاطمه علیها السلام دراینجا حاضر بود وپس احمد حنبل گفت یا سعد بن ابراهیم این حدیثی است که برست
ازان کتب حدیث مسنده معنعنه وهمین حدیث را روایت کرده بطریق دیگر که قایل آن سخن حضرت فاطمه علیها السلام
بوده وهمچنین جواب از حضرت رسالت شنیده ودر عیون اخبار الرضا ع از احتجاج حضرت امام موسی ع
بحضور هارون الرشید بعد از ایراد آیه مباهله ولم تدع احدا انه ادخل مع النبی ص واله تحت الکساء
وخواند نشد یکی که در آید با پیغمبر ص واله در زیر کساء یعنی آن پوشش [illegible]
عند المباهلة للنصاری الا علی بن ابی طالب وفاطمة والحسن والحسین فکان تأویل قوله تعالی
هنگام مباهله برای نصاری مگر علی بن ابی طالب وفاطمه وحسن وحسین پس بود تاویل قول او تعالی
ابناءنا الحسن والحسین ونساءنا فاطمة وانفسنا علی بن ابی طالب علیهم السلام
از پسران امام حسن وامام حسین واز زنان حضرت فاطمه واز انفس علی بن ابی طالب علیهم السلام
وگفت آیة الله العلامه شیخ جمال الدین الحلی قدس سره در کتاب منهاج الکرامة فی قوله
وانفسنا وانفسکم که این ادل دلایل است بر اثبات امامة حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
از برای آنکه گردانید خدای تعالی آنحضرت را نفس رسول خود وحال آنکه اتحاد نفسین محال است پس غرض حضرت
در مساوات میان هما و مر امیرالمؤمنین راست ولایة عامه ونیز علامه مذکور گفت در کتاب نهج الحق وکشف الصدق
وانفسنا اشارتست بعلی علیه السلام پس گردید نفس محمد ص واله ومراد آنست که او با پیغمبر مساوی است ومساوی

اکمل اولست بتصرف اکمل واولی واین آیه ادل دلایل است بر علو رتبه مولانا ومقتدانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام
از برای آنکه خدای تعالی حکم کرد بمساوات او با حضرت خاتم النبیین ص وگفت علامه مزبور در کتاب [illegible] النفس الی حظیرة
القدس که هر اینه اجماع است مفسرین را بر آنکه مراد بقوله تعالی وانفسنا علیست علیه السلام واتحاد محال است
پس مراد مساوات است وهمچنین گفته آیة الله مسطور در کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد که اتفاق
کرده اند مفسران کافة بر آنکه ابناءنا اشارتست بحضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام ونساءنا کنایتست از فاطمه
علیها السلام وانفسنا مراد حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه وممکن نیست این که کسی بگوید که هر دو نفس
یکی بودند پس باقی نماند الا آنکه هر دو مساوی بودند وایضا گفت در کتاب الفین که اتحاد نفس نبی وعلی صلوات الله
علیهما یعنی اتحاد ایشان در کمال است وانفسنا وانفسکم در کتاب الله یعنی [illegible] واجماع مفسرین در معنی
وانفسنا که مراد امیرالمؤمنین مطابق واقع وگفت ثقة الجلیل علی بن عیسی در کشف خود که بدرستی که روشن
ساخت بغایة خدای تعالی انجمن را که امیرالمؤمنین نفس پیغمبرست صلی الله علیهما باین آیه کریمه از رسیدن امیرالمؤمنین
بنهایت فضل ومساوات نبی ص واله در کمال ونیز گفت در کتاب لم یحضرنی الآن وعهدی به من اثنی عشر سنة وگمان منست
که آن قول ثاقب است در مناقب که چون گردانید ساخت خدای عزوجل علی بن ابی طالب ع را نفس رسول واتحاد نفسین محال
است پس حمل بر اقرب مجازات باید کرد که آن مساوات است در هر چیز که نسبت الا نبوت که بدلیل خارج است
وشیخ شهید علیه الرحمه در قواعد خود قاعده مرتب ساخته برین وجه که هرگاه شارع حکم کند
بیکی بودن دو چیز بهیچ وجه ممکن نیست پس واجبست حمل بر مماثلت ومساوات ومراد از حکم شارع بر اتحاد هر دو
حمل یکیست از دو بر آن دیگری کقوله ص واله الطواف صلوة اما در کلام تصحیحی بر اتحاد هر دو نیست گویا میگوید
این دو متحدند یعنی در یک درجه اند ودلالت میکند برین تمثیل شیخ مذکور رضی الله عنه ذکوة الجنین ذکوة امه
وماحصل این مدعا منحصرست در حمل نفس علوی بر ذات خجسته صفات نبوی صلوات الله علیهما در قران مبین نشان که اختصاص
مانند مساوات میکند وقال الرئیس المحققین جدی فی نفحات اللاهوت مراد به افضل المحققین شیخ علی بن
عبد العالی است قدس روحه که در کتاب نفحات اللاهوت آورده که هر کس که او را نفس نبی گویند واجبست که ثابت
باشد برای او مثل آنچه ثابتست برای نبی از صفات کمال الا صفتی که بدلایل ثابته خارج باشد وآن نبوتست که بدلیل
قرآن اعنی نص خاتم النبیین وبدلیل حدیث نبوی که لا نبی بعدی است مستثنی است وازین روست اولویت نفس

امیرالمومنین بعد از نبی بر خلق و گفت کمال الدین الطلحه که پیشوای مذهب شافعی است و از زهاد و عباد
اهل زمان خود بوده در کتاب مطالب السول بطریق نقل که مراد بقوله تعالی و انفسنا علی است علیه السلام و ممتنع است
که گوییم نفس علی نفس نبی بود بعینها پس مراد از آیه شریفه کنایت بیان نفس هر دو و این اقتضای آن میکند که
کل واحد از نفسین متصف باشد بصفت آن دیگر که شریک اوست و الاشتراک بینهما صورت حصول نبندد
برین تقدیر نفس امیرالمومنین متصف باشد بمثل صفات نفس نبی که موصوفست بصفات کمال جمیعاً لکن مع
ترک عمل بصفت نبوت بنا بر اختصاص پیغمبر بنبوت که محالست وجود نبوت در غیر او پس باقی می ماند صفت فضیلت
و علمی که امیرالمومنین علیه السلام را حاصل است یعنی هرگاه نفسی هر نفسی را که متصف است بفضیلت و علم مشارک باشد هر اینه
این فضیلت و علم در وی نیز باشد و محال نباشد و درین آیه شریفه اشارة باین فضیلت بسیار است پس میکرد
حق بر قطب این آیه ما روشن کرد نور فضل او و بدرخشید نور نبل او و درجه علو یابد بدین سبب مغز و محل او
یعنی اعتبار زیاد از دیگر مردم شرف او و فرو ریزد بنابر وجوب تعظیم او باران تربیت بر عرصه تکریم او و همچنین فخر
رازی در کتاب نهایة العقول بعد از ذکر این آیه کریمه آورده که پس برای آنکه گردانید نبی صلی الله علیه و آله نفس علی علیه السلام
را نفس خود واجب باشد آنکه ثابت شود برای علی آنکه ثابت باشد برای نبی صلی الله علیه و آله از برای آنکه اصلی اقتضا
وحدت میکند ترک میکنیم ما عرفاً عمل را باین و عمل میکنیم برآنکه بدیهه عقل است و آن تعدد و تخمین است و اختصاص
کل واحد ازین هر دو بصفاتی که مر یک راست و در آنچه شناخته شده است بنظر عقل و بدیهه فطرت امتیاز بینهما
نیست غیر ازین که نبی مبعوث من عند الله است پس واجب میشود عمل برین در ماعدا نبوت برای آنچه مقتضای علم
اصول است و گفته است سید نقیب ورع متهجد متفنن متورع شرف العترة جمال آل رسول
رضی الدین علی بن طاوس الحسنی قدس الله لطیفه در کتاب طرایف خود که نظر کردم من محبت
نبی مر علی را بغایت عظیم یافتم و اسباب آن قدیم است و نیست این مگر بامر الهی و سر ربانی و اتحاد
این هر دو من حیث الاستمرار قدیمی و من حیث الاستقرار جدیدی است و ازین باب احادیث در
اوایل کتاب یعنی طرایف بحث تقدیم یافته بدرستی که ایشان هر دو یک نور واحد بودند قبل از خلق آدم
و روایت کرده بهمین معنی احمد بن مردویه در کتاب مناقب از هر گونه طریقی و ازین باب است حکایات
مباهله و بدرستی که امیرالمومنین نفس سید المرسلین است و مولف این کتاب ایده الله میگوید که

میگویم من که درین معنی میگوید علی بن حماد العبدی رحمة الله علیه
نظیر کان الا فی نبوته … و بعدهما جریا فی الفضل فی قرن
الله صاغهما إذ شاء خلقهما … من طینة میزت من سائر الطین
خدای ساخت ایشان را … از سرشتی که متمیز بود از دیگر سرشتها
و بعد از آن آورده که و من ذلک حدیث خیبر و انه یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله و من ذلک حدیث الطایر و انه احب العباد الی الله تعالی و احبهم الی رسول الله صلی الله علیه و آله
در اینه امثال این اخبار سبق ذکر یافت و همچنین متعاقباً و متوالیاً ذکر خواهد شد احادیث داله برا اتحاد حضرت رسالت پناه
و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیهما و محبت خالصه بینهما آنچه هیچکس را آن مرتبه دست نداده میگویم من که اگر کسی از عهده بیرون
و مکابره جدلی اهل سنت متعرض شده بدین گفتار نپردازند اگر گویی مجرد عدم اطلاع بر بحث مخالف این قول چگونه دعوی
اجماع میشاید و حال آنکه عدم علم مستلزم علم بالعدم نیست جواب اینست که رئیس المحققین جد من یعنی شیخ علی بن عبد العالی
رحمه الله در مقدمه موضوعه نماز جمعه میگوید که ما تتبع کردیم کلام اصحاب جلیل و عدد را در کتب مختصه بدین امر که مظنه منع این بیان
بود مطلقا نیافتیم از هیچکس نه تصریحا و نه تلویحا مستثنی مر این مقام را با آنکه اصحاب هر جا که گنجایش اندک تفرقی داشت
راه سخن پیدا کرده پا از حد بیرون نهاده تصرفات بیرون از حد کرده متصدی توجیهات و ایرادات افزون از عد گشته اند
پس اگر درینجا چیزی می یافتند لامحاله در منع و بطلان آن مدعا سعی موفور بظهور میرسانیدند اگر گویند این که میگویی
دلیل استقرایی است و دلیل استقرایی افاده ظن میکند نه یقین جواب گوییم بلی استقرا بر دو قسمست تام و غیر تام
آنچه میگویی که افاده ظن میکند غیر تام است و تام که بر لسان اهل میزان مسمی بقیاس مقسم است مفید یقین است و جلوه شاهد
تحقیق درین بیجا آنکه گوییم کل جسم اما جماد او نبات او حیوان و کل جماد متحیز و کل نبات متحیز و کل حیوان
متحیز فکل جسم متحیز و علی کل حال سخن هر کس اینست که العمل علی الاجماع المظنون لیس ببدع من الاستدلال
و نیز در مقام قیام رجحان عدول برجوح جایز نیست و عامل آن بصواب فایز نه و کسی را نمیرسد که در نقض و ابرام و دفع
و اتمام آن بحث کوشد و میگویم من که همچنانچه حمائله ارخل یکی بر دیگری مستنبط و مستخرج است در کتاب و سنت نیز از مواخاة
مستنبط و مستخرج است پس ماخذ این اجماع کتاب و سنت متواتره میشود چرا که اجماع از لاشیء نمی تواند بود و ماخذ
آن کتاب و سنت متواتر است و لهذا در کتاب لوامع آمده که مواخاة مظنه مساواة در منصب است و این
خود مساواة بعینها است پس کل واحد قایم مقام آن دیگر است و حدیث مواخاة بتواتر پیوسته چه حدیث انا خیر

از متواترات است و بتواتر صورت ایراد یافته حتی از طرق شتّی پس در کتاب کشف الغمه باسناد از ابن عمر مرویست
قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علیّ انت اخی فی الدنیا والآخرة و هم در کتاب مذکور در
حدیث دیگر از حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که یا علیّ انت اخی فی الدنیا والآخرة
واقرب الناس منّی موقفا یوم القیمه و هم در کتاب مذکورست از حدیث مروی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که از
و نزدیکترین مردمانی بمن بحسب مقام ایستادن در روز قیامت
بر منبر گوید که ده خصلت بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا دوسترست از هر چه آفتاب بران تابد از جمله این دو چیز از ان ده چیز در بغاد ذکر
میرود قال النبی صلی الله علیه و آله لی یا علیّ انت اخی فی الدنیا والآخرة وانت اقرب الخلایق الیّ یوم
القیمه فی الموقف بین یدی الجبّار مؤلف ارشده الله میگوید میگویم من که این دو خبرست که دلالت میکنند بر دو
بر افضلیت اولا اخوة و آن خود بر همه کس ظاهرست و دیگرست بحسب موقف و مقام و لا شک اقربیت او علیه السلام بنبی صلی الله علیه و آله
موجب تقدم اوست بر غیر و تقدم مفضول یا ترجیح مساوی محال است پس این بر افضلیت دال است و در کتاب
مذکور از دار قطنی مرفوع تا ابن عباس که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا امّ سلمة اسمعی
واشهدی انه امیر المؤمنین و سیّد المرسلین وعیبة علمی و بابی الذی اوتی منه
و گواهی ده که او امیر مؤمنان و مهتر و سرور فرستادگان سابق است و ظرف و حرز علم منست و در منست برای کسی ازان
واخی فی الدنیا والآخرة وجاری فی الآخرة ومعی فی الرفیق الاعلی
و برادر منست در دنیا و در آخرت و همسایه منست در آخرت و با منست در منازلی که بالاتر از همه است
و روایت کرده ثقة الاسلام از مصابیح که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در روز مواخاة با امیر المؤمنین علیه السلام
یا علیّ انت اخی فی الدنیا والآخرة و از مسند احمد حنبل منقولست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله علیّ اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات
نوشته است بر در بهشت که محمد فرستاده خداست و علی برادر رسول خداست پیش از آنکه آفریده شوند آسمانها
بالفی عام و روایت کرده فقیه مغازلی در کتاب مناقب از جابر انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله مکتوب علی باب الجنة
بدو هزار سال — نوشته است بر در بهشت
لا اله الا الله محمد رسول الله علیّ اخو رسول الله قبل ان یخلق الله السماء بالفی عام
که نیست خدایی بجز آن یکتا خدای و محمد فرستاده خدای است علی برادر فرستاده خدای است پیش از آنکه آفریند خدای آسمانها را بدو هزار سال
و از کتاب فردوس دیلمی است مرفوع تا جابر بن عبد الله الانصاری که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

مکتوب

مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علیّ اخوه ولیّ الله اخذت ولایته
نوشته است بر در بهشت که نیست خدایی بجز آن یکتا خدای محمد فرستاده اوست علی برادر او و ولی خداست فرا گرفته شده است ولایت او
وحبّه علی الذرّ قبل خلق السموات والارض بالفی عام فمن سرّه ان یلقی الله وهو عنه
راض فلیوال علیّا وعترته فانّهم اولیائی ومحبّائی واحبّائی وخلفائی
راضی است پس باید که دوستی کند با علی و عترة او پس بدرستی که ایشان اولیای منند و برگزیدهای منند و دوستان منند و خلیفهای منند
مصنف ایده الله میگوید میگویم من که گفت شیخ الطائفه رئیس العلما ابو عبد الله المفید در جواب سوالها
سید شریف مرتضی بعد قوله که صحیح آنست که بیرون آوردند ذریة آدم علیه السلام را از پشت او همچون ذرّ و پر شدند
ازیشان افق و روشن بود بر بعضی ازیشان نوری که مطلقا ظلمت نداشت و بر بعضی عکس این
و بر بعضی نوری بظلمت قرین چون آدم آنها را بدید از کثرت و ازدحام ایشان متعجب گردید و ازان نور و ظلمت بحیرت
افتاده بر خود بپیچید پس گفت یا رب چیست اینها خدای تبارک و تعالی او را آگاه گردانید که این ذریة تست که اراده ام
متعلق بآن بود که آدم بر کثرة ایشان و پر شدن آفاق بایشان و آنکه نسل او در کثرة همچون آن ذره خواهند بود
که او حالهای ایشان اطلاع یابد تا قدرت خدای و نشو با فضال نسل خود و کثرت ایشان بازداند پس آدم علیه السلام گفت
یا رب چیست مرا که می بینم بر بعضی از اینها نور بی ظلمت و بر بعضی عکس این و بر بعضی هر دو پس گفت خدای تعالی آنانکه نور
بی ظلمت دارند اصفیای منند از ذریة تو و آن جماعتی اند که اطاعت میکنند امر مرا و عصیان نمیکنند از امر من و این جماعت
ساکنان بهشت اند و اما آنانکه بر ایشان ظلمت بی نورست ایشان کفارند از زادهای تو که عصیان میکنند و اطاعت
نمیکنند و این گروه ساکنان جهنمند و اما آنانکه هر دو دارند هم طاعت میکنند و هم عصیان پس خلط میکنند اعمال سیئه را
با اعمال حسنه پس این گروهند که اگر بخواهم عذاب میکنم ایشان را بعدل خود و اگر بخواهم عفو میکنم بفضل خود پس خبر داد
خدای تعالی آدم را بآنچه از صلب او بوجود آید و تشبیه فرمود آنها را با ذراری که بیرون رود از پشت او و علامت
ظاهر ساخت بر کثرت اولاد او. اما اخبار وارده بآنکه ذریة آدم در ان مستنطق شدند و ناطق گشتند و از ایشان
عهد گرفته شد و ایشان اقرار کردند از اخبار تناسخی است و در انجا خلط و مزج واقع شده حق و باطل اما اصحاب
تناسخ را این آیه قوی ترین سرمایه است در اصل مذهب خود که میگویند که این نفوس همان نفوس است که در روز الست

دران عهد حاضر شدند و عهد بستند و آن نفوس جسم بجسم انتقال یافتند تا حال و بعد ازین هم الی غیر النهایه
همچنین خواهند بود منتقلا عن جسم الی جسم و منقلبا عن حال بحال و آنچه معتمد علیه است از اخراج ذریه همان است
که گفتیم و زیاده و کم ازان معتبر نیست پس آنچه استقرار یافته است قول آن بر دلایل عقلیه و حجج سمعیه و تخلیطی آن نمیشود همین است
گوی ردی بظاهر آیه متعلق میگردد و جواب آن ظاهر است قال الله تبارک و تعالی

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ
وقتی که فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان ذریه ایشان و گواه گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستم
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ
من پروردگار شما همه گفتند بلی گواهی دهیم تا نگویند در روز قیامت که ما این را نمیدانستیم و ازین غافل بودیم

بدان این قول تناسخیه و حشویه و عامه است درین که انطاق ذریه و خطاب ایشان و زنده بودن و ناطق شدن ایشان
دران مجازیست و علاقه مجاز آنکه خدای تعالی اعطا فرمود ایشان را از عقول و دلایل آنچیزی که گویا در حکم اخذ عهود
و مواثیق بود و اعطا کرد ذات ایشان نیز در برابر آنچیزی را که در حکم اقرار و تعهد بود اعنی قبول آن عقول و دلایل و عدم
انکار آن و همچنین آنکه خدای ارواح را قبل از اجساد بدو هزار سال و این چیزیست که قطعا در صحت آن شبهه است
و مرویست از طرق خاصه همچنانچه روایت از طرق عامه و نقل شده است این کم حسن ظن بروات آن و معنی
خلق ارواح قبل از اجساد خلق علم و تقدیر آنهاست نه خلق ذوات آنها چون این معنی قرار یافت پس چنین میشود
معنی اخذ ولایت آنحضرت و حب او بر ذر در حدیث مذکور که نصب فرمود دلایل و براهین و اعطا فرمود ایشان را
از عقول آنچه بود خدای تعالی بآن و فرا گرفت از آن بر ایشان عهود و مواثیق در ولایت و محبت او در عالم ذر گفت
یحیی بن الحسن بن البطریق قول پیغمبر صلعم و آله مر امیر المومنین را ع انت اخی فی الدنیا والآخرة
نیست مگر اراده غایت محبت مر او را و نهایت مبالغه در علو منزلت او از برای آنکه پیغمبر صلعم و آله هنگامی که نظر فرمود
میان هر کس و نظیرش علی را نظیری نیافت بغیر از خود پس گفت آنچه ملحوظ او بود از وجوه نظیر او از جمله او را نظیر خود یافت
در اصل نسب صریح بلا شک و شبهه او را برادر خواند و دیگر او را نظیر خود در عصمت بدلیل انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و دیگر او را نظیر خود یافت در ولی و والی بودن مر امت را بدلیل
ناپاکی یا اهل بیت نبوت و برای آنکه کند شما را نوعی پاک کردنی که خدای داند

بودن هم

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
نیست ولی و والی شما بجز خدا و رسول او و آنکسانی که ایمان آورده اند و قیام نماز کرده زکوة داده اند در حالتی که در رکوع بوده
و دیگر او را نظیر خود یافت در تبلیغ ادای بدلیل وحی وارد روز اعطا سوره براءة و دیگر نظیر خود یافت او را در مولویت گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و دیگر نظیر یافت او را در مباهله نفس خود بدلیل قوله تعالی وانفسنا وانفسکم
و همچنین نظیر بودن او در فتح باب او در مسجد بعد فتح باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و جواز او در مسجد جنبا بجواز نه جنبا پس حال حضرت رسالت
پناه و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما مساوی بوده باشد و روشن شده باشد مناظره و مشابهه و مشاکله
مر او را الا نبی الا در آنچه مستثنی است و آن نبوت است بقوله صلعم و آله لا نبی بعدی پس این حجت صحیح است که او را
برادر خواند در دنیا و آخرت ابو جعفر بن ابی زید الحسنی نقیب بصره بود هرگاه در باب حدیث
مراند میگفت هیچ فرق نیست پیش آنکس که قراءة کتاب سیر کرده میان سیرت پیغمبر و سیرة امیر المومنین در یک با اصحاب خود شان
در ایام حیوة و بود امیر المومنین همیشه مضطرب بواسطه اصحاب خود بسبب مخالفه و عصیان و رفتن ایشان بسوی معاویه
اختلاف و انحراف که دران زمان وقوع می یافت همچنانکه پیغمبر را با اصحابش واقع بود از آزار ها ایشان و خلاف ایشان و رفتن
بعضی بسوی اعدا و کثرة حروب و فتن و همچنانچه می بینی که قرآن بفصاحت بیان میفرمایند ملولیست و ترک ساختن منافقان
و ملولیت حکایت شکایت تمام برد از آزار ایشان و شکایات ایشان نیکو کلام بلاغت نظام امیر المومنین ع ملولیست بشکایت منافقان
اصحاب و تمام از آزار ایشان مانند قوله تعالی الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا
آیا نمی بینی بسوی آنکسانی که نهی کرده شده اند از راز گفتن بعد از آن باز میگردند
عنه ویتناجون بالاثم والعدوان ومعصیة الرسول واذا جاءوک حیوک بما
از آن و راز گویی میکنند بگناه کاری و دشمنی و نافرمانی پیغمبر خدای و هرگاه پیش تو می آیند تحیت میگویند ترا بنوعی
لم یحیک به الله ویقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها
که خدای تحیت نداده ترا و میگویند در درونها خود اگر عذاب نکند خدای ما را بآنچه میگوییم بس است ایشان را جهنم که در آیند
فبئس المصیر وقوله انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا الله
بس بد ترین از مکانها است نیست که سخن راز گفتن الا از جانب شیطان تا غمگین شوند
وقوله اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم
هرگاه پیش تو آیند منافقان گویند که گواهی میدهیم که تو فرستاده خدای حال آنکه خدای

انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا

محقق که تو هر اینه رسول اویی و خدای گواهی میدهد که منافقان آنچه بزبان میرانند کاذب‌اند و در دل آن را نمیگویند فرا گرفتند ایمان را برای خود سپر پس بازگشتند و بازگردانیدند

عن سبيل الله ما كانوا يعملون السورة باجمعها وقوله تعالى ومنهم من

از راه خدای آنچه ایشان میکنند و تمام سوره در این باب است و از جمله ایشان کسی است

يستمع اليك حتى اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا العلم ماذا قال

گوش می‌نهد بسوی تو تا هرگاه بیرون روند از پیش تو گویند مر آن کسان را که علم داده شده‌اند چه چیز است که گفت

آنفا اولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا اهواءهم وقوله رايت

اکنون این جماعت آن کسانند که مهر کرده است خدای بر دلهای ایشان و ایشان پیروی هوای خود میکنند دیدی

الذين في قلوبهم مرض ينظرون اليك نظر المغشي عليه من الموت فاولى لهم

آن کسان را که در دلهای ایشان رنج نفاق است نگاه میکنند بجانب تو نگاه کردنی همچو نگاه کردن غشی گشته از ترس مرگ پس سزاوار است ایشان را

طاعة وقول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم وقوله تعالى

طاعتی و سخن پسندیده پس هرگاه عزم امر کند پس اگر صادق باشند با خدای هر اینه خیر باشد برای ایشان

ام حسب الذين في قلوبهم مرض ان لن يخرج الله اضغانهم ولو

اما پنداشتند آن کسانی که در دلهای ایشان مرض نفاق است ابدا هرگز بیرون نیاورد خدای کینهای ایشان را و اگر

نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيمٰهم في لحن القول والله يعلم اعمالكم وقوله

خواهیم هر اینه بنمایم تو را ایشان را پس هر اینه بشناختی ایشان را بسیماشان در اطراف سخن ایشان و خدای میداند عملهای شما را

ان الذين ينادونك من وراء الحجرات اكثرهم لا يعقلون وقوله تعالى

بدرستی که آن کسان که آواز میکنند ترا از عقب حجرها بیشتر ایشان بیخرد اند

سيقول المخلفون من الاعراب الآية واصحاب پیغمبر آن بودند که در انفال با او نزاع

زده باشند که بگویند پس نزد ما از اعراب

کردند و طلب انفال برای خود کردند و نزاع بجای رسید که نازل شد از خزانه خدای تعالی کریمه قل

الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم واطيعوا الله واطيعوا

غنیمتها خدای را و رسول را است پس بپرهیزید و اصلاح کنید ذات میان خود را و فرمان برداری کنید خدای را و فرمان برداری کنید

الله ورسوله ان كنتم مؤمنين وبعضی اصحاب آنحضرت آنکسان بودند که بر و در جنگ

خدای و رسول او را اگر شما ایمان آورده اید

بدر و مکروه داشتند که با اعدا القا نمایند تا آنکه دغدغه آن شد که او را واگذارند و این پیش از آن بود که

تقارب فئتین دست دهد و درین حاله نازل شد يجادلونك في الحق بعد ما تبين كانما يساقون

مجادله میکنند با تو در حق بعد آنچه متبین شده گویا ایشان رانده میشوند

الى الموت وهم ينظرون وایشان آنکسانی بودند که نظر بر کاروان داشتند بر دشمن تا آنکه رسیدند

بسوی مرگ و ایشان نگاه میکنند

دو کس و از آن دو کس حال کاروان پرسیدند ایشان جواب گفتند که ما خبر از کاروان نداریم و لشکری از قریش دیدیم که

در پس این پشته اند و آن دو کس را میزدند که خبر کاروان بگویند و حضرت رسالت پناه در نماز بود آن دو کس از ضرب

چوب گفتند که کاروان در پیش روی شماست آن را طلب کنید و چون دست از ضرب باز داشتند ایشان گفتند که ما

کاروان را ندیده ایم و خیل و سلاح قریش را دیده ایم باز بنیاد ضرب کردند باز ایشان از ضرب میگفتند کاروان در برابر

شماست دست از ما باز دارید چون حضرت رسالت از نماز فارغ شد گفت چه حالتست که این دو مرد هرگاه راست

بگویند ایشان را میزنید و چون از ضرب تنگ می آیند دروغ میگویند دست باز میدارید ایشان خبر صحیح میدهند از هجوم

لشکر اهل مکه و این آیه نازل شد که واذ يعدكم الله احدى الطائفتين الآية و بقول مفسران طائفتان

عبارت از کاروانیان قریش است که از شام آمده بذات الشوکه بودند و روی بمکه داشتند و لشکر قریش که ذات الشوکه

بودند و از مکه بیرون آمده بجنگ مسلمانان و دفع ایشان و منع ایشان از تعرض کاروان اقدام می نمودند و اصحاب

پیغمبر جنگ نمیخواستند و میخواستند که خود را بکاروان رسانند و بی مزاحم و مانعی غنیمت بدست آورند باز همان جماعت

بودند که روز جنگ احد بگریختند و بر مؤمنین از مشرکان رسید آنچه رسید و این جماعت همان بودند که عصیان امر پیغمبر کردند

در غزوه تبوک و آنحضرت را واگذاشتند و برگشتند و نازل شد يا ايها الذين آمنوا ما لكم اذا قيل

ای آن کسانی که ایمان آوردند چه چیز است شما را هرگاه گفته شود

لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم الى الارض ارضيتم بالحيوة الدنيا في الآخرة الا قليل

مر شما را که روان شوید در راه خدای گران شدید بسوی زمین آیا راضی شدید بزندگانی دنیا از آخرت

الآیه و این حال اصحاب و اصدقا و مصدقان دعوة حضرت سید المرسلین بود که بدین قاعده که شمه مذکور شد
از فرمانش بیرون میرفتند و در کار او متزلزل بودند و حاجت به راز کشیدن سخن بذکر آیات مفصله مناسب این مقام
نیست پس هر کس که در کتاب عزیز از روی دقت تامل نماید حال پیغمبر را با اصحابش معلوم کند این اصحابند که خدای
ایشان را زینهار نداد و خبر نکرد آن زمان که پیغمبر با ایشان بود و آن زینهار ایشان نبود بلکه محض حفظ پیغمبر بود و آن جماعه
بودند که خلاف آنچه در ضمیر داشتند ظاهر میساختند و بارها این معنی بر پیغمبر مکشوف شد مگر پیغمبر در حدیبیه ایشان را
گفت سرها بتراشید و نحر بکنید ایشان دل بدان نداشتند و فکر کردند این جماعه آن جماعه‌اند که وقتی که پیغمبر غنایم را قسمت میکرد
آواز بلند میکردند که یا محمد قسمت بعدل کن که بعدل نمیکنی جماعت انصار مواجهه در روز حنین با پیغمبر گفتند که ما این غنایم
را بشمشیر خود حاصل کرده‌ایم و تو با قارب خود از اهل مکه که جدید الاسلامند میدهی و اصحاب با فرمان پیغمبر
بجای رسانیدند که آنحضرت بنابر عدم اعتماد که بر اصحاب داشت در مرض موت فرمود که ایتونی
بدواة وکتف اکتب لکم ما لا تضلون بعده پس ایشان عصیان ورزیدند و دواة و قلم و کاغذ حاضر نکردند
و اسلام امر سرسری و هوایی بود پیش ایشان و بعد از موت آنحضرت که فتح ممالک بوقوع پیوست و مال و غنیمت
بدست ایشان و لذة متاع دنیا از برکت اسلام یافتند و لباسهای فاخر و خورشهای پاکیزه و محبوبان دوشیزه فاخره
روم و فرس بقیاس اکاسره عجم بدیشان رسید و خورشهای ناخوش ایشان بمتنعمات گوناگون تبدیل یافت و سوسمار و خار پشت
و یربوع به بریان بره و حلوی و شیشلک مرغ و ماهی نازک متبدل گشت و لباس خشن پشمینه با قمیصه نفیسه و حریر و دیباج محول
گشت آن زمان قدر دعوی اسلام دانسته بصحة دعوة پیغمبر قایل شدند و پیغمبر ایشان گفته بود که شما فتح گنوز خواهید کرد
و کسری و قیصر و دولت اسلام ظفر خواهید یافت ایشان چون اینها را یافتند آن زمان بقول آنحضرت اعتماد کردند
و آنچه در زمان آنحضرت بطریق استهزا فرا میگرفتند بعد از آنحضرت چون این دولتها بدیشان روی نمود باور داشتند
و آن زمان خود را بدین بربستند و ناموس این بر گردن نهادند و اگر این فتوحات نبودی و آن دولتها روی ننمودی و آن عیشها
جان ایشان نیاسودی ایشان بهمان جاهلیت عود کردندی و دین ایشان منقرض شدی و همچنان شدی که در تواریخ مذکور
و مسطور است از حال خالد بن سنان العبسی و تبع حمیری و امثال ایشان که تا در حیوة بودند جمعی را بمعجزه و کرامات دین خود
در آوردند و بعد از وفات ایشان دین ایشان منقرض شد و اخبار ایشان باقی ماند القصه چون بدین اعتبار تامل رود
در جمیع احوال و امور حال حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین را متشابه یکدیگر یابد محاربات حضرت پیغمبر که با مشرکان

بود در روز بدر ظفر بر مشرکان یافتند و در احد جانب مشرکان قوی داشت و باز روز خندق معرکه بوجهی از هم گذشت
که بر پیغمبر و اهل اسلام زیادتی از مشرکان واقع شد و بر مشرکان هم چندان زوری نشد برای آنکه همچنانکه از مشرکان عمرو عبد ود کشته
شد از مسلمانان سعد بن معاذ که بزرگ قبیله اوس بود از انصار بقتل آمد و بعد از آن قریش نیز آنکه حرب کنند برگشتند
و بعد از آن غزا خیبر روی نمود و ظفر حضرت رسالت پناه را بود همچنین حروب حضرت امیر المؤمنین نیز بهمین اسلوب بود
روز جمل آنحضرت ظفر یافت و با معاویه در صفین که بعد از آن حرب فرمود از هر دو لشکر مردم کشته شدند و از هیچ طرف ظفری که حسم ماده
نزاع کند روی ننمود و هر یک بمستقر خود باز گشتند و بعد از آن حرب نهروان با خوارج روی نمود و ظفر حضرت امیر المؤمنین را
بود طرفه این که اولین حرب حضرت رسالت بدر بود و آنحضرت مظفر و منصور شد و اولین حرب حضرت امیر المؤمنین
جمل بود و آنحضرت مظفر و منصور شد و دیگر صحیفه صلح و حکومت روز صفین نظیر صحیفه صلح و عهد روز حدیبیه بود دیگر
در آخر عهد حضرت امیر المؤمنین معاویه ملعون دعوی خلافت کرد نظیر آن بود که مسیلمه کذاب و اسود العنسی در آخر عهد
حضرت رسالت دعوی نبوت کردند و همچنانکه امیر المؤمنین را دعوی خلافت آن ملعون دشوار آمد حضرت رسالت را نیز
دعوی مسیلمه و اسود سخت آمده بود و همچنانکه امر مسیلمه و اسود بعد از وفاة پیغمبر باطل شد امر معاویه ملعون نیز بعد از
وفاة امیر المؤمنین باطل شد و همچنانکه محاربه پیغمبر با عرب بغیر قریش نبود ما عدا یوم حنین محاربه امیر المؤمنین هم
با عرب بغیر قریش نبود ما عدا یوم النهروان وفاة امیر المؤمنین شهیدا بالسیف بود و وفاة پیغمبر شهیدا بالسم و همچنانکه
حضرت پیغمبر در حال حیوة خدیجه زن نخواست امیر المؤمنین در حین حیوة حضرت فاطمه که مادر اشرف اولادش بود زن نخواست
و حضرت رسالت پناه در شصت و سه سالگی رحلت فرمود و حضرت امیر المؤمنین نیز در شصت و سه سالگی رحلت فرمود
و چون نظر در اخلاق هر دو نموده شود بنگریکند در جمیع اطوار و اخلاق آن شجاع و این شجاع آن سخی و این سخی آن جواد
و این جواد آن عالم بالشرایع و الامور الالهیه و این عالم بالفقه و الشریعه و الامور الالهیه الرقیقة الغامضه آن زاهد از متاع
و لذات دنیا و معرض از استکثار آن و این زاهد در دنیا و تارک متاع و طیبات آن و معرض از لذات ان
آن گدازنده نفس خود در نماز و عبادة و این هم مثل او در مواظبه نماز و عبادات و طاعات آن ابن
عبد المطلب بن هاشم و این ابن عبد المطلب بن هاشم پدر هر دو برادر اعیانی یکدیگر و غیر این دو برادر دیگران اعیانی
نبودند و هر یک ارشد اولادش بودند همچنانکه پیغمبر در حجر ابو طالب پدر امیر المؤمنین تربیت یافت تا بشباب و کبر رسید امیر المؤمنین
نیز در حجر تربیت حضرت رسالت بسن شباب و کبر رسید و حق خدمت که ابو طالب را بر پیغمبر بود پیغمبر را حق تربیت

وادیم از زنان او بود

برامیر المومنین بود خلق هر دو ممتزج و خلق هر دو متماثل و روزگار در از باهم بسر برده و خلق و خوی و سلیقه کمیت
اتحاد بهم رفته و سرشته هر دو یکی و طینت هر دو یکی نفس نفیسشان در اتحاد بمرتبه که بهیچ وجه قابل انقسام و تجزیه نبود
و غیر این فرق نبود که حضرت حق سبحانه و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را مخصوص ساخت برسالة و برگزید امیر المومنین را
بوصایت برای آنکه میدانست که مصلحت برایا در نبوت و لطف باو اکمل است و نفع عالمیان بافاده او تمام
میشود و عموم میابد پس امتیاز یافت محمد برسالت و ماعدا رسالت مشترک ماند بنابر اصل اتحاد و اشارة
فرمود صلی الله علیه و آله اخصمك بالنبوة فلا نبوة بعدی و یخصم الناس بسبع و همچنین گفت صلی الله علیه و آله
مر امیر المومنین را انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و مستثنی ساخت نبوة را
برای نفس خود و در باقی آنحضرت را با خود در جمیع فضایل و خصایص شریک کردانید و این قصیده فقیر در معنی بیان کمیت

القصیده الفارسیة فی معنی المساواة

کرد نعلین محمد عرش را تاج سرست — آب روی قدسیان از خاک پای حیدرست
اوست بینش را فروغ این او بینش را چراغ — اوست شهر دانش و این شهر دانش را درست
اوست خیر المرسلین و این امیر المومنین — او رسول رهنما و این امام رهبرست
او شفیع المذنبین و این امام المتقین — این قسیم نار و جنت آن امین محشرست
آن شه طاها و یاسین این امیر هل اتی — آن نبی و این ولی آن یک سر این یک سرورست
در ترقی آن شب معراج و این روز غدیر — مرتقی با صاحب معراج بر یک منبرست
آن رسول خافقین و این امام مشرقین — مشرق و مغرب طفیل این دو ذات اطهرست
آن رسول جن و انس و این امام انس و جن — آن ملک را میزبان و این بشر را افسرست
آن جهان آرای لولاک این ولی انما — آن سر برافروز اقلیم این امیر کشورست
این امام المتقین آن رحمة للعالمین — این کمی لطف آن کمی رحمت زپیش داورست
این مه و العادیات آن آفتاب و الضحی — این شه یوفون بالنذر آن وغا را مصدرست
آن خداوند براق این صفدر دلدل سوار — این سحاب برق زن آن آفتاب انورست
ناز بر حوران جنت کرده ترک چشم آن — باز بر رخسار این چشم سپهر اخضرست

قم فانذر را امر او فاسجد له این را خطاب — این شرف فرخ سیر آن سینه فرخ فرست
آن شه تخت مدینه این مه اوج نجف — آن بمکه فاتح و این در گشای خیبرست
سوره و النجم این را بر هدایت شاهدست — حسن روی فقر وزان زو الشمس اظهرست
مرکب این را شکوه لا فتی در رکاب — موکب آن را جنود الم تروها لشکرست
هست آن سهم السعادة قاب قوسین شرف — وین سهیمش در قسیمه فضلی که اندر دفترست
گوش هوش آن شب معراج حرف حق شنو — وز زبان این سخن پرداز حی اکبرست
لله العزة برای عزة ان در کتاب — در پیش للمومنین از بهر این مین پرورست
از برای دین کلام الله بر آن نازلست — بهر ایمان حجة قاطع مدیث این درست
تیغ این را مدح از لا سیف الا ذو الفقار — در نبوة دست آن بالسیف حجة آورست
آن رسول و این امامست این وصی و آن نبی — آن نشیر و این نذیر آن ها دی و این صفدرست
نامه های جرم ما شسته بآب روی آن — مهر این یکسر صراط اهل یقین را رهبرست
حاشرست و ناشر و صاحب لوای حمد آن — عاصیان را روز محشر داورست و یاورست
این سپهر هل اتی رخشنده مهر انما — قاسم نار و جنان ساقی حوض کوثرست
اتحاد هر دو در رتبیست کاندر پیش عقل — فرق این شد کاین وصی و آن دگر پیغمبرست
هر دو در اصل از یکی نورند و از یک طینتند — نور ایشان در فروغ افزون ز مهر خاورست
در همه اخلاق و اوصاف آنچه آید در بیان — مثل هم بودند و این از هر چه گویی اشهرست
آن شجاع و این شجاع و آن فصیح و این فصیح — آن سخی و این سخی آن مهتر و این مهترست
چون جدای نیست جز نعت نبوت در میان — مدح هر یک زین دو بی شک مدحت آن دیگرست
دست ما و دامن این هر دو در روز حساب — چشم ما بر لطف این هر دو همایون منظرست
هر دو دستم در دعا خالی نخواهد باز گشت — چون گشاید بال طایر دانه چین اخترست
یا امیر المومنین شانت فزون از مدح ماست — هر چه گویم شان تو صد ره از آن بالاترست
التماس منظور دارم در کرامم تو — ای که از فیض نگاهت صخره صما زرست

علی حبه جنة قسیم النار والجنة
وصی المصطفی حقا امام الانس والجن

وگفت علامه یعنی شیخ جمال الدین حسن بن سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی در منهاج الکرامه
المواخاة تستدعی المناسبة والمشاکلة وگفت عالم ربانی شیخ میثم بحرانی در کتاب
قواعد خود اذ المواخاة مظنة المساواة فی المنصب وقیام کل اخ من الاخوین مقام آخر
چه در مواخاة مظنه مساوات است در منصب وقیام هر یک برادر از دو برادر در مقام آن دیگر
فلما کان محمد ص وآله افضل الخلق کان القائم مقامه کذلک همچنین سالک مسالک العبر
پس چون محمد افضل خلایق باشد قایم مقامش نیز همچنان باشد
والسداد شیخ عالم عامل بالرشاد المقداد در کتاب لوامع الالهیه در سلک بیان در آورده که
ان المواخاة هی مظنة المساواة بل المساواة بعینها ولما کان النبی ص وآله افضل الخلق
بدرستی که مواخاة محل مساوات است بلکه مساوات بعینها وچون پیغمبر افضل خلایق باشد
لزم ان یکون مساویه افضل وهو المطلوب فخر الدین رازی در اربعینش آورده که وانما
لازم آید که مساوی او نیز افضل باشد وهو المطلوب خود همین است
قلنا ان المواخاة تدل علی الافضلیة لان المواخاة مظنة المساواة فی المنصب
گفتیم که برادری دلالت میکند بر افضلیت برای آنکه مواخاة جای حمل بر مساوات در منصب
وکون کل واحد منهما قائما مقام الآخر فلما کان محمد ص وآله افضل من الکل کان
وبودن هر یک از این دو قایم مقام آن دیگر پس چون محمد افضل از کل عالمیان باشد لا محاله
القائم مقامه کذلک قال المولف سلمه الله سکوم من که دلالت میکند بر
قایم مقامش نیز همچنین باشد

بهر گفته ابن البطریق اینجا آورده است باسناد حذیفة بن الیمان که گفت پیغمبر ص وآله برادری داد میان مهاجر وانصار
بدین طریق که هر دو کس را که نظیر یکدیگر یافت باهم عقد اخوة بست پس برای عقد اخوة خود با علی ع دست او
بدست خود گرفت پس حذیفه درین مقام گفت فرسول الله ص وآله سید المرسلین وامام المتقین
پس رسول خدای مهتر پیغمبر رسولانست وپیشوای پرهیزگاران
ورسول رب العالمین الذی لیس له شبیه ولا نظیر وعلی اخوه
وفرستاده پروردگار عالمیان است آنکس است که نیست مر او را شبیه ومانندی وعلی ع برادر او

بن.

نبیل العدو والصدیق وانما یعادی الفتی امثاله ویصادق
بهم آدمی دشمن می باشد ودوست مانند وغیر از این نیست که دشمنی میدارد جوانمرد از امثال خود را ودوستی هم میدارد
وهمچنین روایت کرد شیخ الفقیه محمد بن احمد بن شاذان در مایة الحدیث المرویة من طرق العامة
از حضرت امام حسین ع از امیر المومنین ع انه قال اتیت النبی ص وآله وهو فی بعض
پیش پیغمبر رفتم او در بعضی از حجرها بود
حجراته فاستاذنت علیه فاذن لی فلما دخلت قال یا علی اما علمت ما بینی وبینک
خود پس طلب دستوری جهت رفتن بر او کردم پس دستوری داد وچون درون رفتم گفت یا علی آیا نمیدانی آنچیزی را که میان من و تست
فالک تستاذن علی قال فقلت یا رسول الله احببت ان افعل ذلک قال
پس چه میشود ترا که طلب دستوری میکنی برای رفتن بر من پس من گفتم یا رسول الله دوست میداشتم که بنسبت با حضرت این کار بجا آورم گفت
یا علی احببت ما احب الله واخذت باداب الله یا علی اما علمت انک اخی
یا علی دوست داشتی آنچیزی را که خدای دوست داشت وفرا گرفتی ادبهای خدا را یا علی آیا نمیدانی که تو برادر منی
اما علمت ان خالقی ورازقی ابی ان یکون لی اخ دونک یا علی انت وصیی من بعدی
آیا نمیدانی که آفریننده من وروزی دهنده من ابا کرد از آنکه مرا برادری غیر تو باشد یا علی تو وصی منی بعد از من
وانت المظلوم المضطهد بعدی یا علی الثابت علیک کالمقیم معی ومفارقک
حال آنکه تو مظلوم وستم رسیده میشوی بعد از من یا علی ثابت بر تو همچون مقیم است با من ودوری گزیننده از تو
مفارقی یا علی کذب من زعم انه یحبنی ویبغضک فان الله سبحانه خلقنی وایاک
دوری گزیننده است از من یا علی دروغ گفت آنکه گمان برد که دوست منست حال آنکه دشمن تست بدرستی که خدا از یک نور آفرید مرا وترا
من نور واحد وگفته است ثقة الاسلام طبری در کتاب اسرار الامامه که برادری داد
پیغمبر میان هر دو همجنس از صحابی خود همچنانکه برادری داد میان سلمان وابی ذر ومیان طلحه وزبیر
ومیان مقداد وعمار ومیان ابی بکر وعمر ومیان عثمان وعبد الرحمن بن عوف پس گفت وگوشد میان ابو بکر
وعباس در باب علی صلوات الله علیه پس نبی گفت تاخیر کردم او را از برای نفس خود پس بنفس خود با او
عقد اخوة کرد همچنانچه وارد است در کتاب مصابیح وغیر آن از کتب معتبره مخالفان وروایت کرد

الصدوق شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله لطیفه در امالی خود مسنداً ابن عباس که گفت
قال رسول الله صلعم وآله ان الله آخی بینی وبین علی بن ابی طالب ع وزوّجه ابنتی
گفت رسول خدای که بدرستی که خدای برادری داد میان من ومیان علی بن ابی طالب ع وزن او دختر مرا کرد
فوق سبع سموات واشهد علی ذلک مقرّبی ملائکته وجعله وصیاً وخلیفةً
بالای هفت آسمان وگواه گرفت برین مقربان ملائکه ملا اعلی را وگردانید او را وصی وخلیفه
فعلیّ منّی وانا منه محبه محبّی ومبغضه مبغضی فانّ الملائکة تتقرب الی الله بمحبته
پس علی از منست ومن از وئم دوست دارنده او دوست دارنده منست ودشمن او دشمن منست پس بدرستی که ملائکه تقرب میکنند
مؤلف مد ظله میگوید که میگویم من که روایات بیرون از احاطه واحصا از طرق شتّی وارد است واز جمله
است آنچه روایت کرده ثقة الاسلام طبرسی در کتاب اسرار الامامه از مصابیح مخالفان الائمه صلوات الله علیهم
که گفت علی منّی وانا من علی وقال صلعم وآله یا علی انت منّی وانا منک ونیز گفت
در مجمع البیان قول رسول صلعم وآله را برای بریده اسلمی در حالتی که در خدمت امیر المؤمنین از یمن بازگشته غلام آورده بود
یا بریدة لا تبغض علیاً انه منّی وانا منه ان الناس خلقوا من شجر شتّی
ای بریده دشمن مدار علی را که او از منست ومن از وئم بدرستی که مردمان آفریده شده اند از درختان پراکنده
وخلقت انا وعلی من شجرة واحدة وقوله صلعم وآله در روز احد در حالی که ظاهر شد از حضرت
وآفریده شده ام من وعلی از یک درخت یگانه
امیر المؤمنین وقامع المتمردین علی بن ابی طالب ع در میان مسلمانان در امر ومحمود شدن ودر قایة نفسی
النفیس خود نمودن در حسنی که جبرئیل ع گفت یا محمد ان هذه لهی المواساة
یا محمد این که علی میکند مرا به محض برابری وشفقت
وحضرت رسالت پناه گفت یا جبرئیل انه منّی وانا منه پس جبرئیل گفت وانا منکما
بدرستی که او از منست ومن از وئم ومن از شما هر دو ام
وهمین را روایت کرد احمد حنبل در مسند خود از چند طریق وهمچنین روایت کرده ابن مردویه از طرق متعدده
وبخاری نیز در جزو رابع وخامس صحیح خود ونیز مرویست در جمع بین صحاح الستة از چند طریق از آن جمله از ابی حماده

از رسول خدای صلعم وآله که فرمود علی منّی وانا من علی لا یؤدی عنّی الا انا وعلی علیه السلم
علی از منست ومن از علیم ادا نمیکند از جانب من الا من خودم وعلی ع
وروایت کرد همین را ابن مغازلی فقیه شافعی از طرق متعدده ودر عیون اخبار الرضا علیه التحیة والثنا است
از احتجاج دور و درازی که حضرت امام موسی ع را بود بحضور رشید بعد از آنکه علما باجمعهم قائل شدند برین که
جبرئیل ع در روز احد گفت یا محمد ان هذه لهی المواساة من علیّ وحضرت رسالت پناه فرمود لانه منّی وانا منه
پس جبرئیل گفت وانا یا رسول الله منکما ثم قال لا فتی الا علیّ لا سیف الا ذو الفقار
ومن از شما هر دو ام بعد از آن گفت نیست جوانمردی بغیر از علی ونیست شمشیری بغیر از ذو الفقار
پس این آنجانبست که مدح کرد خدای تعالی خلیل خود را علیه السلام وقتی که فرمود فتیً یذکرهم یقال له ابرهیم
مؤلف عظم الله اجره میگوید بجناب بگو که فرق است میان ائمه برای شخصی اثبات فتوة کنند ونفی از برای
غیر کنند وائمه اثبات کنند ونفی از ما عدا نمایند کما لا یخفی ودر کتاب مشارق انوار الیقین مرویست
از کتاب امالی از ابن عباس رض که گفت رسول خدای صلعم وآله شیعة علی هم الفائزون
گروه شیعه علی ایشان ظفر یابندگانند ... روز قیامت
یوم القیمة یا علی انا منک وانت منّی شیعتک شیعتی وروحک روحی واولیاؤک
روز قیامت یا علی من از توام وتو از منی شیعه تو شیعه منست وجان تو جان منست ودوستان تو
اولیائی من احبهم فقد احبّنی ومن ابغضهم فقد ابغضنی ومن عاداهم
دوستان منند هر کس دوست دارد ایشان را پس بتحقیق دوست داشته مرا وهر که دشمن دارد ایشان را پس بتحقیق دشمن داشته مرا وهر که دشمنی کند
فقد عادانی یا علیّ شیعتک مغفور لهم علی ما کان منهم من عیوب وذنوب
پس بتحقیق دشمنی کرده با من یا علی شیعه تو آمرزیده شدگانند بر آنچه باشد از ایشان از عیبها وگناهها
وانا شفیع لهم اذا قمت المقام المحمود فبشّرهم بذلک یا علیّ شیعتک شیعة
ومن شفاعت کننده ایشانم وقتی که بایستم در مقام محمود پس بشارت ده ایشان را بآن یا علی شیعه تو شیعه
الله وانصارک انصار الله واولیاؤک اولیاء الله وحزبک حزب الله وحزب
خداست ویاری دهندگان تو یاری دهندگان خدایند ودوستان تو دوستان خدایند وگروه تو گروه خدایند وگروه

درین مقام

ما سمعتی که علی منی وانا منه

هم المفلحون یا علی سعد من والاک وشقی من عاداک

ایشان رستگاران‌اند یا علی نیکبخت شد هر کس دوستی با تو کرد و بدبخت شد هر که دشمنی با تو کرد

کمال الدین ابن الطلحة در کتاب مطالب السؤل گفت که قول پیغمبر ص و آله در باره علی بن ابی طالب ع انت منی وانا منک
وعلی منی وانا منه در ین مورد رنگ سخن نیکست وایضاح معنی مرد ومقتضی مرد و آنست که لفظ من موضوع است از برای معانی
بسیار لیکن در مثل این نوع کلام حقیقت آن جزئیه است کقوله تعالی خلق لکم من انفسکم ازواجا الآیه
وقوله تعالی خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار و در حدیث

آفرید مردم را از گل خشک خام که چون سفال بود صدا کند و آفرید جنیان را از آتش بی دود

حضرت رسالت پناه ص و آله فاطمة بضعة منی پس حقیقت این کلمه در مثل این ترکیب از مقوله جزئیه
است و برین تقدیر جزء از لوازم میشود پس جزء بودن شیء مثل ولد و راس و عین و سایر اعضا واجزا صفت
تلازم دارد مر انسان را ولهذا انسان بجهد خود دفع مضار از اعضا واجزا خود و جلب منافع برای آنها میکند
و کمال فراست و حراست حفظ صحت آنها می آورد وایها از لوازم حقیقت جزئیه است و بهر اینه حضرت رسالت پناه
تصریح فرموده بلوازم مذکور در آن وقت که فرموده که فاطمة بضعة منی یریبنی ما یریبها پس چون تمکین نیابد
اثبات حقیقت متعین میشود و حمل لفظ بر لوازم آن بدانچه معلوم شده از استعمال لفظ در لوازم حقیقة آن و اینجا حقیقة وارد است
از برای آنکه منتفی است زیرا که نه امیر المؤمنین جزء ذات سید المرسلین بود و نه بر عکس پس متعین شد که باین قول اثبات
لوازم حقیقت از اراده حراست که از مکاره فرمود و دفع مضار و سعی در ایصال منافع و مصالح بوی نمود و اشفاق
نام برو داشت و بعضی از اشباه وامثال آن معانی در لوازم اخوة تحت تقدیم یافته و بهمین امر است آنچه حکم کرده میشود
از برای امیر المؤمنین ع بعلو مرتبه و سمو منزلت و گفته است در شرح صحیح مسلم که معنی من اتصالی است و نزدیکست
باین آنچه شیخ مفید آورده در کتاب ارشاد خود از پیغمبر ص و آله حسین منی وانا من حسین ثقة الجلیل
علی بن عیسی روح الله روحه آورده است که نقل کرده‌ام از مناقب خوارزمی از عبد خیر از حضرت امیر المؤمنین ع
اهدی الی النبی ص و آله قنو موز فجعل یقشر الموزة ویجعلها فی فمی فقال له قائل یا رسول الله

هدیه آوردند بسوی پیغمبر خوشه موزی پس پیغمبر ... و در دهان من ...

انک تحب علیا قال اذا علمت ان علیا منی وانا منه پس قول او ص و آله دلالت میکند

تو دوست میداری علی را گفت هر گاه میدانی که علی از من و من از علیم

بر کمال علو مکان و سمو منزلت امیر المؤمنین ع بروجهی که معلوم اولی الالباب است که شان آنحضرت از شرف و کمال رسیده است
بدرجه اقصی بلکه گذشته است مجد او از بلندیهای ذروه اعلی و بر افراخته است پایه قدر او را رسول خدای ص و آله
بآنچه ثابت کرده است برای او رتبه که بالاتر از آن متصور نیست و بیان آن سعی نیست عالم کبیر وایضاح این منقبت که
نسیمش شریت از بهارستان نعیم و ملک کبیر و کشف غطاء آن فضیلت که لفظ و معنی آن در اثبات این مدعا
از هر چه عقل اندیشد الیق است بدین وجه میشود که پیغمبر ص و آله فرمود سلمان منا اهل البیت وحاصل شد
سلمان را رضی الله عنه باین حدیث شرفی که طناب آن شرف و عز باکشیده است و قباب آن برتبه جوزا
رسیده و فایق آمده بدین سبب بر امثال خود از اصحاب و احزاب حال آنکه ذکر حضرت امیر المؤمنین بتخصیص او
بلفظ انت منی فرموده ظاهر است که این مراتب از آن اشرف است و هرگاه بهمین اقتصار فرمودی خود این حال آن است
که مراتب از آن اشرف بود که برای سلمان فرموده بود حال آنکه انا منک نیز فرموده و باین ملحقه اتمام و کمال
فرموده منقبت او را و مزین و محلی ساخته سیرت او را واین عبارة وافیه واشارة کافیه عظیم المحل ظاهر الفضل
گواهی میدهد بر شرف و علو مکان او و نهایت فضل و وفور میزان او واین دال است بر آنکه هر یک از این دو
صلی الله علیهما اصل اصیل و نازل منزله آن دیگر است بدرستی که او ص و آله بهمین راضی نموده که علی از و باشد و بس
پس گردانیده است علی را نفس خود صلوات الله وسلامه علیهما و آورده است محمد بن الجریر الطبری
وابن اثیر الجوزی هر یک در تاریخ خود آنکه حضرت رسالت پناه ص و آله در روز احد در حالی که هر کس که بود
از انبوهی کفار گریخت و جمع شدند بعضی بر سر پیغمبر امیر المؤمنین ع را گفت یا علی اکفنی امر هؤلاء
واشارة بجانب کفار کرد و امیر المؤمنین جلادة در حضور پیغمبر میکرد با آنکه آزارها بنفس خود کشیده در غمرات حرب
میرسید و مکوشید بیاری او و صبر میکرد بر کارزار با اقران و زد و خورد با شجعان و شمشیر زدن با صنادید عرب
و فرسان و دست در کمر کردن با دلیران بعزمی چست و تنی درست و دلی دلیر و جگری قوی تر از جگر شیر

بوصف بر لبش از جوش کف | موج زن از تیغ میان دو صف
شعله تیغش رخ گیتی فروز | برق سنانش دل خورشید سوز
گرد شمشیر سیار شکار | حجت قاطع بجهان آشکار

درین وهله واثنای این حمله در چنان ملحمه و آنچنان معرکه بل مهلکه
که آن مظهر ید الله المسمی باسد الله باد پا را بر عرصه خاک مردانه میراند و اعدا را آب شمشیر در آتش می‌نشاند
جبرئیل ع گفت یا محمد هذه المواساة پس رسول ص و آله فرمود و هو منی وانا منه باز حضرت جبرئیل بلسان

معجزبیان گفت که وَاَنَا مِنکما این زمان بنظر تامل درین معنی ملاحظه کن که آنحضرت را اختصاص بچه مرتبه دست داد که جبرییل خود را ازان میان گنجانید والحدیث شجون تا اینجا چون مراد ترجمه سخن علی بن عیسی بود تغییر عبارت او با اندک تغییری بکار رفت

چون شود انگیخته گرد نبرد | بسته شود چشم مروت ز گرد
گرم شود معرکه دار و گیر | سرد شود مهر کسان در ضمیر
بر شود از رزم بخورشید گرد | چهره کیوان شود از بیم زرد
تیغ بخونریز یلان در شتاب | کشته بچشم اجل از رحم آب
در پی هم تیر روان از کمین | همچو عبارات سپاه دل آشنین
مرد کسی دان که درین مهلکه | گرم کند آتش کین معرکه
همچو علی کیست که کارزار | در ته چه سازد چو بود ذو الفقار
مرد که در معرکه خود زده ام | آورد اندر همه جا پای کم
مار زده رم خورد از ریسمان | چون بودش طاقت نیش سنان
شیر خدا چون بخرامد بجنگ | کس نبرد نام ز روباه و پلنگ
روز احد بود علی در میان | ورنه ز اسلام نماندی نشان

مصنف خلد ظله میگوید میگویم من که محمد از علی و علی از محمد بود و جبرییل خود را ازان هر دو شمرد و سلمان از اهل بیت بود فانظر وانصف و گفته است ایضاً علی بن عیسی در موضعی دیگر که آورد پیغمبر دلایل بزرگواری علی را ازین حدیث و خبر درینجا و چند جای دیگر و جمع شد و صورت التیام یافت بهم سیلهای فیاض از شآبیب مناقب او که منقول از رسول بود و ترتیب و تالیف یافت و صورت تفضیل و سمت تخصیص پذیرفت چیزی که سبب رفعت و شرف اوست بر سایر اصحاب و اهل بیت نبی صم و آله فلهذا گردانید نفس او را نفس خود و نسا او را نساء خود و ابناء خود را ابناء خود در زمان آمدن نجرانیان از برای مباهله و جدل و جدال با ایشان و کافی است بهمین مناقب که رفعت یافت بر نجوم زاهره و بر آمد بر مراتب فاخره و فایز شد بر افزونی آنچه اعطا یافته بر اهل دنیا و آخره دفع نمیکند این حقایق را مگر آنکس که در مقام دفع حق درآمده باشد بعد از ظهور حق و انکار نمیکند این معارف را الا کسی که دعوی کند که لیل در روشنی غالب آید بر نهار پس اگر تو گویی که بنابر تقریر مساوات در ما عدا نبوت لازم می آید که با نبی مشارک بوده باشد در ما عدا نبوت از احکام و این منافی آنست که فقها ذکر کرده اند از خصوصیات پیغمبر صم و آله گوییم لازم نیست که چنین باشد بچند وجه اولا آنچه ما عدا نبوت قید شده مراد خروج نبوت تنها نیست بلکه خروج نبوت مدعاست و آنچه مشارک آن باشد در خروج بنابر دلیلی که برین هست چرا که حکم نمی توان کرد بخروج نبوت الا در صورتی که دلیل بران وارد شود و ایراد نبوت بر سبیل تمثیل واقع شده پس هر جا آن دلیل واقع شده است حکم خروج مطرد است و هر کاه منتفی است منتفی است و تخصیص آن بذکر است ازین

تحن

والقال م

حیثیت که خروج آن ضروری است بخلاف غیر نبوت که خروج آن ضروری نیست ثانیاً تحقیق که مراد باحکام احکام کمال فضل و شرف و مرتبه اوست نه احکام نبوت ثالثاً خصوصیات نبی بر آنچه ذکر کرده اند بالتمام از ین قبیل نیست که غیر او دران شریک نباشد بلکه بعضی ازین قبیل است که سایر ائمه معصومین شریکند بلکه سایر بنی هاشم بلکه سایر امت پس از جمله تخفیفات نبوة یکی آنست که برگزیند آنچه مختار او بود از غنایم قبل از قسمت مثل جاریه حسنی و ثوب مرتفع و آنرا صفی و صفیه گویند درین صورت امام هم مثل نبی است دیگر اباحت اخذ طعام و آب است از مالک آنها اگرچه مالک مضطر باشد و محتاج بآنها از برای آنکه حفظ نفس النفس اقدس او واجبست از حفظ نفس غیر مقدسه مصنف درین مقام میگوید که رئیس المحققین جد من یعنی شیخ علی عبد العالی قدس سره در شرح قواعد گفته که صاحب قواعد در تذکره آورده این مضمون را که آنچه گفته اند که مراد اباحت نیست آنکه جری برای نفس خود از غیر احتما نمایند یعنی قروق نمایند این در مذهب ما جایز نیست دیگر از امانت مثل دیدن خلیف بجانکه قدام و خفتن بچشم و بخفتن بول کما قال النبی صم واله لا ینام قلبی در جمیع کتب حدیث و غیر آن مسطور است که این دو خصلة از علامات امام است و بر متفحص و متفحص پوشیده نیست در کتاب ارشاد شیخ مفید مذکور است که از محمد بن الاقرع مرویست که گفت نوشتم و پرسیدم از حضرت امام ثالث که آیا محتلم میشود و بعد از آنکه نوشته را فرستاده بودم در نفس خود از روی تامل گفتم که احتلام شیطانی است و تحقیق در پناه داشته است خدای اولیاء خود را از احتلام که شیطانی است بعد ازان که جواب آمد نوشته بود که حال ایمه در منام حکم حال ایشان دارد در بیداری که خواب تغییر هیچ چیز ایشان نمیکند و تحقیق در پناه گرفته است خدای تعالی اولیای خود را از لمه شیطان بجانکه تو در نفس خود آن حدیث کردی در عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست در حدیث علامات امام که می بیند از پس بجانکه می بیند از پیش و امام محتلم نمیشود و بخواب میرود چشم او و بخواب نمیرود دل او و این خبر نیست که مشارکند ایمه دران با پیغمبر و از تغلیظات تحریم صدقه است که سایر بنی هاشم شریکند با او و لهذا رئیس المحققین مذکور گفته که اولی القربی مشارکند با او در تحریم صدقه و این قدحی می آرد در بودن این از خصوصیات او و از برای آنکه تحریم بر ایشان بسبب اوست و خاصه عاید باوست و آنحضرت فرموده است که انا اهل بیت لا تحل لنا الصدقة باز از تخفیفات اباحت غنایم است مر ما را و او را و حرام بوده است پیش از و بر انبیا و مامور بوده اند که غنایم را جمع نمایند و آتشی

خوردن بسر عمل عمل بود در زیر
[illegible]
را نیز عادت است اما چهار
غسل از ابنیا عادت است ازواج
غسل از ابنیا عادت است مال
از عمل بعمل و از ابنیا
انکه خواب از ابنیا عادت است و دارد
نامرین از ابنیا عادت
سر گرفته اند بر تنها مر عیان
ولایت ایشان از جمله
ساخته بود

از آسمان می آمده و آن غنایم مجموعه را با تمام میخورده واز جمله است اباحت ارض برای سجده که پیش از آنحضرت
انبیا را مساجد مخصوصه می بوده که غیر آن در جای دیگر جایز نبوده که سجده نمایند واز جمله است پاک کننده بودن خاک
برای ما و آنحضرت جهة تیمم میگویم که قول درین هر دو مثل قول در تحریم صدقه است در آنکه خاصه عاید باو است
برای آنکه این بسبب اوست اگر گویی در دیگر خصوصیات فیما عدا النبوة ماسوی اینها که شمردی چه میگویی آیا
امیر المومنین مشارکت با رسول دارد یا نه که ثابت میکنی و آنچه در کتاب مناقب فقیه شافعی و هو ابن المغازلی
مسطور است با اسنادش بنافع مولی عمر که گفت گفتم مر ابن عمر را که مَنْ خَيْرُ النَّاسِ کیست بهترین مردمان بَعْدَ
الرَّسُولِ ص و آله ابن عمر گفت مَا لَكَ لَا اُمَّ لَكَ چه میشود ترا مادر مباد ترا بعد از آن گفت استغفر الله بهترین مردمان بعد
رسول آنکسی باشد که حلال باشد برای او آنچه حلال بوده از برای نبی و حرام باشد بر او آنچه حرام بوده بر نبی گفتم آن کیست
ابن عمر گفت علی بن ابی طالب ع که پیغمبر درهای اصحاب از مسجد بست و در او را گذاشت و با او گفت مر ترا است درین
مسجد آنچه مرا است و بر تست درین مسجد آنچه بر منست تو وارث منی و تو وصی منی قضا کننده دین من و قاضی دین من و راست گرداننده
وعدهای منی و اقبال کسی بر تست من دروغ گفت آنکه دشمنی میورزید با تو و دعوی دوستی من میکرد والحدیث هذا
لَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَا لِي وَعَلَيْكَ فِيهِ مَا عَلَيَّ اَنْتَ وَارِثِي وَوَصِيِّي تَقْضِي دَيْنِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي
وَتُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِي كَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ يُبْغِضُكَ وَيُحِبُّنِي صدق رسول الله ص
یا آنکه میگویی که امیر المومنین ع در باقی خصوصیات مفارق پیغمبر است گوییم ظاهر قول ایشان که الا فی النبوة است
افاده عموم میکند در ما عدا نبوة بنا بر استثنا که علامه عموم است مگر آنکه ظاهر عبارت قوم ابا کند ازین و این ظاهر است که مراد
از مساوات مساوات در فضایل است و ازین خصوصیات نبوة آنچه امیر المومنین ع را از آن خلل نیست مستثنی است پس
مشارک نیست امیر المومنین در حلال بودن تسع که عبارة از نه زن نکاح دایمی است که در یک زمان بوده باشد و قول این و موید
این قول است آنچه گفته ثقة مفلح ابن فهد در شرح شرایع که قول مصنف در علت تسع مر نبی را ص و آله این می تواند بود که
وجه آن وثوق بعدل پیغمبر باشد میانه زوجات تسع که دیگری را این عدل نیست و آنچه مناسب تر است اینست که وثوق بعدل
نبی درینجا علت تامه نیست و الا امر این سرایت میکرد در غیری از کسانی که وثوق بعدل ایشان حاصل است و آن کل و ائمه ع
از ائمه معصومین اند علیهم السلام پس چون مباح نیست این بر ایشان با اجماع مسلمین با وجود وثوق بعدل ایشان پس ثابت
شد که وثوق علت تامه نیست برای این اباحه و این پیغمبر از وجه اکرام و تفضیل من الله نیست برای نبی ص و آله و تحقیق اجماع مسلمین

محقق است بر عدم حل تسع از برای غیر نبی صلی الله علیه و آله من الائمة المعصومین علیهم السلام و اجماع منقول بخبر واحد حجت است
کما تقرر فی الاصول

المقصد الثانی فی افضلیته علیه صلوات الله علی سایر الخلق سوی نبینا صلی الله علیه و آله وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

شیخ مفید قدس سره در امالی خود آورده که اختلاف کرده امامیه رضوان الله علیهم درین باب پس گروهی
ازین طایفه برین رفته اند که انبیا افضل اند از امیر المومنین صلوات الله علیه علی القطع والثبات و جمهور اهل آثار از امامیه
و اصحاب نقل و ثقات روایات و طبقه از متکلمین و اصحاب حجاج از امامیه برین رفته اند که امیر المومنین افضل است
از کافه بشر سوی حضرت رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و حضرت رسول ص و آله از او افضل است و توقف کرده اند
قلیلی درین باب و گفته اند نمیدانیم که آیا حضرت امیر المومنین افضل باشد از انبیا سلف یا مساوی باشد یا از انبیا
بحسب مرتبه فروتر باشد در ما یستحق به الثواب اما رسول ص و آله افضل است بلا ارتیاب و فریقی دیگر گفته اند که حضرت
امیر المومنین ع افضل از بشریت سوی اولی العزم من الرسل پس اولوا العزم افضل اند از او و عند امه بعد از آن ثابت کرده شیخ مفید
قدس سره افضلیت حضرت امیر المومنین را از روی استدلال بامری چند که در محل خود ذکر خواهیم کرد و مولف سلمه الله
میگوید میگویم من که نیافتم احدی از متاخرین را مخالف افضلیت پس می تواند بود که بعد از خلاف اجماع منعقد شده باشد
پس خلاف ساقط میشود از درجه اعتبار و روشن میشود این فضیلت از طریق چند

الطریق الاول

مساوات آنحضرت بآیة و روایت و اجماع بر افضلیت اولین و آخرین که حضرت رسالت پناه ص و آله را باشد مستلزم
افضلیت امیر المومنین ع است اما صغری پس قطعی است چرا که مساوات محقق شد و افضلیت حضرت رسالت پناه
ص و آله مسئله اجماعی است و دلالت میکند بر آن بعد از اجماع وجهی چند که علما در مصنفات خود ذکر کرده اند وجه
اول آنکه کمالات در قوة علمیه و عملیه و این نیز مشتمل بر صغری و کبری است اما صغری از سه وجه ۱ آنکه
این علوم ناشیه از او ص و آله در درجه بود که علم غیری از انبیا علیهم السلام بآن نرسید تحقیقا و فایدة ۲ آنکه شریعت او
ص و آله عامه بوده پس او اکثر نفعا میشود و اتباع او اکثر عددا من اتباع غیره ۳ آنکه اخلاق او اشرف بود از
اخلاق غیر او و امر بمکارم اخلاق در شریعت او بیشتر است و اما کبری مضمره مندرجه یعنی درین شکل بلا اشکال صورت تنقیح
پذیرفته بنابر آنکه ما افضل منحصر فیم الا اکثر کمالا کمالا الخفی وجه دوم قوله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى
بَعْضٍ الی قوله تعالی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ مفسران گفته اند که مراد ازین بعض پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله

وجه سیوم قوله تعالی بعد ذکر الانبیا اُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ امر نموده
او را باقتدا بهدای که آسمان او و آنچه بهر یکی از ایشان آمده بنابر عصمت او که تخلف او از آن جایز نیست پس حاصل میشود
برای او مثل کمالات جمیع ایشان پس او که جمیع کمالات است افضل میشود از کل واحد

هر رسولی بکمالی ممتاز کرده او جمله کمالات احراز — کل واحد بکمالی مخصوص — وان کمالات بذاتش مخصوص
هر یکی را صفتی خاص بذات — افضل آن جامع مجموع صفات — مؤلف حشمه [?] اعبد یزید العوارف والمعارف میگوید میگویم

من که دلالت میکند برین آنچه مرویست در کتاب کافی از حضرت امام ابی عبدالله جعفر الصادق إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
لَمْ يُعْطِ نَبِيًّا شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَعْطَى مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ وجه چهارم قوله صلعم انا سید ولد آدم

نداد بهیچ پیغمبری را هیچ چیز مگر آنکه آن چیز را عطا کرد محمد را و جمیع آنچه داده بود پیغمبران را بمحمد داد — من بهترم مهتر فرزندان آدم

وجه پنجم قوله صلوات الله وسلامه علیه وآله اَنَا اَشْرَفُ الْبَشَرِ وجه ششم قوله صلعم وآله مُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ خَیْرُ

من بزرگترین و اشرف مردمانم — محمد و علی صلوات الله علیهما

الْبَشَرِ وَمَنْ اَبٰی فَقَدْ كَفَرَ وجه هفتم قوله افضل الصلوات علیه وآله آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ

بهترین مردمانند و هرکه ازین سر باز زند پس تحقیق کافر شود — آدم و هر کس فرود او بود

تَحْتَ لِوَائِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ

آدم و من دونه بروز قیامت — زیر لوای محمدند تا قیامت

وجه هشتم آنچه در حدیث قدسی است لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ پس او غایتست در خلق عالم و اصل
تکوین آن وغیر او فرع او کهی که ممدوحند مومنان بقوله تعالی لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ و مانند آن از آیات
آیا هیچ حکمی هست بتفضیل بجز نه تفریق میان ایشان علیهم السلام کوی همین نفی تفریق تفریق است بنابر اثبات
رسالت از برای بعضی دون بعضی که دلالت میکند اول آیه بران اعنی قوله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ
وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ ثقة الاسلام طبرسی در مجمع البیان آورده که لا نفرق بین احد منهم این معنی دارد که
نه آنکه ایمان آوریم ببعضی و کافر شویم ببعضی چنانکه یهود و نصاری کردند و اگر نه تفضیل حضرت محمد صلعم وآله بر سایر انبیا ظاهر است
اما کبری طریق اول مساوات حضرت امیرالمومنین ع است مر حضرت سید المرسلین را که بهترین اولین و آخرین است
اقتضای افضلیت میکند برای آنکه مساوی افضل افضل است و الا پس مساوی نباشد و بهذا اخلف آیة الله العلامه
یعنی شیخ جمال الدین الحلی در کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد آورده بعد از استدلال بآیه بر مساوات که

شک

شک نیست درین که رسول خدای افضل مردمانست پس مساوی او همچنین باشد و هم او گفته در باب حادی عشر از
کتاب منهاج الصلاح در مختصر مصباح از برای آنکه او یعنی حضرت رسالت پناه صلعم وآله افضل است بقوله تعالی وانفسنا
وانفسکم و مساوی افضل افضل است و گفته افاضل الرشاد شیخ مقداد در شرح باب حادی عشر که حضرت
امیرالمومنین ع مساوی بود مر سید المرسلین را صلعم وآله و حضرت سید المرسلین افضل است از همه پس
مساوی او هم همچنین افضل باشد و الا مساوی نبوده باشد اما آنکه مساویست بنابر آنکه خدای تعالی در آیه مباهله
و نموده چنانکه نقل کردیم پس هر که مساوی باشد مر او را همچو او افضل باشد و هو المطلوب مولانا خضر که
یکی از فضلاست در شرح آن گفته همین را که او مساویست با نبی بقول خدا وانفسنا وانفسکم بجا آنکه سبق ذکر یافت
تا آنجا که گفت که نبی افضل است بلا خلاف و مساوی افضل افضل است و گفت شیخ مقداد در کتاب لوامع خود
که امیرالمومنین افضل خلق است بعد از رسول الله صلعم وآله و این مذهب معتزله بغداد و عطا و مجاهد است از تابعین
و کافه شیعه قدیما و حدیثا برین اند آنگاه گفت برستی [?] که مساویست مر افضل را و مساوی افضل افضل است
والمساوات بقوله تعالی قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ و اتفاق کرده اند مفسران بر آنکه مراد بنسا حضرت فاطمه است علیها السلام و ابنا حسنان علیهما
السلام و بانفس امیرالمومنین و امام المتقین ع و این بحث در مرصد اول تنقیح یافت آنجا که گفتیم همچنین گفته فاضل
فی الرشاد و شیخ مقداد در لوامع اللطیفه المغره [?] و بعد از آن گفت که اما محمد صلعم وآله افضل است و افضلیت محمد صلعم وآله
جای اشتباه نیست پس حضرت امیرالمومنین ع نیز همچنین باشد تا اینجا خلاصه سخن شیخ مقداد است مؤلف ابده
ظله میگوید اگر کوئی ثبوت مساوات مطلقه اقتضای میکند که از همه وجه باشد تا شامل جمیع ما عدا النبوة تواند بود کوییم که آیه کریمه
مجازاة [?] مستلزم اتحاد میهماست صلوات الله علیهما که از آیه کریمه مستفاد شده پس مساوات باشد من کل وجه الا آنچه
بدلیل خارج است و هو النبوة لهذا اخترع ساخته اند محققان بحجت امامت و الکلیت در تلو بعضی کمالات
که ثابتست از برای حضرت پیغمبر صلعم وآله و جزوی از کل آن برای حضرت امیرالمومنین ع اگر کوئی مساوات آنحضرت مر پیغمبر را
صلعم وآله در کل صفات نیست اعنی ما عدا نبوتست و این نوع مساوات اقتضای افضلیت امیرالمومنین بر سایر
انبیا نمیکند چرا که افضلیت حضرت پیغمبر از ایشان از کل وجه نبوة و غیرها معلوم نیست پس می تواند بود که نبی افضل باشد
بمجموع من حیث المجموع نه بجمیع یعنی فرداً فرداً من الصفات پس قطع نظر از نبوة افضل نباشد پس امیرالمومنین را

با ایجین مساواتی افضلیت بر جمیع انبیا ثابت نشود از برای آنکه مساواة مقتضی افضلیت در صورتی تحقق می پذیرفت که آنچه مقتضای افضلیت می بود تمام در مساواة می بود پس لازم نمی آید افضلیت امیر المؤمنین ع بر انبیاء سلف الا از بعضی وجوه که آن وجوه ماسوی النبوة باشد برای آنکه مساواة او با نبی در ماعدا النبوة بود پس درین مکان حضرت امیر المؤمنین من حیث الاطلاق افضل نباشد حال آنکه سخن درینست گوییم هیچ ریبی در افضلیت حضرت رسالت پناه ص و آله بر کل واحد از انبیا از حیثیت هر یک فضایل فرداً فرداً قیاس نتوان کرد بلکه از حیثیت مجموع افضل است و بر تقدیر حضرت امیر المؤمنین و اخو رسول رب العالمین با آنحضرت مساوی است اینجا که در ماسوا نبوتی که از جمله افضلیت بود مطلقا پس اقتضای افضلیت آنحضرت ص من حیث المساواة همچنان کند والکرنه مساوی مساوی خود نباشد و بهذا اخلف غایت ما فی الباب افضلیة نبی ص و آله نموده باشد الا مع تحقق النبوة و افضلیت امیر المؤمنین ع با انتفاء نبوت غایتش آنکه آنچه متوهم میشود اینست که منشأ افضلیت حضرت رسالت ص و آله کمالات متعدد است که یکی از آنها نبوة بود که از حضرت علیه امیر منتفی است و عدم جزو عدم کل است و عدم علة علة عدم است از درجه اعتبار ساقط است برای آنکه دلیل قایم است بر افضلیت پیغمبر ص و آله بر انبیا و لیکن اعم است از آنکه بجمیع صفات یا بمجموع آن یا بمجموع ماعدا النبوة یعنی فرداً فرداً ماعدا النبوة یا از برای مساواة در بعضی و رجحان در باقی و الا نبوده باشد عزّ از خصلة واحده یا مساواة در جمیع و زیاده بخصلة واحده و عابده دیگر که مؤلف ابقاه اند بر حاشیه بعلامة منه مودی ساخته آنکه از برای آنکه موقوف علیه ها و موقوف با ارتفاع موقوف علیه مرتفع است بدیهیة پس عدم علة سبب عدم معلول میشود و آنچه گفته اند که عدم معلل نیست و معلل چنین نیست یعنی عدم محتاج بعلة نیست مستلزم ترجیح من غیر مرجح است یا بودن عدم از ذات ممکن و ازان انقلاب ممکن بممتنع لازم می آید و اگر اراده کرده باشند ازین معنی عدم لطلاق علیة و معلولیة بر او از نوع لفظی میشود و لایق این مقام نیست با وجود آنکه همه اتفاق دارند برین معنی که معدم حضرت حق سبحانه و تعالی است و این قولی است بمعلولیة عدم و این مذهب قدما و محققین متکلمین است و غیر این معنی ندارد که عدم هم معلل است و هم معلل به پس هم علت علت عدم باشد و این را نتوان گفت که لا نسلم که عدم علت علت عدم است زیرا که میگوییم که بنا باقی است بعد از فناء بنا از برای آنکه ما میگوییم که لا نسلم که بنا علة بقاء بنا است اگرچه علت حدوث و تحقق او هست و نیست علة بقاء بنا غیر تماسک اجزا بنا بر بوست عنصری و این مبوبست و تماسک باقیست و تا باقیست بنا باقی است اگر گویی که علت بقا غیر علت حدوث نیست

مرا اینه لازم آید بقاء شکل آب متشکل بشکل کوزه بعد از مفارقت کوزه و حال آنکه زایل میشود گوییم که از معلولات آنچه علت حدوثش است غیر علة بقاست همچنانکه در بنا است و آنچه تشکل آبست در کوزه بشکل کوزه حالی دیگر دارد چه آنکه علت حدوث آن شکل و علت دوامش بقاء آبست در کوزه و بعد از فناء کوزه ممکن نیست بقاء آب بعد از فناء کوزه که علت تشکل آب بود برای آنکه همچنانچه بقای کوزه علة بقاء تشکل و دوام آب بود و فنایش هم علت فناء تشکل و دوام آب میشود اگر گویی آن بقا از علة حدوث نشت گوییم تاثیر ازین حیثیت است که علت اوست نه علت حدوث او حاصل کلام معتبر آنست که آنچه تحقق پذیرفته در آن کلیتی است کماً و کیفاً از برای آنکه هر چه افضلیت آنست بحکم و این اقتضاء آن نمیکند که آنچه با آن نبوة ملحوظ باشد علت افضلیة شود و این را شرطی یا شطری از برای آن کریم بنابر آنکه عام اقتضای خاص نمیکند همچنانکه دلالت نمیکند بر آن یکی از دلالات ثلاث که مطابقه و تضمن و التزام باشد پس ازینجا معلوم میشود که مدخلیت نبوة در افضلیت و نمی تواند بود که افضلیت عند النبوة باشد نه بالنبوة و حصر طریق افضلیت درین تخصیص است بلا مخصص و تحقیق آنست که میگوییم که اگر در ینجا بر افضلیت دلیلی لمی باشد یا آنکه استدلال کنیم افضلیت و یا بنابر اثبات چند وجه متعدد از کمالات در مفضل اصل یعنی حضرت رسالت ص و آله بمفضل محل نبوة بر محل کمالات دیگر بعضی ازان در مفضل علیه یعنی باقی انبیا و محقق نشود اینجا در مفضل علیه آنچه که در مفضل فرع اعنی حضرت امیر المؤمنین ع نیست و هو النبوة مرا اینه لازم آید از برای فقدان شطر علی یا شرط علی فاما دلیل ما انی است و ما افضلیتی ثابت میکنیم از روی مساواتی ما عدا النبوة که این افضلیت نبی ص بر انبیاء سلف ماعدا النبوة بوده و در سلک تلک الوجوه داخل است پس تحقیق این مدعا تمام نزد سالم از دخل معارضی و این دخول فضیلتی باشد تحت ماعدا النبوة ثابت هر مساوی را

بانبی بود مساوی بالذات	یافت از آیه مساوی اثبات
بی شک و شبهه نبی مرسل	زانبیای سلف آمد افضل
پس علی هم چو وی افضل باشد	چه تفاوت که نه مرسل باشد
هست او لطف خدای متعال	لطف آنی است چه حاجت ارسال
افضل است از همه چون اصل اصیل	فرع را نیز بود این تفضیل

وهذا برهان ما مسته الافکار

اگر گویی بر تقدیر فرعیة افضلیت منسوب نبی ص و آله که در تحت اصل آن ثابت صورت نمی یابد بنابر آنکه نبوة مستثنی است گوییم فرعیة شی بر دیگری اقتضای اتحاد هر دو نمیکند یعنی فرع مر اصلی که خصوصیتی دیگر داشته باشد مقتضی آن نیست که دران خصوصیت متحد باشد حال آنکه فضیلت پیغمبر ما بر سایر انبیا امریست ورای اینجا

بخلاف بنا و بقاء او

کمالات متفرعه و آن اعتبار است با این کمالات یعنی کمالی دیگر است پس از استثنا یکچیز از صفات کمال اصل استثنا سایر
سایر کمالات نتوان کرد نهایتش آنکه آن چیز در تحت مستثنی منه باقی ماند از مستثنی از حضرت امیرالمؤمنین نبوت که
نبوت و این مقتضی نفی نبوت از حضرت پیغمبر نیست ص و آله و چگونه تواند بود و حال آنکه گفته شد پس ثابت میشود افضلیتی
برای او و این مستلزم ثبوت است مثل آن برای حضرت امیرالمؤمنین از برای آنکه هرچه ثابت شد برای پیغمبر ص و آله
مثل آن برای حضرت امیرالمؤمنین ع ثابت باشد و اگرچه امیرالمؤمنین مر حضرت سید المرسلین را فرع باشد
از برای آنکه انتفای خاص که آن ثبوت فضیلت برای حضرت امیرالمؤمنین بود و فرع بودن مر نبوت را اقتضاء
انتفای عام نکرد و این ثبوت فضیلت بود مطلقا و بعد قیام دلیل بر فضیلت کافیست بیان امکان فضیلت
و بر منازع اثبات امتناع فضیلت وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ پس بر تقدیر
وچگونه باشد ایشان را فایده گرفتن از جای دور
مدخلیت نبوة ممکن است این فضیلت ثابته منسوبه پیغمبر ص و آله بعد از ملاحظه نبوت باشد و در حضرت وصی ع آنچه قائم
مقام نبوت است از برای جواز بودن بعضی اجزاء علة افضلیت از آنچه تحقق آن بخصوصه توقفی ندارد لقیام غیره مقامه
و موقوف علیه یکی از آن هر دو است لا بعینه و خصوص چیزی یکی از این هر دو در تاثیر شرط نیست پس از برای خصوص
نبوة مدخلی در تحقق این افضلیت نباشد و موجب این افضلیت الکون امری باشد که بنبوت کشد و آنچه قائم
مقام نبوه باشد پس منحصر نباشد تمامیت کل در جزوی مخصوص که آن نبوتست بلکه آن بالنسبه بحضرت نبی نبوه و بالنسبه
بحضرت وصی ما یقوم مقام النبوة باشد از انجمله ممکن الوقوع است نظراً و این قدر کافیست در تصحیح افضلیت و اگر حضرت
کرمکند نقل هیچ خاطری یکبار اطراف آن رسیده و خدنگ تصور هیچ هنرمندی پیرامون اطراف آن گشته و بالجمله
پس بر تقدیر فرعیت افاضه نبوت میکند بحضرت رسالت ص و آله و انتفاء نبوت از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام
و اقتضاء انتفاء افضلیت از امیرالمؤمنین نمیکند از برای آنکه افضلیت حیثی شد کمال غیر نبوت را هرگونه جهت کمالی که غیر
نبوتست حضرت امیرالمؤمنین را علیه السلام مثل آن حاصلست پس افضلیت مثلی مر آنحضرت را محقق باشد
اما الصغری پس ضروری است و اما الکبری پس اجماعی است و از برای آنکه کلام بر تقدیر آنست و بتحقیق گذشت
از کتاب و سنة آنچه دلیل صحیح آنست بر آنکه هر شئی را تشخصی و نوعی هست تشخص یعنی عین و نوع یعنی مثل و تفرقه میان آن
بدیهی است در پیچانش غلط مردم عدم این تفرقه است چرا که تشخص افضلیت نبی بر سایر انبیا چون جزو علتش نبوة
ممتنعه از حضرت امتناع از حضرت امیرالمؤمنین ع بنابر نسبت تشخص این افضلیت می نمایند غافل از اینکه افضلیت هست

طرز

بحضرت امیرالمؤمنین ع مثل این افضلیت است که بحسب نوع باشد نه عین آن که بسبب شخص باشد و چگونه بحسب شخص تواند بود
بلکه آن محال است از برای آنکه مجال فرض را مدخلی در تشخص این افضلیت هست و تشخص این افضلیت برای حضرت پیغمبر ص و آله
ثابتست که نبوة از او منتفی نیست و مانع تحقق همین است و برای حضرت امیرالمؤمنین افضلیت مثلی که عبارة از نوعی باشد
ثابتست و نبوت مستثنی است و توقف تشخص این افضلیت بر نبوت اقتضای توقف مثل آن بر نبوت نمیکند بنابر آنکه
اگرچه تشخص آن نبوة یعنی عین آن از حضرت امیرالمؤمنین منتفی است اما مثل آن ثابتست پس افضلیت نبی تشخصی و افضلیت امیر
نوعی باشد و منشأ غلط همین اشتباه تشخص بنوع است بعد از تقریر آنچه ذکر رفت لازم می آید حکم بوجود افضلیت حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه پس اکنون واجب آمد حکم بوجود علت افضلیت و چون ممتنع باشد نبوت
از او بنا بر دلیل سمعی لازم می آید حکم بقیام مقام نبوة پس حکم بوجود این علت حکم بوجود معلولش باشد از اینجا ظاهر میشود
که این دلیل انی است نه لمی و اجمال کلام این چون معروف در آیه ای عبارت ظاهر است وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ
و تقریر این برهان بعبارتی مختصر آنکه میگوییم که حضرت امیرالمؤمنین علیه صلوات الله و سلامه علیه مساوی است
مر حضرت رسالت پناه محمدی را ص و آله در افضلیت و هر که مساوی باشد مر نبی را ص و آله در افضلیت پس او نیز
افضل است پس حضرت امیرالمؤمنین ع که مساوات او با حضرت نبی ص و آله ثابت شده افضل باشد اما صغری
بنابر مساوات آنحضرت مر نبی را در کمالات سوی النبوه و از جمله است افضلیت پس مساوی میشود او را در افضلیت اما
کبری پس ضروری است و بعبارتی دیگر افضلیت نبی بر سایر انبیا بنابر جهة کمال نبوت و هر جهة کمال غیر نبوت
است پس حضرت امیرالمؤمنین را بنابر مساوات با نبی مثل آن افضلیتی ثابت است اما صغری پس مبرهن است
و اما کبری بنابر مساوات فیما عدا النبوة و بعد قیام دلیل و ظهور مقدمات آن منع مطلق نفعی نرساند پس ناچار است
از منع مقدمه بعینها اگر منع تفصیلی باشد یا از دلیلی بر آن اگر منع اجمالی باشد بطریق معارضه و غیر این محض عناد است پس
مستدل است اثبات امتناع مطلوب و امکان ثابت میشود و ظاهر میشود این مدعا بر وجهی تمام از برای
ترک جدال جانبی و احتراز از ارتکاب خرابی بحکم آنکه مقتضای عقل سلیم و طبع مستقیم است اگر گویی هرگاه حضرت امیر
المؤمنین را جهة تقاوم نبوت یعنی جهتی که معاوضه با نبوة نماید از برای تساوی حضرت رسالت افضلیت باشد
بنابر این تفضیل نبی ص و آله لازم آید و الا آنحضرت بر باقی انبیا افضل نباشد مطلقا چرا که افاضه اینمعنی میکند که نبی
از حضرت امیر افضل باشد مطلقا بکل من وجه باشد و این باطل است اتفاقاً گوییم از این لازم نمی آید که امیرالمؤمنین

بالکل مساوی باشد با آنحضرت بلکه کافی است مساواة او مر پیغمبر را در آنچه ناچار است از آن در افضلیت ولیکن
اقتضای آن نمیکند که مساوی باشد مر نبی را در جمیع پس لازم است مساواة او با نبی در آنچه فاضل می آید آن
بر انبیا بنابر مشارکت در ماعدا النبوة که افضلیت الاجله است حاصل کلام آنکه دلیل قائم شد بر اختصاص
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنبوت و افضلیت بر امیر المومنین علیه السلام و مساواة هر دو در ماعدا النبوه و افضلیت
از اجله است پس فاضل آمد امیر المومنین بر انبیا سلف اگرچه ایشان مخصوصند بصفتی که آنحضرت با ایشان
شریک نیست یعنی نبوت اگر کوئی بتقدیر مرخلیه نبوت در افضلیت و لزوم جهتی از برای حضرت امیر المومنین
بنابر جبر یعنی بدل نبوت که در ان حضرت موجود و آن بدل در حضرت والا رتبت رسالت پناهی نبوة اقتضاء
آن میکند که افضلیت میان ایشان بر سبیل عموم و خصوص بوده باشد حال آنکه اجماع واقع است بر آنکه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افضل از امیر المومنین است علیه السلام مطلقا کوئیم افضلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام
بنابر مساواة اوست در ماعدا النبوه و احتیاج بجبر جهة نبوة موجوده در حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وارد
بنابر امکان فضیلت حضرت رسالت بر انبیا سلف بماعدا النبوه و بر تقدیر آنکه نبوة را مدخلیتی باشد
و احتیاج بر آن لازمی داشته باشد تفاضل لازم آید در خصوص بعضی فضایل و مزایا میانهما علیهما و این منافی افضلیت
مطلقا از برای آنکه می تواند بود که نظر بمجموع من حیث المجموع باشد پس حضرت امیر المومنین را آنچه جبر جهة نبوة انبیا
کند باشد اگرچه بدرجه جبران نبوة حضرت رسالت نرسد اگر کوئی که افضلیت نوع نبوت قرار یافته بر نوع
امامت کوئیم چنین است اما اقتضای افضلیت بر هر فرد افراد امام نمیکند چنانکه مقررست الرجل خیر
من المراة و لام در ینجا از برای جنس است و همچنان که در قران معجز بیان است که و لیس الذکر کالانثی
و لام در ینجا از برای عهد حکمی است و معهود در ین رجل است بقرینه محررا که محررون نمی باشند الا مردان
پس هر رستی که مریم علیها السلم افضل بود از بسیار مردان و این حکم همچنان باشد پس اقتضای افضلیت
هر فرد از افراد نبوت بر هر فرد از افراد امامت نمکند نه هر شخصی که متصف بنبوت باشد بر دیگری که متصف
بهمین صفت نباشد افضل می تواند بود چنانکه در حضرت امیر المومنین و آحاد انبیا بنی اسرائیل علیهم السلام واقع
بین کرده استاد البشر آیة الله العلامه در کتاب الفین آنجا که کفته الامامة لطف عام
والنبوة لطف خاص لامکان خلو الزمان من نبی بخلاف الامام لما سیاتی
امامت لطفیست عام
و نبوت لطفیست خاص بدلیل ممکن بود خلو زمان از نبی بخلاف امام که زمان از امام خالی نمی تواند بود بدلیلی که آید

وانکار

وانکار اللطف العام شیء من انکار اللطف الخاص و الی هذا اشار الصادق علیه السلم
و انکار لطف عام چیزیست از انکار لطف خاص و آن را اشاره فرموده حضرت امام صادق علیه السلام
بقوله عن منکر الامامة اصلا و راسا و هو شرهم باز در موضع دیگر از کتاب مزبور کفته که الامامة
بقول خود که منکر امامت اصلا و راسا که او شر اشرارست امامة لطف
لطف عام و النبوة لطف خاص و انتفاء العام شیء من انتفاء الخاص و نیز در جای
لطف عام است و نبوت لطف خاص است و انتفاء عام چیزیست از انتفاء خاص
کفته لطف الامامة اعم من لطف النبوة لقوله انما انت منذر و لکل قوم هاد
لطف امامت عام ترست از لطف نبوت بدلیل قوله تعالی نیستی تو یا محمد مکر ترساننده و برای هر قومی هادیست
و تفصیل این آنست که واجب بر خدای تعالی در زمان نبوت نبوت نیست بر سبیل تعیین بل یا نبوت یا امامت بر
سبیل بدل و وقوع فرد نبوة نفی نمیکند وجوب نفی امامت را بر سبیل بدل و بعد از نبوت انقطاع نبوت
بر برهان عقلی اختصاص می یابد امامت بوجوب بعد از نبوت علی سبیل التخییر و در ثانی بر جهة تعیین بخلاف
نبوت منحصره در وجوب تخییری قایلی را رسد که کوید اگر اراده تو آنست که با وجود عدم نبی لابدست از امام
پس با وجود عدم امام نیز لابد باشد از نبی و اگر اراده تو اینست که علة مخصوصه بامام است این چیزی است
که هیچ کس نکفته و دلیل خود بغیر ازین نیست که بعد از نبی خلو عصر از امام ممکن نیست زیرا که لطف واجب است پس
درین هنگام واجب احد الامرین باشد نبوت یا امامة مگر آنکه کوید که نبی نیز امام است لیکن ممکن است که کمند
که امام بودن نبی جهة وجوب بعینه نیست و اگرچه اتفاق افتاده این معنی پس جهة بغیر نبوت نباشد جواب آنست که
نبوت چون منقطع شود بعد از پیغمبر بدلیل نقلی پس مقصود نباشد وقوع نبوت فکیف بوجوبها پس باقی نماند
واجبی بغیر از امامت ازین جهة و اگرچه این نبوت است و امامت قطع نظر ازین حیثیت بر حد سویت مولف
خدمت سیادة و افادته میکویم میکویم شاید که اراده کرده باشد ایه لعه از اشارة امام صادق صلوات الله علیه
آنچه روایت کرده صدوق در فقیه و کلینی در کافی مرفوعا الی الامام المشارق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه در منع از طهارة بغساله حمام باحصل آنکه جمع میشود در ان غساله یهودی و مجوسی و نصرانی و مبغض آل
محمد صلی الله علیه و آله و صریح تر ازینست آنچه در عوالی اللیالی از آنحضرت مروی است که یهودی بهتر از ناصبی است یا ناصبی بدتر

ازیهودی است پس پرسیدند از آنحضرت که چون چنین است یا ابن رسول الله جواب فرمود که از برای آنکه
یهودی منع لطف نبوت میکند که آن خاص است و ناصبی منع لطف امامة میکند که آن عام است حاصل کلام
آنکه دلیل قائم شد بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عم من عدا النبی صلی الله علیه و آله مطلقا و افضلیت نبی صلی الله علیه و آله
بر من عدای خودش مطلقا تا آن مرتبه که شیخ مفید در امالی خود میگوید بعد از استدلال بآیه مباهله بر انحصار آنکه
اگر دلیلی از خارج نبودی برای آنکه حضرت رسالت پناه افضل است از حضرت امیر المؤمنین اقتضا میکرد این
اعتبار مساوی میان هر دو در فضل و رتبه ولکن دلیل این را بیرون میکند و باقی میماند ما سواه بمقتضی این شیخ نقداد گفت
در شرح رسالهٔ نصیریه که حکم فاصل میان آنست که حضرت امیر المؤمنین حکایت فرموده که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله با او گفت یا علی انت تسمع و تری ما اسمع و اری لانک انت منی و انا انت
یا علی تو میشنوی و می بینی آنچه من میشنوم و می بینم برای اینکه تو از منی و من تو ام
پس در اینجا نیکو تأمل کن غایتش آنکه آنچه مقصود است اینست که حضرت امیر المؤمنین عم مساوی است با نبی صلی الله علیه و آله
در ما عدا نبوت که نیست در امیر المؤمنین و تحقیق مساوی نبی است در افضلیت بر سایر انبیا و افضلیت نبی ظاهر است
با نبوت پس محتمل است این که با نبوت باید پس ناچار است این افضلیت را از جهتی که جبر نبوت کند در حضرت
امیر و جبران آن بآن جهت جبرانی باشد از برای جهت جبران نبوت نبی صلی الله علیه و آله پس متساویان باشند مطلقا
و این باطل است پس بگوئیم که جهت جبران نبوت غیر نبی صلی الله علیه و آله مقتضی آن نیست که جهت جبران نبی صلی الله علیه و آله باشد
برای آنکه بسی چیزهاست که خصوصیت شخص با دوران مدخل است پس فرق باشد میان نبوة نبی صلی الله علیه و آله و نبوت
انبیای سلف بنا بر زیادتی که نبوة نبی ما دارد بر نبوت ایشان با آنکه این فضایل سوای نبوت که مساوی با آن
حضرت امیر با حضرت بشیر و نذیر در آن افضل است از جمیع آنچه مر انبیای سابقه را باشد بعضا او کلا جمیعا او مجموعا
و اگرچه ایشان را نبوتها باشد که در امیر المؤمنین نبوده و احتیاجی بجبران آن هم نیست پس این بجبر آنست غیر از نبوة
نبی حضرت مؤلف میگوید بعد از تألیف این جمله بمعنی واقف شدم بر استدلال شیخنا المفید قدس سره
بر افضلیت امیر المؤمنین بسبب مساوات پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا که گفته این عبارة در امالی خود فصل
فان قیل ما الدلیل علی ان امیر المؤمنین عم افضل البشر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله قلنا
پس اگر گویند چیست دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علیه السلام افضل مردمانست بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله گوییم ما

لقول

لقول النبی صلی الله علیه و آله انا سید البشر و قوله انا سید ولد آدم و لا فخر و اذا ثبت انه
پس بسبب قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که من مهتر و مخدوم مردمانم و باز قول پیغمبر که من مهتر و مخدوم فرزندان آدم و باین فخر نمیکنم و هرگاه ثابت گردد
صلی الله علیه و آله افضل البشر وجب ان یلیه امیر المؤمنین عم فی الفضل بدلالة علی ذلک
صلی الله علیه و آله افضل آدمیان است واجب است که نزدیک او باشد حضرت امیر المؤمنین عم در فضل بدلالت آنحضرت بر آن معنی
و ما اقام علیه من البرهان فمن ذلک انه صلی الله علیه و آله لما دعی نصاری نجران الی المباهلة
آنچه قائم ساخته برآن از برهان پس از این بابت است که آنحضرت وقتی که خواند نصارای نجران را بسوی مباهله
لیوضح عن حقه و یبرهن ثبوت نبوته و تدل علی عنادهم فی مخالفته بعد الذی
تا روشن کند از حق خودش و برهان موجه سازد ثبوت نبوتش را و دلالت بکند بر عناد آن طایفه در مخالفهٔ آنحضرت بعد از آنکه
اتی به من الحجة علیهم جعل علیا فی میراثه و حکم بانه عدله و قضی له بانه نفسه
آورد از حجت بر ایشان گردانید علی را در میراث خود و حکم کرد بآنکه امیر المؤمنین همتای اوست و حکم کرد برای او بآنکه
و لم یحطه عن مرتبته فی الفضل و ساوی بینه و بینه فقال مخبرا عن ربه عز و جل
و از مرتبهٔ خود و فرود نیاورد او را و برابری داد میان او و میان خود در فضل پس گفت در حالی که خبر دهنده بود از پروردگار
ما حکم به فی ذلک و شهد و قضی و وکل فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
آنچه حکم کرده بآن در این باب و گواهی داده و گذرانیده و موکل ساخته پس هرکه حجت گیرد برتو در این قول بعد از آن که آمد ترا
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
از علم پس بگو بیایید آواز کنیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین فدعی الحسن
و نفسهای شما را بعد از آن تضرع نمائیم و زاری کنیم پس گردانیم ما لعنت خدای را بر دروغ گویان پس آواز داد حسن را
و الحسین عم للمباهلة فکانا ابنیه من ظاهر اللفظ و دعی فاطمة علیها السلام
و حسین را از برای مباهله پس بودند آن دو پسران او از ظاهر لفظ و خواند حضرت فاطمه علیها السلام
فکانت المعبر عنها بنسائه و دعی امیر المؤمنین علیه السلام و کان الحکم له بانه نفسه
پس فاطمه تعبیر است از آیه بزنان و خواند امیر المؤمنین را علیه السلام و بود حکم برای او بآنکه نفس اوست

وقد علمنا انه لم يرد بالنفس بانه قوام الجسد من الدم السائل والهواء ونحوه ولم
وبتحقيق دانسته ايم كه اراده نميكند بنفس بانكه قوام تن وبدن است از خون روان شونده وهواى درونده ومانندان ونه
يرد نفس ذاته اذ كان لا يصح دعاء الانسان نفسه الى نفسه ولا الى غيره
اراده ميكند نفس ذات او را چراكه صحيح نيست آواز كردن آدمى نفس خود را بسوى نفس خود ونه بسوى غير
فلم يبق الا انه اراد عليا عليه وآله السلم بالعبارة عن النفس افادة العكس
پس باقى نمى ماند غير اين كه اراده كرده باشد على را عم واله باين عبارت از نفس از روى افاده تمناى
والمثل والنظير ومن يحل فيه في العز والاكرام والمودة والصيانة والايثار
ومثل ومانند وهمچنين آنكه حلول ميكند درو از عزت وگرامى كه مر او راست ودوستى ونگاه داشتن كردن وبرگزيدن
والاعظام والاجلال محل ذاته عند الله فيما فرض عليه من الاعتقاد بها
وبزرگ ساختن وبزرگوار گردانيدن محل ذات او نزد خداى در آنچه فرض شده برو از اعتقاد آن
والزمه القناعة ولو لم يدل من خارج دليل على ان النبي صم واله كان
والزام داده بحث دلى را واگر دلالت نميكند از بيرون دليل بر آنكه پيغمبر صم واله وسلم بود بهيت
افضل من امير المومنين لقضى بذا الاعتبار بالتساوي بينهما بالفضل والرتبة
افضل از امير المومنين عم مر اينه حكم كرد باين اعتبار برمساوى بودن ميان هردو بفضل ورتبت
ولكن الدليل اخرج ذلك وبقي ما سواه بمقتضاه فصل
وليكن ان دليل بيرون كرده اين را وباقى مانده ماسواى ان بمقتضاى اين
ومن ذلك انه جعل احكام ولائه احكام ولاء نفسه سواء وحكم عداوته
وازين مقوله است آنكه گردانيد احكام ولاء او را احكام ولاء نفس خود على السويه وحكم دشمنى او را
بحكم العداوة على الانفراد وقضى على محاربه بالقضاء على
بحكم دشمنى خود بر يگانگى وحكم كرد بر محاربه با او بحكم بر
محاربه صم واله ولم يجعل بينهما فصلا بحال ولذلك حكم في بغضه
محاربه با خود صم واله ونگردانيد ميانه هردو فاصله بحال وبنابرين حكم كرد در دشمنى او

وودّه وقد علمنا انه لم يضع الحكم في ذلك المباحات بل وضعه على الاستحقاق ووجوب
ودوستى او وبتحقيق دانسته ايم آنكه حكم را نمى نهد درين براى مباحات بلكه نهاده بر استحقاق ووجوب
العدل في القضاء واذا كان الحكم بذلك من حيث وضعناه وجب ان يكون مساويا
عدل در قضا وهرگاه حكم باين باشد ازين رو كه وضع كرديم آن را واجب است آنكه مساوى باشد
له في الفضل الذي اوجب له من هذه الحال والا لم يكن له وجه في القضاء وهذا
مر او را در فضلى كه واجب ساخته است مر او را ازين حال والا نباشد مر او را وجهى در حكم واين
كالاول فيما ذكرناه فوجب التساوي بينهما في كل حال الا ما اخرجه الدليل من فضله
چون اول باشد در آنچه ذكر كرده ايم پس واجب شد تساوى ميان هردو در هر حال مگر آنكه خارج ساخته آن را دليل از فضل
صم واله الذي اختص به باعماله وقربه ولم يسند اليه فاسلم واياه من الاحكام بل
صم واله وآن آنچه است كه مخصوص است باو بسبب اعمال آن وقرب آن واسناد نميشود بسوى وى پس سالم مانده او را از احكام بلكه
اسنده الى الفضل الذي تساويا فيه فما سوى المخصوص على ما ذكرناه
اسناد كرده شود بسوى او فضلى را كه هردو برابرند در آن از آنچه غير مخصوص است بنابر آنچه ذكر كرديم ما آن را
پس درين هنگام كه واقف شدم برين فصول از آن كتاب شريف كه مر اين شيخ عظيم راست خوش كردم
كه الحاق كنم اين را درين باب تيمنا بانفاسه الطاهره

الطريق الثاني

آنچه گذشت از احاديث قاطعه بآنكه جاريست مر امير المومنين عليه السلم را آنچه جاريست حضرت رسالت
پناه را صم واله پس افضل است از جميع من خلق الله

الطريق الثالث

آنكه امير المومنين صلوات الله وسلامه عليه خير البشرست بنابر روايات صحيحه از آنجمله است
آنچه روايت كرده ابن مردويه كه ثقه اهل سنة است در كتاب خود كه حديث كرد براى ما ابو بكر احمد بن كامل
واحمد بن عمرو السعيد بن السعيد الاحمسي وايشان هر دو گفتند كه حديث كرد براى ما عبيد بن كثير العامرى كه گفت محمد
بن على الصيرفى كه گفت حديث كرد براى ما ابرهيم بن اسمعيل اليشكرى از شريك از اعمش از ابى وايل از حذيفه
كه گفت قال رسول الله صم واله على خير البشر فمن ابى فقد كفر وگفت شمس الدين
در صحايفش كه روايت كرده ابن مسعود كه حضرت رسالت پناه صم واله گفت على خير البشر فمن ابى فقد كفر

و از مناقب حافظ ابی بکر احمد بن مردویه است علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر و در تحفه از ابن مسعود است علی
خیر البشر فمن ابی فقد کفر و نیز روایت کرد ابوبکر بن مردویه در کتاب فضایل اثنی عشر طریقی از آنحضرت
ص و آله علی خیر البشر من ابی فقد کفر و در کتاب امالی صدوق از عبدالله بن یونس مرویست از پیغمبر ص و آله
که گفت علی خیر البشر و من ابی فقد کفر و در همان کتابست از هرون تمیمی که گفت حدیث کرد برای من
سید و مخدوم من الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه و علی ابیه و آله که حدیث کرد برای من پدرم
پدرم امام موسی ع و گفت حدیث کرد برای من پدرم امام جعفر بن محمد صلوات الله علیهما و گفت حدیث برای من از
امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که گفت قال رسول الله ص و آله انت خیر البشر و لا یشک فیه
الا کافر و روایت کرد محمد بن احمد بن شاذان در کتاب مائه از سعید بن جنادة العوفی از حدیث
انا مدینة الحکمة وهی الجنة و علی بابها فکیف یهتدی المهتدی الی الجنة الا من بابها
من شهر دانشم که عبارت از بهشت باشد و علی در آن شهرست پس چگونه راه می یابد راه یابنده بهشت بی آنکه از درش در آید
علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر و هم از کتاب مذکورست مروی از انس از عایشه ملعونه مطروده
که گفت شنیدم از رسول خدای ص و آله که میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر پس پرسیدم از او
که چرا حرب کردی با علی ع گفت بخدا سوگند که من حرب نکردم با او از ذات نفس خود و برین نداشت مرا الا
طلحه و زبیر و هم از کتاب مذکورست از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا از پدرش از جدش از علی بن الحسین از پدرش
صلوات الله و سلامه علیهم که گفت قال رسول الله ص و آله یا علی انت خیر البشر لا یشک فیه الا کافر
و از کتاب مذکورست از ابی معویه که گفت گفت مرا اعمش که یا ابا معویه آیا بگویم برای تو چیزی که تو چیزی را به از آن ندانی
گفتم بلی بگوی که فدای تو شوم گفت حدیث کرد برای من ابو وایل بوجهی که غیر من آنرا شنید از عبدالله و گفت نشنید
غیر من که گفت گفت رسول خدای و نشنید احدی غیر من که گفت ص و آله قال لی جبرئیل ع یا محمد علی خیر البشر من
ابی فقد کفر مولف ایده الله میگوید که عدم سماع این روایة بخصوصها از حضرت رسالت ص و آله منافی
سماع غیر او نیست و از جمله مناقب است از ابی سعید الخدری از حضرت رسالت ص و آله قال رسول الله ص و آله
علی خیر البشر و لا یشک فیه الا کافر و در لوامع است از ابی مسعود علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر
و در مولف طبرسیست مروی از جابر از رسول خدای ص و آله علیک بعلی بن ابی طالب فانه خیر البشر فمن ابی فقد کفر

الحدیث

و در اربعین [illegible] روایت کرد [illegible] که پیغمبر ص و آله گفت علی خیر البشر و من ابی فقد کفر

[illegible]

الحدیث و مروی است در امالی [illegible] که گفت حدیث کرد مرا پدرم از اعمش از عطا
که گفت پرسیدم از رسول ص و آله [illegible] گفت ذلک خیر البشر و لا یشک فیه الا کافر
و از حذیفه مرویست که او [illegible] علی بن ابی طالب ع گفت ذلک خیر البشر و لا یشک
فیه الا منافق و در امالی صدوق است مرفوعا الی ابی الزبیر المکی که گفت دیدم جابر را که بر عصا تکیه کرده بود
و او با جماعه انصار می بود و مجالست ایشان میکرد و میگفت علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر
یا معشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی فانظروا فی شان امه
ای جماعه انصار آداب آموزید فرزندان خود را بر دوستی علی بن ابی طالب پس هر کدام سر باز زند پس تامل کنید در کار مادر او
و از مناقب حافظ ابن مردویه است از عطیة بن سعد که گفت در آمدیم بصحبت جابر و او پیری بزرگ بود پس گفتیم خبر ده
ما را ازین مرد که علی بن ابی طالبست پس جابر ابروی خود بالا کرد و گفت ذلک خیر البشر و هو منبع الفخر و مجمع النور
ابی فراس عبدالرحیم التیمی العنبری است بالاسناد الی ابی وایل از حذیفه که گفت قال رسول الله ص و آله
علی خیر البشر من ابی فقد کفر و در مسند احمد بن حنبل است از ابن زبیر که گفت گفتم مر جابر را چون بود
علی بن ابی طالب ع در میان شما گفت ذلک خیر البشر ما کنا نعرف المنافقون الا ببغضهم ایاه

الطریق الرابع آنکه او بهترین مردمانست و بهترین کسی است که آفتاب برو طالع شده
بلکه بهترین مخلوقاتست بلکه بهترین جمیع خلق و سید و سرور ایشانست چنانکه خیر البریه است بلکه بهتر اولین و آخرین
است از اهل آسمانها و زمینها و دلالت میکند بر آنچه روایت کرده صدوق مسندا الی زیاد بن منذر از ابی جعفر محمد الباقر ع
که گفت شنیدم که جابر بن عبدالله انصاری میگفت که رسول ص و آله روزی در منزل ام ابراهیم بود و در پیش او بعضی از اصحاب
بودند چون حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از برابر پیدا شد و حضرت پیغمبر او را دید گفت
یا معشر الناس اقبل الیکم خیر الناس بعدی و هو مولیکم طاعته مفروضة کطاعتی و
ای گروه مردمان روی آورد بجانب شما بهترین مردمان بعد از من و او مولی شما باشد طاعت او فرض است چون طاعت من
معصیته محرمة کمعصیتی معاشر الناس انا دار الحکمة و علی مفتاحها و لن
و نافرمانی بر وی حرامست چون نافرمانی من ای گروه آدمیان من خانه دانشم و علی کلید آنست و هرگز
یوصل بالدار الا بالمفتاح و کذب من زعم انه یحبنی و یبغض علیا و آنچه در مسند احمد بن حنبل است
نرسند بخانه الا بکلید که در بان کشاینده و چگونه گمان برد کسی که مرا دوست دارد و دشمن علی ع باشد

[illegible]

مروی از عبداله بن عباس که گفت قرات رسول الله سبعین سورة وختمت القرآن
خواندم بر رسول خدای هفتاد سورت وختم کردم قرآن را
علی خیر الناس علی بن ابی طالب ع و دلالت میکند بر ب آنچه در مولف طبری ست که حضرت رسالت
ص و آله گفت علی بن ابی طالب خیر من طلعت علیه الشمس ومن غربت و در موضع دیگر این کتاب
امیر المومنین علی بن ابی طالب بهترین کسانست که طلوع کرده بر و آفتاب و کسانی که غروب کرده آفتاب
نیز مثل این ست و دلالت میکند بر ج آنچه روایت کرده ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه که عایشه ملعونه
از مسروق حال مخدج را پرسید جواب گفت که امیر المومنین علی ع وی را بکشت در موضعی از اعلی نهروان پس
عایشه گفت آیا کسی بود با تو که گواهی دهد وی هفتاد مرد گواه گذرانید که امیر المومنین او را کشت بر نهری که اسفل
آنرا اعلی نهروان میگویند میان اخافیق که عبارت از شکافی چندست در زمین پس عایشه گفت لعنت خدای
بر عمرو بن العاص باد که او نوشته بمن که وی را کشتند بر نیل مصر گفت پس گفتم یا فلانه خبر ده از هر چه شنیده از حضرت
رسول ص و آله عایشه گفت من شنیدم که رسول خدای میگفت هم شر الخلق والخلیقه و یقتلهم
خیر الخلق والخلیقه واقربهم عند الله وسیلة یوم القیمه و باسناد در روایت
بهترین آفریدگان و آفرینش و نزدیکترین ایشان نزد خدای از روی وسیله روز قیامت
از مسروق که گفت پس گفتم یا ام المومنین اسئلک بحق الله وبحق رسوله که پوشیده نیست بر تو
خبر ده ما را از هر چه شنیده از نبی ص و آله عایشه گفت بدرستی که شنیدم که نبی ص و آله میگفت هم شر الخلق والخلیقه
یقتلهم خیر الخلق والخلیقه واقربهم عند الله وسیلة گفت فاضل علی بن عیسی که مخدج ناقص بود
که پیغمبر در حق او گفت ان فیهم یعنی در میان خوارج لرجلا مخدج الید له عضد لیس له ذراع علی عضده مثل حلمة الثدی علیه شعرات بیض
گفت فارس میدان حکمت و کلام طراز الایمه العالم الربانی میثم البحرانی در کتاب قواعد خود الثالث قوله ص و آله
فی ذی الثدیة شر الخلق والخلیقه یقتله خیر الخلق والخلیقه و گفت مقداد فاضل در لوامع الرابع قول النبی ص و آله
فی ذی الثدیة یقتله خیر الخلق والخلیقه و معلوم است که قاتل او نبود الا امیر المومنین ع و مرویست در عوالی از فاضل الکامل
ابی العباس احمد بن فهد از شیخ مفید از ابن قولویه که حضرت رسالت پناه ص و آله فرمود اهل حروری شر الخلق
والخلیقه یقتلهم خیر الخلق والخلیقه و قاتل اهل حرورا نبود الا حضرت امیر المومنین و قاتل الناکثین علیه السلم

همانگونه متواتر رسیده و از ضرورت یافت و شیخ مفید در امالی خود آورده که مرویست از عایشه ملعونه از طرق چند که مرضی
اصحاب حدیث است که گفت در میان خوارج از آنان که حضرت امیر المومنین ع پیدا شد و ایشان را بکشت آنچه منع
میکند مرا از آنچه میانه من و علی بن ابی طالب است آنست که شنیدم از رسول خدا در حق او و حق این جماعت هم
شر الخلق والخلیقه یقتلهم سید الخلق والخلیقه و روایت کرد جابر بن عبداله الانصاری که رسول
ص و آله گفت علی سید البشر لا یشک فیه الا الکافر و اخبار درین باب بسیارست پس قناعت
بهمین کردیم که آوردیم و احتجاج بهر یک ازین خبرها که مذکور شد بهتر که کل واحد را وجهی و اصلی هست در جمیع آنها متوجه آنچه
ذکر شده والله والتوفیق انتهی ترجمه لفظه و دلالت میکند بر د آنچه روایت کرده محقق ابو القاسم جعفر بن سعید قدس الله لطیفه
در مسالک الافهام از اصبغ بن نباته که گفت بیرون آمد امیر المومنین علی بن ابی طالب ع و دستش بدست امام حسن ع
داشت و او گفت بیرون آمد رسول خدای ص و آله و دست او بدست من بود همچنین و او میگفت که خیر جمیع الخلق
بعدی و سیدهم اخی هذا وهو امام کل مسلم و مولی کل مومن الحدیث و دلالت
میکند بر ه آنچه روایت کرده ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه مرفوعا الی جابر بن عبداله که گفت نزد رسول خدا
ص و آله بودیم پس امیر المومنین علی بن ابی طالب از برابر آمد پس رسول خدای گفت اتاکم اخی
برای شما آمد برادر من
پس ملتفت شد بجانب کعبه و دست زد بر آن و گفت انه اولکم ایمانا معی واوفیکم بعهد الله
صلی الله علیه و آله
بدرستی که او اولین شماست با ایمان با من و وفا کننده ترین شماست بعهد خدای
واقومکم علی امر الله واعدلکم بالرعیة واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله
و قوی تر از شماست بر امر خدای و عادل ترین شماست بر رعیت و قسمت کننده ترین شماست بسویه و بزرگترین شماست نزد خدای
پس نازل شد ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس هرگاه
بدرستی که آنان که ایمان آوردند و عملهای صالح کردند ایشان بهترین آفریدگانند
حضرت امیر المومنین ع اقبال فرمودی اصحاب حضرت رسالت ص و آله گفتندی قد جاء خیر البریة و از منا
حافظ ابی بکر بن مردویه است بالاسناد الی ابن عباس رض که این آیه فرود آمد ان الذین اولئک هم خیر البریة
و مزید و مقوی اینست آنچه در کتاب مذکور مسطورست از حسن بن عباده که گفت قال رسول الله ص و آله
خیر من یمشی علی الارض علی بن ابی طالب اگر گویی یعنی ظرف است از برای یمشی پس مراد از مشی
بهترین آنان که راه میروند بر زمین علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه

مشی بعد ازین میشود نه ظرفیت از برای اسم تفضیل اعنی لفظ خیر تا آن مرتبه که بمنزله استثنی نفس نفیس محمد صعم و آله میشود
گویم با آنکه ظاهرست خلاف این از برای آنکه متبادر آنست که تعدی از برای اخراج نفس نبی صعم و آله است از برای آنکه تعدیت
بنابر رتبه اوست و سخن در ان از بیان شرف و رتبه است نه زمان از برای آنکه این مقام ابا میکند از ان و نیز
بمعنی است از برای تقیید بما بعد زمان او و بر هر دو تقدیر پس عیسی بن مریم علیه السلم ممن یاتی بعده است و او
یکی از اولی العزم است و بصحت پیوسته که در آخر الزمان از آسمان خواهد آمد و حضرت امیر بهر تقدیر بنابرین تقریر
ازو افضل است پس آنحضرت فاضل آید بر باقی انبیا بطریق اولی و بر باقی اولی العزم از برای آنکه کسی فرق اولی
العزم نکرده اگر گویی که این تمام نمیشود الا بعد از ان که معلوم شود که خیر اسم تفضیل است و الف و لام البشر
و الخلق و البریة از برای استغراق است و حال آنکه این هر دو مقدمه ممنوع است و سند منع آنکه هر یک
ازین دو از برای معنی چند وارد شده پس تخصیص این دو محتاج بدلیل است گویم لفظ خیر یا مصدرست یا صفة
و درین هنگام دو معنی پیدا میکند یکی آنکه ملایم طبع است از خلق حیوانات نافعه و اغذیه لذیذه دوم آنچه مشتمل بر
مصلحتی است و در مقابل آن شرست هر دو معنی و اقسام آن بالتمام غیر مقصوده اند اینجا پس باقی نمی ماند الا
اسم تفضیل باشد و اما آنچه در روضه از کافی کلینی راست مرفوعاً الی مالک بن اعین که گفت پرسیدم من از
حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع از قول مردی که مردی دیگر را گوید جزاک الله خیرا چه معنی از ان میخواهیم پس حضرت
امام فرمود که خیر نهریست در بهشت که از کوثر بیرون میرود و مخرج کوثر از ساق عرش است بر ان منازل اوصیا و شیعیان
ایشان بر هر دو جانب این نهر جاری نابتات است که هر یک از انها که بر کنند دیگری بجای آن بروید و این قول خداست
عز و جل در کتاب عزیز که خیرات حسان . عبارة از انست پس هر گاه کسی گوید مر صاحب ولی نعمت خود را جزاک
نیکو زنان خوبان
الله خیرا پس ازین میخواهیم معنی غیر ازین که مهیا سازد خدای برای بر کندن و اختیار کردن او پس یا رس لفظ خیر
بمعنی نخستین از دو معنی مشترک میانه اعم مطلق است و ملایم طبع نیست و میانه اخص یعنی مختصه معینه در حدیث و اما
نبات الجواری درین حدیث دلالت میکند نیز آنچه در روضه است از کافی کلینی باسناد تا ابی بصیر از حضرت
امام ابی عبدالله جعفر ع که گفت نهریست که در بهشت نهری است بر دو جانب آن جواری نابتات پس هر گاه
مومنی امر کند بقلع یکی از ان بروید خدای دیگر بجای آن و خیر معنی با بمعنی مصدری است قوله تعالی ف
من تطوع خیرا بمعنی تفضیل فهو خیر له و اکابر هیه هم خصوصا در حالتی که دلیل بر شرف و فضل باشد.

و در کتاب تسدید القواعد شرح تجرید العقاید ذکر است که الخیر حصول کمال الشیء و الشر عدم ذلک
در شرح تجرید خیر عبارت از حاصل شدن کمال چیزست و شر عدم حصول آن
الکمال لذلک الشیء المقابل له فبینهما تقابل العدم و الملکة پس درین مقام خیر تفضیلی باشد
کمال مر آن چیز را در مقام تقابل پس میان آن هر دو تقابل عدم و ملکه است
و دلالت میکند بر زیادتی علی من اضیف الیه در حصول کمال و زیادتی مطلقه اگرچه این معنی برین وجه درینجا مقصودست
بنابرین که این معنی پیدا میکند که آنحضرت علیه السلام را اصل کمال منفردا حاصل باشد و دیگران را
مطلقا از کمال بهره نباشد حال آنکه درینجا مشارکت من اضیف الیه مر آنحضرت را مقصودست در کمالی که در هر
فرد فرض کنیم غایتش این افضلیت دال باشد بر آنکه کمال در آنحضرت بیش از دیگران باشد پس این مرادست
و مقام اقتضای این میکند که خیر تفضیلی دلالت بر افضلیت میکند با قطع نظر از آنکه که مدلول تحمل این افضلیت
باشد یعنی [illegible] در شیئی که ملتفت باخذ اشتقاق آن نشویم که دلالت کند این افضلیت بجوهریت
من غیر شیء سواه و چه مناسب افاده این بیت ابی الطیب آنجا که گفته

فان اتفق الانام وانت منهم فان المسک بعض دم الغزال
پس اگر اتفاق کند آدمیان و تو از ایشان باشی پس هر آینه که مشک از جمله خون آهوست

و اما الاستغراق پس نظر بمدلول اسم تنها حاصل است و از برای معاونة مقام نیز مستفادست اما الاول
شیخ شهید در قواعد خود آورده بعد از ان که ذکر کرده که مورد اطلاق اداة تعریف نظر بمتعلق آن من حیث هو هو
می باشد و این را حقیقة میگویند یا من حیث هو مستغرق تمام یا مندرج تحته و این را جنس می نامند یا من حیث
موجود خاص و این را عهدی نام کرده اند و قرار یافته است این که هر گاه در کلامی باشد که باز گشت تعریف بجانب آن
از اسمین نسازند برای آن اگر معهود نباشد و قرینه عهد نیز نباشد پس اصل آنست که از برای استغراق جنسی
باشد برای آنکه اعم اکثر فایدة است و حمل برین اولی است پس اگر متعذر باشد جنس حمل کرده شود بر
حقیقت و بلاشک حمل لام درینجا بر جنس متعذر نیست و عهد و قرینه عهد هر دو مفقودست پس واجب می آید صرف
آن بجنس و نیز بدرستی که این اسم جنس است و صلاحیت دارد مر کل واحد واحد از احاد آنرا و صلاحیت دارد
مر کل را پس اگر حمل کرده شود بر بعض آن حمل بر معینی خواهد بود یا مبهمی بر معین منتفی است ضرورة بنابر عدم

دلالت لفظ بر تعین پس مؤدا میشود بتخصیص بلا مخصص و بر مبهم نیز ممتنع است از برای آنکه در ان اجمالی است و عدم افاده پس باقی نماند غیر حمل بر جمیع سعد تفتازانی در مطول خود گفته که تحقیق آنست که لفظ دال بر حقیقه باعتبار وجود حقیقت در خارج یا آنست که بجمیع افراد می باشد یا ببعض چراکه واسطه در میان نیست در خارج پس هرگاه از برای بعضیت نباشد بنابر عدم دلیل واجب آید که این از برای جمیع باشد و یا معاونه مقام پس محققان گفته اند که متبادر مبهم از اسم جنس معرف بلام در مقامات خطابیه می باشد و شایع در استعمال آن نیست مگر از برای استغراق و مقام خطابی اول دلیلی و اعدل شاهدیست بر استغراق اگر کسی اسم دلالت نمیکند الا بر مسمای خود و لام افاده غیر تعریف نمیکند پس تجاوز از حقیقت نتوان کرد گویم برانچه ذکر کردیم از شیخ شهید و غیر او این سخن نمی آید و اگر مسلم داریم پس اگر اراده تو آنست که نفس مدلول لفظ من حیث هو موضوع است مسلم و اگر اراده تو آنست که مستفاد میشود نه بحسب وضع و نه بملاحظه خارج اگرچه معاونه مقام باشد بطلان این بغایت ظاهرست هرگاه قرار دادی این را پس لازم می آید از جمیع این ادله آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل خلق باشد بعد از رسول صلی الله علیه و آله اما دلالت خبر پس ظاهرست اما الاول از برای آنکه مفهوم موافق حجت است و آن بودن حکمت در مسکوت عنه اولی از بودنش در منطوق که تنبیه است از ادنی باعلی همچون تحریم تافیف بر ضرب در قوله تعالی ولا تقل لهما اف اف کنی که حرام باشد بالاتر از ان که ضرب است یا غیر آن چه حال داشته باشد پس هرگاه فاضل ترین مردمان انبیا علیهم السلام باشند و دلیل برین قایم شده که انبیا از ملائکه افضل اند و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر انبیا معلوم شد پس آنحضرت افضل باشد بر ملائکه بطریق اولی و غیر این دو نوع که بشر و ملائکه باشند از مخلوقات از قسم جزئی است که مقطوع است بمفضولیت قال الشیخ المفید فی امالیه فصل وقد روی من طرق العامة عن جابر بن عبد الله الانصاری وابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال علی خیر البشر وهذا نص فی موضع الخلاف وروی عن عایشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ذات یوم ادع لی سید العرب فقالت عایشة الست سید العرب قال انا سید البشر

روزی از روزها بخوان برای من سر این مهین و مخدوم عرب را پس گفت آیا تو نیستی مهین و مخدوم عرب گفت من مهین و مخدوم بنی بشرم

وعلی سید العرب فجعله تالیه فی السیادة الخلق ولم یجعل بینه وبینه واسطة

و علی سید عرب است پس گردانید او را تالی خود در سیادة از مردمان و نگردانید میان خود و میان او میانجی

فی السیادة تدل علی انه تالیه فی الفضل میگوییم که این شیخ گفته تدل علی انه تالیه فی السیادة للخلق الخ

در سیادت دلالت میکند بر آنکه او ثانی وی است در فضل

بغایت بین و مبرهن است و همچون روز روشن از برای آنکه هرگاه سید عرب باشد سید بنی آدم باشد بلکه سید خلق بطریق اولی از برای آنکه خدای تعالی آدم و اولاد آدم را برگزید از سایر مخلوقات و عرب را نیز برگزید از سلک ایشان و عرب را همچنانچه در حدیث نبوی متفق علیه نقله اخبار و حمله آثارست از اهل حق و غیرهم که بتحقیق از صادق صلی الله علیه وآله منقول است ولهذا فقهاء غیر عرب را کفو علماء عرب نمیدانند و غیر اینها و دلالت میکند بر و آنچه روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در مناقب مروی از طرق عامه از ابی ذر که گفت نظر کرد نبی صلی الله علیه وآله بجانب علی بن ابی طالب پس گفت هذا خیر الاولین والاخرین من اهل السموات والارضین

این مرد بهترین اولین و آخرین است از اهل آسمانها و زمینها

مولف خط امیر میگوید میگوییم که این چیزها که دلالت صریحه بر افضلیت میکند و متعرض تعیین استدلال آن شده اند که هریک از اسما تفضیل در مثل خبر درانچه گذشت و افضل و اخیر درانچه آید دلالت میکند بر زیاده بودن آنحضرت در تفضیل بر آنکس که تحقیق کرده اصل صفت این فضیلت را از صفات کمال از احبار و فضلا و احبا شیخ شهید قدس سره گفته و در عداد الظاهر من قولهم هو اعلم الناس انه اعلم علمائهم و اشجع

ظاهر از سخن ایشان آنست که او دانا ترین علمای ایشان است و او دلیرترین دلیران است

الناس انه اشجع شجعانهم اگر گویی تو آنچه شیخ شهید گفته بحسب ظاهر دلالتی برین میکند اما نفی دوری بابت نیست و از تجویز نقیض مانعی نخواهد بود گوییم ما دلالت ظاهره نزد تجرد ازان از قرینه صارفه ازان برانچه اقتضا میکند دلالت قطعی است و الا اغرا ممتنع بر معصوم لازم آید پس ممکن نیست آنکه مقصود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله باشد الا آنچه ظاهر لفظ دلالت بران کند الطریق الخامس آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام افضل خلق است در کتاب امالی صدوق مرویست مرفوعا الی الامام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام که گفت شنیدم از پدر خود که حکایت میکرد از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت شنیدم سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یا علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انک لافضل الخلق بعدی

یا علی قسم بآنکسی که شکافت دانه را و آفرید آدمی را که هر آینه تو بهترین خلقی از پس من صلی الله علیه وآله

و روایت کرده مقداد فاضل در کتاب لوامع از ابن مسعود که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
علیٌ افضل الخلق بعدی و ابناه سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما
علی فاضلترین آفریدگانست پس از من و دو پسر او دو مخدوم و مهین جوانان اهل بهشتند و پدر این دو پسر بهتر از این دو پسر است
و لفظ بعد درین مقام از برای وضع موضوع است و روایت کرده شیخ الفقیه محمد بن احمد بن علی بن الحسین الشاذان
در مائة الحدیث منقوله از طرق عامه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام افضل
من خلق الله غیری و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما و انّ فاطمة سیدة
از آفریدگان خدای غیر من و حسن و حسین دو مخدوم جوانان اهل بهشتند و پدر این دو بهتر از این دو است و بدرستی که فاطمه مخدومه
نساء العالمین و انّ علیاً حبیبی و لو وجدتُ لفاطمة خیراً من علیٍّ لم ازوّجها منه
زنان عالم است و بدرستی که علی محبوب منست و اگر یافتمی برای فاطمه بهتری از علی نکردمی تزویج از برای او
مولف دامت برکاته میگوید میگویم ممکن است این متعلق باشد لام لفاطمة بلفظ وجدتُ و بحسب ظاهر سوق کلام
این تقاضا میکند و اچنین میشود که من حیث الاطلاق باشد یا متعلق باشد باسم تفضیل که خیر است برای انکه مختار است
که اگر عامل در ظرف باشد موخر بودنش از ظرف صحیح است بنا بر انکه ظرف را بوی از فعل کافی است از برای انکه او مثل
غیر خود نیست لتنزیله من المنفی منزلة نفسه پس قیدی میشود از برای حکم بخیریت او علیه السلام پس مراد این باشد که به از غیر
خود برای فاطمه نه انکه به از غیر خود مطلقا و بر هر دو تقدیر پس جایز نیست عود ضمیری که در منه است بخیر و درین هنگام
معنی اچنین میشود که اگر یافتمی کسی را که او به می بود برای فاطمه از علی علیهما السلام مراینه تزویج نمیکردم فاطمه را برای
انکس بلکه از برای علی علیه السلام میکردم بنا بر افضلیت ثابته او بر علی علی الاطلاق و بر تقدیر تعلق بوجدتُ که ظاهر اقتضا این
میکند معنی اچنین میشود که اگر یافتمی بهتری از علی تزویج نکردمی فاطمه را از برای آنکس بلکه از برای علی میکردم پس هر یک ازین دو
محال است و جایز نیست که محالی نفضی بمحالی شود و جایز نیست که ضمیر عاید شود بسوی علی علیه السلام پس علی کلا التقدیرین
چنین میشود که تزویج نمیکردم از برای علی و ازین لازم می آید که تزویج نکرده باشد از برای غیر علی لیکن هر دو محال است
یکی وجدان به از علی مطلقا یا به از علی برای فاطمه و عدم تزویج آنحضرت علیهما السلام از برای حضرت امیر علیه السلام
پس امتناعی نیست در لزوم محال از برای محال این بجا انچه گفتیم و این بغایت ظاهر است و در کتاب مشارق انوار الیقین است
فی کشف حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوماً لاصحابه یا معاشر الناس علیکم بخدمة من اکرمه الله بالاصطفاء و اختاره
صلی الله علیه و آله روزی مر اصحاب خود را که ای مردان بر شما است خدمت آن کسی که گرامی کرده او را خدای بر گزیدگی و اختیار او را

بالارتضاء

بالارتضاء و جعله افضل اهل الارض و السماء و عنی به علیاً الحدیث بطوله و حضرت رسالت پناه
برضی بودن و گردانید او را افضلترین اهل زمین و آسمان و میخواست باین قول علی را صلوات الله علیه
و آله مستثنی عقلی است بدیهة و دلالت میکند برین آنچه در کتاب کافی است از محمد بن سنان که گفت نزد حضرت
امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام بودم حکایت اختلاف شیعه گذشت امام فرمود یا محمد انّ الله تبارک و تعالی
لم یزل منفرداً بوحدانیته ثمّ خلق محمداً و علیاً و فاطمة و مکثوا الف دهر ثمّ خلق جمیع الاشیاء
همیشه تنها بود به یکتائی خود بعد از ان آفرید محمد و علی و فاطمه را و درنگ فرمودند هزار روزگار بعد از ان آفرید همه اشیا را
فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم و فوّض امرها الیهم فهم یحلّون ما یشاءون و یحرّمون
پس شاهد کرد ایشان را خلق آن و جاری ساخت طاعت ایشان را و تفویض کرد امر آنها را بسوی ایشان پس حلال میسازند هر چه میخواهند و حرام میسازند
ما یشاءون و لن یشاءوا الّا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثمّ قال یا محمد هذه الدیانة
هر چه میخواهند و آنرا هرگز نمیخواهند مگر انکه میخواسته باشد خدای تبارک و تعالی بعد از ان گفت یا محمد این دیانت
التی من تقدّمها فرق و من تخلّف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد
دیانتیست که هر کس مقدم داشت از دین فرق کرد و هر کس تخلف کرد از ان کاست و هر کس لازم داشت آنرا داخل شد فرا گیر آنرا بسوی خود یا محمد
الطریق السادس انکه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه احب خلق است الی الله پس از جمله
است آنچه روایت کرده کمال الدین ابن طلحه در مطالب السئول از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
در حالی که طایری مهیا شده بود که تناول فرماید یعنی مرغی پخته بخدمت آنحضرت آورده بودند
اللهمّ آتنی باحبّ خلقک الیک یاکل معی هذا الطائر پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بار خدایا برسان بمن دوست ترین آفریدگان خود را برای خود تا بخورد با من این مرغ را
آمد و آن مرغ را با او تناول نمود و انس حاضر بود و آنحضرت بنور نبوت مطلع بود که امیر المؤمنین علیه السلام احب خلق
الی الله است اراده آنحضرت صلی الله علیه و آله این بود که بر مردم نیز این منقبت علیه و صفت بهیه که اعلی و اسنی درجات و ارفع
و اعلی مکانات است برای حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین ظاهر گردد و پوشیده نیست که این صفت محبت معنویست
و مدرک بعیان نمیشود و الا بصفت مخصوصه محسوسه که با بصار مدرک شود مردم را مطلع نتوان ساخت
بنا برین ادعا دعا فرمود و اتیان احب خلق الی الله خواست تا آن محبوب مطلوب بحسب مرغ غضب برای اکل آن

مرغ تشریف آورد و تناول مرغ نماید تا این معنی متناول اذعان حضار بر سر احبیت او کردد و در زیادتی
احبیت بر اصل محبت دلالتی است واضح بر علو مکان و سمو منزلت و ارتفاع درجه و اتصاف محبت الهی
و آنکه او ع احب الخلق الی الله است و کفت شیخ مقداد فاضل در کتاب لوامع از خبر طایر و هو قوله ص و آله
اللهم آتنی باحب خلقك الیك یاكل معی من هذا الطائر که معلوم است که محبت درینجا عبارت
از کثرت ثوابست و مراد ازان افضلیت است پس هر کس احب بوده باشد افضل بوده باشد نمی توان کفت
که لفظ احب بنابرین وجه که همچنانکه محتمل است که احب باشد در کل امور و محتمل است که احب باشد در بعض امور
ناص بر عموم نیست پس دلیل نمیشود بر افضلیت چرا نمی توان کفت برای آنکه باطل است و خلافش ظاهرست که
قول حضرت رسالت پناه احب خلقك الیك اقتضای عموم میکند از برای مکان اضافه و جاری مجری این عبارت
زید افضل الناس و این اقتضای عموم میکند مولف افاض الله علی العالمین افاداته میکوید میکویم من بحقیق که تصریح کرده
شیخ مقداد در کتاب خود این را که افضلیت یعنی اکثریت مزایاست کمّاً و کیفاً و اینجا که محبت کفته غرض
کثرت ثوابست که عبارت از افضلیت باشد و این هر دو شعر بند باختیار او و مذهب شیخ ما یعنی جدش شیخ
علی بن عبد العالی قدس سره آنست که افضلیت اکثریت مزایا و کمالات و ثوابست و برای آن درینجا باکثریت
در ثواب تخصیص یافت که محبت خدای ع بنابر اراده ثوابست پس چون افضلیت اقتضا نمیکند الا دلالة بر
اکثریت در ثواب لاجرم تخصیص باین ذکر باید و کفت محقق ابو القاسم در کتاب مسلک الافهام قوله
اللهم آتنی باحب خلقك علیك یاكل معی من هذا الطائر هیچکس نکفته که این خبر واحدست
و تسامح عمل باحاد نمیکنید و بر فرض تقدیر که خبر واحد نباشد و بتواتر پیوسته باشد لفظش مطلق افاده و بر کل و جزو
صادق است پس شاید که احب الیه در چیزی باشد و در چیزی نباشد بر فرض تسلیم شمولش غایت ما فی الباب
آن باشد که حضرت رسالت ص و آله دعا کرده باشد اجابت از کجا بر خدای ع واجب آمده باشد و مانعی نیست
که سوال ایشان باحب خلق بوده باشد مطلقا یا آنکه درین مقام یا در غیر این مقام یا درین طعام از برای آنکه ما میکوییم که
با آنکه این خبر واحد باشد لیکن از اخباریست که میان نقله شهرت دارد و هر کاه خبر برین مرتبه رسد از حکم احاد بیرون
میرود و عمل بران و انقیاد بمضمونش واجب میشود و آنکه کویند لفظش مطلق افاده میکوییم بلی مطلق است اما مطلقی
است که افاده ماهیت میکند پس هر کاه اضافه کرده شود اقتضا تعلیق حکم باین ماهیت کند نه باعتبار قید

ازاید

زاید و آنکه کویند بغیر دعا کرد اجابت از کجا مشخص شد کوییم اجماع مسلمین برینست که پیغمبر مجاب الدعوة بود
و آنکه کویند چرا جایز نباشد ایشان احب خلق قبل از امیر المومنین یا بعد از وی کوییم این که میکویند که آنحضرت ع آمد
دلیل بس است برین که او مرادست و کسی نکفته و نمیکوید که غیر او آمد و اکر کسی را معاذ الله ظنی در آمدن غیر
معارض یقین شود در نیامدن چون یقین راجح است و عدول از راجح قطعا جایز نیست آن ظن محال را از
درجه اعتبار ساقط باید ساخت و کفت سید شریف مرتضی علم الهدی در فصولی که جمع کرده و اختیار
نموده از محاسن مجالس و کتاب شیخ مفید قدس سره و فصول مختاره نام نهاده در استدلال بر افضلیت
حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه در جواب کسی که ازین باب سوال کرده و کفته است که دلیل
برین قول نبی است ص و آله اللهم آتنی باحب خلقك یاكل معی من هذا الطائر پس حضرت
امیر المومنین ع آمد و مواکله با آنحضرت فرمود و بتحقیق ثابت شد این که احب خلق الی الله و اعظم ایشان
عند الله ثوابا اوست و اعظم الناس ثوابا نمی باشد الا آنکه بحسب اعمال اشرف و بحسب عبادت خدای
اکثر باشد از ایشان و درین برهانی است بر فضل امیر المومنین ع بر کل خلق سوی رسول ص و آله
کسی از و سوال کرد که چه دلیل است بر صحت این خبر و آنکس در مقام انکار بود و میکفت این خبر غیر واقع است
از برای آنکه این روایت نکرده الا انس بن مالک تنها و اخبار آحاد حجت نمی باشد شیخ کفت اگرچه
این خبر از اخبار آحادست بنابر آنچه ذکر کردی که از انس بن مالک تنها مرویست اما امت با جمیعهم حقی
تلقی بقبول این خبر کرده اند و مروی نیست که احدی این را رد بر انس کرده باشد و منکر صحتش نمی توان شد
پس برین تقدیر اجماع وارد شده باشد برین وحجه است در صواب بودنش و خلل در برهانش نمیکند
از اخبار آحاد بودن آن بنابر آنچه ما شرح کردیم با این تواتر و بتحقیق وارد شده با آنکه حضرت امیر المومنین ع
محاجه کرد باین در مباحثی که او را بود یوم الدار و یوم الشوری پس کفت که اعتراض کرده اند بعضی
مجبره و کفته اند که احتجاج شیعه بروایت انس از اطراف اشیاست و این از آن قسم است و چون
اعتقاد بفسق بلکه کفر انس دارند و میکویند که او کتمان شهادت کرد در نص تا دعا کرد امیر المومنین ع
بر او تا ببلائی مبتلا شد که بموجب کتمان آن نمی شد و برص پیدا کرد در کبر سن و ابرص مرد و چگونه
جایزست که استشهاد بروایت کفار کنند پس معتزله کفته اند که ساقط شد این کلام شیخ

وجهی حاصل نمیشود در روایت نقل این وجه نمی تواند بود مگر با جماعتی و هذا هذیان مولف دام توفیقه
میگوید میگویم من که همچنانکه دلالت میکند کلام شیخ برانکه امیر المومنین اعظم الناس است ثوابا و اعظمیت ثواب نمی باشد
الا از یکی از اشرفیت اعمال و اکثریت عبادت پس درین خبر نص کرده بر بیانی را بر افضلیت امیر المومنین ع بر جمیع خلایق
ازین وجه که محبت از خدای مر بنده را اراده ثوابست و از بنده مر خدا را جل جلاله اراده طاعت بر انچه قرار یافته
در علم کلام پس همچنانکه احبیت بنابر اولیته دلالت بر اشرفیت اعمال و اکثرت عبادت میکند دالست بنابر ثانویة
ضرورة بر افضلیت صاحبش بدرستی که احب خلق الی الله نمی باشد الا انکه اکمل عباد و در فضایل و مزایا باشد و گفته
است فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی در کتاب نهایة العقول که روایتست که مرغ بریان نزد حضرت رسالت صلعم آورده
آوردند آنحضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی من هذا الطائر و در روایت
دیگر چنین است که اللهم ادخل علی احب اهل الارض الی الله پس حضرت امیر المومنین ع درامد و اکل
آن مرغ بریان با آنحضرت صلعم و آله فرمود و استدلال باین آنست که احب خلق است الی الله و احب خلق الی الله
نیست مگر اکثر ثوابا از خلق از برای انکه محبت از حق تعالی مر بنده اش را نیست الا اراده ثواب و گنجایش ندارد
درینجا بحث انکه حضرت امیر المومنین افضل از حضرت خیر المرسلین و ملائکه مقربین باشد از برای انکه ما میگویم که
چون حضرت پیغمبر صلعم و آله گفت ائتنی باحب خلقك الیك خودش درین داخل نبوده نیست و چون با کل می گفت
ملایکه داخل نیستند و لازم نمی آید از تخصیص این حیث درین دو صورت سقوط استدلال باین حدیث در باقی ماعدا این
هر دو صورت مولف ایده الله میگوید میگویم من که اخراج ملائکه از مفضولیته بنابر مذهب انکسی است که برین اعتقاد است
که ملایکه افضل از بشر اند همچنانکه نص کرده بران معنی در تفسیر خود و استدلال کرده بعصمت ملایکه و صدور ذنب از انبیا و پوشیده
نیست این که این مذهب باطل است و این بحث در جای خود مبرهن خواهد شد هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
بعد از ان میگویم ادعاء او خروج ملایکه را بقید اکل بنابر اظهار فطانت تبرا ملایکه است از اکل و چه گفته انکه گفته
البلادة خیر من فطانة تتبرا و از برای ذکر اکل اینجا غایت افاده است بقید اتیان با کل و الا اقتضاء
تقید افضلیت نمیکند بلکه ان افضلیت علی الاطلاق است و تقید با کل اقتضای امری غیر صلاحیت آمدن آن حضرت از
برای اکل و امکان اکل از آنحضرت نمیکند ثقة الاسلام طبرسی در اسرار امامت میگوید روی المخالف منهم و در
نکت الفصول آورده که ام ایمن برای پیغمبر صلعم و آله مرغی بریان آورد و پیش آنحضرت گذاشت پس آنحضرت فرمود اللهم

ائتنی

آتنی باحب خلقك الیك لیاکل معی من هذا الطائر پس حاضر شد امیر المومنین ع بر در
و انس دربان حضرت رسالت پناه بود امیر المومنین را گفت که پیغمبر بحاجتی مشغول است حضرت امیر در نگ فرمود
باری دیگر حضرت رسالت همان دعا کرد و امیر المومنین بر در حاضر شد و انس مانع گشته همان گفت نوبت سوم
که دعا فرمود امیر المومنین بر در حاضر شد باز انس همان گفت اما حضرت رسالت از آمدن امیر المومنین آگاه گشته
فرمود که یا علی ادخل پس چون آنحضرت درون آمد پیغمبر صلعم و آله فرمود ما ابطاك یا علی چه ترا
موجب درنگ شد آنحضرت جواب فرمودند که این نوبت سیوم است که آمده ام و انس مرا بر میگرداند
که رسول الله بحاجتی مشغول است پس روی بانس کرد که چه حمل کردی برین که گویی گفت شنیدم دعای ترا
و خواستم که از قوم خود یکی از انصار درون فرستم و انتظار حضور او میکشیدم پس پیغمبر صلعم و آله فرمود که این مرد قوم
خود را دوست میدارد و درین مقام کلام معجز نظام را بسطی تمام داده و حواله این حکایت بصحاح است که
درین مختصر گنجایش ندارد مولف زین الله المجالس بافاداته میگوید میگویم من که هرگاه احب بغیر از امیر المومنین نبوده باشد
چگونه ممکن است اتیان بغیر او و چه فایده دارد رد انس مر آنحضرت را تا یکی از قوم او در اید و گفت آیة الله علامه
در کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد که حضرت رسالت صلعم و آله خبر داده در مواضع کثیره ببیان فضل
و کمال امیر المومنین ع بر دیگران و نص فرموده بر امامت او و از انجمله یکی آنست که وارد شده در خبر طیر و الامنت
که فرمود آتنی باحب خلقك الیك یاکل معی هذا الطیر پس امیر المومنین ع آمد و ما اول آن
مرغ را تناول فرمود و بروایت دیگر اللهم ادخل الی احب اهل الارض الیك روایت کرده این را
انس و سعد بن ابی وقاص و ابو رافع مولی رسول صلعم و آله و ابن عباس و اعتماد نموده اند برین حدیث ابو جعفر
اسکافی و ابو عبد الله بصری در انکه امیر المومنین ع افضل است از غیر خود و ابو عبد الله دعوی شهرت این حدیث
بانه اصحاب میکند و هیچکس منکر ان نیست پس برین تقدیر بتواتر پیوسته باشد انتهی مضمون عبارته
مولف میگوید اراده کرده بشهرت شهرة عرفیه را که آن وضوح خبر و شهرت اوست بین الاکثر و مراد شهرت اصطلاحی
نیست که عبارة از خبر جماعتی باشد که اخبار ایشان متقارب بیقین باشد که تعبیر باستفاضه کرده اند و این
اخص از اولین است و الا مراینه ممکن نباشد بران تفریع قول او پس متواتر میشود از برای انکه معنی اصطلاحی
مقابل متواتر است و قسیم آن بنابر انکه از عو اخص احاد است بلکه قسمیست از ان و او قسیم متواتر است برای انکه

وشایع

پس امیر المومنین ع آمد باز من گفتم که رسول الله بامری مشغول است وچنان اراده داشتم که یکی از قوم من در این فضیلت از
انصار امیر المومنین ع آواز بلند کرد وگفت رسول را چه چیز مشغول وا دارد رسول ص و آله فرمود یا انس من هذا گفتم که علی
بن ابی طالب ع است پس رسول ص و آله فرمود ائذن له چون آنحضرت داخل شد حضرت رسالت پناه گفت یا علی انی دعوت
الله عز وجل ثلث مرات ان یاتینی باحب خلقه الیه والی یاکل معی من هذا الطائر

از خدای عز وجل سه بار که برساند برای من دوست ترین خلق خود را نسبت بخود و بمن تا بخورد با من ازین مرغ

ولو لم تجئنی فی الثالثة لدعوت الله باسمك ان یاتینی بك پس امیر المومنین ع گفت یا رسول الله

واگر نمی آمدی تو در سیوم بار هر اینه دعا کردمی بنام تو که برساند ترا — صلوات الله علیهما

انی قد جئت ثلث مرات کل ذلك یردنی انس ویقول رسول الله عنك مشغول

بدرستی که آمدم من سه بار کل بار برمیگردانید مرا انس ومیگفت که رسول خدای از تو مشغول است یعنی بکاری مشغول است که — گنجایش ملاقات نیست

یا انس ما حملك علی هذا پس من گفتم یا رسول الله دعا را شنیدم وخواستم که یکی از قوم من مدعو باشد

ای انس چه ترا داشته بود برین

پس امیر المومنین دست برآورده گفت ارء انا بشر یوضح بشره من الناس

بینید از انس را اینکه بشری که ظاهر باشد از بشره او تا مردمان دریابند آن را — علیه السلام ؟

پس عصابه را از سر گشود وگفت هذه دعوة علی هذه دعوة علی هذه دعوة
روایت کرد فقیه ابن مغازلی در کتاب خود بیش از سی طریق وخلاصه دوحه احمدیه طاوس آل طاوس در کتاب
طرائف خود آورده واز انجمله است آنچه دلالت میکند برانکه این حکایت واقع شد در طایر دیگر مولف ادعیت برکات
انفاس میکوید مؤید اینست هم روایت او از مسند احمد مرفوعا الی سفینه مولی رسول الله ص وآله که زنی از انصار بحضرت
رسول الله ص وآله دو مرغ را میان دو قرص نان نهاده برسم هدیه آورد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت
اللهم ائتنی باحب خلقك الیك والی رسولك پس امیر المومنین ع آمد چون آواز آنحضرت را حضرت
رسالت پناه شنید فرمود کیست من گفتم علی است ع گفت بکشای در را برای او پس در گشودم آمد وبا آنحضرت مرغ
تناول فرمود پس هم او گفته قدس الله روحه از انجه دلالت میکند برین معنی تکرر در عمدة الطیار و عدة مجالس آن چیزیست
که روایت کرده اند از غیر این طریق در جمع بین الصحاح الستة از جزو ثالث واز صحیح ابی داود پس سخن رانده اند
از انس مولف شکر الله مساعیه میکوید میکویم من این دعا از حضرت رسالت پناه ص وآله سه نوبت واقع شده

آحادیت باقید چرا که احادی که متواتر نیست مستفیض است پس چگونه متفرع میشود بران تواتر در صورتی
که امتناع فرع مرتفع را در مقابل باشد و فهم قیمتش باشد اما شارح کتاب فصول خبر طایر را چنین گفته
که حضرت رسالت پناه ص وآله را مرغی بریان پیش آوردند پس پیغمبر گفت اللهم ائتنی باحب خلقك
یاکل معی هذا الطائر ودر روایت دیگر است اللهم ادخل الی احب اهل الارض الیك
یاکل معی هذا الطائر پس امیر المومنین ع آمد وبا او تناول فرمود آن مرغ را وامیر المومنین
ع احب خلق بود که نزد او امد نه مطلقا تا احب از نبی ص وآله نباشد پس آنحضرت افضل خلق باشد
بعد نبی ص وآله انتهت ما حصل عبارته این عبارت غرض آنست که احب از جماعتی بود که
ممکن بود اتیان ایشان برین تقدیر سایر انبیا داخل باشند وهیچکس بیرون نبود ازین حکم الا نبی ص وآله
بنابر امتناع تصور اتیان شخص بسوی نفس خود واز مناقب خوارزمی است مروی از ابن عباس که گفت برای پیغمبر
ص وآله مرغی آوردند پس پیغمبر گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك پس امیر المومنین علی
بن ابی طالب ع نزد رسول آمد فقال اللهم والِه وهم ازین کتابست مروی از انس بن مالک که
گفت پیش پیغمبر ص وآله مرغی بود پس گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل
من هذا الطائر پس امیر المومنین آمد وآن مرغ را با آنحضرت خورد ابو یعلی در جامع خود آورده
ونسایی در حدیث خود ذکر کرده وصدوق در امالی خود نوشته از علی بن ابرهیم وی از پدر خود ابرهیم بن
هاشم واو از ابی هدیه که گفت دیدم انس بن مالک را عصابه بر بسته بود پرسیدم که ترا چه روداده
گفت این دعاء علی بن ابی طالب شده گفتم چگونه واقع شد گفت خادم رسول ص وآله بودم
برای آنحضرت مرغی بریان آوردند آنحضرت گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك والی
یاکل معی من هذا الطائر پس امیر المومنین آمد من گفتم پیغمبر بامری مشغول است آنحضرت بازگشت پس
من میخواستم مردی را از اقوام خود که بیاید پس پیغمبر تا یاد دست مبارک برداشت وگفت اللهم ائتنی باحب
خلقك الیك والی یاکل معی من هذا الطائر پس امیر المومنین آمد ومن آنحضرت را
بازگردانیدم که پیغمبر بکاری مشغول است ومن میخواستم مردی را از قوم خود که در اید پس حضرت رسالت پناه
ثالثا دست برداشت وگفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك والی یاکل معی من هذا الطا

وآمدن حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از سه دعوتی بوده وقول پیغمبر ص وآله که اگر در سیوم نمی آمدی سر اینه دعا باسم تو میکردم
و ترا از خدا میخواستم نص صریح است وگنجایش هیچ تاویلی ندارد که مراد به احب حضرت علی بن ابی طالب ع است
لاغیر واین مدعا راست می آید بقول ابی طلحه که غرض حضرت رسالت پناه ص وآله ازین معنی اظهار احبیت امیرالمؤمنین
بوده والا پس از اول امر ممکن بود که دعا باسم امیرالمؤمنین کند وردی که انس کرده بود غیر از کفر وعناد وبغض که
نسبت با امیرالمؤمنین داشت نبود حتی رد کرد تا سه نوبت ودر نوبت سیوم نیز رد کرد وچون حضرت
امیرالمؤمنین آواز بلند کرد و پیغمبر شنید وشناخت وامر بادخال او فرمود وبر انس ملعون غیر حیله چیزی نماند ولهذا
حضرت امیرالمؤمنین دست مبارک برداشته دعا بر او کرد بنوعی که [illegible] سر وسر او شد ودر احادیث دیگر
از انس مزبور مذکور است که سبب دعوة چیزی دیگر غیر ازین بود از انکار حدیث بساط یا خبر روز غدیر وگفت
ثقه جلیل علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه که حضرت رسالت پناه ص وآله وقتی که قسمت غنایم خیبر مینمود
مردی گندم گون کوژپشت طویل القامه بافراط آمد وسلام بحاضران کرد نه بخصوص حضرت رسالت پناه
بعد از ان روی بآنحضرت کرده گفت می بینم ترا که در کاری هستی که هیچکس با این غنایم حضرت رسالت پناه فرمودند
که چگونه می بینی گفت می بینم که در قسمت عدل را منظور نداری پس حضرت رسالت در غضب رفته گفت وای بر تو
هرگاه عدل نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود پس مسلمانان گفتند که آیا پیغمبر او را خواهد کشت یا نه پس
حضرت پیغمبر ص وآله دعا کرد براو فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم
صلی الله علیه وآله پس بدرستی که زود باشد که باشد مراو را پیرویی چند که بیرون روند از دین همچون بیرون رفتن تیر
من الرمیة یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه بعدی
از کمان و میکشد ایشان را خدای بر دست دوست ترین خلق نسبت بخودش بعد از من
پس آنکس را امیرالمؤمنین در روزی که خوارج نهروان را میکشت با بشمشیر در آتش سعیر نشاند و در
مولف طبری از ام سلمه مروی است که حضرت سید المرسلین وحبیب رب العالمین ص وآله گفت
علی احب الی الله من جمیع ملائکة سبع سموات وان الله لیباهی
علی دوست داشته ترین است بخدا از جمیع ملایکه هفت آسمانها وبدرستی که خدای هر اینه مباهات میکند
یوم القیمة بعلی اهل الجنة ویدخل یومئذ فیه الانبیاء مولف
روز قیامت بعلی بر اهل بهشت و داخل شود آن روز در علم پیغمبران

زاد

زاد توفیقه میگوییم من که عجب نیست که او احب خلق الی الله است وآنکه مباهات میکند به او
بر اهل جنت وحال آنست که دو فرشته که با او می باشند افتخار میکنند بر سایر فرشتگان که با دیگران همنشینند
ودرین فرشتگان مصحوب بنبی ووصی داخلند چنانکه روایت کرده فقیه ابن مغازلی از چند طریق باسانید آن طرق
[illegible] اسناد است انه قال ان ملکی علی بن ابی طالب یفتخران علی سائر الاملاک بکونهما
گفت ص وآله که بدرستی که دو فرشته که با علی بن ابی طالب می نازند بر سایر فرشتگان [illegible]
مع علی ع الحدیث واین نیست مگر بنابر علو شان وسمو مکان او ونسبت بایشان چنانکه گفت خدای
تعالی مباهات باو بر اهل بهشت وانبیا واوصیا وملایکه از اهل بهشت غیر بهشت اند

نکتة فی المحبة

گفت امام القدوة ابرهیم بن نوبخت قدس الله نفسه الزکیه در کتاب
یاقوت که محبت ارادتست لیکن از جانب خدای اراده ثواب واز جانب ما اراده طاعت گفت
آیة الله العلامه در شرح انوار ملکوت محبت ارادتست لکن از خدای عز ما را اراده ثوابست واز ما
در حق او اراده طاعت وگاهست که اطلاق میکنند بر معانی دیگر بحسب اشتراک وآن تصور کمالی است
از لذت یا منفعتی است یا مشابهتی است همچون محبت عاشق مر معشوق را ومنعم علیه مر منعم را
وصدیق مر صدیق را ومولانا حسن قوانی که یکی از فضلاست گفته در کتاب معارج السؤل ومدارج المامول
که محبت خدای بعبد تخصیص است بانعام مخصوص که سبب تقریب وازلاق آن از محل پاکی و پاکیزگی وقطع شواغل از ما سوی الله
وتطهیر باطن از کدورات دنیا ورفع حجابات تا مشاهده جمیع اشیا نماید وشهادت دهد بانکه جمیع اشیا بحق قائمند وانکه هیچ
وجودی نیست شیئی از اشیا را مگر از وجود او تبارک وتعالی پس اخذ میکند از خدای ودید بخدای ودوست میدارد برای خدا
ودشمن میدارد برای خدای واینست سر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا باز گفته است که
روایت کرده اند ثقات که رسول خدای صلی الله علیه وآله خبر داد از خدای تبارک وتعالی وگفت
لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به
همیشه بنده من تقرب میجوید بسوی من بسبب نوافل تا آنکه من او را دوست میدارم پس هرگاه دوست داشتم او را شدم گوش او که می شنود بان
وبصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش بها ورجله الذی یمشی بها فبی یسمع وبی یبصر
وبینش او که می بیند بان ودست او که میگیرد بان چیزها را وپای او که راه میرود بان پس بمن میشنود وبمن می بیند

وبی یأخذ ولی یعطی ولی یقوم وبی یقعد الحدیث

وبمن فرا میگیرد وبمن میدهد وبمن می ایستد وبمن می نشیند

اکنون بتحقیق پیوست که محبت اراده طاعتست از خدای تعم برانچه قرار داد علامه است پس میشود واکثر اراده للثواب ازبرای حضرت امیر المومنین ع از جمیع خلق خدای سوی پیغمبر ما پس مراد چنین میشود که نیست اراده مخصوص بلکه اراده مقرون با بوقوع مراد ازبرای انکه مراد باراده درینجا اینست والا پس اول اراده عامه واقع از خدای بجمیع مکلفین در قوه علمیه و عملیه است وتخصیص بانعام مخصوص است در دو قوه مذکور برانچه بیان کرده اند بعضی از فضلا پس اشد تخصیص می باید باانحضرت یعنی اسداد الغالب پس انحضرت اکمل باشد در قوه علمیه و عملیه گفت رئیس الفرقه شیخ الطائفه امام المذهب ابو عبد الله المفید در کتاب امالی خود در بیان استدلال بر افضلیت فصل

ومن ذلك قوله المروی من السنة العامة والخاصة اللهم ائتنی باحب الخلق الیك

وازین باب است سخن او صلعم واله روایت کرده شده از سنت عامه وخاصه که بار خدایا برسان بمن دوست ترین خلق را نزد تو

یاکل معی من هذا الطائر فجاء علی علیه السلام فلما ابصره رسول الله صلی الله علیه

تا بخورد با من ازین مرغ پس آمد امیر المومنین ع پس چون نگاه کرد باو پیغمبر خدای صلی الله علیه واله

واله یعنی به احب الخلق الی الله تعم والی وقد علمنا ان محبة الله لخلقه اتیان ثوابه

میخواست باو دوست ترین خلق را نسبت بخدای و نسبت بخود وبتحقیق دانستیم که دوستی خدای خلقش را دادن ثواب اوست

لهم وتعظیم ایاهم واکبار واجلاله لهم وتعظیمهم وانها لا یوضع علی

مرایشان را وتعظیم اوست مرایشان را و بزرگ گردانیدن اوست و بزرگوار ساختن مرایشان را وتعظیم ایشان وانکه موضوع نیست یعنی بر

التفضیل الذی یشتمل علی الاطفال والبهائم وذوی العاهات والمجانین لانه

تفضیلی که آن مشتمل بر کودکان وچهارپایان وصاحبان علتها وبلاهای بد و دیوانگان ازبرای آنکه

لا یقال ان الله تعم یحب الاطفال والبهائم فعلم انها مفیدة الثواب علی الاستحقاق

نمیگویند که خدای تعم دوست میدارد کودکانرا یا بهایم را پس معلوم شود که این افاده ثواب میکند بر استحقاق

ولیست باتفاق الموحدین لمحبة الطبایع بالمیل الی والمشتهی والملتذ من الاشیاء

ونیست باتفاق موحدان مثل محبت طبایع بمیل بسوی مرا کردن چیزها وچیزهای خواهش کرده ولذت بردن

پس چون ثبوت پیوست این که امیر المومنین ع احب خلق است الی الله وصحت پذیرفت که او اعظم ثوابا است عند الله واکرم خلق است بر خدای این مستلزم غیر فضیلت نیست عملا وارضویت خلانست بخلق واجل بودن ایشان در مراتب عابدین وعموم لفظ مستوجب آنست که احب خلق الی الله بروجهی که تغییر کردیم وگذرانیدیم اوست ع که افضل است از جمیع ملائکه وانبیا وغیر ایشان از اعالی انام واگر دلیل بر اخراج پیغمبر ما ازین عموم نبودی هر اینه اقتضای دخول پیغمبر ما نیز نمودی لیکن او مخصوص است بخروج ازین باب آنچه ممکن است قیاسش علی السواد او ودیگر کس ادعای دخول انحضرت درین کرده مسلم نمیداریم

الطریق السابع

آنست که آنحضرت ع احب خلق است الی النبی صلعم واله از جمله است آنچه روایت کرده شده در کتاب مناقب از معاویه بن ثعلبه که گفت مردی پیش ابی ذر غفاری رض آمد در وقتی که او در مسجد نشسته بود وحضرت امیر المومنین ع پیش روی او نماز میکرد پس آن مرد گفت یا اباذر ایا حدیث نمیکنی برای من که احب الناس بسوی تو کیست بخدا سوگند که من میدانم که دوست ترین مردم بحضرت پیغمبر دوست ترین ایشان است پیش تو پس ابوذر گفت سوگند بانکه نفس من در دست اوست که احب خلق پیش من کسی است که احب خلق است پیش پیغمبر وان احب این حضرت است واشاره کرد بجانب حضرت امیر المومنین ع مولف اید الله میگوید میگویم من که حدیث ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر

سایه نمی انداز د آسمان وبر نمی تابد زمین بر صاحب لهجه راست گوتر

ایده الله وابده . از ابی ذر

مشهور تر از انست که پوشیده توان داشت روایت کرد ثقه جلیل علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه در حدیثی طویل از اسامة بن زید اما انك یا علی فختنی وابو ولدی ومنی واحب الخلق الی

آگاه باش یا علی این است که تو دوست منی وپدر فرزندان منی واز منی ودوست ترین خلقی پیش من

وهم ازو منقول است از کتاب مناقب از عبد الله بن عمر علیه اللعنه که گفت شنیدم از رسول خدای صلعم واله وبتحقیق ازان حضرت پرسیدم که بچه زبان ولغت پروردگار تو با تو در شب معراج خطاب کرد پس پیغمبر صلعم واله گفت خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب

فالهمنی ان قلت یا رب انت خاطبتنی ام علی فقال یا محمد انا شیء ولیس کالاشیاء ولا اقاس

پس در دل من انداخت که گفتم ای پروردگار این تو خطاب کردی با من یا علی پس گفت یا محمد من چیزی هستم ونیستم بچیزها ونیستم قیاس با

بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیا من نورك فاطلعت علی

مردمان ونیستم موصوف باشبهات آفریدم من ترا از نور خود وآفریدم علی را از نور تو پس دیده وری کردم بر

خطاب کرد با من بلغت علی بن ابی طالب

سرایر قلبك فلم اجد الی قلبك احب علیك من علی بن ابی طالب ع فخاطبك بلسانه
بر سرهای دل تو پس نیافتم نزد دل تو دوست تر بر تو از علی بن ابی طالب پس خطاب کردم بزبان او
در طرایف بعد از ایراد این حدیث بعینه حدیثی دیگر وارد است از صدر الائمه موفق بن احمد المکی اخطب خوارزم باسناد او
تا عبد الله بن عمر بهمین عبارت الا آنکه بعد از فخاطبك بلسانه کیما تطمئن قلبك ملحق است نظر کن رحمك الله
باین اتحاد میانه سید المرسلین و امیر المومنین صلوات الله علیهما پیش از زمان ولادة تا حین وفاة و روایة کرده علامه حلی
در منهاج الکرامه همین حدیث را از عبد الله بن عمر و روایت کرده اخطب خوارزم بهمین عبارت باسناد خود تا محمد بن
الجریر الطبری از محمد بن حمید الرازی از علا بن الحسن الهمدانی از ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی از عبد الله بن عمر مولف
سلمه الله و ابقاه میگوید که بغایت مناسبت در اینجا این دو بیت شافعی

لو ان المرتضی ابدی محله ... لخر الخلق طرا سجدا له
اگر بنماید که مرتضی ظاهر کند محل خود را ... هر آینه فرود افتند خلق بتمام سجده کنان مر او را

کفی فی فضل مولانا علی ... وقوع الشك فیه انه الله
بسنده است در فضل مخدوم ما علی ... واقع بودن اشتباه که در شأن او که او خداست

وگفته است پیشوای معتزله بغداد عبد الحمید بن ابی الحدید
با وجود مخالفت مذهب

و مات الشافعی و لیس یدری ... علی ربه ام ربه الله
مرد شافعی و ندانست ... که علی پروردگار است یا پروردگار او خداست

و ان کان بمعزل عن الاعتزال بیجا که دلالت میکند این شعر بر آن
و اگرچه بود بمعزل از اعتزال که مذهب مخالف است

زنت صهاك بکل علج ... عالمة انه حرام
زنا کرد صهاك بهر کافر بیدینی ... در حالی که میدانست که حرام است

فلا تلمها علی زناها ... فهل علی مثلها ملام
پس ملامت مکن او را بر زنایش ... پس آیا بر مثل او ملامتی چگونه لازم است

فلا تلمها و لم زنیها ... یزعم ان ابنها امام
پس ملامت مکن او را و ملامت کن زانیه را ... و گمان میکند که پسر او امام است

مصنف وفقه الله للارشاد و المسترشدین میگوید دیده ام بخط جد خود قدس سره که ابیات مذکوره از عبد الحمید نیز هست
آنجا که گفته در علویات خود

تقبلت افعال الربوبیة التی ... عذرت بها من شك انك مربوب
[illegible] ... پی بردی بکدام افعال [illegible] ... عذر میخواهم [illegible] که اگر شك کرد که تو پروردگاری

فیا علة الدنیا و من بدو خلقها ... له و سیتلو البدو فی الحشر تعقیب

و در نکت الفصول از عایشه مرویست که یا رسول کیست
من احب الناس الیك یا رسول الله قال فاطمة پس گفتم از مردان گفت بعلها علی بن ابی طالب
کیست دوست ترین مردمان نزد تو یا رسول الله فرمود که فاطمه علیها السلام شوهرش علی بن ابی طالب ع
کیست دوست ترین و برگزیده ترین یا رسول الله فرمود که فاطمه علیها السلام

و در کتاب ابن المغازلی است باسناد او تا عایشه که از و سوال کردند که دوست ترین مردم پیش رسول خدای
ص و آله که بود گفت فاطمه پس گفتند سوال ما از مردان بود و این حدیث خواند و روایت کرد ثقه جلیل علی
بن عیسی در کشف الغمه از عوام بن حوشب که حدیث کرد برای من پسر عم من مجمع که گفت رفتم پیش عایشه
پس پرسیدم از مسیر او در روز جمل گفت آن تقدیری بود خدایرا پس پرسیدم از شان علی بن ابی طالب
گفت می پرسی از من شان کسی را که احب مردمان بود پیش نبی ص و آله آیة الله علامه در منهاج الکرامه از جمهور کافه
گفت که حضرت رسالت پناه ص و آله در آن هنگام که طایری نزد او آوردند گفت اللهم ائتنی باحب خلقك
الی یاکل معی من هذا الطائر پس امیر المومنین ع آمد و بکوفت در را مولف اعلی الله شانه میگوید که
نقل کرده ام این حدیث را از حدیثی که نسخه آن نزد منست بخط کسی که بر مصنف یعنی علامه خوانده و بر آن نسخه خط او
قدس سره و این از جمله انبیی است که واقعه طایر در موارد متعدده وقوع پذیرفته و تحقیق گذشت در بعضی روایات
احب الخلق الی و الیك و کل آنها از نصوص جلیه است بر آنکه آنحضرت احب الناس بود پیش رسول خدای
از آنجمله است آنچه در امالی صدوق است مسند بحضرت امام صادق ع از آبای آنحضرت علیهم الصلوة و السلام که گفت
قال رسول الله ص و آله احب اخوانی الی علی بن ابی طالب و احب اعمامی
گفت رسول خدای ص و آله که دوست ترین برادران نزد من علی بن ابی طالب و دوست ترین عمان
الی حمزة مولف خلدت سیادته میگوید میگویم من که مراد با عمام اینجا برادران پدر نداریرای وجوب صرف لفظ
نزد من حمزه
بحقیقتش چرا که در اینجا صارفی نیست و بسیار باشد که اراده کنند بوجودین از اعمام از برای آنکه ممتنع است که
احب از ابی طالب بوده باشد و با خوة معنی مجازی اعنی اخوة الایمان لقوله تعالی انما المومنون اخوة
از برای تحقق صارف چرا که حضرت پیغمبر برادری نبود پس برین تقدیر داخل میشوند ائمه ع و غیر او ازین جهة اگرچه
من حیث النسب پدر است پس نبی بسیار است اما آنچه اکابر سابق برای تعبیر تعبیر کرده اند از انبیا باخوة
مجازا که در حدیث مشهور است افترقت امة اخی موسی ع و افترقت امة اخی عیسی ع و در امالی صدوق
است مرفوعا الی ابی سعید الخدری که گفت پرسیدند از حضرت رسالت ص و آله از سخن خدای عز و جل که
قال الذی عنده علم الکتاب گفت ذلك اخی سلیمان بن داود پس گفتیم بن یا رسول الله قول
الله عز و جل قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب

کفت ذلك اخي علي بن ابي طالب پس آنحضرت افضل باشد از برای آنکه هرگاه او را برادری که صلاحیت تعبیر باخوة نبی صلعم و آله باشد از اکابر انبیا افضل باشد بر غیر ایشان بطریق اولی افضل خواهد بود واین در غیر ابرهیم است از برای آنکه آنچه تعبیر میکرده از و غیر آنست که باخوة معبر باشد و برین تقدیر با قطع نظر از آن دم جهة اخوة تعبیر کرده شده از ان بلفظ اخوت با آنکه اثبات افضلیت محتاج بمقدمه دیگر نیست و اجماعی است مرکب با آنکه آنکس که فضل می نهد وی را ع بر اولی العزم فرق نمیکند میان ابرهیم و غیر او ومن لا فلا و سرایته کذشت که مراد باخوة معنی مجازی است از برای امتناع حمل الا برو بنابر وجود صارف پس داخل میشود هر کس که صادق می آید برو این معنی اخوت از آنکسانی که بایشان این علاقه قیام دارد از ین نحو نه بنوعی که باشد از انواع مشابهت پس استعاره میشود و نیز اشتهار کند در ایمان بالضروره و مومنان برادرانند بصریح قرآن بلکه بغیر اخوة نیستند بنا بر نص انما المؤمنون اخوة واقل آن حصر ادعایی است عموم لفظ اخوان از برای آنکه جمع مضاف است و محال بودن ترجیح بلا مرجح منتفی و مخصص منفصل یا متصل از عقل یا نقل واجب میسازد دخول ایشانرا در تحت آن اخوة جمیعا و شاهد این قول است کل آنچه روایت کرده محمد بن الجریر الطبری در کتاب خود مرفوعا الی جابر بن عبد الله الانصاری که کفت قال رسول الله صلعم و آله یا جابر ای الاخوان افضل عندك کفتم من الذی من الاب والام فقال صلعم و آله
ای جابر کدام یک از برادران افضل اند نزد تو آن برادری که پدری و مادری باشد
انا معاشر الانبیاء اخوة وانا افضلهم واحب الاخوة الی علی بن ابی طالب وهو
ما گروه پیغمبرانیم و همه برادریم و من افضل ایشانم و دوست ترین این برادران نزد من علی بن ابی طالبست و او
عندی افضل من الانبیاء فمن قال ان الانبیاء خیر منه فقد جعلنی اقلهم انی
نزد من افضلست از پیغمبران پس هر کس کفت که انبیا بهتر اند از و پس بتحقیق کردانید مرا کمتر ازیشان و بدرستیکه من
لم اتخذ علیا اخا الا لما علمت من فضله امرنی ربی بذلك ودرین حدیث
فرا کرفتم علی را برادر خود مکر وقتی که دانستم از فضل او که امر فرمود مرا باین برادری پروردگار من
دقایق بسیار است و تحقیق معلوم و معروفست که امیر المؤمنین ع احب خلق است بعد از نبی پیش خدای عز و جل همچنانکه دانستی ازینجا که احبیت پیش رسول خدای صلعم و آله و لیکن محبت خدای تعالی او را از محبت رسول کرم

و او را ثابت است اشدیت یعنی حب خدای صلعم بحضرت امیر المؤمنین بیش از حب پیغمبر است با امیر المؤمنین صلوات الله علیهما دلالت میکند برین آنچه استخراج کرده ع محدث از عباس بن عبد المطلب قال رسول الله صلعم و آله یا عمّ رسول الله والله لله اشدّ له حبّا منی در وقتی که پرسید عباس از رسول که آیا تو دوست میداری این را و این در زمانی بود که پیغمبر برای حضرت امیر المؤمنین قیام کرده دست در کردن او در آورده و او را بر جانب راست خود نشانده بود و همچنین این اشد حب باشد مر هر دو را از جمیع خلق و در کتاب عیون المعجزات که در فضایل و دلایل تالیف یافته از فقیه راوندی از حدیث در حکایت شب معراج قال رسول الله صلی الله علیه و آله
قال الله تبارك وتعالی یا محمد من وصیك فقلت یا ربی انی قد خلقك فلم افهم اشد
کفت خدای تبارک و تعالی ای محمد کیست وصی تو پس من کفتم ای پروردگار من هر آینه که خلق تر از ایشان محبت
حبا لی من علی فقال ولی یا محمد بشره بانه رایة الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی
از روی دوستی از علی کسی را پس کفت پروردگار من یا محمد بشارت ده او را باآنکه او رایت هدایت و امام اولیای منست و نور کسی است که اطاعت
والکلمة التی الزمتها المتقین من احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی الحدیث
وکلمه ایست که من الزام کرده آن کلمه متقیان را هر کس دوست داشت او را دوست داشته مرا و هر کس دشمن داشت او را دشمن داشت مرا

تلویح من مطالع ... | می کند

تقریب فی المحبة

الامام الهمام الحبر البحر النحریر رئیس المحققین نصیر المدققین یعنی ابو جعفر خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که جواد ما در زمانه نزاد روح الله روحه بنا بر ریاض القدس لفته است در کتاب اوصاف الاشراف که محبت ابتهاجی باشد بحصول کمالی یا تخیل حصول کمالی مظنون یا محقق که در مشعور به باشد و بوجهی دیگر محبت میل نفس باشد بآنچه در شعور بآن لذتی با کمال مقارن مشعور شود و چون لذت ادراک ملایم است یعنی نیل کمال پس محبت از لذت یا تخیل لذت خالی نباشد و محبت قابل شدت و ضعفست و اول مراتب آن ارادتست چه ارادت بی محبتی نباشد و بعد از ان آنچه مقارن شوق باشد و با وصول تام که اراده و شوق منتفی شود محبت غالب تر شود و ما دام که از مغایرة طالب و مطلوب اثری باقی باشد محبت ثابت باشد و عشق عبارة از محبتی است مفرط و بسیار باشد که بسبب عشق طالب و مطلوب متحد باشند و باعتبار متغایر و چون اعتبار زایل شود محبت منتفی کردد پس نهایت عشق و محبت اتحاد باشد و حکما کفته اند که محبت فطری باشد یا کسبی و محبت فطری در همه کاینات موجود

باشد چه در فلک محبتی است که مقتضی حرکت اوست و در هر عنصر که طلب مکان طبیعی کند محبت مکان طبیعی در ان مرکوز است
و همچنین محبت دیگر احوال طبیعی از وضع و مقدار و فعل و انفعال و در مرکبات چنانکه در مقناطیس آهن را و در نبات
زیاده بر انچه در مرکبات باشد بسبب آنکه در طریق نمو و اغتذا و تحصیل بذر و حفظ نوع متحرک باشند و در حیوان
زیاده بر انچه در نبات باشد مانند الف و انس بمشاکله و رغبت بتزویج و شفقت فرزند و ابنا نوع و اما محبت
کسبی اغلب در نوع انسان باشد و سبب آن یکی از سه چیز بود اول لذت و آن جسمانی باشد یا غیر جسمانی
و غیر جسمانی وهمی بود یا حقیقی و دوم منفعت و آن هم یا مجازی باشد چنانکه محبت دنیاوی که نفع آن بالعرض باشد
یا حقیقی که منفعت آن بالذات بود و سیوم مشاکله جوهر و آن یا عام بود چنانکه میان دو کس که هم طبع و هم خلق باشند
و با خلاق و شمایل و افعال یکدیگر مبتهج شوند و یا خاص بود میان اهل حق مانند محبت محب کمال کامل مطلق را
و باشد که سبب محبت مرکب باشد ازین اسباب مذکوره ترکیب ثنائی یا ثلاثی و محبت مبنی بر معرفت نیز باشد
چنانکه عارف را بانکه لذت و منفعت و خیر همه از کامل مطلق باو میرسد پس او را محبت کامل مطلق حاصل آید
بمبالغه تر از دیگر محبتها و معنی وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایجا روشن کرده و اهل ذوق گفته اند
که رجا و خشیة و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم جمله از لوازم محبت باشد چه محبت با تصور رحمت
محبوب اقتضاء رجا کند و با تصور هیبت اقتضاء خشیة و با عدم وصول اقتضای شوق و با استقرار وصول
اقتضای انس و با افراط انس اقتضاء انبساط و با ثقه بعنایت اقتضاء توکل و با استحسان هر اثر که از
محبوب صادر شود اقتضاء رضا و با تصور قصور و عجز خود و کمال احاطه و قدرت محبوب اقتضاء تسلیم و هر جمله
محبت حقیقی حدی بافنا دارد که همه معشوق را بیند و هیچ خود را نه بیند و کل ماسوی را هم نزدیک اهل این مرتبه حجاب
باشد پس غایت سیر بآن رسد که از همه اعراض نماید و توجه باو کند و الیه ترجع الامور
و نزدیک باینست عبارت فاضل جواد پیشوای ارباب صدق و سداد ارشاد الی طریق الرشاد
اعنی شیخ مقداد در شرح فصول خواجه محقق طوسی مذکور که محبت ابتهاجی است بحصول کمال یا تخییل
حصول کمال مظنون یا محقق که ثابت باشد در مشعور به و بوجهی دیگر میل نفس است بجانب آنچه در مشعور به است از
کمال یا لذت و این لذت ادراک ملایمی است اعنی نیل کمالی و خالی نیست محبت از لذت یا تخییل لذت و این قابل
شدت و ضعف است و اول مراتب این اراده است پس هر بستی که آن نیز محبتاست پس مقارن آن شوق

میشود و با وصول تام که اراده و شوق دران منتفی است محبت زیاده میشود و مادام که مقارن طلب اثر باقیست ثابت است
بعد ازان محبتی که در نوع انسانست بسببش سه چیزست ا لذت و این یا جسمانی است یا وهمی یا حقیقی ب شفقت
و این یا مجازی است که برای امری چند باشد که نفعش منقرض میشود یا حقیقی است که نفعش دایم است ج مشاکلة
جوهریست و آن یا عام است چنانکه می باشد میان دو شخص متقاربین بحسب طبع یا خلق یا شمایل یا فعل و یا خاصه است
که مخصوصست باهل حق و این عبارت از محبت طلب کمالست و این ابیات مظهر الاسرار این فقیر مناسب این مقام است

سالک از اول بارادت رسد / تا ز ارادت بمحبت رسد
هست محبت بارادت تمام / جز بارادت نرسد این مقام
آن اراده سوی شوقت کشان / شوق سپارد بمحبت عنان
شوق بود آرزوی از ضمیر / دل ز محبت شده لذت پذیر
دل که بدین گونه بود گرم خون / آتش شوقش بود اندر درون
چون شود آثار محبت عیان / محو شود شوق و اراده دران
چون بمحبت نگری در خیال / نیست بجز لذت نیل کمال
ای دلت از شوق جلا یافته / مهر محبت ز دلت تافته
آنکه ندارد ز محبت اثر / نیستش از عالم هستی خبر
هست ز محو و ز هستی برون / مانده در حلقه خلقه درون
کرده سکینت محبت درو / طبع وی البته بچیزیست دو
چرخ که دارد حرکت روز و شب / آن حرکت راست محبت سبب
هست محبت بهمه کاینات / خالی ازان نیست جماد و نبات
هست بحیوان ز همه بیشتر / خاصه ز انجمله بنوع بشر
آنچه که در زمره انسانی است / یا سببش لذت جسمانی است
یا طلب منفعت از حبیب / تا بحقیقت کندش عندلیب
یا چو پذیرفت بوفق مراد / طالب و مطلوب بهم اتحاد
بینهما الفی اذا لطبیع / محکمیش بچو سموات سبع
تا دوی از طالب و مطلوب رفت / کرده محبت بدل و جان نشست
چون که رسد مرتبه اتحاد / عشق و محبت رود آنجا بباد

در هر جا و هر مقام که کشف نقاب از روی دلارای محبت نموده اند هر چند اطناب رفته باشد کمال ایجاز بجای آمده و هر
مقدار تطویل بکار برده باشند هنوز نهایت تقصیر واقع شده چون اطناب و تطویل موهم ملال است و موجب
کلال حاشا که تصور ملال و تخییل کلال درین مقام گنجایش داشته باشد غرض که از هر چه رود سخن دوست خوشتر است

فلا غرو على من اطال و لسان الحال انطق من لسان المقال

پس هیچ عجبی نیست برانکسی که دراز کشد سخن را درین مقام و زبان حال گویاترست از زبان مقال

ندانم که زد آتشم در نهاد / که دود دلم بر سحر اوفتاد
ندانم چه آمد قلم را بسر / که بیخواست از عشق گوید خبر
قلم قصه عشق اگر سر کند / حذر کن که اندر نی آتش فتاد
کرم سر بسر مو شود صد زبان / که سوز درون را نماید بیان

براید ز هر یک زبان صد خروش — نگردد از آن تا قیامت خموش — نگردد بیان از هزاران یکی — نشود آنکه گردد از آن اندکی

بعد ازین مقام معرفت که محقق طوسی در اوصاف الاشراف مذکور بدین عبارت آورده که قال الله تعالی

شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ

گواهی داد خدای برینکه نیست معبودی غیر او و ملایکه نیز گواهی دادند و صاحبان علم که بعدل ایستاده اند گواهی دادند

باری معرفت شناخت باشد و ایجاد از معرفت مرتبه بلندترین از مراتب خداشناسی است چه خداشناسی را مراتب بسیارست و مثل مراتب معرفت چنانست که آتش را بعضی چنان شناسند که شنیده باشند که در وجود چیزی هست که هرچه باو رسد ناچیز شود و اثر او در آنچه محاذی او باشد ظاهر گردد و چندانکه از وی بردارند هیچ نقصانی در وی نیاید و هرچه از او جدا شود بر ضد طبع او باشد و آن موجود را آتش خوانند و در معرفت باری هم کسانی را که باین مثابه باشند مقلدان خوانند مانند کسانی که سخن بزرگان تصدیق کرده باشند درین باب بی وقوف بر حجتی و بعضی که بمرتبه بالای این جماعت باشند کسانی باشند که دود آتش بدیشان رسیده باشد و دانند که این دود از چیزی می آید پس حکم کنند بموجودی که دود اثر اوست و در معرفت کسانی که باین مثابت باشند اهل نظر باشند که ببرهان قاطع دانند که صانعی است چه از آثار قدرت او بر وجود او دلیل سازند و بالای این مرتبه کسانی باشند که از حرارت آتش بحکم مجاورت اثری احساس کنند و بآن منتفع شوند و در معرفت کسانی که باین مرتبه باشند مؤمنان بغیب باشند و صانع را شناسند من وراء حجاب و بالای این مرتبه کسانی باشند که از آتش منافع بسیار یابند مانند حر و طبخ و انضاج و غیر آن و این جماعت بمثابه کسانی باشند که در معرفت لذت معرفت دریافته باشند و بآن مبتهج شده و تا اینجا مراتب اهل دانش باشد و بالای این مرتبه کسانی باشند که آتش را مشاهده کنند و بتوسط نور آتش چیزها ایشان مشاهده موجودات کنند و این جماعت در معرفت بمثابه اهل بینش باشند و ایشان را عارف خوانند و معرفت حقیقی ایشان را بود و کسانی که در مرتبه دیگر باشند بالای این مرتبه هم از جمله عارفان باشند و ایشان را اهل یقین خوانند و ایشان جماعتی باشند که معرفت ایشان از باب معاینه باشد و ایشان را اهل حضور خوانند و انس و انبساط با ایشان خاص باشد و نهایت معرفت اینجا باشد که عارف منتفی شود مانند کسی که باتش سوخته و ناچیز شود و فاضل شارح شیخ مقداد هم در شرح فصول مذکور بعد از باب محبت که گذشت معرفت بعبارتی ساخته که این ترجمه انست که چهارم از حالاتی که مقارن سلوکست معرفت بخداست و مراد بآن اعلی مراتب معرفت است پس هر کسی که معرفت را مراتب بسیارست و مثل مراتب آن همچو مثل آتش است در معرفتش پس هر کسی که اراده معرفت آن

ابنست

اینست که کسی می شنود که در وجود چیزی هست که هرچه باو ملاقی میشود نابود میشود با دیگر خواصی که آتش راست و نظیر این در معرفت الله معرفت مقلدانست مر اهل علم را و بالاتر ازان معرفت آنکسی است که رسیده است بسوی او دود آتش و دانسته است که این اثریست و ناچارست از وجود موثرش و نظیر این در معرفت الله معرفت اهل نظرست که حکم میکنند براهین بر وجود صانع بطریق استدلال از وجود آثار بر وجود صانع و برتر ازین آنکس است که احساس کرده باثر از حرارت آتش بسبب مجاورتش و انتفاع پذیرفته باین اثر و نظیر این در معرفت الله مرتبه مؤمن بالغیب است از مومنان که شناخته اند صانع را من وراء حجاب و مبتهج اند باین و برتر ازین مرتبه کسی است که می بیند آتش را بتوسط نورش پس مشاهده میکند موجودات را و نظیر این مرتبه در معرفت الله مرتبه عارفانست پس هر کسی که اینرا معرفتی است حقیقی و مر ایشانرا نیز مراتبست ایشانرا اهل یقین نامند و ایشان جماعتی اند که از ایشان معرفت منفک نمیشود و هم اهل الحضور و هو نهایة المعرفة التی ینتفی فیها العارف نظیر من یحترق بالنار مؤلف مدظله افاده میکوید میگویم من که قول محقق طوسی آنجا که گفت که و بر جمله محبت حقیقی جز باتفاق دارد و قول شیخ مقداد آنجا که گفت و هم اهل الحضور و هو نهایت المعرفة هرگاه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله احب الناس باشد مر امیر المومنین ع را پس تصور کمال در امیر المومنین بیشتر از همه مردم بوده باشد و هرگاه امیر المومنین احب الناس باشد مر خدای و رسول را پس باشد ارادة بطاعة الله واشد الناس ممن یتصور له الکمال بنابر مشابهتش من جمیع الاطوار و الاحوال با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نفعی که از او رسیده پیغمبر بنابر تفسیر این نوبخت و علامه و اعظم الناس است ابتهاجا از برای حصول کمال و وصولش من الله و رسوله واعرف الناس است بخدا و پیغمبرش بنابر ایراد محقق طوسی رحمه الله و امیدوارترین مردمانست بخدا و ترسنده ترین مردمانست از خدا و اشوق مردمانست بالله الی الله و انس گیرنده ترین انامست بملک علام و ارضا و برتیة است توکلا و اطاعا و تسلیما لله و لرسوله بنابر آنچه نقل کرده شد از اهل ذوق درین مقالات و این ابیات نیز از مظهر الاسرار در باب معرفت چون از روی مقالات مذکوره در سلک نظم در آمده بود حیف بود که درین مقام سکوت عنها شده لهذا ملحق گشت

ای ز جهان قصد اصلی بذات — ماحصل سلسله ممکنات — نقطه این دایره لاجورد — مرکز این نه کره تیز گرد
جان عزیزی تو جهان از تن است — هست مثل عزت جان از بدن — عزت مردم ز شناسایی است — مردمی از معرفت افزایی است
اهل خدا از نظران صفت — هیچ صفت نیست به از معرفت — معرفت حق بمراتب بود — معرفتش بر همه واجب بود
مرتبه اش را مثل آتش است — کوشش من کن که تا خوش است — فرقه آنند که اند در یقین — روشنشان گشته آتش یقین

کامد موجودی اثر زو بکار	برده از وکس واو برقرار	شوخ وصنوبر وش وپاکیزه رو	هرچه از صفات بصورت چو او
هرکه بود معرفتش زین قبیل	نام مقلد بودش زین دلیل	وانکه ازین مرتبه بالاترست	معرفتش را روشنی دیگرست
اوست که او اشد بوجودی یقین	زین شدش اثبات وجودی یقین	معرفت انکه بود زین قبیل	اهل نظر نام کنش زین دلیل
انکه ازین مرتبه اش پیشتر	معرفتش هست ازین بیشتر	دربدن از غایت قرب جوار	یافته آثار حرارت ز نار
هرکه درین مرتبه باشد ادب	شد لقبش مومن معروف نجب	هست از آن ذات مقدس حجاب	معرفت او ز ورای حجاب
انکه ازین مرتبه اش برترست	معرفتش الصفی دیگرست	اوست کز آتش بودش منفعت	این مثل اوست که در معرفت
لذت جان یافته وابتهاج	یافته کار رواج دیتش رواج	انکه بود مرتبه اش بس بلند	اوست کش از نور بود بهره مند
بیند از آن واسطه هر چیز را	نور دهد مشعل تمیز را	هرکه بود دیدنش او بچنان	عارف حق نام کنش درجهان
برتر ازین مرتبه ای خرده بین	مرتبه نیست بغیر از یقین	بود کسی که درخ خوش رقم	رفت بیان شان بزبان قلم
اهل حضور ند برشته بنور	چهره فروزنده زنور حضور	برتر ازین پایه اهل فناست	نوبت فانی شدن وانتفاست
زین سه که سنجید بمقدار خرده بین	عارف حق یافته علم الیقین	عین یقین یافته اهل حضور	انکه رخ افروخته بودش بنور
وانکه شد از آتش سوزان فنا	حق یقین یافته در انتها		

الطریق الثامن

انکه خدای تعالی اختیار کرده است او را یعنی برگزیده است او را از خلق در مولف طبری است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
حضرت سیده النساء وام الائمة الهدی فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیها را گفت
انّ الله اِطّلع الی الارض اطلاعة فاختار رجلین احدهما ابوكِ فجعله نبیًّا
بدرستی که خدای دیده وری کرد بر زمین دیده وری پس برگزید دو مرد را یکی از آن دو پدر تست پس گردانید او را پیغمبر
والآخر بعلكِ فجعله وصیًّا در صحایف شمس الدین سمرقندی از ابن عباس است که
و دیگری را شوهر تو پس گردانید او را وصی پیغمبر
انّ الله اِطّلع علی اهل الدنیا فاختار منها اباكِ فجعله نبیًّا ثم اطّلع ثانیة
فاختار بعلكِ و در فواید علم الرسایل الحکم والکلام العالم الربانی میثم البحرانی است الرابع قوله علیه السلام
انّ الله اطّلع علی اهل الدنیا فاختار منهم اباكِ فاتخذه نبیًّا ثم اطّلع ثانیا فاختار منهم
بعلكِ و در کتاب مسالک الافهام شیخ محقق ابی القاسم است از عبدالله بن مسعود که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله

انّ الله اطّلع الی الارض فاختارنی منها ثم اطّلع ثانیة فاختار منها علیًّا
و هم در کتاب مذکورست از سلمان فارسی قال النبی صلی الله علیه و آله وانّ الله اطّلع الی الارض فاختار
منها اباكِ ثم اطّلع ثانیة واختار منها زوجكِ الحدیث و در مناقب ابن مردویه
در حدیث طویلی مذکورست خطبه حضرت امیرالمومنین وتزوج او مر حضرت خیر النساء را علیهما السلام قوله
یا بنیة انّ الله اطّلع الی الارض اطلاعة فاختار من اهلها رجلین فجعل احدهما
ای دختر من بدرستی که خدای دیده وری کرد بسوی زمین یک دیده وری با اعتبار که از اهل زمین دو مرد را پس گردانید یکی از آن دو را
اباكِ والآخر بعلكِ و روایت کرده فاضل علی بن عیسی در کشف الغمه از تاج الدین محمد بن نصر
العلوی الحسنی مرفوعا الی امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله لفاطمة علیها السلام
یا بنیة انّ الله عزّ وجلّ اشرف علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین ثم اطّلع ثانیة فاختار
ای دختر من بدرستی که خدای عزّ وجلّ اشراف کرد بر دنیا پس اختیار کرد مرا بر مردان عالم بعد از آن دیده وری کرد دوم پس اختیار کرد
زوجكِ علی رجال العالمین ثم اطّلع ثالثة فاختاركِ علی نساء العالمین ثم اطّلع رابعة
شوهر تو علی را بر مردان عالم بعد از آن دیده وری کرد سوم پس اختیار کرد ترا بر زنان عالم پس دیده وری کرد چهارم بر
فاختار ابنیكِ علی شباب العالمین و در کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
پس اختیار کرد دو پسر ترا بر جوانان عالم
از گنجی شافعی منقول است از ابی هریره که گفت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مر پدر خود رسول خدا را که
یا رسول الله زوّجتنی من علی بن ابی طالب وهو فقیر لا مال له فقال صلی الله علیه و آله یا فاطمة
ای فرستاده خدای تزویج کردی مرا از علی بن ابی طالب که او فقیرست مالی نیست مر او را پس گفت صلی الله علیه و آله ای فاطمه
اما ترضین انّ الله اطّلع الی اهل الارض فاختار منها رجلین احدهما ابوكِ
آیا راضی نیستی که خدای عزّ وجلّ دیده وری کرد بسوی اهل زمین پس اختیار کرد از زمین دو مرد را یکی پدر تست
والآخر بعلكِ مولف ابقاه الله میگوید که میگویم من که حاشا ساحت جلیل حضرت فاطمه علیها السلام و تسلیمش از شکایت
بالکل خصوص شکایت فقر که فخر ایشان آن بود و این بغیر از نسبتی نیست که مخالفان اراده کرده اند که بقولی
منسوب بپیغمبر آوازه عیب کنند و بر دلها قرار دهند و ماده تشنیعی باشد که حضرت فاطمه حاشاها عنها از ازدواج امیرالمومنین

زن پیغمبر کرده باشد و در اربعین رازی است قال النبی صلعم و آله لفاطمة ان الله اطّلع علی اهل الدنیا
فاختار منهم اباكِ فاتخذه نبیا ثم اطّلع ثانیا فاختار منهم بعلكِ و در تحفه است از حضرت
امام ناطق حجة الخالق علی الخلایق سید مؤمنی المغارب والمشارق جعفر بن محمد الصادق از آبا او علیهم السلم
قال رسول الله صلعم و آله اوحی الیّ ربی جلّ جلاله فقال یا محمد اطّلعت
گفت رسول خدای که وحی فرستاد بمن پروردگار من جل جلاله پس گفت یا محمد دیده در شدم
الی الارض اطّلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبیا ثم اطّلعت الثانیة فاخترت منها
بسوی زمین یکدیدن پس اختیار کردم ترا از ان و ساختم ترا پیغمبر بعد از ان دیده مطالعه کردم بار دوم پس اختیار کردم از ان
علیا فجعلته وصیك وخلیفتك وزوج ابنتك و هم دران کتاب است از سعید بن جبیر
علی را پس ساختم او را وصی تو و خلیفه تو و شوهر دختر تو
از ابن عباس رضی قال رسول الله صلعم و آله ان الله عز وجل اطّلع الی الارض فاختارنی
رضی ... و آله ... بدرستیکه خدای عز وجل دیده وری کرد بسوی زمین پس اختیار کرد مرا
منها فجعلنی نبیا و اطّلع ثانیة فاختار علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذه اماما
از ان پس گردانید مرا پیغمبر و دیده وری کرد بار دوم پس اختیار کرد علی را و گردانید او را امام پس امر فرمود مرا که فرا گیرم او را امام
و وصیا وخلیفة و وزیرا فعلیّ منی وانا من علی و هم از ان کتابست از انس بن مالک
و وصی تو و خلیفه تو و وزیر تو پس علی از منست و من از علیم
در حدیث طویلی از رسول خدای صلعم و آله قال اوحی الله تعالی الیّ یا محمد انی اطّلعت الی الارض
اطّلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبیا ثم اطّلعت الی الارض اطّلاعة ثانیة فاخترت
یکدیده وری پس اختیار کردم ترا از ان پس ساختم ترا پیغمبر بعد از ان دیده وری کردم بسوی زمین یکدیده وری دوم پس اختیار کردم
منها علیا فجعلته وصیك و وارث علمك والامام بعدك الی آخر الآیة
از ان علی را پس ساختم او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو
از مقداد فاضل است که حضرت پیغمبر فاطمه علیها السلام را گفت ان الله اطّلع علی الارض اطّلاعة
فاختار منها اباكِ فاتخذه نبیا ثم اطّلع ثانیا فاختار منها بعلكِ فجعله وصیا

ودرهمان

ودرهمان کتابست و از نجمله است آنچه بعینه پیوسته نزد من از شیخ ابی جعفر بن بابویه باسناد او از ابن عباس که گفت
قال رسول الله صلعم و آله ان الله اطّلع الی الارض اطّلاعة فاختارنی منها فجعلنی نبیا ثم اطّلع ثانیة
فاختار منها علیا فجعله اماما الحدیث و در امالی است از حدیث طویل الذیل جدا که حدیث کرد اعمش آن ابا جعفر
دوانیقی را و گفته که قال لها النبی عند شکایتها من قول من عیرها بتزویجها معدما لا تبکی فوالله ما
گفت مر فاطمه را پیغمبر و ان وقت که شکایت کرد ما از قول آنکس که سرزنش کرد او را بر تزویج او بدرویش گریه مکن پس بخدا قسم که
زوجتك حتی زوجك الله من فوق عرشه واشهد جبرئیل ومیکائیل وان الله تعالی اطّلع علی اهل الدنیا
تزویج نکردم ترا با تو تا تزویج کرد خدای ترا از بالای عرش خود و گواه گرفت جبرئیل را و میکائیل را و بدرستیکه خدا ایشان مطالعه کرد اهل دنیا
فاختار من الخلائق اباكِ فبعثه نبیا ثم اطّلع الثانیة فاختار من الخلائق بعلكِ فزوجك ایاه واتخذه
پس اختیار کرد از خلایق پدر ترا پس برانگیخت او را پیغمبر بعد از ان مطالعه کرد بار دوم پس اختیار کرد از خلایق شوهر ترا پس تزویج کرد ترا با او و فرا گرفت
وصیا الحدیث و از مناقبست در حدیث از ابی ایوب انصاری از انحضرت صلعم و آله که ان الله اطّلع الی الارض اطّلاعة
او را وصایت
فاختارنی منهم فبعثنی نبیا ثم اطّلع ثانیة فاختار منهم بعلك فاوحی الیّ ان ازوجه ایاك واتخذه وصیا
پس اختیار کرد مرا از ایشان و برانگیخت پیغمبری بعد از ان مطالعه کرد دوم بار پس اختیار کرد از ایشان شوهر ترا پس وحی فرستاد بمن که تزویج او را با تو و فرا گیرم او را
پس تحقیق نص کرد حضرت رسالت صلعم و آله این را که مختارست مطلقا و متفرع است برین تزویج حضرت فاطمه ع و وصایت
مؤلف اعلی الله شانه میگوید میگویم که در احادیث سابقه بنوعی آنچه درین حدیث آینده است وصریحا خواهد آمد از آنچه او ع
بعد از پیغمبر صلعم و آله از جمیع خلایق مختارست یا رجال عالمین لکن اگر مختار باشد از اهل زمین که انبیای افضل از ملائکه در ان داخل اند
از غیر ایشان بطریق اولی و در مؤلف صدوق در مولد حضرت فاطمه علیها السلام و فضایل او و تحفات آن در کرست الی امیر المؤمنین ع
قال النبی ع و آله لفاطمة یا بنیة ان الله اشرف علی الدنیا فاختارنی علی العالمین ثم اطّلع ثانیا فاختار زوجك علی
رجال العالمین ثم اطّلع ثالثة فاختارك علی نساء العالمین ثم اطّلع رابعة فاختار ابنیك علی شباب العالمین
و در فقیه صدوق است از وصیة حضرت رسالت پناه صلعم و آله مر حضرت امیر المؤمنین ع را یا علی ان الله عز وجل
اشرف علی الدنیا فاختارنی منها علی رجال العالمین ثم اطّلع الثانیة فاختارك علی رجال العالمین
ثم اطّلع الثالثة فاختار فاطمة علی نساء العالمین یا علی انی رایت اسمك مقرونا باسمی فی اربعة مواطن
بعد از ان مطالعه کرد سیوم بار پس برگزید فاطمه را بر زنان عالمیان ای علی بدرستیکه دیدم من نام ترا قرین نام خود در چهار جا

کما قرر فی الکلام ع

فأنست بالنظر اليه انی لما بلغت بيت المقدس فی معراجی الی السماء وجدت فی صخرتها لا اله الا الله
پس شاد شدم بنگاه کردن بسوی آن برستی که در وقتی که رسیدم به بیت المقدس در معراج بسوی آسمان یافتم در صخره آن نیست معبودی بغیر خدای
محمد رسول الله ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فقلت لجبرئيل ع من وزيری فقال علی بن ابی طالب
محمد فرستاده خداست قوی کردم او را بوزیرش و یاری کردم او را بوزیرش پس گفتم جبرئیل را که کیست وزیر من پس گفت علی پسر ابی طالب است
فلما انتهيت الی سدرة المنتهی وجدت مكتوبا انی انا الله لا اله الا الله وحدی محمد صفوتی من خلقی
پس چون بنهایت سیر رسیدم بسدرة المنتهی یافتم نوشته که بدرستی که منم معبودی نیست معبودی غیر از من تنها محمد برگزیده منست از خلق من
ايدته بوزيره فقلت لجبرئيل من وزيری فقال علی بن ابی طالب فلما جاوزت سدرة المنتهی الی عرش رب
قوی ساخته ام او را بوزیرش پس گفتم جبرئیل را که کیست وزیرش پس گفت علی پسر ابی طالب پس چون گذشتم از سدرة المنتهی بسوی عرش پروردگار
العالمين جل جلاله فوجدت مكتوبا علی قوائمه انا الله لا اله الا انا محمد حبيبی ايدته بوزيره ونصرته
عالمیان جل جلاله پس یافتم نوشته بر قایمهای عرش بدرستی که منم معبودی نیست معبودی غیر من محمد دوست منست قوی کرده ام او را بوزیرش
بوزیرش و در کتاب اعلام الوری براهین الاسلام طبرسی روایت است از ابن عباس که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک
وتعالی اطلع الی الارض اطلاعة فاختارنی منها فجعلنی نبيا ثم اطلع الثانية فاختار منها عليا فجعله اماما
و در اربعین جمع کرده حافظ ابو نعیم بن الحداد در باب حضرت مهدی ع از علی بن هلال از پدرش که گفت بخدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله رفتم و آنحضرت در حالت نزع بود و حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر مبارک آنحضرت بود و گریه میکرد تا
آواز بلند شد حضرت رسالت پناه سر بجانب او برداشت و گفت حبيبتی فاطمة ما الذی يبكيك
فقالت اخشی الضيعة من بعدك فقال يا حبيبتی اما علمت ان الله عز وجل اطلع علی الارض
پس گفت می ترسم از ضایع شدن بعد از تو پس گفت ای دوست من آیا ندانستی که خدای عز و جل دیده [illegible] بر زمین
اطلاعة فاختار منها اباك فبعثه برسالته ثم اطلع اطلاعة فاختار منها بعلك الی قوله ع وانا
دیده [illegible] پس برگزید از آن پدر ترا پس برانگیخت او را برسالت بعد از آن مطالعه کرد [illegible] پس اختیار کرد از آن شوهر ترا تا اینجا که گفت
وانا خاتم النبيين واكرمهم علی الله عز وجل ووصيی خير الاوصياء واحبهم الی الله وهو بعلك وشهيدنا
من خاتم پیغمبرانم و گرامی ترین ایشانم نزد خدای عز و جل و وصی من بهترین اوصیاست و دوست ترین ایشان نزد خدا و او شوهر تست و شهید
خير الشهداء واحبهم الی الله وهو حمزة بن عبد المطلب عم ابيك وعم بعلك ومنا من له جناحان
بهترین شهیدانست و دوست ترین ایشان نزد خدای او حمزه پسر عبد المطلب است عم پدر تو و عم شوهر تو و از ماست آنکه مر او را دو بال است

[Right margin note:] [illegible]

يطير فی الجنة والملائكة حيث يشاء وهو ابن عمك واخو بعلك ومنا سبطا هذه الامة
می پرد در بهشت با ملایکه هر جا که میخواهد و او پسر عم تست و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت
ابناك الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وابوهما والذی بعثنی بالحق خير منهما الحديث
و در عیون اخبار الرضا ع است مرفوعا تا مفضل بن عمر از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام از پدرش از آبا عظامش
از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسری بی الی السماء اوحی الی ربی
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده خدای وقتی که شب سیر کردم بجانب آسمان وحی فرستاد بسوی من پروردگارم
جل جلاله فقال يا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبيا وشققت
جل جلاله پس گفت یا محمد بدرستی که مطالعه کردم بر زمین مطالعه خاص پس اختیار کردم ترا از آن پس ساختم ترا پیغمبر و بیرون آوردم
لك من اسمی اسما فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت الثانية فاخترت منها عليا وجعلته وصيك
برای تو از نام خود نامی پس من محمودم و تو محمد بعد از آن مطالعه کردم دوم بار پس اختیار کردم از آن علی را و ساختم او را وصی تو
وخليفتك وزوج ابنتك واشتققت له اسما من اسمائی فانا العلی الاعلی وهو علی وجعلت
و خلیفه تو و شوهر دختر تو و بیرون آوردم برای او نامی از نامهای خود پس منم علی اعلی و او علی است و گردانیدم
فاطمة والحسن والحسين من نوركما ثم عرضت ولايتهم علی الملائكة فمن قبلها كان عندی من المقربين
فاطمه و حسن و حسین را از نور شما بعد از آن عرض کردم ولایت ایشان را بر فرشتگان که هر که قبول کرد آن را نزد من از مقربانست
يا محمد لو ان عبدا عبدنی حتی ينقطع ويصير كالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولايتهم ما اسكنته
ای محمد اگر بنده بندگی کند مرا چندان که منقطع شود و گردد مانند مشک کهنه بعد از آن نزد من آید منکر ولایت ایشان ساکن نگردانم او را
جنتی ولا اظللته تحت عرشی يا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم يا رب فقال عز وجل ارفع
در بهشت خود و در سایه عرش خود [illegible] ای محمد آیا دوست میداری که ایشان را ببینی گفتم آری ای پروردگار پس گفت عز و جل بلند کن
راسك فرفعت راسی فاذا انا بانوار علی وفاطمة والحسن والحسين وعلی بن الحسين ومحمد بن علی و
سر خود را پس بلند کردم سر خود را پس ناگاه دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و
جعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة
جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت

بن الحسن القائم في وسطهم كانه كوكب دري قلت يا رب من هؤلاء قال هؤلاء الائمة
پسر حسن كه قايم است در ميانه ايشان همچون كوكب درخشنده گفتم اي پروردگار من كيستند اين جماعه گفت اين جماعه امامانند
وهو القائم الذي يحل حلالي ويحرم حرامي وبه انتقم من اعدائي وهو راحة لاوليائي
و او قايم اينهاست قايمي كه حلال ميسازد حلال مرا و حرام ميكند حرام مرا و باو انتقام ميكشم من از دشمنان خود و او راحت است مر اولياي مرا
وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين فيخرج اللات
و او آنكسي است كه شفا ميدهد دلهاي شيعه ترا از بيماريها كه از ظالمان و منكران و كافران داشته اند پس بيرون آورد لات
والعزى طريين فيحرقهما فلفتنة الناس بهما يومئذ اشد من فتنة العجل والسامري مولف
و عزا را همچون دو درخت تر پس ميسوزاند هر دو را كه فتنه مردمان بايشان است در آن روز سخت تر از فتنه گوساله و سامري
مد ظله ميگويد ميگويم من كه مراد بلات و عزي ابوبكر و عمر است پس تحقيق نصيحت يافته باخراج اين هر دو و احراق اين هر دو
فتدبر بعد از ان ميگويد كه اگر كسي گويد فا تحقيقت نبيا و وصيا اشعار بان ميكند كه اين اختيار نيست مگر براي نبوت و وصيت
و اين هر دو نمي تواند بود الا در زمان هر دو صلوات الله عليهما و بعد از ان جاي نيست در من سبق عليه و نيز اين قدر از اختيار
نبوت و امامت ثابت است هريك از انبيا متقدمين و اوصياي ايشانرا گوييم با آنكه بعضي احاديث خاليست ازين
زيادتي پس مراد اختيار مطلق است نه اختيار براي همين دو منصب چرا كه يك كس نگفت كه اختيار او صلى الله عليه وآله براي نبوة تنها
و هر جا كه گذشت در بعضي اخبار صريحا مشحون باختيار هر دو بود بر غير ايشان از آنچه مقتضي نوعي است از براي مختار عليه غير
از تخصيص او بچيزي از مختار له پس عام ميشود و اين مقيد است و مقيد مقدم است بر مطلق و نص است بر اختيار او تعالى
مر هر دو را بر كل من عداهما و از براي مكان جمع محلي بلام در مختار عليهم و فا از براي تفريع ميشود نه از براي تسبيب بر آنكه
ممكن است آنكه قوله نبيا و وصيا از قبيل قول نحويان باشد كه گويند كان والله رجلا چه نحويان هرگاه فرا
گيرند در مدح انسان و گويند انه كان والله رجلا درين قوت كه رجلا كاملا شجاعا و بزبان عجم نيز معروف است كه ميگويند كه فلان كس مردي است
يعني مرديست بصفات كمال مردي آراسته و ارشاد ميكند اين تنوين بانچيزي پس اگر يافت شود موارد تعظيم اكنون اين كافي است از براي ارتفاع
شان نبي كه رسيده است بجايي كه تعريف آن ممكن نيست بلكه شناخته نميشود قدر او الا بهمين تعبير كه ازو تنكير كرده است همانكه محقق
ساخته اند علما علم بيان در مثل قول حضرت بچون در ايه كريمه فان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك خواه آنچيز رسيل
حقيقت باشد يا بنا بر ادعاي و مويد اينست عطف اشتقاق اسم و تزويج و ابوه ذريه كه مؤدي بعد منزله و شرف مكانست

الطريق السابع اگر جمع است در وي فضايلي كه متفرقند در يك يك از افاضل انبيا هر يك از ان فضايل محكم
است در اربعين فخر الدين رازي است قال النبي صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقويه
عليا عليه السلام گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله هركس ميخواهد كه ببيند آدم عليه السلام را در علمش و نوح را در پرهيزگاريش
والى ابرهيم في خلقه والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام
و ابرهيم را در خلقش و موسى را در هيبتش و عيسى را در عبادتش پس بايد كه نظر كند بسوي علي پسر ابو طالب
ثم قال فعلي هذا لابد وان يكون فيه ما كان في هؤلاء متفرقا و در كتاب اسرار امامت مثل اين وارد شده

هر كه خواهد كه بيند آدم را	عالم بكتب و علم را	و آنكه باشد در محبت دوست	نوح و تقواي نوح را مشتاق
مجتمع حسن خلق ابرهيم	هيبت و سطوت كليم و كريم	با وفور عبادت عيسى	و عليهم تحية المولى
گو ببين در علي بو طالب	كو ست بي شبهه بر همه غالب	جامع علم و تقوي و اخلاق	هيبت آنكه عبادت خلاق
انبيايي كه نامشان گفتم	گر وصفشان چنين سفتم	هريكي داشت اختصاص بذات	يكي زين صفات با بركات
او كه جامع بود بجمله خصال	هست لاشك بافضليت دال		

ثقه جليل علي بن عيسى در كشف الغمه آورده كه روايت
كرده بيهقي از رسول خداي صلى الله عليه وآله كه آنحضرت گفت من اراد ان ينظر الى ادم الى الخبر و حديث مذكور را خواهد بعينه الا
آنكه درين جا ابرهيم في حلمه خوانده پس گفت در سخني كه ثابت شده براي امير المؤمنين عليه السلام آنچه ثابت شده براي ايشان ازين
صفات و جمع شده است در او آنچه متفرق است در غير او تركيب تركيب فلك الملكي متفرقه فانت منها مجمع الطرق
و كمال الدين بن طلحه در مطالب السؤل نقل كرده مثل اين پس گفته تحقيق ثابت كرده نبي صلى الله عليه وآله باين حديث تشبيه علم وي بعلم
حضرت آدم و تقواي او بتقواي نوح و حلم او بحلم ابرهيم و هيبتش بهيبت موسى و عبادتش بعبادت عيسى صلوات الله وسلامه
عليهم اجمعين و از مناقب خوارزمي است مروي از آنحضرت صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في
فهمه والى يحيى في زهده والى موسى بن عمران في فطنته فلينظر الى علي بن ابي طالب
و در معاني كتابيست و روايت كرده بيهقي در كتاب فضايل صحابه مولف سلمه الله و ابقاه ميگويد ميگويم من كه اين روايت
اوست من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في نجاته والى ابرهيم في خلقه والى موسى
في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام و روايت كرده ثقه جليل
علي بن عيسى در كشف الغمه از حارث صاحب الرايه يعني علمدار حضرت امير المؤمنين كه گفت رسيديم بخدمت حضرت

رسالت پناه درحالی که با جمعی از اصحاب خود بود فقال اریکم آدم فی علمه ونوحا فی فهمه والی ابرهیم فی حلمه
ودرین گفتن سرعت میفرمود واین غرض داشت که امیرالمؤمنین ع مطلع شود پس ابوبکر گفت یا رسول الله اقست رجلا
بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا الرجل من هو یا رسول الله صلعم وآله فرمود الا تعرفه یا ابابکر
به کسی از پیغمبران رسل بوده وه مرین مرد را کیست این بحاوتند یا رسول الله ص وآله ایا نمی شناسی ای ابابکر
گفت الله ورسوله اعلم پیغمبر فرمود هو ابو الحسن علی بن ابی طالب ع پس ابوبکر گفت بخ بخ لك
خدا و رسولش از من داناترند او ابو الحسن علی بن ابی طالب است ع مرترا
یا ابا الحسن واین مثلك یا ابا الحسن مؤلف مد ظله افاده میگوید میگویم من که بخ کلمه ایست که گفته میشود
یا ابا الحسن وکجاست مثل تو یا ابا الحسن
در مدح ورضا بچیزی ومکرر میشود بنابر مبالغه پس بخ بخ گفته شده است وبسیار باشد که بنابر شده ومبالغه در مدحی این عبارت
را بکار برند وچه شبیه است باین تبخبخ عمر روز نصب امیرالمؤمنین ع در غدیر خم آنجا که گفت بخ بخ لك یا علی اصبحت
مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنة وقول ابی بکر اقست رجلا واحدا بثلثة من الرسل ایمائی است باین که
جمع شده در آنحضرت آنچه متفرق بود در غیر او ونزدیک باینست آنچه در کتاب کمال الدین وتمام النعمة است باسناد تا عبد الله
بن عباس رض که گفت نشسته بودیم پیش رسول ص وآله فقال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی
نوح فی سلمه والی ابرهیم فی حلمه والی موسی فی فطنته والی داود فی فطنته (?) فلینظر الی هذا ابن عباس
گفت پس نظر کردیم علی بن ابی طالب بود که اقبال فرموده تشریف می آورد وهمانا که آنچه پیغمبر ص وآله میفرمود قرع سمع مبارک حضرت
امیر شده بود وروایت کرد صدوق در امالی خود از پدر خود که گفت حکایت کرد برای ما ابرهیم بن عمر الهمدانی بهمدان که گفت
حکایت کرد برای ما ابو علی الحسن بن اسمعیل که گفت حکایت کرد برای ما سعد بن الحکم بن مریم از پدرش از اوزاعی
از یحیی بن ابی کثیر از عبد الله از سلمة بن قیس که گفت حضرت رسالت پناه ص وآله گفت علی ع فی
السماء السابعة کالشمس فی النهار فی الارض وفی السماء الدنیا کالقمر اللیل فی الارض اعطی
آسمان هفتم همچو آفتابست در روز در روی زمین ودر آسمان دنیا همچون ماه شب فروزنست در زمین بخشیده
الله علیا من الفضل جزءا لو قسم علی اهل الارض لوسعهم واعطاه من الفهم
خدای علی را از فضل جزوی که اگر بخش کنند آنرا بر اهل زمین مر ایشانرا همگی رسد وبخشید او را از فهم



هد

جزءا لو قسم علی اهل الارض لوسعهم شبه لینه بلین لوط ع وخلقه بخلق یحیی وزهده بزهد
جزوی که اگر بخش کنند آنرا بر اهل زمین مر ایشانرا همگی رسد شبیه کرده ملایمت او بملایمت لوط ع وخلقش بخلق یحیی وزهدش بزهد
ایوب وسخاوته بسخاء ابرهیم وبهجته ببهجة سلیمان بن داود وقوته بقوة داود له اسم مکتوب
ایوب وسخاوتش بسخاء ابرهیم وخرمی او بخرمی سلیمان پسر داود وقوتش بقوه داود مر او را نامی است نوشته
علی کل حجاب فی الجنة تا آنجا که گفت لم یمش علی الارض ماش بعدی الا کان هو اکرم منه
بر هر پرده در بهشت عنبر سرشت روان نگردید بر زمین هیچ رونده بعد از من مگر آنکه باشد او اکرم از آن
عزا وفخرا ومنهاجا الحدیث بطوله پس تحقیق دلالت میکند این حدیث بر آنکه
از روی عزیزی ونازش وافتخار وبراه راست رفتن صدق رسول الله
خدای تعالی داده است از فضل جزوی بآنحضرت که اگر بخش شود آن جزو بر اهل زمین کافی باشد ایشانرا او بر سبیل
وافهم هم همچنین وبعدیت در قول آنحضرت علی الارض ماش بعدی رتبتی است چنانکه دلالت میکند بر آن معنی
اول حدیث ومقام وسیاق پس آنحضرت اکرم میشود عزا وفخرا ومنهاجا از کل انبیا که حضرت نبی ص وآله
بر شمرد وبر تقدیر آنکه غرض از بعدیت زمان باشد پس علی ع بعد او می آید واجماع مرکب بکمال خودست ونزدیک
میشود از قول او ص وآله اعطی من الفضل والفهم الی آخره آنچه در کتاب مطالب السئول است وروایت کرد
حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه خود بسند از علقمه از عبد الله که گفت من نزد حضرت پیغمبر ص وآله بودم که پرسیده شد آنحضرت
از شأن امیرالمؤمنین ع فقال قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءا واحدا
صلوات الله علیه پس گفت بخش شده است دانش بده جزو پس داده شده است علی را نه جزو ومردمان دیگر را یک جزو
ابوبکر شیرازی در تفسیر خود که از دوازده تفسیر استخراج کرده آورده که قال رسول الله ص وآله لما وصلت
الی العرش رایت قدامی تحت العرش اسم علی یسبح الله ویقدسه فقلت یا جبرئیل سبقنی
بجانب عرش دیدم پیش روی خود در زیر عرش علی را که تسبیح خدای میکند وتقدیس او میکند پس گفتم ای جبرئیل پیشتر آمد از من
علی بن ابی طالب فقال جبرئیل لا لکنی اخبرك یا محمد ان الله تعالی کان یکثر من الثناء
علی پسر ابی طالب پس گفت جبرئیل نه اما خبر دهم ترا ای محمد بدرستیکه خدای تعالی بسیار ثنای وصفت میکرد
والصلوة علی علی بن ابی طالب فوق عرشه فاشتاق العرش الی رؤیته فلذلك
وصلوات میفرستاد بر علی پسر ابی طالب بالای عرش خود پس مشتاق شد عرش بر آن دیدن

خلق الله تعالی ملکا بصورته تحت العرش لینظر الی علی بن ابی طالب فیسکن شوقه ویسبح
آفرید خدای تعالی فرشته را بصورت او در زیر عرش تا نظر کند عرش بر علی پسر ابی طالب پس ساکن شود شوق او و تسبیح
هذا الملک ویمجده ثوابا لشیعة اهل بیتک یا محمد قال جبرئیل یا محمد انی احب علی بن ابی
این فرشته و تمجیدش ثواب مر شیعه اهل بیت تراست ای محمد جبرئیل گفت ای محمد من دوست میدارم علی بن ابی
طالب فانه یحبه ویحب من یحبه لانه لا یحبه الا مؤمن تقی ولا یبغضه الا منافق شقی ان
طالب را پس بدرستی که خدای دوست میدارد او را و دوست میدارد دوستدارانش را که دوست ندارد او را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر منافق بدبخت
یا محمد ان حملة العرش والکرسی والصافون حول العرش والکرسی والروحانیین اشد
ای محمد بدرستی که بردارندگان عرش و کرسی و صف آیانی پیرامون عرش و کرسی و روحانیان سخت تر ند
معرفة لعلی بن ابی طالب من اهل الارض له یا محمد من احب ان ینظر الی یحیی بن زکریا
در معرفت علی بن ابی طالب از اهل زمین یعنی بیشتر شناسند او را ای محمد هر کس خواهد که نگاه کند بسوی یحیی پسر زکریا
فی زهده والی المسیح عیسی بن مریم فی صفوته والی سلیمان فی سخاوته والی موسی الکلیم
در زهدش و بسوی مسیح عیسی پسر مریم در پاکیزگی و برگزیدگیش و بسوی سلیمان در سخاوتش و بسوی موسی کلیم
فی عظمته والی داود فی خوفه ورجائه والی ایوب فی صبره فلینظر الی وجه علی بن ابی
در عظمتش و بسوی داود در خوفش از خدا و رجائش بخدا و بسوی ایوب در صبرش پس باید که نظر کند بروی علی بن ابی
طالب علیه الصلوة والسلم مولف این کتاب الله تعالی میگوید میگویم که هر کس بعین بصیرت از غشاوه عصبیت خالص است
داند که هر کس که درو جمع شده باشد آنچه در کل واحد از انبیا اولی العزم ومن علیهم آن متفرد باشد از بفضل مخصوص
بذکر در احادیث و ممتاز باشد بآن از فضایل و مخصوص باشد بحضرت امیر المؤمنین آن کمالات جمیعا پس آنحضرت
افضل از کل واحد خواهد بود

نظم

او المجموع آن علم افراز ... هر یکی بیک صفت ممتاز
او است چون جامع صفات کمال ... هست لاشک بر افضلیت دال
پس چه تصور کنی و چه گمان باشد ترا ... عشق عباس بن
عبد المطلب رض میگوید

من فیه ما فی الناس کلهم ... ولیس فی الناس ما فیه من الحسن

کسی که درو باشد آنچه در همه مردمانست ... و نیست در مردمان آنچه در وست از خوبی

و در کتاب اعلام الوری این بیت منسوب بربیعة بن الحارث بن عبد المطلب است

الطریق العاشر

اگر خدای تعالی وصف کرده است او را تنها باوصافی که وصف کرده است غیر او را الا آحاد از انبیا بجا کلم میگوید
صاحب کتاب مشارق انوار الیقین در کشف حقایق اسرار امیر المؤمنین باوصاف متعدده که ترجمه آن اینست و چگونه
حال آنکه خدای تعالی وصف کرده است انبیا را خود را باوصاف متعدده و وصف کرده است مثل مجموع آنها امیر المؤمنین ع را
پس در باب نوح گفته است انه کان عبدا شکورا و در حق علی ع گفته است که وکان سعیهم مشکورا
و معلوم است که مقام شاکر کجا و مقام شکور کجاست و وصف کرده است ابرهیم را ع وگفته وابرهیم الذی وفی
و در حق علی ع گفته که یوفون بالنذر و وصف کرده سلیمان را بملک وگفته که وآتیناه ملکا عظیما
و در شان علی ع گفته واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا و وصف کرده ایوب را بصبر وگفته
انا وجدناه صابرا و در باب علی ع فرموده است که وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا و وصف کرده عیسی
را بصلوة وگفته واوصانی بالصلوة و در شان علی ع گفته ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلا طویلا
و وصف کرد محمد را صلعم و آله بعزة وگفت ولله العزة ولرسوله پس او ساخته امیر المؤمنین ع را با رسول خود
وللمؤمنین را ردیف آن کرده ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و وصف کرد ملایکه را وگفت یخافون
ربهم من فوقهم و در باب علی ع گفت انا نخاف من ربنا و وصف کرد نفس خود را وگفت وهو الذی
یطعم ولا یطعم و در حق علی ع گفت ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا تا آنکه
گفت وان من شیعته لابراهیم حضرت امام صادق ع گفت ابرهیم من شیعة علی علیه السلم

اگر نوح را گفت عبدا شکور ... ترا داد از سعی مشکور نور
خلیل از وفا گر برآورد نام ... ز یوفون بالنذر دیدی تو کام
ز صبرت جزا جنت مستطاب ... شد از یافت ایوب از صبر خطاب
مسیحا ز اوصاف ار شد عزیز ... شنیدی من اللیل فاسجد تو نیز
خطاب زداران عرش مجید ... و سبحه لیلا طویلا رسید
نبی را اگر ره بعزت گشاد ... ترا نیز با او مساوات داد
پس از لله العزة بوقت نزول ... وللمؤمنین بود بعد از رسول
ملایک که در وصف من فوقهم ... یخافون ز نبود من فوقهم
تراست از ایزد ز انا نخاف ... بقرآن حکمت بیان انصاف
بوصف خود ار کارساز قدیر ... ز یطعم ولا یطعم آمد خبیر
ز اشد بقرآن معجز نظام ... علی حبه یطعمون الطعام
خواجه جمال الدین سلمان ساوجی هم این معنی در منظومات خود آورده
بوده در ترکیب بندی که منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مشحون است
ای برادر کرده ایزد با خلیلت در وفا ... آیه یوفون بالنذرت برهان قوی
بوده با ایوب همسر در شکیب ... گشته با جبریل همره در ره خوف و رجا
نوح را در شکر اگر عبدا شکورا گفته است ... از برایت سعیکم مشکور اندر هل اتی

ورسلیمان خلعت ملکا عظیماً آیت ملکا کبیرا خلعت تست از خدا وربطاعت گفت عیسی او او صانی الله درتقیمون الصلوة آمد ترا از حق ندا
وربعزت مصطفی را در معراج رسید گشت منزل بهرا غراز تو نص انما میکنم اقرار و دائم اعتقاد کمرتست دره دین رهبری چون تو بعد از مصطفی

بخاطر چنین میرسد که مصراع آخرین را کاتب در نسخه که منقول عنه است بسهو تغییری داده باشد زیرا که مبالغه که در مصراع اول آن
میکند مقتضی آنست که این مصراع اینچنین باشد که دره دین رهبری غیر از تو بعد از مصطفی یا آنکه شاعر بنا بر تقیه بچون
تو گفته باشد و آن هم خوب است گفت امین الاسلام طبرسی در اسرار الامامه که خدای تعالی خبر داد از فضائل
شیعه امیر المؤمنین علی ع و درجات ایشان عند القیامة پس حضرت ابرهیم ع گفت الٰهِی اَسْئَلُكَ بِمُحَمَّدٍ
خدایا میخواهم از تو حق محمد
وَعَلِيٍّ اَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ پس دعای او مستجاب شد و ذلک قوله ع وَاِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَاِبْرٰهِيمَ
وعلی که گردانی مرا از شیعه علی صلوات الله و سلامه علیه بدرستی که از شیعه اوست ابرهیم
وبنابرین گردانید پیغمبر ص آن خانه او را از افضل خانهاء انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در آنچه آورده است حافظ
بن مردویه در قوله ع فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا
در خانهای که دستوری داده خدای که بلند شود و یاد کرده شود در آنها نام او تسبیح کرده شود او را
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ
بصباحها و شبانگاهها مردانی اند که مشغول نمیدارد ایشان را تجارت و نه بیع از یاد خدای و برپای داشتن نماز را
وَاِيتَاءِ الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْاَبْصَارُ پس مردی
و دادن زکوة را و میترسند از روزی که منقلب میشود در او دلها و دیدها
برپای خاست و گفت این کدام خانهاست یا رسول الله حضرت رسالت پناه فرمودند که بُيُوتُ الْاَنْبِيَاءِ
ابوبکر علیه اللعنه گفت يَا رَسُولَ اللّٰهِ هٰذَا الْبَيْتُ مِنْهَا الْبَيْتُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ پیغمبر گفت آری مِنْ اَفَاضِلِهَا
ای فرستاده خدا این خانه است که از آنجمله خانه علی و فاطمه است حضرت گفت آری از افاضل خانهای
ایشان صدق رسول الله محقق است این که اینچنین است برای آنکه در مائة محمد بن احمد بن شاذان مروی است از طرق
عامه از ابن عباس که گفت قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لَمَّا عُرِجَ بِي اِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِيَ الْمَسِيرُ مَعَ جَبْرَئِيلَ ع اِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَرَاَيْتُ
وقتی که رویدادی بمعراج بسوی آسمان نهایت سیر من رسید با جبرئیل ع بسوی آسمان چهارم پس دیدم

بيتا من ياقوت احمر فقال لي يا محمد هذا هو البيت المعمور خلقه الله تعالى
خانه از یاقوت سرخ پس گفت مرا ای محمد این است بیت المعمور که آفریده است خدای تعالی
قبل خلق السموات والارض بخمسين الف عام قم يا محمد فصل فيه قال النبي صلى الله عليه وآله
آنرا پیش از آفرینش آسمانها و زمین به پنجاه هزار سال برخیز ای محمد پس نماز کن در او گفت پیغمبر ص و آله
وجمع الله لي النبيين وصفهم جبرئيل وراى صفا فصليت بهم فلما سلمت اتاني
که جمع کرد خدای برای من پیغمبران را و صف کرد ایشان را جبرئیل در پس من یک صفی پس نماز کردم امام ایشان پس وقتی که سلام دادم آمد مرا
آت من عند ربي فقال لي يا محمد ربك يقرئك السلام ويقول لك سل الرسل
آینده از نزد پروردگار من پس گفت مرا ای محمد پروردگار تو میخواند ترا سلام و میگوید ترا بپرس پیغمبران را
على ماذا ارسلتم من قبلك فقلت معاشر الرسل على ماذا بعثكم ربي قبلي فقالت
بر آنچه ایشان را فرستاده ام پیش از تو پس پرسیدم گروه مرسلین را بر آنچه مبعوث بودند ایشان از پروردگار من پس گفتند
الرسل على ولايتك وولاية علي بن ابي طالب وهو قوله تعالى واسئل من ارسلنا
مرسلان که بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و این سخن خداست که بپرس آنان را که فرستادیم
من قبلك من رسلنا و لهذا حذر کرد پیغمبر ص و آله از آنکه قیاس بغیر او کنند چنانکه در کتاب مذکور است
پیش از تو از پیغمبران
از ابن عباس رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم عبد الرحمن بن عوف را
يا عبد الرحمن علي بن ابي طالب مني وانا من علي لمن قاسه بغيري فقد جفاني
ای عبد الرحمن علی بن ابی طالب از منست و من از علی بن ابی طالبم پس هر کس قیاس کند او را بغیر من بتحقیق جفا کرده
ومن جفاني فقد اذاني ومن اذاني فعليه لعنة ربي يا عبد الرحمن ان الله انزل
هر کس جفا کرد بمن پس بتحقیق آزار کرده مرا و هر کس آزار کرد مرا پس بر او است غضب و لعنت پروردگار من ای عبد الرحمن بدرستی که خدای فرستاده
كتابا مبينا وامرني ان ابين للناس ما نزل اليهم ما خلا علي بن ابي طالب
کتابی روشن و فرمود مرا که روشن کنم مر آدمیان را آنچه فرو فرستاده بر ایشان بغیر علی بن ابی طالب
لان الله جعل فصاحته كفصاحتي ودرايته كدرايتي ولو كان
از برای آنکه خدای گردانید فصاحت او را همچون فصاحت من و دانایی او را همچون دانایی من و اگر بودی

الحكم رجلا لكان عليا ولو كان العقل رجلا لكان الحسن ولو كان السخاء رجلا
حكم شخص مردی هر آینه علی می بود و اگر بودی عقل شخص مردی هر آینه امام حسن بودی و اگر بودی سخا شخص مردی
لكان الحسين ولو كان الحسن شخصا لكان فاطمة بل هي اعظم ان فاطمة ابنتي
هر آینه امام حسین بودی و اگر بودی نیکوی حسن شخصی هر آینه بودی فاطمه بل که فاطمه اعظم از آن بود بدرستی که فاطمه دختر
خير اهل الارض عنصرا وشرفا وكرما وفضلا مولف وفقه الله لنشر الافادات
بهترین اهل زمین بحسب اصل و شرف و کرامت و فضل صدق رسول الله
میگویم مسکوم من که حدیث انا من علی وعلی منی که سبق ذکر یافت بیانی وافی در باب مساواة
و آنچه ارشاد میکند مساواة باقتضای آن تفرع حضرت رسالت است ص و آله یعنی مساواة مقتضی فرع بودن مساوی است
که حضرت امیر المومنین است مر مساوی اصل را که حضرت رسالت پناه است پس هر که قیاس کند امیر المومنین را
بغیر حضرت رسالت پناه یعنی برتری دهد علی قوله وعلی بن ابی طالب منی و انا من علی و بدرستی که حکم کرد
برای او بدو خصلت که بدان ممتاز است وی ع و آله از جمیع آدمیان و آدمیان ممتازند بدان از ما عدا اعنی نطق
نطق ظاهری و باطنی بقوله فصاحته كفصاحتي ودرايته كدرايتي
الطريق الحادي عشر تاهیل و تهیا و اعداد حضرت حق سبحانه است نفس نفیس
آنحضرت را شامل نفس نبویه علیها افضل الصلوات و اکمل التحیات یعنی استیهال و استعداد استفاضه کمالات
اعطا کرد خدای تعالی نفس نفیس او را چون نفس نبی در عالم انس و محل قدس از برای استفاضه کمالات غیبیه و فضایل دینیه
بروجهی که صفات آینه اختصاصات ان از غایت اتفاق مشارکت غیر معتبر است چنانکه روایت کرده ثقه جلیل القدر
علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه خود مرفوعا الی جابر که گفت قال رسول الله ص و آله لعلي ع
الا ابشرك الا امنحك فقال بلى يا رسول الله قال فاني خلقت انا وانت من طينة
آیا مژده دهم ترا آیا بخشش کنم ترا پس گفت بلی یا رسول الله گفت پس بدرستی که آفریده شدیم ما و تو از یک سرشت
واحدة فضل منها فضلة فخلق منها شيعتنا فاذا كان يوم القيمة دعي الناس باسمائهم
یگانه زیاده ماند از آن سرشت چیزی پس آفریده شد از آن شیعه ما پس هرگاه روز قیامت شود خوانده شوند مردمان بنامهای ایشان
الا شيعتك فانهم يدعون باسماء آبائهم لطيب مولدهم مولف سره الله آمالکم
مگر شیعه تو که ایشان را خوانند بنامهای پدران ایشان بجهت طیب مولد ایشان
میگویم

میگویم مسکوم من که بودن ایشان از طینت واحده کنایت است از بودن هر دو از سنخ واحد یعنی از یک اصل اصیل و مساواة
در استعداد از برای قبول فیضان فضایل و برحد واحد در تهیو و این شامل کمالات و آلاء پس منادی و هو الذي
خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها ندا میکند بر روس منابر اشهاد و اعیان
آفریده است شما را از یک نفس یگانه و آفریده از آن نفس یگانه جفت او را
بلکه جمیع آدم از یک طینه اند و این روشنتر از آفتاب چاشت است و از جمله است حدیث مشهور انا وانت يا علي
من نور واحد و نزدیک باینست آنچه در کتاب فردوس است از ابن عباس رضی الله عنه انا وعلي من
شجرة واحدة والناس من اشجار شتى و آنچه روایت کرده فقیه شافعی ابن المغازلی در کتاب خود با اسناد خود از جابر بن
عبد الله که گفت قال رسول الله ص و آله ذات يوم بعرفات وعلي تجاهه ادن مني يا علي خلقت
صلی الله علیه و آله روزی از روزها بعرفات و علی در برابر او بود گفت نزدیک من آی یا علی آفریده شدم
انا وانت من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق
من و تو از یک شجره پس من بیخ آنم و تو شاخ آن و حسن و حسین شاخهای آنند پس هر که را او بزد
بغصن منها ادخله الله الجنة و روایت کرده احمد بن حنبل در مسند خود مسندا با جابر نحو که بهمین
شاخچه از آن درآورد خدای او را در بهشت عبارت سر سبب
عبارت الا ان فيه خلقت انا وعلي من شجرة واحدة الى آخره و بجای فمن تعلق فمن تمسک
آورده و از کتاب عوالی اللیالی است وعنه ص و آله انا وعلي من نور واحد وانا وآباه شيء واحد
عنه ص و آله من و علی از یک نور یگانه ایم و من او یک چیزیم
وانه مني وانا منه لحمه لحمي ودمه دمي يريبني ما اذاه ويريبه ما رابني وقال ص و آله خلق الله روح
و بدرستی که من از ویم و او از منست گوشت او گوشت منست و خون او خون منست
وروح علي بن ابي طالب ع قبل ان يخلق الخلق بالفي عام و از کتاب ... که روایت میکند
و روح علی بن ابی طالب را پیش از آفریدن آفرینش بدو هزار سال
از آنحضرت ص و آله که فرمود كنا ظلالا تحت العرش قبل خلق البشر وقبل خلق الطينة
ص و آله بودیم ما سایها در زیر عرش پیش از آفریدن مردمان و پیش آفرینش سرشت

التي منها البشر اشباحا عالية لا اجساما نامية ان امرنا صعب مستصعب لا يعرف

کنهه الا ملك مقرب او نبي مرسل او مومن امتحن قلبه للايمان فان انكشف

پایان آن الا ملک فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مومنی که امتحان کرده ... پس اگر کشف شود

لكم سرا او وضع لكم امر فاقبلوه والا فاسكتوا تسلموا وردوا علمه الى الله فانكم

اوسع ما بين السماء والارض   وروایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در مایه ارسلان وابن عباس رضی الله عنهما

قال رسول الله صلی الله علیه وآله دنوت من ربي فكنت منه كقاب قوسين

او ادنى وكلمني ربي وكان من جبلي عقيق قال يا احمد اني خلقتك وعليا من نوري

یا نزدیکتر و پروردگار من سخن کرد با من و بود از دو کوه عقیق گفت یا محمد ... که آفریدم ترا و علی را از نور خود

محمد

وخلقت هذين الجبلين من نور وجه علي بن ابي طالب ع فوعزتي وجلالي

و آفریدم این هر دو کوه را از نور روی علی بن ابی طالب پس بحق عزت و جلال من سوگند

لقد خلقتهما علامة بين خلقي يعرف بهما المؤمنون ولقد اقسمت بعزتي على نفسي

ان احرم على جسم لابسه النار اذا تولى علي بن ابي طالب   مولف ...

که حرام کنم بر جسم لباس ... آتش را هر گاه دوست دارد علی بن ابی طالب

من كان يعتقد الولاء للحيدر   ويحب آل محمد تحقيقا   فليلبس الحجر العقيق لانه   حجر لآل محمد مخلوقا

وگفت شیخ ثقه ورع عابد زاهد ابو العباس جمال الدین احمد بن محمد بن فهد در کتاب عدة الداعي ونجاح الساعي

از حدیث نبوی صلی الله علیه وآله   ولما ناجى الله موسى وكلمه على طور سينا ثم اطلع

و وقتی که مناجات کرد خدا با موسی و تکلم کرد با او بر طور سینا ...

٥٥

على الارض اطلاعة فخلق العقيق وقال سبحانه آليت على نفسي الا اعذب كفا لبسته

بالنار اذا تولت عليا صلوات الله عليه   وازکتاب مذکور منقول است از ابن عباس رض قال قال

بآتش هر گاه که بولایت علی مقر بوده باشد

رسول الله صلی الله علیه وآله علي مني كجلدي علي مني كلحمي علي مني كدمي في عروقي

علي اخي ووصيي في اهلي ويخلفني في قومي ويقضي ديني وينجز عداتي وعلي في الدنيا

علی برادر منست و وصی من در اهل من ...

اذا مت عوض عني   وهم ازکتاب مذکور است مرويست از ابن عباس که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله علي مني [illegible]

من بعدي من تولاه رشد ومن احبه نجح ومن تبعه نجا علي رابع الاربعة في الفردوس

انا والحسن والحسين وعلي بن ابي طالب ع   وازکتاب مذکور است هم از ابن عباس رض که گفت

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من صافح عليا فكانما صافحني ومن صافحني فكانما صافح اركان

هر کس مصافحه کرد با علی پس بتحقیق که مصافحه کرده با من ...

العرش ومن عانقه فكانما عانقني ومن عانقني فكانما عانق الانبياء كلهم ومن صافح

محبا لعلي غفر الله له الذنوب وادخله الجنة بغير حساب   واعظم ازین است آنچه

روایت کرده آنرا در کتاب مذکور از عبد الله بن مسعود که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله که فرمود

ان للشمس وجهين فوجه يضيء لاهل السماء ووجه يضيء لاهل الارض وعلى الوجهين منها

كتابة   بعد از ان فرمود   اتدرون ما تلك الكتابة   گفتیم خدای ورسول خدای بهتر دانند

الكِتابَةُ التي على اَهلِ السَّماءِ اللهُ نورُ السَّمواتِ وَالاَرضِ وَاَمّا الكِتابَةُ
کتابتی که بجانب اهل آسمان است الآیة یعنی خداست روشنی بخش آسمانها و زمین واما کتابتی
التی على اهلِ الارضِ محمدٌ وعلیٌ نورُ الارضین وتحقیق که گردانیده است خدای تعالی نور او را
که بجانب اهل زمین است پس علی است نور زمینها واسمانها را جل جلاله
تالی نور خود براینچه در کتاب مذکور است از ابی الصلت هروی که گفت شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که میگفت شنیدم
از پدر خود حضرت امام کاظم علیه السلام که آنحضرت میگفت شنیدم از پدر خود حضرت صادق علیه السلام که میگفت شنیدم از پدر
خود حضرت باقر که میگفت شنیدم از پدر خود حضرت زین العابدین علیه السلام که میگفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله الحسین
الشهید که میگفت شنیدم از پدر خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که میگفت
سمعتُ اللهَ جلَّ جلالُه یقولُ علیُّ بنُ ابی طالبٍ حُجّتی علی خَلقی ونوری فی بلادی
شنیدم از خدای جل جلاله که میگفت که علی بن ابی طالب حجت منست بر خلق من و نور منست در ملک من
وَاَمینی علی علمی لا اُدخِلُ النارَ مَن عَرَفَه وَاِن عَصانی وَلا اُدخِلُ الجَنَّةَ مَن اَنكَرَهُ
وامین منست بر علم من و در نمی آورم در آتش کسی را که او را بشناسد اگرچه نافرمانی من کند و در نمی آورم در بهشت کسی که انکار
وَاِن اَطاعَنی ودر مناقب است باسناد تا حضرت امام ابی عبد الله الحسین صلوات الله وسلامه
او کند اگرچه فرمانبرداری من کند علیه السلام
علیه وابیه وامه وجده واخیه از پدرش امیر المؤمنین که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله
كُنتُ اَنا وعلیٌ نوراً بینَ یَدَیِ اللهِ تعالی مِن قَبلِ اَن یَخلُقَ آدمَ بعشرةِ آلافِ
بودیم من و علی یک نور در پیش خدای تعالی پیش از آنکه خدای تعالی بیافریند آدم را به ده هزار سال
سَنةٍ فَلَمّا خَلَقَ اللهُ تعالی آدمَ سَلَكَ ذلكَ النورَ فی صُلبِه فَلَم یَزَلِ اللهُ تعالی
پس چون آفرید خدای تعالی آدم را درآمد و رفت این نور در صلب آدم پس همیشه خدای تعالی
یَنقُلُه مِن صُلبٍ اِلی صُلبٍ حتّی اَقَرَّهُ فی صُلبِ عبدِ المطّلبِ ثُمَّ اَخرَجَه مِن صُلبِه فَقَسَمَه
نقل میکرد آن نور را از صلبی بصلبی دیگر تا آنکه قرار داد آنرا در صلب عبد المطلب بعد از آن بیرون آورد آنرا از صلب او پس بخش کرد
قِسمَینِ قِسماً فی صُلبِ عبدِ اللهِ وقِسماً فی صُلبِ ابی طالبٍ فَعَلیٌّ مِنّی واَنا مِنهُ لَحمُه
بدو بخش یک بخش در صلب عبد الله و بخشی دیگر در صلب ابی طالب پس علی از منست و من از ویم گوشت او

لحمی ودمه دمی فمن احبّه فبحبّی احبّه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وهم ازین کتابست
گوشت منست وخون او خون منست پس هر که دوست داشت او را پس بدوستی من دوست داشته و هر که دشمن داشت او را پس بدشمنی من دشمن داشته
این که مرویست از سلمان که گفت شنیدم از حضرت حبیب خود مصطفی محمد صلی الله علیه و آله که میگفت
كُنتُ اَنا وعلیٌّ نوراً بینَ یَدَیِ اللهِ عزَّ وجلَّ مُطیعاً یُسَبِّحُ اللهَ ذلكَ النورُ ویُقَدِّسُه قبلَ
بودم من با علی یک نور پیش خدای عز و جل مطیع او تسبیح میکرد خدا را آن نور و تقدیس میکرد او را پیش
اَن یَخلُقَ آدمَ باربعةَ عشرَ اَلفَ عامٍ فَلَمّا خَلَقَ اللهُ تعالی آدمَ رَكَّبَ ذلكَ النورَ فی صُلبِه فَلَم نَزَل
از آنکه بیافریند آدم را بچهارده هزار سال پس وقتی که آفرید خدای تعالی آدم را ترکیب کرد آن نور را در صلب او پس همیشه
فی شیءٍ واحدٍ حتّی افتَرَقنا فی صُلبِ عبدِ المطّلبِ فَجُزءٌ اَنا وجُزءٌ علیٌّ
در یک چیز بودیم تا جدا شدیم در صلب عبد المطلب پس یک جزو من شدم و یک جزو علی
وروایت کرده ابن المغازلی از طریق دیگر از جابر بن عبد الله الانصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و گفته است
در آخر این حدیث حتّی قَسَمَها جُزئَینِ فَجَعَلَ جُزءاً فی صُلبِ عبدِ اللهِ وجُزءاً فی صُلبِ ابی طالبٍ فَاَخرَجَنی
تا آنکه بخش کرد آنرا دو جزو پس ساخت یک جزو در صلب عبد الله و یک جزو در صلب ابی طالب پس بیرون آورد مرا
نبیّاً واَخرَجَ علیّاً وَصیّاً وروایت کرده احمد در مسند خود از زاذان از سلمان که گفت شنیدم از
پیغمبر و بیرون آورد علی را وصی رضی الله عنه
حبیب خود رسول خدای صلی الله علیه و آله كُنتُ اَنا وعلیٌّ نوراً بینَ یَدَیِ اللهِ تعالی قبلَ اَن یَخلُقَ آدمَ باربعةَ
بودم من و علی یک نور پیش خدای تعالی پیش از آنکه بیافریند آدم را بچهار صلی الله علیه و آله
آلافِ عامٍ فَلَمّا خَلَقَ اللهُ آدمَ قَسَمَ ذلكَ النورَ فَجُزءٌ اَنا وجُزءٌ علیٌّ
هزار سال پس وقتی که آفرید خدای آدم را بخش کرد آن نور را پس یک جزو از آن من شدم و یک جزو علی
ودر کتاب فردوس است مر ابن شیرویه را مثل این روایتی وهر یک از اینها استحقاق نسبت انبیای ارشاد خلایق
و هدایت ایشان هیچ کدام ارشاد میکند بآن قوله صلی الله علیه و آله یا ملائکة لیعلمون حملة والاعلام محیطست بآنکه
نوعی است از سایر اعراض وآنچه نسبت بانسان مخصوص است من الله سبحانه باستحقاق سمو مراتب وعلو درجات
شرف ومزایا تا دریابند آنرا وهر آدمی را کی قابلیت دریافت آن فاین الثریا من ید المتناول

فکیف نسبة بخیر البریة وچون در شاهات هیچ چیز برتبه نورنیست تشبیه ایشان بنور شده در ارشاد و هدایت و لمعان اضواء

شرف و ارتفاع شموس مجد ایشان و در کتاب نوادر المعجزات است باسناد تا خالد بن معدان از سلمان رض که گفت

قال النبی صلعم و آله کنت انا و علی نوراً بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق

آدم قسم النور جزئین فرکبه فی صلب آدم و اهبطه الی الارض ثم حمله فی السفینة فی صلب نوح و قذفه

آدم را بخشش کرد آن نور را به دو جزو پس ترکیب کرد در صلب آدم و فرود فرستاد او را بسوی زمین بعد از آن حمل کرد در کشتی در صلب نوح و انداخت

فی النار فی صلب ابرهیم فجزء انا و جزء علی و النور الحق یزول معنا حیثما زلنا

در آتش در صلب ابراهیم پس یک جزو منم و یک جزو علی و نور خدای همیشه با ماست هرجا رویم

نور واحد گفت خود المصطفی بی تفضی ... و چه نوری کافرینش از وجودش برترست
چون بر آدم تافت آن نور خدا بی انتها ... شد ملک ساجد که چون شد آدم از وی انورست
نوح را آن نور داد از موج طوفانش نجات ... معجزش آن کشتیش با بادبانی لنگرست
کرد ابراهیم را آن نور از آتش خلاص ... شیعیان را همچنین آری خلاص از آذرست
داد اسمعیل را آن نور از قربان امان ... هر که او را نور ایمان ساز ایشان یاورست
کرد عبد المطلب آن نور اقدس را ادا ... حضرت عبد الله و بوطالب از آن مفخرست
نور آن از مقتبس زانوار ربانی نبیست ... در دو مشکوة مقدس کان نشان گوهرست
همچو عینی که آن گرد دو بحر مرج هم ... یا چو یک قوت که آن در دیده اما درست
زان یکی شمع رسالت را فروغ مجلسست ... زین دگر شاه ولایت را شکوه افسرست
و همه اخلاق و اوصاف در دو دل ... زانکه نور هر دو ذات از یک فروغ اطهرست
آن بعلم از انبیا و پیش و این از اولیا ... آن شریعت گستر و این یک شریعت پرورست
چون جدا این نیست جز نفس تو در دو بدن ... مرج هر یک زین دو یکی گوهرست آن دیگرست

در کتاب مشارق انوار الیقین از فضل بن شاذان منقول است از حضرت امام موسی علیه التحیة و الثنا که فرمود

ان الله تعالی خلق نور محمد من نور الله عز و جل نور عظمته و جلاله و هو نور لاهوتیة الذی بدا

بدرستی که خدای تعالی آفرید نور محمد را از نور الهی عز و جل یعنی نور عظمتش و جلالش و آن نور لاهوت اوست نوری که ظاهر

منه و تجلی به لموسی بن عمران فی طور سیناء فما استقر و لا اطاق رؤیته و کان ذلک النور

شد از آن و تجلی کرد بآن برای موسی بن عمران در کوه سینا پس برقرار نشد و طاقت نیاورد دیدن او را و بود آن نور

محمدا و علیا و لم یخلق من ذلک النور غیرهما کما قال صلعم و آله خلقت انا و علی من شجرة واحدة

محمد و علی و نیافرید از آن نور غیر این دو کس چنانکه گفت صلعم و آله آفریده شدم من و علی از یک درخت یگانه

و خلق الناس من اشجار شتی خلقهما بیده و نفخ فیهما من نفسه و صورهما علی صورتهما و جعلهما

و آفرید مردمان را از درختهای پراگنده آفرید مرد را بدست خود و دردمید در آن از روح خود و صورت داد هر دو را بصورتهای خود و گردانید

المعا

امنا و شهداء علی خلقه و عینا له فی عباده و لسانا فی بریته و استودعهما علمه و استرعاهما

امینان خود و گواهان خود بر خلق خود و همچو چشم برای خود در بندگانش و همچو زبانی در آفریدگان خود و ودیعت سپرد علم خود را و طلب رعایت کرد از

خلقه الطالب لطاعة کما یجب و منه قوله تبارک و تعالی الله نور السموات و الارض

خلق خود ... خدا است نور آسمانها و زمین

هر عاقلی که است بدیهه میداند که خدای عالم شیء نیست منبسط بر در و دیوار و فایض از جرم شمس و قمر که بمعنی حقیقی نور

حمل توان کرد پس ناچار تاویل باید کرد باینکه منور سموات و ارض است یا آنکه هادی و مصلح اهل سموات و ارض است

بر دانشت که گو نکو بنگر ست ... که نور السموات و الارض چیست
تعالی الله ان خالق نور پاک ... که از سقف افلاک تا فرش خاک
ازان نور پیدا شد اشیا همه ... بان نور بینند اجیا همه
ازان نور دید آفرینش وجود ... ازان نور باشد نمود و بود

شیاست این با آنچه روایت کرده امین الثقات ثقة الاسلام در کتاب احتجاج از قاسم بن معاویه از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق

قال ان الله عز و جل لما خلق العرش کتب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله علی

گفت بدرستی که خدای عز و جل وقتی که آفرید عرش را نوشت بر آن که نیست معبودی جز خدای محمد فرستاده خداست علی

امیر المؤمنین و لما خلق الله عز و جل الماء کتب الله فی مجراه لا اله الا الله محمد رسول الله

امیر مؤمنانست و وقتی که آفرید خدای عز و جل آب را نوشت در محل گذرگاه که نیست خدای بجز آن خدا محمد فرستاده خداست

علی امیر المؤمنین و لما خلق الله عز و جل اللوح کتب الله فیه لا اله الا الله محمد رسول الله علی

علی حاکم و امیر مؤمنانست و وقتی که آفرید خدای عز و جل لوح را نوشت در وی که نیست معبودی بغیر از خدای محمد فرستاده اوست علی

امیر المؤمنین و لما خلق الله عز و جل اسرافیل کتب علی جبهته لا اله الا الله محمد رسول الله علی

امیر مؤمنانست و وقتی که آفرید خدای عز و جل اسرافیل را نوشت بر پیشانی او که نیست خدای بجز او معبودی محمد رسول خداست علی

امیر المؤمنین و لما خلق الله عز و جل جبرئیل کتب علی جناحه لا اله الا الله محمد رسول الله علی

امیر مؤمنانست و وقتی که آفرید خدای عز و جل جبرئیل را نوشت بر پر او که نیست معبودی بغیر از خدا محمد رسول خداست و علی

امیر المؤمنین و لما خلق الله عز و جل السموات کتب فی اکنافها لا اله الا الله محمد رسول الله علی

امیر مؤمنان است و وقتی که آفرید خدای عز و جل آسمانها را نوشت در پناه کنارهای آنها نیست خدای بجز آن یگانه خدای محمد فرستاده اوست علی

امیر المؤمنین و لما خلق الله عز و جل الارضین کتب فی اطباقها لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین

عزوجل

ولما خلق الله الشمس كتب في رأسها لا اله الا الله محمد رسول الله علي امير المؤمنين ولما خلق الله
وقتی که آفرید خدای عزوجل آفتاب را نوشت در سر او که نیست خدای بغیر از معبود حق محمد فرستاده است علی امیر مومنان است وقتی که آفرید خدای
عزوجل القمر كتب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله علي امير المؤمنين وهو السواد الذي ترونه
عزوجل ماه را نوشت بر او که نیست معبودی بغیر خدای محمد فرستاده است علی امیر مومنانست و این رقمی است که می بینید آن را
في القمر واذا قال احدكم لا اله الا الله فليقل علي امير المؤمنين
در ماه و هرگاه گفت یکی از شما که نیست خدای بغیر آن خدای واجب الوجود پس باید که بگوید که علی امیر مومنان است
و در کتاب مشارق انوار الیقین است از جمله آنچه روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آنکه فرموده
لما عرج بي ليلة الاسرى بي الى السماء فرأيت اسم علي مقرونا باسمي في اربعة مواضع الاول
چون معراج بود شب شب بردن من بسوی آسمان پس دیدم نام علی را قرینه نام خود در چهار جای اول
وجدت مكتوبا على صخرة بيت المقدس انا الله لا اله الا انا وحدي محمد رسولي ايدته بوزيري علي
یافتم نوشته بر صخره بیت المقدس که منم خدایی که نیست خدای غیر من تنها محمد رسول منست قوی ساختم او را بوزیر خود علی
وايدته به قال ولما اتيت سدرة المنتهى وجدت عليها مكتوبا انا الله لا اله الا انا وحدي محمد
وقوی ساختم او را بوی گفت که چون رسیدم بسدرة المنتهی یافتم بر آنجا نوشته که منم خدای که نیست خدای غیر من تنها محمد
صفوتي ايدته بوليي وحق علي وزيري الحديث وروایة کرده خوارزمی در کتاب مناقب خود این که
برگزیده منست قوی کردم او را بولی خود و حجت خود علی که وزیر منست
عرش فرا نمیگرفت تا آنکه نوشته شد بر آن بنور که لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله و ان
نیست خدای بجز آن یک خدای محمد فرستاده خداست علی ولی خداست و در بستگی
على احد جناحي جبرئيل مكتوب لا اله الا الله محمد نبي وعلى الآخر مكتوب لا اله الا الله علي الولي
بر یکی از دو بال جبرئیل نوشته است که نیست خدای بغیر از معبود بحق محمد پیغمبر است و بر بال دیگر نوشته است که نیست معبود بحق خدا و علی ولی
وان على ابواب الجنة مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله وعلي اخو رسول الله اخذت مبايعتها على القدر
و بدرستی که بر درهای بهشت نوشته است که نیست معبودی بغیر از خدا محمد فرستاده اوست و علی برادر محمد و این نوشته هست که پیش از آدم
قبل خلق السموات بالفي عام الحاصل آنحضرت قرین و مثل و شریکست در مواطن رفیعه و مراتب سامیه حضرت رسالت پناه
پیش از خلق آسمانها بدو هزار سال

را و مثل اوست بنابر آنچه در کتاب آل است از حدیث مروی از ابن مسعود از ام سلمه اتعرفين هذا قلت
نعم هذا علي بن ابي طالب قال صلى الله عليه و آله هذا اخي سجيته سجيتي ولحمه لحمي ودمه دمي الحديث
آری این علی بن ابی طالب است گفت صلی الله علیه و آله این برادر منست طبیعت او طبیعت منست و گوشت او گوشت منست و خون او از خون منست
ان علي بن ابي طالب جدا رسول الله جدا ابو علي وابو المصطفى من طينة طيبها الله
بدرستی که علی بن ابی طالب هر دو جد رسول خدا جد او بند پدر علی و پدر مصطفی از یک سرشت اند که خدای آن را پاک
پس اختصاص ایشان صلی الله علیهما بحالتی است که یک سر مو کنجایش غیر نیست و امتیاز ایشان از مردمان بهمین اعطا نیست آنحضرت
میکند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر من عداه و ارشاد میکند باینکه مراد بودن ایشان از نور واحد تفرد ایشان است بشرفی که غیر ایشان را راه
بهمراهی آن نیست نه تنها همین که هر دو نفس از یک طینت و یک نور مخلوق اند و ثمره یک شجره اند بلکه تفریع ندا و جامه شیعه
رفع ایشان باسم آبا از برای طیب مولد آنجماعت و ندا دیگران باسم امهات و درین معنی دو وجه وجیه گفته اند یکی
رعایت خاطر حضرت عیسی بن مریم که او را پدر نبود دوم آنکه بسا کسی که در نفس الامر پدرش من الناس معروف نباشد پس
ندا او بنام پدر مقتضی فضیحت باشد در ان توقف کرده اند و حضرت حق تعالی ستار است و ستر پوشی را دوست میدارد
و از برای تقاصر مردمان از مراتب ایشان متفرد ساخته است ایشان را بچیزی که غیر ایشان شرکت ندارد و روایة کرده
محمد بن احمد بن شاذان در مائة از ابن عباس که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که گفت
لما اسري بي الى السماء ما مررت بملاء من الملائكة الا سألوني عن علي بن ابي طالب حتى ظننت
وقتی که شب بردند مرا بآسمان نگذشتم بگروهی از فرشتگان مگر که پرسیدند از من از علی بن ابی طالب تا آنکه گمان بردم
ان اسم علي في السماء اشهر من اسمي فلما بلغت الى السماء الرابعة فنظرت الى ملك الموت قال
که نام علی در آسمان مشهورتر است از نام من پس وقتی که رسیدم بسوی آسمان چهارم پس نگاه کردم بسوی فرشته مرگ گفت
يا محمد ما فعل علي قلت يا حبيبي ومن اين تعرف عليا قال يا محمد ما خلق الله خلقا الا وانا
یا محمد چه کرد علی گفتم ای دوست من از کجا میشناسی تو علی را گفت یا محمد نیافرید خدای آفرینشی را مگر که من
اقبض روحه بيدي ما خلاك وعلي بن ابي طالب فان الله جل جلاله يقبض ارواحكما بقدرته
قبض روحش کنم بدست خود سوی تو و علی بن ابی طالب پس بدرستی که خدای جل جلاله قبض میکند روحهای شما را بقدرت خود
الحدیث پس همچنانکه فرق نهاده است خدای تعالی میان آن دو حضرت و دیگران در حیوة در حال موت نیز فرق نهاده صلی الله علیهما

الطریق الثانی عشر آنکه اول کسی که بهشت در می آید آنحضرت ومرکه چنین باشد

سقین افضل باشد از باقی اهل بهشت پس آنحضرت افضل باشد اما افضلیت از برای آنکه اختصاص آنحضرت باین کرامت نیست

الا امتیاز او بزیادتی کمال ورجحان استحقاق والا لازم می آید جهل یا عبث وسفه یا ظلم یا ترجیح احد المتساوین یا مرجوح

واین لوازم باسرها واجبها باطل است وملزوم مثل نها در حیز بطلان بیان ملازمت آنکه این اختصاص یا از برای عدم

علمست بوقعش واین مستلزم جهل است یا باوجود علم ودرین صورت یا بجهتی است و آن مستلزم سفه است و عبث

یا بجهتی ودرین هنگام یا آنست که ترجیح محلش منظور نیست واین مستلزم ظلم است چراکه وضع شیء در محل خود صورت نبسته

یا منظور نیست واین مستلزم ترجیح احد المتساوین است یا ترجیح مرجوح بر راجح پس حق بی نهایة الا لاحق بودن امیر المؤمنین ع

از برای امتیاز او بدرجات کمال واستحقاق وما از فضل غیر ازین چیزی نخواهیم وطریق استدلال ازین طریق وطریق ثالث عشر

بریک نهج است بعینه واما بیان اول که این طریق باشد از جمله است آنچه روایت کرده ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه

مرفوع الی جابر بن عبد الله الانصاری رض که گفت نزد حضرت رسالت پناه بودیم ذکر اصحاب جنت در میان آمد گفت

اول الجنة دخولا علی بن ابی طالب ع پس ابو دجانه گفت یا رسول الله اخبرتنا ان الجنة محرمة علی

ابتدا کنند بهشت بسبب دخول علی بن ابی طالب ع خبر دادی ما را که جنت حرامست بر

الانبیا حتی یدخلها انت وعلی الامم حتی یدخلها امتك قال بلی یا ابا دجانة اما علمت ان الله

بر پیغمبران تا آنکه در آیی تو و بر امتان حرام است تا آنکه در آیند امت تو گفت بلی ای ابا دجانه آیا ندانسته که بستی که خدای

لواء من نور وعمود من یاقوت مکتوب علی ذلك اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة

لوای از نور وگرزی از یاقوت مکتوب بران لوا که نیست معبودی بغیر از خدا محمد فرستاده اوست وآل محمد بهترین خلق

صاحب اللواء امام القیمه گفت وتعبیر فرمود باین امیر المؤمنین را ع پس گفت امیر المؤمنین الحمد لله الذی کرمنا وشرفنا

وصاحب لوا امام قیامت علیه السلام ستایش مر خدای را که گرامی کرد ما را وشرف داد ما را

پس حضرت امیر المؤمنین گفت ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودتك الا بعثه الله معنا

مژده پذیر یا علی نیست آنکسی از بندگان که بتدین بدوستی تو باشد مگر آنکه بر انگیزد او را خدا با ما ع

وخانه فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر واولیت دخول آنحضرت در بهشت آنچار

در مکان صدق نزد پادشاه صاحب قدرت

ازین موجب چراکه لمثل ذلك فلیعمل العاملون وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون

برای مثل این پس باید که عمل کنند عاملان ودرین پس باید که رغبت کنند رغبت کنندگان

والا لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل یا ترجیح مساوی وهر دو باطل ست ومجرد عنایت وانعام وتفضل کافی نیست

وحضرت حق سبحانه وتعالی ضایع نمیکرداند عمل عاملی را هرکه عمل مثقال ذرة یعنی بموازی ثقل ذره از خیر کند جزای بیند

ومثل این عنایت نیست در هرکه مستحق نیست خصوصا در حالی که مقام رای مرجح مفقود باشد ونیز افعال او تعالی خالی از سبب

وعلتی نیست از برای آنکه خلو ازین عبث است واز حکیم محال وعجب از ابی دجانه وتخیل منافات میان اولیت دخول امیر المؤمنین

وتحریم جنت بر انبیا حتی دخول حضرت محمد ص وآله واین بغیر از جهل فضل امیر المؤمنین ع نیست یا آنکه قصد کرد ابی دجانه اظهار

این فضیلت جلیله را برای حضرت امیر المؤمنین ع هرجا گرچه لطف را تبین با خویش بوا نمی دلی لیکن پرم که کرده و کوشیم الا انتهی

درین حدیث شریف مذکورست که آل محمد خیر البریة است ومثل اینست آنچه روایت کرده شیخ فقیه محمد بن احمد شاذان در

کتاب والموسومه بمستدرك الاخبار فی مناقب الوصی المختار عن جابر الانصاری انه قال سمعت رسول الله ص وآله

یقول اول من یدخل الجنة من النبیین والصدیقین علی بن ابی طالب فقام الیه ابو دجانة فقال

میگوید اول کسی که در می آید در بهشت از پیغمبران وصدیقان علی بن ابی طالب پس خاست بسوی او ابو دجانه پس گفت

الم تخبرنا عن الله سبحانه انه اخبرك ان الجنة محرمة علی الانبیاء حتی تدخلها انت وعلی الامم حتی

آیا تو خبر ندادی ما را از جانب خدای که خبر داده است ترا که بهشت حرام است بر پیغمبران تا آنکه در آیی تو وبر امتان تا در آیند امت

امتك قال بلی ولکن اما علمت ان حامل لواء القوم امامهم وعلی بن ابی طالب حامل لوائی الحمد

امت تو گفت بلی ولیکن آیا ندانسته که بردارنده لوای قوم پیش ایشان است علی بن ابی طالب بردارنده لوای حمد

یوم القیمه بین یدی فیدخل به الجنة وانا علی اثره فقام علی ع وقد اشرق وجهه سرورا وهو

در روز قیامت پیش روی من پس در آید با آن لوا بهشت ومن بر پی او در آیم پس علی ع برخاست و دید خوشی رخسارش از شادی واو

یقول الحمد لله الذی شرفنا بك یا رسول الله اگر گوئی که امیر المؤمنین از جمله انبیا نیست پس چون

میگفت سپاس مر خدای را که مشرف ساخت ما را بتو یا رسول الله صلوات الله وسلامه علیه وآله

این حدیث را منسوب با و میداری گوئیم که مراد بعض مجموع اعنی نبیین وصدیقین است وتقدم او بر حضرت رسالت

پناه ص وآله در دخول نه بر سبیل خدمت است واستبعادی درین نیست که بودن چیزی قطع نظر بر سبیل رفعت

و در شخصی دیگر بر سبیل خدمت باشد جای تعجب نیست و در کتاب ابن خالویه است از ابی سعید که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله

یا علی حبک ایمان و بغضک نفاق و اول من یدخل الجنة محبک و اول من یدخل النار

یا علی دوستی تو ایمان است و دشمنی تو نفاق است و اول کسی که در می آید بهشت دوست تست و اول کسی که در می آید بآتش دوزخ

مبغضک وقد جعلک الله اهلا لذلک فانت منی و انا منک ولا نبی بعدی

دشمن تست [illegible] گردانیده ترا خدای اهل این کرامت پس تو از منی و من از توام و نیست پیغمبری بعد از من

الطریق الثالث عشر

آنکه آنحضرت اول کسی است که زمین از برای او شق میشود

و اول کسی است که بعد حضرت رسالت پناه ملبس میشود و دلالت میکند بر هر دو آنچه در مناقب خوارزمی است که حدیث

کرد برای ما ابو مسلم از خالص حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

و هو العسکری علیهم السلام از امام علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو التقی

از جواد محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو التقی از رضا علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو الرضا از امین موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو الکاظم از

صادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو الناطق بالحق از باقر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو

وارث علم النبی از زکی زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو المرتقی علی درجات الکمال از شهید الحسین بن علی

بن ابی طالب و هو المقتدی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و هو المرتضی از سید الاولین و الآخرین محمد رسول الله و هو

المصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که امیر المؤمنین را گفت یا ابا الحسن کلم الشمس بکلمک

ای ابا الحسن سخن کن با آفتاب که سخن میگوید با تو

صلوات الله علیهم

پس امیر المؤمنین گفت السلام علیک ایها العبد المطیع لله پس آفتاب گفت

السلام علیک ای بنده فرمان بردار خدای

و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی انت

و علیک السلام ای حاکم و امیر اهل ایمان و امام پرهیزکاران [illegible] یا علی [illegible] تو

و شیعتک فی الجنة یا علی اول من تنشق عنه الارض محمد ثم انت و اول من یحیی محمد

و شیعه تو در بهشت یا علی اول کسی که شکافته میشود از برای او زمین محمد است بعد از آن تو و اول کسی که زنده میشود محمد

ثم انت و اول من یکسی محمد ثم انت پس امیر المؤمنین بسجده در آمد و اشک از چشم مبارکش روان

بعد از آن تو و اول کسی که ملبس میشود محمد است بعد از آن تو علیه السلام

روان شد و حضرت رسالت پناه نیز بسجده در آمد و گفت یا اخی و حبیبی ارفع راسک فقد باهی الله بک اهل سبع سموات

صلی الله علیه و آله ای برادر من و دوست من سر بالا کن [illegible]

مؤلف عفی الله عنه میگوید که حدیث شمس اظهر من الشمس است و بر هیچکس پوشیده نیست و در کتاب فقیه صدوق است

در وصیت حضرت رسالت پناه مر حضرت ولایت دستگاه را صلوات الله و سلامه علیهما یا علی ان الله تبارک

یا علی بدرستی که خدای تبارک

و تعالی اعطانی فیک سبع خصال انت اول من ینشق القبر عنه معی و انت اول من یقف علی الصراط

و تعالی بمن بخشیده در تو هفت خصلت که تو اول کسی که شکافته میشود قبر از تو با من و اول کسی که می ایستد بر صراط

معی و انت اول من یکسی اذا کسیت و یحیی اذا حییت و انت اول من یسکن معی علیین و انت اول

با من تو [illegible] اول کسی که ملبس میشود چون من ملبس شوم تو [illegible] زنده میشود چون من زنده شوم و اول کسی که [illegible]

من یشرب معی من الرحیق المختوم الذی ختامه المسک و احادیث متظافره بر این مطلب بیرون از

کسی که می آشامد با من از رحیق [illegible] مشک [illegible] اول از حد و الم

حد و احصا و افزون از ضبط و استقصا است

الطریق الرابع عشر

آنکه لوای حمد بدست اوست و آنکه آدم و بنی آدم در زیر آن لوا خواهند بود و دلالت میکند بر اول آنچه روایت

کرده صدوق در امالی خود مسندا بابی سعید الخدری فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله فاقبل انا یعنی

قدس سره در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس اقبال میکنم یعنی

نفسه صلی الله علیه و آله یومئذ متزر بریطة من نور علی تاج الملک و اکلیل الکرامة و علی بن ابی طالب

بنفس خود در آن روز [illegible] از نور [illegible] تاج پادشاهی بر سر دارم تاج و افسر کرامه و علی بن ابی طالب

امامی و بیده لوائی و هو لواء الحمد مکتوب علیه لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون و اذا مررنا

پیش پیش من و بدست او لوای من که آن لوای حمد است نوشته بر آن نیست خدای بحق [illegible] رستگاران [illegible] بگذریم

بالنبیین قالوا هذان ملکان مقربان لم نعرفهما و لم نرهما و اذا مررنا بالملائکة قالوا هذا

بپیغمبران گویند این دو کس دو فرشته مقرب اند [illegible] و ندیدیم ایشان را و هرگاه بگذریم بر فرشتگان گویند این دو کس

بنیان مرسلان حتی اعلوا الدرجات فلایبقی یومئذ نبی ولاصدیق ولاشهید الاقال طوبی
دو پیغمبر مرسل اند باین مرتبه رسیده اند که قدم بر درجات عالی نهاده اند پس هیچ نبی نماند و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آنکه گوید که خوشا
لهذین العبدین ما اکرمهما علی الله   الحدیث بطوله مولف رفع الله درجته میگوید میگویم من که
میان هر دو بنده پایه که گرامی کرده باشد این دو را بر خدای   تعـ
درجه بعینه عبارت از وسیله است و بدرستی که پرسیدند از حضرت رسالت پناه صلعم و آله از درجه در صدر این حدیث
پس گفت هی درجتی فی الجنة وهی الف مرقاة مابین المرقاة الی المرقاة حضر الفرس الجواد شهرا
این پایه منست در بهشت و آن هزار پایه زینه است میان هر زینه تا زینه دیگر یک میدان اسب دونده یک ماه
وهی مرقاة جوهر الی مرقاة زبرجد ومرقاة یاقوت الی مرقاة ذهب الی مرقاة فضة
و این پایه جوهر است تا پایه زبرجد   و پایه یاقوت تا پایه زر خالص   تا پایه نقره و بی غش
هر کس درین حدیث بواجبی تامل و تدبر نماید کافیست او را در بیان افضلیت حضرت امیر المومنین عم از چند وجه | الکه
لوا احمد در دست اوست ب استغراب انبیا که این دو از ایشان نیستند مگر ملکین و استغراب ملایکه بر عکس این ج اتفاق
ایشان برین درجه که هیچکس را رتبه نزدیکی باین نیست سوی ایشان د آنکه از خیار خلق هیچکس نخواهد بود که نگوید طوبی
لهذین العبدین ه تعجب جمیع از کرامت این هر دو بر خدای عم و اگر گویند این حدیث دلالت نمیکند مگر بر استعظام
انبیا ملایکه را و بر عکس و این دلالت نمیکند بر افضلیت حضرت امیر المومنین باحد الدلالات گویم که این استعظام نیست
مر امیر المومنین عم را مانند استعظام حضرت رسالت پناه صلعم علیهما بحیثیتی که موجب تعجب و استغراب انبیا و ملایکه است
که هیچ یک ازین دو فرقه بر خود گمان این ندارند که این دو کس از غایت عظمت از سلک ایشان باشند لهذا انبیا از ملایکه و ملایکه از
انبیا تصور میکنند گویا ایشان را حد اقتباس این چراغ کامل ضیا و یارای التماس پرتوی این خورشید عالم آرا نیست چرا که این بار را
میدانستند بر تقدیر قابلیت محل و استعداد ماده چون فیض فیاض علی الاطلاق عام است این مرتبه شامل حال ایشان نیز
می بود نظم ما قال الانوری   خود وجود جوتویی بار دگر ممکن نیست   ورنه فی فیض تو بست فیاض نه بخیل   اگر گویند استعظام حال اگر دلالت
کند بر افضلیت مستعظم مر اینرا لازم آید افضلیت ملایکه بر انبیا حال آنکه حق خلاف اینست و بر هر تقدیر پس نسبت ایشان با ملایکه
ادعا نیست از انبیا با فضلیت ملایکه و فرا بوده دون انبیا با خود آنرا   مولف ایخ الله آمال المسترشدین بما یلیه میگوید که این استعظام
نیست مگر بکمال حضرت خیر النبیین و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما بروجهی که مستبعد میشماید انبیا را علیهم السلم

که این مرتبه مانوس شخصی از ایشان تواند بود بلکه چون پیغمبر صلعم و آله از نوع ایشانست و بعد نوع ایشان نوعی که احق باین
نوع کرامتی باشد سوی ملایکه نتواند بود پس این استعظام ایشان می نمایند بنا بر امتناع اسناد بغیر الا آنکه درین حالت
نه از برای آنکه ملایکه اولی از انبیا اند پس ایشان را درین حالت تعجب کثیری ازین که راه احتمال از روی تعجب بملایکه داده
انهما ملکان مقربان گویند نیست نه آنکه مقربان شوند که ملایکه از انبیا اشرفند تعجب درین حالة بجای خود دست و درین قوة است
که ما که انبیاییم و نجیب نوع از جمیع کاینات اشرفیم بر خود گمان این کرامت نداریم و هیچ آفریده دیگر را این صلاحیت نیست
محتمل که از نوع ملایکه دو ملک مقرب مخصوص باین کرامت شده باشند و خدای عم سبب تخصیص این کرامت باین دو ملک
با وجود اولویت نوع نبوت به داند و نزدیک بانست آنچه روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در مائة منقبه از طرق عامه
که ابی ذر رضی گفت که حضرت رسالت پناه نظر بجانب امیر المومنین کرد و گفت هذا خیر الاولین والاخرین من
رضی الله عنه   صلی الله علیه و آله   صلوات الله علیه   این کس بهتر اولین و آخرین
اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقاید الغر المحجلین
اهل آسمانها و زمین هاست این سید صدیقان است و سید اوصیای پیغمبرانست و امام پرهیزکاران و پیشوای سفید رویان
نورانیان است
اذا کان یوم القیمة جاء علی ناقة من نوق الجنة قد اضاءت القیمة من ضوءها علی راسه تاج مرصع
هرگاه که قیامت باشد بیاید بر ناقه از ناقهای بهشتی سوار بتحقیق روشن شود قیامت از روشنی آن ناقه بر سر او تاجی مرصع
بالزبرجد والیاقوت فیقول الملائکة هذا ملک مقرب ویقول النبیون هذا نبی مرسل فینادی مناد
بزبرجد و یاقوت پس میگویند ملایکه که این فرشته ایست مقرب و میگویند پیغمبران که این پیغمبریست مرسل پس ندا کند منادی
من بطنان العرش هذا الصدیق الاکبر هذا وصی حبیب الله هذا علی بن ابی طالب فیقف علی
از میان عرش است که این صدیق اکبر است این وصی دوست خداست این علی بن ابی طالبست پس بایستد بر
متن جهنم فیخرج منها من یحبه ویدخل فیها من یبغضه ویاتی ابواب الجنة فیدخل اولیاء
پشت جهنم پس بیرون می آورد از جهنم آنکس را که محب او است و در می آرد بجهنم کسی را که دشمن او است و می آید بدرهای بهشت پس در آرد دوستان او را
بغیر حساب   مولف اعز الله غرته میگوید غر جمع اغر است و غره سفیدی پیشانی است و محجلین
از ساق خود و او را بی حساب
عبارة از دست و پا سفید است و این اشارة بنوریست که از سر تا پا بوده باشد گویا کنایت است باعضای وضو
و تحقیق ناص است حدیث برین که آنحضرت عم بهترین اولین و آخرین اهل آسمانها و زمینهاست و سید صدیقان است

پس داخل میشود درین سر بهشتی از برای آنکه صدیق است زیرا که صدیق عبارة از کثیر الصدق است همچون سکیت از برای
کثیر السکوت یا ملازم مر صدق را بنا بر آنچه نص کرده بران سلطان المحققین نصیر الملة والدین در شرح اشارات
شیخ ابو علی سینا آنجا که دلیل ساخته برای حکما بر اثبات واجب طریقه صدیقین و شرح المحقق برین عبارتست که هذا
وکانه سیدهم فکذا اکبرهم لان الالف واللام فی الاکبر احد وجوه الاستعمال فی اسم التفضیل
بمنزله سید ایشانست بزرگتر ایشانست از برای آنکه الف ولام که الاکبرست یکی از وجوه استعمال است در اسم تفضیل این
واو حاکمست بر جنت و نار و اهل آن مردو واز پس ظاهر عبارت حدیث مشعر برین است که بغیر حساب از برای کثرة تعذیه از
حسابت نه نفی حساب ازیشان و ممکن که مراد نفی حساب نیز باشد ازیشان برای تکریم امیر المؤمنین از خدای تعالی چنانچه
وارد شده در آثار صحیحه که کربلا نقل کرده میشود با اهلش بجنت بسبب آنکه اهلش را بحضرت خاص سازند ولهذا منقولست از آیة الله
العلامه جمال الملة والحق والدین ابو منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی قدس الله روحه که وصیة کرد تا او را در نجف اشرف
دفن کنند با وجود قرب حله بکربلا و جریان عادة مردم حله بدفن مردم آنجا در کربلا بعلت آنکه در موقف حشر پیش پیغمبر و امیر المؤمنین حاضر
باشد و مشاهده کند که با مخالفان در عرصه قیامت چه میرود چه اگر در کربلا او را دفن کنند چون کربلا و اهل آن را بموقف نمیآورد
در بیاورده بی حساب بهشت می برند این تفرج از و فوت میشود وهم از کتاب مزبورست این که آنحضرت را در جه
وسیلاست از حذیفة بن الیمان که گفت برپای خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و بو سعید میان مردم پس گفتم امیر المؤمنین را
یا ابا الحسن انت عضو من اعضائی تزول حیث زلت وان لك فی الجنة درجة الوسیلة فطوبی لك
ولشیعتك من بعدك واز کتاب مناقبست آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برادری داد میان مسلمانان گفت
یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی اما علمت انا اول من یدعی فی یوم القیمة فاقوم عن یمین
یا علی تو از من بمنزله هارونی از موسی غیر آنکه پیغمبری بعد از من نمی باشد آیا نمیدانستی که اول کسی که خوانده میشود در روز قیامت منم
العرش فی ظله فاکسی حلة خضراء من حلل الجنة الا وانی اخبرك یا علی ان امتی اول الامم یحاسبون یوم القیمة
[illegible]
ثم انت اول من یدعی لقرابتك منی ومنزلتك عندی ویدفع الیك لوائی وهو لواء الحمد فتسیر به بین السماطین
بعد از آن توئی اول کسی که خوانده میشود از برای قرابت تو بمن و منزلت تو نزد من و داده میشود بتو لوای من که آن لواء حمد است [illegible]
وآدم وجمیع الخلق یستظلون به یوم القیمة وطوله مسیرة الف سنة سنانه یاقوتة حمراء وضعته
وآدم با جمیع خلق [illegible] سایه آن در روز قیامت و درازی آن سیر هزار ساله است سر او قبش یاقوتی است سرخ [illegible]

نقرة بیضاء زجه درة خضراء له ثلث ذوائب من نور ذؤابة فی المشرق وذؤابة فی المغرب
نقره سفید [illegible] سبز است او را سه گیسوست از نور گیسوی در مشرق و گیسوی در مغرب
فی وسط الدنیا مکتوب علیه ثلثة اسطر الاول بسم الله الرحمن الرحیم الثانی الحمد لله رب العالمین
و در وسط دنیا نوشته است بران سه سطر اولین بسم الله الرحمن الرحیم دوئمین الحمد لله رب العالمین
الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله طول کل سطر مسیرة الف سنة گفت ثقه جلیل القدر علی بن عیسی در کشف
سیومین لا اله الا الله محمد رسول الله و درازی هر سطر سیر هزار ساله راه است
الغمه که ایراد کرده است یحیی بن البطریق رحمه الله وقدرة الله لا تعظم فیها شیء من الممکنات و تیسیر لدیه
رحمه الله که قدرت خدای همچنانست که عظیم نمی نماید [illegible]
والحسن عن یمینك والحسین عن یسارك حتی تقف بینی وبین ابرهیم فی ظل العرش ثم تکسی حلة
و حسن از دست راست تست و حسین از جانب چپ تو می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه عرش بعد از آن [illegible]
خضراء من الجنة ثم ینادی مناد من تحت العرش نعم الاب ابوك ابرهیم ونعم الاخ اخوك علی
سبز از بهشت بعد از آن منادی ندا کند از زیر عرش که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی
ابشر یا علی فانك تکسی اذا اکتسیت وتدعی اذا دعیت وتحیی اذا حییت مؤلف مرقومه میگوید که
[illegible]
معلوم من که برگزید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از برای بیان منزلت امیر المؤمنین از خود منزلت هرون از موسی
از برای جامعیت مراتب صوریه و معنویه و مشارکت میان موسی و هرون در نسب و اضافات و قوتها و خصوصیات
و عوارض و حالات و ملکات حتی در نسب و حسب تا در حالة خاصه خود و آن اخوتست در طرفین پس هر نسبتی که
یافت نمیشود میان دو کس از مشابهت و مشاکلت آنچه میان حضرت موسی و حضرت هرون بوده علیهما السلام
از ترك و لطافت افضل از یاقوتست تا ادراك ضعف گران تفاوت در دنیا میشود باعتبار قیمت گفته است ثقة
الاسلام امین المذهب طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه وحلوا اساور من فضة فضة شفاف
دیده میشود چیزها ماورا آن همچنانکه نموداری میشود از بلور و آن افضل است از در و یاقوت و در و یاقوت افضل اند از
ذهب و فضه که عبارتست از طلا و نقره که بفارسی زر و سیم گویند در دنیا بها چیزها پند مولف ادیت برکاته میگوید

میگویم من که درین معنی نکته دیگری می تواند بود که فقره انفس اشباست از اعواض اثمان و از امتعه جواهر پس جمع کرده شده است
هر دو باهم و حدیث ازان خبر میدهد و اما ثانی روایت کرد داود بن البطریق بسند با بی سعید که گفت قال رسول الله صلعم
اعطیت فی علی خمس خصال هی احب الی من الدنیا و ما فیها تا آنجا که گفت و اما الثالثة فلواء بیده
بخشیده شده است در علی پنج خصلت که آن دوست ترست بسوی من از دنیا و آنچه درو است و اما سیوم پس لوای من خواهد بود در دست او
و آدم ع و من ولد تحته و در امالی صدوق است بسند الی الصادق ع از آبای کرام او از رسول صلعم و آله از حدیث
و ان علی بن ابی طالب لصاحب لوائی فی الآخرة کما کان صاحب لوائی فی الدنیا و انه اول من یدخل
و درستی که علی بن ابی طالب هر اینه صاحب لوای منست در آخرة چنانکه صاحب لوای من است در دنیا و آنکه او اول کسی است که داخل
الجنة لانه یتقدمنی و بیده لوائی تحته آدم و من دونه من الانبیاء پس در حدیث اول اصل میشوند جمیع
در بهشت برای آنکه او پیش پیش من میرود و علم من در دست اوست که آدم و هر که بعد از او آمد از پیغمبران در تحت آنست
بنی آدم و جمیع انبیا من بعد آدم در حدیث ثانی از جای بکان ادات عموم و این کرامتی است معین و لهذا افتخار نموده پیغمبر صلعم و آله
باین و تعبیر کرد ازین با نچه احب اشیاست عرفا گفت شیخ مفید قدس الله روحه در امالی خود فصلی معین و از انجمله است آنچه آمده است
بان اخبار از تظاهر و انتشار منقولا عن رجال الخاصة و العامة مخصوصا بالتطابق و التوافق از حضرت رسالت پناه
صلعم و آله آنکه در روز قیامت امیر المومنین در پهلوی او صلعم و آله خواهد بود در سر حوض و در خواهد لوای حمد بسوی بهشت و درستی
که آنحضرت خواهد بود قسمت کننده بهشت و دوزخ و درستی که آنحضرت خواهد بود که با حضرت پیغمبر آید در مراتب منبری که برای پیغمبر
صلعم و آله منصوب باشد روز قیامت جهة مآب پس خواهد نشست حضرت پیغمبر بر ذروه آن یعنی بالاترین پایه و خواهد نشست امیر
المومنین بر مرقاتی که پهلوی ذروه مذکورست و خواهند نشست انبیا علیهم السلام و ذریه حضرت رسول و حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیهما و حضرت رسول خواهد خواند امیر المومنین را و کسا پوشاند و بعد ازان امت را و تجویز جواز
صراط در روز قیامت نخواهند کرد هیچکس را الا آنرا که براتی براءة از آتش امیر المومنین بدو داده باشد و درستی که امیر
المومنین و ذریه او و ابراری اند که در آنروز اصحاب اعراف خواهند بود و امثال این اخبار صحیح مطوله بسیارست
که احصا و اقصای آن دشوارست و هر کس که پی برد اخبار عامه و روایات خاصه کرده و با نقله فریقین ملاقات نموده
و آثار معلوم نموده مطلقا ریب در خاطر او خطور نمیکند چرا که این معانی در میانه عام و خاص مشهورست و اتفاق رواة
بر صحة روایات مذکوره معلوم و درستی که ثابت شده است که روز قیامت روز جزاست و ترتیب در ان روز بحسب

اعمال است و ثواب در آنروز بر استحقاق بحسب اعمال مترتب میشود و ازین اخبار تقدم حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مستفاد
میشود بر کافه خلق سوی حضرت رسالت پناه صلعم و آله در کرامت ثواب دلیل است این بر آنکه امیر المومنین ع افضل
باشد بر سایر انبیا از حیثیت اعمال و اما اخباری که مخصوص است برای احتجاج امامیه از طرق ایشان و حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام بسیارست نزد علماء امامیه و بغایت مشهور و ثبت و مرقوم است در اصول و مصنفات ایشان
پس از آنجمله است آنچه حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة و السلام گفته و آن اینست
اما و الله لو لم یخلق الله تعالی علی بن ابی طالب لما کان لفاطمة کفو من الخلق فی دونه هم قول آنحضرت است
بدان که و الله اگر نه خلق کردی خدای تعالی علی بن ابی طالب را هر اینه نبودی برای فاطمه هم دوشی از خلق از کسی غیر او
کان یوسف بن یعقوب نبی بن نبی بن نبی بن خلیل الله و کان صدیقا رسولا و کان و الله ابی امیر المومنین افضل منه
یوسف بن یعقوب پیغمبر ابن پیغمبر ابن پیغمبر ابن پیغمبری که پسر خلیل خدا بود و صدیق بود و رسول بود و بود و الله پدر من امیر المومنین افضل از او
هم قول آنحضرت است و قد سئل عن امیر المومنین ع ما کان میراثه من النبی صلعم و آله قال لم یکن بینه و بینه فضل سوی الرسالة
و تحقیق پرسیده شد از امیر المومنین که چه بود میراث او از پیغمبر صلعم و آله آنحضرت گفت نبود میانه من و او فاصله مگر رسالت
و درستی که ایراد آن کرده شده و مثل این آمده است بعینه از پرسش حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام و حضرت ابی الحسن
موسی و حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیهم السلام و قول ایشان جمیعا با آثار مشهورست که اگر نه رسول امیر علی بن ابی
طالب صلوات الله علیهما بودی نمی آفرید بسبب ایشان آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و این متعلق و مخصوص است بتفضیل این
هر دو بحسن اعمال و لطف خلق و مصلحتهای خلق بمعرفت هر دو و طاعت و اطاعت هر دو و تعظیم و اجلال هر دو صلوات
الله و سلامه علیهما

الطریق الخامس عشر

آنکه آنحضرت وارث حضرت رسالت پناه است
صلعم و آله پس در امالی صدوق است بسند بحضرت امام صادق ع از پدرش از آبائش از حضرت امیر المومنین ع که گفت
قال رسول الله صلعم و آله انت اخی و وارثی و وصیی و خلیفتی فی اهلی و امینی فی حیوتی
گفت رسول الله صلعم و آله تو برادر منی و وارث منی و وصی منی و خلیفه منی در اهل من و امین منی در زندگی من
و بعد مماتی محبک محبی و مبغضک مبغضی یا علی انا و انت ابو هذه الامة یا علی انا و انت و الائمة
و بعد ممات من محب تو محب منست و دشمن تو دشمن منست یا علی من و تو پدر این امتیم یا علی من و تو و امامان که هستند
من ولدک سادة فی الدنیا و ملوک فی الآخرة من عرفنا فقد عرف الله و من انکرنا فقد انکر الله
از فرزندان تو هستیم سیدان در دنیا و پادشاهان در آخرت هر که شناخت ما را پس بتحقیق شناخت خدا را و هر که انکار کرد ما را پس بتحقیق انکار کرده خدای را

وهم در امالی صدوق است مسندا الی عبد الله بن ابی اوفی که گفت برادری داد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
میانه اصحاب خود و اسم حضرت امیر المومنین برای برادری هیچکس نزد امیر المومنین گفت برادری دادی میان اصحاب خود
و مرا گذاشتی پس حضرت رسالت پناه گفت فوالذی نفسی بیده ما اخترتك الا لنفسی انت اخی
پس سخن آنکه که جان من بدست اوست که اختیار نکردم ترا الا برای نفس خود تو برادر منی ص و آله
ووصیی ووارثی قال ما ورث منك یا رسول الله قال ما ورث النبیون علی کتاب ربهم
و وصی منی و وارث منی گفت چه میراث یابم از تو ای فرستاده خدا گفت آنچه میراث یافتند پیغمبران از کتاب پروردگار
وسنة نبیهم وانت وابناك معی فی الجنة وروایت کرد اسعد بن ابرهیم اربلی در اربعین خود
و سنت پیغمبران شان و تو و دو پسر تو با منید در بهشت
از احمد حنبل مرفوعا الی الاعمش الی ابی وایل الی عبد الله بن مسعود که گفت قال رسول الله ص و آله
لما خلق الله تعالی آدم سال ربه ان یریه من ذریته من الانبیاء والاوصیاء والمقربین الی الله
وقتی که آفرید خدای تعالی آدم را پرسید پروردگار خود را که بنماید او را از ذریه او از انبیا و اوصیا و مقربان درگاه
فانزل الله علیه صحیفة فقراها کما علمه الله تعالی الی ان انتهی الی اسم النبی ص و آله و سلم وجد عنده
پس فرو فرستاد خدای بر او صحیفه را که خواند آن را چنانکه خدای تعلیم کرده بود تا آنکه منتهی شد به نام پیغمبر ص و آله یافت نزد
اسمه اسم علی فقال اوهذا نبی ولا نبی بعد محمد قیل له بل هذا وارث علمه و وصیه فلما وقع آدم
نام او نام علی پس گفت یا او پیغمبر است و نیست پیغمبری بعد محمد گفتند مر او را بلکه او وارث علم اوست و وصی او است پس چون واقع شد آدم
فی الخطیئة وتوسل الی ربه جعل علیا ع ممن توسل به وباهل بیته ص و آله ودر امالی
در واقعه خطیه تغییر یافته و توسل شد بسوی پروردگار خود گردانید علی را از آنکسانی که توسل بایشان شد به او و اهل بیت علیه السلام
صدوق است ایضا مسندا بسعید بن جبیر از عبد الله بن عباس که گفت قال رسول الله ص و آله
لعلی بن ابی طالب یا علی ع انت صاحب حوضی وصاحب لوائی ومنجز عداتی وحبیب قلبی ووارث
مر علی بن ابی طالب را یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لوای منی و وفا کننده وعده های منی و دوست دل من
علمی وانت مستودع مواریث الانبیاء الحدیث بطوله ودر امالی صدوق است ایضا از ابی العباس العدوی
علم منی و تو ودیعت پذیر میراث پیغمبرانی
که گفت

64

که گفت حدیث کرد برای ما ابو عبید حسن بن علی العدوی که گفت حدیث کرد برای ما هیثم بن عبد الله که گفت حدیث کرد برای
مامون از پدرش رشید از مهدی از پدرش منصور از پدرش از جدش از ابن عباس که گفت قال رسول الله ص و آله لعلی ع
انت وارثی و از زیادات ابن شاذان است که گفت قال رسول الله ص و آله ان الله قد فرض علیکم طاعتی
تو وارث منی ... بدرستی که فرض کرده خدا
ونهاکم عن معصیتی واوجب علیکم اتباع امری وفرض علیکم من طاعة علی بن ابی طالب بعدی کما فرض علیکم
و نهی کرده است شما را از معصیت من و واجب ساخته بر شما پیروی امر مرا و فرض کرده بر شما از طاعت علی بن ابی طالب بعد از من چنانکه فرض کرده بر شما
من طاعتی ونهاکم عن معصیته کما نهاکم عن معصیتی وجعله اخی ووزیری ووصیی ووارثی وهو منی
از طاعت من و نهی کرده شما را از نافرمانی او چنانکه نهی کرده از نافرمانی من و ساخته است او را برادر من و وزیر من و وصی من و وارث من و او از من است
وانا منه حبه ایمان وبغضه کفر محبه محبی ومبغضه مبغضی وهو مولی من انا مولاه وانا مولی کل مسلم
و من از ویم دوستی او ایمانست و دشمنی او کفر است دوستش دوست من و دشمنش دشمن من و او مولی هر کس است که منم مولی او و منم مولای هر مرد مسلمان
ومسلمة وانا وهو ابوا هذه الامة ظاهر است که ارث در بخا در ذریت الا این که حضرت امیر المومنین ابو وارث
و زن مسلمان و من و او پدران این امتیم
آنحضرت خیر النبیین را بود ص و آله و گفت ابن البطریق که بدان که درین اخبار دلیلی است بر نفی مثل از حضرت امیر المومنین ع
الا آنکه حضرت رسالت پناه مثل او بود از برای آنکه گفت او وارث منست از برای آنکه میراث حقی است که گردانیده است خدای تعالی
از برای مستحق آن و بجعل مستوفی نیست مولف خلد ظل ارشاد میگوید معلوم من که موید این معنی حدیث ثانی است از امالی که معلوم
من که مراد از میراث انبیا فضایل و کمالات باشد و این مردو را حضرت رسالت پناه مستحق است ص و آله و صحیح است افضلیة
از برای آنکه از جمله آنچه حضرت رسالت مستحق آن بود از صفات حضرت امیر المومنین نیز مستحق بود بنا برین حدیث

الطریق السادس عشر

آنکه آنحضرت قسمت کننده دوزخ و بهشت است پس مخصوص باشد
از زیاده آنچه واجب میسازد این را پس برین تقدیر افضل باشد اما بیان ملازمت پس ما بر قبح تقدیم مفضول و امتناع
ترجیح مساوی و اما حقیقت مقدم از برای آنچه در امالی طوسی است از مفضل بن عمر از حضرت امام ابی عبد الله جعفر صادق ع
از پدرش از امیر المومنین ع که او روزی از روزها نشسته بود بر جبه و مردم بر حوالی او جمع بودند مردی برخاست و گفت یا امیر المومنین
بدرستی که تو بمکانی و منزلتی متمکنی که خدای ترا بآن داشته و پدر تو معذب است در آتش پس امیر المومنین ع گفت

من فضل الله فاك والذي بعث محمدا ص وآله بالحق لو شفع ابي في كل مذنب على وجه الارض لشفعهم

خاموش باش بشكند خداي دهان ترا سوگند بآنكسي كه برانگيخت محمد ص وآله را بحق كه اگر شفاعت كند پدر من در حق هر گناهكاري كه بر روي زمين است هر آينه

الله فيهم اني يعذب بالنار وابنه قسيم الجنة والنار وقال والذي بعث محمدا بالحق ان نور ابي طالب

خداي در حق ايشان از كجا پدرم معذب شود باتش حال آنكه پسر او قسمت كننده بهشت و دوزخ باشد وگفت سوگند بآنكه برانگيخت محمد را بحق كه نور ابي طالب

يوم القيمة ليطفي انوار الخلق الا خمسة انوار نور محمد ونوري ونور فاطمة ونور الحسن والحسين ومن ولده

در روز قيامت هر آينه فرو مي نشاند نورهاي خلق را مگر پنج نور نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسين و هر كس از اولاد او

من الائمة لان نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل من قبل ان يخلق آدم ع بالفي عام

كه از امامان معصومين باشد از براي آنكه نور او از نور ماست آن نوري كه آفريد خداي عز وجل پيش از آنكه بيافريند آدم ع را دو هزار سال

وروايت كرده ابن مغازلي در كتابش باسناد خود كه گفت رسول خداي ص وآله مر علي ع را انت قسيم الجنة

صلى الله عليه وآله عليه السلم كه تو بخش كننده بهشت صدق

والنار ذلك يقرع باب الجنة ويدخلها بغير حساب ونيز روايت كرده ابن مغازلي مذكور در همين كتاب

و دوزخ [illegible] كه ميزند در بهشت را و در مي آيد به بهشت بغير حساب

از شريك كه گفت وقتي كه مريض بود اعمش و در ان مرض مرد اين كه ابن شبرمه وابن ابي ليلى وابو حنيفه پيش او آمدند وگفتند

يا ابا محمد اين آخرين روزيست از روزهاي دنيا واولين روزيست از روزهاي آخرة وبدرستي كه تو حديث ميكردي از علي ابن ابي

طالب باحاديثي كه سلطان وقت اعتراض ميكرد بتو براي آن حديث و غرض اين سلطان يكي از فراعنه بني اميه بود و حال آنكه

اگر اقتصار ميكردي يعني كمتر حديث ميكردي از حسن راي مي بود سبب آن چه بود و درين دم راست بگوي اعمش گفت بگوييد

اين را واسناد كنيد بمن كه حق ميگويم حديث كرد مرا ابو المتوكل الناجي از ابي سعيد الخدري كه گفت قال رسول الله ص وآله

اذا كان يوم القيمة قال الله تعالى لي ولعلي ادخلا الجنة من احبكما وادخلا النار من ابغضكما فيجلس علي

هر گاه باشد روز قيامت گويد خداي تعالى مرا و مر علي را در آريد هر دو در بهشت آنكسي را كه دوست ميدارد شما را هر دو را و در آريد در دوزخ [illegible]

ع على شفير جهنم فيقول هذا لي وهذا لك واز مناقب خوارزمي است قال علي ع

ع بر كنار دوزخ پس گويد اين مرا و اين ترا عليه السلام

قال لي رسول الله ص وآله يوم فتح خيبر لولا ان يقول فيك طوايف من امتي ما قالت النصارى

گفت مرا فرستاده خداي ص وآله روز فتح خيبر كه اگر نه آنكه ميگويند در حق تو طايفه چند از امت من آنچه گفتند نصرانيان

في عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالا لا تمر على ملا من المسلمين الا اخذوا من تراب رجليك

در عيسى پسر مريم هر آينه گفتمي امروز در شان تو سخني چند كه نگذشتي بر گروهي از مسلمانان مگر آنكه فرا گيرند از خاك دو پاي تو

وفضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون مني وانا منك ترثني وارثك الى قوله

و از آب طهور تو يعني غساله تو طلب شفا ميكنند بآن وليكن بس است ترا كه تو از مني و من از توام ميراث ميبري از من و ميبرم ميراث تو تا آنجا كه

انت تودي ديني وتقاتل على سنتي وانت في الآخرة اقرب الناس مني وانك غدا على الحوض خليفتي

تو ادا ميكني دين مرا و مقاتله ميكني بر طريق و روش من و تو در آخرت نزديكترين مردماني بمن و بدرستي كه تو فردا بر حوض خليفه مني

تذود عنه المنافقين وانت اول من يرد على الحوض الى قوله وان شيعتك جيراني وان اعداءك

[illegible] منافقان را و تو اول كسي كه وارد ميشود در حوض تا آنكه گفت و بدرستي كه شيعه تو همسايگان منند و بدرستي كه دشمنان تو

غدا ظماء مظمئون مسودة وجوههم مقمحون حربك حربي وسلمك سلمي وسرك سري وعلانيتك

فردا تشنگان [illegible] سياه كرده روهاشان [illegible] جنگ تو جنگ منست و آشتي تو آشتي منست و پنهاني تو پنهاني منست و آشكار تو

علانيتي سريرة صدرك كسريرة صدري وانت باب علمي وان ولدك ولدي ولحمك لحمي و

آشكار منست [illegible] سينه تو چون سينه منست و تو در علم مني و بدرستي كه زاده تو زاده منست و گوشت تو گوشت منست

دمك دمي وان الحق معك والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك والايمان مخالط لحمك

و خون تو خون منست و بدرستي كه حق با تست و حق بر زبان تست و در دل تست و ميان دو چشم تست و ايمان مخلوط گوشت تو

ودمك كما خالط لحمي ودمي وان الله عز وجل امرني ان ابشرك انك وعترتك في الجنة

و خون تو چنانكه مخلوط است بگوشت من و خون من و بدرستي كه خداي عز وجل فرمود مرا تا بشارت دهم ترا كه بدرستي تو و عترت تو در بهشتيد

وان عدوك في النار لا يرد على الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب لك الحديث ودر

و بدرستي كه دشمن تو در دوزخ است و وارد نميشود بر حوض دشمن تو و غايب نميشود از حوض دوست تو

حديث هر چه بيخواهي است از دلالت بر مساوات برو وجه كمال از چند جهة كما لا يخفى و روايت كرده احمد بن [illegible] در [illegible]

سندا الى عبد الله بن عمر كه گفت قال رسول الله ص وآله لعلي بن ابي طالب اذا كان يوم القيمة

صلى الله عليه وآله مر علي بن ابي طالب را كه هر گاه روز قيامت

يؤتى بك يا علي على نجيب من نور على راسك تاج يضيء يكاد نوره يخطف ابصار اهل الموقف

آورده شوي يا علي بر مركبي از نور بر سر تو تاجي [illegible] نزديك [illegible] نور او [illegible] ديده هاي اهل [illegible]

فیاتی النداء من عند الله جل جلاله این خلیفة رسول الله ص و آله فیقول علی ها انا ذا فیاتی النداء

پس بیاید ندا از پیش خدای جل جلاله که کجاست خلیفه رسول خدای ص و آله پس گوید علی ع که این منم حاضر پس باید ندا که

یا علی من احبک ادخله الجنة ومن عاداک ادخله النار فانت قسیم الجنة وانت قسیم النار

یا علی هر کس که دوست داشته ترا در آور در بهشت و هر کس دشمن داشته ترا در آور در دوزخ پس تو بخشش کننده بهشتی و تو بخشش کننده دوزخی

و از کتاب مشارق انوار الیقین است منقول از امالی ابی حمزة الثمالی مرفوعا الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

انه قال اذا کان یوم القیمة یؤتی بک یا علی علی نجیبة من نور علی راسک تاج له اربعة ارکان علی

که گفت که چون شود روز قیامت بیارند ترا یا علی بر شتر نجیب از نور بر سر تو تاجی که مر آنرا چهار رکن باشد بر

کل رکن منه ثلثة اسطر لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ثم یوضع لک کرسی الکرامة و یعطی

هر رکنی از آن سه سطر نیست معبودی الا خدای محمد رسول خداست علی ولی خداست بعد از آن نهند برای تو کرسی کرامت و بدهند ترا

مفاتیح الجنة والنار ثم یجمع لک الاولون والاخرون فی صعید واحد فتامر بشیعتک الی الجنة

کلید های بهشت و دوزخ بعد از آن فراهم آیند ترا اولان و الاخران در یک مسندی پس تو امر کنی شیعه خود را بسوی بهشت

و باعدائک الی النار فانت قسیم الجنة والنار وانت فی ذلک امین الله و امین عبارة از حاکم معتبر

و دشمنان خود را بسوی دوزخ پس تو بخشش کننده بهشتی و دوزخی و تو درین امر امین خدایی

ثم قال فعلمه ان حساب شیعتهم الیهم و مرجوعهم یوم الحساب علیهم دلیل قوله سبحانه

بعد از آن گفت پس دانسته شد که حساب شیعیان نزد ایشانست و مرجوع ایشان در روز حساب بر ایشانست و دلیل قول خدای سبحانه

وان من شیعته لابرهیم حضرت امام صادق ع گفت حضرت ابرهیم از سلک شیعه حضرت امیرالمومنین است

که بدرستی که از شیعه او است ابرهیم

و هر گاه انبیا از شیعه آنحضرت باشند و حساب شیعه با آنحضرت باشد پس حساب انبیا با او باشد و مفاتیح جنت و نار در دست

او باشد و در آن روز ملایکه مقرب و انبیا مرسل همه و بدرستی که روایت کرده ابن عباس که خدای هم روز قیامت مر اینه

ولایت دهد حضرت امیرالمومنین را بحساب خلایق با سرها و اجمعها و محقق تضمین کرده این معنی عظیم را ابن ابی الحدید در شعر خود

وما علة الدنیا ومن بدء خلقها　　الیه و سیتلوا وفی الحشر تعقیب

و آنچه علت دنیاست که از آغاز آفرینش آن شده　　نزد او ظاهر است و میخوانند　در حشر او تعقیب خواهد شد

مولف ابده الله میگوید که مرجع حساب شیعه باشد بسوی او است مر اینه حساب انبیا نیز با او هم باشد مقدم اولی

صفة

فی

محقق است بنابر اخبار مشهوره قطعیة الطریق و دلالات معتبره ثابته التوفیق بها و مقدمه ثانیه بیانی است مثل آن

هر گاه ابرهیم ع بنابر روایت مذکوره از شیعه او باشد پس جمیع انبیا چنین باشند بنابر اجماع مرکب و روایت و حدیث

ابن عباس که حساب خلایق با اوست جمیعا نص است درین باب و نیز روایت کرده در مانه باسناد بحضرت امام

باقر ع از پدرش علی بن الحسین از پدرش امام شهید رشید حسین از حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع

که گفت قال رسول الله ص و آله وروی ان سئل عن قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یا علی اذا جمع الله

ع گفت رسول خدای ص و آله و روایت کرده اند که پرسیده شد از قول خدای که بیندازید شما هر دو در جهنم هر کافر و عنید یا علی چون جمع کند

الناس یوم القیمة فی صعید واحد کنت انا وانت یومئذ عن یمین العرش فیقول الله نعم یا محمد

خدای مردمان را روز قیامت در یک مسندی من باشم و تو در آن روز از جانب راست عرش پس گوید خدای نعم که یا محمد

و یا علی قوما والقیا من ابغضکما وخالفکما وکذبکما فی النار و در کتاب المعجزات و البراهین است

و یا علی برخیزید هر دو و بیندازید هر دو آنکس را که دشمن داشته شما هر دو و مخالفت کرده با شما هر دو در آتش دوزخ

باسناد الی عمار بن یاسر که حضرت امیرالمومنین و قاضی دین خیر المرسلین ع در دار القضا نشسته بود مردی صفوان

بن الاکحل نام بسوی او آمد و گفت یا امیرالمومنین من مردی ام از شیعه تو و بر من گناهی چند است میخواهم مرا از آن گناهان

پاک کنی که مر اینه رحلت باخرت خواهم کرد و بر من گناهی نماند و این گناهان عظیم عظیمند پس حضرت امیرالمومنین ع گفت اعظم

گناهان تو کدام است مرد گفت فلان گناه حضرت فرمود که واجب است که ترا بذی الفقار زنم یا بر تو دیواری فرود آرم یا

آتش در تو زنم که جزاء آنکس که ارتکاب این کند اینست پس صفوان گفت یا مولای مرا باتش بسوز پس حضرت امیرالمومنین

ع عمار را گفت که جمع کن برای او مرا دسته دسته هیزم تا من در آن آتش زنم و عذاب کنم این مرد را چون هیزم جمع شد

صفوان را فرمود که مسئول را امضا باید کرد پس وصیتها که داری بکن و بیا صفوان بخانه رفت و وصیت کرد با آنچه

را دارا بود و قسمت کرد مال خود را از برای یوم الاخرة و ابراء ذمه خود از حقوق مستحقین کرد و بعد از آن بازگشت بر در حجره که

نوح ابو انور در مسجد جامع بنا فرموده پس چون حضرت امیرالمومنین عمار را فرمود صفوان آواز کرد که نجات ده مرا

ای آیه خدای از هلاک شدن پس امیرالمومنین عمار را فرمود تا در کوفه ندا کرد که بیرون آیید و ببینید که امیرالمومنین چگونه

میسوزد مردی از شیعه خود را پس اهل کوفه گفتند که شیعه علی و محب علی ماکول نار نمیشود و این مرد از سلک شیعه

اوست و باتش او را بخواهد سوخت پس امیرالمومنین ع این سخن را شنید اول خود بیرون آمد و بیرون آورد صفوان را و بر هیزم چید

نزار دسته بسته في را و آتش زنه وکبریت بود و ادکه اکنون ببین آتش در زن و نفس خود را بسوز پس اگر تو شیعه علی

و عارف بحق اوئی آتش تو در نمیکرد و اگر از مخالفانی و از مکذبانی پس آتش گوشت ترا بخورد و استخوان ترا بشکند پس آن مرد

بفرموده امیر المومنین ع عمل کرد و آتش در نی زد و نی شعله بر فلک اثیر رسانید و بود از نیران جهنم گشت و آن مرد با ثیاب کتان

سفید در میان آن بود مطلقا آتش متعرض او نشد و آن هیزم و نی تمامی بسوخت پس حضرت امیر المومنین ع شکفتگی فرموده گفت

قد کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا ثم قال و انا قسیم الجنة و النار شهد

تحقیق دروغ گفته اند عدول کنندگان از خدا و گمراه شدند گمراهی دور و زیان کرده اند زیانی ظاهر بعد از آن گفت که من قسمت کننده بهشتم و دوزخم گواه

بذلک حبیبی رسول الله ص و آله فی مواطن کثیرة   و چه خوش گفته عامر بن ثعلبه و گفته اند که شافعی راست

باین دوست من رسول خدا در جایهای بسیار

شعر

علی حبه جنة   قسیم النار و الجنة   وصی المصطفی حقا   امام الانس و الجنة

علیست که دوستی او سپر آتشست   بخش کننده بهشت و دوزخ   وصی مصطفی بحق حق   امام مردمان و جنیان

و گفت ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه که نوشته یافته اند بر در مشهد صفین شعر

رضیت بان القی القیمة حاملا   و ما نحوی حار نیک حبها   اباحسن ان کان حبک مدخلی   جهنم کان الفوز عندی جحیمها

[illegible]

و کیف یذوق النار من کان موقنا   بانک مولیها و انت قسیمها

و چون بچشد آتش اگر کسی که باشد که آقای او که توی بخش کننده آن

الطریق السابع عشر

آنکه تفضیل داده است خدای ع او را بر سایر خلق خود پس او افضل میشود بالضرورة اما صغری پس بتحقیق روایت کرده

فاضل علی بن عیسی در کشف الغمه از حافظ عالم محب الدین محمود بن الحسن بن النجار از رجالی که ذکر کرده بود بین طرق که

شنوده شده از اسماء بنت عمیس که میگفت شنیدم از سیده خود فاطمه علیها السلم یقول

لیلة دخل بی علی بن ابی طالب ع افزعنی فی فراشی فقلت افزعت یا سیدة النساء قالت سمعت

شبی داخل شد بمن علی بن ابی طالب ع من بترسیدم در جامه خواب خود پس گفت ایا ترسیدی که ترسیدی ای سیده زنان گفت شنیدم

الارض یحدثه و یحدثها فاصبحت و انا فزعة فاخبرت والدی ص و آله فسجد سجدة طویلة ثم رفع

که زمین سخن میگفت با او و او سخن میگفت با زمین پس صبح کردم ترسان پس خبر دادم پدر خود را پس سجده کرد سجده دراز پس بلند کرد

راسه و قال یا فاطمة ابشری بطیب النسل فان الله فضل بعلک علی سایر خلقه و امر الارض ان

سر او و گفت یا فاطمه مژده بده ببر پاکی نسل پس بدرستی که خدا تفضیل داده شوهر ترا بر سایر آفریدگان خود و فرموده زمین را که

یحدثه باخبارها و ما یجری من شرق الارض الی غربها و اما کبری پس ضروری است

سخن گوید با او بخبرهای خود و آنچه میگذرد از مشرق زمین تا مغرب [illegible]

الطریق الثامن عشر

آنکه کفوی غیر او برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نبود پس

قیاس باو نتوان کرد غیر او را اما حقیقت مقدمه اول و ملازمه آن ظاهر و مبین است پس روایت کرده است صدوق

در امالی خود باسناد الی امام صادق ع در حدیثی انو بعد از آن گفته   اتدری لم سمیت فاطمة   گفتم

خبر ده مرا یا سیدی قال   فطمت من الشر ثم قال لولا ان امیر المومنین تزوجها

[illegible]

ع و آله   گفت   از شر باز گرفته شده است   بعد از آن گفت که اگر نه امیر المومنین جفت او شدی

لما کان لها کفو علی وجه الارض آدم و من دونه   مولف سلمه الله میگوید یعنی که

هر آینه نبودی برای فاطمه کفوی بر روی زمین   خواه آدم ع خواه هر که غیر او است از پیغمبران و غیر ایشان

من دونه اعم از آن که در شرف یا نسب یا زمان پس بهر حال داخل میشود در آن آدم و اولاد وی از برای آنکه من

از ادات عموم است و اما ثانیه پس ظاهر است در کشف الغمه از امام صادق ع مرویست که   لولا ان الله خلق

امیر المومنین ع لفاطمة ع ما کان لها کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه ثم قال فقد آورد صاحب

امیر المومنین ع را از برای فاطمه بی کفو بودی بر روی زمین خواه آدم خواه غیر او بعد از آن گفت که بتحقیق ایراد کرد

کتاب الفردوس عن النبی ص و آله انه قال   لولا علی لم یکن لفاطمة کفو   مولف ابدطال

کتاب فردوس از پیغمبر ص و آله   که گفت   اگر نه علی بودی نبودی مر فاطمه را کفوی   یعنی هم در دنیا

معلوم میشود بر که مدلول این حدیث مدلول قول حضرت امام صادق ع است بعینه از برای آنکه در سیاق برهان عموم است

ناحدی که در کتاب انوار مشارق انوار الیقین مرویست از ابن عباس که گفت قال رسول الله ص و آله

ان الله نصب علیا علما بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مومنا و من انکره کان کافرا ضالا و من ساوی

بدرستی که خدای منصوب ساخته علی را علمی میانه خود و میان خلق خود پس هر کس شناخت علی را مومن شد و هر کس انکار او کرد کافر گمراه و هر که برابر گرداند اورا

بغیره کان مشرکا و من جاء بولایته کان فائزا و دخل الجنة آمنا و من جاء بعداوته دخل النار

بغیر او مشرک شد و هر کس بولایت او آمد فایز شد بمطلب خدائی و در آمد بهشت بحال ایمنی و هر کس بعداوت او آمد در آمد در دوزخ الی

وهرکه اینچنین باشد بی شبهه لازم می آید که افضل باشد اما الملازمة پس بیّن و پس بیّن است واما بطلان اللازم

بس ظاهر

الطریق التاسع عشر

انکه مراد است آنچه پیش از وی و بعد از وی کسی را نبوده و هرکه چنین

افضل باشد اما الملازمة پس بیّن است واما بیان ملزوم در کتاب یقین است در اختصاص آنحضرت بامیر المؤمنین ع م

طاوس آل طاوس راست الحقه الله بسلفه که آنچه او نقل کرده زیاده بر سیصد طریق است از موفق بن احمد

الخوارزمی که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما اسری بی الی السماء الی سدرة

گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله که وقتی که شب روی فرموده مرا بسوی آسمان تا سدره

المنتهی وقفت بین یدی ربی جل وعز فقال یا محمد قلت لبیک وسعدیک قال قد بلوت

المنتهی ایستادم برابر پروردگار خود جل وعز پس گفت یا محمد گفتم لبیک وسعدیک گفت تحقیق مطالعه کردم

خلقی فایهم رایت اطوع لک قلت ربی علیا قال صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک خلیفة

آفریدگان مرا پس کدام ایشان را دیدی مطیع‌تر برای خود گفتم که ای پروردگار من علی را گفت راست گفتی یا محمد پس آیا فرا گرفتی برای نفس خود خلیفه

یؤدی عنک ویعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت اختر لی فان خیرتک خیر لی

که ادا کند از تو و بیاموزد بندگان مرا از کتاب من آنچه نمیدانند گفت گفتم تو اختیار کن برای من پس بدرستی که اختیار تو

قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک خلیفة ووصیا وبخلیه علمی وحلمی وهو امیر المؤمنین حقا

گفت تحقیق اختیار کردم برای تو علی را پس فرا گیر او را برای نفس خود خلیفه و وصی که بزیور علم من و حلم من آراسته است و او امیر مؤمنان است بحق

لم ینلها احد قبله ولیست لاحد بعده یا محمد علی رایة الهدی وامام من اطاعنی ونور اولیائی

نمیرسد بدین مرتبه هیچکس پیش از او و کسی بعد از او که بدین مرتبه رسد یا محمد علی رایت راه راست و امام هر کسی است که اطاعت من کرده و نور اولیای من

وهی الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی

و این کلمه ایست که الزام کرده آنرا بر پرهیزکاران او را هر که دوست دارد او را پس بتحقیق دوست داشته مرا و هر که دشمن دارد او را [illegible]

فبشره بذلک یا محمد فقال النبی صلی الله علیه وآله قلت ربی قد بشرته فقال انی عبد الله وفی قبضته

پس مژده ده او را باین یا محمد پس پیغمبر گفت گفتم که ای پروردگار من بتحقیق مژده دادم او را پس گفت که بدرستی که من بنده خدایم و در قبضه اویم

ان یعاقبنی فبذنوبی لم یظلمنی شیئا وان تمم لی وعدی فالله مولای قال اجل واجعل

[illegible] پس خدای مولای من است گفت [illegible]

ربیعة الایمان به قال قد فعلت ذلک یا محمد غیر انی مخصصه بشیء من البلاء لم اخص به احدا

ربیع ایمان باو گفت تحقیق کردم چنین یا محمد غیر آنکه من مخصوص میسازم او را بچیزی از آزمایشی که مخصوص نساختم آنرا بهیچکس را

من اولیائی قال قلت ربی اخی وصاحبی قال قد سبق فی علمی انه مبتلا لولا علی لم یعرف حزبی

از دوستان خود گفت گفتم من که ای پروردگار من او برادر و صاحب منست گفت که در علم من سبقت یافته است که او مبتلاست اگر علی نبودی شناخته نمیشد گروه من

ولا اولیائی ولا اولیاء رسلی

مولف سلمه الله وابقاه میگوید میگویم من که این حدیث دلالت میکند

و نه اولیای من و نه اولیای رسولان من

برای حضرت امیر المؤمنین ع م بر مناقب بسیار از انجمله قوله تعالی بحلیة علمی وحلمی یعنی متحلی بزیور علم و حلم منست و از انجمله انه

امیر المؤمنین حقا و از انجمله است انه لم ینلها احد قبله ولا بعده یعنی نرسیده و نمیرسد باین مقام هیچکس پیش

از او و بعد از او و از انجمله است انه نور اولیائه ع م یعنی نور اولیای خداست و بنور او اولیای خدا شناخته میشوند و از انجمله است

انه الکلمة التی الزمتها المتقین یعنی او منزله کلمه است که پرهیزکاران بآن در سلک ملتزمین در آمده اند و از انجمله است

من احبه فقد احب الله ومن ابغضه فقد ابغضه یعنی هر که دوست دارد او را پس بتحقیق دوست میدارد خدا را

و هر کس دشمن میدارد او را پس بتحقیق دشمن میدارد خدا را و از انجمله است انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله استدعا الهم

او کرد برای اختصاص الهی او را ببلای که دیگری از اولیا خدا بآن مبتلا نشده باشد بنابر غلظ شفقت محبت که باو ع م

داشت انکه او برادر و یار اوست و از انجمله است انکه اگر علی ع م نبودی شناخته نشدی دشمن و دوست خدای

و دوستان پیغمبران مولف میگوید که قول حضرت امیر المؤمنین ع م انی عبد الله وفی قبضته ان یعاقبنی

فبذنوبی اعترافی است بعبودیت و انقطاع بسوی او و در اقرار بعظمت جبروتیه او ع م و اذعان بنهایت الکرم

و شدة اعطام از برای آنحضرت نوعی است که جایز است بر ایشان ذنب و از جانب خدای تعالی مستحق اند بآن عقوبة

را از برای آنکه انسان جایز الخطاست اگرچه ممتنع است بر مثل آنحضرت نسبت ذنب و خطا تحقیق و بدرستی که

این منقبت رفیعه و رتبه منیعه که بآن مستحق مرحمت از خدای تعالی بچنین کرامتی که جواد جمیع فارسیان فضل

آن نمیرسد و شرطیه ان یعذبنی اگرچه ممتنع است اما تعلیق محال بر مثل امیر المؤمنین از آنحضرت بنابر

تواضع و تخشع باین اسلوب عجیب نیست و از انجمله است وهو امیر المؤمنین حقا که المؤمنین جمع است

محلی بلام افاده عموم مر مومنین از اولین و آخرین میکند و مؤید اینست انکه او امیر هر کس است که بر روی زمین است

و در آسمان [illegible]

والیمر کسی است که درگذشته است و امیر کسی است که باقی ماند. با فقد مخصص منفصل و متصل بنا بر آنچه روایت کرده شیخ
فقیه محمد بن احمد شاذان در کتاب مستدرک الاخبار [illegible] مناقب وصی المختار از ابن عباس که گفت
کنا جلوسا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذ دخل علی بن ابی طالب فقال السلام علیک
بودیم نشسته با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که درآمد علی بن ابی طالب پس گفت السلام علیک
یا رسول الله فقال وعلیک السلام یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته فقال علی ع وانت حی یا رسول
یا رسول الله پس گفت وعلیک السلم یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته پس گفت علی ع که در حالی که تو زنده ای یا رسول
الله فقال وانا حی وانک مررت بنا امس یومنا وانا وجبرئیل فی حدیث ولم تسلم فقال جبرئیل
خدای پس گفت که در زمان حیات من و بدرستی که گذشتی بما تو دیروز و من و جبرئیل در سخن بودیم و تو سلام ندادی پس گفت جبرئیل
ما بال امیر المؤمنین مر بنا ولم یسلم اما والله لو سلم علینا لسررنا ورددنا علیه فقال علی ع یا رسول الله
چه واقع است امیر المؤمنین را که گذشت بما و نکرد سلام [illegible]
رأیتک ودحیة استخلیتما فی حدیث فکرهت ان اقطعه علیکما فقال النبی ص وآله انه
دیدم ترا و دحیه را که خلوة کرده بودید [illegible] پس گفت پیغمبر ص وآله که
لم یکن دحیة وانما کان جبرئیل فقلت یا جبرئیل کیف سمیته امیر المؤمنین فقال کان الله اوحی الی
آن دحیه نبود و [illegible] جبرئیل بود [illegible] پس گفت خدای وحی کرد بسوی من
فی غزوة بدر ان اهبط علی محمد فمره ان یأمر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ان یجول بین الصفین
در غزاء بدر که فرود آی بر محمد پس امر کن او را که امر کند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را که حایل شود میان دو صف
فان الملائکة یحبون ان ینظروا الیه وهو یجول بین الصفین فسماه ع امیر المؤمنین فانت
پس بدرستی که فرشتگان میخواهند که نظر کنند بسوی او و او حایل شده میان دو صف پس نام کرد خدا او را امیر المؤمنین پس تو
یا علی امیر من فی السماء وامیر من فی الارض وامیر من مضی وامیر من بقی فلا امیر قبلک ولا امیر بعدک
یا علی امیر هر کسی که در آسمانست و امیر هر کسی که در زمین است و امیر هر کسی که درگذشته و امیر هر کسی که باقی است پس امیری نیست پیش از تو و امیری نیست بعد از تو
لانه لا یجوز ان یسمی بهذا الاسم من لم یسمه الله تعالی — هر کسی که استدلال فرموده حضرت رسالت پناه ص وآله
از برای آنکه جایز نیست آنکه نام کرده شود باین اسم آنکس را که نام کرده خدای تعالی [illegible] ص وآله

بعدم جواز تسمیه غیر علی ع باین لقب از برای آنکه نام کرد خدای تعالی هیچکس را باین و هرگاه آنحضرت امیر باشد بر هر که
درگذشته و هر که باقی است امیر و آمر باشد بر همه کس و عام حجت است تا آنکه مخصص یافت شود و مخصص منتفی است عقلا و نقلا
و مؤید این معنی است آنچه در کتاب مشارق انوار الیقین است از انس بن مالک که گفت قال رسول الله ص
علی خلیفة الله وولیه علی جمیع خلقه طاعته مقرونة بطاعة الله وطاعتی فمن عرفه عرفنی ومن انکره انکرنی
علی خلیفه خداست و ولی اوست بر جمیع آفریدگان [illegible] طاعت او قرین طاعت خدا [illegible]
ثم قال انا وعلی والحسن والحسین وتسعة من ولد الحسین حجج الله تعالی علی خلقه اعداؤنا اعداء الله واولیاؤنا
بعد از آن گفت که من و علی و حسن و حسین و نه از فرزندان حسین حجتهای خدای تعالی ایم بر خلقش دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما
اولیاء الله و از کتاب فردوس است مر ابن شیرویه را که گفت قال رسول الله ص وآله لو یعلم الناس متی سمی
دوستان خدا اند — متی [illegible] که [illegible] مردمان [illegible]
علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی امیر المؤمنین وآدم بین الروح والجسد قال الله عز وجل
که اگر میدانستند مردمان که کی علی امیر المؤمنین شد انکار نمیکردند فضل او را نام نهاده شد در حالی که آدم میان روح و جسد بود گفت خدای عز وجل که
واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
وقتی که فرا گرفت پروردگار تو از بنی آدم از پشتهاشان فرزندانشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستم من پروردگار شما
بلی فقال تبارک وتعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم — مؤلف
فرشتگان گفتند بلی پس گفت تبارک و تعالی که من پروردگار شمام و محمد پیغمبر شماست و علی امیر شماست
سلمه الله میگوید یکی من عجب ترین عجبی آنکه عمر بن الخطاب لعنة الله علیه تسمیه کرد نفس خود را بامیر المؤمنین حتی که جاری شده سائر
این نام بر بنی امیه و بنی مروان و بنی العباس و گفته است ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در کتاب نصیحة الملوک که اول کسی
که او را امیر المؤمنین خواندند معاذ الله عمر بن خطاب بود علیه اللعنه و سبب این آن شد که او را خلیفه خلیفه رسول الله خطاب
میکردند ازین رو که او را خلیفه ابی بکر میدانستند و ابابکر را خلیفه پیغمبر نامیده بودند و این لقب بنا بر طول بر زبانها دشوار و ثقیل بود عمر ملعون
گفت ایها المؤمنون مرا امیر نام کنید که من امیر شمام یعنی آمر و حاکم حال آنکه عقل اهل ایمان ازین تبرا و ابا میکند که ابن خطاب [illegible]
که چرا که او امیر مؤمنان نبود و نیست والله بلکه او فظ غلیظ بود یعنی بدخوی بغایت بدخوی لعنه الله و قبحه اتری این چه جرأت و جسارة
بود که او بر خدای کرد که رسول خدای ابابکر را خلیفه خود ساخت و چون ابوبکر بجهنم رفت خلیفه که او تعیین کرد چه اعتبار داشت که

که او را امیر و حاکم مومنان توان خواند چون حکم خدا و رسول خدا بامارت او بر مومنان بجود باشد دعوی او بامارت مومنین باطل بل شنیع
و محض کفر و تسلط بغیر حق باشد ابو بکر خبیث بود از ثم چگونه خلیفه رسول میشد پس عمر علیه اللعنة اقتدا بآن خبیث کرده نفس خود را
خلیفه او و او را خلیفه رسول خواند و بعد از ان تسمیه کرد نفس شوم خود را باین تسمیه و جراة کرد درین پس برای منافقان وضع کرد
قاعده و مهد ساخت برای کفر تمهیدی و مشید ساخت برای نفاق بنیانی و هر کس واقف بر عهد او تا عهد معاویه ملعون
و آنچه واقف شد بشومی این دو مخذول مطعون ملعون از بدعتها و ضلالتها بر آنچه ذکر کرده سید نسابه علی بن عبد الحمید در کتاب
انصاف در رد بر صاحب کشاف میداند و میشناسد که چه کرده و چه پرداخته در بی حرمتی دین و خرابی قواعد اسلام
و کافی است بر اضلال او منع کردنش در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دواة و کاغذ طلبید تا کتابتی فرماید و قد قال علیه السلام و آله
ایتونی بدواة و بیضاء اکتب لکم کتابا لن یضلوا بعدی یعنی ابدا پس هر ضلالی ابدی
بیاورید برای من دواتی و کاغذی تا بنویسم برای شما مکتوبی تا هرگز گمراه نشوید بعد از من
و نفی در سیاق نکره است و افاده عموم میکند پس هر ضلالی که بعد از حضرت پیغمبر است روی نموده باشد از انزمان تا زمان
ما از عمر بوده باشد لعنه الله محقق طوسی قدس سره در بعضی تصانیف خود آورده که این دلیل است که آن ملعون منتظر
امرا بوده مولف شکر الله سعیه فی اعلاء اعلام الهدی میگوید که این نیز از قبیل قول فرعون است که گفت انا ربکم الاعلی
گفت طاوس آل طاوس در کتاب طرائف خود که از طرائف مذاهب اربعه یعنی از جمله طرفگیهای ایشان است این که
گواهی میدهند ایشان و همچنین کافه مسلمین که پیغمبر ایشان صلی الله علیه و آله اراده فرمود که برای ایشان هنگام وفاة خود کتابتی
یعنی وصیت نامه یا دستور العملی که بعد از و ابدا گمراهی در امت او روی نماید و نیز قایل اند باین که عمر بن الخطاب ملعون سبب منع
از ان کتاب شد و سبب ضلالت هر ضالی از امت و باعث اختلاف امت و سفک دماء میان امت و تلف اموال و اختلاف
شریعت و استمرار فساد و دو فرقه که سبق ذکر یافته شد و سبب خلود هر کس از مسلمین که مخلد در دوزخ خواهد بود گردید و همچنین
سبب استباحة فروج و حرام و اموال مسلمانان اسلام شد تا روز قیامت و مع هذا اکثر این طایفگان در اکثر اطوار اطاعت
و انقیاد عمر بن الخطاب که با وجود این حالات که شهادة برو داده اند مینمایند و تعظیم او میکنند و طرفه تر آنکه در مقام تکفیر از تعظیم
شهادة برین احوال هر آنکس اگر طعن در او میکند و هم من جملة المطاعین و ایشان بشومی عمر در تیه ضلالت اند و هم من الاخسرین
و تبرا میکنند از کسی که تقبیح او میکند و هم من المتحیرین و گفت امام همام امین الاسلام معین الدین طبرسی قدس سره
در کتاب اعلام الوری باعلام الهدی که جایز نیست پیش اصحاب ما رضی الله علیهم که اطلاق کنند لفظ امیر المومنین را بغیر

آنحضرت

آنحضرت از ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس چگونه بر فردی از افراد انسانی جایز توان داشت این که غیر آنحضرت
علیه السلام را درین لقب شریک سازند و میر سید علی اصغر رضی رحمه الله از روی این مضمون این بیت در منقبت آنحضرت گفته نیکو گفته
هست بی شبهه خطا چون بربتان نام خدا — بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المومنین
در کتاب کافی است از محمد بن یحیی مرفوعا الی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که کسی پرسید از وی که از شان قایم آل محمد
که سلام بر آنحضرت بامارة مومنین توان کرد فرمود که نه این اسمی است که خدای تعالی مسمی ساخت آن امیر المومنین علیه السلام را و نیست
از ان احدی باین مسمی شده و بعد او نمیشود مگر آنکه خود را بدین موسوم سازد و هر که خود را بدین موسوم سازد کافر باشد
مولف اتقاه الله لنشر الفواید علی المومنین میگوید که معلوم ما هر چگونه سلام بامارة مومنین بر حضرت قایم توان کرد که آنحضرت علیه السلام
خود فرمود که تقول السلام علیکم یا بقیة الله و بعد از ان قراءة فرمود که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مومنین

الطریق العشرون

آنکه آنحضرت علیه السلام را مزایا مخصوصه است که احدی مثل او نبود و افراد
آن مخصوص و منصوص بوده و نیست در امالی طوسی است از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از پدرش از جدش از
حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمود ده چیز مرا بود از نبی صلی الله علیه و آله که دیگری را نبود و دیگری را این لطف کرد و بعد بین انه قال
یا علی انت اخی فی الدنیا و انت اقرب الناس منی موقفا یوم القیمة و منزلی و منزلک فی الجنة متواجها — والآخرة
ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرة و تو نزدیکترین مردمانی بمن بحسب موقف در روز قیامت و منزل تو و منزل من در جنات رو برو
کمنزل الاخوین و انت الوصی و انت الولی و الوارث و انت الوزیر عدوک عدوی و عدوی عدوک
چون منزل دو برادر و تو وصیی و تو ولیی و میراث برنده و تو وزیری دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدای
و ولیک ولیی و ولیی ولی الله — و از امالی طوسی است ایضا از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام از آبای آنحضرت
و دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست
که امیر المومنین در کوفه بمنزل شریف خود فرمود که — ایها الناس انه کان لی من رسول الله صلی الله علیه و آله عشر خصال
ای گروه مردمان بدرستی که هست برای من از رسول خدای صلی الله علیه و آله ده خصلت
مراتب اربعین
هی احب الی مما طلعت علیه الشمس قال لی النبی صلی الله علیه و آله یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة و انت
که دوست ترست بمن از آنچه که بر تو افتاده بر آن آفتاب گفت مرا پیغمبر که یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو
اقرب الخلایق الی یوم القیمة فی الموقف بین یدی الجبار و منزلک فی الجنة مواجه منزلی کما
نزدیکترین خلایقی بسوی من در روز قیامت در موقف برابر جبار و منزل تو در بهشت رو برو منزل منست همچنانکه

يتواجه منازل الاخوان في الله وانت الوارث مني وانت الوصي من بعدي في عداتي واسرتي

روا و مي شود منازل دو برادر در جوار خداي و تو ميراث برنده مني و تو وصي مني از پس من در جهات من و شادي

ولنت الحافظ في اهلي عند غيبتي وانت الامام لامتي والقائم بالقسط في رعيتي وانت وليي و

و تو نگاه دارنده اهل مني وقتي كه من غايب شوم و تو امامي مر امت مرا و ايستاده بعدل در رعيت من و تو دوست مني

ووليك وليي ووليي ولي الله وعدوك عدوي وعدوي عدو الله مولف خدمت افاده ميكويد كه

دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا است

اگر گويند كه هرگاه باشد مراد از النبي صه و آله اين ده چيز لازم نمي آيد كه نبوده باشد مر غير او را از نبي صه و آله غير اين چيزها و برفرض تسليم

ليكن لازم نمي آيد اين كه نباشد غير او را از غير نبي صه و آله مثل اينها گوييم اگرچه از نفي ظاهر الا لازم نمي آيد اتصاف او بدين ده خصال

او برين ليكن بتحقيق مشتمل است بر امتياز او بمثل اين خصال از مثل اوچنين نبي صه و آله و اين كافي است در تفرد او بآنچه

غير او نيست بجهت آنكه دلالت ميكند بر آن نص لم يعطهن قبله ولا يعطهن احد بعده و هر كه چنين

عليه بخشيده نشده براي ايشان پيش از ين و بخشيده نشده باحدي از ايشان بعد از ين

افضل باشد و اين دو مقدمه ظاهر است و درين باب اخبار صحيحه وارد بجهت آنكه در كتاب عيون المعجزات در فضل او وارد است حديث

ثم مررت على ملك الموت وهو ينظر في اللوح فسلمت عليه فرد على السلم ثم قال لي يا محمد ما فعل علي

بعد از ان گذشتم بر فرشته مرگ و او نظر در تخته داشت پس سلام كردم بر او و بازداد بر من سلام بعد از ان گفت ما كه يا محمد چه ميكند

بن ابي طالب قلت حبيبي من اين تعرف علي بن ابي طالب فقال ما خلق الله خلقا الا و انا اقبض

پسر ابي طالب گفتم اي دوست از كجا ميشناسي علي پسر ابي طالب را پس گفت نيافريد خداي هيچ آفريده را مگر آنكه من قبض ميكنم

روحه ما خلاك وخلا علي بن ابي طالب فان الله عز وجل يتولى قبض ارواحكما

روح او را غير از تو و غير از علي بن ابي طالب پس بدرستي كه خداي عز و جل متوسلي قبض روح شما مرده است

از آنچه دلالت ميكند بر اختصاص هر دو باين و در كتاب كشف مثل اين حديث از مناقب ابن شاذان در طريق حادي عشر وارد شده

ميكند برين آنچه در كتاب اعلام الورى باعلام الهدى مر طبرسي قدس سره راست كه

يحيي الله عنه قوله صه و آله لابنته فاطمة لما عيرها نساء قريش بفقر علي ان الله عز وجل اطلع

پس يحيي [illegible] داشت خداي از او صه مر دختر خود فاطمه را وقتي كه او را عار كرده بودند زنان قريش بدرويشي علي بدرستي كه خداي عز و جل اطلاع

ش

على اهل الارض اطلاعة فاختار منهم اباك فجعله نبيا واطلع عليهم ثانية فاختار منهم بعلك

بر اهل زمين ديدني ديدني پس برگزيد از ايشان پدر ترا پس گردانيد او را پيغمبر و ديد بار ديگر بر ايشان ثانيه پس برگزيد از ايشان شوهر ترا

فجعله وصيا واوحى ان انكحك اما علمت انك بكرامة الله اباك وزوجك اعظمهم حلما

پس او را ساخت وصي و وحي كرد كه نكاح كند ترا ايا نمانسته كه بدرستي كه بكرامة خداي پدر تو و جفت تو اعظم ايشان است بحلم

واكثرهم علما واقدمهم سلما فضحكت فاطمة ع واستبشرت مولف اصلح الله شانه ميكويد كه

واكثر ايشان است بعلم و اقدم ايشان است بسلم پس خنديد فاطمة عليها السلام و خوشحال كرد

من كه غير اكثر ايشان و امثال آن عايد ميشود باهل الارض و مويد ميشود تتمه حديث كه آن اينست يا فاطمة ان لعلي ثمانية

يا فاطمة بدرستي كه مر علي راهشت

اضراس قواطع لم يجعل لاحد من الاولين والآخرين هو اخي في الدنيا والآخرة ليس ذلك لغيره

دندان برنده است كه هيچكس از اولين و آخرين را نبوده او برادر منست در دنيا و آخره نيست اين مر غير او را

من الناس وانت يا فاطمة سيدة نساء اهل الجنة زوجته وسبطا الرحمة سبطاي ولده

از نوع مردم ديگر و تو يا فاطمه سيده زنان اهل بهشت زن اويي و دو سبط رحمت كه سبطين منند فرزند اويند

واخوه المزين بالجناحين في الجنة يطير مع الملائكة حيث يشاء وعنده علم الاولين والآخرين

و برادر او كه مزين است بدو بال در بهشت و پرواز ميكند با فرشتگان هر جا كه ميخواهد و نزد اوست علم اولين و آخرين

الحديث مولف روح الله نفوذ افاداته في اسواق الافئدة ميكويد كه اين دندان برنده نيست مر فرشته اميد مطمع غير را

الطريق الحادي والعشرون

آنكه او ع سيد المسلمين است در امالي طوسي است از حضرت امام جعفر ع از آباي او عليهم السلم انه قال قال رسول الله صه و آله لما اسري بي الى السماء

عليهم السلم صلى الله عليه و آله وقتي كه شبانگاه فرو برد مرا بسوي آسمان

وانتهيت الى السدرة المنتهى نوديت يا محمد استوص بعلي خيرا فانه سيد المسلمين وامام

انتهي رسيد سير من بسوي سدرة المنتهى ندا يافتم كه يا محمد وصي ساز علي را كه خير او رحمت بدرستي كه او سيد مسلمانان و امام

المتقين وقائد الغر المحجلين يوم القيمة ودر مناقب است از انس رضي از انحضرت صه و آله

پرهيزكارانست و پيشرو دست و پا نوراني انست در روز قيامت صلعم

که فرمود یا انس اول من یدخل علیک من هذا الباب امیر المومنین و سید المسلمین و قاید الغر المحجلین
یا انس اول کسی که درون می آید بر تو ازین در امیر المومنین و سید مسلمانان و پیشرو روی سفیدان
انس گفت گفتم خدایا یکی از انصار را این مرتبت کرم کن و این آرزو پوشیده داشتم تا حضرت امیر المومنین ع تشریف آورد
حضرت رسالت پناه فرمود من هذا یا انس پس گفتم علی ع است و روایت کرده فقیه جلیل علی بن عیسی
در کشف الغمه مرفوعا الی امام ابی عبدالله جعفر الصادق ع قال قال رسول الله ص و آله لما اسری بی
الی السماء و انتهیت الی سدرة المنتهی نودیت استوص بعلی خیرا فانه سید المسلمین و امام المتقین
و قاید الغر المحجلین و روایت کرد ابن المغازلی از چند طرق با سانید معتبره و معنی همه یکی بود و فیها قال قال
رسول الله ص و آله یا علی انک سید المسلمین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین طبرسی در کتاب
اعلام الوری گفت که روایت کرد جابر الجعفی قال اخبرنی وصی الاوصیاء قال قال النبی ص و آله لعایشه
گفت پیغمبر ص و آله مر عایشه را خبر داد مرا وصی الاوصیا
لا تؤذونی فی علی فانه امیر المومنین و سید المسلمین یقعده الله غدا یوم القیمة علی الصراط
آزار مده مرا در امر علی پس بدرستی که او امیر مومنان و سید مسلمانان است می نشاند خدای فردا او را بر صراط
فیدخل اولیاءه الجنة و اعداءه النار مولف خصه الله بالفوز میگوید که تطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
تا در آرد دوستان خود را بهشت و دشمنان را با آتش
درین باب بی نیاز است از ایراد و لغایة الشهره و در حدیث آن من اذی شعرة من علی فقد اذاه محکم
روایت کرده طبرسی در مجمع البیان که عایشه آزار کرد امیر المومنین را ع و کافی است قصه واقعه جمل و هر که آزار دهد
از امیر المومنین کرد بتحقیق آزار رسول الثقلین کرد بمقتضی حدیث و هر که آزار رسول خدای کرد ملعون است لقوله تعالی
ان الذین یؤذون رسول الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا
بدرستی که کسانی که آزار میکنند خدای و رسول او را لعنت کند خدای در دنیا و آخرت و مهیا کرده برای ایشان عذابی
پس عایشه ملعون باشد و در قول او ص و آله و اعداءه النار تهدید و وعید و انذار است و لیکن را آنجا عت علی السوا
اگر انذار کنی و اگر نکنی عاءنذرتهم ام لم تنذرهم فهم لا یومنون و از رساله ابن شهر آشوب
آیا ترسانیدی ایشان را یا نترسانیدی ایشان را ایمان نمی آورند
است از نافع مولی عایشه که گفت من غلامی بودم و خدمت عایشه میکردم و حاضر می بودم روزی که حضرت رسالت ص و آله

اند

تردد می آمد من نزدیک ایشان می بودم و خدمت حجابت و بوابی بمن مفوض بود روزی حضرت پیغمبر در حجره او بود شخصی آمده در
بکوفت پس من بیرون آمدم تا ببینم کیست کنیزکی بود با او طبقی سرپوشیده من نزد عایشه آمدم و خبر دادم گفت بگو تا
درون آید چون او درون آمد طبق را پیش عایشه نهاد عایشه طبق را بخدمت حضرت رسالت برد که تناول فرماید کنیزک
بیرون رفت پس حضرت رسالت پناه بدین سخن زبان گذرانید که لیت امیر المومنین و سید المسلمین و
صلی الله علیه و آله کاشکی امیر المومنین و سید المسلمین و
امام المتقین یاکل معی چون عایشه این را شنید گفت که کیست امیر المومنین و سید المسلمین و امام
امام المتقین میخوردی با من علیه السلام صلوات الله علیه
ساکت شد بعد از آن حضرت رسالت پناه بار دیگر این کلام معجز نظام بر زبان قدسی بیان گذرانید و عایشه همان گفت و جوابی
نیافت درین حال یکی در زد پس من بیرون آمدم تا ببینم کیست امیر المومنین ع بود پس باز گشتم و بخدمت رسول عرض کردم
حضرت رسالت پناه خوشحال گشته فرمود که مرحبا و اهلا لقد تمنیتک مرتین حتی لو ابطات لسئلت الله
از آمدنت برسعه و خوشی و آبادی بدرستی که آرزو کردم ترا دو بار تا آن مرتبه که اگر درنگ کردی برای سوال
عز و جل ان یاتینی بک اجلس فکل پس حضرت امیر المومنین نشست و با آنحضرت تناول فرمود آنگاه بعد از آن
فرمود که برساند ترا بمن بنشین و تناول فرمای علیهما الصلوة و السلام
گفت قاتل الله من قاتلک و عادی من عاداک پس عایشه بلغو گفت و من یقاتله و من یعادیه
مقاتله کناد خدای با هر کس با تو مقاتله کند و دشمنی کند با هر کس با تو دشمنی کند که کیست آنکه مقاتله کند و کیست آنکه با او دشمنی
پیغمبر ص و آله فرمود که انت و من معک دو نوبت مولف احسن الله الیه میگوید که قول رسول صلی الله علیه و آله آنکه
تو و هر کس با تو باشد صلی الله علیه و آله
سئلت الله ان یاتینی بک یعنی تصریح بنام تو میکردم برای آمدن آنحضرت بود نه آنکه از آن عبارت اول که برسم کنایه بود
معرفت بودن علی ع امیر المومنین و سید المسلمین و امام المتقین خفایی داشت اما حرب عایشه مر امیر المومنین را با عسکر شقاوت
اثرش بر آن برهان کافی و این عبارت لطیفه نیز که عایشه با عسکر شقاوت اثرش نیز بیانی بدیع و لطیفه لطیف چه اکثر این حرب
موسوم است بحرب جمل بمناسبت آنکه عایشه در آن روز بجملی عسکر نام سوار بود و پیغمبر او را نهی کرده بود و خبر داده که تو بر شتری عسکر
نام سوار در موضعی که کلاب مفتوحه الانیاب باشند یعنی سگان فریاد بر آورند با آنحضرت محاربه کنی بدانکه قضیه محاربه او ضروریست

دو نوبت مذکور شده

وهیچکس را در آن انکاری نیست واین حرب با آنحضرت گفرست ماخوذ از حدیث نبوی که بتواتر پیوسته فی قوله ص و آله
حربك حربی وباجماع حرب با رسول اله کفرست مولف دلع الرسان صدقه بحقایق الامور میگوید که این مضمون
مرویست از صد طریق وسید المسلمین بودن آنحضرت افاده افضلیت میکند واین بعد مقدمه چند متفرع میشود الاولی عموم لفظ
المسلمین از برای مکان لام که جمع آن محلی است الثانیه آنکه حضرت ابرهیم صلوات الرحمن علیه مسلم است و از سیدان مسلمین
لقوله تعم ماکان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما
نبود ابرهیم یهودی یا نصرانی ولکن بود پاک دین مسلمان
وماکان من المشرکین . الثالثه هرکه بحضرت داخل شود باقی انبیا هم داخل شوند
و نبود و نباشد از مشرکان علیه السلم علیهم السلم
اما او لو العزم بنابر اجماع مرکب واکثری قایل بفرق نشده واما باقی انبیا بطریق اولی بلکه در جمیع ما عدا ابرهیم ایضا بطریق اولی
بنابر علو شان وسمو مکان او وبنابر آنکه موسی وعیسی علیهما السلم هم کل و احد مسلم اند بدلیل آنکه ابرهیم ع وصیت کرد ایشان را
باسلام وایشان معصوم بودند واخلال بوصیة روا نمیداشتند لقوله تعم ووصی بها ابرهیم
بنیه ویعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون
فرزندان خود را و یعقوب که ای فرزندان من بدرستی که خدای برگزید برای شما دین را پس باید که نمیرید شما مگر در اسلام
الرابعه آنکه فضل سید بر مسود قطعی است واز جمله نصوص بر نیست آنچه در رساله محمد بن احمد بن شاذان آورده که حدیث
کرد برای من حسین بن محتوه در کوفه سنه اربع وسبعین وثلثمایه مسندا الی جده العرنی از حضرت امیر المومنین ع که گفت
قال رسول الله صلعم وآله انا سید الاولین والآخرین . وانت یا علی سید الخلایق
گفت رسول خدای صلعم وآله که من سید اولین وآخرینم و تو یا علی سید الخلایقی
بعدی اولنا کآخرنا وآخرنا کاولنا بدرستی که الخلایق جمع معرف است وافاده عموم میکند وموکد است
بعد از من اول ما همچون آخر ماست وآخر ما همچون اول ما
تعلیل بآنکه اول ایشان همچون آخر ایشانست وآخر ایشان همچون اول ایشان واین افاده این میکند که کل واحد از باقی
ائمه معصومین نیز صلوات الله علیهم سید خلایق باشند پس برین تقدیر همه افضل باشند برای آنکه همچون اولند واول افضل است
اگر آنحضرت ع امام المتقین است پس افضل ایشان میشود

الطریق الثانی والعشرون

الاکبری مرجی ومطوی است واما صغری گفت شرف العترة علی بن طاوس در کتاب یقین در اختصاص مولانا
ونقدا انا ومنی ونجانا علی بن ابی طالب بنعت امیر المومنین واز آنچه نقل کرده شده از تاریخ خطیب مرفوعا الی ابن عباس
رض که گفت قال رسول الله صلعم وآله لیس فی القیمة راکب غیرنا ونحن اربعة پس عباس گفت
گفت رسول خدای صلعم وآله که نیست در قیامت سوار غیر از ما و ما چهار کس سواریم
فداك ابی وامی انت ومن قال رسول الله ص وآله انا فعلی دابة الله البراق
پدر و مادرم فدای تو باد تو و چه کسان گفت رسول خدای صلعم وآله که من پس بر دابه خدای براق سوار خواهم بود
واما اخی صالح فعلی ناقة الله التی عقرت وعمی حمزة اسد الله واسد رسوله علی ناقتی العضباء
واما برادرم صالح پس بر ناقه خدای که آنرا قوم ثمود پی کردند وعم من حمزه شیر خدای وشیر رسول خدای بر ناقه من عضبا نام سوار خواهد بود
واخی وابن عمی علی بن ابی طالب علی ناقة من نوق الجنة مدبجة الظهر رحلها من زمرد
وبرادر و پسر عم من علی بن ابی طالب سوار خواهد بود بر ناقه از ناقهای بهشت پشت پالانش از زمرد
اخضر مضبب بالذهب الاحمر راسها من الکافور الابیض وذنبها من العنبر الاشهب وقوائمها
سبز مزین و مرصع کرده بزر سرخ سرش از کافور سفید ودنباله اش از عنبر اشهب وستونهای پایش
من المسك الاذفر وعنقها من لؤلؤ علیها قبة من نور باطنها عفو الله وظاهرها
از مشک بغایة خوشبوی وگردنش از مروارید بر آن ناقه قبه از نور درون آن عفو خدای وبیرون آن
رحمة الله بیده لواء الحمد ودر روایة دیگر چنین است که واخی علی علی ناقة من نوق
رحمت خدای بدستش لوای حمد صدق رسول الله وبرادر من علی بر ناقه از ناقهای
الجنة زمامها من لؤلؤ رطب علیها محمل من یاقوت احمر قضبانها من الدر الابیض
بهشت زمامش از مروارید تر بر آن ناقه محملی از یاقوت سرخ از در سفید
علی راسه تاج من نور ولذلك التاج سبعون رکنا ما من رکن الا وفیه یاقوتة حمراء یضیئ للراکب
بر سرش تاجی از نور ومر این تاج را هفتاد رکن باشد نیست از هیچ رکنی مگر که در او یاقوتی باشد سرخ که روشنی دهد
المحب علیه حلقتان خضراء وان بیده لواء الحمد فلا یمر بملا من الملئکة الا قالوا
محب را بر آن دو حلقه سبز وبدرستی که بدست او لوای حمد باشد پس نمیگذرد بر گروهی از فرشتگان الا که گویند

هذا ملك مقرب او نبی مرسل او حامل عرش رب العالمین پس ندا میکند از بطنان عرش که
این فرشته است یا پیغمبر مرسل یا بردارنده عرش پروردگار عالمیان است
ان هذا ملك مقرب او نبی مرسل او حامل عرش رب العالمین وهو علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
نیست این فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بردارنده عرش پروردگار عالمیان و لکن این علی بن ابی طالب است امیر مؤمنان
و امام المتقین وقائد الغر المحجلین الی جنة رب العالمین افلح من صدقه وخاب من کذبه وان کان
و امام پرهیزکاران و پیشرو روی سفیدان نورانی بجانب بهشت پروردگار عالمیان رستگار شد هر کس تصدیق او کرد و ناامید شد هر که تکذیب او کرد و اگر باشد
لله عبد ایعبده الف سنة والف سنة بین الرکن والمقام حتی صار کالشن البالی ولاقی الله
خدای را بنده که بندگی کند او را هزار سال و هزار سال میانه رکن و مقام عبادت کند تا آنچنان شود که خیک کهنه و حال آنکه ملاقات
مبغض آل محمد لکبه علی منخریه فی النار مولف فی انه اصدقاه من النار میکوید که میکوم من که
در حالی که دشمن آل محمد باشد هر اینه بروی درآید انداز و خدای مر او را بر سر دو سوراخ بینی اکمکس در آتش دوزخ
استبعاد وجود ناقه بدین صفت ذات حیوة افاده آن میکند که حیوة عرضی است که حلول اکجسم مرکب میکند بر بنیه مخصوصه
که مقتضی صحة قدرت و علم از ان بنیه باشد علی الاختلاف بینهم که درین بنیه اعتدال مزاج نوعی است یعنی آنچه لایق آ
بهر نوع از انواع حیوان بجانکه مشعر است بران کلام صاحب محصل یا قوة متبعه مشروطه باکثت بنا بر آنچه مذهب علامه است
اکنون پس آیا آن نفس قوة حس و حرکت است بجانکه رای بعضی برین قرار یافته یا مغایر است دارد چنانکه ابن سینا اختیار
کرده است و احتراز میکنم بجسم از جوهر فرد و اخوان آن و بمرکب از بسیط پس شرط آن بنیه مخصوصه است نزد غیر اشاعره و این
نزد حکما جسم مرکب از عناصر اربعه است و نزد متکلمین عبارت است از اجتماع اجزای که تالیف خاص بران قایم است
و ترکیب حیوان از اقل آن ممکن نیست و این سر بازمیزند از هر دو اعتبار که در ناقه مذکوره موجود باشد و باین تقریر که در بیان
آمد صادق نمی آید بر ملائکه و جن آری تقریر صحت علم و قدرة صادق می آید بر جنس حیوان و روایت کرده حافظ
ابو نعیم در کتاب حلیه خود که حضرت رسالت پناه گفت مر امیر المؤمنین را صلوات الله و سلامه علیهما روزی از روزها که
مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین و ربی نیست درین که کل انبیا متقی اند و جمع محلی بلام افاده عموم میکند
ابن طاوس در کتاب مطالب خود میگوید که هر گاه وصف او باین کرد ساخت او را امام اهل تقوی پس او مقدم اهل تقوی
باشد بسبب زیادتی تقوی خود پس تقوی ثابت شد مر او را بصفة زیاده بر غیر از زمره متقیان و بتحقیق خدای تعالی

فرموده

فرموده که ان اکرمکم عند الله اتقیکم و آیه الله علامه در کتاب
بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای پرهیزکارترین شماست
الفین آورده که تقوی اشرف مقامات است موافق حبل الله من المتقین الحسن تقویه میگوید میگویم من آیه اکرم نزد خدای اتقی است
لقوله ان اکرمکم فکیف اکرام سید المتقین الاشرف فی الاشرف **الطریق الثالث والعشرون**
اگر قبول نکند خدای تعالی عمل بنده از بندگان الا بدوستی آنحضرت ۴ و گذر نیست هیچکس را بر صراط الا بجواز ولایت
او و دخول نیست در جنت الا بجواز او و دلالت میکند بر اول آنچه در کتاب مشارق انوار الیقین است از محمد بن یعقوب الهاشمی
از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا از پدرش ابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم از پدرش امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
از پدرش امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر از پدرش امام ابی محمد علی بن الحسین زین العابدین از پدرش الامام الشهید ابی عبد الله الحسین بن
علی الرشید از پدرش امیر المؤمنین و سید الوصیین امام المتقین ابی الحسنین علی بن ابی طالب از برادرش رسول رب العالمین
سید الاولین و الآخرین افضل الانبیا و المرسلین محمد خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین از جبرئیل
از میکائیل از اسرافیل علیهم السلام از لوح از قلم از حضرت الله سبحانه جل جلاله و عم نواله انه قال جل من قائل
انا الله الذی لا اله الا انا خلقت الخلق بقدرتی واخترت منهم انبیاء واصطفیت من الکل محمدا
منم خدای که نیست خدای بغیر از من آفریدم آفریدگان را بقدرت خود و برگزیدم از ایشان پیغمبران را و برگزیدم از کل محمد را
وجعلته نبیا وصفیا ورضیا وبعثته الی خلقی واصطفیت له علیا وایدته به وجعلته
و گردانیدم او را پیغمبری و برگزیده و مرضی و برانگیختم او را بسوی خلق خود و برگزیدم برای او علی را و قوی کردم او را بوی و گردانیدم وی را
امینی وخلیفتی وولیی علی عبادی یبین لهم کتابی ویثیرهم بحکمی وجعلته العلم الهادی
امین خود و خلیفه خود و ولی خود بر بندگان خود بیان میکند برای ایشان کتاب من و شرف میسازد ایشان را بحکم من و گردانیدم او را
من الضلالة وبابی الذی اوتی منه وبیتی الذی من دخله کان آمنا وحصنی الذی من لجا
آنکه هدایت کند ... و دری که آمده میشود از آن و خانه من آن خانه که هر کس در آن آید ایمن باشد و امانخانه من آن امانخانه که
الیه حصنته من مکروه الدنیا والآخرة ووجهی الذی من توجه الیه لم اصرف عنه
بسوی آن امان دهد آن امانخانه او را از مکروه دنیا و آخرت و روی که هر کس رو بآن کند باز گردد از وی
وجهی وحجتی علی اهل سمواتی وارضی وعلی جمیع من بینهما من خلقی فلا اقبل عمل عامل
وجه من و حجت من بر اهل آسمانها من و زمین و بر جمیع آنکسانی که من دادم ایشان را از آفریدگان پس قبول نکنم عمل عامل را

الا مع الاقرار بولايته ونبوة احمد رسولي ويدي المبسوطة من عبادي الا اخرجته عن
مگر با اقرار بولایت او و نبوت احمد فرستاده من و دست من کشاده که برآورده است از بندگان من که بیرون کنم او را از
ناري وادخلته جنتي ولا يعدل عن ولايته الا من ابغضه وادخلته ناري فمن زحزح
آتش دوزخ خود و بهشت خود در آرم ... از ولایت او مگر آنکس که دشمن دارد او را و در آرم او را در دوزخ ...
عن النار التي هي بغض علي وادخل الجنة التي هي حبه فقد فاز بعد از آن گفت که
از آتشی که آن آتش دشمنی علیست و در آید بهشتی که همین دوستی علیست پس تحقیق فایز شده ...
مؤید اینست آنچه در کتاب امالی است و آن اینست که حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه آمد گفت
يا محمد السلام يقرئك السلام ويقول لك خلقت السموات السبع والارضين وما فيهن وما
یا محمد سلام میرساند ترا سلام و میگوید ترا که آفریدم آسمانهای هفتگانه و زمینها را و آنچه در آنهاست و آنچه
بينهن وما خلقت موضعا اكرم من بين الركن والمقام ولو ان عبدا عبدني هناك
میان آنهاست و آنچه آفریده ام موضعی گرامی تر از میانه رکن و مقام که اگر بنده بندگی کند مرا در آن موضع
منذ خلقت السموات الى يوم البعث لم لقيني يوم القيمة جاحد العلي حقا
از آن زمان که آفریده ام آسمانها را تا روز قیامت ملاقات نکند مرا روز قیامت منکر علی و حق علی
لاكببته في سقر   وآنچه در امالی طوسی است از ابن عباس رضی الله عنه
که هر آینه سرنگون میکنم او را در جهنم
قلت يا رسول الله اوصني قال عليك بمودة علي بن ابي طالب والذي بعثني بالحق ان
گفتم من که یا رسول الله وصیتی کن مرا گفت بر تو باد که دوستی کنی بعلی بن ابی طالب بحق آنکسی که برانگیخته مرا بحق که
الله لا يقبل من عبد حسنة حتى يسئله عن حب علي بن ابي طالب وهو اعلم فان جاءه
خدای قبول نمیکند از بنده نیکوکاری را تا آنکه میپرسد از و از دوستی علی بن ابی طالب. وحال آنکه او داناتر است پس اگر آید
بولايته قبل عمله على ما كان فيه وان لم يأت بولايته لم يقبله وامر به الى النار يا ابن عباس
بولایت او قبول میکند عملش را ... و اگر نیارد بولایت او قبول نکند و امر میکند ببردن او بسوی دوزخ یا ابن عباس
والذي بعثني بالحق نبيا ان الله لاشد غضبا على مبغض علي ممن زعم ان لله ولدا يا
سوگند بآنکسی که برانگیخت مرا بحق پیغمبری که خدای ... غضب ... بر دشمن علی از آنکس که گمان کند که خدا را فرزندیست یا

ان

ابن عباس لو ان الملائكة المقربين والانبياء والمرسلين اجتمعوا على بغضه ولم يفعلوا لعذبهم الله
ای ابن عباس اگر فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل اجماع کنند بر دشمنی او و حال آنکه هیچ ... نکنند عذاب کند ایشان را
بالنار ابن عباس گوید گفتم يا رسول الله وهل يبغضه احد پس پیغمبر صلوات ... گفت نعم يبغضهم
باتش دوزخ ... یا رسول الله آیا هیچ کس باشد دشمن او ... آری دشمن او باشند
قوم يذكرون انهم من امتي لم يجعل الله لهم في الاسلام نصيبا يا ابن عباس ان من علامة
قومی که ذکر کنند که ایشان از امت منند نکرده است خدای برای ایشان از اسلام بخشی یا ابن عباس بدرستی که از علامت
بغضهم لهم تفضيلهم عليه من هو دونه والذي بعثني بالحق نبيا ما خلق الله نبيا
دشمنی ایشان مر ایشان را تفضیل اغیار است بر آن حضرت ... سوگند بآنکسی که برانگیخته مرا بحق پیغمبر که نیافرید خدای ...
اكرم مني ولا وصيا اكرم من وصيي علي   اولین فایده این حدیث و صنعت
گرامی تر از من و نه وصیی گرامی تر از وصی من علی علیه السلام
بمودة آنحضرت ع که تکرار و گذشته و دوم عدم قبول حضرت حق سبحانه نیکوی است حسنه کسی را الا بعد از
سوال از مودة آنحضرت و وجود مودة مذکوره در آنکس و نزد نیکیست این آنچه روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در مناقب از
عبد الله بن مسعود که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله لما خلق الله تعالى آدم
... رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که آفرید خدای تعالی آدم را
ونفخ فيه من روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدني عبدي وعزتي
و دمید در وی از روح خود عطسه کرد آدم پس گفت الحمد لله پس وحی کرد خدای ... که حمد کرد مرا بنده من بعزت
وجلالي لولا عبدان اريد ان اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك قال الهي فيكونان
و بزرگی من که اگر نه دو بنده بودی که خواسته ام که بیافرینم ایشان را در دار دنیا نمی آفریدم ترا آدم گفت که خدایا آن هر دو
مني قال نعم يا آدم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله
از من خواهند بود گفت آری یا آدم بالا کن سر خود را و نگاه کن پس بالا کرد دید آنکه مکتوب بود بر عرش که نیست معبودی بجز الله
محمد نبي الرحمة وعلي مقيم الحجة من عرف حق علي زكى وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب
محمد پیغمبر رحمتست و علی مقیم حجت است هر کس شناخت حق علی را پاک شد و خوب شد و هر کس انکار کند حق او را ملعون و نومید

اقسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه وان عصانی واقسمت بعزتی ان ادخل
النار من عصاه وان اطاعنی — ومن از انجاست قول آنحضرت ص واله لو اتفق الناس
اگر اتفاق کنند بر دوستی ... ص واله ... در دوزخ هر کس را که نافرمانی او کند واگرچه فرمان بردار من کرده باشد
علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار ولو اجتمع الناس علی بغض علی بن ابی طالب
بر دوستی علی بن ابی طالب هر اینه نمی آفرید خدای دوزخ را واگر جمع شوند مردمان بر دشمنی علی بن ابی طالب
لما خلق الله الجنة — واین در معنی حدیث مشهور حب علی حسنة لا یضر معها سیئة وبغضه
هر اینه نمی آفرید بهشت را — صدق رسول الله — دوستی علی یک نیکوئی است که مضرت نمی رساند با آن هیچ بدی و دشمنی او
سیئة لا ینفع معها حسنة است — در فردوس آمده این در مسند معاذ بن جبل واین حدیث
بدی است که نفع نمی رساند با آن هیچ نیکوئی
مقتضی امتناع سیئه وعدم وقوعش نیست وهمچنین نفی امکان صدور نیز نمیکند بلکه امکان وقوعش ثابت بلکه
وقوع ضرر آن سیئه نیست واگرچه ممکن است وبسیار است که وعید مقدم واقع میشود در کتاب و سنة
اگر گویند این منافی آنست واگر منافی نباشد هر اینه خلف لازم آید جواب آنست که حق اینست که خلاف
وعید جایز باشد بخلاف خلاف وعده که جایز نیست چنانچه مذهب مرتضی علم الهدی است وکیفیت آن اینست که شفاعت
متحقق میشود دیگر برای اهل حق که امامیه اند لا غیر پس هرگاه ذنب مضرت نرساند احتیاج بشفاعت نباشد
پس شفاعت برای چه کس میکنند مولف فان امه لنا بشفاعة جده میگوید میگویم من با آنکه این حدیث دلالت
نمیکند بر عدم ضرر اعم از آنکه منفعت محبت باشد یا برای ترتب چیزی دیگر بر شفاعت باشد استحقاق شفاعت واین
مستلزم نفی مدخلیت شفاعت نیست از برای آنکه عام مستلزم خاص نیست و دلالت نمیکند بر آن باحد دلالات
پس ممکن است که شفاعت از پیغمبر ص واله وائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام باشد یا بعفو حضرت حق سبحانه
وتحقیق ذکر کرده شیخ مفید طاب ثراه آنچه ملخص است آنکه در حدیث پنج وجه است یکی آنکه محب وموالی آنحضرت
هرگاه ظاهر شود خطیئتی یا آنکه اکتساب نماید نیست محبت مگر لطفی در تمحیص ذنب وتکفیر سیئات یا آنکه اخراج میکند
صاحبش را از دار دنیا مگر موفق بتوبه از خطیات یا مبتلا در نفس یا در مال که گردن نهد آنرا او خایف

ومحزون

للجنة
ومحزون ومغموم باشد واگر اینها نباشد دشوار وصعب گرداند نزع او را تا آنکه بیرون رود از دنیا وجزاء
هیچ گناه با او نمانده باشد وباین مضمون وارد شده است اثر از حضرت صادق ع مولف یمحی الله سیئات اظهار
میگوید میگویم من که عدم ضرر از برای تعقب محبت چیزی است که با او اثم ساقط میشود واثمی که لاحق سیئه است
یعنی تمحیص وغیر آن پس تاثیر آن در رفع ضرر توسط تمحیص است پس هرگاه تخلف نکند مسبب از سببش سببی باشد
از برای تمحیص تمحیصی که سبب رفع ضرر باشد وعدم ضرر لازم آن میشود برای آنکه لازم لازم چیزی لازم آن چیزی باشد
دوم آنکه محمول مقیدست یعنی که ضرر نمیرساند ضرری که داخل سازد صاحب خود را در دوزخ این از برای آنکه خدای
تعالی حرام گردانیده است محب علی ع را بر آتش پس اگر مرتکب موبقه واحده بود در قبر یا برزخ هر اینه سرد میشود
در قیامت وآن محب خالص گردد وباین معنی وارد شده اثر از آل محمد ع مولف برد الله مضجع والده میگوید گویم که تخصیص
اثر وارد از آن حضرت است اگر اسناد حقیقی است والا پس مجاز عقلی است پس تجوز در نسبت است یعنی غیر
این ضرر بالنسبة الیه کالعدم است پس اعتداد بآن از برای رسیدن از نقصان آنچه انحطاط گرفته با او از جنس
واستحقاق آنچه مسمی باین اسم نیست وآنکه این ضرر رسد در ترقی بلیغی که با او درین حکم آید که گویا یک جنس است کل آن
وازینجاست که گفته اند که تبادر فرد کامل قرینه ارادت اوست واول موجه ترست از برای آنکه تخصیص است
وتخصیص اولیست از مجاز چنانکه در اصول قرار یافته سیوم آنکه موضوع مقیدست بآنکه مراد سیئه صغایر باشد
نه کبایر از برای آنکه کبایر تکفیر نمیشوند یعنی پوشیده نمیشوند لقوله عز من قائل ان تجتنبوا کبائر
اگر اجتناب نمائید از کبایر آنچه
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما
نهی است از آن بپوشانیم از شما سیئات شما را و در آوریم شما را در درون جایی که داخل شدن بکرم است
واین از برای آنست که محبت آنحضرت ع بعد از معرفت افضل طاعات واکثر آنهاست بلکه کمال توحید است بنابر قول
حضرت امام مفترض الطاعة زین العابدین ع در زیارت جامعه — وبکم تمت الکلمة — ومراد باین کلمه توحید است
پس شرطی میشود از برای این تکفیر از برای آنکه اجتناب کفار از کبایر مکفر نیست از برای معارفت ایشان مر صغایر را
پس تخصیص محقق قبل خود میشود چهارم آنکه محبت آنحضرت با شرایط واقع نمیشود با او گناه مولف کثر الله سیئات
طلابه میگوید میگویم من که این قید متوجه میشود یا متعلق موضوع پس حمل کرده میشود این محبت بر کاملش یا بر سبیل
تجوز یا بر سبیل تخصیص چنانکه در وجه ثانی گذشت ومؤید اینست قول شیخ مذکور رضی الله عنه ولذلك

قال علی ع للذین اتبعوه بالکوفة وهو متوجه الی النجف فی اللیلة الظلماء من انتم فقالوا نحن شیعتک
گفت امیرالمؤمنین مر آنکسانی را که تابع او بودند بکوفه و او متوجه بود بسوی نجف در شبی تاریک که کیستید شما پس گفتند ما شیعه توییم
یا امیرالمؤمنین صلی الله علیک فقال شیعتی صفر الوجوه من السهر خمص البطون من الطوی عمش العیون
یا امیرالمؤمنین صلوات کند خدای بر تو پس گفت شیعه من زرد رویانند از بیداری فرو رفته شکمها از گرسنگی [illegible] چشمها
من البکاء علیهم غبرة الخاشعین وکما قال الحسن ع افضل الصلوة لبعض من قال انا من شیعتکم
از گریه بر ایشان غبرت است ترسکاران [illegible] و چنانکه گفت امام حسن [illegible] بعضی آنکه گفت که من از شیعیان شمایم
فقال ان کنت فی زواجرنا ونواهینا مطیعا فقد صدقت الحدیث مؤلف عفی عنه میگوید
پس گفت اگر باشی تو در زجرهای ما و نهی های ما فرمان بردار پس بتحقیق راست گفتی که شیعه مایی
گوییم که گویا حواله کرده باشد بآنچه در امالی صدوق است باسناد الی محمد بن ابی عمیر که گفت حدیث کرد برای ما کسی که شنیده بود
از حضرت امام ابی عبدالله الصادق یقول ما احب الله من عصاه پس تمثل کرد و گفت
دوست نمیدارد خدای هر کسی را که نافرمانی کرد او را
صلوات الله علیه

تعصی الاله وانت تظهر حبه
هذا لعمری فی الفعال بدیع
ان المحب لمن یحب مطیع

ومصداق این معنی قول حضرت حق سبحانه وتعالی است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله معلق ساخت
عزوجل بگوی که اگر هستید شما دوست دارندگان خدای پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای
محبت را بر اتباع اوامر ونواهی او ص وآله وعدم ضرر از برای عدم وقوع سیئه میشود و از برای آنکه انتفاء ذات
مؤدی میشود بنفی محمول بنا بر استلزام نفی عام نفی خاص را در اینجا موضوع سیئه است و محمول ضرر و متعلق محبت و تقدیر
قضیه اینچنین میشود سیئه با محبت امیرالمؤمنین ع مضرت نمیرساند پس هر گاه ما ضایع سازیم آنرا بشرایط آن قید محبت میشود
که متعلق موضوع است ومؤید این مقام است آنچه روایت کرده محمد بن یعقوب الکلینی در کافی از چند کس از اصحاب ما از
احمد بن محمد بن خالد از محمد بن اسمعیل بن بزیع عن محمد بن عذافر از پدرش از ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله وسلامه علیه
انه قال قال نبینا رسول الله ص وآله فی بعض اسفاره اذ لقیه رکب فقالوا السلام
که گفت گفت پیغمبر ما فرستاده خدای ص وآله در بعضی از سفرهای خود هر گاه رسید او را سواران پس گفتند سلام

علیک

علیک یا رسول الله قال ما انتم قالوا نحن مؤمنون یا رسول الله قال فما حقیقة ایمانکم قالوا
علیک ای رسول خدا آنحضرت گفت چیستید گفتند ما مومنانیم یا رسول الله گفت پس چیست حقیقت ایمان شما گفتند
الرضا بقضاء الله والتسلیم لامر الله فقال رسول الله ص وآله حلماء علماء کادوا ان یکونوا من الحکمة
راضی بودن بحکم خدای و گردن نهادن امر خدا را پس گفت رسول خدای ص وآله از روی حلم و علم که می توانند بود که باشند از حکمة
الانبیاء فان کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تاکلون واتقوا الله الذی الیه ترجعون
پیغمبران پس اگر شما از راستگویان باشید پس بنا مکنید آنچه [illegible] و جمع مکنید آنچه نخورید و بپرهیزید از خدایی که بسوی او بازگشت شما
وبتحقیق روایت کرده صدوق در امالی خود مسندا الی اصبغ بن نباتة که گفت شنیدیم از امیرالمؤمنین علی بن ابی
طالب ع که میگفت سالت رسول الله عن صفة المؤمنین فنکس ص وآله راسه ثم رفعه فقال فی المؤمنین
طالب ع [illegible] صلی الله علیه وآله از صفت مومنان پس سر زیر انداخت و بعد از آن سر بر آورد پس گفت در مومنان
عشرون خصلة فمن لم تکن فیه لم یکمل ایمانه یا علی ان المؤمنین هم الحاضرون الصلوة والمسارعون الی
بیست خصلت است پس کسی که نباشد در او کامل نباشد ایمانش یا علی بدرستی که مومنان ایشانند حاضر شوندگان نماز را و سرعت کنندگان بسوی
الزکوة والحاجون لبیت الله الحرام الصائمون فی شهر رمضان المطعمون المساکین والماسحون راس الیتیم
زکوة و حج گزارندگان خانه خدا [illegible] روزه داران در ماه رمضان طعام دهندگان مسکینان و دست مالندگان بر سر یتیم
المطهرون اظفارهم المتزرون علی اوساطهم الذین ان حدثوا لم یکذبوا وان وعدوا لم یخلفوا واذا
پاک باشند ناخنهای ایشان و ازار بسته باشند بر میانهای ایشان آنان که اگر سخن کنند دروغ نگویند و اگر وعده کنند خلاف نکنند و هرگاه
ائتمنوا لم یخونوا وان تکلموا صدقوا رهبان باللیل اسد بالنهار صائمون بالنهار قائمون باللیل
[illegible] خیانت نکنند و اگر تکلم کنند راست بگویند [illegible] در شب شیرانند در روز روزه دارانند در روز [illegible]
لا یؤذون جارا ولا یتاذی بهم جار الذین مشیهم علی الارض هونا وخطاهم الی بیوت الارامل
آزار نکنند همسایه را [illegible]
وعلی اثر الجنائز جعلنا الله وایاکم من المتقین وپوشیده نیست در این که مراد باین محبت کامله است
و بر [illegible] گرداند ما را خدای و شما را از پرهیزکاران
از برای آنچه گذشت از معنی محبت وتشیع کامل نیز همچنین است والا پس تشیع در عرف قول تقدیم حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلم وفضل آنحضرت بر باقی صحابه است ونص است برین درکتاب لوامع وغیر آن وجوهری
درصحاح معنی شیعه را برین طریق آورده که شیعة الرجل اتباعه وانصاره یقال شایعه کما یقال والاه من الولی
شیعه مرد ... گفته میشود ...
چنانچه روایت وارد شده از حضرت امام باقر ع درباب آنکه ازو پرسیدند که خبر ده ما را من احب علیا
که هرکس دوست دارد علی را که
صلوات الله علیه
علیه افضل الصلوات والسلم وعمل الطاعات قبلها الله بغمه منه فان قارف ذنبا
بروباد فاضلترین صلوات وسلام اگر عمل طاعت کند قبول کند آن عمل را خدای تعالی ازو پس اگر کسب کند گناهی را
لم یکن الذنب محیطا لطاعاته وکان ثواب طاعاته مذخورا وعقاب معصیته موقوفا
آن گناه احاطه کننده طاعتهای او را و باشد ثواب طاعتهای او ذخیره برای او وعقوبت معصیت او موقوف
معلقا بمشیة الله سبحانه وتعالی ومن ابغض علیا ع لم یثبت له مع بغضه حسنة
معلق بخواست خدای پاک ... هرکس دشمن دارد علی را ع ثابت نمیشود او را با بغض او نیکوی
وکان ما یاتی به من جمیل یحبطه قبیح ما هو علیه من بغضه لولی الله عز وجل فالموالی
... آنچه می آید با او از خوب باطل میکند آن را قبیح آنچه او بر وی است از دشمنی او مر ولی خدای عز وجل ...
لولی الله مقبول حسناته ولا یضره سیئاته وعد والله لا حسنة له لعظیم جرمه وبغضه
مر ولی خدای را نیکوئیهایش ... ودشمن خدای را نیکوئی نمی باشد برای عظیم بودن گناه او ودشمنی
لامیر المؤمنین وشکه فی خلافته ولهذا قال جل اسمه وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
مر امیر المؤمنین را وشک او در خلافت او و برای این گفته است خدای جل اسمه ومقدم داشتیم تا آنچه عمل کرده اند ...
هباء منثورا گویند پرسیدند از حضرات ائمه معصومین علیهم السلم که اعمال کیست این ...
جواب فرموده اند که اعمال اعدائنا واعداء شیعتنا مؤلف قبل الله اعماله میگوید که این
علمای دشمنان ما ودشمنان شیعه ما
وجه ثالث است واین آن بود که محمول قید ضرری که احاطه ثواب طاعات کند وحاصل وجه خمسه نیست که
عدم ضرر یا از برای سببی است که از پی آن در می آید ودفع آن می نماید پس صورت چنین می باید که مضرت نمی باید محبت ع

اصلا از برای آنکه کاسته میشود سیئه ازو وآن وجه اول است ویا از برای منافاة اوست محبت او را
یعنی مضرت نمی باید محبت علی از برای امتناع مضرت ازو از برای آنکه منافی محبت است بشرایطش واین وجه دوم است
ویا نه از برای منافاة مذکوره است وتخصیص می باید ضرر واکنون یا آنست که موضوع مقید است واحسن صورت می گردد
سیئه صغیره مضرت نمیرساند محبت علی را از برای آنکه مکفره عنه از وقوع می پیوندد واین وجه ثالث است
ویا محمول مقید است وآن قید عدم دخول نار است وصورت چنین می باید که سیئه مضرت نمیرساند محبت علی را ضرری
که مدخل او باشد در نار واین وجه ثانی است یا عدم احباط چنانکه گویند که سیئه مضرت نمیرساند محب علی را ضرری
که احباط ثواب طاعات او کند واین وجه پنجم است وگفته اند که عدم ضرر یا مطلق است ودرین صورت
یا تخصیص ضرر است یعنی دخول نار یا تخصیص سیئه اعنی سیئاتی که از صغایر است ومواخذه آن نشود واین
وجه ثالث است یا مراد غیر سیئاتی است که از معاشی باشد یعنی احباط واین وجه خامس است مؤلف حفظه الله میگوید که بر ما
انسب اینست که حب حضرت امیر المؤمنین از ایمانست وثواب موقوف با ایمان است از برای آنکه ایمان شرط آنست
وباقی سیئات مضر نیستند بهمچون ضرر عدم محبت پس هر سیئه که آنرا دخلی در ایمان نیست ... مختار ازین رهگذر
که ایمان مرکب نیست از عمل قید نفی ترکیب از عمل ایمنی دارد که ایمان مرکبست از اقرار وتصدیق بجنانکه مذهب محقق است
در تجدیدش ومحبت برخلاف اینست چه محبت از ارکان ایمانست وبدین جهة تخصیص نیافته از میان باقی
ارکان ایمان واصول دین از برای عدم خلاف در غیر محبت از توحید ونبوت واما بغض آنحضرت پس کذشت نفعی
نمیرساند حسنه آنرا واعمال کفار کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف مؤلف
همچون خاکستری که سخت در رفته است بآن باد در روز که طوفان باد باشد
نقل از میزان حسنات میکوید که ارشاد کند بانیمی که بغض آنحضرت لا ینفع معه الطاعة است واین متمم است بآنچه
گذشت که محبت جزو ایمان است وکل عدم است کاهی که جزو آن عدم باشد واکنه محبت آنحضرت ضرر نمیرساند
با وجود سیئه اصلا خبریست که روایت کرده شیخ جلیل صدوق در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی
بحذف اسانید که گفت دخل رسول الله علی علی علیهما الصلوة والسلم فقال علی علیه السلام
ما رایتك اقبلت علی مثل هذا الیوم فقال ص واله حبنت لابشرك اعلم انه فی
ندیدم من ترا که پیش آمده باشی مرا مثل این روز پس پیغمبر گفت ص واله که آمدم تا بشارت دهم ترا بدان که در ...

هذه الساعة نزل الی جبرئیل فقال لی الحق یقرئک السلام ویقول لک بشّر علی بن ابی طالب

این ساعت فرود آمد بسوی من جبرئیل پس گفت مرا که حق جل جلاله میخواند ترا سلام و میگوید مر ترا که بشارت ده علی بن ابی طالب

وشیعته ان الطائع والعاصی منهم من اهل الجنة فلما سمع مقالته خرّ ساجداً لله ثم رفع

و شیعه او بدرستی که فرمانبردار و عاصی آن گروه از اهل بهشت اند پس چون شنید گفتار او را افتاد بسجده خدای را پس از آن بلند کرد

رأسه الی السماء فقال شهد الله علی انی قد وهبت لشیعتی نصف حسناتی فقال الحسن

سر خود بجانب آسمان پس گفت گواه باشد خدای بر من که من بخشیدم مر شیعه خود را نیمه نیکوئیهای خود را پس امام حسن ع گفت

کذلک وقال الحسین ع کذلک فقال رسول الله صلعم وآله ما انتم باکرم منی شهد الله

بهمچنین و گفت امام حسین ع همچنین پس گفت پیغمبر خدای صلعم و آله که نیستید شما از من کریم تر گواه باشد خدای

علی انی قد وهبت لشیعة علی عن حسناتی فاوحی الله عزّ وجل ما انتم باکرم منی قد

بر من که بدرستی که من بتحقیق بخشیدم مر شیعه علی را آنچه نیکوئیهای خود پس وحی کرد خدای عز و جل که نیستید شما از من کریم تر بتحقیق

غفرت لشیعة علی بن ابی طالب ومحبیه ذنوبهم جمیعا درین ابی نیست که

آمرزیدم مر شیعه علی بن ابی طالب را و دوستانش را مر گناهای که کرده باشند جمیعا

مراد محبت سوی محبت معتبره نیست و این محبت معتبره آن چیزی است که منعقد نمیشود بآن ایمان پس منکر و غیر آن

را و منکر نبوة و امثال ایشان را ایمانی نباشد مولف الف امه طوبی امیر المؤمنین بولاه میگوید که لازم محبت اینست که

ملوث نشود بجانب او معصیت با وجود آنکه عفو الیقین دانسته باشد پس بدرستی که او اگر ایمنی که فرا نیست

بعمل آورد سالم ماند از عقاب عصاة و اگر فوت کرد ثواب مطیعین را فوت کرد اگر گوئی تو که مذهب حق آنست که

میان گونه اسلام و اسطلاحات ازبرای آنکه اسلام اعم از ایمانست و مساوی آن نیست و دلالت میکند برین

قول حضرت حق تعالی که لاتقولوا امنا ولکن قولوا اسلمنا نفی ایمان و اثبات اسلام کرد عات

مگوئید ایمان آوردیم ولیکن بگوئید اسلام آوردیم

ما فی الباب آنکه محبت او ع شرط ایمانی است که اخص است و از انتفاء آن انتفاء این لازم می آید و اعم از آن

نیست که اسلام باشد پس لازم نمی آید از عدم محبت آنکه کافر باشد مولف مسلما میگوید میگویم اگرچنین باشد

غیر از این نیست که ثواب بر ایمان باشد و اسلام فایده نکند الا در دنیا در موارثه و مناکحه و غسل و صلاة و دفن

در مقابر مسلمین و بالجمله پس اسلام را فایده نیست مگر در احکام دنیویه و بتحقیق بیان شده که مختار غیر اینست

که ما و موید اینست آنچه در کتب کلامیه است از آنکه کفر عدم ایمانست با اعتقاد ضد و عدم آن پس شامل

جاهل میشود جهل بسیط یا مرکب ازبرای آنکه محبت کافی که متعلق ثواب باشد و آن نیست مگر در معاد بعد

و این احکام متعلق نیست الا بدنیا که فقیه از آن بحث میکند از حیثیت طهارة و نجاسة و حلال و حرام چرا که

محبت آنحضرت متصور نیست از مخالف مذهب ازبرای آنکه محبت عدو از جمله عداوتست و احادیث متظافره

متواتره از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت رسالت صلعم و آله وارد است که منکر واحد ایشان چون

منکر نبوت و درین ریبی نیست که منکر نبوت کافرست و مراد آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

النجوة فی الفرقة الناجیة والباقی فی النار پس اگر کسی که نفی اکرمیه غیر ایشان

رستگاری در گروه ناجیه است و باقی در دوزخند

برایشان مقتضی اکرمیت ایشان نیست پس آنچه نفی کرده شده مثبت بوده باشد مولف

محی آثار اعداء میگوید گویم این وصفی است بی استعمال نه مثلا ازین قسم است افضل من زید

بدرستی که عرف اینست که فهم میشود افضلیت زید نه نفی افضلیت غیر زید رو و ازین بابت قوله علیه السلم

ما تقرب العبد الی الله بشیء بعد المعرفة افضل من الصلوة پس مراد افضلیت

نزدیک نمیشود بنده بخدای بچیزی بعد شناختن خدای فاضل تر از نماز

صلوة بعد معرفة بر ما تقرب بر است و مراینه تحقیق کرده اند علما نحو نحو قولهم ما رایت رجلا احسن فی

ندیدم مردی را نیکوتر شناخت ... در

عینه الکحل منه فی عین زید از باب اسم تفضیل است تا آنکه گردانیده اند نفی حسن را از غیر زید

در چشمش سرمه از سرمه در چشم زید مثلا

و اثبات برای زید پس حیثیت کان نوع احسن بودن بعضی محققان گفته اند که اگر گوینده که مضمون این عبارت را

که نفی احسنیت محل است پس از آنجا لازم می آید آنچه مدعای نحویان است از نفی مثلیه و چگونه حکم میکند بر هر سیر

سید شریف جرجانی باتحاد مرد و گویم نفی احسنیت صریح است و ادا میکند آنرا عبارة بحسب لغة اما نفی

مثل پس فهم کرده میشود از عرف آیا نمی بینند آنرا که اگر گفته شود که لیس فی البلد اعلم من زید فهم میشود

آنکه مثل او نیست وافصاح می نماید حکم اتحاد این سخن تمام شد وحقیقه عرفیه مقدم است بر خوبیت
سیمانچه قرار یافته در اصول اگر گویی که اگر مسلم داریم این را پس لازم نمی آید مگر اگر میت آنحضرت بر او صیا
نه انبیا گوییم این مستلزم آن نیست لکن منافی نیز نیست واینمعنی معلوم است از صدر حدیث اینجا که فرمود
لا يقبل من عبد حسنة حتى يسئل عن محبته واین نکره است در سیاق نفی و اما
قبول نمیشود از بنده نیکوئی تا پرسیده نشود از دوستی او ع
عموم میکند بهر کیفیت که باشد و در حدیث ابن شاذان است لولاه وابن عمه ص وآله لما
اگر نبودی او و پسر عمش ص وآله هر اینه آفریده نشدی
خلق ادم که اصل است مرجمیع انبیا را و موید و موکد این معنی است قوله ص وآله ولو ان الملئكة
آدم ع علیه السلام صلی الله علیه واله که اگر فرشتگان
المقربين والمرسلين اجتمعوا على بغضه ولم يفعلوا لعذبهم الله بالنار
مقرب و پیغمبران مرسل جمع شوند بر دشمنی او وحال آنکه دشمنی از قوه بفعل نیاورند هر اینه عذاب کند خدا ایشان را بآتش دوزخ
وبهر عبارت که باشد مبالغه فرموده است حضرت حق سبحانه وتعالی در تعظیم این حضرات سیوم اشتداد
غضب نار بر مبغض آنحضرت از آنکسی که زعم او این باشد که خدای را ولد است موکد بسوگند چهارم اخبار
بآنکه ملایکه و مرسلین اگر اجماع نمایند بر بغض آنحضرت و از قوه بفعل نیاورند هر اینه معذب خواهند بود
بآتش پنجم آنکه از قوه بفعل نیاوردند از برای عصمتی که مر ایشان راست و با وجود قطع نظر از عصمت ایشان
نیز این را تصور نمی توان کرد از ایشان از برای آنکه آمده است خدای ایشان را از عقوبتی که مستحق آن افاضه عصمت
را بر ایشان ششم آنکه علامت مبغضیت است تفضیل بر آن حضرت مادون آنحضرت والا معنی ندارد
پس نزد منصف ثابت است که سخنان مبغضان در برابر این سخنان مزلفه واضحه است و از جمله حجه
دلالة میکند بر آنچه گذشت اخبار ابی محمد فحام است بروایه شیخنا الامام ابی جعفر الطوسی از انس بن مالک
از حضرت رسالت ص وآله قال اذا كان يوم القيمه ونصب الصراط على جهنم
صلی الله علیه واله هرگاه روز قیامت شود و نهاده شود صراط بر دوزخ
مسئولون
لم يجز عليه الا من معه جواز فيه ولاية علي بن ابي طالب ع وذلك قوله وقفوهم انهم
نگذرد بر آن الا آنکس که با او جواز بوده باشد در ولایت علی بن ابی طالب ع واین قول خدای است وایستانید ایشان را

یعنی ولایت امیر المومنین علی بن ابی طالب ع و از جمله است آنچه روایت کرده ابن المغازلی شافعی در کتاب خود ایضا
از چند طریق با سانید معتبره از حضرت پیغمبر ص وآله قال اذا كان يوم القيمة ونصب الصراط على
صلی الله علیه وآله گفت هرگاه که باشد روز قیامت و نهاده شود صراط بر
شفير جهنم لم يجز عليه الا من معه كتاب بولاية علي بن ابي طالب ع ودر بعضی روایات
کرانه دوزخ گذار نمی یابد بر آن مگر آنکسی که با او مکتوبی باشد بولایت علی بن ابی طالب ع
اثبات از چند طریق باسانید موصوله تا پیغمبر ص وآله که چنین گفته لم يجز على الصراط الا من معه جواز
[illegible] صلی الله علیه واله گذار نیست بر او مگر کسی که با او جواز
من علي بن ابي طالب و از مناقب است از حسن بصری از عبد الله که گفت قال رسول الله ص وآله
اذا كان يوم القيمه يقعد علي بن ابي طالب على الفردوس وهو جبل قد علا على الجنة وفوقه
هرگاه باشد روز قیامت می نشیند علی بن ابی طالب بر فردوس که آن کوهی است بر آمده بر بهشت که بالای
عرش رب العالمين ومن سفحه يتفجر الانهار ويتفرق في الجنة وهو جالس على
عرش پروردگار عالمیان و از دامن آن منفجر میشوند نهرها و جدا جدا در بهشت فرو می آیند و او نشسته است بر
كرسي من نور يجري بين يديه التسنيم لا يجوز احد على الصراط الا ومعه براة بولايته وولاية
کرسی از نور و روان بشود در پیش او آب چشمه تسنیم نگذرد احدی بر صراط مگر که با او باشد برات بولایت وی و ولایت
اهل بيته يشرف على الجنة ويدخل محبيه الجنة ومبغضيه في النار و از آنجمله ارشاد
اهل بیت او مشرف میشود بر بهشت و در می آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در دوزخ
میکند بآنچه گذشت که در مناقب فقیه ابن مغازلی است باسناد خود الی ابن عباس که گفت قال رسول الله ص وآله
على يوم القيمة على الحوض لا يدخل الجنة يوم القيمة الا من جاء بجواز من علي بن ابي طالب
علی روز قیامت بر حوض است در نمی آید بهشت روز قیامت مگر کسی که بیاید بجوازی از علی بن ابی طالب
روایت کرد این را محمد بن احمد بن شاذان از ابن مسعود در کتاب مائه منقبه همین روایت مذکور در المناقب و اعتقادات
صدوق است که قال النبي ص وآله لعلي يا علي اذا كان يوم القيمه اقعد انا وانت وجبرئيل على الصراط فلا يجوز
[illegible] گفت پیغمبر صلعم مر علی را که یا علی هرگاه شود قیامت می نشینم من و تو و جبرئیل بر صراط پس نگذرد

علی الصراط الا من کانت معه براة بولایتك و روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در رساله از ابی سعید الخدری
رضی الله عنه
بر صراط الا آنکه با او باشد براتی بولایت تو
قال سمعت رسول الله یقول اذا کان یوم القیمة امر الله ملکین یقعدان علی الصراط فلا یجوز
گفت شنیدم که رسول خدای میگفت روزی که قیامت شود بفرماید خدای دو فرشته را که بنشینند بر صراط پس نگذرند
علی الصراط احد الا ببراة امیر المؤمنین و من لم یکن معه براة امیر المؤمنین اکبه الله علی منخریه
احدی مگر ببرات امیر المؤمنین و آنکس که با او نباشد برات امیر المؤمنین بروی در اندازد خدای او را بر دو منخر او
فی النار قلت فداك ابی و امی یا رسول الله ما معنی براة امیر المؤمنین قال مکتوب فیها لا اله
در آتش گفتم فدای تو باد پدر من و مادر من یا رسول الله چیست معنی برات امیر المؤمنین گفت نوشته است در آن لا اله
الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و در کتاب مشارق انوار الیقین است
الا الله محمد رسول خداست علی پسر ابو طالب وصی رسول خدا
از برقی در کتاب آیات از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت مر امیر المؤمنین را
یا علی انت دیان هذه الامة المتولی حسابها و انت رکن الله الاعظم یوم القیمة الا و ان الحساب
یا علی تو جزا دهنده این امتی که متولی حساب ایشانی و تو رکن اعظم خدایی در روز قیامت آن وقت حساب
علیك و المآب الیك و الصراط صراطك و المیزان میزانك و الموقف موقفك
بر تست و بازگشت بسوی تو و صراط صراط تست و میزان میزان تو و موقف موقف تو
بلکه در کتاب مشارق الانوار الیقین نیز بعد از آن ذکر کرده که آنحضرت غایة وجود است و بسوی اوست حساب در روز موعود
و او قسیم حضرت محمدی و صاحب ولایة الهی و قسیم شطر کلمه ربانی و مولی سایر بریات است و که بصواب گفته ابن ابی الحدید
زیرا که تیر توفیق بهدف رمی دقیق از قوس تحقیق رسانیده و الله لولا حیدر ما کانت الدنیا و لا جمع البرایا جمیع
بخدا سوگند که اگر نبودی و الی حیدر نبودی جهان و نه دنیا و نه جمع البرایا ...
ثم لا قال
و الیه فی یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غدا و مفزع نظر کن درین کلام سر را منظور داشته و حکم کرده
و بسوی اوست در روز قیامت موعود حساب ما و او پناه ماست فردا و فریادرس ما
با آنکه مراتب ولی او حیدر ست تا دنیا هست پس بر او اوست ایجاد و با اوست حساب یوم المعاد و درین مقال اسرار

بدولت اول آنکه گفت لولا بی حیدر بد آنکه لولا محمد از برای آنکه عظمت و بقا از عظمت نبی است
و اگر مح ماه بدر فی الحقیقة مع آفتابست دوم آنکه نبی و ولی در سر واحدند پس مح و ولی مح نبی است سیوم آنکه
هر که مصدر ست عود و رجوع بجانب اوست ضرورة الطریق الرابع و العشرون
آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گردانیده است آنحضرت را هم بمنزله اشرف اعضای خود و اراده کرده بآن لوازم آن نبی را
بار اشباع حمل لفظ بر حقیقت و کنایت فرموده بآن از مشارکت او ع با خص فضایل خود پس که چنین باشد افضل باشد اما الملازمة
پس ضروری است و اما بیان ملزوم آنکه سر موضع کمالاتست از فهم و ادراک است و عقل و علم و نطق و جمیع حواس باطنه
بوجود او قوام دارند و این ظاهر است و علی کل حال منکر آن باقی نخواهد آثارش را و اگر مثبتش نقصیر کند این آثار بروشن
و اما ظاهر است که در اختصاص چهار حس از جمله حواس خمسه که لمس مستثنی باشد ریبی نیست و مستثنی مذکور نیز داخل است
دران از برای آنکه قوه مثبت است در جمیع بدن و در مناقبست از ابن عباس رض که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی منی مثل
رأسی من بدنی الطریق الخامس و العشرون آنکه ایمان آنحضرت ع راجح است
بایمان دیگران و از جمله است در جامع الاخبار قال النبی صلی الله علیه و آله لو وزن ایمان علی بایمان
اهل الارض لرجح ایمان علی و از مناقب خوارزمی است از فخر خوارزم محمود بن عمر الزمخشری از رجال خود تا از
حدیث قال عمر ویلك تدری من هذا هذا علی بن ابی طالب سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
گفت عمر وای بر تو هیچ میدانی که این کیست این علی بن ابی طالبست شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
لو ان السموات و الارض السبع وضعت فی کفة و وزن ایمان علی لرجح ایمان علی
اگر آنکه آسمانها و زمینهای هفتگانه نهاده شود در یک پله ترازو و سنجیده شود با ایمان علی ع هر آینه راجح آید ایمان علی
و از مناقبست ایضا از عمر بن الخطاب لعنه الله که گفت اشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله لسمعته یقول لو
حاضر بودم بر رسول خدای و شنیدم از او که میگفت اگر علیه العنة و العذاب
ان السموات السبع و الارضین السبع وضعت فی کفة میزان لرجح ایمان علی مولف
آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه نهاده شوند در پله ترازو هر آینه افزون آید ایمان علی ع
خلد ظله میگوید میگویم من که ایمان قابل زیاده و نقصان نیست لکن قابل شدت و ضعف هست و مراتب سعادت
علمی و غایت قصوی معرفت مبدا و معادست پس هر گاه کسی اشد ایمان باشد هر آینه افضل خواهد بود اما بیان

در حاشیه: ... و مصنف را از ... و تحقیق و ... کمال ... [illegible]

شرط پس آنچه تواریافته در علوم نقلیه وعقلیه مقدم بر بستی که گذشت وزود باشد نیز که بیاید در ضمن ادله مستخرجه از احوال آنحضرت

در کتاب منبع الغرر ومجمع الدرر است این که آنحضرت اعلم الناس است بخدای ودر بابه ابن شاذان نیز این معنی مصرح است

که اگر ایمان وعمل خلایق را بالتمام در یک پله ترازو نهند وعمل آنحضرت را در پله دیگر هر اینه راجح آید عمل روز احد تنها

آنحضرت بر جمیع آنچه عمل خلایق باشد اکنون مدانکه هرگاه عمل واحد آنحضرت فاضل وراجح بر ایمان واعمال خلایق آید پس کل

آنحضرت ع درچه درجه باشد واین مضمون گذشت که آنحضرت شناساترین مردمانست بخدا او گفته است بعد از فاضل در

شرح فصول نصیریه بعد از آنکه بیان کرده که معرفت را مراتبست وتمثیل وتشبیه کرده مراتب معرفت را بمراتب بار از دنی تا اعلی

واز انجمله جماعتی اند که معرفت ایشان منفک نیست وایشان را اهل حضور میگویند اهل حضور اند رشته بنور

چهره فروزنده نور حضور واین نهایة معرفتی است که عارف تتبع آن میکند واین نظیر آنکسی است که محو نار شده

اکنون هرگاه که آنحضرت اعرف الناس بالله باشد پس او اکمل اهل معرفت وهرگاه راجح باشد معرفتش بر سایر

عارفین فرع وتابع او باشند بر عقل ظاهر است که رتبه قابل **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا**

بکی ومرتبه قابل **ولکن لیطمئن قلبی** بکجاست انکس که زشهر آشنائیست داند که متاع ما کجائیست

ابریشم آسا مثل او در دنیا وغیره عدیم است صلوات الله علیه

الطریق السادس والعشرون

ادله مستخرجه از احوال آنحضرت ع از زهد وعلم وعبادة وشجاعة پس بر بستی که تواریخ واخبار احوال انبیا متقدمین

ومتاخرین علماً وعملاً مملو است از هیچ یک از انبیا علیهم السلم منقول نیست آنچه از آنحضرت ع منقول است با وجود توافر

دواعی بنقل آن پس از زهد او خبری میدهد قوله ع یا دنیا یا دنیا الیك عنی ابی تعرضت ام الی

صلوات الله علیه ای دنیا ای دنیا بسوی تو از جانب من آیا بمن متعرض شوی یا بسوی

تشوقت لاحان حینك غری غیری لا حاجة لی فیك طلقتك ثلثا لا رجعة لی فیك

شوق پیدا کرده ای هر اینه ارزو مند تو شوم فریب ده غیر مرا که ندارم حاجتی در تو طلاق داده ام ترا سه بار طلاقی که رجوع ندارد در تو

فعیشك قصیر وخطرك یسیر واملك حقیر ونیز فرموده ع که ان دنیاکم عندی

پس زندگانی تو کوتاه وخطر تو اندک است وامید تو حقیر است بدرستی که دنیای شما نزد من

لاهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها ما لعلی ولنعیم یفنی ولذة لا تبقی

هر اینه خوارتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که بخاید آن را چه نسبت مر علی را وچه حالا که نعیم دنیا فانی شود ولذتش باقی نماند

ونیز گفته صلوات الله وسلامه علیه ولا لقیت دنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق

علیه السلام که هر اینه ملاقات ونعیم شده مرا با دنیای شما خوارتر است در نظر من از استخوان

خنزیر فی ید مجذوم اما عبادت آنحضرت منقول است از حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلم

خوکی که در دست یک پیسی صلوات الله وسلامه علیهم

که آنحضرت در هر روز وشبی هزار رکعت نماز میگزارد وبعد هر دو رکعت دعا میفرمود بادعیه که از آنحضرت وآباء

آنحضرت بدست میگرفت صحیفه عبادت حضرت امیرالمؤمنین ع را وبآن عمل میکرد علامه در منهاج الکرامه وغیر آن

وغیر علامه نیز در کتب خود روایة کرده اند حضرت امام باقر ع میفرماید که انی لابیك وعبادة علی ع

اما علم آنحضرت در خبر حرب بن احمد است ان یقول علی ع استودعت الف مفتاح کل مفتاح

علیه السلم که گفت علی ع سپرده شده است بمن هزار کلید هر کلیدی

الی الف باب یفضی کل باب الی الف الف عهد وجمیع علوم از آنحضرت ماخوذ

بسوی هزار باب که افاضه میکند هر باب بسوی هزار هزار عهد

ومنقول است وهر اینه خود فرموده که لو ثنیت لی الوسادة وآن حدیثی است بتفصیل که در جوامع مسطور است

اما شجاعت آنحضرت چه محتاج دلیل چرا که از مشهورات است وهیچکس را در آن خلافی نیست ودر هیچ موطن تقاعد

از هیچ معرکه از اعدا ننموده تا بعهد فرخنده مثنوی

غیرت علی که بست بروز مصاف قلعه کشا خصم شکن صف شکاف

کیست جز آن سرور عالی جناب صاحب تیغی که خدا داد آفتاب

کیست جز آن صفدر دلدل سوار حمله بر صف شکن از ذوالفقار

اوست که از بازوی خیبرگشای کرد قوی بازوی دین خدای

اوست که تیغش سپر انداخته درع بقا بر تن گردان دریده

غلغله‌اش برق کشیدی ز زور برق سنانش دل خورشید سوز

آمده از بازوی خیبرگشای بر رخ اسلام علی در کشای

تیغ چو در قبضه او جا گرفت آتش کین در صف اعدا گرفت

مرد کسی دان که رود پیش تیغ جان خود از تیغ ندارد دریغ

هم ز خود وا خود از او دور کی هم ز رفیقان رسد امداد وری

نه ضربی مثل ضربت او هیچ بزه ولقایت کننده ونه فاریست

مانند آن شاهسوار معرکه بر هم زننده از زمان آدم الی زماننا هذا کسی شجاعت او ننموده تا بمثابه که حضرت جبرئیل

از برای خیر المرسلین او را ستوده که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار وگفت

پیغمبر ع واله در روز احزاب لضربة علی ع خیر من عبادة الثقلین مخالف وموالف

بهاره شود

وعدو وصدیق باین معنی معترف اند می باید دانست که فضایل یا نفسانیت یا بدنی یا خارج الاول
الفضایل النفسانیة مثل علم و زهد و کرم و حلم مجموع اینها و امثال اینها از آنحضرت اظهر من الشمس و ابین من
الامس است اولا او اعلم است پس بنابر اعلمیت افضل باشد اما اول روایت کرده صدوق در امالی خود و نیز
مسندیست بابی الجارود از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع که در آنوقت که این آیه بر حضرت رسالت پناه ص و آله
فرود آمد که وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ دو کس برپای خاستند و گفتند
یا رسول الله این توریة است پیغمبر فرمود نه گفتند انجیل است پیغمبر فرمود نه گفتند قرآنست پیغمبر فرمود نه پس حضرت امیر المؤمنین ع
از برابر تشریف آورد پس حضرت پیغمبر فرمود هو هذا انه الامام الذی احصی الله تبارک و تعالی فیه علم کل شیء
او این مرد است بدرستیکه این امامیست که فرو شمرده خدای تبارک و تعالی در وی علم هر چیز را صلی الله علیه و آله
و روایت کرده در کتاب مشارق انوار الیقین از ابن عباس و در کتاب منبع الغرر و مجمع الدرر مرابی فراس عبد الرحیم
التمیمی الغزی راست باسنادش الی حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین از جدش علیهم السلام که گفت قال رسول الله
علی اعلم الناس بالله و اشد الناس حبا و تعظیما لاهل لا اله الا الله و اینمعنی مذکور شد که
علی داناترین مردمانست بخدای و سخت ترین مردمانست بحب دوستی و تعظیم مر اهل لا اله الا الله را
آنچه از فضل جاریست مر آنحضرت را جاریست مر حضرت رسالت پناه را ص و آله از برای آنکه وارث
علم آنحضرت است و در مناقب است مرفوعا عن سعد و ابن الربیع الهمدانی الی عبد الله بن مسعود که گفت قال رسول الله ص
قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزء واحد
بخش کرده شده به ده جزو پس بخشیده شد بعلی علیه السلام نه جزو و بباقی مردمان یک جزو
و روایت کرده حافظ ابو نعیم در حلیه خود و روایت کرده ترمذی در صحیح خود و ذکر کرده بغوی در مصابیح
انا دار الحکمة و علی بابها عالم ربانی میثم البحرانی در قواعد خود در استدلال بر افضلیت آن
میگوید که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که لو کسرت لی الوسادة فجلست علیها لقضیت بین اهل
اگر شکسته شود برای من توشکی پس بنشینم بران هر آینه حکم کنم میان اهل علیه السلام
التوریة بتوریتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل
توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل

الفرقان بفرقانهم و الله ما من آیة نزلت فی بحر او بر او سهل او جبل و لا سماء و لا ارض و
فرقان مجید بفرقان ایشان سوگند بخدای که نیست هیچ آیتی که فرود آمده است در دریا یا خشکی یا هموار یا کوه و نه در آسمان و نه زمین و
لا لیل و لا نهار الا و انا اعلم فیمن نزلت و فی ای شیء نزلت میگوید عالم مذکور که میگویم من
نه شب و نه روز مگر آنکه من میدانم در شان که فرود آمده و در چه چیز فرود آمده رحمه الله
که توریه منسوخ چگونه جایز نیست حکم بآن مولف این کتاب شکر الله سعیه میگوید که میگویم من که مراد ازین آنست که آنحضرت تمکن است
از تفصیل احکام آنها بجائیکه شرف نزول یافته و بیان آن برای آنکی که عمل بر آن میکند از اهل آن بعد از ادای جزیه انکار عالم کرده
که نقل کرده از آنحضرت ع لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و این دلالت میکند بر آنکه تحقیق رسیده است در کمال
علم باقصی آنچه قوت بشریت بآن میرسد و این ادعا از من عدا درین مرتبه از احدی سر نزده و گفت محمد بن الخطیب الرازی
یعنی فخر رازی در اربعین خود در افضلیت آنحضرت ع که نقل است از آنحضرت که فرموده و الله لو کسرت الخ ای نزلت
کامل و بعد از ان گفته که طعن کرد ابو هاشم درین و گفت که توریة منسوخ چگونه جایز باشد حکم بآن جواب این بچند وجه است یکی آنکه
شاید مراد شرح کمال علم باشد باین احکام منسوخه علی التفصیل با احکام ناسخه مر آنرا که وارد است در قرآن دوم آنکه شاید
مراد قضاء آنحضرت باشد بهم یهود و نصاری را که ممکن است حکم آن و قضا بر وفق ادیان ایشان بعد از بذل جزیه و حسنی
مراد باشد که اگر جایز باشد این بر مسلم هر آینه آنحضرت قادر است بران سیوم آنکه شاید مراد این باشد که
استخراج میکند از توریه و انجیل نصوصی را که دالند بر نبوت محمد ص و آله و این قوی است در تمسک باین و در کتاب غوالی است که
قال ع لو کسرت لی الوسادة نزدیک بعبارة مذکوره غایتش این که بجای لقضیت ابجا الحکمت وارد است و بعد از لفظ
بفرقانهم این عبارتست که حتی ینطق کل کتاب بانک قد حکمت بما انزل الله مولف حصل الله مدعاه
تا آنکه بگفت در آید هر کتاب بآنکه تو بتحقیق حکم کردی بآنچه فرو فرستاده خدای آمین
میگوید میگویم من که قوله ع حتی ینطق کل کتاب که مجاز باشد در اسناد پس می تواند بود که عقلی باشد یا
در احد طرفی آن پس لغوی میشود و درین احتمالات عقلیه شش است از برای آنکه اسناد یا حقیقتست یا مجاز و بر هر دو
تقدیر پس هر دو طرف آن یا حقیقیان لغویانند یا مجازیان یا مختلفان و برین تقدیر ما میسند نیست یا مسند الیه و علی کل حال
پس مراد انکشاف مطابقه حکم اوست مر کتب را و ظهور آن از برای آنکه لسان حال انطق است از لسان مقال
مانند او و لسان الحال بیقین انطق از لسان مقال و ممکن که محمول بر معنی حقیقی باشد یعنی نطق فی الحقیقة از برای

انکه اگرچه ممتنع است نظر نقش کتب مذکوره عادةً که ناطق باشد لیکن مراد نظر کونه شاهداً له است یعنی کتب
که در نظر آیند چون حکم مطابق آن بوده باشد شاید دعوی باشند وبعد از آن در صورتیکه اعجاز را در آنجا دخل است هیچ چیز از
خارق بدیع نیست و در کتاب مذکور مذکور و مشهور است از انحضرت ع ما من آیة نزلت فی نهار او لیل الخ و نیز
از انحضرت ع ما من فئة یهدی بها او یضل بها والا انا اعلم بناعقها و قائدها و سائقها الی یوم القیمة

آنچه از کرده است که رسالت می‌اینان آن یا مگر او هیچ آن من دانا ترم بدانکه آن و پیشوای که آن گشند آن تا قیامت

و روایت کرده احمد بن محمد شاذان در مائة منقبة مرویة از طرق عامة از ابی سعید الخدری که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
العلم خمسة اجزاء اعطی علی بن ابی طالب من ذلك اربعة اجزاء و اعطی سائر الناس

علم پنج جزو است بخشیده است علی بن ابی طالب را از آن چهار جزو را و بخشیده است سایر مردمان را

واحداً والذی بعثنی بالحق بشیراً و نذیراً لعلی بجزء الناس اعلم من الناس بجزئهم و مرویست از انحضرت

یک جزو بحق آنکه انحضرت مرا بحق بشارت دهنده و ترساننده که علی بآن یک جزو که بخشیده شده داناتر است از مردمان به جزو ایشان

ع که فرمود لو شئت لاوقرت اربعین بعیراً من شرح بسم الله الرحمن الرحیم و در کتاب

اگر خواهم مر اینه بار کنم چهل شتر را از شرح بسم الله الرحمن الرحیم

کافیست که مردی حضرت امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر را گفت یا ابن رسول الله امیر المؤمنین اعلم است یا بعضی از انبیا
آنحضرت فرمود که بشنوید چه میگوید بدرستیکه خدای تعالی میگشاید گوشهای آنکس را که میخواهد برای حدیث او و به درستیکه
خدای تعالی علم پیغمبران را بحضرت محمد صلی الله علیه و آله داده و کل آن نزد امیر المؤمنین است و حالا این مرد می‌پرسد که او اعلم است
یا بعضی از انبیا و در اربعین اسود بن ابرهیم الحسین بن علی بن علی الاربلی است از احمد بن حنبل باسناد او از عماد بن
خالد از اسحق ازرق از عبد الملک بن سلیمان که گفت یافت شده در ذخیره مرداسی که مأخوذ از حواری بلخ است
مکتوب در آن بقلم سریانی منقول از توریة که در آن زمان که مشاجره کردند حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلم
در قضیه سفینه و غلام و جدار و باز گشت حضرت موسی بجانب قوم خود هرون برادرش علیه السلم
پرسید از او که با خضر چه عمل کردید و چه خبر رسید بهی از خضر و آنچه مشاهده شد از عجایب بحر حضرت موسی ع
گفت من و خضر بر کنار دریا بودیم ناگاه مرغی فرود آمد پیش ما و یک خورش آب برداشت و بجانب مشرق
انداخت باز آنرا برداشت و بجانب مغرب انداخت باز آنرا برداشت و بجانب آسمان انداخت

شهود

باز آنرا بمنقار گرفته بر زمین انداخت و باز از زمین برداشته بدریا انداخت من و خضر در آن حیران ماندیم من از خضر سوال
کردم جوابی نگفت در این بودیم که صیادی برخورد بر ما بجانب ما نگاه کرد و گفت چه حالت شما راکه مردود در فکر ماندیم و در مقام
تعجب که ماییم از این مرغ گفتیم آری چنین است گفت من مرد صیادم سر این را میدانم و شما دو پیغمبرید و نمیدانید گفتیم ما
نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم فرموده باشد گفت این مرغیست مسمّیٰ به مسلم در دریا از برای آنکه هرگاه بانگ میکند از صیاح او
مسلم فهم میشود و حالا اشاره کرده بانداختن قطره از منقار بجانب مشرق و مغرب باین مبعوث خواهد شد بعد از شما
پیغمبری که امت او مالک مشرق و مغرب شوند و آن پیغمبر باسمان صعود کند و عروج نماید و بعد از آن در زمین مدفون شود
و انداختن قطره را بدریا انداخت این معنی دارد که علم عالم نزد علم او مثل این قطره باشد نزد دریا و وارث علم او وصی او
ابن عم او باشد ما چون از علم آن صیاد وقوف یافتیم مشغول شدیم هر یک بجدول ملول و نقص خود کردیم که چرا باین
معنی نرسیدیم بعد از آن صیاد از ما غایب شد پس ما دانستیم که او فرشته بود مبعوث بسوی ما تا بشناساند
ما را بجا هر جا که ما دعوی کمال کنیم این حکایت در مقتبس من اسلوب الحکمة بنظم در آمده مثنوی

ای برافروخته از علم چراغ — شمع سان سوخته در علم دماغ
علم خود بجز از علم الله — کیست آن کس که نگردد گمراه
که جاودان نه بعلم الهی — تابع دیدی از آن گمراهی
علم بحریست که خاص نبی است — نه که در سینه هر اجنبی است
سر این بحر بدست برون — گر ارسطو است و گر افلاطون
از نبی گیر و وصی علم خدا — تا شوی کامل از ادیم گشای
بو که علم نبی بی شک و ریب — فیض لدنی چو موسی ز شعیب
نور در تجلیه طور سیناست — نه که در سینه ابن سیناست
ست الالاء از آن علم علیم — که برد راه بآن عقل حکیم
از رهی و پی عقل حکما — نبری ره بخدا سوی خدا
علم آنست که دانای قدیم — کرد آنرا بمحمد تعلیم
از محمد بوصی یافته نقل — زین دو جو علم که رشد عقل
زعدار ابدلیل معقول — از محمد طلب فی نعج مقول
کاین دو هستند یقینی بینا — نه ارسطو و نه ابن سینا
فوائدهائی که چو موسی کلیم — شد سوی بحر و شد با خضر ندیم
مرغکی آمد و یک قطره آب — رفت و برداشت ز دریا بشتاب
اولش جانب مشرق انداخت — پس ز مشرق سوی مغرب پرداخت
پس از آنش سوی فلک داد صعود — بعد عودش بزمین برد فرود
بعد از آنش بزمین باز گرفت — ریخت در بحر و ره خویش گرفت
موسی و خضر تعجب کردند — سر آن نیک تفکر کردند
خواست صیادی از آن کار شگرف — زان اشارت نشان داد و حرف
که بود بحر رسول عربی — که از آن مرغ این بوالعجبی
قطره برداشت بمشرق انداخت — وانگهش آب رخ مغرب بشکست
یعنی از بحر علم اکمل — قطره مشرق و مغرب را بس

دین او شرق و مغرب گرد — لیک جوشش آنکه برد او سر گرد
وان که او را سوی افلاک انداخت — آن نبی سوی فلک خواهد تاخت

وانکه بردش بسوی ارض نگون — در زمین میشود آخر مدفون
وان که انداخت سوی عرش باز — بجز این نیست درین معنی راز

کان نبی یافت چو با اصلش وصل — علم او نیز کند عود باصل
اصل خود بود بکلی لجه ژرف — کی درین جا بجز این گنجد حرف

کهچو آن اصل فرو شد در خاک — بحر علمش بزد و خود بمغاک
بایدش عود نمودن بی قیل — بوصیتش بطریق تاویل

آن وصیتی که بتحقیق هم اوست — درمیان فرق نمودن نتوانست
آن نبی گفت محمد باشد — صاحب دولت سرمد باشد

مشرق و مغرب عالم گرد — شب معراج فلک هم گرد
چون رود گنج صفت در دل خاک — آنچه با اوست زیک گوهر پاک

جانشین باشد و میراث کشش — که بود با صدف وی هم گوهرش
جز پسر عم چو بعالم نبود — وارثش غیر پسر عم نبود

ابن عم وارث او بر جا باشد — که باو اقرب و اولی باشد
اقرب از جمله قربای او حسب — هم تقرب حسب هم نسب

آن دو پیغمبر عالی مقدار — متعجب شده از این گفتار
گشت علامه فرشته انفس — که درین باب چنین راند نفس

وار جمله است آنچه روایت کرده ابن المغازلی در کتاب خود باسناد خودش از ابن عباس
رضه که گفت قال رسول الله ص وآله اتانی جبرئیل ع بدرنوک من الجنة فجلست علیه
رضه ... صلعم ... آمد بمن جبرئیل ع بفرش و درنوک از بهشت پس نشستم بران
فلما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی فما علمنی شیئا الا علمته علیا ع فهو باب مدینتی ثم دعاه
پس چون گردیدم برابر پروردگار خود سخن کرد با من و راز گفت با من پس نیاموخت چیزی مگر آنکه آموخته بود آنرا علی پس او در شهر علم منست پس خواند او را
الیه فقال یا علی سلمک سلمی وحربک حربی وانت العلم فیما بینی وبین امتی ودرکتاب
بسوی خود پس گفت یا علی آشتی با تو آشتی با منست و جنگ با تو جنگ با منست و تو تعلیم کننده امتی میان من و امت من
از اخیار از جابر بن عبدالله که گفت قال رسول الله ص وآله یا علی انت صاحب حوضی ووارث علمی و
رضه ... صلی الله علیه وآله یا علی تو صاحب حوض منی و وارث علم منی و
حامل لوای ومنجز وعدی ومفرج کربی ومستودع مواریث الانبیاء وانت امین الله
بردارنده لوای من و بجای آورنده وعدهای من و برطرف کننده غمهای من و محل ودیعه میراثهای پیغمبرانی و تو امین خدای
فی ارضه وخلیفته علی خلقه وانت مفتاح التقی ومصباح الهدی وامام الرضی
در زمین او و خلیفه اوی بر آفریدگان او و تو کلید تقوای و چراغ راه راستی و امام اهل رضای

والج

والحجة الکبری وانت العلم المرفوع فی الدنیا والصراط المستقیم فی الآخرة پس بتحقیق و یقین
وحجت بزرگ و تو علم برافراشته در دنیا و راه راستی در آخرت
ثابت شد باین احادیث که مر آنحضرت را ع علم رسول الله بود و رسول الله اعلم است اتفاقا و در کتاب کافی است از حضرت
ابی الحسن الاول یعنی حضرت امام موسی ع ما بعث الله نبیا الا ومحمد اعلم منه پس حضرت امیر المؤمنین
برنینگیخت خدای هیچ پیغمبری را الا آنکه محمد اعلم از او بود ... علیه السلام
علیه السلام اعلم از انبیاء سالفه باشد و مؤید این است آنچه در کتاب مشارق انوار الیقین است و بتحقیق روایت کرده حسن
بصری که در زمانی که حضرت خضر ملاقات با حضرت موسی کرد کنجشکی درمیانه ایشان آمد پس فرا گرفت قطره از آب دریا
بدست حضرت خضر انداخت پس حضرت موسی با خضر گفت این چه چیز است حضرت خضر گفت میگوید که علم شما هر دو و علم
سب براولین و آخرین در جنب علم وصی نبی آخر الزمان نیست مگر چون این قطره در جنب این دریا و اما الثانی فلقوله تعالی
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وهرگاه که مساوات منتفی شود رجحان ثابت
آیا مساوی می باشند آنکسانی که دانا اند و آنکسانی که نادانند
گردد از برای انتفاء مرجحیت و بجاست رتبه لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و رتبه ولکن لیطمئن قلبی
اگر گشوده شود این پرده زیاده نشود مرا یقینی برین که است که کمال یقین است ... صدق و ... است
والباقی علی هذا القیاس و گفته طاوس آل طاوس در طرائف خود که از عجایب آیات خدای تعالی است جل جلاله در شان
مولای ما و مقتدای ما علی بن ابی طالب ع و معجزات رسول المشارق والمغارب ص وآله آنکه اصحاب تواریخ و
جماعتی از علمای اسلام ذکر کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع بر روس اشهاد بحضر اعدا و حساد گفت که
سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن شیء فیما بینکم وبین الساعة الا
بپرسید از من پیش از آن مرا نیابید پس بخدا سوگند که نپرسید از من از چیزی که در میان شما و میان قیامت است الا آنچه
اخبرتکم به وبتحقیق تقدم یافته نزدیک کراس ثانی آن کتاب حدیث ابی بکر بن مردویه مخالف اهل بیت ع
خبر دهم شما را بآن
بتصدیق این و سبق ذکر یافت درین کتاب از روایت ابن حنبل و صحیح مسلم و غیره بتصدیق این چه حکایت کرده ایم
ازان و تحقیق آنچه ذکر کرده آنست که شنیده شده از او و نیز ذکر کرده صاحب نهج البلاغه در اواخر جزء اول از آنحضرت
دربیان خطب آنحضرت که خطبه کرد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع آنچه درین عبارت علیه است که

والله لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه ومولجه وجميع شأنه لفعلت ولكن اخاف
سوگند بخدا که اگر خواهم که خبر دهم هر مردی را از شما با آنکه از کجا بیرون آید و بکجا در رفته و جمیع کار او هر آینه بجا آورم و لیکن میترسم
ان تكفروا بي وبرسول الله الا واني مفضيه الى الخاصة ممن يؤمن ذلك والذي بعثه
که کافر شوید بمن و برسول خدای بدانکه من مفضی ام بسوی خواص آن مردان که ایمان آورند باین سوگند بآنکه برانگیخت او را
بالحق واصطفاه على الخلق ما انطق الا صادقا ولو عهد الي ذلك كله وبهلك من هلك
بحق و برگزید او را بر آفریدگان نمی گویم الا راست که اگر بسته شود بسوی این همه و بدان که شود هر که هلاک شود
ويحيى من يحيا وما ان هذا الامر وما ابقى شيئا يمر على راسي الا افرغه في اذني وافضى به
و رهانید هر که [illegible] و نیست این کار و نگذاشت چیزی را که بگذرد بر سر من مگر آنکه او گوش من [illegible] و افضا نمود
الي ايها الناس ما احثكم على طاعة الله الا واسبقكم اليها ولا انهاكم عن معصية
بسوی من ای مردمان اجابت نکردم شما را بر طاعت خدای مگر که خود پیشی گرفتم بجا آوردن آن و نهی نکردم شما را از معصیت
الا وانتهي قبلكم عنها هذا آخر الخطبة المذكورة وازین چند عجایب معلوم میشود از انجمله آنکه این مقام کی
مگر آنکه منتهی بودم پیش از شما از آن [illegible]
نیرسد و کسی دعوی نکند از قرابت و صحابت پیش از او بلکه تحقیق کرده ام مثل این از هیچ یک سابقی و وصی لاحق
و شناخته و تفهیم عنده انسته ام یکی را از انبیا و اولیا در امثال آنچه از حضرت امیر المؤمنین بعمل آمده از اشیا
قول عیسی علیه السلم وانبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم و این هر امیر المؤمنین علیه السلم را
که خبر میدهم شما را آنچه میخورید و آنچه ذخیره میکنید در خانهای خود
منقبتی است باهره و حضرت رسالت پناه را معجز باهر [illegible] و از عجایب آن درین قول آنست که همچنانکه گفتم
امیر المؤمنین ع بر روس اشهاد گفت بمحضر اعدا و حساد و مانا بر سبیل تحدی و تعجیز گفت و کردانید خدای ع
او را حجتی از برای خود و رسول خود تا یوم المعاد ثانیا انسانیه و اصلا بغیر که مراد با آن این کیفیاتست که از آنحضرت
بغیر آنحضرت رسد پس هر ستی که آثار آنحضرت که بخلق رسیده متجاوز از آنست که در حیز بیان گنجد پوشیده نماند که
فضایل محض کجاست و کیف از حیز تجاوز نمی نماید پس هر ستی که منقول نیست از دیگری ظهور علم و استغنا
از دیگری نشده و ابتدا و صنایع و افعال و تفنن و تدوین علوم از هیچ کس انچنانکه از آنحضرت بظهور رسیده بظهور نرسیده.

الثانی

الثاني الفضائل البدنية مانند عبادت و در کتاب ارشاد مفید باسناد بزیاد بن رستم که گفت نزد
حضرت امام صادق ع بودم پس ذکر حضرت امیر المؤمنین رفت و حضرت امام صادق خوشحال و تازه روی شد
و مدح کرد آنحضرت را به آنچه اهلش بود و بعد از آن گفت والله ما اكل علي بن ابي طالب حراما
سوگند بخدا که نخورد علی بن ابی طالب علیه السلم حرام را
قط حتى مضى لسبيله وما عرض له امران قط هما لله رضا الا اخذ باشدهما عليه في دينه
هرگز تا درگذشت براه خود و عرض نشد او را دو امر هرگز که در هر دو رضای خدا بود الا آنکه فرا گرفت آنرا که اصعب تر بود در دین
وما نزلت برسول الله ص واله نازلة الا دعاه ثقة به وما اطاق عمل رسول الله ص واله من
و فرو نیامد بر رسول خدای ص و آله از آیات و احکام مگر که خواند او را استوار و هیچ کس طاقت نیاورد عمل رسول خدای را از
هذه الامة غيره وانه كان ليعمل عمل رجل وجهه بين الجنة والنار يرجو ثواب هذه
این امت جز او و بدرستی که او آنست که عمل میکرد عمل مردی که روی او میانه بهشت و دوزخ امید دارد ثواب بهشت را
ويخاف عقاب هذه ولقد اعتق من ماله الف مملوك في طلب وجه الله والنجاة
و میترسد از عقوبت دوزخ و هر آینه بتحقیق که آزاد کرد از مال خود هزار بنده در طلب رضای خدا و رستگاری
من النار مما كد بيمينه ورشح منه جبينه وانه كان ليقوت اهله بالزيت والخل
از آتش دوزخ از آنچه برنج دست و عرق پیشانی خود پیدا کرده بود و بدرستی که بود هر آینه قوت اهل او زیت و سرکه
والعجوة وما كان لباسه الا الكرابيس اذا فضل عن يده من كمه دعى بالجلم فقصه
و خرمای عجوه و نبود پوشش او مگر کرباسها که هرگاه زیاده از اندازه بیرون بود آستین بر بالای دست [illegible]
وما اشبهه من ولده واهل بيته احد اقرب شبها في لباسه وفقهه [illegible]
و شبیه نبود او را از فرزندان و اهل بیت او احدی نزدیکتر در شباهتی در [illegible] و دانش
حاشیه درین مقام بنظر رسید که بر یکی از نسخ این کتاب نوشته بدین مضمون که این دلالت نمیکند الا بر آنکه عمل آنحضرت
عمل الهی است که او باین صفت موصوف باشد نه آنحضرت ع که بدین طریق نرسد یا بدین طریق امید دارد باشد
و کاست درین مقام آنکه آنحضرت زدند که ما عبدتك طمعا الى جنتك ولا خوفا من نارك

و لا القي

لكن رايتك اهلا للعبادة فعبدتك — وچنانكه بسته در شعر اين معني را آنكه بسته شعر

ليكن ديدم ترا اهل عبادت را پس پرستيدم ترا

عبدتك لا الفي بذلك جنة — ولا القي نارا وانت مرادي — از حضرت زين العابدين

پرستيدم ترا نه براي بهشت — نه دوزخ و تو مراد مني و پس ازان پرستش

علي بن الحسين صلوات الله عليهما مرويست كه پسرش ابو جعفر محمد الباقر ع بخدمتش آمد در وقتي كه آن امام از غايت رياضت در عبادت كار بجايي رسيده بود كه هيچكس بان نرسيده در شد چون پدر را ديد رنگش زرد شده از بيداري و بخته و سرخ شده چشمان مباركش از گريه و شب زنده داري و پينه بسته پيشاني مبارك و سر بيني شريفش از سجود معبود و ورم كرده هر دو ساق و قدمهاي عالي پايه اش از بسياري قيام در نماز پس حضرت ابو جعفر گفت كه چون آنحضرت بران حال ديدم از خود غايب شدم پس گريستم از بس كه بروي رحم آمد و درين فكر بودم كه آنحضرت ملتفت بجانب من شد بعد از آنكه با آواز حزين اوراد را قطع فرمود مرا گفت اي پسر بده بمن بعضي از آن صحيفها وان صحيفهاي عبادت امير المومنين بود كه هميشه منظور آنحضرت و دستور عبادتش بود بعضي از آن صحايف را بوي دادم پس نظر بران فرموده آنرا بمن نمود مرادش آنكه باوجود اين حال كه در من مي بيني ملاحظه كن كه هنوز آنچه امير المومنين بران عمل مينموده من بتمامه نكرده ام و در كتاب روضه است از كافي مرثقه صدوق ناقد الاحاديث محمد بن يعقوب الكليني را از ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع كه گفت حضرت علي بن الحسين چون بدست گرفتي كتاب عمل علي بن ابي طالب را پس نظر كردي دران و گفتي كه طاقت اين دارد كه طاقت اين دارد و هرگاه آنحضرت براي نماز برخاستي رنگ شريفش متغير گشتي حتي آنكه معلوم شدي همه كس را تغير او و گفتي كه طاقت عمل آنحضرت هيچكس از فرزندان او ندارد الا علي بن الحسين ع اما شجاعت آنحضرت معروف و مشهورست از آنجمله در كتاب منهاج الكرامه است كه در باب شجاعت او حضرت رسالت پناه ص واله فرمود كه

لقتل علي لعمرو بن عبد ودّ افضل من عبادة الثقلين — و در كتاب

مرا آينه كشتن علي مر عمرو بن عبد ود را فاضلترست از عبادة تمامي جن و انس

كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد انچنين است كه لضربة من علي خير من عبادة الثقلين

در لوامع در بيان فضيلت ضربت آنحضرت مر عمرو بن عبد ود را اين عبارة مسطورست كه قال رسول الله ص واله لضربة من علي افضل من عبادة الثقلين و در كتاب اربعين مر امام اشاعره فخر رازي روايت فرموده ع واله يوم الاحزاب لضربة علي بن ابي طالب خير من عبادة الثقلين و در كتاب عالي است از آنحضرت ص واله لضربة علي لعمرو يوم الخندق تعدل عبادة الثقلين و در مناقب ابن شاذان است از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلم از پدرش از حضرت علي بن الحسين از پدرش عليهم السلم كه گفت قال رسول الله ص واله لعلي بن ابي طالب ع يا ابا الحسن

عليهم السلم گفت رسول خداي ص علي بن ابي طالب را ع يا ابا الحسن

لو وضع ايمان الخلائق واعمالهم في كفة ميزان ووضع عملك في كفة اخرى لرجح

اگر نهاده شود ايمان جميع خلايق و اعمال ايشان در پله ترازويي و نهاده شود عمل تو در پله ديگر آن هر آينه افزون باشد

عملك يوم احد على جميع ما عمل الخلائق وان الله باهى بك يوم احد ملائكته المقربين ورفع

عمل تو روز احد بر جميع آنچه عمل كردند خلايق و بدرستي كه خداي مباهات كرد بتو روز احد فرشتگان مقرب [illegible]

الحجب من السموات السبع واشرقت اليك الجنة وما فيها وابتهج بفعلك رب العالمين

حجابها از آسمانها [illegible] و روشن شد بسوي تو بهشت و آنچه دران است و شاد شد بفعل تو پروردگار عالميان

وان الله ليعوضك بذلك اليوم ما يغبطك به كل نبي ورسول وصديق وشهيد

و بدرستي كه خداي هر آينه عوض ميدهد ترا باين روز آنچه غبطه كند بآن مر ترا هر پيغمبري و رسولي و صديقي و شهيدي

هرگاه يك ضربت از ضربات آنحضرت باين مثابه قدر و خطر داشته باشد فكيف مجاهدات و مبارزات او چه مرتبه و درجه باشد ما اعظم امره

شعر

اي كه از بازوي تو دين نبي گشته قوي — اي كه شمشير تو حق را همه جا ياري داد

كه بغير از تو صفت بدر شمشير شكافت — ريگ را رنگ رخ لاله حمرا كه داد

كه بغير از تو در قلعه خيبر بر كند — داد مردي كه در آن روز بزرگي داد

جز تو در معركه روز احد پيش نبي — كه سپر كرد تن و داد هواداري داد

عمرو بن عبد ود ارجع كه افتاد بجنگ — كه بر احزاب بزنيت شبيخون داد

كه ما عدي از انبيا سوي غير ما را شجاعت بچون شجاعت و شهامت بچون شهامت او ع بود كافيست در ارتفاع عزيمت و علو نهضت او بر سر جوانمردي اين منقبت لا فتى الا علي لا سيف الا ذو الفقار

کفت امام مذهب شافعی کمال الدین بن طلحه در مطالب السؤل بعد از استیفا خبر مبیت شب هجرت حضرت
رسالت که اگر نه خدای تعالی مخصوص کردی دل او را یعنی دل امیر المؤمنین را بالقوة و ثبات نفس او را بشهامت
هر اینه اضطراب کردی دران مقام اگرچه بنا بر قول حضرت رسالت پناه امن بود از آزار اعدا در مبیت خود
که آن حضرت فرموده بود لن یخلص الیک منهم امر تکرهه پس مرتبتی که نفوس بشری تحقیق رغبت میکنند

عدم خوف وادی و با وجود این ظاهر شود خوف بمجرد رؤیة امری مخوف نه حضرت موسی ع با وجود در جنب
خدای تعالی خبر انو شنید در وقتی که اختیار کرد او را برای امر رسالت بالقاء عصای او و او القای عصا کرد پس چون
عصا مار شد حضرتش ترسیده پشت برگردانید پس گفت خدای ع اقبل ولا تخف
علیه السلام جل جلاله ای موسی روی بکن و مترس پس که
سنعیدها سیرتها الاولی پس چون مخالفت امر ممکن نبود رو آن کرد و طرف کی که با او
زود باشد که باز گردانیم او را بسیرت اولیش حدق
بود بر دست خود پیچید تا آن را بدست آورد خطاب آمد که چیست ترا ای موسی آیا خیال میکنی که اگر این حیه با ذن ما شد
بازدارد تو آنچه بر دست پیچیدی رد آن کند پس حضرت موسی گفت نه ولیکن من ضعیفم و از ضعیف متولد و مخلوق شده ام
یعنی از نوع بشرم و از بشر زاده ام پس نفس بشر را طاقت این نیست و طبع بشریة مقتضی خوف و حذر است
پس اگر مبیت واقع شود یکی از زمرهٔ بشر را میان گروهی از اعدای قاصد معاند مظهر عداوة مقاومت او با ایشان
و اقامت او میان آن گروه بعد از خروج نبی ص و آله در شب چگونه باشد و بعد از آن بیرون آمدن او از بلد
ایشان و از شعاب و طرفات جبال مختلفه ایشان عبور نمودن و برادافی آن گروه بکروه تنها مرد و عبور
کردن با وجود کثرت و ازدحام اعدا اوضح دلایل و ارجح حجج است بر شجاعت او و تحقیق مخصوص ساخته است
خدای تعالی او را بشجاعت و شهامت و بخشیده است او را کمال جرات و جلادت مولف وفقه الله بارشاد الرشید میگوید
که بیکوم من که کجاست حالهٔ خروج موسی ع از مصر خائفا مترقبا العذر بسبب قتل آن قبطی بحیثیتی که قرآن معجز بیان
بآن ناطق است مثل خروج حضرت امیر المؤمنین ع و منقول نیست از هیچ یک از انبیا علیهم السلام اقدام بر تعریض
نفس بقتل آنچه منقول است از حضرت اسمعیل ع و آن سبب ممدوح حضرت حق سبحانه و تعالی است و تحاشی

بلکه حضرت رسالت پناه ص و آله آن بقوله ص و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْن بباید دانست که قولی مرجحست
صلی الله علیه و آله من پسر دو ذبیحم یعنی دو کس که نزد قربان شده
که ذبیح از فرزندان حضرت ابرهیم ع حضرت اسحق ع اما ضعیف است و معول علیه مبیت و حکایت پسر دو ذبیح بودن مصطفی ع
مصطفی آنکه گفت کز دو ذبیح / زاده ام خود اشارتی صحیح
هست عبد الله ان سراج شرح / کیکی زان دو هست اسمعیل
اندرین باب آن ستوده سیر / که بوقتی که از هیون عیان
پدرش عبد مطلب در خواب / که بکوید چه و بر آرد آب
چاه زمزم نمکه بود دهان / باخدا اندر کرد بی اکراه
پیر خورشید را کند قربان / گر توفیق حق چو یابد آن
کرده بود وفای نذر قیام / چاه چون یافت گشت کار تمام
که بیابد فرج او توفیق / این سعادت کدام است دقیق
قرعه انداخت تا زده فرزند / که بجان بود جمله را پیوند
زانکه آمد بنام عبد الله / خاست از جای خویش ای آگاه
کای بایفای نذر خود قایم / مانع او همه بنی هاشم
گشتند این را که است نامی شهید / نور غیبش ظاهر از جبهه
ده شتر کن فدای او ز جلال / قرعه انداز تا چه آید فال
چون فکندند قرعه ای آگاه / باز آمد بنام عبد الله
ده شتر را بر آن بیفزودند / قرعه آمد بنام آن فرزند
بست شد پی و پی بجاه / بود قرعه بنام عبد الله
مرتبه مرتبه فزود شتر / تا بصد شتر تمام کرد آن حر
عبد اشتر چو قرعه را آراست / قرعه آمد بنام اشتر راست
کرد فی الحال صد شتر قربان / دیة خون صد شتر شد از آن
و تحقیق ثابت کرده قدوه و شیخ رئیس متبحر متفنن امام الاعظم شمس الائمة مقتبس الفروع مفتن الاصول حتی العقیدهٔ
معقول و منقول شیخ مفید قدس الله سره که مبیت حضرت امیر المؤمنین ع بر فراش حضرت خیر المرسلین ص و آله افضل است
که در آن باب گفته ابن اثیر در کتاب الانصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف که خدای ع مباهات کرد با امیر المؤمنین
و فرستاد جبرئیل و میکائیل را برای حفظ آنحضرت پس جبرئیل را بجانب سر مبارک آنحضرت و میکائیل را بجانب قدمین شریفش
تا آنکه حضرت جبرئیل گفت بَخٍ بَخٍ لَکَ یا علی مَنْ مثلک وقد باهی الله بک الملائکة این
علیه السلام وه وه مر ترا یا علی کیست مثل تو و بتحقیق مباهات کرد خدای بسبب تو بر فرشتگان
اعظم است از توطین نفس خود اسمعیل بر ذبح بنا بر آنچه نقل کرده ذو الحسبین الشریف سید مرتضی علم الهدی از و در
کتاب خودش که موسومست بالفصول المختارة من المجالس و المحاسن و آن کتاب منتخبی است از دو کتاب شیخ مفید
قدس سره یکی مجالس و یکی محاسن باین عبارة که ثانی مضمونه ان واقعة اسمعیل انما کانت الی ۱۹۰

مضمون وما حصل آنکه دو بیت مضمون این واقعه از واقعهٔ اسمعیل واقعهٔ اسمعیل نبود مگر با علم او با آنکه ذبح او بامر خداست
و بباشر آن پدر اوست و شفقت و رافت پدری معلوم است   نیست آسان بریدن از فرزند   که جگر را بجان بود پیوند
مرد رگ زن که تیز اندیشش   لرزدش دست چون زند رگ خویش   وی بامر خدای در مقام تسلیم و مرحمت پدری فارغ
از بیم بود باقیام قراین بآنکه این محض امتحانست و مقبولان درگاه را که مقبولان این راه‌اند مطلب اسنی و مقصد اقصی
نه غیر آن

مثنوی

مست عاشق هلاک که مدام   جان بجانان دهد بحسب مرام
خامه وقتی که دوست جان خواهد   جان بآیین امتحان خواهد
تیغ خونریز یار جان بخشد   همچو آب خضر روان بخشد
یار کر در قتل عاشق تیغ   آیدش لیک وقت کار دریغ
تیغ جانان چو برق از رنگست   لیک در قتل عاشقان کندست

آنحضرت را یقین بود که این معنی بر سبیل امتحانست و امضاء عزم بر ایقاع آن نه بحیز امکان و بر تقدیر یقین ذبح
توقع و ترقب ارتکاب بآسان ترین صورتی بنا بر امکان شفقت ابوت داشت مثل تخدیر بدن و گرفتن شاهرگها
تدریجا بوجهی که اغماء دست دهد تا تیغ توان راندن و خالی نبود از توقع مثل خلاص حسن سفیری عظیم و توقع بعفو خدای
کریم بظاهر ساختن انقیاد چرا که از قبیل حضرت حق بعد بود و ابتلای آنحضرت باشارهٔ حضرت رسالت بود
و بس تا دفع شر اعدا از نفس نفیس آنحضرت صلعم و آله شود و زلال حیوة شریف خود را در جام اخلاص و کاس اختصاص
بنظر جگر تشنگان قتل بغیر باصعب وجوه جلوه دهد با آن همه جهد که آنجناب هم عهد در ابطال آن مورد لولاک لما خلقت
الافلاک داشتند و باهم بعیث کرده روی بدان سوی آورده بودند لاسیما درین صورت که باین مدعا منضم باشد
تقویت آنکس که مقصود بالذات ایشان است با جگرهای سوزان بر مثله یا مثل آن بابلغ وجوه بی دغدغه آنکه لوم
لائمی یا ازین حرکت امر ناملایمی بایشان رسد با مقارنه اسباب وقوع برای اینچنین امری ممنوع و تمکن ایشان
ازان باتم وجوه و آنچه مقارنست بآن از شدت حقد ایام گذشته وعده ممکن گشته از متابعت آنحضرت صلعم عموما
صلعم و آله و کفالت پدرش ابی طالب ع حضرت نبی را و حالا فدا ایمانه در فراش آنحضرت مبیت و دون نفس
خود را فدای آنحضرت کردن بمت اطاعت باید و لیکن نه بطریق ایجاب و الزام بلکه بمحض تبرع از روی اهتمام
ایها العاقل نیکو تامل کن که دارست آنکه صورت باید از کسی که تسلیم کند نفس خود را با شفق الخلق نسبت بخود که
تحاشی ایقاع ادنی ضرری بوده باشد فکیف قتل اعز الخلایق یعنی پسر صلبی خود   با از کسی که تسلیم کند نفس خود را بدشمن
ناصبی و نقیض عاند که درین مقام باشد که تشفی نفس خود حاصل نماید و غایت و نهایت این تشفی نهایت تنکیل و تعذیب

آزار

آزار بضروب آلام باشد   سیان ما بو محی علی کورها   و یوم حیان اخی جابر
بدرازان دفع کرده است رضی الله عنه شبهه مستبعده را بتفضیل حضرت امیر المومنین ع بر انبیا و مرسلین با آنچه صورت
آن از تمام بدانکه هر گاه حجت قایم شود بر فضل حضرت امیر المومنین ع و واضح گردد برهان برین واجب شود بر ما قول
بآن و ترک خلاف دران و وحشت و دهشت نکنیم از خلاف عامهٔ جهال و ارباب ضلال و چگونه نباشد تفضیل حضرت
سید الوصیین و امام المتقین و اخی رسول رب العالمین و حال آنکه او سید اوصیا و نفس نفیس سید انبیاست بحکم
نزل و نامر او و در دین و پدر ذریهٔ او که ایمهٔ معصومین راشدین خاتمین اند بر احدی از انبیا متقدمین ازان قبیل نیست که
عقل منکر ان تواند اندیشید یا سنت منع آن تواند کوشید یا قیاس رد آن و اجماع ابطال آن تواند کرد چرا که جمهور
شیعه برین اند و این را از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام نقل میکنند که خلاصه و نقاوهٔ ذریهٔ آنحضرت‌اند و بغیر از نواصب
مستضعفین خلاف از کسی سر نزده پس گفت   تا مضمون شد   و تفسیر و تاویل آن بیان شد و گفت
که حضرت امیر المومنین ع میدانست که قریش اکبری را میخواهند و غرض ایشان قتل او نیست و مقصود ایشان رسول
صلعم و آله است و او ع امید سلامت داشت بخلاف حضرت اسمعیل ع چه حلول ذبح تحقق پذیرفته بود از حیثیت امتثال امر
و این معنی بجواب رخ نموده بود و ما میگوییم که عادت جاری است بشدت غیظ قریش بر حضرت رسالت صلعم و آله فکیف
از فوت غرض ایشان در چنین مطلبی و حایل شدن حضرت امیر میان ایشان و مطلوب اینچنین که طلبش و طلبش بجا زدا...
و هنگامی یابد احتیال و بدست نیاید امال ایشان و بالکلیه بی‌بهره و نومید شوند و منقطع شود تدبیرات ایشان چگونه
عمل بیاورند نسبت باو اضعاف آنچه با مطلوب و مقصود در خاطر فاتر داشتند از غایت تزاید کینه و خشم دیرینه
و اکثر غضب بر ظن غالب بل واجب می‌آید توقع اعظم ضرر و اشد خوف از خوفی که در حضرت پیغمبر فرض کنیم و این
نهایت معروف است و هیچ خلافی درین نیست که باس حضرت امیر المومنین ع درین مقام این تجوم عام از خلاص البته
اعظم از باس حضرت رسالت صلعم و آله است بنا بر تجویز تعطف قریش بآنحضرت صلعم و آله بنسب و رحم که میان آن طایفه و حضرت
بود و آنچه لاحق شود ایشان را از رقت بدانچه لاحق میشود ظافر را بمطلوب به از تمکن و استقلال پس تبردی یابد
التهاب ایشان و تقلیل می‌پذیرد غیظ ایشان و تسکین میگیرد نفوس ایشان بخلاف حضرت امیر المومنین ع چه مامول
فقدان پذیرفته از ظفر بمطلوب بواسطه او و منقطع شدند که منشا آن فقدان وجود او ع بود برین تقدیر

دواعی اضرار بواسطهٔ تقویت غرض و توافر آن سمت ازدیاد پذیرد و اما حکایت حضرت اسمعیل ع عادة جاری نیست
بقتل فرزند سیما از پیغمبران مرسل و از این قبیل چیزی نگذشته و واقع نگشته پس مجوز است نسخ این بنا بر وقوع عوض حکم
بوجهی که آنرا از حالی بحالی دیگر بگردانند با احتمال خلاف ظاهر کلام با تعبیر رؤیا بضد آن یا حیلوله حتی نعم میان اسمعیل ع
و ذبح بعفوی یا فدای چنانکه وقوع پذیرفت مراد از عقل نقش از آزار کم نیست ولی چون کار با یار نشاید عیب
و با وجود تیقن کار با مشفقی رحیم بود و قیاس تیقن حضرت امیر المؤمنین آن حالات را که مذکور شد با عدوی قاسی
حقود بود فرق بس ظاهر است گفته است شرف العترة زین آل طاوس رضی الدین علی بن طاوس قدس سره
در طرایف خود که مبیت حضرت امیر المؤمنین ع بر فراش حضرت خیر النبیین حاصل کرد برای آنحضرت فضیلت حفظ
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را و مشارکت در فواید نبوت و رسالت سعادت آنحضرت را هر کس مهتدی باو
شود تا روز قیامت از اثابت آنحضرت باشد و این اعجب است از تسلیم حضرت اسمعیل ع مر ذبح بدست حضرت
ابرهیم ع را از برای آنکه اسمعیل استسلام والد شفیق نمود چه ممکن بود که نظر کند خدای تعالی بر دل ضعیف والد او
از ذبح چنانکه بوقوع پیوست یا آنکه مجوز باشد موت قبل از ذبح اسمعیل یا با والد او و او را استشفاق من الله علیهما از این
حیثیت که معامله میان پدر و پسر بود و با آنکه ذبح او بغیر تألم وقوع یابد اگر امانگاه از برای آنکه ذبح هم باذن خدای می‌بست
والد او بود و غیر این اسباب و حضرت امیر المؤمنین را ع کار با اعدا عدو نبی بود و بعد از وفات والد خود
ابی طالب بعد از آنکه ثابت است برای این مبیت جهتی چند که موجب تعجب بچند وجه و بعد از آن گفت که چون
امیر المؤمنین چنین کرد وحی کرد خدای عز و جل بجبرئیل و میکائیل که قد آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما
علیه السلام جل جلاله علیهما السلام تحقیق برادری دادم میانه شما هر دو و ساختم زندگانی یکی از شما را
اطول من الآخر فایکما یؤثر صاحبه بالحیوة پس اختیار کرد هر یک از ان هر دو حیات خود را
درازتر از ان دیگری پس کدام یکی از شما اختیار میکند برادر خود را بزندگانی
بعد از ان باز آمد وحی الا کنتما مثل علی آخیت بینه و بین محمد فبات علی فراشه تقیة بنفسه
آیا نتوانستید شد مثل علی که برادری دادم میانه او و محمد پس خسپید بر جا خواب محمد جهة نگاهداشتن جان محمد صلی الله
و یؤثره بالحیوة اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه پس نازل شدند هر دو و حضرت
و اختیار کرد محمد را بزندگانی اکنون فرود آیید بسوی زمین و نگهداشتی کنید علی را از دشمنش علیهما السلام

جبرئیل بجانب بالین و حضرت میکائیل بجانب پایین آنحضرت بود پس جبرئیل علیه السلام گفت که
بخ بخ من مثلک یا ابن ابی طالب پس این آیه که شرف نزول یافت و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
وه وه کیست بچون تو ای پسر ابی طالب بعضی از مردمان آنکس است که میفروشند جان خود را
مرضات الله الآیة و در فصول مختاره سید شریف مرتضی علم الهدی است از دو کتاب شیخ ابی عبد الله
برضای خدا
کمی محاسن یکی مجالس که بتحقیق پیوسته و رسیده است از طرق شتی باسانید مختلفه از زید بن وهب
که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین ع که میگفت و ذکر حدیث بدر میکرد که کشتیم از مشرکان هفتاد کس و اسیر کردیم
هفتاد کس و عباس عبد المطلب را مردی کوتاه قامت از جماعت انصار اسیر کرده بود و من دریافتم او را پس عباس
عمامه خود را جانب من انداخت تا فرا گیرد آن انصاری و مراد او باین آن بود که من او را اسیر ساخته ام نه آن انصاری
چون بخدمت حضرت رسول رسیدیم انصاری گفت که یا رسول الله باعم تو که عباس است آمدم و او را اسیر ساختم پس عباس
گفت دروغ میگفتی مرا اسیر کرد الا برادرزاده ام علی بن ابی طالب پس آن انصاری عباس را گفت این چیست که میگویی من ترا اسیر کردم
بعد از ان عباس گفت که والله یا محمد که اسیر کرد مرا الا برادرزاده من پیغمبر از ان انصاری پرسید که تو تنهایی عباس را گرفتی و این
پرسش از وی تعجباً بود چه آن بغایت حقیر بود و عباس بغایت قوی انصاری گفت سفیدپوشی مدد من کرد پس حضرت رسالت
فرمود صدق ذلک ملک کریم پس عباس گفت یا رسول الله مرا او را باو از خوبی روی علی بن ابی
طالب شناختم پس حضرت رسالت پناه فرمود که ان الملائکة الذین ایدنی الله بهم علی صورة علی بن ابی طالب
صلی الله علیه و آله بدرستی که فرشتگانی که مدد کرد خدای مرا بایشان بر صورت علی بن ابی طالب بودند
لیکون ذلک اهیب لهم فی صدور الاعداء پس عباس گفت ای عم من بر علی بن ابی طالب
از برای آنکه بود این هیبت اکثر برای ایشان در آمدن دشمنان رضی علیه السلام
بر ما تا باز دهد پس حضرت رسالت پناه گفت ویحک ان یعلم الله فیک خیراً یعوضک الله احسن
صلی الله علیه و آله وای بر تو اگر بداند خدای در تو خیری عوض میکند ترا از انچه
العوض فلا ایری بدرستی که این حدیث تایید است ما تقدم را و تاکید است قول ابا آنکه امیر المؤمنین ع انجح برتبه
است که رسیدی خوف از دلیری او مر اعدا را و گردانید ملایکه را خدای بصورت او تا رعب در دل مشرکان بیشتر افتد
این معنی بتر را حاصل نشده و نشده بعد از و قبل از و کس را الا از عهد آنحضرت در کتاب نوادر المعجزات است در حدیث

طولی که روایه کرده ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی عبدالله امام جعفر ع در قصه هام بن تیم بن ابلیس که بر دست حضرت نوح ع
توبه کرده بود و با انبیا بود فقد سئل النبی ص و آله عن وصیه فقال هذا علی ع اخی و وصیی
پس هام پرسید از پیغمبر که وصی تو کیست پس گفت این علی که برادر من و وصی منست
وهو ازهد الناس فی الدنیا وارغب الناس الی الله فی الاخرة اما قوت و شهامت و صلابت
و او زاهدترین مردمانست در دنیا و راغب‌ترین مردمانست بخدای در آخرت
و زعامت آنحضرت ع اگرچه از غایه شهرة و اذعان مخالف و موالف احتیاج بایراد ندارد و لیکن نکته چند نادر
مرقوم میگردد صاحب کتاب مشارق انوار الیقین میگوید باین مضمون ای که ریاضت میکشی در باب بیان اسرار
داحی الباب وام الکتاب وجاءکم یوم الحساب وولی النعیم والعذاب یوم الماب
کشاینده باب وام الکتاب و آمده بشما روز شمار و صاحب حکم نعمت و عذاب در روز بازگشت
آیا او آن ولی نیست که مقدم داشتش پروردگار عالی و پیغمبر در حق او گفت در روز فتح خیبر آنچه گفت و آن چنان بود که اندر
حالی که صفیه بنت حیی بن اخطب زن کنانه بن الحقیق از هیبت و صلابت امیرالمومنین بیهوش شد از سریرش بروی در افتاده بود
پوشیده نماند که وی نیکوروی‌ترین زنان قوم بود چون بخدمت رسول آمد اثری بر رخسار قمر آثار او بود پیغمبر او را گفت
تو دختر ملوکی این چه چیز است بر روی تو پس صفیه گفت که این جوان که تو فرستاده بودی یعنی امیرالمومنین ع امروز در
وقتی که قدم در حصار نهاد و کشید در را تا برکند حصار بلرزید و هرکه برای نظاره بر حصار بود فرو افتاد و من بر تخت خود
نشسته بودم تخت من نیز بحرکت در آمد میل کرد و من فرو افتادم و رخساره من بر طرف سریر خورد و این نشانه
از آن ضرب باشد پس حضرت رسالت فرمود که یا صفیه بدرستی که علی نزد خدای بس عظیم است در وقتی که کشید در را
و بلرزید حصار آسمانهای هفتگانه و زمینها نیز بلرزه در آمد و بلرزید عرش رحمان از غضبی که مر علی ع را بود و درین روز
عمر از حضرت امیرالمومنین ع سوال کرد که یا ابا الحسن برکندی در چنین را آیا این برکندن بقوت بشریت بود
آنحضرت در جواب گفت لا بل بقوة ربانیة قلعتها پس گفت درین روز در آنوقت که مرحب را
نه بلکه بقوت پروردگاری برکندم آنرا ع
پاره کرد دو پاره راست و انداخت جبرئیل علیه السلام متعجبا متعجبا باپیغمبر که ملائکه در آسمان ندا میکنند این قول را که
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار واما عجب از آنست که در زمانی که مامور بر مار قوم لوط

بودم

بودم و برداشتم شهرهای ایشان را که هفت شهر بود از جانب سفلی زمین هفتم تا جانب علیا آسمان هفتم بفرمان
خدای و قوة او بر یک پر از سر دو بال خود و برافراختم تا شنیدند حمله عرش بانگ خروسان و گریه اطفال ایشان را
و توقف کردم تا صبح که منتظر امر بودم و ثقلی نداشت بر من و امروز که تکبیر کرد علی علیه السلام و ضربت نامیمه چنین
کار برد مامور شدم که بگیرم زیادتی شمشیر او را تا نشکافد زمین را بحیثیتی که بماهی حامل زمین رسد و پاره کند دو پاره راست
پس متقلقل شود زمین با اهلش ثقل آنقدار که فاضل شمشیر علی بود بر دست من زیاده از ثقل مداین سبع قوم لوط
بود با آنکه میکائیل و اسرافیل هر دو بازوی او را در هوا گرفته بودند اما کرم آنحضرت بمرتبه بود که معویه هر دو دران
باب انصاف داد با آنکه اشد از وی در عداوة خدای و رسول و امیرالمومنین و اولادش در میان خلق نبود
دیگر آنکه بود و عداوتش تا آن مرتبه بود که وضع سنه سب آنحضرت بمبالغ نیان می دین کرد و هزار ماه آنرا رفت
چنانکه دران باب ابن سنان الخفاجی گفت یا امة کفرت فی افواهها القرآن فیه ضلالها و رشادها
ای امتی که پوشانیدید در قوم خود و علامه را در آن کم اهی و راست روی
اعلی المنابر تعلنون بسبه وبسیفه قامت لکم اعوادها تلک الخلائق منکم بدریة قتل الحسین و ما اخفا دها
بلند کردید منبر باشکار دشنام او حال آنکه بشمشیر او ایستاده برپا ساختها ای این خلایق از شما بدریه کشتند حسین را
و در کتاب فرحة الغری خلاصه الاشراف سید عبدالکریم بن طاوس راست نقلا عن نهج البلاغه که عبدالحمید بن ابی الحدید
المداینی نوشته آنکه ابوجعفر الاسکافی گفت که معاویه علیه اللعنه بسمرة بن جندب را صد هزار درهم بذل کرد
تا نقضی یحرفون الکلم عن مواضعه بنا بران مواضع روایت کند که این آیه معاذ الله در شان حضرت امیر
المومنین علی صلوات الله و سلامه علیه فرود آمد ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا
علیه السلام که از مردمان کسانی باشند که در عجب افکند ترا سخن او در زندگانی دنیا
ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد
و گواه میگیرد خدای را بر آنچه در دل اوست و آن سخت‌ترین خصومت است و هرگاه روی از تو برگرداند میشتابد در زمین تا فساد کند
فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد واذا قیل له اتق الله اخذته
در آن و هلاک کند زراعتها و فرزندان را و خدای دوست نمیدارد فساد را و هرگاه بگویند مر او را که بترس از خدای فرا گیرد
العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد و بگوید که این آیه استغفر الله در باب
عزت او را بگناه پس بس است او را جهنم و هر آینه جهنم بد مقامیست بلابن ملجم

حاشا

ابن ملجم علیه اللعنه والعذاب الشدید آمده وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ

و از مردمان کسی باشد که میفروشد جان خود را بطلب رضای خدا

پس عمره قبول نکرد بعد از آن آن ملعون دویست هزار درهم گفت باز قبول نکرد پس سیصد هزار درهم گفت باز قبول نکرد پس چهارصد هزار رسانید تا قبول کرد غرض که با وجود چنین عداوتی که با امیر المومنین و وصی خیر المرسلین و ممدوح رب العالمین داشت در باب کرم آنحضرت گفت لَوْ كَانَ عِنْدَهُ بَيْتٌ مِنْ تِبْرٍ

اگر باشد نزد او خانه پر از کاه

وَبَيْتٌ مِنْ تِبْنٍ لَأَنْفَقَ تِبْرَهُ قَبْلَ تِبْنِهِ و چه نیکو گفته خلیل بن احمد البصری النحوی رحمه الله

و خانه پر از زر هر آینه نفقه میکند زر را پیش از کاه

در وقتی که از وی سوال در باب حضرت امیر المومنین ع کردند که چه میگوید در باب مردی که پنهان کرده اند دشمنان او فضایل او را از روی بغض و حسد و دوستان او از ترس دشمنان و با وجود این باز از میان فریقین فضایل او چندان بظهور پیوسته که از ملا و آن خافقین مملو گشته و در کتاب مشارق انوار الیقین مسطور است که بتحقیق انصاف داده شافعی محمد بن ادریس در وقتی که از او پرسیدند که چه میگوئی در حق علی بن ابی طالب ع پس گفت چه توانم گفت در حق مردی که مخفی داشته اند دوستان او فضایل او را از ترس دشمنان و دشمنان از حسد و با وجود این در میان این دو فرقه آنقدر از فضایل او بظهور رسیده که خافقین از آن پر شده و در باب صدقه دادن او قصه کریمه علیه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا افصاح مینماید و این حکایت

و میخورانند طعام را با آنکه بر دوستی او مسکین و یتیم و اسیر

در کتاب مظهر الاسرار بدین اسلوب در سلک نظم انتظام یافته

مثنوی

نقل صحبت ز اصحاب فن — این که امامین حسین و حسن
عارضه‌ای از مرضی یافتند — چهره چو خورشید ز تب تافتند
فخر بشر هادی ارباب دین — سید عالم سند المرسلین
کرد اشارت به شه دین علی — کان ببلی نذر کند منجلی
نذر چنین کرد امام الوری — قبله احسان علی مرتضی
کان دو دل افروز دری عوض — چون که بیابند شفا از مرض
آن شه دین وان همه ملت فروز — در ره دین روزه برآرد سه روز
فاطمه و آن دو امام همام — خادمه‌شان فضه عالی مقام
نذر نمودند به دستور وی — چهره برافروخته از فرخی
عارضه چون گشت بصحت بدل — نیتشان گشت قرین عمل
تا که افطار بهنگام شام — بر سر خوان ساخته باشد طعام
بشتر ز همسایه ترش گس بسته — اجرة آن یکدو سه من جو قد
تحفه حق فخر سماوات و ارض — قرض طلب کرد و بدادند قرض
فاطمه با آس دقیقش نمود — فضه از آن نان جوین ساخت زود
شام که گسترد قمر خوان خویش — تا بنهد در خور آن نان خویش
هر یکی از آن داشته یکی قرص جو — نا شده بر قرص قمر ماه نو
شاه و دو شهزاده و خیر النسا — فضه نشستند بخوان صفا
سائلی از در لب خواهش گشود — گفت که مسکینم و خواهش نمود
داد باو شاه ولایت پناه — حصه خود قرص جوین شتابناک
روزه گشودند شبانگه به آب — ساز طعامی نشد از هیچ باب
فاطمه و سرور دو امام مبین — فضه پاکیزه دل پاک بین
روز دوم کاین فلک تیز گرد — قرص خور از آس برآورد گرد
روزه گرفتند همان تا به شام — شام چو شد باز بمحل طعام
هیچ کرم پیشه آیین دوش — جز دم آبی ننمودند نوش
سائلی از فقر بر آورد دست — گفت یتیمم برسید آنچه هست
روز سیوم هم بر آن اهتمام — کرد اسیری طلب نان شام
باز به دستور همان هیچ تن — خادمه و شاه و دو فرزند زن
روزه بآبی بگشودند باز — راکع و ساجد بخشوع و نیاز
حصه خود یک یک از آن فطیر — نفقه نمودند بمسکین اسیر
داد سه شب شاه ولایت سریر — روزی مسکین و یتیم و اسیر
لاجرم از حق ز پی این عطا — گشت عطا در حق اهل اتی
آنیه فضه و اکواب خلد — واشدن اندر رخش ابواب خلد
در عوض یکدو سه قرص فطیر — یافت نعیم از حق و ملک کبیر

و قصه تصدق خاتم آنحضرت خود بغایه مشهورست واو که غزالی در سر العالمین این حکایت را چنین نقل میکند که آن خاتم خاتم حضرت سلیمان بود که برای حضرت پیغمبر آورده بودند و حضرت پیغمبر بامیر المومنین بخشید و حضرت امیر المومنین آنرا تصدق فرمود و این حکایت بدین اسلوب در کتاب خزاین ملکوت بحلیه نظم درآمده.

مثنوی

روزی از روزهای خیر اثر — برکت را گشوده گردون در
خرم از روی حدایق بشری — چون چمن تازه از نسیم سحری
کرده انگشتری بدست سپهر — حلقه‌اش آسمان نگینش مهر
خاتم انبیا شه عالم — با تصدق کننده خاتم
سید الاولیا امام کریم — بود اندر نماز ظهر مقیم
همچنین جمله از یمین و یسار — ایستاده مهاجر و انصار
سائلی ناگهان نمود سوال — التفاتی نکرد کس بکمال
گفت یارب گواه باش تو نیز — بر در مسجد رسول زمن
کردم از روی اضطرار سوال — کس نبود سوی من اقبال
مرتضی بود در رکوع آندم — چون شنید این دم آن کرم
کرد اشارت بخنصر انگشت — کیمیا خاتم برار از پشت
شاه حاتم غلام خاتم بخش — وه چه خاتم که جمله عالم بخش
چون ببردش این اشارت کرد — دل درویش را عمارت کرد
آمد آن مرد مستمند درحال — ستد از دست آفتاب هلال

شادمان شد چنانکه نتوان گفت / چون گل از روی خرمی بشکفت
وردم از جانب خدا و رسول / آیه انما نمود نزول

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

نیست ولی و والی و صاحب کار شما مگر خدا و رسول خدا و آنکسانی که ایستاده در نماز داده اند زکوة را و در حال آنکه ایشان در رکوع بوده اند

در تصانیف خویش غزالی / گفته کز روی فطرت عالی
دو جوان سرکشی بدانش طاق / که بسیو نشان نبود در آفاق
کرده بودند در جهان وسیع / عمر خود صرف علمهای بدیع
گشته از هر فنی حقیقت جوی / سوی هر مقصدی مسافت پوی
پی تحقیق هر ورق برده / در طب از بوعلی سبق برده
تا بجایی رسانده حدت وهم / کز کمال وقوف و دقت فهم
گر کسی سوختی بآتش تیز / روح نا جسته زو هنوز گریز
روغنی را طلا نمودندی / وردم او را دوا نمودندی
چون رسانده هر فنی بکمال / کرده طبع بلندشان اقبال
بجهان گشتن از کران بکران / دیدن حال عالم گذران
زان دو یکتن بلوقیاش نام / بود عفان دگر یکی ز انام
از وطن هر دو آمدند برون / با ضمیری بصد هنر مشحون
از ره شوق آن دو دانشور / ره نهادند سوی هر کشور
تا بغاری رسانده شان افلاک / که دران غار از نگاره پاک
جسد حضرت سلیمان بود / غار چون جسم آن جسد جان بود
چون بدان غار در شدند دو یار / اژدهایی برون دوید از غار
دید چون اژدها مر ایشان را / آتش افشاند و سوخت عفان را
از غم او بلوقیا در تاب / خواست کو را زند بر آتش آب
پیشتر از خروج روح از تن / کرد بروی طلا از آن روغن
چون که بود کسش نمود زنده / آن طلا را نبود فائده
التیام ار چه یافت جرح بدن / روح را رونقی نبود بتن
لاجرم داد طبع را انگیز / سوخت او را ز نو بآتش تیز
باز روغن بران جراحت سود / روح را قوتی نبود چه سود
باز دیگر بعین عمل پرداخت / گشت روغن تمام و کار نساخت
ماند حیران بلوقیا در کار / بزبان آمد اژدها در غار
گفت با او که من یکی ملکم / ملکی از ملائک فلکم
این جسد از نبی رحمانست / جسد حضرت سلیمانست
معجز آن نبی ز خاتم بود / که دران خاتم اسم اعظم بود
من که زینسان موکل غارم / خاتمش را نگاه میدارم
که مبادا چون تمام پشت / خاتمش کس برآرد از انگشت
نبی آخر الزمان یا رب / گشته مبعوث در میان عرب
تا فرستم بسوی او خاتم / کو بود از خیل مرسلین خاتم
حفظ این خاتمم بامر خدا / هر آن خاتمست در دنیا
گفت با او بلوقیا که بهی / که برون از خلاف بی خللی
گشته مبعوث آن خجسته نبی / شاه یثرب محمد عربی
تو گرین خدمتم بفرمایی / کنم این کار را به تنهایی
برم این خاتم سلیمانی / سوی آن قبله خدادانی
اژدها شد بیکطرف از راه / بدرون شد بلوقیا آنگاه

خاتم

خاتم بجز انگشت برداشت / ره سوی ختم انبیا برداشت
خاتم انبیا چو خاتم دید / در زمانش بمرتضی بخشید
کاین چنین مهر معجزات آثار / هست درخورد حیدر کرار
حضرت آن را گرفت از خاتم / اندر انگشت کرد هم در دم
داشت در دست تا بوقت نماز / که برافراخت قامت اعجاز
کرد سایل سوال هم در دم / کرد حضرت تصدق خاتم

اما فصاحت آنحضرت گفته است شرف العترة نقاوه اولاد رسول رضی الدین علی بن طاوس در کتاب طرایف خود از اعجب خصایص آنحضرت ع که با وجود قرآن اختلاف در فصاحت آن کرده اند و فصاحت کلام معجز نظام آن امام علیه السلم بآن مرتبه رسیده که همه کس در اعتراف بفصاحت متفق اند و جاحدان فصاحت قرآن نیز درین اتفاق شریکند گفته است رضی الدین ذو الحسبین الرضوی الموسوی محمد بن الحسین در خطبه نهج البلاغه که این کلام معجز نظام لفظ شریف آن امام علیه السلام است و از عجایب و غرایب که این کلام بآن منفرد و متفرد است از مشارکت اینست که کلام آنحضرت ع وارد است در زهد و مواعظ و تذکیر و زواجر چون متامل دران تامل کند و متفکر دران تفکر کند از خاطر او مخلوع و از ضمیر او مطروح و مقلوع گردد که مثل این کلام از کسی عظیم القدر نافذ الامر مالک الرقاب صادر شود بلکه گوید بلا شک آن کلام کسی باشد که غیر زهادت و عبادت و انزوا و انقطاع حال او نشده باشد و غیر حس این سخن او را و غیر نفس او حال او را نشنود و هیچ بخاطرش رسد که این کلام کسی است که در معارک جدال و مهالک ابطال شمشیر جهانگیر او از قبیل ثعبان موسوی اژدهاخوار و در آتش نشانده اشرار است و تیغش بجایی است که خون عدو می بارد و سنانش نخلیست که سر دشمن بار می آرد [illegible] آنحضرت با وجود این تسلط و غلبه زاهد از همه و بدل الابدال و وتد الاوتاد است و این از فضایل عجیبه و خصایص لطیفه آنحضرت است که جامع میان اضداد و مولف اجتماع اسبابست و بسیار ازین قبیل واقع شده که این گفتار معجزات آثار بخت دلان روزگار را از کار اخوان بوده معجز ایشان را ظاهر ساخته و محل عبرت و موضع فکرت شده صاحب خرایج الجرایح آورده است که از جمله معجزات او صلی الله علیه و آله این که کلام دارد در زهد و مواعظ و تذکیر و زواجر آنحضرت هرگاه در نظر متفکری باشد معلوم نکند که این کلام آنحضرت که تصور کند که کلام کسی است که مطلقا او را شغلی نبوده بغیر عبادت و حظی نداشته از غیر زهادت بخاطرش رسد که این کلام کسی است که در معارک گردنکشان گردن کشان میزند و سر گردنکشان می افکند و بخنجر دل پردلان تهی میکند و تیغ سنگان بهادران عاشقان ترکش کردار پر میسازد و با وجود این زاهد از همه و بدل الابدال و وتد الاوتاد است و این از مناقب عجیبه است که جامع بین الاضداد است

جمعت فی صفاتک الاضداد / فلهذا عزت لک الانداد

گرد آمده است در صفتهای تو چیزهای ضد پس برای این غریب است اندادها

الاسباب الخارجیه از انجمله نسب است پس هرکس که او را پدری همچون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و زوجه همچون فاطمه سیدة النساء العالمین من الاولین والآخرین باشد رتبه او بیش از آن باشد که بامداد مداد و قلم از عهده بیان آن بیرون توان آمد فخر رازی در کتاب اربعین آورده که ولم یکن لاحد من الخلق مصاهرة مثل ما کانت له و در

نبود هیچ احدی از خلق را خویشی و دامادی مثل آنچه بود مر او را علیه السلام

عیون اخبار الرضا آورده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی اعطیت ثلاثا لم یعطها احد قبلك

گفت رسول خدای صلعم یا علی بخشیده شده ترا سه چیز که بخشیده نشده است احدی پیش از تو علیه السلام

قلت فداك ابی وامی قال اعطیت صهرا مثلی واعطیت زوجتك واعطیت ولدیك الحسن والحسین

گفتم فدای تو شوند پدر من و مادر من آن سه چیز چیست گفت داده شده پدر زنی مثل من و زنی مثل فاطمه و دو پسر که حسن و حسین اند

اول هاشمی ولد من هاشمیین الحاصل هرکه او را پدر زنی همچون حضرت رسالت پناه و زوجه همچون حضرت فاطمه و دو شیرزاده همچون امام حسن و امام حسین سیدی شباب اهل الجنة و اسباط مثل ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد

اول هاشمی که زاییده شد از دو هاشمی

رتبه اش اعلی از آنست که توان گفت و افضلیتش از آن اظهر که در بیانش توان سفت حضرت ابرهیم الکی جدی همچون حضرت ابرهیم بود و در کتاب شایع المستفیض است از حضرت ابی عبدالله امام جعفر بن محمد الصادق علیهم

نحن اهل بیت لایقاس بسایر الناس ما عادانا بیت الا خرب ولا نبح علینا کلب الا جرب

ما اهل بیتیم قیاس نمیشود بسایر مردمان دشمنی نکرد با ما خانواده الا آنکه خراب شد و بانگ نکرد بر ما سگی الا آنکه گر شد

لعن الله الداخل الینا بغیر نسب والخارج عنا بغیر سبب آیة الله العلامه در نهج الحق و کشف الصدق گفته

لعن کند خدا آنکه درمی آید در خود را با ما بغیر نسب و آنکه بیرون میرود از ما بغیر سبب

که لم یلحق احد امیر المؤمنین فی شرف النسب حتی قال نحن اهل بیت لایقاس بنا احد جاحظ که در

نرسید احدی امیر المؤمنین را در شرف نسب تا آنکه گفت ما اهل بیتیم قیاس نمیشود با احدی

عداوة امیر المؤمنین اغلظ الناس است تصدیق قول آنحضرت علیه السلام نموده درین قول نحن اهل بیت لایقاس بنا احد و گفته

کیف یقاس وفیهم رسول الله صلی الله علیه و آله والاطیبان علی وفاطمة والسبطان الحسن والحسین والشهیدان

چگونه قیاس کرده شود که در ایشان رسول الله است و دو پاکیزه علی و فاطمه و دو سبط حسن و حسین و دو شهید

اسد الله حمزة وذو الجناحین جعفر وسید الوادی عبد المطلب و در کتاب صفة الصفوة

شیر خدا حمزه و صاحب دو بال جعفر و مهتر وادی عبد المطلب

حمزه صاحب

و ابن جوزی است از حضرت امام صادق علیه السلام که از آنحضرت پرسیدند از فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آیا غیر او در آن شریک بوده پس امام علیه السلام فرموده فضل الاقربین بالسبق وسبق الابعدین بالقرابة ثقة الاسلام

فضل نزدیکتران بسابق بودن در دین است و سبق دورتران بخویشی علیه السلام

طبرسی گفته در اعلام الوری که هیچ مولودی هرگز سوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بیت الله متولد نشده پیش از و و نه بعد از و و این فضیلتی است که مخصوص ساخته است خدای تعالی آنحضرت را باین فضیلت اجلالا لمنزلته و محله و اعلاء لمرتبته و درین باب قایلی گفته ولدته فی الحرم المعظم امه طابت وطاب ولیدها والمولد

زایید او را مادرش در حرم معظم خوش شد و خوش شد زاییده و زایگاه

مؤلف خصه الله بمزید الامتنان میگوید که میگویم من که مضمون این بیت ارشاد میکند بچیزی که سبق ذکر یافته از آنچه در امالی صدوق است از اعمش از ابی جعفر الدوانیقی و چه احق است بآنچه گفته شده شعر

ومناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء اعمش گفت که ابو جعفر دوانیقی

مزدهی که گواهی داده دشمن بفضل آن و فضل آنست که گواهی میدهند بآن دشمنان

را طلب کرد من فرو ماندم و با نفس خود تدبیر کردم که او مرا درین ساعت برای آن میطلبد که فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از من سوال کند و چون من بیان کنم مرا خواهد کشت چون علاجی بغیر از رفتن بمجلس او نداشتم دل بر هلاک نهادم و وصیتی که داشتم نوشتم و کفن پوشیدم و بمجلس او رفتم چون مرا دید گفت نزدیک آی نزدیک رفتم عمرو بن عبید نزد او بود چون وی را دیدم اندکی خوشحال شدم پس گفت نزدیکتر آی نزدیکتر رفتم چنانکه نزدیک بود که زانوهای من بر زانوهای او برسد پس از من رایحه حنوط شنید آنگاه گفت راست میگویی یا ترا طلب کنم گفتم چه میفرمایی گفت بمجلس من متحنطا آمده گفتم در اول شب رسول تو بجانب من آمد که ترا امیر مؤمنان میطلبد برخیز و اجابت کن پس من گفتم شاید که مرا درین ساعت که طلب داشته سوال از فضایل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نماید و بر من است که خبر دهم و چون خبر دهم مرا خواهد کشت پس وصیتی که داشتم نوشتم و کفن پوشیدم و آمدم چون ابو جعفر این بشنید تکیه کرده بود راست نشست و گفت لاحول ولا قوة الا بالله یا سلیمان بخدا سوگند که حدیث کنم برای تو بحدیثی که فراموش کنی هر حدیثی را که شنیده گفتم حدیث کن گفت آری من از بنی امیه گریخته در شهرها متردد بودم و تقرب میجستم بفضایل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بمردمان مؤمن و ایشان بسبب همین مرا طعام میدادند و توشه شفقت میفرمودند

تا رسیدم ببلاد شام و برمن رخوت و لباس کهنه پاره پاره بود که غیر آن نداشتم بانگ اقامت شنیدم و گرسنه
بودم بمسجد در آمدم که نماز بگزارم و در خاطر داشتم که برای شامگاه با مردمان ایشان سخن کنم تا طعام شام بهم رسد چون
پیشنماز سلام داد دو کودک بمسجد در آمدند پیشنماز بدیشان ملتفت شد و گفت مرحبا بکما و من اسمکما
کشادگی او بشما بوده باد
علی اسمهما در پهلوی من جوانی بود از و پرسیدم که ای جوان این دو کودک چه چیز این شیخند گفت این شیخ
جد این دو کودکست و درین شهر کسی که علی بن ابی طالب را دوست دارد نیست غیر این شیخ فلهذا نام کرده است
ازین دو پسر یکی را حسن دیگری را حسین پس من برخاستم و بشیخ گفتم آیا برای تو حدیثی بگویم که چشم تو
بآن روشن شود گفت اگر چشم مرا روشن کنی من نیز چشم ترا روشن کنم و این حدیث طویل الذیلی است گفت بگو
گفتم حدیث کرد پدر من از پدرش از جدش که گفت نشسته بودیم نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام آمد گریان گریان در غایت شده پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ما یبکیک یا فاطمه
فاطمه علیها السلام گفت یا ابتی عیرتنی نساء قریش وقلن ان اباك زوجك من معدم
ای پدر من بعیرت انداختند مرا زنان قریش و گفتند که پدر تو ترا جفت کرد با کسی که چیزی
ندارد
لا مال له پس حضرت رسالت پناه فرمود لا تبکی فوالله ما زوجتك حتی زوجك الله من
صلی الله علیه و آله مگری پس سوگند بخدای که من تزویج نکردم ترا تا تزویج نکرد خدای ترا از
فوق عرشه واشهد بذلك جبرئیل ومیکائیل وان الله عز وجل اطلع علی اهل الدنیا
بالای عرش خود و گواه گرفت برین جبرئیل و میکائیل را و بدرستی که خدای عز و جل دیده در نگاه کرد بر اهل دنیا
فاختار من الخلایق علیا فزوجك ایاه واتخذه وصیا فعلی اشجع الناس قلبا واحلم
پس برگزید از خلایق علی را پس جفت تو کرد او را و فرا گرفت او را وصی خود پس علی شجاع ترین مردانست بدل و حلیم ترین
الناس حلما واسمح الناس کفا واقدم الناس سلما واعلم الناس علما والحسن والحسین ابناه وهما سیدا
مردمانست از روی حلم و بخشنده ترین مردمانست و مقدم ترین ایشانست در اسلام و دانا ترین مردمانست از روی علم و حسن و حسین پسران اویند و ایشان دو مهتر
شباب اهل الجنة الی قوله صلی الله علیه و آله یا فاطمه علی تفتح علی مفاتیح الجنة وشیعته هم الفائزون غدا یوم القیمة
جوانان اهل بهشتند تا آنجا که گفت ای فاطمه علی فتح کرده شود بر او کلیدهای بهشت و شیعه او ظفر یابندگانند فردا روز قیامت

پرقن

چون این گفتم شیخ گفت ای پسر من از کجایی گفتم از اهل کوفه ام گفت عربی یا مولی گفتم مولی نیستم بلکه عربی ام پس لباسها
آورد و در من پوشانید و استری و ترب بمن رسانید و ده هزار دینار بمن عطا کرد الخبر بطوله و درین باب نقل اند
قریش خیار بنی آدم وخیر قریش بنو هاشم وخیر بنی هاشم کلها رسول الله الی العالم
قریش بهترین فرزندان آدمند و بهترین قریش بنو هاشمند و بهترین بنی هاشم رسول فرستاده خدایست بر عالم
وخیر البریة من بعده علی وصی ابی القاسم و این مؤید آنست که آنحضرت بهترین سادات اهل جنت
و بهترین آفرینش بعد از او علی است که وصی ابی القاسم محمد است
از برای آنکه اهل جنة همه جوانانند و حضرات امامین همامین الحسنین سادات جوانان اهل جنت اند پس پدر ایشان
بهتر از ایشان است اما اول برای آنکه اهل جنت جرد مرد مکحولون جوانان ساده بی ریش
سرمه کون چشمند و اما ثانی بنا بر آنکه فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة طبری در اعلام الوری
آورده و باجماع پیوسته که اهل الجنة جرد مرد مکحولون و اجماع امت بر آنکه این خبر در شان حسنین علیهما السلام
شرف ورود پذیرفته و اما ثالث پس بنا بر قول آنحضرت صلی الله علیه و آله که گفته ابوهما خیر منهما و اجماع جمیع امت
از دست و مؤید اینست آنچه روایت کرده ابو القاسم نجم الدین بن سعید المحقق در کتاب معتبر از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود ان الله اختار من الایام الجمعة ومن الشهور شهر رمضان ومن
صلی الله علیه و آله بدرستی که خدای برگزید از روزها جمعه را و از ماهها ماه رمضان را و از
اللیالی لیلة القدر واختار من الانبیاء الرسل واختارنی من الرسل واختار منی علیا
شبها شب قدر را و برگزید از پیغمبران رسولان را و برگزید مرا از رسولان و برگزید از من علی را
واختار من علی الحسن والحسین واختار من الحسین الاوصیاء وهم تسعة من
برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از حسین اوصیا را و ایشان نه نفرند
ولده ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین
از فرزندان او که دور میکنند از این دین از تحریف غلو کنندگان و دین سازندگان باطل و تاویل نادانان جاهلان
اگر کسی خبر واحد نزد شما حجت نیست و هر یک از این اخبار احاد است پس معتمد و معول علیهما نتواند بود و در اثبات
مطلوب مستند بایشان نتوان شد مؤلف سلمه الله میگوید میگویم که آنچه گفتی که خبر واحد حجت نیست باطل است و حق

این حق است همچنانکه در اصول قرار یافته و آنچه گفتی که این جمیع اخبار آحاد است این نیز باطل است برای آنکه بعضی از این
اخبار موشح بشعار تواتر و بعضی مزین برداء استفاضه است و نیز تو انکار اجماعی که روی بحث ما ایشان از
خبر واحد حجت است و اکثر احادیث از طرق ایشان است بر آنکه متواتر المعنی است و بدرستی که تواتر معنی عبارت
از اخبار جماعتی است که عند العقل مواطاة ایشان بر کذب محال است یا بر اخبار کثیره از امور متعدده
مشترکه در اثبات معنی کلی چنانکه روایت میکند که واحدی خبر داد از آنکه حاتم طای هزار شتر اعطا کرد و دیگری
صد اسب بخشید و دیگر صد بنده ببه کرد و همچنین اخبار بسیار پس اگر کل واحد از این اخبار دلالت کند بر
سخای حاتم پس خبر تواتر پیوسته باشد و همچنین است اگر بر سانیم که شخصی از ملک مکان خود بود و بعد از آن
گوییم که در آن ملک زیادتی داشت در احسان و هر روز از جهات مختلفه متوجه کرد و تشریفات او با نواع الطاف
از من مستفاد میشود مادام که مکانت او مکین و محل او عظیم است پس این حال نیز همچنان است و اگر مسلم
داریم که غیر متواتر است بر وجهی پس این خبر بیت محتف بقراین و افاده یقین میکند همچنانکه قرار یافته در علم اصول
و علی کل حال در افاده او مر ظن را هیچ شکی نیست و عدول از راجح قطعا جایز نیست اگر گویی این احادیث
نص نیستند گوییم شبهه نیست درین که بعضی از اینها چنین است و باقی ظاهرند و بحسب ظاهر دلالت میکند و قرینه
بخلاف نیست و با عدم این قرینه محال است بر معصوم اراده غیر این و الا اغرا لازم آید و اگر مسلم داریم
پس مجموع اینها من حیث المجموع درین باب نص باشد چرا که مراد با فضل اجمع لفضایل الکمال است کما و کیفا
و آن مدلول این خبرهاست که ذکر کرده شد بلا ارتیاب اگر گویی آنچه مذکور شد از طرق شیعه بر ما حجت نیست و آنچه
ذکر شد از طرق ما بر شیعه حجت نیست پس اینها گفتی چیزی که بر ما حجت نبوده باشد بود و چیزی که بر شیعه
حجت نبوده باشد بود برین تقدیر پس جمیع حجت نبوده باشد بر جمیع گوییم آنچه از طرق ما ذکر کرده شد بر ما حجت
است و آنچه از طرق مخالف مذکور شد حجت است بر مخالف پس مجموع حجت است بر مجموع و نیز مدلول افضلیه
تنهاست پس طرق ایشان حجت بر ایشان و طرق ما حجت بر ما پس همین ثابت شد حجت بین الفریقین
و این امریست که ریبی در آن نیست گفته است طاوس آل طاوس در طرایف خود و از عجایب
آیات خدای تعالی در باب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مر کسی که تو از اعتبار
میکنی قرآن را و اخبار پیغمبر خدای را و حدیث اولی العزم رسل را بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

تحقی

معنی عتاب فرموده است خدای تعالی بعضی را در مخالفت مندوب با آنکه اسمای ایشان را مخفی و مستور داشته و بعضی دیگر از ایشان اعتصام
ننموده بتوکل علی الله و تفویض الامر الی الله از اظهار خوف در بعضی اسباب و بتحقیق تصریح نموده حضرت حق سبحانه درین
معنی باظهار خطاب و خطا [illegible] ساخته آن خوف را بعضی اسباب یا طلب نصرت از دشمنان و جان یا اعتزال کرده اند
از کفار و توقف کرده اند در مقام مجاهده و شده بر ایشان در بعضی اوان اگر چه ایشان مبتر هستند از خلل و صفوه اصطفاء ایشان
کرده میشود هیچ گونه زلل و زلیل است از ایشان عتاب با بر کمال مقام ایشان نزد خدای تعالی بغیر واسطه اصلا یا بغیر واسطه از ایشان
و اما از حضرت امیر المؤمنین ع سانح نشد در مدت صحبت خیر المرسلین ص و آله و هیچ زمان چیزی که نزدیک بچیزی باشد
از آن چیزها که از انبیا تصریح یافته مثل اکل آدم ع شجره را و خروج از جنه و توبه و ندم و مانند اینها و نه چیزی قریب باعتزالی
نوح ع آنکه در مقام اعتذار در امداد از طلب تخلیص پسر کنعان از غرق و گفت إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ و اعتزال ابراهیم از کفار
مفارقت سید الابرار محمد ص و آله و همچون اعتزالی که حضرت ابراهیم ع جست فی قول الله تعالی عنه وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ و نه مانند آنکه گفت رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي
دل من
ای پروردگار من بنما بمن که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت آیا که باور نداشته گفت بلی ولکن تا آرام یابد [illegible]
که امیر المؤمنین گفت لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا و نه چیزی مقارب باجرای حضرت موسی ع در وقتی که
اگر برداشته شود پرده از پیش من هیچ چیز بر یقین من زیاده نمیشود
امر شد بتوجه بسوی فرعون پس گفت إِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ و مانند قول او که گفت
بدرستی که من کشته ام یکتن از ایشان را پس میترسم که مرا بکشند
فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ بلکه حضرت امیر المؤمنین ع جان شیرین خود را
پس بفرست هارون را و مر قبطیان را بر من گناهیست پس میترسم که مرا بکشند
فدای حضرت خیر المرسلین میکرد چنانکه شرح آن تقدیم یافت در وقتی که بر فراش آنحضرت تکیه کرد و غیر آن از حروبی که واقع شد
و توقف کرد و عذر نیاورد در چیزی از اوامری که بآن مامور شد از واجب و مندوب و تعرض بمکروه و محظور نشد و عتاب
و خطابی نکرد بلکه تابع بود و با او بود در بسیار اسباب او و جاری نشد مر امیر المؤمنین را مانند آنچه گفت عیسی علیه السلام
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ
پس چون احساس کرد عیسی از ایشان کفر را گفت کیست یاران من بسوی خدای گفتند حواریان که ما یاری دهندگان خدایم

پس هرستی که عیسی ع در وقتی که از قوم احساس کفر کرد و طلب نصرت از مردم کرد و حضرت امیر المومنین ع یقین میدانست
کفر کفر قریش و اعداء الله و اعداء رسول الله را و بر سبیل مجاهد جنگی بر خواش حضرت رسالت شد چنانکه سبق ذکر یافت
و بعد از آن نفس نفیس خود را در مهالک و معارک ایشان انداخت و حضرت حق سبحانه و تعالی در هر مقام فتح و نصرت
باو ارزانی داشت و طلب نصرت از هیچکس نکرد و استعفا نمود از رسول و استعانه بغیر از خدای هم نمود و در مدت
حیات حضرت رسالت در هر وقت از اوقات که آنحضرت از و صنوف امری توقع فرمود او جهانهای جهان بتقدیم رسانید و بجان
ایستادگی نمود قال الشاعر جان شیرین گر قبول چون تو جانانی بود — که بجانی باز ماند هر که را جانی بود
پس افضلیت او ثابت باشد مالکم مرویست چنانکه ذکرش تقدیم یافته که حضرت عیسی بن مریم ع زمان ظهور حضرت
امام محمد مهدی ع اقتدا بآن امام خواهد کرد و معلوم است که حضرت امیر المومنین ع افضل است از حضرت مهدی که امام حضرت
عیسی است و بتحقیق تقدیم یافت اخبار از صحاح مذاهب اربعه باوصاف حضرت امیر المومنین ع و اقرار کرده اند بر کمال ایشان
بعد از نقل فضایل و مناقب آنحضرت ع گفته است عالم ربانی میثم البحرانی بعد از ایراد ادله بر افضلیت آنحضرت علیه السلم که
فهذه الوجوه وامثالها مما تدل على انه افضل الخلق بعد محمد صلى الله عليه وآله
پس این وجوه و مثلهای این از انچه دلالت میکند بر آنکه او افضل خلق است بعد محمد صلی الله علیه و اله
و گفته است شیخ شهید در کتاب قواعدش وقد قام الدليل على افضلية علي ع على كل الانبياء
که بتحقیق قایم شده دلیل بر افضلیت علی ع بر کل انبیا
مولف اسعده الله فی الدارین میگوید میگویم من که اگر عموم از کلام او مستفاد میشود لکن منفصل مخصص است پس این دلیل
بر افضلیت او ع و بدلیل حضرت رسالت پناه ازین سلک خارج است و گفته است آیة الله العلامه افضل المتاخرین
قدوة الاعلام الراسخین در کتاب الفین فی قوله تعالی وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
که نفرستادیم ترا الا برای رحمت بر عالمیان
این آیه یعنی آیه میباید دلالت میکند بر آنکه او ص و آله افضل عالمیان است تا اینجا که میگوید که علی علیه السلم نفس رسول است ص و آله
وانفسنا وانفسكم پس او افضل میشود و گفته است در موضع دیگر از کتاب مذکور در تفضیل حضرت امیر المومنین ع
ولان محمدا ص وآله افضل من الملائكة ونفس النبي وعلي واحدة في الكمال فيكون علي في الكمال افضل
از برای آنکه محمد ص و آله افضل است از فرشتگان و نفس او و علی یکی اند در کمال پس میشود علی در کمال افضل از ملائکه

اما افضلیت نبی ص و آله پس ظاهر و مبین است در علم کلام بعد از آن میگوید که سید المرسلین ص و آله افضل است
از آدم ع و آدم افضل است از ملایکه اما مقدمه اولی پس اجماعی است و اما مقدمه ثانیه پس از برای آنکه خدای تعالی
امر فرموده ملایکه را بسجود آدم و مسجود افضل است از ساجد و این ضروری است و اما اتحاد نفس حضرت رسالت پناه و نفس
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما یعنی اتحاد مر دو است در کمال فلقوله تعالی وانفسنا وانفسكم و اجماع واقع است
برین که مراد بقوله انفسنا وانفسكم حضرت امیر المومنین است و این صریح است در افضلیت امیر المومنین ع و گفته
است سید مرتضی علم الهدی بعبارتی که تعبیر آن اینست که اما کفار در تفضیل علی ع بر انبیا متقدمین سوی پیغمبر ما ص و آله
پس شیعه امامیه اختلاف کرده اند در امیر المومنین ع و آنکه او افضل پیغمبران است بعد پیغمبر ما ص و آله و از ایشان اکثر ثواب است
و اختلاف کرده اند الا در تفضیل بر اولی العزم پس جمعی هستند که تفضیل می نهند و بر اولی العزم و اکثر از این قبیل اند
که تفضیل می نهند بر جمیع و این اقوی است و اولی از برای آنکه مر اینها روایات ظاهره فاشیه است میانه ایشان از پیغمبر
ص و آله بقوله ص و آله محمد و علی خیر البشر و آنکه او ع تالی آنحضرت در فضل و ثانی او در تقدیم و تعظیم و استثنا
کرده هیچکس او را مولف سلمه الله میگوید میگویم من که پس بتحقیق ثابت شد مر او را ع و آله افضلیت و اکثریت ثواب
نفیه للعطف و ارشاد میکند باکثریت ثواب قول رئیس المحققین قدوة المدققین لسان المتقدمین حجة المتاخرین
فارس میدان الحکما والمتکلمین سابق حلبة الفضلاء والمتبحرین وارث علوم الانبیا والمرسلین نایب حجة الله الحق على الخلق
اجمعین خاتم المجتهدین زین الملة والدین جد مولف ابو الحسین علی بن عبد العالی قدس الله لطیفه در حاشیه رساله
که افضل عبارة از اکثر فضلا است بزیادتی مزایا و حسنه و ثواب و این دلالة میکند بر آنکه هر دلیلی که دلالة بر افضلیت او
کند دلالت بر افضلیت کل واحد از انبیا علیهم السلم چنانکه دلالت میکند بر اکثر مزایا پس همچنین است بنا بر اکثریت ثواب
بعد از آن گفته است که شبهه نیست درین که قول پیغمبر ص و آله علی سید الاوصیا درین داخل میشود
هر وصی هر پیغمبری را که بوده باشد خواه مقدم باشد خواه موخر بغیر فصل از برای آنکه جمع محلی بلام افاده عموم میکند
میگویم من که بسیار است در بعضی احادیث تفضیل حضرت رسالت پناه بر من عداه و تفضیل حضرت امیر المومنین ع
بر اوصیا و این افاده تخصیص تفضیل نمیکند بایشان از برای آنکه اثبات شیء مستلزم نفی ما عدا نیست و مفهوم
مخالف حجت نیست والا کفر لازم می آید هر کس بگوید زید موجود است و عیسی پیغمبر است این ضروری البطلان است
بنا بر آنکه بسیار باشد که تفضیل مطلق باشد و گفته است امام همام و قدوه مسح شیخ مفید نیز قدس سره
در امالی خود که بتحقیق اعتماد کرده اند اهل نظر در تفضیل بر طریق نکی ظواهر اعمال دوم بر سمع وارد و تعادیر

ثواب و آنچه دلالت کند کلام بران در معانی سیوم نفع در دین با عمال اما مقادیر ثواب و دلایل آن از مضمون
اخبار مستحق جزا است تحقیق گذشت طرفی از آن در آنچه مقدم داشتیم و اما ظواهر اعمال پس درستی که یافت
نمیشود در اسلام کسی که ظواهر اعمال او چون امیر المومنین ع باشد چرا که اسلام افضل ادیانست از برای آنکه تمم مصلحتها
مر عباد را و عمل در ها نماید شرایع آن افضل اعمال است و با جماع ثابت که شریعت اسلام افضل شرایع است و عمل آن افضل
اعمال است و مخالف حمل کرده است قوله تعالی کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنَّاسِ را آنکه در امة اسلام الف
حجه است بر آنچه ما ذکر کردیم و اما ایجاب فضل در منافع دینیه اکثر معتزله عدول کرده اند در تفضیل پیغمبر ص و آله بر متقدمین
بسبب کثرت مستحسنات و استعانه کرده اند باو شریعت او بر آنچه گذشته است از امم انبیا پس هرگاه شریعت
اسلام باشد ثابت نمیشود مگر بنصرت حضرت پیغمبر ص و آله بر نمیردم با آنچه بود هر امیر المومنین ع را و هرگاه تعلق کرد نفع
بروحی که مقتضی فعلش باشد هرگاه جماعتی که فایت شده اند از سابقین امم متاخرین و وجه دیگر و ثانی آن در فروع آن
آنست که کاهی که ثابت شد که فرقه محقه از امم عدل غیر ما است ثابت شد اکثر نفع با سلامی که پیغمبر ص و آله با آن آمده است
در تا فیه از جهة پروردگار چو ذکرانچه ذکر کردیم از انواع قوم در فضل و فضایل از جهت نفع عام پس مامن کی آنکه خلق دران مرحا ذکر کنند
علما دین که مستفیدین باشند از امام و امیر علی الرفیق و گفته مقداد فاضل در شرح فصول نصیریه تفضیل نیست بر کسی
که فضیلت مضاف بسوی او شده و نزد من حق آنست که حضرت امیر المومنین ع افضل است از کل احد الا رسول الله صلعم
و ذکر کرده است ابو عمر زاهد در کتاب یواقیت حدیثی طویل از عبد الله که حکایت دخول احمد حنبل است بر محدثی با شیخ
پس آنکه فارغ شد احمد از نوشتن علم از آن محدث و مهیا و قیام شد شیخ باو گفت یا احمد از مرا با تو حاجتی است احمد
آن حاجت مقضیه است یعنی خوش میشد از من پس شیخ گفت میخواهم بیرون بروی از پیش من تا بتو مذهب خود را در اموزم
پس احمد گفت که بان بر آر آن را پس شیخ گفت که اعتقاد من آنست که حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع
خیر الناس است بعد از پیغمبر و افضل و اعلم ایشان و این که او امامست بعد از پیغمبر ص و آله پس تمام کرد کلام را با احمد در مقام
جواب در اوله و گفت عجبست بر تو درین قول یعنی چه اعتراض بر تو درین سخن و تحقیق درین معنی مقدم است بر تو از اصحاب پیغمبر ص و آله
جابر و ابو ذر و سلمان و مقداد و وقت آن بود که شیخ ارشادی برد پس دید که مرد منقطع از بصیرت باشد تا در بغته
بورطه از اعتقاد خلاف حق گفته پس رفعة الاسلام طبری در اسرار امامت مسند میکند این که هر کس عذر علی از احکامی که این شیخ
و تمکن از معرفه آن باشد و ملتفت بجانب آن نشود بنابر اعتقاد بفساد آن کافر میشود اگر چه او از مجد او در سول دانسته
باشد مولف اسعد اسنی المدارین میگوید ملکرم من که انکار افضلیت حضرت امیر المومنین ع بلا شک کفر است از برای آنکه

اوم

بغیر فرقه محقه نیست مرکسی را ... بفضل چنین شده ... چنین نقل منهما ...
کرده است ... نقلها ... ازین جنت ...

اگرچه این معنی از ضروریات دین نیست لیکن دلیل بیرون آوردن از قول رسول ص و آله علی خیر البشر از ضروریاتست پس منکرش
نیست الا بنابر عناد و مکابره و این علامت نصب است کافی است این حکم منصف را که مر ناصبی بلکه کفر او ضروریست
از برای آنکه عجز این حدیث متواتر یعنی ابتدای فقره ثانیه است اعنی من ابی فقد کفر و لا به الّا
ملکه و گفته است عبد الحمید بن ابی الحدید در علویات سبع خود فما ماس موسی فی رداء من العلی

پس در نیافت موسی ع کمال در چیزی تا به

ولا اب ذکرا بعد ذکر ایوب شارح گفته است که درینجا تصریح است بتفضیل حضرت امیر المومنین ع

و هند شد ذکر ایوب بعد از ایوب چرا که فرزندی که نام او را افسند گفته خدا است

بر انبیا و اولی العزم از انبیا برای آنکه موسی ع از اولی العزم است و بحقیق وارد شده در اخبار کثیره و از انجمله است حدیث
مرغ بریان کرده که بهدیه نزد حضرت رسالت ص و آله آوردند و حکایت آن گفته شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
اللهم ائتنی باحب الخلق الیک ان یاکل معی من هذا الطائر پس حضرت امیر المومنین آمد قول آنحضرت
ص و آله احب خلقک عام است در پیغمبران و غیرهم و احب افضل تفضیل است در زیادتی محبت از خدای یعنی که تواند
بود الا بزیادتی عمل موجب افضلیت و این مر علی بن ابی طالب را ع حاصل است و از جابر بن عبد الله مرویست که گفت
شنیدم از حضرت رسالت پناه ص و آله که میگفت اول من یدخل الجنة من النبیین و الصدیقین علی
بن ابی طالب ع خوارزمی آورده است که شک نیست در تقدم دخول جنة که مستلزم غایت من الرحمه از برای رجحان
عمل که مستلزم افضلیه است و مرویست از اعمش از ابی وایل از حذیفه قال رسول الله ص و آله علی خیر البشر
من ابی فقد کفر و در مسند احمد حنبل است از مسروق از عایشه که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه که
میگفت در معنی خوارج الّهم شر الخلق و الخلیقه یقتلهم خیر الخلق و الخلیقه و اقربهم عند الله وسیلة

ایشان بدترین خلق و آفرینش اند میکشد ایشانرا بهترین خلق و آفرینش و نزدیکترین ایشان بخدا از روی وسیله

و کافیست درین قول پیغمبر ص و آله ما خلق الله خلقا الحدیث و قوله تعالی و انفسنا و انفسکم که او هم نفس رسول
خدا است که اشرف نفوس است چه از حضرت امام رضا ع منقولست از آبا کرامش علیهم السلام از امیر المومنین
که گفت قال رسول الله ص و آله ما خلق الله خلقا افضل و لا اکرم علیه منی گفتم یا رسول الله

ص و آله نیافرید خدای آفریده افضل و اکرم از من

اانت افضل ام جبرئیل فقال یا علی ان الله فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین
آیا تو افضلی یا جبرئیل پس گفت یا علی بدرستی که خدای تفضیل پیغمبران فرستاده را بر فرشتگان مقرب

النبيين و ص

وفضلني على جميع المرسلين والفضل بعدي لك وللائمة من بعدك واخبار

وتفضیل داده مرا بر جمیع پیغمبران و رسولان و این فضل بعد از من تراست و ایمه معصومین را که بعد از تو اند

درین باب بسیارست و معنی بیت آنکه مشتمل است موسی بر علاء کامل بل علا، تو اکملست و برگشت بعد از ذکر ایوب

ذکر اب یعنی ابناء ایوب را آن رتبه نبود که بعد از و ذکر ایوب بوجود ایشان تازه شود و ترا فرزند انند که تا قیامت نام تو

بنام ایشان باقی است و مخصوص بود موسی بشجاعت و ایوب بصبر غرض اینست که ترا در شجاعت آن رتبه و با فرزندانت

در صبر آن درجه حاصل است که موسی و ایوب را نبود بعد از ان گفته وقد قيل في عيسى نظيرك مثله

فخسر لمن عاد اعلاك وتب او از بیت نظیر عیسی و در بیت ماقبل تفضیل داده بر موسی و هر یک از این دو پیغمبر

از اولی العزم اند و ترجیح یک بر دیگری ترجیح مدار ند در افضل بودن امیر المومنین بر وی و ممکن است این که مراد شاعر این که

گفت نظیر تو در عیسی گفته اند در صفتی خاصه بوده باشد که اقتضای ادعاء ربوبیت در شانش باشد مولف اطلع الله بساسه

بیان الحقایق کما الله یکو بد میکویم من که موید این معنی است که پیش این بیت گفته و هو هذا

تعقلت افعال الربوبية التي عذرت بها من شك انك مربوب

تعقل کرده ام افعال پروردگاری را و معذور داشته ام آن کسی را که شک آورده بدین وجه که تو پرورده کاری

هذا العمري لقد ايقظت من كان نائما واسمعت من كانت له اذنان

بجان خودم که این حقیقی پند تلخ این آنکس که در خواب شد و بی شنوانم آنکس که مر او را دو گوش باشد

گرت مست گوش شنو قول آن ور مست هوش بکن قول آن اگر بعنی سردی بجاست طاقه بشریت و کر است قدرة

والبليت تعرض حصر فضایل او عليه من الصلوات افضلها ومن التحيات اکملها

اذا تغلغل فكر المرء في طرف من مجده غرقت فيه خواطره من قال لخير الناس منهم كان

هرگاه در رود فکر مرد در طرفها از بزرگواری او غرق شود در آن خاطر او آنکس که گفته بهترین مردمان از روی نسب

فجهل بلك عند الناس عاذره روایت کرده خوارزمی در کتاب مناقب خود از ابن عباس از حضرت

پس نادان شد بتو در میان مردم [illegible] آن کیست شناسا و دانای آنحضرت کامل

خير الناس ص وآله لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا

اگر باغها پر قلمها شوند و دریا ها مداد شود و پریان محاسبان شوند و مردمان نویسنده شوند شمار نتوانند

فضائل علي ع و روایت کرده ناصر بن ابی المکارم المطرزی المعروف بنجم الاسلام و او از اعیان علما را

الهم

ا روایت از اخطب خطبا خوارزم از ابی الفضل الحسینی از ابی الحسن علی بن ابی طالب الحسینی از برای قرابة علی ابی النجم

محمد بن عبد الوهاب الرازی از ابی سعید محمد بن احمد البشا بوری اقتراب علی بن محمد بن علی بن جعفر الادیب از ابی

الفرج المعافی ابن زکریا از محمد بن احمد از حسین بن محمد بن بهرام از یوسف بن موسی القطان از جریر از مجاهد از ابن

عباس رض که گفت قال رسول الله ص وآله لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب

ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب ع و همچنین روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در ماه از ابن عباس

رضی الله عنه این حدیث شریف لطیف مملو از معانی غریبه را در فضایل حضرت امیر المومنین علیه السلم

بعین عبارة عایشش الا که بجای ریاض حیاض آورده یعنی رود خانه مملو از آب که مترشح باشد و هم از وست مسند الحضرت

امام حسین بن علی بن ابی طالب از حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیهم لو حدثت بكل ما

انزل الله في علي ما وطئ على موضع من الارض الا اخذ ترابه الى الماء و گفته است

از فرستاده خدای در شان علی برابر آن باشد که قدم بر آن نهاده از تمام زمین

قدوه اهل ذوق رجب البرسی در کتاب مشارق انوار الیقین که بعد از ان امر فرمود نبی کرم خود که سرافراز داد او را در تعظیم تشریف

و تعظیم پس حضرت پیغمبر ص وآله گفت از کمال مبالغه در مقال لو كانت السموات صحفا والغياض اقلاما والجن

اگر آسمانها صحایف باشند و رود خانه پر آب قلم و مداد شود و جن

والانس كتابا لنفد المداد وعجز الثقلان ان يكتبوا عشر معشار العشير من فضل علي ع

و انس نویسنده باشند هر آینه پرداخته شود مداد و عاجز آیند جن و انس از نوشتن عشر معشار عشیر از فضل علی

پس کمل آیات برای او ع فضلی که از حد و غایت مستغنی است پس گفت لو ان احدكم عبد الله ما

اگر یکی از شما پرستد خدا را

بين الركن الى المقام حتى ينقطع عنقه وتري انا ملم لم يقبل منه عملا الا بولاية علي ع

میان رکن تا مقام ابراهیم تا غایتی که منقطع شود و متشتت شود و سر انگشتانش قبول نشود از وی عمل مگر بولایت علی

این مقام پس رفیع است بر و پرورده گار رفیع برای آنکه بولایت آنحضرت معطور و بذکر فضایل آن شاه ولایت مسرور

باشد بنا بر آنچه در مناقب خوارزمی مسطور است بالاسناد علیه ع که گفت قال رسول الله ص وآله

ان الله جعل لاخي علي بن ابي طالب فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله

بدرستی که خدای گردانیده مر برادر من علی پسر ابی طالب را فضایلی بی شمار بسیار پس هر کس روایت کند فضیلتی از فضایل او

غنیمه بمعنی [illegible] است
و حیاض بروزن
کتاب جمع است
و بمعنی رود خانه در کتب
لغت مسطور نیست

مغفراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن كتب فضيلة من فضائله
در حالتی که معترف باشد بآنها آمرزد خدای مر او را آنچه پیش از این گناه کرده و آنچه بعد از این کند و هر کس بنویسد یک فضیلتی از فضایل او
مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر لم یزل الملائکة تستغفرون له
در حالتی که معترف باشد بآن همیشه فرشتگان طلب آمرزش کنند برای او
ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی
مادام که بر جاست از این کتابت اثری و هر کس بشنود فضیلتی از فضایل او یا بخواند بیامرزد خدای مر او را آن گناهانی که
اکتسبها بالنظر پس فرمود النظر الی وجه علی عبادة وذکره عبادة ولا
اکتساب کرده بسمع و بصر نظر در روی علی عبادتست و ذکرش عبادتست و قبول نمیکند
یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه و روایت کرده این را محمد
خدای ایمان بنده را الا بولایت او ع و تبرا از دشمنان او
بن احمد بن شاذان در مائه خود بهمین الفاظ و ختم کرده باین منقبت مائه خود را از حضرت جعفر بن محمد الصادق
ع پس جهت کمال تو بنفس مناقب آنحضرت نظر کن بجنابی آن در لطفی که مقرب بحضرت ... و حظیره انس است
تا بدانی که مناقب آنحضرت از احصا و احاطه بیرون است و برین باش بهر وجه که باشد که ذکر آن کنی و کتابت
آن نمائی و آنرا از گوینده بشنوی و نوشته را بنگری تا در درجات علی و مراتب والا وی و کمالی لا تحصی ترا راه
نماید لیکن با اعتراف بآنها و عرفان بحق آنحضرت بانکه او و اولاد او علیهم السلام ائمه مفترض الطاعه اند
چنانکه نص است در حدیث و این ظاهر است از برای آنکه ایمان شرط استحقاق ثواب است مصنف نور الله
قلوب المومنین بلوامع ایمانه میگوید گفته ام بین که چه خوش انصافی داده ابوذر رض آنجا که اعتراف کرده باآنکه
نشناخته است آنحضرت را ع پس بشنو که در کتاب بشارات است که عمر علیه اللعنه بمجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
در آمد و حضرت امیر المومنین علیه السلام در پیش آنحضرت حاضر بود پس عمر گفت یا رسول الله یا رسول ام من
از ابی ذر پرسیدم که از حضرت پیغمبر خبر ده و بگوی که کیست نزد وی گفت پیغمبر در مسجد است و مردی در پیش اوست که
من نمی شناسم حال آنکه آن مرد علی است ع و او اینچنین گفت حضرت رسالت پناه ص و آله فرمود که
صدق ابوذر یا عمر هذا رجل والله لا یعرفه الا الله ورسوله مولف روح الله روحه
راست گفت ابوذر ای عمر این مرد بخدا سوگند که نمی شناسد او را کسی بجز خدا و رسول خدا

دیگر

صلی الله علیه وآله وسلم

میگوید شنیدم از پدر خود و هو نقاوة النقباء الاعلام خلاصة الاشراف العظام و رایة آل الرسول طراز احفاد البتول المرتضی
الاعظم سید السادات فی عصره ضیاء الملة والدین ابو تراب الحسن الحسینی قدس الله روحه العزیز که میگفت که عمر علیه ما علیه
نکرد این را از پیغمبر الا برای آنکه شنیده بود از پیغمبر که برای ابوذر میگفت ما اظلت الخضراء الحدیث و جوانی که عمر
بن نخوار داد بنا بر تعریض آن بود و تعرض برو و درین معنی از عمر گرد دیگر چیزها سر زده و در میان مردم مشهور است که روزی
از ابی ذر سوال کرد که کیف اصبحت یا اباذر ابوذر گفت اصبحت احب الباطل واکره الحق واشهد
چگونه صباح کرده ای اباذر صباح کرده ام که دوست میدارم باطل را و مکروه میدارم حق را
بما لا اری پس عمر از روی اعراض این ماجرا را بحضرت رسالت عرض کرد پس آنحضرت فرمودند صدق
و گواهی میدهم بانچه نمی بینم صلی الله علیه وآله راست گفت
ابوذر فانه یحب الدنیا وهی باطل ویکره الموت وهو حق ویشهد بوجود الله تعالی ولم یره
ابوذر پس بدرستی که او دوست میدارد دنیا را و دنیا باطل است و مکروه میدارد مرگ را و آن حق است و گواهی میدهد بوجود خدای تعالی و او را ندیده
و در کتاب کافی کلینی است قدس الله روحه باسنادش بابی شعیب عقرقوفی که گفت گفتم بحضرت امام ابی عبد الله جعفر
صادق ع را که روایت میکنند از ابی ذر که میگفته سه چیز است که مردم دشمن دارند و من آنرا دوست میدارم موت و فقر
و بلا پس آنحضرت گفت ان هذا لیس علی ما ترون انما عنی وقال الموت فی طاعة الله احب الی من
بدرستی که این نیست آنچنانکه می فهمید و میفهمید او خواسته است الا این که مرگ در طاعت خدای دوست تر میدارم از
الحیوة فی معصیة الله والفقر فی طاعة الله احب الی من الغنا فی معصیة الله والبلاء
زندگانی در معصیت خدای و بی چیزی در طاعت خدای دوست ترست مرا از مال داری و بیماری در معصیت خدای و بلا
فی طاعة الله احب الی من الصحة فی معصیة الله و نزدیک باین معنی است در توریة آنچه منقول است
در طاعت خدای دوست ترست مرا از تندرستی در معصیت خدای
از آن در کتاب مشارق انوار الیقین از قضایا غریبه و حل مشکلات عجیبه حضرت امیر المومنین ع که در مجلس ابی بکر علیه اللعنه
حاضر شد و اظهار این مدعا کرد که لا یخاف الله ولا یرجو الجنة ولا یخشی النار ولا یرکع ولا یسجد و یحب
نمی ترسم از خدای و امید وار بهشت نیستم و نمی ترسم از دوزخ و نماز برکوع و سجود نمیکنم و دوست میدارم
الفتنة ویکره الحق ویاکل المیتة ویشهد بما لا یری ویصدق الیهود والنصاری وان
فتنه را و مکروه میدارم حق را و میخورم مردار را و گواهی میدهم بانچه نمی بینم و میگویم راست میگویند یهود و نصاری و

عنده ما لیس فی عند الله وله ما لیس لله وانه یقول انی احمد وانی علی پس حضرت امیر المؤمنین ع

تردد او چیزیست که آن چیز نیست نزد خدای و مراد او چیزیست که نیست آن چیز خدا را او میگوید انی احمد و انی علی

زبیر و هون علیک هذا الرجل من اولیاء الله لا یرجو الجنة لکن یرجو الله کلام ولا یخشی النار

آسان است بر شما این مرد از اولیاء الله است امید وار بهشت نیست لکن امید وار بخدای است و نمی ترسد از دوزخ

ویخشی الله ولا یخاف الله یعنی انه لا یخاف من ظلمه اذ هو لیس بظالم فیخاف من عدله لانه

و میترسد از خدای و آنچه گفت نمی ترسد از خدای یعنی است که نمی ترسیم از ظلم خدای چه او ظالم نیست پس میترسد از عدل خدای

حاکم عادل ولا یرکع ولا یسجد فی صلوة الجنازة ویاکل المیتة یعنی یاکل السمک

حاکم عادل است و رکوع و سجود نمیکند در نماز جنازه که در آن نماز سجود و رکوع نمی باشد و میخورد مسمل مرده یعنی ماهی میخورد

والجراد ویحب الفتنة یحب اهله وولده فکلما الفتنة ویشهد بالجنة والنار الذین لا

و ملخ و دوست میدارد فتنه را دوست میدارد اهل خود و فرزند خود را و میگواهی میدهد بهشت و دوزخ که

یراهما ویکره الموت وهو الحق ویصدق الیهود والنصاری فی تکذیبهما لها اشارت

نمی بیند و مکروه میدارد مرگ را که حق است و تصدیق یهود و نصاری میکند در آنچه تکذیب یکدیگر کرده اند

الی قوله تعالی وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی

گفتند یهودان که نیستند نصاری بر چیزی و گفتند نصاری که نیستند یهودان بر

شیء وله شیء لیس لله وهو الولد وعنده لیس عند الله هو الظلم وما قال انی احمد ای

چیزی و مرا این مرد را چیزیست که خدا را آن چیز نیست و آن فرزند است و آنچه نزد اوست که نزد خدای نیست آن ظلم است و آنکه گفت انی الله

احمد الله علی تبلیغ رسالاته وما قال انی علی یعنی علی فی قولی یراد به اعلی القول

حمد میکنم خدای تعالی را بر رسانیدن پیغام رسولان خویش و آنچه گفت که من علی ام یعنی بلند کرده ام سخن را در این قول

و این حدیث دراز است که درین مقام نجالتش پیش این مرد و پس عمر برخاست و بوسه بر فرق مبارک آنحضرت

داد و گفت لا ابقیة بعدک یا ابا الحسن تمام شد خبر این زمان بازگردیم بر سر

باز نگشتن نیست بعد از تو یا ابا الحسن

حرفی که بودیم و آن این بود که نقل میکردیم از مخالف با وجود مخالفتش فضایل کثیره و مناقب جمیله خالیه از حصر و احصا

مستغنیه از احاطت و استقصا مر اینها موجب فضل اوست ع بر جمیع خلق و مقتضی است برای او بر شرف

بر همه نوع بشر الا النبی که شرف این حضرت فرع شرف او و بزرگواری این حضرت نتیجه بزرگواری او و کمال این حضرت

منبعث از کمال اوست ص و آله غایت وجود افلاک و املاک و واسطه نظم وجود بیت القصید لولاک است

ولکن مخالفان لعنهم الله بسبب جحود و جهود آنکه به ظهور میرسانیدند با وجود آنکه باین فضل و شرف مستیقن بودند

وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ثقه جلیل علی بن عیسی گفته است که هر گاه که می شنیدند

انکار و جحود میکنند حال آنکه یقین میدانند حقیت آن را در نفس خود   هر که زبانش انکار کند و دلش اقرار

که حدیثی در امر حضرت امیر المؤمنین ع نقل میرود آن مخاذیل در تأویل باطل شروع نمود منحرف از مدلول آن گردیده بعد

احتمالات پیش کشید و طعن در روایات میکنند و تضعیف و تحقیر آن زبان زبون میکشایند و اگر چه این نقل از اعیان

رجال و امنا ایشان علیهم اللعنه مثل معویه ملعون و عمرو بن العاص مطعون و مغیره مغبون و عمر بن الخطاب دون زبون و غیرهم

از رجال حدیث معتبر ایشان باشد و در کتب صحاح ایشان مثبت و مذکور باشد که قطع و فصل ایشان بآن منوط

و احکام ایشان بآن مربوط است یعنی احکام شرع و قواعد دین از اصل و فرع و هر گاه روایت کند کسی از حضرت زین العابدین

علی بن الحسین یا از پدر فرخنده سیرش علیه السلم یا از فرزندان حق پسندش باقر یا صادق یا غیر ایشان صلوات الله علیهم

اجمعین اعراض کنند از آن و نشنوند آن بیان حقایق نشان را و گویند قول رافضی است و اعتماد نیست بر مثل اینها

و اگر لطف کنند و گویند شیعی است ما را چه کار با آن حال آنکه قول این گروه ناراست مکابره با حق است و عدول

از آن و رغبت در باطل و میل بسوی آن و اتباع قول آن کسانی که گفته اند انا وجدنا آباءنا علی امة و شاید که

ایشان دل خوش کنند بماجرای اولین آن سفها از استبداد بمنصب امامت و قیام نمایند بنصرت آن در مقام حمایت

و حفظ آن ماجرا از طعن بطلان و غوایت و اعتراف ببطلان آن سفاهت و لله در صاحب بن عباد

آنجا که در مدح حضرت امام رضا ع میگوید

وقل لمن عن مخلص یری الولا مترضا

که بگو مر او را از مخلص که بر بنی الولا را از سر رضا

فی الصدر لفح حرقة	تترك قلبي حرضا
در سینه دارد آتشی میسوزد	و دیگر آرد دل مرا اندوهناک
من ناصبين غادروا	قلب الموالي ممرضا
از ناصبیان که غدر میکنند	و دل دوستان را مریض میسازند
صرحت عنهم معرضا	ولم اكن معترضا
صریح گفتم از ایشان در حالتی که	و معترض نیستم
ماندهم ولم ابل	ان قيل قد ترفضا
باحيدر رفضي لمن	مالديكم و ابغضا
اگر گفته شود او بتحقیق رافضی شد	حال آنکه اخلاص و مدایح بهایت از مدایح و لا

مراتبی است لاینتاهی ومحال شرف تشریف بدایت را از بدایت تا نهایت راهی است که عارفان سالک سالکان

عارف را ازان فی الجمله آگاهی از جمله این مراتب نخستین پایه اخلاص است در عبادة وعبودیة لا شوقا الی الجنة

ولا خوفا من النار بلکه بنا بر اهلیت الوهیت وپس وخلوص عقیدة متفاوت بتفاوة شئون وکمالات

مدارک حق الیقین تا ادراک خواطر اهل ظنون حال آنکه عارف حق را چشمی است دراک از ما کان وما یکون و بعین

الیقین بصیرت صافی سریرتی میگردد در سرادقات جلال شارقات لامعه اسرار جمالش را که شاهد المشاهدات

الخفیه بانوار العیون ومعنون است مصاحف نورانی صحایف افئده وافی فاده اصحاب الیمین بعنوان کریم

السابقون السابقون اولئك المقربون وثمرات اشجار حقایق ثمار آمال بافضایل ارباب التقرب

اکرمی

سابقان پیشی گرفته اند وایشان مقربان درگاه هند

بعنوان وانیه لطیفه فی جنات النعیم تا آن مرتبه که کام شیرین میشوند بمائده پر فائده وفاکهة مما یتخیرون

میوه از آنچه اختیار کنند

میوه‌ها نزدیک آینده لطیف در بهشت

ولحم طیر مما یشتهون آن جماعة صدرنشینان اعلی علیین بمعارف متکئین ارایک تمکین اند تیشرتون

نعمه کننده که بر تختها همچنان شده

وگوشت مرغی که آرزو کنند

من تسنیم علی سرر موضونة متقابلین یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب واباریق

از آب چشمه بهشتی بر تختها نهاده آراسته برابر هم طواف میکنند برایشان کودکان که مخلدند با کوزه‌ها بهشتی وابریقها

وکأس من معین لا یصدعون عنها ولا ینزفون مصاحبان لعبتان آراسته وحور

حور

وکاسه از آب چشمه که درد سر نمی‌یابند وسستی نمی‌یابند از آن

عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون خطابشان با اصحاب الجحیم این که

مثل باشند لؤلؤ مکنون واین جزای است بآنچه آن عمل کنند

انکم ایها الضالون المکذبون لآکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون

درستی که ای گمراهان بدروغ برآرندگان هرآینه خورندگان از درختی از زقوم پس پر کنندگان شکم از آن

فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم هذا نزلهم یوم الدین ولقد

پس آشامندگان بر آن از حمیم جهنم پس آشامندگان شترهای تشنگان این نزل ایشانست روز جزا و درستی که

علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون چگونه مساوات صورت بندد میان عاصی

دانستید پیدایش اولین را از چه یاد نمی‌آورید

ولعل

وطیع وموازاة مرعی باشد در ضالع وضلیع وکیف للضالع بادراك شأو الضلیع والاعتماد

چگونه است برای ضعیف با درا کجا چیزی قوی واعتماد

القلبی فی الولی ینبغی ان یکون بمحض الاستیهال الجلی در قائله ابی نواس که صفای طبع تیش

دشمن ودوست سزاوار است که باشد بمحض اهلیت ظاهر

ازین بقیاس قیاس واحساس توان کرد حیث یقول وان رغمت انوف الناس اللهم انی اعوذ بک من شر الوسواس الخناس

الحسنی حوت الطهر جید | لعلمه وعلاه فی ذری النسب | ولا شجاعته فی کل معرکة | ولا اللذ فی الجنات من ارب

ونه لذتی فیتش در بهشتها | ونه شجاعتش در هر معرکه | برای علمش وعلوش در ارتفاع نسب

ولا التبری من نار الجحیم ولا | وجوه من عذاب القبر ینفع | لکن عرفت هو السر الخفی فان | ادعته حللوا اهلی وکفرا

ونه بیزاری از نار جحیم | از عذاب قبر نفع کنند | لکن شناختم که او سر پنهان است | پس اگر خوانم او را حلال کردند

یصدهم عنه دلالا ویل له | کالماء یعرض عنه صاحب الکلب | مولف تحفة القلوب بحسب بیانه میگوید مکیوم من کم مخالف

راه برندان دلالت کرده را | همچون آب که اعراض میکند از آن صاحب کلب

اهلیت است از برای آنکه دشمنی میکنند با شیعه اهل البیت برای همین که شیعه اند وهر کس که چنین باشد ناصبی شد اما الصغری

پس وجدانی است از برای آنکه هر که عاقل باشد البته بدو نفس خود دشمن آنکس که مخالف مذهبش باشد من غیر تقدم عداوة

او سبق معرفة شاهد این معنی است آنچه در کتاب معانی الاخبار صدوق صدوق روایت از محمد بن علی بن ماجیلویه

که گفت حدیث کرد برای من عم من محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از ابن فضال از معلی بن الخنیس که گفت شنیدم

از حضرت امام ابی عبدالله جعفر الصادق عم که میگفت لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت لانك لا تجد

نمیرسد ناصبی را از نصب مر ما را که اهل بیتیم از برای آنکه نمی‌یابی

احدا یقول انا ابغض محمدا وآل محمد ولکن الناصب من نصب لکم وهو یعلم انکم تتولونا وتبرؤن من اعدائنا

کسی را که بگوید من دشمن محمدم وآل محمدم ولکن ناصبی آنکس است که نصب کرده است برای شما و میداند که شما دوست میدارید ما را و بیزاری میکنید از دشمنان ما

مولف نور الاعیون المومنین بحیاة میگوید مکیوم من لم این جمله حالیه است فی قوله عم وهو یعلم انکم ممکن است که این

قیدیانی باشد وممکن است که احترازی باشد بواسطه اخراج مستضعف از میانه ایشان اگرچه مومن نباشد

می‌تواند بود که کافر نیز نباشد هرگاه که قادر باشد بر تحصیل ایمان بدلیل اما الکبری پس برای آنکه ناصبی آنکس که

اعدائنا

اقول

کو دشمن ائمه معصومین علیهم السلام باشد یا دشمن شیعه ایشان از برای آنکه حدیث مذکور گواهی برین معنی میدهد و چه حاجت در
اثبات نصب مخالف بغض بیش است ازین که دو لو ازند تقدیم خسیس تیم و سفله عدی و صیل بنی امیه را در اقامت
عمود نصب مقوی این مضمونست آنچه روایت کرده شیخ الطایفه قدوة المحققین سید المتاخرین محمد بن ادریس قدس روحه
در مقدمه خود در معنی ناصب از محمد بن علی بن موسی الاشعری القمی از خلال حضرت ابی الحسن الثالث علی بن محمد النقی الهادی
علیه و علی آبائه السلام که گفت نوشتم بخدمت آنحضرت مکتوبی و سوال کردم از معنی ناصب بدین عبارت که
هل احتاج فی امتحانه الی اکثر من تقدیمه الجبت والطاغوت واعتقاد امامتهما پس جواب نوشتن
آیا احتیاج هست در امتحان او بیشتر از چیزی که تقدیم دو بت جبت و طاغوت و اعتقاد امامت آن دو
عبارت از ان فرمود که من کان علی هذا فهو ناصب و چون این مضمون بلاغت مشحون شرح و بسط خواهند

هر کس باشد بر این پس او ناصبی است

و وقوف بر شعب آن است عانمایند رجوع بمقدمه مذکوره شیخ مزبور نمایند که آن شیخ عظیم الشان زبان ایشان در رها
و دعوی از زبان عذر ایشان بر تافته و ثابت کرده اینمعنی را ببراهین قاطعه و دلایل ساطعه بر صورتی که دعوی اجماع
برین کرده و لهذا برین رفته اند محققان فرقه ناجیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و مانند ایشان از
اولی التحقیق والتدقیق و جماعتی که مشاهد ایشان است حقایق امور از مرآت فکر دقیق و در کمال ظهور است اینکه
ناصب کافر است بلا خلاف و مؤید اینست آنچه روایت کرده شیخ مذکور در کتاب معانی الاخبار که ذکر [illegible]
مسند عبدالله بن سنان از حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع من خالفکم فابرءوا منه وان کان علویا

پس کسی مخالف شما باشد پس بیزار باشید از او اگرچه علوی

فاطمیا و نیز از کتاب مذکور است باسناد ابی حمزه و محمد بن حمران که گفت حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق ع
وان کان محمدیا علویا فاطمیا و شکی نیست که محبت حضرت اهل بیت و ائمه معصومین و شیعه ایشان بی براءة
و بیزاری از دشمنان ایشان کافی و وافی نیست و این ضروری است از برای آنکه ایمان تحقق نمی پذیرد بی تولا و تبرا و
بی تبرا نبود و هیچ تولا محکم و دقیق تولا به تبرا است و گواهی میدهد برین قرآن عزیز و اخبار متواتره که محقق شناخته
شیخ ما که عبارة از رئیس المحققین و خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبدالعالی قدس الله سره در نفحات اللاهوت در لعن
و مذمت جبت و طاغوت پس هستی که در آن جلای ابصار است از هر گونه غبار و مقویاتست آنچه در کتاب
انس العالم الصفوانی است و گفته اند که از حضرت امام صادق ع مرویست ان فلانا یوالیکم الا انه یضعف

بدرستی که فلان پس دوست میدارد شما را الا آنکه ضعیف

عن

عن البراءة من عدوکم فقال هیهات کذب من ادعی محبتنا ولم یتبرأ من اعدائنا

از بیزاری از دشمن شما پس گفت چه دور است دروغ گفت آنکه دعوی محبت ما کرد و تبرا از دشمنان ما نکرد

و عقب این مقوله معانی لطیفه شریفه بایضاح و افصاح این مدعا در مرصد ثالث خواهد آمد ان شاء الله مولف
زاده خاطر ملقب بانوار المعانی اللطیفه میگوید که حقا که نزد من این جماعة اهل خلاف بدتر از ائمه خود شان که عبارت از
ائمه کفر از برای آنکه آنان مخالفت نبی و آل و بغض اهل بیت نبی بود بی دعوی و دعوی فضیلت خود برایشان و این گروه
گروه با وجود مخالفت و بغض تفضیل میدهند مفضولان را و صدای صادق گواهی میدهد براین که محبتان مفضولان
و جانب داری آن مخذولان نیست الا بنا بر مخالفت و بغض پس این در ربط عداوه و کرد ایندن آستانه ی نصب ظلم
روسا این وادی با وجود آن همه غلبه در خلاف و بغض محابست تا این اذعان و اتباع اتباع از برای آنکه ایشان طلبی
نکرده اند و بطلان آن قایل و معترف بوده اند و ایشان آنرا حق و عدل میشمردند آن امور و اخف امرا و اسهل ازین باشد
با اعراض ایشان از حق بنا بر اغراض دنیوی بود و از ایشان محض عناد خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام پس هر که
سعی در تلبیس حق [illegible] بر خلاف حجت جاهل و تخفیف غوغای ارباب حق و رد کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده بیش اهل دین
از مجرمی اشق است نابغه ایشان با آنکه معقولات غیر معقول معقول بالفضول و صاحب معقول
عقولش هر کس که بر این جانب افتاده بود از طایفه طاغیه باغیه بنی امیه علیهم اللعنه و امثال ایشان را نکوهش کند و نکوهش کرده
هر جاهلی از شنیع و اجب التشنیع کوشش کند خواهد که خرپوشش کند هزار مرتبه اشقی از آن اشقیا خواهد بود و بعضی ازین
ملاعین کار بجایی رسانیده اند که تجویز لعن بر یزید لعین نمیکنند و کرده ایشان را حق و عدل میدانند با وجود عدل
از حق بنا بر تغطیه عیوب روسای کفر و اخفای مثالب ائمه ضلال بمرتبه که ازدحام کرده اند صغیر و کبیر و شیخ و شاب
بی کبر و حجی عیفراز عبده شهوه و اسیران طمع اعظم اثما و اکبر جرما و پر کرده اند مصنفات و مؤلفات خود را و نحو آن
ساخته اند از سیئه و اباطیل فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکتبون و اگر
الوهن بعد از ظهور حق در تاریکی شب ظلمت پرتوی انداخته روشن بر ایشان اندازند خفاش وار دیده بر هم نهند و مهر خموشی
برلب زنند از شک است وان شککت فی شیء من ذلک بعد ظهور الحق من فلق الصباح وعلیک بنزع البصر

و اگر شکی هست ترا در چیزی از این بعد از ظاهر شدن حق از روشنایی صباح و پرتو شک بغی کرد

فما ینفعک ضوء المصباح ایها الناصب ولقد نازعنی داعی الشوق الی ان الوعلک

پس چه فایده میدهد روشنایی چراغ ای ناصبی و بتحقیق از باعث شده مرا داعی شوق بانکه بجرائم بر تو

نازعنی

كلمات لاهل الذوق وانت حوشيت من الرد تزعم انك موالى ومن العبيد

سخنان اهل ذوق را و تو تحاشی میکنی از رد گمان می‌بری که تو مهتری [illegible]

والموالى فمالى اراك كلما اراك حادى الاراك وما بشراك وشراك من اشراك

[illegible]

الاشراك وبان لك بان البيان ادراك حيث الادراك فلعلك غلك بسيم

[illegible]

نوار ازهار الانهار وعراك عرار الانوار فاعراك وعساك غساك نور الاسرار

که ادراک شکوفه گلهای این بهشت عارفان نکنی تا بگو آینه پیش چشم نمایم زیرا که ترا قابلیت نیست

فاغشاك فعانقت هناك ابكار الافكار في هاوية هوية هواك فاهواك

[illegible] این زمان برو و معانقه کن با ابکار افکار در زاویه هاویه هوایی که در سر داری

فهذا يا هذا او ذاك وراءك وراك فخلك بهذا الهذا لكن كافل

[illegible]

من لم يحركه وازهاره والعود واوتاره نقد فقد علاجه وقد وقد مزاجه قد ينكر

[illegible]

العين ضوء الشمس من رمد وينكر الفم طعم الماء من السقم ارادة این بود که خاتم [illegible]

[illegible]

بفارسی درین مقام بکار برد حیف بود که عبارة بدیعه این را از نظم و نسق خود انداخته از فصاحت عربیت عاری سازد

لانها اعجمى وهذا عجيب في تمبين لایق چنین دید که این خاتم را چنانکه هست بعبارة خود نقل نماید تا

ارباب الباب ازان محظوظ گردند و تمام شد مرصد

اول وثانى وتمام شرع در

الثالث

بعون الله و توفيقه

بسم الله وبحمده والصلوة على النبي وآله اشرف

المقصد الثالث

در بیان آنکه حضرات ائمه احد بعد از نبی ووصی افضل بشر اند

باآنکه بعضی از اجله ادله در مقصدین سابقین سبق ذکر یافت اما هر چند درین باب ایضاح وافصاح بیشتر بهتر واین
مشتمل است بر چند وجه **الوجه الاول** ازجمله آنکه خیر البریه اند روایت کرده حافظ عبد العزیز الجنابذی در کتاب
خود از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله وسلامه علیه که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله که گفت انت
خیر البریة وجدك سید شباب اهل الجنة وجدتك سیدة نساء العالمین
بهترین آفریدگانی وجد تو مهین جوانان اهل بهشت وجده تو سیده زنان عالمیان است
ودر کتاب ارشاد مفید است از علی بن الحکم از طاهر صاحب حضرت امام ابی جعفر محمد باقر ع که گفت پیش آنحضرت بودم
وحضرت امام جعفر ع تشریف آورد حضرت ابی جعفر فرمود که هذا خیر البریه وهم از کتاب مذکور منقول است از
یونس بن یعقوب از طاهر مذکور باز مثل این ودر کتاب عیون اخبار الرضا است از عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب
که گفت خبر داد ما را ابو نصر منصور بن عبد الله که گفت حدیث کرد برای ما منذر بن محمد که گفت حدیث کرد برای ما
حسن بن محمد که گفت حدیث کرد برای ما حسن بن سلیمان از جعفر از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که فرمود حدیث
کرد برای من پدرم از جدم که از آبا عظام نقل میفرمودند از حضرت امیر المومنین وامام المتقین علی بن ابی طالب ع
فی کل جناح کل هدهد مکتوب بالسریانیة آل محمد خیر البریة ومویدا ینست آنکه هر یک را شرف
در هر بال هر هدهدی نوشته شده بزبان سریانی که آل محمد بهترین آفریدگانند
وفضلی جداگانه ثابت پس از انجمله است آنچه در کتاب کافی است از مفضل که گفت گفتم مر حضرت ابی عبد الله
جعفر ع را کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس عنده احد
چون بوده اید هر جا که بوده اید در سایه ها پس گفت ای مفضل بودیم ما نزد پروردگار خود ونبود نزد او احدی
غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه ونقدسه ونهلله ونمجده وما من ملك مقرب ولا ذی روح
غیر ما در سایه آسمان تسبیح خدای وتقدیس خدای وتهلیل وتمجید میکردیم ونبود از فرشته مقرب ونه صاحب روحی
حتی بدا له فی خلق الانبیاء فخلق ما شاء کیف شاء من الملائکة وغیرهم ثم انهی علم ذلك الینا
تا آنکه آغاز کرد در خلقت پیغمبران را پس آفرید آنچه خواست هر چون که خواست از فرشتگان وغیر ایشان پس بعد از آن [رسانید علم آنرا بما]

هم اوازین این بود که ایشان را سبق شرف بر انبیا وملائکه عند الله بود وعلم آن وظهور آن تا مرتبه که گویا در آن روز
موجود بوده اند همچنانکه ارشاد میکند باین معنی آنچه در همین کتاب کافی است از سنان بن طریف از حضرت امام ابی عبد الله
جعفر ع که میگوید که آنحضرت فرمود انا اول اهل بیت نوه الله باسمائنا انه لما خلق السموات والارض امر
ما اولین اهل بیتیم که بلند کرده است خدای نام ما را چون آفرید آسمانها وزمین را
منادیا فنادی اشهد ان لا اله الا الله ثلثا اشهد ان محمدا رسول الله ثلثا اشهد ان علیا امیر
فرمود منادی را تا ندا کند کلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله را سه نوبت اشهد ان محمد رسول الله را سه نوبت اشهد ان علیا امیر المومنین
المومنین حقا ثلثا شیخ مفید در بعضی اجوبه مسایل گفته که صحیح از حدیث اشباح روایتی است که از ثقات
آمده باآنکه آدم ع دید بر عرش اشباحی که نور ایشان بغایت درخشنده وظاهر بود پس از خدای تعالی از ایشان پرسید
وحی آمد بر او که انها اشباح رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر المومنین والحسن والحسین وفاطمة صلوات
بدرستی که اینها اشباح رسول خدای است وامیر المومنین وحسن وحسین وفاطمه صلوات الله علیهم اجمعین
الله علیهم بدان این که اگر چه آن اشباح نه از ین قبیل اشباحی میتوانند بود که به بینند آنرا آنچه خلق کرده است خدای تعالی
از خلق آسمان ونه خلق زمین ووجه اینست که در آنچه ظاهر کرده خدای از اشباح وصور لازم آنست که دلالت میکند
بر تعظیم وتبجیل ایشان واین بود از ایشان بحضرت آدم نموده بنا بر اجلال ایشان ومقدمه برای آنکه فرض است طاعت
ایشان وتوسل برین که مصالح دین ودنیا تمام نمیشود الا بوجود شریف ایشان ودرین صورت این صور مجسمه نباشد
وارواح ناطقه نیز نباشد لکن هستند مثل صور ایشان در بشریت دلالت میکند بر آنچه خواهد بود بر آن صورت در مستقبل از
هیات ونوری که آن اشباح را دلالت میکند بنوری که با ایشان خواهد بود ودر روشنی حق بحجتهای ایشان ودر روایت که
اسمای شریفه ایشان مکتوب است بر عرش چرا که در وقتی که تاب تاب علیه از آفتاب عالمتاب آدم در عالم افتاد وبنا جاست
شریفه ایشان درجه قبول توبه یافت سوال از حضرت حق کرد حق ایشان نمود که بر حضرت حق بود وعلو محل ایشان نزد حق سبحانه
الاستجاب دعوت توبه قبول گشت واین را عقل انکار نمیکند وضد شرع منقول هم نیست یعنی بعقل ونقل نقصی برین متوجه نمیشود و
بتحقیق روایت کرده اند صالحان وثقات امین ومسلم داشته اند طایفه حق آنرا وهیچ طریقی با انکار این نیست لیف
سلمه الله لکشف الحق میگوید میگویم من که این ممکن است وخبر صادق حق است وحق پوشیده نمی ماند بعد از ان
گفته که اما قول باآنکه اشباح ایشان قدیمند این منکر وافزون از طاقت بشریت وقدیم در حقیقت حضرت حق سبحانه وتعالی

است که واحدیست لم یزل ولایزال وهرچه سوی اوست محدث مصنوع است وهرا ابتدای است وقول آنکه
ایشان قدیمی الاشباحند قبل از آدم خطاست وگفته نمیشود لم یزل که قدیمند وآنکه گفته اند که وجود اشباح آل محمد علیهم
بر وجود آدم ع سبقت دارد مراد تمثیل ایشانست در صورت که در عرش بوده وآدم ع آنرا دیده واز حال آن
سوال کرده پس خدای تعالی خبر داده که آن امثال صور تمثال از ذریه اوست که مشرف بدین وتعظیم یافته بوجهی که معلوم است
فاما آنکه ذوات صافی صفات ایشان علیهم الصلوات قبل از خلق آدم موجود بوده باشد باطل است ودور از حق اعتقاد
بآن نمیکند هیچ عالمی واین سخن را نگفته اند مگر غلاة جهال وحشویه از شیعه آنکسانی که ایشان از نظری بمعانی اشیا نیست حجة
کلام نمیدانند وگفته اند که خدای تعالی نوشته نامهای ایشانرا بر عرش که آدم ع آنرا خواند وبآن ایشانرا شناخته
ودانسته که شان ایشان عند الله عظیم است فاما قول بوجود ذوات ایشان قبل از آدم بنحویکه گفتیم باطل است

الوجه الثانی آنکه خدای تعالی اختیار کرد از مردمان انبیا را واز انبیا رسل را واز رسل محمد را واز
محمد علی را واز علی حسنین را واز حسنین ائمه معصومین را صلوات الله وسلامه علیهم

الوجه الثالث آنکه حسنین علیهما السلم سیدا شباب اهل الجنة اند پس افضل باشند وباقی ائمه
همچنین وبیان این مدعا بمقدمه چند درست میشود ا آنکه حسنین سیدا شباب اهل الجنة اند وبعد از تظافر
روایات که از انجمله یکی روایت غیر المحدثات از ابن مسعود که ابنای هذان سیدا شباب اهل الجنة
قال صلی الله علیه وآله این دو پسر من دو سید جوانان اهل بهشتند
بتحقیق گذشت که اجماعی است وچگونه نباشد که روایت کرده ثقة الاسلام در اعلام الوری از ضعیف از ابی عباس
مرفوعا الی النبی ص واله ان الحسن والحسین شنفا العرش ودر کتاب جمع بین صحاح السته
قال صلی الله علیه وآله بدرستیکه حسن وحسین گوشواره عرشند صدق رسول الله
از ابی سعید خدری است که گفت قال رسول الله ص واله الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
قال صلی الله علیه وآله حسن وحسین دو سید جوانان اهل بهشتند
وان الجنة قالت یا رب اسکنتنی الضعفاء والمساکین فقال لها تعالی الا ترضین انی زینت ارکانک بالحسن
وبدرستیکه بهشت گفت ای پروردگار من ساکن کردی در من ضعیفان ومسکینان پس گفت مر او را خدای که آیا راضی نیستی که زینت کردم ارکان ترا بحسن
والحسین فیاست کما تمیس العروس ودر کتاب فصول مختاره مرسید مرتضی علم الهدی راست که نقل کرده
وحسین پس جلوه کردی چنانکه جلوه کند عروس
از

از محاسن مجالس شیخ مفید آنکه ابو هاشم السید بن محمد الحمیری میگوید ان علیا وان فاطمة وان سبطاه واو لو ان علا
بدرستی که علی وفاطمه ودو سبط او که امامانند
الصفوة بعد صفوته لا عرب مثلهم ولا عجم
برگزیدگانند بعد برگزیده او نه در عرب مثل ایشانست نه در عجم
ب آنکه اهل جنت تمامی شباب اند وبرین نقل کرده
اجماع برین واقع که اهل جنت ساده رویان وامردان سیاه چشمند **ج** آنکه مراد جمیع شباب اهل الجنة است وافاده
جمع مفید عموم است ع زود باشد که بیاید این که ائمه معصومین افضل از جمیع شبان جنة اند بلکه از اهل اتحاس الاولین
والاخرین مخصوص برین **د** آنکه سیادت اقتضای افضلیت میکند بر مسود واینجا محل است چرا که معنی
غیر از علو درجه بر افزایا وفضایل ندارد **ه** آنکه افضلیت حسنین اقتضای افضلیت باقی ائمه معصومین میکند واین تحقیق
بنابر عدم قایل بفرق وآنکه بعد ازین آید انه جری لآخرهم ما جری لاولهم پس قیاس استثنائی حق
بدرستی که جاریست برای آخر ایشان آنچه جاریست برای اول ایشان
مرجع ارباب افضلیة حسنان گفته شود شامل باقی ائمه معصومین شود اما حقیقة مقدم بنحویکه گذشت از مقدمات
مذکوره مسطوره والمحقیة تالی ظاهرست واما بیان ملازمت اجماع مرکب بعدم قایل بفرق وقول بعضی
حضرت ابرهیم ع اگر ثابت باشد منافی عموم سیادة ایشان نیست چرا که ریبی نیست که باقی اهل جنت چنین
نیستند وهمگی شبان اند ودر باقی اولی العزم پس مطرد نیست پس مطرد نیست در حضرت ابرهیم بنابر اجماع مرکب
ووضح اینست آنچه در عدة الداعی از سلمان فارسی منقول است که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه که
ان الله عز وجل یقول یا عبادی اولیس من له الیکم حوایج کبار لا تجودون بها الا ان
بدرستیکه خدای عز وجل میگوید که ای بندگان من آیا که نیست کسی که مر او را بشما باشد حاجتهای بزرگ که بر نیارید آنرا مگر آنکه
یتحمل علیکم باحب الخلق الیکم تقضونها کرامة لشفیعهم الا فاعلموا ان اکرم الخلق
تحمل شود بر ایشان بدوست ترین خلق بسوی شما که ادا میکنید آنرا برای شفیع ایشان آگاه باشید پس باید که بدانید گرامی ترین خلق
علی وافضلهم محمد واخوه علی ومن بعده من الائمة الذین هم الوسایل الی الله
بسوی من که فاضلترین ایشان محمد است وبرادرش علی واز پس او از امامان عظیم الشانند که ایشان وسیلهاند بسوی خدا
فلیدعنی من همته حاجة یرید نفعها او دهتة داهیة یرید کشف ضرها بمحمد واله
پس باید بخواند مرا آنکه که پیش آمده او را حاجتی که نفع آن مراد است یا مصیبتی رسیده که میخواهد باز دارد ضرر آنرا بمحمد واهل بیتش

الطيبين والطاهرين افضها له احسن ما يفضها من يستشفعون باعز الخلق اليه فقال له
نیکان و پاکان. افاضه میکنم آنرا برای او بهترین آنچه افاضه میشود آنکسی که استشفاع میکنند بعزیزترین خلق مکان بسوی او پس گفت مر او را
قوم من المشركين والمنافقين وهم يستهزؤن به يا ابا عبد الله فما لك لا تقترح على الله
قومی از مشرکان و منافقان در حالتی که با او در مقام استهزاء بودند که ای اباعبد الله پس چه میشود ترا که تحکم نمیکنی بر خدای
بهم ان يجعلك اعني اهل المدينة پس گفت دعوت الله وسألته
بایشان که بگرداند ترا یعنی اهل مدینه رضا خواستم از خدای و طلب کردم از او
ما هو اجل وانفع وافضل من ملك الدنيا سألت بهم ص والله ان يهب لنا
آنچه آن بزرگوارتر و نفع رساننده تر و فاضل تر از ملک دنیاست طلب کردم بعزت ایشان که ببخشد بما فی
لتحميده وثنائه وقلنا ذاكرا لآلائه وندبا على الدواهي الداهية صابرا وهو عز
از برای ستودن او و ثنای او و گفتیم در حالی که یاد کردیم نعمتهای او را و شکر میکردیم بر مصیبتها که رسیده بود و او عز
وجل وقد اجابني الى ملتمسي من ذلك وهو افضل من ملك الدنيا بحذافيرها
و جل و بتحقیق اجابت کرد برای من ملتمس مرا ازین و بیقین آن زیاده تر است از ملک دنیا بکلی بنواحی آن
وما يشتمل عليها الف الف مرة **الوجه الرابع** آنکه ایشان جماعتی اند که مثل
و آنچه مشتمل است بر آن ملکش بهزار هزار نوبت
ندارند پس بالضروره افضل باشند اما الاولی پس در ارشاد مفید و خرائج الجرائح فقیه عالم ابی الحسین سعید بن هبة الله
راوندی است مسندا الی هشام بن احمر که گفت با من گفت حضرت امام ابی الحسن یعنی حضرت امام موسی کاظم
هل علمت احدا من اهل المغرب قدم گفتم نه امام فرمود بلی قد قدم رجل من اهل
آیا دانسته که یکی از اهل مغرب آمده بلی بتحقیق آمده است مردی از اهل
المغرب المدينة فانطلق بنا پس آنحضرت سوار شد و من نیز در خدمت آنحضرت سوار شدم و رفتیم
مغرب بمدینه پس روان شد با ما
تا منتهی شد بمردی پس مردی از اهل مغرب با او رفیق بود پس گفتم من مر او را که عرض کن بر ما پس عرض
کرد هفت جاریه بر حضرت را حضرت امام دید و فرمود برای هر یک لا حاجة لي فيها بعد از آن فرمود
نیست حاجتی مرا در این
اعرض علينا مرد گفت بغیر از جاریه مریضه دیگر نمانده امام فرمود ما عليك ان تعرضها
عرض کن بر ما چیست بر تو اگر عرض کنی

پس

پس مرد آن جاریه مریضه را بنظر کیمیا اثر آنحضرت در آورد حضرت مشاهده او کرد و میل معاودت فرمود پس در
خدمت بازگشتم روز دیگر صباح مرا نزد آن مرد فرستاد و گفت قل له كم كان غايتك فيها فاذا
بگو مر او را چه بود نهایت قیمت پس گاه
قال لك كذا وكذا فقل له قد اخذتها رفتم و گفتم مرد گفت که از فلان مبلغ کم نمیدهم من گفتم من بهمین خریدم
گفت تراست همچنین بتحقیق پس گفتم او را بتحقیق فرا گرفتم این کنیز را
گفت چنین باشد اما خبر ده از مردی که دی روز با تو بود گفتم مردی است از بنی هاشم پرسید که منسوب کیست گفتم منش
من از او بزرگتری نیست که وی را با او منسوب سازم مرد گفت من خبری دهم ترا من این جاریه را از اقصای مغرب
خریدم زنی از اهل کتاب را ملاقات با من واقع شد گفت این چه وضیعه است با تو گفتم خریده ام این را جهة نفس خود
پس آن زن گفت سزاوار نیست که این نزد مثل توی باشد بدرستی که سزاوار است که این جاریه نزد خیر اهل
الارض باشد این بگفت و نزد من درنگ نکرد الا اندکی و آن زن این خبر از روی کتاب خود میگفت مجملا این جاریه اندک
روزگاری در خدمت امام بود حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا از او متولد شد حاکم ابو علی صولی در این باب میگوید
الا ان خير الناس نفسا ووالدا ورهطا واجدادا علي المعظم وبعضی بشبهه افتاده اند
آگاه که بهترین مردمان بحسب نفس و زاینده و اقوام و اجداد علی است با رتبه معظم
که این شعر عم حاکم است ابراهیم بن العباس و این اقتضای نفی مثلیة کل ائمه علیهم السلام میکند اما الاولی
الکه امینی سعین ... از حضرت امام رضا ع را و این مطرد است در سایر ائمه بنابر عدم قابل تفرق و اما الثانی
آنکه نکره در سیاق نفی افاده عموم میکند اما الثالثه پس ظاهر است از برای آنکه انتفاء مثلیة اقتضای افضلیة میکند
اگر گوی چه اعتبار داشته باشد روایت نخاس از زن اهل کتاب و چه قدر داشته باشد آنچه گفته باشد شاعری
گویم که چون اصحاب متلقی بقبول این شده اند موجب اعتقاد و اعتماد ماست چرا که این معنی صادر شده و معتبرست
بنا بر آنکه مشتمل بر اخبار بغیب است که عبارت از بودن جاریه است نزد خیر اهل الارض و ولادة او نزد خیر
اهل الارض و شان آنحضرت صلوات الله علیه مقتضی اینست که از اخبار سماویه و از تنزیلات سبحانیه باشد و وقوع
این مراتب موجب صدق مخبر و مخبر عنها و روایت کرده طاوس آل طاوس در کتاب فتح الابواب بین العبد
و رب الارباب مسندا الی عبد الملک بن مروان که گفت مر حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که
ولقد اوتيت من الفضل والعلم والدين والورع ما لم يؤته احد مثلك ولا قبلك الا من مضى من سلفك
بتحقیق داده شده ترا از فضل و علم و دین و ورع آنچه داده نشده احدی مثل ترا ... الا کسی که گذشته از سلف تو

و اندک بعد ... برادر ... در حق ... زاینده

واین عبدالملک بن مروان اشد اعدای آنحضرت بود وشهادة داد باین حال آنکه او در عداوت بمرتبه مصر بود بسبب حب
دنیا که اگر دیگری این شهادة میداد ازو مضرت می یافت وباشد انتقامات انتقام ازو میکشید **الوجه الخامس**
آنکه خدای فضیلت داد حضرت رسالت پناه محمدی را بر جمیع انبیاء ومرسلین وبدرستی که بعد از آنحضرت این فضیلت م
ائمه معصومین است چنانکه در عیون اخبار الرضا ع است مسندا الی عبد السلام بن صالح الهروی از حضرت
امام علی بن موسی الرضا علیهما السلم از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت
قال رسول الله ص وآله ما خلق الله خلقا افضل منی ولا اکرم علیه منی
گفت رسول خدای صلعم که نیافرید خدای آفریده افضل از من ونه گرامی تر بر خدای از من
پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود گفتم یا رسول الله افانت افضل ام جبرئیل فقال یا علی ان الله فضل
ای رسول خدای آیا پس تو فاضلتری یا جبرئیل پس گفت یا علی بدرستی که خدای فضیلت داد [illegible] علیه السلام
انبیاءه المرسلین علی ملائکته المقربین وفضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین والفضل بعدی
پیغمبران مرسل را بر فرشتگان مقرب وفضیلت داده مرا بر جمیع پیغمبران مرسل وآن فضل بعد از من م
لک یا علی وللائمة من بعدک وان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا یا علی الذین یحملون العرش
تراست یا علی وامامان بعد از تو وبدرستی که فرشتگان خدمتکاران مایند وخدمتکاران دوستان مایند یا علی آنان که برمیدارند عرش
ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین آمنوا بولایتنا یا علی لولا نحن ما خلق الله
ومن که گرد اوست تسبیح میکنند بستایش پروردگار ایشان وطلب آمرزش میکنند برای آنکسانی که ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر نبودیم ما [illegible]
آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکة
آدم را ونه حوا را ونه بهشت را ونه دوزخ را ونه آسمان را ونه زمین را پس چون نباشیم افضل از فرشتگان
وقد سبقناهم الی معرفة ربنا وتسبیحه وتهلیله وتقدیسه لان اول ما خلق الله عز
وحال آنکه بتحقیق پیشی گرفته ایم بر ایشان بمعرفت پروردگار خود وتسبیح او وتهلیل او وتقدیس او از برای آنکه اول چیزی که آفرید خدای عز
وجل خلق ارواحنا فانطقها بتوحیده وتمجیده ثم خلق الملائکة فلما شهدوا ارواحنا
وجل آفرید ارواح ما را پس زبان داد ارواح ما را بتوحید خود وتمجید خود بعد از آن آفرید فرشتگان را پس چون مشاهده کردند ارواح ما را
نورا واحدا استعظمت امرنا فسبحنا لتعلم الملائکة انا خلق مخلوقون وانه منزه من صفاتنا
یک نور واحد چون در مقام [illegible] بزرگ دیدند امر ما را پس تسبیح کردیم تا بدانند ملائکه که ما خلق مخلوقیم [illegible] خدای منزه است از صفات ما

فسبحت

فسبحت الملائکة بتسبیحنا ونزهته عن صفاتنا فلما شهدوا عظم شاننا هللنا لتعلم
پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما وتنزیه کردند او را از صفات ما پس وقتی که مشاهده کردند عظم شان ما را تهلیل کردیم تا بدانند
الملائکة ان لا اله الا الله وانا عبید لسنا بآلهة یجب ان نعبد معه او دونه فقالوا
فرشتگان که نیست معبودی غیر خدا وما بندگانیم نیستیم خدایان که باید که پرستند با خدای یا غیر خدای پس گفتند
لا اله الا الله فلما شاهدوا اکبر محلنا قدسنا لتعلم الملائکة ان لا نعلم حول ولا قوة الا
لا اله الا الله پس چون مشاهده کردند بزرگی محل ما را پس تقدیس کردیم تا بدانند فرشتگان که [illegible] حول را وقوة را مگر
بالله فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العزة والقوة قلنا لا حول ولا قوة الا بالله فلما شاهدوا
بخدای پس چون مشاهده کردند آنچه خدای گردانیده برای ما از عزة وقوة ما حوقله کردیم پس چون مشاهده کردند
ما انعم الله به علینا واوجبه لنا من فرض الطاعة قلنا الحمد لله لتعلم الملائکة ان ما یحق لله ع
آنچه انعام کرده خدای آنرا بما و واجب ساخته برای ما از فرض [illegible] طاعت گفتیم الحمد لله تا بدانند فرشتگان که آنچه واجب است خدای
ذکره علینا من الحمد علی نعمه فقالت الملائکة الحمد لله فبنا اهتدوا الی معرفة توحید الله وتسبیحه
ذکر آن بر ما از حمد بر نعمت پس گفتند فرشتگان الحمد لله در حق ما که راه نمودند بما [illegible] بمعرفت توحید خدای وتسبیح او
وتحمیده وتمجیده ثم ان الله خلق آدم فاودعنا صلبه وامر الملائکة بالسجود له تعظیما لنا
وتحمید او وتمجید او بعد از آن خدای عم آفرید آدم ع را پس ودیعت نهاد در صلب او ما را وامر نمود فرشتگان را بسجود برای تعظیم ما
واکراما وکان سجودهم لله عز وجل عبودیة ولآدم اکراما وطاعة لکوننا فی صلبه فکیف
اکراما
واکرام [illegible] سجده کردن ایشان خدای عز وجل را از روی بندگی [illegible] آدم را از روی اکرام وطاعت [illegible] بودن ما در صلب او پس چگونه
لا نکون افضل من الملائکة وقد سجدوا لآدم کلهم اجمعون الحدیث بطوله
نباشیم افضل از فرشتگان وحال آنکه سجده کردند آدم را کل فرشتگان واین حدیثی است دراز
نباشند
این عقول واعیان علوم متحیر ودر تیه بیدای مابه ادراک فضایل وکمالات ایشان درمانده اند وچگونه چنین
کتحقیق دلالت میکند این حدیث برآنکه ایشان از قوة بفعل آوردند چیزی را تا ملایکه مقرب را اعتقاد از الوهیت
ایشان منصرف والوهیت پروردگار حقیقی منعطف گردد برای دفع توهم مثل این چیزی وبدانند که ایشان
مخلوقند ونمی شاید ایشان را با خالق باسلوب معیت پرستید یا بدون آن من حیث الفضل ودرین حدیث
دقایق ونکات بسیارست که ذوق سلیم وطبع مستقیم درمی یابد والله یهدی من یشاء الی

صراط مستقیم در کتاب نوادر المعجزات است مسنداً الی عبد الله بن محمد الیمانی از منیع بن حجاج از حسین بن علوان
از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت ان الله فضل اولی العزم من الرسل

بدرستی که خدای تفضیل داد اولوا العزم از رسل را

علی الانبیاء وورثنا علمهم وفضلنا علیهم فی فضلهم وعلم رسول الله صلی الله علیه و آله

بر پیغمبران و میراث داد ما را علم ایشان را و تفضیل داد ما را بر ایشان در فضل ایشان و در آموخت رسول الله صلی الله علیه و آله را

ما لا یعلمون وعلمنا علم رسول الله فروینا لشیعتنا فمن قبل منهم فهو افضلهم اینما یکون

آنچه ایشان نمیدانستند و در آموخت ما را علم رسول خدا پس روایت کردیم برای شیعه خود پس کسی قبول کرد از ایشان پس او افضل ایشان است

فشیعتنا معنا الحدیث تمامه مولف اعطاه الله بکل حرف من تالیفه هذا الف ثواب میگوید میگویم من

پس شیعه ما با ما اند

که اضافه شیعه طبیل عموم است پس نظر کن بعین انصاف و بحاسبه را ور بودن شیعه ایشان را مطلقا
با ایشان و اکمه و مود همه افضلهم پس چه گمان داری بر نفس ایشان **الوجه السادس** پس ائمه ایشان
اکرم خلق اند بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شاهد این است آنچه روایت کرده صدوق در امالی خود
مسنداً الی سعید بن مسیب که گفت روزی سید کونین صلی الله علیه و آله نشسته بود و حضرت امیر المومنین و حضرت
خیر النساء و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلم نزد آنحضرت بودند پس حضرت رسالت گفت اللهم

ان هؤلاء اهل بیتی واکرم الناس علیّ فاحبب من احبهم وابغض من ابغضهم

بدرستی که این جماعه اهل بیت منند و گرامی ترین مردمانند بر من پس دوست میدارم کسی را که دوست ایشان شود و دشمن گیر کسی را که

و وال من والاهم و عاد من عاداهم واعن من اعانهم واجعلهم مطهرهم

و دوست دار کسی که دوست ایشان است و دشمن دار کسی که دشمن ایشان باشد و یاری کن کسی را که یاری ایشان کند

من کل رجس معصومین من کل ذنب وایدهم بروح القدس

از هر پلیدی معصوم باشند از هر گناهی و موید کن بروح قدس که عبارت از جبرئیل است

مولف عفی الله عنه عفی الله عنه جده میگوید میگویم من که حضرت فاطمه علیها السلم مستثنی است بدلیل خارج از برای ائمه
آنحضرت افضل نیست فقط پس نظر میکرد که اکرمیت حسنین علیهما السلم در باقی حضرات ائمه معصومین
علیهم السلم و اجماع مرکب چراکه قایل بفرق میان حسنین و باقی ائمه علیهم السلم نیست پس چون فضیلت ثابت شد جمیع

را فضیلت نهند و هرگاه که اکرم الناس باشند لازم می آید که اکرم خلق باشند از برای آنکه افضل موجودات
مردمانند بی خلاف الا در ملائکه و انبیا از بنی آدم انسانند و لا فلا که از برای امتناع اکرم بودن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
ممکن است کلام در اکرمیت حسنین علیهما السلام نزد خدای عز و جل و این مرد و ضرورت **الوجه السابع**
ائمه معصومین علیهم السلام اکرم خلقند بر خدای عز و جل پس از آنجمله است آنچه روایت کرده صدوق در امالی خود از سعید
بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنه که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود و حضرت امام حسن آمد چون آنحضرت
امام را دید گریست پس گفت **الیّ یا بنی** چون نزد آنحضرت آمد و نزدیک شد بر زانوی چپ آنحضرت

بسوی من ای پسر من

نشست پس حضرت فاطمه علیها السلم آمد چون آنحضرت وی را دید گریست و گفت **الیّ یا بنیة**

بسوی من ای دختر من

پس آنحضرت نزد رسول رفت صلی الله علیه و آله بغایت نزدیک و پیش آنحضرت نشست بعد از آن حضرت امیر المومنین علی آنحضرت
رسالت پناه وی را دید گریست و گفت **الیّ یا اخی** پس آنحضرت نزد حضرت رسالت پناه رفت بغایت

بسوی من ای برادر من

نزدیک بجانب یمین آنحضرت نشست پس اصحاب گفتند یا رسول الله هیچ یک این حضرات را نمیبینی که نگریستی
با ستی که برویت ایشان خرم میشدی پس پیغمبر گفت والذی بعثنی بالحق بالنبوة واصطفانی

بحق آن کسی که برانگیخت مرا بحق به پیغمبری و برگزید

مرا

علی جمیع البریة انی وایاهم لاکرم الخلق علی الله عز وجل وما علی وجه الارض

بر جمیع آفرینش بدرستی که من و ایشان مرآینه گرامی ترین آفریدگانیم بر خدای عز و جل و نیست بر روی زمین

نسمة احب الیّ منهم والحدیث طویل و آنچه درین مقاله با آن احتیاج است فرا گرفته شده و آنچه

آدمی زادی دوست تر بسوی من از ایشان و این حدیث دراز است

گذشت از اجماع مرکب اینجا وارد است اگر گویی حدیث افاده نمیکند الا آنکه مجموع را این حال باشد و بعضی از ایشان
اکرم خلق است بر خدا پس شاید که این عبارت افاده آن کند که اکرم نیستند الا مجموع من حیث المجموع و این افاده
اکرمیت جمیع نمیکند گوییم مستفاد نیست الا اکرمیت جمیع از برای ضم ایشان بر رسول صلی الله علیه و آله اما اگر کسی گوید
افضلیت رسول است بر باقی حضرات جمعیت اول این باطل برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله تنها مستقل است
این و دوم نیز همچنین والا پس کس از آحاد الناس بل از ادانی با رسول ضم کنیم پس مجموع را افضل از جمیع
خلق باید توان دانست باین معنی که افضل خارج از مجموع نیست و افضلیت مستند بجزو از آحاد نیست و بر تقدیر
اگر باشد کلام عبث میشود لاسیما درین صورت که مقام معقود و کلام مسوق است بیان شرف ایشان را

خبر ان است که در آنحضرت ... امام حسن علیه السلام آمد چون آنحضرت وی را دید گریست و گفت الیّ یا بنی

و آنچه ... از آن حضرات ... و آنچه ... از ایشان ...

واشارات بنا بر جهتی از جهات که خدا میداند

وفضل ایشان والست برآنکه این فضیلت از مَن سوی — ومکرم‌تر از آنست

جواب آنکه اگر کسی پرسد که درین حدیث معجز آثار اشارهٔ بخوبی چیست که گفتی پیغمبر فرمی گریست اینست که سیاق کلام
برین وجه است که گویا میفرماید صلی الله علیه و آله که چون مسرور نشوم درین حال که ایشان اکرم الخلق علی الله اند فاما اگر
گوی که کل واحد از آن حضرات و حضرت رسالت پناه مستقلا مخصوص‌اند بافضلیت باید گویم ثانی مستحیل استثنا الفرد
واول ثابت بالضروره وتحقیق در طریق ثالث مرصد ثانی این معنی گذشت در حدیث قدسی منقول از عمدة الداعی
ان کلا من محمد وعلی والائمة بعدهما اکرم الخلق الی الله وافضلهم عنده بزرگ

بدرستی که هر یک از محمد و علی و ائمه بعد از آن هر دو گرامی‌ترین آفریدگانند بسوی خدا وافضل ایشانند نزد او

گویم که زید و عمرو افضل الناس اند ازین فهم نمیشود غیر این که کل واحد از ینها افضل ناس‌اند اگر گوی از حدیث املی
لازم می آید که افضل از جمیع نبیین باشند و این باطل است گویم خروج حضرت فاطمه بنا بر دلیل از ینجا برای
آنست که آنحضرت علیها السلام افضل نساست چنانکه واقع شده در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله
یا فاطمه ان الله اصطفک وطهرک علی نساء العالمین و دیگر مافوق این بیان نکرد

ای فاطمه بدرستی که خدای برگزید ترا و پاکیزه گردانید ترا بر زنان عالمیان

برای معقول محتاج بوجود قائل قول دیگرم که مافوق این باشند و خرق اجماع محذور باشند لاسیما که نکته است
احدی و رفته است برین کسی و ثقه جلیل علی بن عیسی میگوید بعد از روایت این حدیث در کشف الغمه خود
از حافظ عبد العزیز الجنابذی در کتاب معالم العترة الطاهرة النبویه مرفوعا الی عایشه که گفت ندیدم کسی را اشبه
برسول خدای حدیثا وکلاما از حضرت فاطمه هرگاه وی بخدمت حضرت رسالت می آمد حضرت دست او را میگرفت
و می بوسید او را و می نشانید او را بر جای که خود نشسته بود و هرگاه حضرت رسالت پناه پیش او میرفت آنحضرت
علیها السلام برمیخاست و می بوسید آنحضرت را و می نشانید آنحضرت را در مکان نشستن خود در حالی که حضرت رسالت
پناه مریض بود بمرض موت یا لها من مصیبة حضرت فاطمه از در آمد غمگین شد و گریست بعد از آن خوشحال
شد و بخندید من از این حال پرسیدم گفت چون دانستم که آنحضرت را حالت موت نزدیک است غمگین شدم و گریستم
بعد از آن خبر داد مرا که اول کسی از اهل بیت من که بمن لاحق شود تو خواهی بود شاد شدم و خندیدم بعد از آن میگویم
من که این حدیث متفق از طرق متعدده وارد شده و دلالت میکند برآنکه حضرت فاطمه علیها السلام سلیله نبوت
و رضیعه در کرم و درة المضیئة صدف فخر و غرّه جبهه سعادتست و قبله مشکوة انوار انواع فضیلت و صورت

زنور جمیع شرف جود وافتخار و وسیله و واسطه قلاده وجود بر اعناق اعتاق و انوار فضیلت است نقطه
دایره مفاخر و معالی زینت صفایح ایام ولیالی زهره زهرا و غرّه غرّا سپهر سعادت و شهر سیادت هی
العالیة المحل الحالة فی رتب العلماء السامیة المکان المکینة فی عالم السماء صفیه نور

بلند محل است حلول کننده در مرتبه‌های دانشمندان بلند مکان قرار گیرنده است در عالم آسمان صافی نور

ونبر ضیاء الجمیلة باسمها عن حدها ورسمها قرة العین پدر وقرار قلب او در حالیه بجواهر علی

نور دهنده روشن صاحب جمال نام اوست از حد و رسمش — زیور دار بگوهرهای علیه

خالیه از زخارف دنیا امة الله سیدة النساء جمال الآباء وشرف الابناء آدم صفی با مکان او منتج

خالی از آرایشهای دنیا کنیز خدای سیده زنان جمال پدران شرف پسران

زوج نجی برای شستن بیان لو نایح ابراهیم خلیل اگرچه او از نسل اوست در مقام سمو اسمعیل ذبیح بلکه وی از سلک
اخوه اوست در محل علو چراکه این نوح بفلک رسانیده از آن اصل اصیل بخاسته و در بستان وجود او بوجود
با وجود آراسته ریحانه نبی بود از ریاض اهل بیت رسالت پس در مفاخرت بعکس مجاذی با او باشد و در بحر ژرف
بیج آزمه بجوار او نتواند بود و کسی را ز نسبه جود حق او بجز مافوق نی و وجه اخلاص انو منصرف نسازد مگر
مفوضی وتفصیل جمله این آنست که طبائع بشریت مجبول اند بر کراهت موت و سلیقه اهل اسلام مفتون
بر نور باران و مایل محبت حیات تا غایتی که انبیاء کرام علیهم السلام باشرف معاد و علو اخطار و مکانات ایشان
از جانب خدای تعالی و منازل ایشان از محال قدسیه علمشان بآنکه احوال ایشان بچه آیل و عاید خواهد شد ام
ایشان منتهی بچه خواهد گشت دوست داشتند حیات را و مکروه داشتند موت را — آدم صفی الله ع
با وجود طول عمر عزیز و امتداد ایام حیات شریفش میگویند که در حین عرض ذریه او بر وی چهل سال از عمر خود بحضرت
داود بخشید چون ایام حیاتش منقضی شد و وقت فوتش در رسید بنا بر آنکه نفس نفیسش مرکب طبعی داشت جزع برداشت
الهی خدایا مدت عمر مرا برمن ظاهر فرموده بودی هنوز از آن وعده چهل سال باقی مانده جواب آمد که نه تو آنرا بخشیدی
بفرزندت داود پس حضرت منکر شد و حضرت رسالت صلوات الله فرموده فجحد فجحدت ذریته — نوح نجی الله ع
دراز عمرترین انبیا بود و خبر داد خدای تعالی که او هزار سال کم پنجاه سال در میان قوم خود درنگ کرد و درنگش در میان قوم من
بود هر کس از اعدای به داند چون اجلش نزدیک رسید گویند او پرسید که چون دیدی دنیا را گفت مثل خانه دو در
از یکی در آمدم و از دیگری بیرون شدم نظامی گنجوی است شعر دو در دارد این باغ آراسته آواره ازین هر دو برخاسته

ازین قدر درون ای یکرتمام زدیگر درباغ برون خرام این معنی از حضرت نوح دلالت برین میکند که موت

را نخواسته و زمان حیات را با وجود آن امتداد اندک شمرده ابرهیم خلیل الله ع اراده زندگانی

آن مقدار داشت که روایت کرده اند که از خدای درخواست که او را نبرانند تا او اراده موت نکند چون

حیاتش بکمال رسید روزی از خانه بیرون رفته بود فرشته بشکل پیری منهدم که بنیان بنیه اش منهدم و سیاه

قوایش منهزم باشد خود را باو نمود قدم بر آستان فنا نهاده و عجز و ضعف بروظاهر گشته خرسی از

حاقه انتعاشش منخرف و بعلت آنکه جمع سنین عمرش بمنتهای جموع رسیده از استقبال موت عزم صرف

از طلاعه عروس فنا یمین لعابی در دهانش آنهم بر لحیه اش روان و آرایش بلکه آلایش حلیه اش از ان طعام تراشی

بجوات از سبیل همچون ابنای سبیل در رفتار و نفس چون مرغ شکسته قفس از منفذ در تهیه پرواز حضرت ابرهیم از و

پرسید که یا شیخ کم عمرک گفت بعمر تزید علی عمر ابرهیم بسنة حضرت انینی بهم برامد و گفت که

ای پیر در چه مدت عمر تو گفت که عمری که زیاده است بر عمر ابرهیم بیکسال

من سال دیگر این حال خواهم افتاد و ازین تحاشی نموده سوال الموت فرمود موسی کلیم الله ع نیز زندگانی

مایل بود تا آن مرتبه که میان مردم شهرت وار داد اگرچه نزد ارباب یقین معتبر نیست که در وقتی که ملک موت برای

قبض روح شریفش آمد طپانچه بر روی ملک زد و ملک را اعور ساخت ملک مناجاة کرد که رب

ارسلتنی الی عبد لا یحب الموت پس وحی آمد براو که ضع یدک علی امتن ثور

فلک بکل شعرة وارتها یدک سنة فقال ثم ماذا فقال الموت فقال انه الحر

امر ربک

آمدیم بصورت حال حضرت فاطمه علیها السلم پس این جماعه انبیا مکی عارف بشرف خود و علو مکان خود بود در آخره

و مدتهای مدید زندگانی کرده بهم مبتلا شده بودند باوجود این طبایع بشریت ایشان از موت ابا میکرد و بهم رغبت

حیات میداشتند حضرت فاطمه ع باوجود اولاد صغار و توجه و تعلق ایشان و شوهر کریم شریف اینچنین و شرف

موانست و مجالست او و غضاره عمر و عنفوان شباب چون معلوم کرد که بزودی بپدر ملحق شد بموت تسلی

شد و طیبت کرد و بخنده در آمد فراق دنیا و فرزندان و شوهر خانمان و فرح بموت و میل آن با مرگ دید و مستبشر بهجوم هموم

الم

در مسئله عند قدوم الموت شد این امری بغایت عظیم است البته از احاطه صفت آن عاجز و افنده از ادراک

و موقعه آن نا فایز و این نیست مگر امری را که خدای تعالی آنحضرت که از اهل بیت اینچنین بیت کریمی بود تعلیم فرموده

باشد ایشان را از براهین صادقه و دلالات صادقه از عالمی دیگر بر صحیفه خاطر نقش بسته والله یعلم حیث یجعل

رسالته انتهی مولف لا زال فی کشف الحق عمره طویلا میگوید میگویم من که چه شبیه است حال آنحضرت

علیها السلم بقول زوج رفیع المکان ش صلوات الله و سلامه علیه والله لعلی بن ابی طالب لانس

بالموت من الطفل الی ثدی امه و هر یک ازین دو از مقوله لو کشف الغطا است و ذلک فضل الله

بخدا سوگند که هر علی بن ابی طالب انس با موت

بیشتر است از طفل به پستان مادرش

یؤتیه من یشاء اما آنکه جمعی مر آنحضرت علیها السلم را امثال این منقبت غرا و فضیلت زهرا آبرا اینه بعضی از از فصحا

عرب و بلغای عجم بهزار زبان بنظم و نثر بیان کرده اند چون فضایل و مناقب آن علیا حضرت زیاده از انست که در صحیفه استطاعت

واصفان گنجد زبان دانان معانی و معنی سنجان بیان بتقصیر خود قائل شده اند اما حکایت طپانچه حضرت موسی از روات

عامه است و جماعتی که مجلس از طبقه امامیه آنرا قبول داشته باشند تا قبول کنند و روایت کرده حمیدی در جمع

بین الصحیحین در مسند ابی هریره در حدیث التاسع و الثمانین بعد المائه که گفت طاوس آل طاوس که

آیا جایز نیست مر ذوی الالباب را این که روایت کنند و اعتقاد داشته باشند که انبیاء خدای تعالی و خاصان او

مثل این اعتقادی داشته باشند و تصحیح اخبار این کنند و آیا جایز نیست آنکه گویند از حضرت موسی ع مثل این حرکتی

آیا چنین ادبی انبیا با فرستادگان خدای ارض و سما بجای می آورند والله که اگر فرستاده از بعضی ملوک دنیا از جهت

انبیا نزد حضرت موسی ع آید و آنحضرت داند که در ان مصلحتی است همچنانکه دانست که ملک موت به چه مصلحت

نزد او آمده هرگز این نوع ملاقاتی با او نکند این چه نوع ادبی است نسبت برسول و رسل پرستی که عقول جاهلی

که این اعتقاد داشته باشند سقیم و ادیان ایشان ذمیم است مولف اسبغ الله عنایته علیه میگوید میگویم من که

تو جلیل رض آن حکایت را بنابر جهت غایة آورده و موافق معتقد ایشان با ایشان سخن کرده که ایشان در حق

حضرت فاطمه این روایت و در حق انبیا این روایت میکنند و این حجت ایشان الا انسب بمذهب ما

این روایت برای حضرت فاطمه علیها تا آنچه نقل میکنند از باقی انبیا با وجود آنکه روایت حضرت موسی ع

مقبول نباشد حجیت شهادة عام برا جلاء انبیا مثل این شهادتیست و شهادة ایشان برای حضرت

وباو حرداں ام

الکافرین
فاطمه مثل این شهادتی و خدا برا است درین حکمت بالغه لیحق الله الحق بکلماته و یقطع دابر

تا احقاق کند خدای حق را بکلمات خود و ببرد پی کافران را

اگر گویی مثل این خطابی که حضرت رسالت پناه با حضرت فاطمه ع فرمود حضرت الله سبحانه با حضرت مریم فرمود
میان خطابین مساوات است پس کدام یک ازین دو افضل است گوییم افضلیت حضرت فاطمه از برای حدیث
مریم بنت عمران بعالم آن حضرت بجا که دلالت میکند بران تتمه حدیث و این صورت است
انها یعنی فاطمة لسیدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله اهی سیدة نساء عالمها

براینه سیده نساء عالمیانست پس گفتند ای رسول خدای آیا این سیده نساء عالم خودست

فقال ص و آله تلک مریم بنت عمران و اما ابنتی فاطمة فهی سیدة نساء العالمین من الاولین

پس گفت این مریم دختر عمران است و اما دختر من فاطمه پس او سیده زنان عالمیانست از اولین

والآخرین و آنچه روایت کرده صدوق در امالی خود مسندا الی الحسن بن زیاد العطار که گفت گفتم
مر پدر خود را عبد الله را مولی رسول الله را که فاطمه سید نساء اهل جنت است آیا آنحضرت سید نساء اهل عالم
خودست گفت آن مریم است و فاطمه سید نساء اهل جنت است از اولین و آخرین پس من گفتم که قول
رسول خدای چونست که الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة گفت آن نیز و الله که

حسن و حسین دو سیدند جوانان اهل بهشت را

سیدان جوانان اهل جنت اند من الاولین و الآخرین و نیز در اسرار امامت از جابر در حدیث طویلی است
از حضرت رساله یا فاطمة انت سیدة نساء امتی و سیدة نساء امم النبیین و در جمع بین

ص و آله — ای فاطمه تو سیده زنان امت منی و سیده زنان امتهای پیغمبرانی

الصحاح الستة است در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام از حضرت رسالت ص و آله فاطمة
بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی فاطمة سیدة نساء اهل الجنة طبری در

پاره ایست از تن من هر کس غضب کند او را پس بتحقیق غضب کرده مرا فاطمه سیده زنان اهل بهشت است

مجمع البیان آورده درین آیه کریمه مباهله و نساءنا بعد قوله و اتفاق کرده اند
باین که مراد با آن فاطمه است ع و این دلیلی است بر تفضیل حضرت زهرا بر جمیع نساء و مؤید هست آنچه
در خبرست که حضرت رسالت پناه فرمود فاطمة بضعة منی یریبنی ما رابها و قال ص و آله

فاطمه پاره از منست میرنجاند مرا آنچه او را رنجاند

ان

ان الله یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و بصحت پیوسته از حذیفه که گفت شنیدم از حضرت پیغمبر ص و آله

بدرستی که خدای غضبناک میشود برای غضب فاطمه و راضی میشود برای رضای او

که گفت اتانی ملک فبشرنی ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة هذا و از صحیح ابی داود و سنن ابن ماجه و ثعلبی که گفت
قال رسول الله ص و آله لفاطمة اما ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین فقلت فاین مریم

گفت رسول خدای ص و آله مر فاطمه را آیا راضی نیستی که سیده زنان عالمیان باشی پس فاطمه گفت پس کجاست مریم

بنت عمران و آسیة امرأة فرعون فقال مریم سیدة نساء عالمها و آسیة سیدة نساء عالمها

دختر عمران و آسیه زن فرعون پس گفت مریم سیده زنان عالم خودست و آسیه سیده زنان عالم خودست

و در صحیح بخاری است باسناد خود که قال رسول الله ص و آله فاطمة سیدة نساء اهل الجنة غایة ما فی الباب

گفت رسول خدای ص و آله که فاطمه سیده زنان اهل بهشت است

اگر در خطاب مریم العالمین است در آیه و داخل نمیشود درین حکم آنکه متقدم علیه وجود است از برای آنکه عالم سموات و ارض
و ما بینهما یا ما سوی الله است و این نیست مگر آنکه محسوب باشد هر که وجود یافته یا موجود باشد بالفعل و نیست چیزی ازین
موجب آنچه که متناول فضیلت حضرت فاطمه است علیها السلام از برای آنکه یافت نشده الا بعد از زمان مریم علیها السلام
و عدم دخول کسی که متأخر از زمان او باشد درین حکم و اما خطاب نبی ص و آله بعد از آنکه مقررست که لا ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی مقدمست بر کتاب از برای آنکه این یکی از مخصصات اوست ص و آله پس او ناطق است بتفضیل حضرت فاطمه ع
بر مریم ع اما بر آنکه تخصیص یافته تفضیل مریم بر نساء عالم خودش و عموم پذیرفته تفضیل حضرت فاطمه بر نساء عالمین من الاولین
والآخرین **الوجه الثامن** آنکه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام احب خلق الله الی رسول الله ص و آله و سبق ذکر ما ثبت
که احبیت علامه افضلیت است در کتاب آل از ام سلمه رض مرویست که گفت در وقتی که حضرت فاطمه ع بعصیده آمد
حضرت رسالت پرسید که این علی و ابناه جواب گفت که فی البیت حضرت فرمود ادعهم

ص و آله — کجاست علی و دو پسرش — در خانه — آواز کن ایشان را

پس حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام تشریف آوردند پس حضرت رسالت
پناه ص و آله فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی پس ام سلمه گفت و انا منهم پس حضرت پیغمبر گفت انت

بار خدایا این گروه اهل بیت منند — که من از ایشانم — تو

الی خیر او علی خیر و گفت هولاء اهل بیتی واحب الخلق الی الحدیث تمامه و تحقیق گذشت

بسوی من بهتری یا علی بهترت   این جماعت اهل بیت منند و دوست ترین خلقند بسوی من

دیگر گذشت قول معظم لم فرق میان ایشان علیهم السلام تحقیق گذشت در حدیث سابق که ایشان احب نیز هستند

اگر گویی که گذشت الا این که ایشان احب اند از من علی وجه الارض و یکی از انبیا از ان قبیل است

که بر وجه ارض نیست برای آنکه عیسی ع در آسمان است و در باقی از ظاهر است پس در آنچه توقع فایده هست فایده نه بهم

این کلام گویم مراد آنحضرت ص و آله نه اینست که هر که درین هنگام بر روی زمین است تا منحصر باشند در من کان علیها

درین وقت در زمان بلکه متصف باین بوده باشد اگر چه تا این زمان مستمر نبوده باشد و این متحقق است در جمیع انبیا

صحت اتصاف بوصف اقتضای قیام بما خذش نمیکند درین وقت بنابر آنکه در اصول قرار یافته که صدق لفظ مشتق حقیقی اقتضای

بقای مشتق منه نمیکند و نیز مراد بمن علی وجه الارض من کان فوقه است بلا واسطه کما لا یخفی چرا که

استعلا متحقق گشته بواسطه و بی واسطه مثل اینست قوله تعالی کل من علیها فان

پس داخل شود عیسی اگر چه در آسمان باشد بنابر آنکه در صدق عنوان دوام شرط نیست چنانکه در علم میزان قرار یافته

پس صادق می آید من کان علی وجه الارض و قیام آن پوشیده نیست که صدق علیه موضوع را تا مبداء

ذات موضوع و مفهومش وصف موضوع و عنوان آنست از برای آنکه تعریف میکند ذات موضوع را که آن

محکوم علیه است چنانکه تعریف میکنند کتاب را بقوله الفعلیه چنانچه مذهب شیخ ابی علی است خواه صادق آید بر او ان

عنوان در ماضی یا حال یا استقبال یا صادق آید بامکان چنانچه نزد فارابی است ثابت شود این وصف برای

موضوع یا سلب دایما یا در وقتی هرگاه ممکن باشد ثبوت آن مر او را و ظاهر میشود فایده خلاف میان ایشان در آنچه بگویم

کل اسود پس این متناول است کلما امکن ان یکون اسود را حتی رومی نزد فارابی بخلاف شیخ ابی علی که نزد شیخ

متناول نیست بنابر عدم اتصافش بسواد در وقتی از اوقات می توان گفت که این خلاف ثمره نیست مر ایشان را از برای

آنکه قرار داده اند که مفهوم قضیه راجع میشود بسوی دو عقد یکی عقد وضع که اتصاف ذات موضوع است بوصفش دیگری عقد

حمل که آن اتصاف ذات موضوع است بوصف محمول پس اگر اتصاف اول بامکان باشد محال است اتصاف ثانی

بالفعل و اگر ثانی باشد بالفعل پس لابد است که اول بالفعل باشد پس این خلاف را محصلی نیست از برای آنکه میگویم

که اگر امر اینچنین باشد لکن در صورت بودن هر دو اتصاف بامکان و نمی آید این بر کلام شیخ ابی علی صدق حکم بر متقق

بامکان

بامکان بنابر اشتراط فعلیه در صدق عنوان بخلاف فارابی بنابر عدم اشتراط آن اگر چه متفق اند در باقی **الوجه التاسع**

آنکه ایشان خیر البشر ند بلکه خیر الخلق بل سایر ذات خلق دلالت میکند بر اول آنچه در حدیث طویلی است که ثقة الاسلام

اسلام طبرسی قدس سره در کتاب اعلام الوری روایت کرده مسندا الی یزید بن سلیط از حضرت امام

ابی عبدالله جعفر الصادق در حق حضرت ابی ابرهیم موسی بن جعفر الکاظم ع یخرج الله منه غوث هذه الامة

علیه السلم   علیه السلم   بیرون می آورد خدای از و فریادرس این امت

و غیاثها و علمها و نورها خیر مولود و خیر ناشئ یحقن الله به الدماء و یصلح به ذات البین و یلم

و فریادرس این امت و دانش این امت و روشنایی این امت بهترین زاده و بهترین خلف که می بندد خدای باو خونها را و اصلاح میکند باو میان ایشان را جمع میکند

به الشعث و یشعب به الصدع و یکسو به العاری و یشبع به الجائع و یؤمن به الخائف

پریشان را و پریشان میکند باو و فراهم می آورد باو پراکندگی را و می پوشاند باو برهنه را و سیر میکند باو گرسنه را و ایمن میکند باو ترسنده را

و ینزل الله به القطر و یرحم به العباد خیر کهل و خیر ناشئ قوله حکم و صمته علم تبیین للناس

و فرو میفرستد باو باران را و رحم میکند باو بندگان را بهترین خلف   بهترین خلق است سخن او حکمت و خاموشی او علم است بیان میکند

ما یختلفون فیه و یسود عشیرته قبل اوان حلمه الحدیث   و غرض این حضرت امام علی رضا است

آنچه اختلاف میکنند در آن و مهتری میکند عشیرت خود را پیش از آنکه حاکم قبیله شود

علیه السلم

بسوی ... است و شامل عموم ائمه معصومین **الوجه العاشر** آنکه ایشان خیر مولود و خیر ناشی اند خیر ناشی یعنی

پس انداز نده که بعبارت دیگر خلف باشد و خیر کهل بنابر آنکه مذکور گذشت که کسی فاصل در فرق نیست و شاید این معنی آ

آنچه روایت کرده صدوق در کتاب اثبات الغیبة و کشف الحیرة از لیث بن سعد تحقیق که معاویه علیه اللعنه کعب

الاحبار را نزد خود حاضر کرد و از نعت نبی ص و آله پرسید که در کتب ایشان بوده پس کعب الاحبار ذکر کرد

مبعث از آن و گفت نجد فی الکتب ان عترته خیر الناس و انه لا یزال فی امان ما دام

می یابیم در کتابها که فرزندان او بهترین خلقند و آنکه همیشه در امان باشند مادام که

عترته فی دار الدنیا معاویه گفت یا ابا اسحق و من عترته کعب گفت ولد فاطمه علیها السلم

عترت او در خانه دنیا باشند   ای ابو اسحق کیست عترت   زادهای حضرت فاطمه

پس معاویه ملعون روی در هم کشید و لب بدندان گزید و با موی ریش خود دست بازی کرد پس کعب گفت الاحبار

وانا نجد صفة الفرخين المشهدين وهما فرخا فاطمة بقتلهما شر البرية پس معاويه عليه اللعنه برخاست

وبدرستی که ما می یابیم صفت دو زاده شهادت یابنده را که هر دو زاده فاطمه اند بکشد هر دو را بدترین آفریده ها

وگفت برخیزید پس برخاستیم وحدیث تمام کرد مولف خلد الله ظله میگوید میگویم که روی درهم کشیدن معاویه ملعون

بنا بر ترس این معنی بود که از کعب سر زد که مبادا چون این حدیث بسمع من یسمع رسد موجب تغیر مردم شود از او وآل

او علیهم اللعنه برای آنکه آن ملعون خود قاتل حضرت امام حسن ع بود و پسر پلیدش یزید لعنه الله علیه وعلی ابیه قاتل حضرت

امام حسین ع ودلالت بر اخیرین میکند آنچه در کتاب مذکور است مسندا الی امام رضا علیه التحیه والثنا از آبای کرام خود

علیهم السلم از حضرت رسالت پناه ص وآله در حدیث طویل النهی فقلت یا رب ومن اوصیائی فنودیت

پس گفتم من که ای پروردگار من کیانند اوصیای من پس ندا کرده شد ص وآله

یا محمد اوصیاؤك المکتوبون علی ساق عرشی فنظرت وانا بین یدی ربی جل جلاله الی

یا محمد اوصیای تو آنانند که نوشته اند بر ساق عرش من پس من نظر کردم ودر برابر پروردگار خود جل جلاله بسوی

ساق العرش فرایت اثنی عشر نورا فی کل نور سطر اخضر اسم کل وصی من اوصیائی

ساق عرش پس دیدم دوازده نور در هر نور سطری سبز اسم هر یک وصی از اوصیای من

اولهم علی بن ابی طالب وآخرهم مهدی امتی فقلت یا رب هولاء او

اول ایشان علی بن ابی طالب وآخر ایشان مهدی امت من پس گفتم ای پروردگار من اینها اوصیای منند

بعدی فنودیت یا محمد هولاء اولیائی واحبائی واصفیائی وحجتی بعدك

بعد از من پس ندا آمد که یا محمد اینها اولیا منند ودوستان منند وبرگزیدهای منند وحجه منند بعد از تو

علی بریتی وهم اصفیاؤك وخلفاؤك وخیر خلقی بعدك وعزتی وجلالی

بر آفریدگان من وایشان برگزیدگان تواند وجانشینان تواند وبهترین خلق منند بعد از تو سوگند بعزت وبزرگواری من

لاظهرن بهم دینی ولاعلین بهم کلمتی ولاطهرن الارض باخرهم من اعدائی ولاملکنه

هر آینه ظاهر میکنم بایشان دین خود را وآشکارا میکنم بایشان کلمه خود را وپاک میکنم زمین را بآخرین ایشان از دشمنان خود

مشارق الارض ومغاربها ولاسخرن له الریاح ولاذللن له السحاب الصعاب ولارقینه

اطراف آفتاب بر آمدن وآفتاب فرو رفتن را ومسخر میکنم از برای او بادها را ومیکنم رام از برای او ابرهای صعب را ومراقبه کار او خواهم کرد

فی الاسباب ولانصرنه بجندی ولامدنه بملائکتی حتی یعلو دعوتی ویجمع الخلق علی توحیدی

در اسبابها ویاری او خواهم کرد بلشکر خود ومدد خواهم کرد او را بملایکه خود تا آنکه غلبه کند دعوه مرا وگرد آورد خلق را بر توحید

ثم لادیمن ملکه ولاداولن الدولة بین اولیائی الی یوم القیمه مولف رزقه الله لقاء صاحب الامر

من بعد از آن دوام خواهم داد ملک او را وبر او خواهم گردانید دولت را میان اولیای خود تا روز قیامت

میگوید میگویم من که شکی نیست درین که بعد از حضرت رسالت ص وآله چنین باشد چراکه در قول حضرت است که

وحجتی بعدك علی بریتی بنا بر وضع رتبه مراد زمانی نیست والا لازم آید که ایشان در زمان آن حضرت

امام وحجه نباشند بلکه بعد از وفاة آن حضرت باشند واین ظاهر البطلان است لقوله صلی الله علیه وآله

هذا ابنی الحسین امام ابن امام اخو امام ابو ائمه تسعه والا لازم آید خلاف واقع خال آنکه واقع

این پسر من حسین امام پسر امام است برادر امام پدر نه امام علیهم السلم

خلاف اینست یعنی خلاف آنکه خلاف واقع است وهمچنین است قول در خیر خلقی بعدك والا لازم آید

که در زمان خود خیر خلق نباشند ودر زمان رسول نه از پس عدا رسول واین نیز باطل است بالضروره لکن بعد الاولی

قیدیست برای موضوع پس ثانویه افضلیت او بعد ص وآله وبعد الثانیه قیدیست برای محمول پس این بیان

مرتبه ایست برای من هم افضل منه وافراح حضرت رسالت ص وآله از خلقی که مفضل انه مرفوع است بنا بر

امتناع افضل بودن از او ص وآله وهم از کتاب مذکور است مسندا الی اصبغ بن نباته که گفت روزی حضرت

امیر المومنین بیرون آمد ودست بدست پر خجسته پسرش حسین داشت علیهما السلام ومیگفت

خرج علینا رسول الله ص وآله ذات یوم ویده فی یدی هکذا وهو یقول خیر الخلق بعدی

بیرون آمد بر ما رسول خدای ص وآله روزی ودست او در دست من بود وهمچنین وهو میگفت که بهترین خلق بعد از من

وسیدهم اخی هذا وهو امام کل مسلم ومولی کل مومن بعد وفاتی الا وانه سیظلم بعد وفاتی

وسید ایشان این برادر منست واین امام هر مسلمانیست ومولی هر مومنیست بعد از وفات من آگاه باش که این زود باشد که مظلوم شود بعد از

کما ظلمت بعد رسول الله ص وآله وخیر الناس وسیدهم بعد الحسن ابنی اخوه الحسین المظلوم

چنانکه مظلوم شدم بعد از رسول خدای ص وآله وبهترین مردمان وسید ایشان بعد از حسن پسر من برادر او حسین مظلوم است

بعد اخیه المقتول فی ارض کربلا اما انه واصحابه من سادات شهداء یوم القیمه

بعد از برادرش که مقتول خواهد بود در زمین کربلا آگاه باش که او واصحابش از سادات شهدا اند در روز قیامت

ومن بعد الحسين تسعة من صلبه خلفاء الله في ارضه وحجج على عباده وامناء على

واز پی حسین نه کس از صلب او خلیفهای خدا اند در زمین خدا و حجتها اند بر بندگان و امینان او

وحيه وائمة المسلمين وقادة المؤمنين وسادة المتقين تاسعهم القائم الذي يملأ الله به الارض

وحی و امامان مسلمانانند و سروران مومنانند و مهتران متقیانند نهم ایشان قائمی است که پر کرده خدا باو زمین را

نورا بعد ظلمتها وعدلا بعد جورها وعلما بعد جهلها والذي بعث اخي محمدا بالنبوة واختصني

بنور بعد از ظلمت زمین و بعدل بعد از جور زمین و بعلم بعد از جهل اهل زمین سوگند بآنکه برانگیخت برادر من محمد را بپیغمبری

بالامامة لقد نزل بذلك الوحي من السماء على لسان الروح الامين ولقد سئل رسول الله

بامامت که هر اینه تحقیق فرود آمده باین معنی وحی از آسمان بر زبان جبرئیل ع و بتحقیق پرسیده شد از رسول خدا

ص واله وانا عنده عن الائمة بعده فقال للسائل والسماء ذات البروج ان عددهم عدد البروج

ص واله و من پیش او بودم از ائمه که بعد از او باشند پس گفت مر سائل را که آسمان صاحب برجها

ورب الليالي والايام والشهور ان عددهم عدد الشهور فقال السائل فمن هم يا رسول الله

فوضع رسول الله ص واله يده على راس علي فقال اولهم هذا واخرهم المهدي من والاهم

پس نهاد رسول خدای ص واله دست خود بر سر علی پس گفت اول ایشان این است و آخر ایشان مهدی است هر که دوست دارد ایشان را

فقد والاني ومن عاداهم فقد عاداني ومن احبهم فقد احبني ومن ابغضهم فقد ابغضني

ومن انكرهم فقد انكرني ومن عرفهم فقد عرفني بهم يحفظ الله دينه وبهم يعمر بلاده

وبهم يرزق عباده وبهم ينزل القطر من السماء وبهم تخرج بركات الارض هؤلاء اوصيائي

وخلفائي وائمة المسلمين وموالي المؤمنين

علیهم السلم

در هر یکی از قول خیر الناس وسیدهم و موید این آنچه در کتاب اثبات الغیبة و کشف الحیرة است و هر یک در

افضلیت بدیهی است **الوجه الحادي عشر** آنکه خدای تعالی اعطا کرده بایشان آنچه اعطا کرده به پیغمبر ص و آله

روایت کرده صدوق در امالی خود از حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر از آبای عظامش از حضرت رسالت

پناه ص و آله در حدیثی طویل ومن الحسين ائمة هداة اعطاهم الله فهمي وعلمي و نیز روایت کرده

صدوق در عیون الرضا از احمد بن زیاد در باب اسناد او بحضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع

از آبای کرامش از حضرت امیر المومنین علیهم السلم که گفت قال رسول الله ص واله اثنا عشر

من اهل بيتي اعطاهم فهمي وعلمي وخلقهم من طينتي فويل للمنكرين عليهم القاطعين

منهم صلتي ما لهم لا انالهم الله شفاعتي و در کتاب اعلام الوری طبرسی است رض الائمة

الاثنا عشر من اهل بيتي اعطاهم الله فهمي وعلمي وخلقهم من طينتي الحديث

و در کتاب کمال الدین و اتمام النعمة است باسناد الی حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق ع از آبای کرامش

علیهم السلم که گفت قال رسول الله ص واله اثنا عشر من اهل بيتي اعطاهم الله

گفت رسول خدای ص واله که دوازده کس از اهل بیت من اند که داده است خدای

فهمي وعلمي وحكمتي وخلقهم من طينتي فويل للمتكبرين عليهم بعدي القاطعين عنهم صلتي

لا انالهم الله شفاعتي این که آورده است خدای تعالی ایشان را از طینه طیبه حضرت رسالت پناه ص واله

اجلی نصوص و اظهر سندی است برین مدعا و در حدیث طویلی روایت کرده حمیری در کتاب دلایل از فتح بن یزید

جرجانی وكلما اطلع عليه الرسول اطلع عليه اولياؤه و در کتاب اعلام الوری روایت

که هر چیز دیده ... شد بر آن رسول خدای دیده ... اولیای او

کرده طبرسی این را در خرایج الجرائح از ابی حمزة الثمالی از حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام از جمله حدیثی ما اعطی الله نبیا شیئا الا وقد اعطاه محمدا واعطاه ما لم یعطهم ولم یکن عندهم وکلما کان عند

خدای پیغمبرا چیزی الا که بتحقیق بخشید آنرا بمحمد و بخشید او را آنچه نبخشید بپیغمبران دیگر و نبود نزد ایشان و هرچه بود نزد

رسول الله صلعم واله فقد اعطاه امیر المؤمنین ثم الحسن ثم الحسین علیهم السلام ثم اماما بعد امام

رسول خدا صلعم واله پس بتحقیق بخشید آنرا بامیر المؤمنین بعد از حسن و بعد از حسین علیهم السلام بعد از امامی بعد امام

الی یوم القیمة مع الزیادة التی یحدث فی کل سنة وکل شهر وکل یوم و این حدیث

تا روز قیامت با زیادتی که حادث میشود در هر سال و در هر ماه و در هر روز

عن قریب مذکور خواهد شد **الوجه الثانی عشر** آنکه نور ایشان اطفاء نور من عدا ایشان میکند این آنچه در امالی طوسی است از مفضل بن عمر از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق از حضرت امام اول امیر المؤمنین ع

که روزی در میان سرای خود نشسته بود و مردمان برگرد او جمع بودند مردی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین

انک بالمکان الذی انزلک الله عز وجل وابوک یعذب بالنار حضرت فرمود مه فض الله

تو برین مکان عالیی که فرود آورده ترا خدای عز وجل و پدر تو عذاب میکشد در دوزخ حاشاه پس گفت بشکند خدای

فاک والذی بعث محمدا بالحق نبیا لو شفع ابی فی کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله

دهان ترا سوگند بآن کسی که برانگیخت محمد را بحق پیغمبری که اگر شفاعت کند پدر من در باب هر گناهکاری که بر روی زمین است هر آینه شفاعت پذیرد خدا

فیهم ایعذب بالنار وابنه قسیم النار ثم قال والذی بعث محمدا صلعم واله ان نور ابی طالب

در حق ایشان آیا عذاب کنند او را بآتش و حال آنکه پسر او قسمت کننده دوزخ است بعد از آن گفت که سوگند بآنکه برانگیخت محمد را که نور ابی طالب

یوم القیمة لیطفی نور الخلائق الا خمسة انوار نور محمد و نوری و نور فاطمة و نور الحسن و نور

روز قیامت هر آینه فرو می نشاند نور خلائق را الا پنج نور نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و نور

الحسین ومن ولده من الائمة الا ان نوره من نورنا الذی خلقه الله تعالی من قبل ان یخلق آدم

حسین و هر که از و متولد شود از امامان از برای آنکه نور او از نور ماست که آفریده است خدای تعالی آنرا پیش از آنکه بیافریند آدم

بالفی عام و روایت کرده همین حدیث را شیخ فقیه محمد بن احمد بن شاذان در مائه الا انکه این عبارة

بدو هزار سال

الا ان فیه لیطفی انوار الخلائق الا خمسة انوار نور محمد و نور علی و نور فاطمة و نور الحسن والحسین و نور من ولده

من الائمة والخلائق محلی بلام نص است در عموم و تحقیق گذشت مثل این حدیث ولاشک درین دلالت ظاهرست از

برای آنکه اطفاء نور ابی طالب معلل است در حدیث بنابر آنکه او نیز از نور ایشان بود علیهم السلم بل اولی العذر مولف

افاض الله نور معرفته علی العالمین میگوید نظر بمرتبه حضرت ابی طالب در اطفاء نور او انوار را جمع محلی بلام افاده عموم میکند

والی پس وای بر آنکس که این سوال کرده گویا او را بعیر وسوسه شیطان برین سوال داشته حال آنکه بوجود داجود

حضرت ابی طالب این دین قرار پذیرفت چرا که توطیه این قواعد و تمهید این مقاعد و انتظام این مقاصد و تشیید

دعائم این بنیان و تاسیس معالم این ارکان بحضرت و تایید و حمایت و صیانت او شد و این حدیث شئون

و شعب بسیار دارد پس ما ذکر کنیم طرفی از شواهد داله بر ایمان مشید ارکان او رضی الله عنه

فصل آیا کسی که در وی شایبه ایمانی هست شایبه در ایمان حضرت ابی طالب رضی الله عنه داشته باشد یا در ضمیرش شکی والله لا و اگر باشد البته آنکس شرکتی با

شیطان و شیطان را با او شرکتی در ایمان هست حال آنکه حضرت ابی طالب پدر سید اوصیا و امام ائمه

هدی علیه و علیهم السلم است و ایشان منزهند از دناءت آبا فکیف بالشرک معاذ الله چنانکه ارشاد میکند بآن دلیل

عقل و مولد آنست از تصدیقات آنچه روایت کرده صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از جابر بن عبد الله الانصاری

در حدیث طویلی که وصف میکند در ان وقوع نطفه را در رحم و انتقال ایشان در بدو خلق از حالی بحالی پس گفتم یا

رسول الله کیف حالک وحال الاوصیاء بعدک فی الولادة پس لمحه آنحضرت ساکت شد بعد از

یا رسول الله چیست حال تو و حال اوصیا، تو بعد از تو در ولادت

بعد از ان گفت یا جابر لقد سألت عن امر جسیم لا یحتمله الا ذو حظ عظیم ان الانبیاء

ای جابر بتحقیق پرسیدی از چیز بزرگی که بر نمی تابد آنرا مگر صاحب حظی عظیم بدرستی که پیغمبران صلعم واله

والاوصیاء مخلوقون من نور عظمة الله جل ثناؤه فودع الله انوارهم اصلابا طیبة

و اوصیای ایشان مخلوقند از نور عظمت خدای جل ثناؤه پس ودیعت نهاد خدای نورهای ایشان را در صلبهای پاک

وارحاما طاهرة یحفظها بملائکته ویربیها بحکمته ویغذوها بعلمه فامرهم یجل ان یوصف

و رحمهای پاکیزه محافظت میفرمود آنرا بملائکه خود و نگاهبانی میفرمود آنرا بحکمت خود و غذا میفرمود بعلم خود پس امر ایشان بزرگترست از آن

واحوالهم یدق ان یعلم لانهم نجوم الله فی ارضه واعلامه فی بریته وخلفاؤه علی

و احوال ایشان دقیق تر از آنکه معلوم شود از برای آنکه ایشان ستاره ها اند در زمین او و علمهای اویند در آفریدگان او و خلیفه های اویند بر

عباده وانوارٌ في بلاده وحجّة على خلقه يا جابر هذا من مكنون العلم ومخزونه فاكتمه الا من اهله

بندگان او و نورهای اویند در شهرهای او و حجتهای اویند بر خلق او ای جابر این که گفتم از اسرار علم و مخزونات اوست پس پوشیده دار آن را الا از اهل آن

در کتاب مشارق انوار الیقین مذکورست که بتحقیق وارد شده در ابتدا خلق کریم ایشان نبأ عظیم که تحمل آن

نمی توان کرد مگر قلب سلیم و دین قویم روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی در قوله تعالی تقلّبك في الساجدين

مرفوع تا مفضل بن عمر از جابر بن یزید از حضرت امام عالم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام قال ان الله تعالى خلق

نور محمد من نور الله تعالى من نور عظمته وجلاله وهو نور لاهوتيّة الذي بدا منه وتجلّى به لموسى بن

نور محمد را از نور الهی از نور عظمت و جلالش و آن نور لاهوتی است که ظاهر شده است از خدای و تجلی کرد به آن از برای موسی بن

عمران في طور سيناء فما استقر ولا اطاق رؤيته وكان ذلك النور محمدا وعليا ولم يخلق من

عمران در طور سینا پس قرار نگرفت و طاقت نیاورد دیدن آن را و بود آن نور محمد و علی و آفریده نشد از

ذلك النور غيرهما كما قال صلى الله عليه وآله خلقت انا وعلي من شجرة واحدة وخلق الناس

آن نور غیر این هر دو چنانچه گفت حضرت که آفریده شدم من و علی از یک درخت یگانه و آفریده شده اند مردمان

من اشجار شتّى خلقهما بيده ونفخ فيهما من نفسه لنفسه وصورهما على صورتهما وجعلهما

از درختهای مختلف آفرید این هر دو را بدست خود و دمید در ایشان از روح خود [illegible]

امناء له وشهداء على خلقه وعينا له ولسانا في بريته واستودعهما علمه واسترعاهما خلقه

امین و گواهان بر خلق خود و دو چشم از پیش خود و زبان گویای خود در آفریدگان [illegible]

وعلّمهما البيان واطلعهما على الغيب وجعل احدهما نفسه والآخر روحه لا يقوم احدهما

و در آموخت هر دو را بیان و مطلع ساخت هر دو را بر غیب و گردانید یکی را نفس خود و دیگری را روح خود قایم نیست یکی از این دو

بدون صاحبه ظاهرهما بشرية وباطنهما لاهوتية حتى ظهر للخلائق على هيا كل ناسوتية بحيث

بی آن دیگر ظاهر این هر دو بشریت و باطن هر دو لاهوتی تا ظاهر شود برای خلائق بر هیاکل ناسوتی بحیثیتی که

يطيقون رؤيتهما فهما مقامي رب العالمين وحجابي خالق الخلائق اجمعين فبهذا بدا الخلق

طاقت می آورند دیدن هر دو را پس این هر دو مقام رب العالمین اند و دو حجاب خالق از خلایق جمیعا پس به این ابتدا آفرینش شد

وبهذا يختم مقادير الخلائق ثم اقتبس من نور محمد نور فاطمة كما اقتبس نور محمد من نور جلال القدس

و به این ختم میشود مقدارات خلق بعد از آن فرا گرفته شد از نور محمد نور فاطمه چنانچه فرا گرفته شد نور محمد از نور جلال خدای [illegible]

من نور علي وفاطمة نور الحسن والحسين كاقتباس المصابيح خلقوا من الانوار وانتقلوا في

از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین چون فرا گرفتن چراغها آفریده شده اند از نورها و انتقال کرده اند در

اصلاب الابرار وارحام الاطهار في الطبقة العليا نقلا بعد نقل لا من ماء مهين ولا

صلبهای نیکوکاران و رحمهای پاکان در طبقه بالاتر نقلی از پی نقلی دیگر نه از آبی خوار و نه

من نطفة خشرة بل انوار ينتقل في الطاهرين واسرار يظهر في صفات النبيين انما هم الرب

از نطفه [illegible] بلکه ایشان نورها اند که انتقال کرده اند در پاکان و اسرارند که ظاهر شوند در صفات پیغمبران که ایشان [illegible]

مقامه في عباده لانه سبحانه لا يرى ولا يعرف كيفيته ولا اسمه فهم تراجمة وحيه الناطقون

مقام او اند در میان بندگان خود از برای آنکه خدا سبحانه دیده نمیشود و دانسته نمیشود چگونگی او و نه نامش پس ایشان زبان وحی او اند گویا اند

عنه المبلغون الى عباده فبهم يظهر قدرته وعنهم يرى اياته وبهم عرف عباده نفسه وبهم يطاع

از او رسانندگانند بسوی بندگان او پس به ایشان ظاهر ساخته قدرت خود را و از ایشان دیده میشود آیات او و به ایشان شناسند بندگان او [illegible]

امره ولولاهم ما عرف لانه يجري امره كيف شاء روايت كرده صدوق در كتاب كمال الدين وتمام

امر او و اگر نباشند ایشان شناخته نشود او از برای آنکه جاری میکند خدای امر خود را هر چگونه که خود خواهد

النعمة مسندا الى قيس بن سليم الهلالي در حديث طويل از حضرت امير المؤمنين عليه السلام قال ان عمّي رسول الله

صلى الله عليه وآله قال اعرابي انى كنا نورا يسعى بين يدي الله قبل ان يخلق الله عز وجل ادم عليه السلام باربعة

صلی الله علیه و آله گفت به درستی که بودیم نوری از او رفت پیش خدا پیش از آنکه بیافریند خدای عز و جل آدم را بچهار

عشر الف سنة فلما خلق ادم عليه السلام وضع ذلك النور في صلبه واهبطه الى الارض ثم

ده هزار سال پس وقتی که آفریده شد آدم نهاد خدای این نور را در صلب او و فرود فرستاد بسوی زمین بعد از آن

حمله في السفينة في صلب نوح ثم قذف به في النار في صلب ابرهيم صلوات الله عليه

برداشت در کشتی در صلب نوح بعد از آن انداخت آن را در آتش نمرود در صلب ابرهیم صلوات الله علیه

ثم لم يزل الله عز وجل ينقلنا في الاصلاب الكريمة الى الارحام الطاهرة ومن الارحام الطاهرة في الاصلاب

بعد از آن همیشه خدای عز و جل نقل میکرد ما را در صلبهای گرامی بسوی رحمهای پاک و از ارحام پاک در صلبهای

الكريمة من الاباء والامهات لم يلتق واحد منهم على سفاح وبعد از آن از آن قطعه و با این تقیه

کریمه از پدران و مادران و ملاقات واقع نشد هیچ یک از ایشان بر زنا [illegible]

فاطمه بر ایمان حضرت ابی طالب رض نموده می آید که نقل کرده اند فرقه ناجیه خلفاً عن سلف از اولاد پیغمبر صلعم و آله
الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و این جامع اولاد آنحضرت اند رض و او اعلم الناس زمان خود بود و اجماع
منعقد شده برین از طایفه محقه که او تصدیق نبوة پیغمبر کرده و از خطب و ابیات او نظما و نثرا المنتظم الثریا و نثر البنات
معلوم است و ترغیب و تحریض بر مناصره و متابعت نبی و وصیتش در انقیاد اوامر و انزجار از نواهی او بیش از
آنست که در حیطه احصا در آید پس از جمله تصدیقات اوست این ابیات از یک قصیده

وقالوا لاحمد انت امرء حلوق اللسان ضعیف السبب
الا ان احمد قد جاءهم بصدق ولم یتهم بالکذب
گویند مشرکان احمد را که تو مردی زبان دار ضعیف السبب
آگاه باشید که احمد آورده است آنرا براستی و متهم نشده بدروغ

و هم ازین قول است

وامسى بن عبد الله فینا مصدقا على سخط من قومنا غیر معتب
گردید پسر عبدالله در میان ما مصدق بر غضب از قوم ما و خود معاتب نیست

و در وصیت که حمزه رضی الله عنه را کرد ماسلولی که گفته امین وثقه اسلام طبرسی در اعلام الوری و روایت
کرده علی بن ابرهیم بن هاشم باسناد او که ابوجهل ملعون نسبت با حضرت رسالت پناه متعرض بود و آزار آنحضرت
میکرد و بنی هاشم اجتماع کرده بودند حمزه در شکار بود ازین ازدحام و اجتماع خبردار شد پرسید که چه غوغاست
زنی از بامی گفت یا ابا یعلی عمرو بن هشام یعنی ابوجهل ملعون متعرض شد محمد را علیه السلام و آزار کرد او را پس حمزه
در غضب شد و برای جهل آمد و کمانی در دست داشت بر سرش زد پس او را گرفت و بر زمین کشید مردمان جمع شدند
نزدیک بود که شری بزرگ حادث شود پس گفتند یا ابا یعلی از دین خود برگشته بدین برادرزاده در آمده گفت
نعم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله از غضب از روی
گواهی میدهم که نیست معبودی بغیر از خدای و گواهی میدهم که محمد فرستاده خدای است
حمیت و غضب پس چون بمنزل خود آمد روزی دیگر بخدمت حضرت رسول آمد و گفت یا ابن اخ بگو چه میگفتی
گفت پس حضرت رسالت سورتی از سور قرآنی بر وی خواند و طلب نصرت از حمزه کرد و حمزه در دین اسلام
ثابت قدم شد و حضرت رسول علیه السلام او فرحان شد و حضرت ابوطالب از اسلام او مسرور گردید و گفت

صبرا ابا یعلی على دین احمد وکن مظهرا للدین وفقت صابرا
تن در ده و صبر کن ای ابا یعلی بر دین احمد و باش آشکار کننده مر دین را توفیق داده شده ای در حالی که صابر

ونحط من اتى بالدین من عند ربه بصدق وحق لا تکن حمزة کافرا
و حفظ کن و نگاه دار کسی را که آمده به سبب دین از پیش پروردگارش براستی و حق و مباش ای حمزه پوشاننده دین
فقد سرنی ان قلت انک مؤمن فکن لرسول الله فی الله ناصرا
پس بتحقیق که شاد کرد مرا اینکه گفتی که تو ایمان آورده پس باش برای رسول خدا در حق خدای یاری کننده
وناد قریشا بالذی قد اتیته جهارا وقل ما کان احمد ساحرا
و ندا در ده قریش را بآنچه که بتحقیق آورده او را آشکارا و بگوی که نیست احمد ساحر

و در حال حضور موت با دو پسر خود علی و جعفر و برادران خود حمزه و عباس وصیتی نموده این بیت از آن نیز میشود

اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا ابنی وشیخ القوم عباسا
وحمزة الاسد الحامی حقیقته وجعفرا ان یذودوا دونه الناسا
وصیت میکنم بیاری پیغمبر نیکو محضر علی را که پسر منست و بزرگ قوم عباس را
و حمزه را که شیر حمایت کننده حقیقت است و جعفر را که رد کنند از پیش او مردم را
کونوا فدا لکم امی وما ولدت فی نصر احمد دون الناس اتراسا
بشوید فدای شما مادر من و آنچه زاد او در یاری احمد نزد او سپرها

و در کتاب مجالس و محاسن شیخ مفید است که حضرت
ابوطالب رض گذشت بر حضرت رسالت پناه صلعم و آله در حالی که آنحضرت در نماز بود و حضرت امیر المومنین
در پهلوی آنحضرت در نماز بود پس چون سلام داد ابوطالب پرسید ما هذا یا ابن اخ پس رسول صلعم و آله
گفت شیء امرنی به ربی یقربنی الیه پس حضرت ابوطالب پرسش جعفر را رض گفت
چیزی که امر فرموده مرا آن پروردگار و تقرب میکنم بسوی او
یا بنی صل جناح ابن عمک پس جعفر نیز نماز گزارد و این اول نماز است در اسلام که بجماعت گزارده شده
ای پسرک من نماز بگزار در پهلوی پسر عم خود
بعد از آن ابوطالب این ابیات غرا را انشا کرد

ان علیا وجعفرا ثقتی عند ملم الزمان والکرب
بدرستی که علی و جعفر وثوق من اند در هنگام نازل شدن زمان و اندوه
والله لا اخذل النبی ولا یخذله من بنی ذو حسب
لا تخذلا وانصرا ابن عمکما اخی وامی من بینهم وابی
سوگند بخدای که فرو نگذارم پیغمبر را و وا نگذارد او را از پسران من صاحب حسب
فرو مگذارید و نصرت دهید پسر عم خود را برادر من و مادر من از میانه ایشان و پدر من

این ابیات نظر کن با فتخار ابی طالب باینکه او ابن عم فرزندان فیست و این عم فرزندان او برادر وی است آدر به برادری

دخ

وایاتی که نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و طلب نصرت پیغمبر بود و طلب استوار او را در شهادت
برای پیغمبر برسالت و ذو الحسبین الشریف مرتضی علم الهدی شاهدی اعدل ازین آورده در کتاب تنبیه الغافلین
عن فضایل الطالبین برین طریق که امثال این بسیارست در قصاید مشهور آنحضرت و وصایا اش بعد از آن گفته در مقام
استدلال بر ایمان آنحضرت که ابوطالب تقرب میکرد بپیش پیغمبر و نصرت او بسیار مینمود و با مراد قایم بود در حال
کهولت و در حال ناشیه و بتحقیق ثابت شده این که او مسلمان بود و ثابتست باجماع اهل بیت ائمه او اسلام
آورد و اجماع اهل بیت درین باب حجتست بنابر آنکه نقل ایشان اولی از نقل غیر ایشانست از برای آنکه اولاد
او بیند و ایشان باحوال او اعلم از دیگرانند مولف مسلم الرضا میگوید که اتفاق است از فریقین چرا که واقع شده
برین روایات از مخالف و موالف پس از جمله است آنچه در کتاب مذکورست از ابن عمر آن که ابوبکر پدر خود
ابی قحافه روز فتح نزد رسالت پناه صلعم آورد که آمد پس پیغمبر صلعم و آله گفت الا ترکت الشیخ و او اعمی بود
ابوبکر گفت اردت ان یاجره الله والذی بعثك بالحق لانا کنت باسلام ابی طالب اشد

میخواهم که این را بزنهار خداوند [illegible] بحق آنکه ترا بحق فرستاد که بودم باسلام ابوطالب سخت تر

فرحا من اسلام ابی التمس بذلك قرة عینك پس پیغمبر صلعم و آله گفت صدقت صدقت

شاد از اسلام پدر خود میخواهم بدین چشم روشنی تو [illegible] راست گفتی راست گفتی

مولف مسلم الرضا میگوید که گویم که بسیار باشد که مراد باسلام ابی طالب رضی الله عنه انتقالش از ابراهیمیه بمحمدیه باشد
و قول بنبوة محمد و آلش از برای آنکه اسلام که مصطلح است اقرار بشهادتین است و آنکه شهادت بنبوت محمد و
آلش بچنانکه واضحست واضح والا پس ابوطالب بکلمه عین کافر نبود بچنانکه عقل ارشاد بآن میکند و ملت
ابراهیم را چرا اسلام نگویند و در قرآنست ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما

نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی لیکن بود پاکیزه کیش مسلمان بود

بالاسلام است واتبع ملة ابراهیم حنیفا و قوله تعالی قل اننی هدانی ربی

پیروی کن ملت ابراهیم را در حالی که راست کیش باشی بگو بدرستی که راه راست نمود مرا پروردگار من

الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا و قوله تعالی ما جعل علیکم

بسوی راه مستقیم دین راست ملت ابراهیم پاکیزه [illegible] ننهاد [illegible] بر شما

فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین ومن یرغب عن ملة

در دین از دشواری و این ملت پدر شما ابراهیم است و او نام نهاد شما را مسلمانان و کیست که رغبت کند از ملت

ابراهیم الا من سفه نفسه ولعل فرح ابی بکر باسلام پدر خودش در واقع واقع نیست

ابراهیم مگر آنکه سفاهت از نفس خود کرده باشد

و اظهار فرحش بنابر تغطیه نفاق است و بچنین اشد بیت فرح او باسلام ابی طالب اگر در واقع
باشد بنابر اعتقاد ابی بکر باسلام نیست بلکه نقلی کرد و ادعای برای پدر خود یا برای تسکین [illegible] و دفع خوفی
اظهار محبت بچنانکه گواهی میدهد برین قصه غار از قول او تعالی لا تحزن ان الله معنا

غمگین مباش که خدای با ماست

که حزن بر غلبه آورده و مقام خوف بود و ناچار در مقام استتار اسلام بود تا زمان استتار ممکن شود بر نفاق
و اظهار اسلام تا منادی شود بعرصه که ظاهر شود اسلام بچنانچه منقول است از حضرت صاحب الامر
که ابوبکر ایمان نیاورد الا بنابر طمع ریاست دنیویه و بنابرین تصدیق پیغمبر کرد و گفت صدقت صدقت اگر گویی
تصدیق پیغمبر ابابکر را نبود الا بنابر فرح ابی بکر که معلل بقرة عین نبی صلعم و آله ساخت و غرض دیگر او را نبود بغیر از
تالیف [illegible] قلوب البریه باجتهاد میکرد میگویم من که قرة عین پیغمبر صلعم و آله از ان قبیل نبود که در دنیا [illegible]
ابی بکر را که موذی بحصول غرضش بود که باعث بر اظهار اسلام و ابطال [illegible] مباحثت و فرح او بهمین
بود از بن جهت نه غیر آن و چون چیزی بچیزی تعلق گیرد ممکن است که ملاحظه جهات متعدده در آن کرده باشند
و نیز در کتاب مذکورست از ابی الحسن علی بن مهدی الطبری که گفت روی ان النبی صلعم و آله
لما دعی ابا طالب رضی الله عنه الی الاسلام قال له ما اشد تصدیقنا لحدیثك واقبلنا

آنکه دعوت کرد ابوطالب را باسلام گفت مر او را [illegible] سخت [illegible] تصدیق ما برای حدیث تو و اقبال ما

لنصحك وهولاء بنوا ابیك قد اجتمعوا وانا احدهم واسرعهم والله الی ما تحب فامض لما

[illegible]

امرت به فانی والله نابعك یا حبیبه ولا اسلمك حتی یتم امرك واما انت یا علی

[illegible] تمام شود امر تو واما تو ای علی

فما رابك رعند عن الاخول فيما دعاك اليه ابن عمك وانك لاحق من وازره وانا

پس آنچه بر دو کار تو خواسته است از اندیشه در آنچه میخواند ترا بسوی آن پسر عم تو [illegible]

من وزرائكما حافظ ومانع پس رسول صلى الله [illegible] بر حسب حال [illegible] و ابوطالب گفت

الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبيا كموسى خط في اول الكتب

الیس ابونا هاشم شد ازره واوصى بنيه بالطعان وبالضرب

و هم ازین کتاب مذکور است اطبری انهم که رؤسا قریش و مشرکین چون دیدند حمایت و نصرت ابوطالب را نسبت بحضرت رسالت پناه جمع شدند بروی و گفتند یا جماعه قریش با جمال و وجه و شهامت آمده ایم پیش تو عماره بن الولید را پیش تو میفرستیم فرزند او مر تراست بپذیر بجانب برادرزاده خود را که جماعت ما را متفرق ساخته و سفاهت میکند با بزرگان ما پس ابوطالب گفت والله ما انصفتموني تعطوني

سوگند بخدای که انصاف نمیدهید شما مرا

ابنكم اغذوه واعطيكم ابني فتقتلونه هيهات كل امرئ منكم بولده چون ابوطالب دریافت

کاشان در مقام اغتیال انه از روی احتیال پس رسول حمید خصال پس در مقام منع در لده گفت

منعنا الرسول رسول المليك ببيض تلالا كلمع البروق اذب واحمي رسول المليك حماية حام عليه شفيق

و در یک بیت روایت ثعلبی در تفسیر قوله تعالی وهم ينهون عنه وينأون عنه از ابن عباس منقول است که

روایت کرده اند

گفت جمع شدند قریش نزد ابی طالب و گفتند تسلیم کن بما محمد را پس بدرستی که او دین ما را تباه کرد و دشنام میدهد آلهه ما را و این پسران ما پیش تو اند در عوض او اختیار کن هر کدام که میخواهی پس طلب کردند عماره بن الولید را و او مستحسن بود پس ابوطالب گفت وهل رأيتم ناقة تحن الى غير فصيلها كلا

کان

کان ذلك ابدا بعد از آن از پیش ایشان برگشت چون پیغمبر پیش او آمد و او را استفسار یافت و مقاله قریش مر آنحضرت را معلوم شده بود پس حضرت ابوطالب مر او را گفت یا محمد لا تحزن بعد از آن گفت والله لن يصلوا

اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا فاصدع بامرك ما عليك غضاضة

پس بجا آر فرمان را که بتو رسیده آنچه رسیدت تازه و مجدد

ودعوتني وذكرت انك ناصح ولقد نصحت وكنت قبل امينا

وذكرت دينا قد علمت بانه من خير اديان البرية دينا

و یاد کردی دینی را که بتحقیق دانسته ام آن را از جمله بهترین دینهاست که در روزگار دین بوده

مناصرت او و امر باظهار دعوت او و آنکه دین او خیر ادیان است و ایضا اعطای غیر الممکن [illegible] ثعلبی گفته است که ابن عباس و عطا و مقاتل و قسم شهادة کرده اند بصحت ایمان ابی طالب رضی و درین دو حدیث سالف فایده چند است

آ تصدیق و نصح و قبول او و نصیحت او بوجه ابلغ چنانچه دلالت میکند بران اتیان بصیغه تعجب در دو موضع در تصدیق و قبول آن ما اشد تصديقنا واقبلنا لنصحك ب تنزل او نفس خود را منزله پیغمبر خدای صلعم و آله در وجوب نزول بر طاعتش صلعم و آله ج ایتمار بامضاء آنچه باو امر شده از تادیه رسالت د اخبار مر او را اعتقاد خود و که سوگند ه تحمل او بتادیه رسالت و توطین او بآنکه او را تسلیم انجام میکند تا امر او تمام شود و این قریب است در تاکید بعین تعلیق بمحال من قوله تعالی حتى يلج الجمل في سم الخياط از برای آنکه مرکاد امتناع از تسلیم آنحضرت بدیشان کند پیش از تمام شدن امر او پس طریق اولی بعد از تمام شدن امر تسلیم نخواهد کرد

و قول او در پرسش علی علیه السلام را بآنکه داخل شود در آنچه دعوه کرده بعمش تا آنجا که گفت که من از ورای شما حافظم و مانعم ز انکار نفی نفی او که نفی نفی اثبات است بمجاز که حمل کرده شد بر او از دخول نفی پس انکار عدم علم ایشان میشود و حمل مر اقرار ایشان را بعلم بمجاز که در فن معانی محقق گشته نحو کل الی سبح مستدرك و مانند این و ظاهر است که فرض میکند مر بهود را و بدین تاویل میکند بر ای ایشان و برای غیر ایشان از برای آنکه نبوت موسی نزد غیر یهود از چیزها ثابت است ح آنکه این محافظت و ممانعت و مدافعه وصیتی است از پدر ایشان هاشم رضی که بر سبیل تحقیق واقع شده و لهذا بر سبیل تکرار گفت الیس ابونا الخ و این اقوی است بجهت آنکه ارشاد میکند بآن تحریض او

شد از ره و شهادت میدهد بر ایمان او قوله تعالی وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ ما نکه لشای ساختن زکاه
ستم پیشگان ستکبر کردند که قریش بحمایت وکفالت حضرت رسالت پناه تا آن مرتبه که ممکن نباشد بجز زده امر بوی رضی
ورائدن وخوار کردن ترکس که بریشم شکایت از برادرزاده اش یعنی حضرت خاتم المرسلین بنا و رسانید که بتخویف
برادران ایشان وتخویف بایان ایشان میسمایند وجواب دادن ایشان بوجهی که ملزم سازد مرایشان را که بهیچ وجه نقضی
از انحضرت ممکن نیست بدین قول که هر یک با فرزند وجگر گوشه خود بیایند واین ادعا که حضرت سید کاینات را بدیشان دهم
که بقتل آورند نبود بلکه مدعا اش این بود که برایشان ظاهر سازد که این تکلیف بالایطاق است وچگونه صبر بر قتل فرزندی که
جگر گوشه این کس توان نمود ای شدة مخاوت انحضرت تا غایتی که اعادی با آن همه استمام قدرت بر اغتیال
که عبارت از قتل بمکر وخدعه است نسبت با انحضرت نیز نتوانستند ما شهادت بالکه انحضرت رسول ملیک متعال
ب افتخار بحمایت او صم وآله واظهار مواظبت انحضرت بر امر آن با ابیات مولف ابداه برکاته میگوید میگویم من که
قول او رضی یعطونی ابیکم فاعدوه واعطیکم ابنی تقتلوه الزامی بود مرایشان را بمقتضای طبع حیوانی تنزیلی
مرایشان را منزله غیر ذوی العقول یا مماشاتی مرایشان را بمقتضای طبع حیوانی با آنکه این از کسی که عقل داشته باشد نمی آید چگونه
از کسی که لاف عقل زند آید واختیار نافه از بقیه حیوانات از برای آن بود که اگر مواشی ایشان بود یا آنکه شفقت آن از سایر
مواشی بیش داشتند یا آنکه بنابر عزت بیشتر درمیان ایشان از دیگر مواشی بکثر بود تنبیها بالادنی علی الاعلی مولف
ایده الله لعنتم که آنچه گذشت ومیگویم آنچه خواهد گذشت از آنچه دلالت میکند بر آنچه حضرت ابوطالب رضی تقیه نمیکرد ودر مقام
تقیه نیز نبود بلکه در متابعت انحضرت متظاهر بود ومتعزز در ایمان باو صم وآله بحیثیتی که شایع است وحدیث استسقا که
آن میکند بجهتی که در کتاب مذکور مرتضی علم الهدی راست ودر کتاب غایة الطلب وسؤال دینوری وغیر آن مرد و از کتب تواریخ
معتبره وسیر معتوره مسطورست که در ششمین سال هجرت در مدینه خشک سال بمرتبه شد که بیم قحط بود با التماس اهل مدینه
حضرت رسالت پناه صم وآله نماز ودعاء استسقا قیام فرمود در حال سحاب غلیظی پیدا شد وباران فراوان فرو
ریختن گرفت وتا مدت یکماه می بارید کار بجایی رسید که باز مردم مدینه بخدمتش آمده شکایت از باران نمودند واستدعاء
تخفیف کردند که باران مضرت میرساند بجهتی که مولانا نظام استرآبادی بنظم آورد ه **مثنوی**

دعا کن ای نکو بخت همایون | که آید آفتاب از ابر بیرون
نبی را در تبسم غنچه بگشاد | که یعنی هست بی صبر آدمی زاد
دعا فرمود بر منبر همان دم | منور گشت از خورشید عالم
پیغمبر صم وآله فرمود که | اللهم حوالینا ولا علینا

واین را مومن وکافر مشاهده میکردند پس حضرت رسالت پناه خندان شد وفرمود لله در ابی طالب

اگر وی زنده می بود هر آینه چشمهای او روشن میشد پس امیر المومنین برخاست وگفت گویا این دو بیت ادا خواهی فرموده
وابیض یستسقی الغمام بوجهه | ثمال الیتامی عصمة للارامل
سفید کرده آب داده این ابر روی خود را | ثمال وار گر دیتمان وپناه بیوه زنان را
یلوذ به الهلاک من آل هاشم | فهم عنده فی نعمة وفواضل
در پناه آورده از هلاک آل هاشم را | پس این جماعه نزد او در نعمت اند وفضل بسیار
ودر کتب از اسحق بن جعفر از پدرش منقول است که قال ع قیل له انهم
یزعمون ان اباطالب کان کافرا وهو یقول الم تعلموا انا لانبیا لا یکذب لدینا ولا نعبأ بقول
الاباطیل وابیض الخ واین قصیده ایچه بیرون آورده شد جز پیش رجمع بن الصحیح سید از حدیث عبد الرحمن
بن عبد الله بن دینار از پدرش که گفت شنیدم از ابن عمر که تمثل بشعر ابی طالب میکرد واین قصیده ایست مشهور
لعمری لقد کلفت وجدا باحمد | واحببته حب الخلیل المواصل
وجدت بنفسی دونه وحمیته | ودارات عنه بالکلی والکلاکل
فلا زال فی الدنیا جمالا لاهلها | وشینا لمن عادی وزین المحافل
حلیما رشیدا حازما غیر طائش | یوالی اله الحق لیس بماحل
وایده رب العباد بنصره | واظهر دینا حقه غیر باطل
الم تعلموا ان ابننا الخ بعد از آن گفته یلوذ به الهلاک
بعد از آن گفته وابیض یستسقی الغمام وبعد از آن گفته
سفید کرد آب داده این ابر
لذبتم وبیت الله نبزی محمد | ولما نطاعن دونه ونقاتل
دروغ گفتید بحق این خانه خدای که ...
ونسلمه حتی نصرع دونه | ونذهل عن ابنائنا والحلائل
ودر کتاب اعلام الوری در حدیث اسرا حضرت رسالت پناه با بیت المقدس در لیلة المعراج وارد است که چون

آنحضرت به بیت المقدس گذشت در وقت رجوع بقافلهٔ قریش رسید و دید که از ایشان ظرف آبی بر جایی بود و ایشان
بطلب شتری گم شده متردد بودند از آن ظرف آب شرب فرمود و باقی را بریخت چون روز دیگر قصهٔ شب با قریش حکایت
میفرمود ایشان در مقام انکار بودند چنانکه در کتاب خزاین ملکوت بنظم آمده و این ابیات مفتتح آن قصه است

صبح صادق چو از حکایت شب ... ریخت در از دهان تنگ از لب
رفت از لطف آن ... آسمان از ... ریش ...

داد شب سرگذشت خود انجام ... صبح تصدیق آن نمود تمام
آفتاب از افق علم آراست ... ذره تا ذروهٔ فلک برخاست

آن شب او رو نماید حرام ... وان فروزنده مهر عرش مقام
پرده برداشت از حکایت شب ... شد بگفتار در فشان از لب

جمعی انکار قول او کردند ... رو سوی حضرت وی آوردند
آنحضرت فرمود که حضرت حق سبحانه و تعالی امشب مرا

به بیت المقدس برد و آیات و علامات انبیا و منازل ایشان بمن نمود و من بقافله از قریش بگذشتم در فلان جا
و آن جماعه شتری گم کرده بودند جام آبی از ایشان بر جایی بود از آن آب خوردم و باقی را ریختم ابوجهل لعین بقوم قریش گفت
فرصت غنیمت است نشانهای بیت المقدس باز پرسید که معاد آنچه کذب ظاهر شود از آنحضرت پرسیدند که در آنجا چند ستون
و چند قندیل است و چند محراب است پس حضرت جبرئیل علیه السلام بیامد و پیش روی آنحضرت تعلیق صورت بیت المقدس
نمود و آنحضرت را مستحضر و خبیر ساخت تا هرچه ایشان پرسیدند همچنانکه بود جواب فرمود و دیگر حکایات گذشت
از جمله پرسیدند که در راه چه خوردی و چه دیدی این معنی را مولانا نظام استرابادی چنین بنظم آورده که

محمد گفت آن شب فلان قوم ... رز و جا بار بستند الیوم
فلان منزل شود شان کاروان گم ... فلان شخص و فلان مرکب سیه را

برو جانب شتر گم کرده بودند ... بهر جانب تردد مینمودند
بمنزل بود شان جایی پر از آب ... کشیدم آب آن کالای ...

دگر فرمود جمعی از فلان اصل ... بجا شب یافتند از رنگ زو اصل
دو کس بر یک شتر بودند ... روان گردید در سلک ...

رسید از ما شترکان بود بر ... یکی را زان دو کس افکند بر خاک
شکست افتاده اعظم شتر و دست ... ببینید آنچنین بود و چنین است

نشانی این و آن دارند ... چو آیند از سفر گردید آگاه
رسند از راه و نوا با دگر روز ... نصیب راستان شد بخت فیروز

چو آید آفتاب از کوه بیرون ... نماید کاروان از آنچه ...
برون رفتند از مسجد تمامی ... بحیرت مانده از خیر الانامی

صباح روز موعود پیمبر ... برون رفتند اهل مکه یکسر
چو سر زد آفتاب از افق کسان ... سواد کاروانی شد نمودار

رسید از بیابان کاروانی ... تفحص کرده شد زیشان نشانی
پس از تحقیق در طی شوارع ... نشانها تمامی بود واقع

ازین برهان لایح کار نگشود ... مخالف عقدهٔ زنار نگشود
بگفتند بیش براوردند آواز ... همه گفتند سحرست این نه اعجاز

از شعر

قریش

قریش را ازین معنی بغیر غلو و عتو چیزی روی ننمود و قساوة قلبشان افزود پس ... دار الندوه جمعیت کردند و با هم معاهده کردند
که با بنی هاشم مواکله و مکالمه و مبایعه و مناکحه نکنند و ملاقات شان واقع نشود تا دفع حضرت رسالت کنند بطریق
اغتیال یا بصریح و ظاهر حال پس این حکایات بحضرت ابوطالب رسید بنی هاشم را جمع کرد و با آنحضرت بشعب در آمدند
و از آن ابوطالب سوگند یاد کرد بکعبه و حرم و رکن و مقام که معاذ الله اگر کسی خار ... رسد از قوم نبی را آزار شعر

آن گروه ... گرد آمدند ... او شناسنت و شماید ... این بگفت و بنی هاشم مخصص بشعب شدند شعر از کتاب الغیبی ...
شد بنی اهمه اصحاب شعب ... شد کنون کار ابی طالب صعب ... بحمایت کمر ... یکدم از پای بجای ننشست
خواب و آرام خود از دیده و دل ... کرده و خدمت حضرت زایل ... شب زره پوش شده بسته سلاح ... گرد کشتیش چنین تا بصباح
چون پیغمبر بخفتی ابوطالب بنفس خود بسته حراست کردی و چون بیدار شدی او بگوشه ای رفتی و خفتی لا بل از اول پسران خود را
موکل کرده بود با پسران معتمد دیگر از قبیله خود که حراست و محافظت مینمودند و هرچه از خارج صادر میشد خبر میدادند و در این باب
جد تمام مبذول میداشتند و مشرکان قریش همچنان مصر بودند و دیگران را هم تکلیف داشتند که چیزی به بنی هاشم فروشند

رفتند عهد و پیمان شد سوگند ... که بیرون شد بکلی پیوند ... از بنی هاشم و اتباع بنی ... فرقه طالبی و مطلبی
بیش آن قوم نیایند ور وند ... نه بگویند سخن نی شنوند ... جز بتاراج نمایند ... نه دهند و نستانند زکسی
نه فروشند متاع و نه خرند ... نان و آبی نه دهند و نه خورند ... نگذارند که از هیچ دیار ... بگذرد جانب ایشان دیار
عاص عاصی و ابوجهل لعین ... با دو سه دون دگر دشمن دین ... بود شان کار که در لیل و نهار ... بطریقات نمایند گذار
هر که آید بدهندش چیزی ... که بآن قوم نیارد گذری ... حضرت خدیجه را مالی کثیر بود در شعب صرف نفقهٔ حضرت رسول
کرد و صحیفهٔ عهدنامهٔ قریش مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف داخل نشد و گفت این ظلم است
و جهل پس از وفا و قریش بر آن مهر بر نهادند شعر ... عهدنامه که نوشتند قریش ... ساختند تلخ برین مردم عیش
با جمله مهر نهادند بر آن ... ختم شد کار از آن فتنه گران ... و آن صحیفه را در کعبه آویختند و ابولهب علیه اللعنه تابع
ایشان بود ... داشت در شعب بنی صبر سکون ... آمدی موسم حج زان بیرون ... اهل حج روی باو میکردند
بر سرش جمله غلو میکردند ... او بعزت لب خود می آراست ... خلق بیرحم بر او از چپ و راست ... تا پذیرند از او صدق و سداد
پیش گیرند از او راه رشاد ... بولهب نیز شدی همره را ... گرگ مانند ز ماندی رمه را ... گفتی این ساحر و این مجنونست
حرفش از درک خرد بیرونست ... الله قبول مکنید که وی برادرزاده منست من او را نیکو میشناسم برین منوال تا چهار سال
در شعب بسر بردند همچنین موسم تا موسم حج بیرون می آمدند و در مکه هر سال دو موسم بود موسمی برای عمره در رجب و موسمی

براى حج در ذى الحجه در هر یک از موسمین کسى از بنى هاشم از شعب بیرون مى آمدند فى الجمله خرید و فروختى با غیر قریش میکردند
و تا موسم دیگر بهمان معاش میکردند کار ایشان تنگ رسید مشرکان قریش کسى نزد ابى طالب رض فرستادند که محمد را با ما ده تا بقتل
آوریم و تو ملکى ما کن پس حضرت ابو طالب قصیده لامیه را انشا کرد و در انجا میگوید که **شعر**

ولمّا رایت القوم لا وُدّ فیهم وقد قطعوا کل العُرى والوسائل الخ از ابیات این قصیده سبق ذکر یافت

اگر چه بتقدیم و تاخیر اختلاف کرده پیدا کرد ابو العاص ربیع که خویشى با رسول داشت شبها مى آمد با شترى که بر ان گندم و دیگر
چیزها بران بود بر در شعب چون روز میشد بشعب در میرفت و ازان ماکولات بنى هاشم میخوردند پس حضرت رسول فرمود که

لقد صاهرنا ابو العاص فاحمدنا المقدکان یعمد الى القر فلحست جمیع ما فیها من قطیعة رحم

وظلم پس رسول خبر داد اباطالب را **مثنوى** با ابو طالب اسلام پناه گفت اى عم خبرم داد اله
که ازان نامه که آویخته اند بجز از نام خدا ریخته اند ارضه خورده بجز نام خداى هر چه بودند نوشته آنجاى
پس ابو طالب برخاست و رخت پوشید و متوجه قریش شد چون بدیدند حریفان او را که گشوده غضبا بود او را
همه گفتند که ابو طالب شد بهم الحق بیان راغب مقصود انکه ابو طالب تنگ آمده و همین دم برادرزاده را
تسلیم ایشان میکند پس چون با ایشان نزدیک شد و سلام بر ایشان کرد ایشان برخاستند و تعظیم
کردند و گفتند یا اباطالب تحقیق ما دانسته ایم که ارادت مواصلت و رجوع بجماعت ما کرده **بیت**
چون ابو طالب فى بین برویند کاملا ایشان میان گفت و شنید [illegible]ت والله ما جئت لهذا ولکن ابن اخى اخبرنى

ولم یکذبنى ان الله اخبره انه بعث على صحیفتکم القاطعة دابة الارض فلحست جمیع ما فیها
من قطیعة رحم وظلم وجور وترکت اسم الله فابعثوا الى صحیفتکم فان کان حقا فاتقوا
از بریدن رحم و ظلم و جور و بجاى گذاشته نام خدا را پس بروید بسوى نامه خود پس اگر این گفتار او که [illegible]
الله وارجعوا عما انتم علیه من الظلم وقطیعة الرحم وان کان باطلا دفعته الیکم فان شئتم
از خداى و برگردید از آنچه بر انید از ظلم و قطع رحم و اگر باطل است من او را بشما دهم پس هر چه خواهید بکنید از خواهید
قتلتموه وان شئتم استحییتموه **مثنوى** گفت کاى کارگزاران قریش چند باشید بتن بر سر طیش
بکشید و اگر خواهید زنده بگذارید

هم امروز و شما و نامه بر شما کرم کنیم همکامه | گر چنین گفت و چنین گفت رسول زانچه از وحى بر و یافت نزول
نامه قاطعه تان شد ضایع بکزیدار بود آن فى الواقع | ترک آیین ضلالت گیرید سخنم را همه جا بپذیرید
بدریدش ز سر صدق تمام که در انجا نشان ماند ز نام | همه گفتند نکو میگویى هر چه او گفت بگو میگویى
نامه را باز گشاییم از وار گر چنین است که کردى اظهار | پاره سازیم و ازین بنقضى در خوردیم بسا تعریض
ور نه اینست بشو آماده ده بما دست برادرزاده | دل بو طالب ازین بود قوى که شنید از نفس مصطفوى
گفت آرى و برین یافت قرار نامه را باز گرفتند از دار | آنچنان بود که پیغمبر گفت دل کفار از اندوه بسفت
ساخته جانورى بر پهنای محو از ان نامه بجز نام خداى | مولف ابده الله میگوید میگویم من که این سخنى از حضرت

ابو طالب مشعر بر نهایت اعتقاد بقول حضرت رسالت پناه بوده و اعتماد بر او والا پس از معلومات بدیهیه است که گفت
اگر چنین نباشد او را تسلیم کنم که خواهید بکشید خواهید بگذارید چرا که این شرطیه ایست ممتنع المقدم پس رفتند
و صحیفه را زیر آوردند بر چیل سطر که بران مهر نهاده بودند نظر بمهر خود کردند دیدند که در انجا بغیر نام خداى هیچ نمانده پس
ابو طالب مر ایشان را گفت از خداى بترسید و باز دارید خود را از آنچه بر انید پس آن گروه مکروه متفرق شدند
و هیچ یک حرفى نزدند باز مولف ایده الله میگوید میگویم که در کتاب خرایج الجرایح است که قریش باهم و هم
بیعت کردند و بیرون آوردند بنى هاشم را از شعب ابى طالب و ایشان ساکن بودند در انجا سه سال کم یکماه
و ابو طالب و خدیجه انفاق کردند جمیع مالهاى خود را و هیچ وجه بر طعام قدرت ایشان نبود مگر از موسمى تا موسمى
از گرسنگى و برهنگى دیدند آنچه خداى به داند و کشیدند آنچه کلک بیان از اداى آن عاجز آید و خداى تعالى
ارضه را برانگیخت تا بغیر نام خداى هر چه دران صحیفه کثیفه بود بخورد و این را حضرت پیغمبر با ابى طالب گفت پس ابو طالب
و جماعه از شعب بیرون آمدن گرفتند چون مشرکان قریش این دیدند که بنو هاشم یک یک از شعب بیرون آمدن
گرفتند گفتند اینها از گرسنگى بیرون آمدند پس آمدند تا حجر و در انجا نشستند و قاعده قریش آن بود که هیچ
غیر ایشان قریش در انجا معهود نباشد پس گفتند یا ابو طالب یا اباطالب تحقیق آمده ایم که با قوم صلح نمایى ابو طالب
گفت آمده ام که بشما خبرى دهم بدانید که ارضه صحیفه قاطعه را از عهد شما پاک کرده و بغیر نام خدا در او چیزى نگذاشته من آمده ام
که آن صحیفه را ببینم شاید میان ما و شما صلحى صورت بندد پس مشرکان قریش بطلب صحیفه برخاستند
و آن نزد مادر ابى جهل بود و وى در کعبه بود ترسیدند که مبادا بنى هاشم قصد او کنند رفتند و از وى گرفتند
مهرهاى ایشان که بر عنوان آن نامه مهر بود بر داشتند پس ابو طالب گفت هل تنکرون منها شیئا

کفتند کفت ابن اخی حدثنی ولم یکذبنی قط ان الله قد بعث علی هذه الصحیفة الارضة

پسر برادر من خبر داد مرا و هرگز دروغ نگفت که بدرستی که خدای تحقیق برانگیخت بر این نامه ارضه را

فاکلت کل قطیعة واثم وترکت کل اسم هو لله فان کان صادقا اقلعتم عن ظلمنا

پس خورده است ارضه هر گونه قطع رحم و گناه که در آنجا بوده و بجا گذاشته هر چه نام خدا بوده پس اگر او راستگو است پس برگردید شما از ظلم ما

وان یك كاذبا فدفعه الیکم فقتلتموه مولف میکوید من که شرط اولی واقع و ثانیه ممتنع

و اگر دروغگوی است پس میدهیم او را بشما تا بکشید او را

پس گرفتن نیست بتعلیق محال برش پس مردمان فریاد بر آوردند و صحیفه را کشودند و بیرون آمد بهمان نحو که حضرت رسالت بر زبان معجز مقالت گذرانیده بود و مسلمانان تکبیر گفتند و روی مشرکان سیاه شد پس ابو طالب گفت روشن شد بر شما که این معجزه امر نبوت است یا سحر و کهانت موجب امانت پس عالمی از مردمان در آن روز مسلمان شدند بعد از آن ابو طالب بجانب شعب باز گشت و در این معنی دلالت بر اسلام ابی طالب بل و لایت ابی بر اسلام دیگر است این زمان برگردیم با تمام کلام که از اعلام الوری نقل میشد در آن کتاب مذکور است که ابو طالب باز گشت بشعب بجانب در قصیده بائیه میگوید

الا من لهم آخر اللیل منصب ... وشعب العصی من قومك المتشعب

وقد کان فی امر الصحیفة عبرة ... متی ما یخبر غائب القوم یعجب

و بتحقیق که در کار صحیفه عبرت بود ... هر گاه که خبر داده شود غایب قوم ... و آنچه از عیب گرفتند از گوینده حق

محی الله منها کفرهم وعقوقهم ... وما نقموا من ناطق الحق معرب

واصبح ما قالوا من الامر باطلا ... ومن یختلق ما لیس بالحق یکذب

وامسی ابن عبد الله فینا مصدقا ... علی سخط من قومنا غیر معتب

فلا تحسبونا مسلمین محمدا ... لدی عزة منا ولا متقرب

ستمنعه منا ید هاشمیة ... مرکبها فی الناس خیر مرکب

پس در مقام ... بسوی عشره از ما ... که زود باشد که منع کند از او دستهای هاشمی ... و ترکیب آن دست در میان مردمان بهترین ترکیب

در میان آن جماعت مردان بودند از بنی عبد مناف و بنی قصی که از ایشان نسا بنی هاشم حاصل شده بودند از آن جمله مطعم بن عدی بن عامر بن لوی که شیخی پر مال صاحب اولاد بود و ابو البختری بن هشام و زهیر بن امیه مخزومی از اشراف رجال گفتند نحن براء مما فی هذه الصحیفة و ابو جهل لعین گفت امر قضی باللیل و حضرت

ما بیزاریم از آنچه در این صحیفه است ... این کاریست که بشب شده

رسالت

رسالت پناه صلعم و آله با اتباع از شعب بیرون آمدند

مطعم بن عدی بن عامر ... زد دم از مهر نبی آمر

باب چاری کرد از اهل دیار ... گفت با قوم که ظلمست این کار

من از این عهد کنم بیزاری ... با ابو طالب و قومش یاری

بدرم نامه این مردم را ... وا نهم از ره کین مردم را

همزبان چند کس این اقرار ... حال کردند عیان بر اسرار

یافت بو طالب از این فیروزی ... خصم عاجز ز جفا اندوزی

پاره کردند همانندم نامه ... سرو شد زین عمل آن هنگامه

مشرکان خوار و خجل از حرکت ... اهل دین را برکت بر برکت

قدر برافراخت ز دشمن غالب ... زد سوی شعب قدم بو طالب

شاه دین را و بنی هاشم را ... فرق فتح و ظفر لازم را

خواند بیرون و برستند ز غم ... شد ابو طالب از این نظم علم

یعنی قصیده بائیه مذکوره را در آن وقت بسلک نظم در کشید چنانچه بعضی ابیاتش سبق ذکر یافت اما چون دو ماه بین گذشت ابو طالب بجوار رحمت حق پیوست و بعد از وی خدیجه نیز بهشت جاودانی نقل کرده بود حضرت رسالت پناه را بسبب این امر عظیم حزنی تمام دست داد و جزع تمام طاری شد و در آن غم و الم نزد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آمده برسم التعزیه گفت یا عم ربیت صغیرا و نصرت کبیرا و کفلت

علیه السلام ... ای عم پرورش دادی مرا در کودکی و یاری کردی مرا در بزرگی ...

یتیما فجزاك الله عنی خیرا پس باید که مرد عاقل منصف درینجا بدیده انصاف تامل و تدبر نماید که آنچه درین خبر نهادست چند چیز است از تشیید قاعده اسلام و اشاره بتاسیس بنیان تقویت اهل دار السلام از ابی طالب علیه و اولاده افضل الصلوة والسلام من المؤمن المسلم طبرسی در کتاب اعلام الوری گفته که روایت کرده هشام بن عروه از پدرش که گفت قال رسول الله صلعم و آله کافه عنی حتی مات ابی طالب

صلی الله علیه و آله ... کفایت کننده بود از من تا آنکه بمرد ابو طالب

و در کتاب کافی است از عبید بن زراره از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق ع که گفت چون ابو طالب وفات یافت جبرئیل بر حضرت رسالت پناه نازل شد و گفت یا محمد اخرج فلیس لك بها ناصر

علیه السلام ... صلی الله علیه و آله ... ای محمد بیرون رو پس نیست مر ترا در مکه یاری دهنده

بعد از آن قریش بنیاد خرکی کردند و آنحضرت با رنگا بیرون رفت تا جبل حجون که در مکه است و موت حضرت ابی طالب بعد از موت خدیجه بیکسال واقع شد چون فقدان این دو عزیز روی نمود در مکه حزن شدید بآنحضرت رسید شکایت از این حال بحضرت جبرئیل ع فرمود پس بآنحضرت وحی آمد که اخرج من القریة الظالم اهلها

صلی الله علیه و آله ... علیه السلام ... بیرون رو از این شهر که ظالمند اهل آن

فلیس لک بمکة ناصر بعد ابی طالب وامر بهجرت شده و در کتاب اعلام الوری از خبر غار این معلوم

پس نیست ترا در مکه یاری دهنده بعد از ابی طالب

میشود که سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار بود و بعد از آن اذن فرمود خدای او را در هجرت وقال اخرج عن مکة

یا محمد فلیس لک بها ناصر بعد ابی طالب الحدیث و درین مقام چه نیکو گفته ابن ابی الحدید

ولولا ابوطالب وابنه | لما مثل الدین شخصا فقاما | فذاک بمکة آوی وحامی | وهذا بیثرب جس الحماما

تکفل عبد مناف بامر | فاودی فکان علی تماما | وما ضر مجد ابی طالب | جهول لغی وبصیر تعامی

کما لا یضر ایاة الضحی | اذا ما تعامی ضوء الصباح

و دیگر چه حقوق بیشتر ازین است حضرت ابی طالب را

در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کتاب کافی است روایت از ابی بصیر از ابی عبد الله امام جعفر الصادق علیه السلام

واین حکایت بنظم در کتاب معتبر ترجمه شده | بر نبی داشت ابوطالب حق | کار دین از حق او یافت نسق

بامداد ارچه بامداد ومداد | تا شبانگاه کند خامه سواد | نتواند ز حقوقش بنگاشت | زان حقوقی که ابوطالب داشت

خدمت آن شه اقلیم وجود | او من المهد الی اللحد نمود | خدمتش کرد بهنگام رضاع | بر رضایش که زد انبد او ضاع

هست مشهور که در اول حال | چون برافروخت چراغ اقبال | یعنی احمد نبی امد بوجود | از برای شکرش شیر نبود

زان محبت که ابوطالب داشت | دل بر و داده بر و دیده گماشت | داد پستان خود او احمد را | که در حرف شکرش شیر بجان

نا رسیده بود تهی کرد شکر | غنچه بود از گل نازش در بر | یافت چون غنچه بغنچه پیوند | در میان واسطه شد شیر و قند

بکرامات شه اعجاز سرشت | شیر انگیخت زانجیر بهشت | باشد از آب تهی جوف حباب | شد باعجاز لبالب از آب

بهر او چشمه شیر جوشید | لبن خالص سایغ نوشید | مهر بوطالب از آن افزون شد | ذوق شیرین از حد بیرون شد

مدتی بود برین گونه رضیع | آگه از آن چه شریف و چه وضیع | تا زمانی که حلیمه بشتافت | شرف دایگی حضرت یافت

چنین نوشته که تا سه روز برای حضرت رسالت شیر پیدا نمی شد حضرت ابوطالب پستان خود بر دهان او کرد تا

بامر خدای شیر وارد شد و تا پیدا شدن حلیمه مرضع آنحضرت بود و هم در کتاب کافیست از ابن فضال از بعضی رجال او

از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت جبرئیل بر حضرت رسالت نازل شد و گفت

یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول انی حرمت النار علی صلب انزلک وبطن حملک وحجر کفلک

ای محمد بدرستی که پروردگار تو سلام میرساند ترا و میگوید که بدرستی که من حرام کردم آتش را بر آن پشتی که ترا فرود آورد و بر شکمی که ترا برداشت و بر کناری که ترا پرورد

آنچه صلب است بوده عبد الله و رحم از آمنه بنت وهب و حجر مخصوص ابوطالب که همیشه بکنارش پرورد

میگوید ولعمری ان حقوق ابی طالب اعظم من حقوق عبد الله وآمنة رضی الله عنهما

که سوگند بجان و زندگانی خودم که حقوق ابوطالب بزرگتر است از حقوق عبد الله و آمنه که راضی باد خدا از ایشان

و در کتاب کافیست از هشام بن الحکم از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

و آله در مسجد حرام بود و لباسی که بر تن مبارکش بود در خونها داشت مشرکان قریش شکمبه شتری آورده

بر آنحضرت انداختند لباس مبارکش بان آلوده شد و هر چه می تواند که از خون آن چیزی بان رخنها داخل شده

باشد خدا به داند پس آنحضرت نزد حضرت ابی طالب رفت و با او گفت کیف حسبی فیکم

چون ابوطالب وی را بدید گفت که ما ذاک یا ابن اخی پس آنحضرت آنچه روی نموده بود با وی گفت بعد از آن

ابوطالب حمزه را طلب کرد و شمشیر بدست گرفت و حمزه را گفت خذ السلا پس باتفاق او و حضرت

رسالت متوجه قوم شده و نزد جماعت قریش آمد و ایشان در حوالی کعبه بودند چون وی را بدین صفت بدیدند

دریافتند که این آمدن نسبت بایشان خیر نیست و آثار قهر در روی شریفش مشاهده کردند پس ابوطالب حمزه را

گفت امر السلا علی سبالهم پس حمزه اینچنین کرد که آنجماعت را از اول تا آخر آن شکنبه و خون

در یافت و کسی را فرو نگذاشت بعد از آن ابوطالب روی بحضرت رسالت کرد و گفت یا ابن اخی هذا

حسبک فینا مؤلف ارشده الله امره میگوید گوییم که ابوطالب همراه با تقیه میکرد و بعضی او را فاسد

بعضی از مشرکان بنابر آنچه در کافی از هشام بن سالم از حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق روایت که گفت

مثل ابی طالب مثل اهل الکهف اسروا الایمان واظهروا الشرک فآتاهم الله اجرهم مرتین

اصحاب کهف پنهان داشتند ایمان را و اظهار کردند شرک را پس خدا اجر ایشان را دو مرتبه داد

انجزینانی آنچه ما ذکر کردیم نسبت از این حیثیت که بعضی کلام او از این قبیل است که دلالت بر عدم تقیه میکند از آنکه

بسیار باشد که مراد آن باشد که تقیه او نزد بعضی یا در بعضی اوقات افعال علی بیرونی باشد سید شریف

مرتضی علم الهدی در کتاب موسوم بفصول مختاره از دو کتاب شیخ و هو الامام القدوة شیخ مفید که محاسن و مجالس

است گفته که فضلی شنیدم از شیخ ادام الله عزه که میگوید از آنچه دلالت میکند بر ایمان ابی طالب رحمه الله

اخلاص اوست در دوستی رسول خدای صلعم و آله و نصرت او بدل و دست و زبان و امر او اولاد امجاد
خود سیما علی و جعفر را علیهما السلم باتباع او و قول حضرت رسالت در باب او هنگام وفاتش رحم
وصلتك رحم وجزيت خيرا يا عم و بعد ازان برای او دعا کرد و جایز نیست که بعد از موت

موصول رحم کردی ای عمو [illegible] و جزای خیر دهاد ترا ای عم بزرگوار

کافر برای او دعا کنند و نیز جایز نیست که از خدای تعالی برای او خیر خواهند بعد ازان امر کرد امیر المؤمنین را ع
از میان اولاد حاضر او بتغسیل و تکفین و موارات او نه عقیل و نه طالب را با آنکه هر دو حاضر بودند و از اولاد
او باتفاق مخالف و موالف دران وقت امیر المؤمنین علی و جعفر مومن بودند و جعفر رحمه الله غایب بود و ببلاد حبش
رفته بود حضرت پیغمبر امیر المؤمنین را تنها امر فرمود که متولی امور او رضی عنه شود اگر او رضی کافر بودی چگونه امر میکرد که
پسر مومن او متولی تغسیل و تکفین و تجهیز او شود چرا که تا کافر حاضر باشد احق اینست که کافر کافر را تجهیز
کند با آنکه خبر وارد است که جبرئیل ع بر رسول نازل شد در هنگام موت ابی طالب رحمه الله و گفت

نظر کن تعاضد

يا محمد ان الله تع يقرئك السلم ويقول لك اخرج عن مكة فقد مات ناصرك

ای محمد بدرستی که خدای تع سلام میرساند ترا و میگوید ترا که بیرون رو از مکه که بتحقیق مرد یاری کننده تو رض

و ازین بیّن است ایمان ابی طالب بنصر رسول الله صلعم و آله و تقویت امر او و دلالت میکند برین قول ابی طالب
رض مر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در وقتی که وی را دید که با رسول الله صلعم و آله نماز میگزارد ماهذا
یا بنی وی گفت دین دعانی الیه ابن عمی پس ابو طالب گفت اتبعه فانه لا یدعو الا الی
خیر پس اعتراف بصدق رسول الله کرده باشد و حقیقت ایمان اینست و باز قول او در وقتی که قرادم بود و دید که
امیر المؤمنین بر جانب راست پیغمبر نماز میگزارد و جعفر پسر دیگرش با او بود با جعفر گفت یا بنی صل
جناح ابن عمك پس جعفر نماز گزارد با او و تاخیر کرد امیر المؤمنین تا جعفر آمد و در پس سر حضرت نماز گزارد
و روایت وارد شده که اول نماز جماعتی که در اسلام منعقد شد این بود بعد ازان ابو طالب ابیات
ثلاثه ان علیا و جعفرا الخ انشا کرد پس اعتراف کرده بنبوت حضرت رسول صلعم و آله اعترافی صریح
درین قول والله لا اخذل النبی الخ و هیچ فرق نیست میان آنکه وصف کند رسول خدا را صلعم و آله
بنبوت در نظم و میان آنکه اقرار کند بانبوی بنثر چه کلامش گواهی میدهد برین و از جمله آنچه دلالت میکند برین
قول اوست در قصیده لامیه الم تعلموا البيت واسض تستسقى الخ پس شهادت

او

او بتصدیق رسول الله ظاهر شده شهادتی در کمال ظهور که محتمل تاویل بغیر این نیست و نفی کذب از آنحضرت کرد
بهر وجه که مطلوب بود و حقیقت ایمان همین است و نیز هم از اوست رضی الله عنه قول
الم تعلموا انا وجدنا محمدا رسولا امينا خط في سائر الكتب واین ایمانی است بی شبهه بسبب شهادة او مر او را

آیا ندانستید که ما یافتیم محمد را رسولی امین [illegible] در سایر کتب

ایمان برسول خدای بتحقیق روایت کرده اند اصحاب سیر که ابو طالب رحمه الله علیه در وقتی که وفاتش در رسید
اهل او جمع شدند پس او انشا کرد اوصی بنصر نبی الخیر مشهدی الی آخره ابیات ثلثه که بتقدیم آن
مبادرت رفته پس اقرار کرده باشد بنبوت رسول الله در وقت احتضارش و اعتراف کرده باشد قبل از هنگام ممانش
و انجانی از بل شك دراندن ایمان اوست که بخدا و رسول داشته و تصدیق کرده رسول را و دین و اسلامش را و هم
این قسمت قول مشهور بمعروف میان اهل معرفت اگر کسی خواهد پی روی می تواند کرد و غیر این مصنفات
و تحقیق ذکر کرده حسن بن بشر الآمدی در بیع القبایل

شعر

يرجون ان نسخى بقتل محمد ولم تختضب سمر العوالي من الدم	كذبتم وبيت الله نبزى محمدا جماجم تلقى بالحطيم وزمزم
وتقطع ارحام وتنسى حليلة حليلا ويغشى محرم بعد محرم	وينهض قوم في الحديد اليكم تذودون عن احسابكم كل مجرم
على ما اتى من بغيكم وعقوقكم وغشيانكم في امركم كل مأثم	وظلم نبي جاء يدعو الى الهدى وامر اتى من عند ذي العرش قيم
فلا تحسبونا مسلميه ومثله اذا كان في قوم فليس بمسلم	فهذي معاذير وتقدمة لكم لئلا تكون الحرب قبل التقدم

و این صریح اقرار بنبوة رسول است صلعم و آله و تحقیق گفته است در قصیده لامیه آنچه دلالت میکند بر نهایت کمال رشد
و اخلاص او رضی و در نصرت آنجا که میگوید كذبتم وبيت الله الخ و مسلم داشته اند او را حتی تصریح کرده
بانکه پس اگر تعلق گرفتی آنچه از نوادر ماند از اقوال او که برای حضرت رسول صلعم و آله گفته والله لن يصلوا اليك بجمعهم
تا آنجا که گفته شعر لولا المخافة ان تكون معرة لوجدتني سمحا بذاك مبينا اگر گویند

اگر نباشد ترس که [illegible] بر آینه یافتی مرا [illegible] آشکارا

ازین مضمون ایمان او برسول خدای بیرون نمی آید و مسامحه نکرده با اودر اسلام واتباع بنابر خوف معرة وتشفیع پس باوجود این حال مومن نباشند پس می باید گفت ایشان را که ابوطالب رحمه الله علیه منع از ایمان رسول نمیکرد و در باطن و اقرار بحق او از طریق دیانت میکرد و لهذا منع مینمود از اظهار این امر برای آنکه قریش در سفاهت او کوشیدند و ریاست او در میانهٔ ایشان که مرانیه جهة حمایت حضرت رسالت متعین مصلحت وقت بود برطرف نشود و قدر او در میان آنجماعه بصفت استمرار وصفت استقرار داشته باشد چراکه بدین سبب بیرون میرفتند آنجماعه از اطاعت او و منحرف میگشتند از طاعت او پس نوعی میشد که استماع قول و امتثال امر نخواستندی کرد و اراده او که نصرت حضرت رساله بود فوت میشد و حایل میشد امری میان او و مراد او که نصرت او و دفع مضرت از آنحضرت بود که رفع آن دران وقت ممکن نبود پس اسرار بایمان و اظهار بحسب ما کان میکرد لیکن اظهار بروجه استصلاح تا بآن مراد فایز نشود و واندوی اقتدار من حیث الاعتزار استقلال در تاسیس بنای اسلام و ترصیص بنیان دین واقامت دعوت و استقامت امر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و در رنگ مومنین اهل کهف ابطان ایمان و اظهار ضد آن بنابر تقیه ضروریه میکرد و در مقام اصلاح بود نشنیدی که اصحاب کهف را خدای تعالی دو بار مزد داد و دلیل برین چه گفتیم در ام حضرت ابی طالب رحمه الله این بیت است

مرینه ودعوتنی وزعمت انک ناصح فلقد صدقت وکنت قبل امینا

[illegible]

پس شهادت بصدق او داده و اعتراف بنبوة او و اقرار بنصح او کرده و اینها محض ایمان است و گفته است ثقة الاسلام امین المذهب طبرسی در کتاب اسرار الامامه فصلی در ایمان حضرت ابی طالب بن عبد المطلب خلاصه آنکه معروف است که دران وقت که ابوطالب وفات کرد پیغمبر بشارت کرد امیر المومنین را بغسل او و نیز سوال کرده شد از امیر المومنین از ایمان ابی طالب پس گفت والله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط

سوگند بخدای که نپرستید پدر من و نپرستید جد من عبد المطلب و نپرستید هاشم و نپرستید عبد مناف هیچ بت را هرگز

و نیز اولیا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خانه او بود و بجهانکه قرآن معجز بیان بآن با یه کریمه الم یجدک یتیما فآوی افصاح مینماید باجماع اهل قبله مدة پنجاه سال و خدای تعالی در حق مؤاوی او فرموده والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم و نیز در تزویج حضرت رسالت پناه این جماعت اند که ایشان مومنانند حق را که مر ایشانراست آمرزش و روزیها گرامی در بهشت جاه داستنی

1

رحضرت خدیجه بنت خویلد را که ام المؤمنین حقیقی سزاوار اوست علیها السلام حضرت ابوطالب خطبه خواند و چگونه جایز است که کافر خطبه تزویج پیغمبری با زوجه علیه الس خواند و نیز حضرت رسالت او مخلوط و مربوط و امر ضمیمه وحی بود بر رسش محبت او منوط بود حتی مخالفین را اعتقاد اینست که این آیه در شان ابوطالب نازل گشت انک لا تهدی من احببت حال آنکه حکم خدای اینست که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا

[illegible]

عدوی وعدوکم اولیاء اگر او کافر بودی بر حضرت رسالت پناه حرام بودی محبت او و نیز دشمن خدا و دشمن خود داشتن را بدوستی صلی الله علیه و آله

در مسجد حرام وقتی که دید پسر خود جعفر را که با حضرت رسالت پناه نماز میگزارد پسر خود جعفر را گفت صل جناح ابن عمک و ترغیب کرد او را بنماز اگر کافر بودی منع کردی و نیز در وقتی که پسر

[illegible] پسر عم خود

[illegible] جعفر بحبشه با چهل نفس از ذکور و اناث که عثمان بن عفان از آنجمله بود و پیغمبر ابر ساخته بود جعفر را ابوطالب بپادشاه بزرگ حبشه نوشت

تعلم ملیک الحبش ان محمدا	وزیر الموسی والمسیح بن مریم	اتی بهدی مثل الذی اتیا به	[illegible]
فکل بامر الله یهدی و یعصم	وانکم تتلونه فی کتابکم	بصدق حدیث لا حدیث الترجم	ولا تجعلوا الله ندا و اسلموا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فان طریق الحق لیس بمظلم

و در وقتی که برادرش حمزه مسلمان شد و او بآن خرم گشته گفت

پس دوستی کن ای حمزه بر دین محمد [illegible] رضی الله عنه

صبرا ابا یعلی علی دین احمد الی آخر الابیات و نیز هم او راست ان ابن آمنة النبی محمدا

صبر کن ای ابا یعلی بر دین احمد تا آخر ابیات بدرستی که پسر آمنه که پیغمبر است محمد

عندی بمثل منازل الاولاد

[illegible]

این ابیات و امثال این تا چهار صد بیت از شعر او دلالت میکند بر ایمان او و اقرار او بنبوة حضرت رسالت پناه و آنکه او مسلمان بوده و از حضرت امام صادق صلوات الله علیه مرویست که

ان مثل ابی طالب فی هذه الامة کمثل اصحاب الکهف حیث اظهروا الکفر وابطنوا

بدرستی که مثل ابوطالب در این امت همچو مثل اصحاب کهف است ازین حیثیت که ایشان ظاهر کردند کفر را و در دل پنهان داشتند

الایمان کشمعون وصی عیسی اظهر دین جبار الطاغیة مدة سنة حتی خلص

ایمان را همچو شمعون وصی عیسی که اظهار کرد دین جبار الطاغیه را مدت یکسال تا آنکه خلاص شد

بذلک صالحین من اوصیاء عیسی کانا فی حبس الجبار ولم یکن التخلیص لهما الا

بدین سبب دو صالح از اوصیای عیسی که بودند در حبس آن جبار و ممکن نبود خلاص ایشان مگر

بالمساعدة مع الجبار کذلک لم یمکن ابوطالب من نصرة دین محمد الا بالمساعدة مع کفار قریش

بمساعده و ساخته با آن جبار همچنین ممکن نبود ابوطالب از نصرت دین محمد مگر بمساعده کافران قریش

روایتست از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرمود الحمد لله الذی لم یجعل الفاجر

علیه السلام سپاس مر خدای را که نگردانید فاجر را

علی هذا فان محبة الفجار یجر الی العار فقال النبی ص واله جبلت القلوب علی حب

برین پس محبت فاجران [illegible] و عار پس گفت پیغمبر ص و آله که [illegible] دلها بر دوستی

من احسن الیها و بغض من اساء الیها والخصم یقول بانه کان یحب اباطالب

آنکسی که نیکی کند بسوی او و دشمنی کسی که بدی کند بسوی او و حال آنکه خصم میگوید که ابوطالب کافر بود

ومحبة الکافر کفر وحاش النبی ص واله من ذلک و نیز در روز بعثت حضرت رسالت پناه

حال آنکه محبت کافر کفرست و دوران گرفته نبی ص و آله ازین چیز

آنحضرت را چهار عم بود سه از آنجمله را حق سبحانه در کتاب خود ذکر ننمود و ابالهب را ذکر فرمود پس
اگر ابوطالب مثل ابی لهب بودی هر آینه ذکر او نیز فرمودی و چون خدای ذکر او در کتاب نفرمود ما را معلوم شد که
خدای اورا از مومنین گردانیده بود و در خبرست که فاسکتوا عما سکت الله عنه و فقیه عالم ابوالحسین سعید بن
هبة الله راوندی در کتاب باب علامات النبی والائمه صلی میگوید که ابوطالب و عبدالمطلب از اعرف علما
واعلم عرفا بود بشأن حضرت پیغمبر ص و آله و سر در کتمان از جهال و اهل کفر و ضلال مینمودند ابن بابویه گفته است
که حدیث کرد برای ما احمد بن محمد الصائغ که حدیث کرد برای ما محمد بن ایوب از صالح بن اسباط از اسمعیل بن
محمد و علی بن عبدالله از ربیع بن محمد المسلی از سعید بن ظریف از اصبغ بن نباته که گفت شنیدم از حضرت امیر
المومنین ع که گفت رسول الله ص واله یقول والله ما عبد ابی ولا جدی عبدالمطلب ولا هاشم

رسول خدای ص و آله میگوید که سوگند بخدای که نپرستید پدر من و نه جدم عبدالمطلب و نه هاشم

ولا عبد مناف صنما قط قیل وما کانوا یعبدون قال کانوا یصلون الی البیت علی دین
و نه عبد مناف بت را هرگز پرسیدند که چه چیز را می پرستیدند گفت که ایشان نماز گزارندگان بودند بجانب بیت بر دین
ابرهیم متمسکین به   و گفته است ابن بابویه که حدیث کرد برای ما ابوالفرج محمد بن مظفر مصری

حضرت ابرهیم و متمسک بآنحضرت بودند

فقیه که حدیث کرد برای ما ابوالحسن محمد بن احمد الداودی از پدرش که گفت نزد ابی القاسم بن روح بودیم
که با او مذاکره میکردیم ازو که چیست معنی قول عباس رض از حضرت رسالت پناه ص و آله ان عمک
اباطالب قد اسلم بحساب الجمل عقد بیده ثلثا وستین فقال عنی بذلک اله احد

ابوطالب بتحقیق مسلمان شد بحساب ابجد عقد کرد بدست خود شصت و سه را آنگاه گفت که از آن غرض او اراده کرد یکی را

وهو الهاد از برای آنکه واحد یکیست و لفظ هو الهاد بحساب جمل شصت و دو که مجموع شصت و سه باشد خلاصه معنی

و لفظ هو الهادی را

آنکه او یگانه است و دین و رانبیا و باسناد او از محمد بن الحسن الصفار از ایوب بن نوح از عباس بن عامر از علی
بن ابی ساره از محمد بن مروان از ابی عبدالله جعفر علیه السلام که گفت ان ابا طالب
اسر الایمان فلما حضرته الوفاة اوحی الله الی رسوله اخرج منها فلیس لک بها

پنهان داشت ایمان را بعد از آن که حاضر شد وفات او وحی فرستاد خدای بسوی پیغمبر خود که بیرون رو ازین قریه که نیست ترا بان [illegible]

ناصر فهاجر الی المدینة انتهی و گفته است سید جمال الدین بن عنبه نسابه در کتاب عمدة الطالب

[illegible] پس هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه مبارکه

که ابوطالب با آن شرف و تقدم شان جامع مناقب بود و عزیز الفضایل و بغایت عظیم بود کفالت او
مر حضرت رسول خدای را و ایستادگی نمودن او در خدمت آنحضرت و مانع بودنش از کفار قریش حتی آنکه
آنحضرت محصور شد سه سال با بنی هاشم الا ابولهب که با ایشان نبود پس ابوطالب گفت
الا ابلغا عنی علی ذات بیننا قریشا وخصا من لؤی بنی کعب الم یعلموا انا

آیا نرسانید [illegible] قریش را و طایفه ابی کعب را آیا ندانستند

یریدون ان نسمح القتل محمد ولم نختضب سمر العوالی بالدم
اینرا و راست در دیگر جای

میخواهند که بر افکند کشتن محمد ص و آله حال آنکه رنگین نشد [illegible]

یرجون منا خطة دون نیلها ضراب وطعن بالرمح المقوم کذبتم وبیت الله لا تقتلونه

امید میدارند از ما بهره نزدیک رسیدن آن ضراب و طعن [illegible]

واسیافنا فی هامکم لم تحطم وهم انجمان شرف اوست مر هر دو پسر عزیز کریم علی و جعفر را

[illegible]

ان علیا وجعفرا ثقتی عند ملم الخطوب والکرب لا تخذلا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وابی

وازمناقب او آنست که او مستثنی شد بعد از وفات پدرش عبدالمطلب گفته است طبرسی در تفسیر قوله تعالی وتقلبک

وتقلبک فی الساجدین معنیش اینست که تقلیبک فی ارحام الموحدین من نبی الی نبی حتی اخرجک نبیا

در روایت عطا وعکرمه است واین مرویست از حضرت امام محمد باقر وامام جعفر علیهما السلم که گفتند اصلاب النبیین من نبی الی نبی حتی

اخرجه نبیا من صلب نبی من نکاح غیر سفاح ودر کتاب کمال الدین واتمام النعمة است باسناد بحضرت ابی عبدالله امام جعفر الصادق

ع انکه ابوطالب اظهار کفر واسرار ایمان مینمود تا شده تمکن پیدا کند از نصرت حضرت رسالت پناه صلعم وآله پس وقتی که وفات او حاضر

شد وحی فرستاد خدای تعالی بسوی او که اخرج منها فلیس لک بها ناصر فهاجر الی المدینة وآنچه کاشف است بظاهر

بیرون رو ازین قریه که نیست ترا درین قریه یاری هیچ پس هجرت کن بسوی مدینه — *جل جلاله*

او وتصدیق او در موضعی که منع نمیکنند حکمت از اظهار تا مرتبه که متظاهر شود بانکه بسبب آنچه روایتست از آنحضرت صلعم وآله

در کتاب نهایة الطلب والسول است مر بعضی حنابله را باسنادش که گفت شنیدم از ابی طالب رض که میگفت

حدثنی محمد بن اخی وکان والله صدوقا قال قلت له بم بعثت یا محمد قال بصلة الارحام واقام الصلوة

حکایت ابن محمد پسر برادر من که هست بخدا سوگند راستگوی وگفت بعد از آن که گفتم بچه چیز ای محمد گفت بصله رحمها وبرپا داشتن نماز

واز کتاب مذکورست باسنادش تا عروة بن عمرو ثقفی که گفت شنیدم از ابی طالب رض که گفت سمعت ابن اخی

یقول اشکر ترزق ولا تکفر تعذب واز زوائد عجایب است آنچه در اخبار ابی عمرو ازاهد است باسنادش

میگفت شکر بکن تا روزی داده شوی وکافر مشو تا معذب شوی

تا ابن عباس در قصه قوله تعالی وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وبتحقیق اجماع است برین که خبر مشتمل بر

که بترسان خویشان نزدیک خود را

معجزاتیست وآن اشباع خلق بسیارست از توشه اندک وتحقیق اعراض کرد ابولهب با آنحضرت صلعم وآله که گفت

الهذا دعوتنا وقد قام لیدعوهم قال فانصرف الناس کلهم قال فلما کان من الغد قال صلعم وآله

آیا برای این دعوت ما ... پس گفت ... مردمان تمامی گفت پس چون بود از صباح روز گفت پیغمبر

یا علی اصلح لی مثل ذلک الطعام والشراب فاصلحته ومضت الیهم برسالته گفت که چون حاضر شدند

ای علی راست کن برای من مثل این طعام وآب پس راست کرد ... بسبب رسالت ...

ایشان

برخاست حضرت رسالت که تکلم فرماید ابولهب خذلهم اعتراض کند پس ابوطالب گفت اسکت یا اعور ما انت وهذا

خاموش شو ای یک چشم چه چیز تو واین — *صلی الله علیه وآله* — *لعنه الله* — *رضی الله عنه*

گفت پس گفت لا یقوم من احد پس همگی بجای خود نشستند آنگاه پیغمبر را گفت قم یا سیدی فتکلم

برخیز آقای من پس تکلم کن — *برنخیزد هیچکس*

بما تحب وبلغ رسالة ربک فانک الصادق المصدق گفت پس گفت مرایشانرا فوجدوا

بآن چیزی که میخواهی وبرسان رسالت پروردگار خود را که تو راست گوی راستی کاری — *پس یافتند*

الجبار واعبدوه وحده بالاخلاص وارغبوا هذه الانداد والانجاس واشهدوا

خدای جبار را وپرستش او کردن بیگانگی باخلاص ... این مانند ها باطل را واین نجسها را وگواهی دادند

انی رسول الله الیکم والی الخلق فانی قد جئتکم بعز الدنیا والآخرة گفت پس برخاستند

بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما وبسوی خلق پس بدرستی که من بتحقیق آمده ام شما را بسبب عزت دنیا وآخرت

ودر گشتند تمامی چنانکه موعظه گویا در ایشان عمل کرد گفته است طاوس آل طاوس در طرایف بعد از ایراد این حدیث

که اگر نبودی مر ابوطالب را غیر این حدیث در تمکین پیغمبر صلعم وآله از تادیه رسالت وتصریح بقوله بلغ رسالة ربک

فانک صادق مصدق کافی بودی در شهادت بایمان ابی طالب وعظم حقش بر اهل اسلام وبزرگی امرش در دنیا

ودار المقام وچه حاجتست بایراد حدیثی غیر این مولف ایده الله وابده میگوید که هم من که این حدیث وامثال این

از آن ثابت که گواهی میدهد بانکه بعد خدا ورسول خدا احدی را حق بر اسلام واهل اسلام مثل ابی طالب رض

ثابت نیست واز جمله آنچه دیده ام بخط عالم ربانی وعارف صمدانی رئیس المحققین سلطان المدققین وارث علوم

الانبیاء والمرسلین حجة الله علی الخلق اجمعین جمال الدین ابی الحسین علی بن عبد العالی قدس الله نفسه که مرقوم گردیده

فلولا ابوطالب وابنه لما مثل الدین شخصا فقاما

وهذا بمکة آوی وحامی وهذا بیثرب جاس الحماما

اگر نبودی ابوطالب وپسر او نبودی ... دین شخصی ایستاده ... پس آن یکی در مکه جا داد ... واین یکی در مدینه ... حمایت کرد

تکفل عبد مناف بامر واودی فکان علی تماما

فقل فی ثبیر مضی بعد ما قضی ما قضاه وابقی شماما

متکفل شد عبد مناف بامری که ... مودی شد وبود علی تمام کننده آن ... پس تعقل کن در ... گذشت ... گذاشت ...

فلله ذا فاتحا للهدی ولله ذی للمعالی ختاما

وما ضر مجد ابی طالب جهول لغی او بصیر تعاما

کالانضرایات الصباح   من ظلم ضوء النهار اظلاما   و چون چنین نباشد که روایت کرده ابرهیم بن علی بن محمد

آن کس که گمان برد که روشنی روز [illegible] از تاریکی

الدینوری الحنبلی در کتاب غایة الطلب و نهایة المسؤل فی مناقب آل الرسول باسناد متصل بعبدالله بن المغیره که گفت گم کرد

ابوطالب حضرت محمد را بعد از آن گمان کرد بعضی از قریش که باغتیال یعنی ناگاه بمکر آنحضرت را بقتل آورده باشند چون این حکایت در کتاب

مناقبش بنظم آمده اولی آنکه بنظم در سلک انتظام در آید   و هو هذا

خوانده ام در کتب معتبره   کان نبی دوحه دین را شجره   یعنی آن قفل گشای بیان   حجة الحق و نبی الرحمن

گشت روزی روان بصوب صبا   مر و ما ز انظار ناپیدا   شد ابوطالب از غم دربدر   که در آن باب چنان شد بیتاب

بر و این ظن که جبار از قریش   چند جاهل ز سر کینه و طیش   کرده باشند بقصدش آهنگ   دفع او کرده بکین در این زنگ

خواست تحقیق کند این کم را   رفت و انگیخت بنی هاشم را   که بکین جمله ببندند کمر   بکمر خنجر و بر دوش سپر

تا بپرسند احوال قریش   جمع سازند عوال قریش   کرده باشند اگر فی الواقع   بکسر سوی نبی را ضایع

تیغ بنهند در آن قوم تمام   تا نماند ز خواص و ز عوام   آخر آن سرور و خیل بشر   بود جائی و از آن یافت خبر

آمد و دید ابا طالب را   سرور خیل بنی غالب را   نقلست که آن سرور در بیت عبد الصفا بود

از فراقش چو ابوطالب رست   خاست بر پای که قومش بنشست   کرد اظهار باعیان قریش   زد از این نایره در جان قریش

کای گروه از نسل ابن ظاهر   یعلم الله که بتیغ قاهر   خون این طایفه را بیختی   خاکشان را بگل آمیختی

تیغ تیز است بنی هاشم را   که نمانند بجا ظالم را   اینک آورده ام اینجا همه را   بنگرید آخر این شرذمه را

شیر مردان بنی هاشم تیغ   کرده پنهان همه چون برق بمیغ   بر کشیدند و بدیدند قریش   تلخ گردید بکام همه عیش

چون ابوطالب این انشا کرد   یک قصیده پس از آن انشا کرد   الا ابلغ قریشا حیث حلت الابیات

چون ابوطالب اینها گفت و بنو هاشم آلات حرب ظاهر ساختند قریش از حضرت رسالت و حمایت [illegible] ترسیدند

مؤلف خلد ظله میگوید من که فایده در امر ابی طالب مر بنی هاشم را که آنچه در دست ایشان است از تیغ و آلات

حرب با وجود علم بسلامت رسول واضح است که بر قریش ظاهر شود حمایه و کلائه و مدافعه که برای آنحضرت میکند این مشابه

بعد از اخبار ایشان بعیان تا معاینه مشاهده نمایند چرا که عیان همچون خبر نیست و چگونه چنین نباشد ابوطالب رض که او

این را از آبا بمیراث داشت پس در کتاب   مسطور است باسناد تا ابن عباس رض از حدیث طویلی که

آنحضرت صلی الله علیه و آله ذکر میکرد از برای عباس سائلی و نصیحتی و اعلام میکرد او را بحسد قریش مر بنی هاشم را و امر میکرد او را [illegible]

شدن

شدن ابی طالب رض پس در وقتی که آمدند ایشان خبیر شد عباس آن خبر و نگاه کرد بجانب حضرت پیغمبر و گفت مر او را

اخرج ابن عمی انک الرفیع کعبا والمنیع حزبا والاعلی ابا والله لا یسلقک لسان الا اسلقه حدادا

بیرون آی ای پسر عم من بدرستی که تو بلند پایه و عظیم [illegible]

ولقد کان ابی یقرا الکتاب ولقد قال ان من صلبی لنبیا ولوانی ادرکت ذلک الزمان لآمنت به فمن

[illegible] می خواند کتاب [illegible] که از صلب من [illegible]

ادرکه من ولدی فلیؤمن به   الحدیث   و مؤید این معنی است قول او در شعر   که

دریافت از فرزندان من او را پس باید که ایمان بیاورد بوی

الیس ابو هاشم شد ازره   و اوصی بنیه البیت   و این حدیث دلالت میکند بر آنکه او رض از ورثه الکتاب

آیا نیست پدر او هاشم که قوی کرد پشت او را و وصیت کرد

و روایت کرده ثقه فقیه عالم ابو الحسین سعید بن هبة الله بن الحسین الراوندی در معجزات پیغمبر از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها

که دید نخله در پیش حضرت محمد سر فرود آورده تا آنحضرت رطب چند آنکه خواست از آن تناول فرمود

نخلی از هر چه تو گوئی خوشتر   برش از نخل بسی دلکش تر   رطبش همچو لب حور العین   لعل مانند و پر آب و شیرین

برده از غایت شیرینی دل   نیشکر مانده از و پا در گل   در تهش دانه نمایان ز صفا   همچو یاقوت شده رشته نما

گرد نخل چمن آرای عرب   میل آن نخل و زان خواست رطب   پیش نخل قدش از روی خضوع   خم شد آن نخل بآیین رکوع

زان رطبها که بدل ذوق فزود   چید چندانکه تمنایش بود   نخل بر آن شه عالیمقدار   کرد چه سرمایه خود را نثار

زنخش خار شده چون مو نرم   نیشکر دید بالا از شرم   تا زمانی که بکلی ز رطب   یافت کام آن شه نخل عرب

نخل افراخت سر خود بهوا   شاخ او یافت ز سر برگ و نوا   نبی از آنچه آزادش ساخت   او سر از فخر بگردون افراخت

در بارش شه والا کرد است   باز برداشت سرش را افراشت   سر او رو به بموضع مطبوع   چون قیامی که بود بعد رکوع

فاطمه چون بگل زان نخل شگفت   آمد آنرا بابی طالب گفت   حضرت ابوطالب گفت این محمد غیر نبی نیست و ترا خدا

پسری خواهد داد بعد از سی سال از ولادت این محمد که وزیر او باشد پس آن بود که امیر المؤمنین متولد شد و این معجزه

خارقه بود و مر ابا طالب را با علم او بحال پیغمبر چگونه اشتباه واقع شود بر بعضی که آن حجت بر رسول خدای باشد

باز در کتاب کافی است از درست بن ابی منصور که سؤال کردند از ابا الحسن الاول یعنی حضرت امام موسی ع که

آیا رسول محجوج بابی طالب رض بود و گفت نه و لیکن مستودع وصایا بود پس دفع کرد وصیت را بسوی او ص اینکه

گفت پس دفع کرد وصایا را بسوی او و بنابر آنکه محجوج او بود پس گفت اگر محجوج بودی وصیت را دفع باو نمیکرد گفت لیثی پس ثبت
حال ابی طالب گفت اقرار کرده بود به پیغمبر و آنچه باو آمده بود و دفع کرد وصایا را بسوی او و وفات کرد از دنیا و این حدیث تصریح میکند
بآنکه پیغمبر صلعم و آله وصی بود و حجت در زمان او و همچنانکه دلالت میکند بر آن این کلام منطوقش و ارشاد باین میکند آنچه در کتاب
مذکورست از محمد بن عبد الله بن رفع او از حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع که گفت ابو طالب اسلام آورد بحساب جمل و گفت
بهر زبان از برای ائمة السنة را چگونگی کسی نشناسد بغیر از نبی یا وصی نبی و مولف اطلق الله لسانه و اکرم جنانه میگوید میگویم
من که معنی قول ماست که آن حضرات عالیات منزلت وصی بوده اند از پیغمبری از شیخ ثقة الاسلام امین الدین ابی الفضل
طبرسی در تفسیر قوله تعالی اللّهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ از مجمع البیان آنچه صورت داده است

خدایست نور سموات و ارض

و در کتاب توحید مر ابی جعفر رحمة الله علیه روایت است باسناد از عیسی بن راشد از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع
در تفسیر کَمِشْکٰوةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ گفت نور علم در سینهٔ پیغمبر صلعم و آله است

همچون چراغدانی در وی چراغی — صلی الله علیه و آله

که الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ عبارت از انست زجاجه سینه است بعد از آن گردید علم نبی صلعم و آله

آن چراغ در یک آبگینه — صلی الله علیه و آله

تا سینهٔ امیر المؤمنین ع که تعلیم فرمود آنرا پیغمبر بوی تُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ نور علم است

علیه السلام — صلی الله علیه و آله — برمی فروزد از درختی مبارک

لَا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ یعنی نه یهودی بود که قبله اش مغرب باشد و نه نصرانی که قبله اش مشرق باشد

نه منسوب بجانب آفتاب برآمدن و نه آفتاب فرو رفتن

یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ گفت میخواهد عالم که از آل محمد متکلم شود

تواند بود که روغن زیتش روشنایی دهد و اگرچه مس نکند آنرا چراغ را آتش

بعلم قبل از سوال نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ یعنی امام موید بنور علم و حکمت در اثر امام از آل محمد و این از زمان

نوری بر نوری

آدم ع است تا قیام قیامت پس این جماعت اوصیا اند و آنجماعتند که گردانیده است خدای ایشانرا
خلفا در زمین خود و حجج او بر خلقش و خالی نیست زمین در هر عصر از یکی از ایشان و دلالت میکند
برین قول حضرت ابی طالب در حق اعلیحضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله

از

انت النبی محمد — قرم اغر مسود — لمسودین اطایب — طابوا وطاب المولد

تو ای محمد پیغمبری — سرور عزیزی تو که سروری — برای مهتران قوم و پاک — و مهتران خوش اند و پاکست مولد تو

انت السعید من السعود — تکنفک الاسعد — من لدن آدم لم یزل — فینا وصی مرشد

تو نیکبختی و از نیکبختان زاده — پرورده است ترا نیکبختان — از نوع آدم همیشه — در میان ما وصیی راه نماینده بوده

ولقد عرفتک صادقا — والقول لم یتفند — ما زلت تنطق بالصواب — وانت طفل امرد

و درآینه بتحقیق شناختم ترا راست — و سخن بیهوده نمیشود — همواره سخن میگفتی بحق — حال آنکه هنوز طفل ساده بودی

و تحقیق این جمله مقتضی آنست که شجره مبارکه که در آیه مذکورست دوحه تقی و رضوان و عشیره هدی و ایمان است
اصل آن شجره نبوتست و فرعش امامت و اغصانش تنزیل و اوراقش تاویل و خدمش جبرئیل تمام شد خبر
روایت میکند سوی ابن اعتراف ابن عمر بخوارقی که ارشاد از بوده همچنانکه نقل کرده است آنرا فاضل فقیه
راوندی در عیون المعجزات از ابی الحسن احمد بن علی المعروف بابن البغدادی که او یافته است در کتاب موسوم بفضایل
از محمد بن ثابت که در مجلس حضرت امام علی بن الحسین بودم که عبد الله بن عمر بن الخطاب خارق غریبی دید از
از آنحضرت پس گفتم عبد الله را که یا سیدی مرا به تحقیق عجبی دادم و ایمان آوردم بآن پس عبد الله چون دید که ایمان آوردم
بآن پس گفتم مرا لا احب ان اعرف ذلک لعنتهما پس گفت برخیز پس برخاستم و او برفت و من باو
برفتم و او حرف میزد و من گوش فرود اشته بودم و راه میرفتم او میگفت اگر عارف باشی بسحر عبد المطلب این نوع
چیزها در نفس تو تاثیری نباشد این جماعه قومی اند که سحر میراث ایشان باینها رسیده کابرا عن کابر این حدیث
مشعر بآنست که خوارق ایشان موروثست گوییم همچنانکه انکار و عناد میراث از پدر منکر جاحد به ابن عمر رسیده بود
لعنت خدای بروی و بر پدرش گواهی داد برای عبد الله پدر پیغمبر و ابی طالب بخوارق پس در کتاب مذکورست باسناد
مفضل بن عمر که گفت شنیدم از حضرت امام صادق ع که میگفت که امیر المؤمنین ع میگفت وقتی که رسیده بود بوی
از عمر بن الخطاب خبری پس ارسال فرمود سلمان رضه را و گفت قل العنبی عنک کیت و کیت

بگو که رسید بمن از جانب تو همچنین و همچنین — دخواه عم — ع — لعنة الله علیه

و کرهت ان اعتب علیک فی وجهک فینبغی الا تذکر فی الا الحق حتی بلغ الکتاب اجله

و خوش نیامد که عتاب کنم بر تو در روی تو که سزاوارست این که یاد نکنی در باب من مگر حق را تا آنکه برسد نوشته بوقت خود

پس سلمان نزد او رفت و پیغام گزارد و گفت حدیث کن مرا بچیزی از آنچه دیده ای از او پس عمر گفت آری یا ابا عبد الله

روزی با ابن ابی طالب صحبت خلوتی داشتیم در چیزی از آن حس پس قطع حدیث من کرد و از پیش من برخاست
و گفت باش اینجا تا من بازگردم پس بیرون رفت و هر چند زود تر باز گشت و بر جامه او و عمامه او غبار بسیاری بود
پس گفتم مرا او که ترا چه شد گفت اقبال کردند جماعتی از ملائکه و در میان ایشان رسول خدای بود صلی الله علیه و آله اراده کردند
شهری بمشرق که آنرا جیحوان میخوانند پس بیرون رفتم تا بر ایشان سلام دهم این کم بجهت آن است که سوار شدم در ان
سرعت مشی پس من خندیدم از روی تعجب چندانکه به پشت افتادم و گفتم مردی مرده و پوسیده زعم تو آنست که با او
ملاقات کردی در این ساعت و سلام کردی بر او این از عجایب است مؤلف فتح الله له ابواب الغیض میگوید میگویم
من که لعنت خدای بر عمر باد مراد او از مرده پوسیده رسول خدای صلی الله علیه و آله است و این نیز از قبیل آنست که گفت
لعنه الله ان الرجل لیهجر القصه عمر گفت که چون من این بگفتم در غضب شد و در من نگاه کرد و گفت آیا تکذیب من
میکنی ای پسر خطاب پس گفتم غضب مکن و باز گرد بر حکایتی که بودیم چرا که این حکایت بودنی نیست گفت اگر این
بتو بنمایم تا انکار تو بر طرف شود و استغفار میکنی از آنچه گفتی گفتم آری مصنف درین مقام میگوید میگویم من که اگر
بهر چیز آیتی ببیند ایمان نمی آورد پس چون میگوید آری و تصدیق میکند بهر حال گفت گفتم آری گفت برخیز با من
برخاستم و با او بیرون آمدم بطرف مدینه پس گفت بپوشان چشمهای خود را پس پوشیدم و دست خود بر چشمهای
من مالید سه نوبت بعد از آن گفت بگشا بگشادم پس دیدم و الله یا اباعبدالله رسول خدای را در میان
جمعی از ملائکه که انکار ایشان نمی شایست کرد پس والله که مدهوش و متحیر ماندم پس نظر کردم بجانب علی ع گفت
دیدی او را گفتم آری گفت بپوشان چشمهای خود را پس پوشانیدم آنگاه گفت بگشا گشودم نه عین دیدم از ایشان
نه اثر سلمان گفت آیا غیر این از علی دیده گفت آری چه پوشیده دارم از تو استقبال کرد مرا روزی
و دست مرا گرفت و عبور فرمود من و او هر دو تنها برای افتادیم در دست او کمانی بود از از دست انداخت
اژدهای عظیم شد مثل ثعبان عصای موسی و دهان بگشود و روی بمن آورد عمر فرعون امت بود در قوم بر و تعالی فرحم کرد الیوم
القوه گفت چون دیدم نزدیک بود که از ترس بمیرم متوسل بحضرت او ع شدم و گفتم الامان بیاد آر آنچه میان
ما و تو از نیکویها واقع شده باشد چون این سخن را شنید دست بر آن اژدها زد و او را گرفت همان کمان بود که
در دست داشت و من این حکایت را از ترس پوشیدم و اکنون با تو گفتم یا اباعبدالله و خبر میدهم ترا که خانواده
ایشان اینچنین است که این اعجوبها بمیراث بایشان رسیده کابرا عن کابر و مرا نه بتحقیق از عبدالله و ابی طالب
امثال این چیزها در جاهلیت روی می نمود و من منکر فضل علی و سابقیت و بخدمت او نیستم اگر کسی تو که

صدوق

صدوق در کتاب اثبات الغیبه و کشف الحیره گفته که سلمان وصی عیسی ع بود رد بر کسی که گمان برد که ابی طالب
وصی بود بسخن او که میگوید که سؤال کردند از کنوز الحقایق امیرالمؤمنین ع من کان الوصی پس آنحضرت
فرمود ابی یعنی پدر من پس توهم از آن شده که او میفرماید که ابی بار تصحیف حال آنکه از آنکه ابی گفته باشد
نفی امامت امیرالمؤمنین ع میکند و بتحقیق قرار یافته بحدیث سالف از ابی الحسن ع که حصر انبیا و اوصیا در مذکورین
نیست بنابر آنکه قرار یافته که عدد انبیا صد و بیست و چهار هزار بوده غیر اوصیا ایشان که بعد هر نبی وصی قایم مقام بوده
و از اینجا ظاهر میشود که وصی بودن سلمان منع وصی بودن ابوطالب نمیکند علیهما السلام مؤلف فتح الله ابواب کنوز الحقایق
میگوید که میگویم من که سلمان اگرچه وصی عیسی بود نبود الا برای امت عیسی از بنی اسرائیل پس وصی برای عرب بوده
که عرب امت و اتباع پدر خود ابرهیم اند اتفاقا پس لابد است مر ایشان را وصی و الا لازم آید اخلال حق تعالی
بلطف که واجب است بر و تعالی شانه و این محال است و نیست وصی غیر ابی طالب بالاجماع پس اگر ابوطالب وصی نبودی
لازم آمدی که حضرت ابرهیم را در عرب وصی نبودی و این باطل است بالاتفاق و این نکته از فتوحاتی است که مؤلف
را روی داده و باین عبارت بیان میفرماید وهذا مما فتح الله علی هذا الخاطر الفاتر و النظر القاصر
سلمه الله که این از آن چیزیست که گشوده است خدای بر این خاطر سست و نظر کوتاه من
تعالی اندیشه بد گفت فاتر | که هستش خاطری قدسی برابر
نشاید گفت قاصر آن نظر را | که هم در غیب بیند خیر و شر را
و موید این است آنچه در کتاب کافیست که عبدالله اطهر الطاهرین بود باسناد بعبدالله بن عمر از حضرت امیرالمؤمنین ع
از ابی عبدالله جعفر ع قال ان الله کان اذ لا کان فخلق الکان و المکان و خلق نور الانوار
علیه السلام گفت که خدای بود وقتی که بود نبود پس آفرید بود را و موضع بود را و آفرید نور الانوار
الذی نورت منه الانوار و اجری فیه من نوره و هو النور الذی خلق منه محمدا و علیا
را که روشنی پذیرفتند از آن همه این نورها و جاری کرد در ان از نور خود و آن نوریست که آفرید از آن محمد را و علی را
فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء الکون قبلهما فلم یزالا یجریان طاهرین مطهرین فی
پس همیشه این هر دو نور اولین اند چرا که چیزی نبود پیش این هر دو باز همیشه این دو شخص در دریای کتب پاک کننده
الاصلاب الطاهره حتی افترقا فی اطهر الطاهرین عبدالله و ابی طالب علیهما السلام
و ارحام پاک تا وقتی که دو قسم شدند در پاکترین پاکان و یکی عبدالله و دیگری ابوطالب
بود یک نور در آغاز وجود | که خدا داد وجود شان از جود
بو البشر از ارث آدم شد | قرة العین عم عالم شد

درا و را آنچه مشتمل آن بود
نار کتمه منتشر معتبر
و هو ابی ع ابنه

منتقل گشت بشیث از آدم | پیز از جبهه اش آن نور علم | گشت از شیث با دریس قرین | صلب صلب آمدی آن نور چنین
تا بنوح آمد و از نوح بسام | یافت زان نور خلیل اکرام | آخر الامر از صلب خلیل | پایه ساشد بسر اسمعیل
همچنین نقل بنقل از اعیان | کرد تا گشت عیان از عدنان | شد ز عدنان بمعد قرار | از معد گشت محول بنزار
بمضر آمد از ان پس آن نور | ز مضر کرد بالیاس عبور | بعد از و مدرکه را داد ضیا | شد خزیمه پس از و ملک آرا
ز خزیمه بکنانه پیوست | نضر را گشت قوی از وی دست | آمده نضر ملقب بقریش | والی مملکت و صاحب جیش
از قریش آمد و بر مالک تافت | پرتوش فهر از مالک یافت | غالب از فهر پذیرفت آن نور | بر لؤی تافت و زان شد مشهور
از لؤی کعب بر افراخت لوا | مره از کعب پذیرفت نوا | پرتو از مره پذیرفت کلاب | از کلاب است قصی پرتو یاب
از قصی یافت نوا عبد مناف | یافت زو هاشم صافی اوصاف | شیبة الحمد پذیرفت آن نور | آمد از هر سر مویش بظهور
یعنی عبد المطلب
آخر آن نور اضاءت گستر | زو بعبد الله و بو طالب سر | تافت زان شعله مصطفوی | یافت این سلسله ...
شد از ان نور نبوت روشن | گشت این دشت ولایت گلشن | عالم از پرتو عبد الله | روشنی یافت ز مه تا ماهی
نور بوطالبی از شمع یقین | شد از آن نیر اقبال قرین | برسالت نبی اقلیم گشای | بامامت ولی ملک آرای
یافت زان شمع رسالت پرتو | زین دو گر کار ولایت شد نو

مولف سلمه الله و ابقاه میگوید که بحق او علیه السلم اذ لا کان فعلی را ام ساخته از قبل قول ایشانست که قیل و قالت و عبد المطلب رض اصل آن هر دو است
درین حال باز در کتاب کافیست از زرارة بن اعین که گفت عبد المطلب در روز قیامت محشور خواهد شد امتی واحده
برو سیمای انبیا و هیبت ملوک و از ثمان کتابست از محمد بن سنان از مفضل بن عمر جعفی از حضرت ابی عبد الله جعفر علیه
گفت یبعث عبد المطلب امة واحدة علیه بهاء الملوك و سیماء الانبیاء
برانگیخته میشود عبد المطلب یک شخص ممتاز سرفراز یگانه بروی زیبائی شکوه پادشاهان و سیمای پیغمبران
مولف ابقاه الله میگوید که فاطمه بنت اسد نیز مسلمه بود ابو اسمعیل آنکه روایت کرده فقیه عالم الجلیل سعید بن هبة الله
راوندی در کتاب خرائج الجرائح که ابوطالب گفت مر فاطمه بنت اسد را در حالی که امیر المومنین کودکی بود که دیدم که
اصنام را می شکست پس ترسیدم که این را کبار مشرکان قریش دریابند پس فاطمه گفت این چه عجب است من عجبتر از این چیزی
بتو گویم آن خبر اینست که در بیت الله موضعی اختیار کرده بودم که بجهت اتفاق صنمی چند در انجا نصب کرده بودند و حضرت
علی ع در شکم من بود و پای خود در شکم من در غایت شدة میزد باین معنی که از حوالی این اصنام دور شو و من خود هرگز
عبادت اصنام نکرده بودم و نمیکردم و طواف بیت بجهت عبادت خدای میکردم نه برای اصنام مولف وفاه الله عن

الذی یب میگوید میگویم من که کافی است حضرت فاطمه بنت اسد را آنچه ذکر کرده است صدوق در اعتقادات خود
و آن اینست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حال وفاة آن سیده را کفن کرد از پیراهن خود بعد از ان
که عورات از غسل وی فارغ شده بودند و برداشت جنازه او را بر عنق و عاتق خود صلی الله علیه و آله و هیچ جا از تحت
جنازه او بیرون نرفت تا آورد وی را پیش قبر و خود بقبر در آمد و در ان قبر اضطجاع فرمود بعد از ان برخاست و وی را
بدست خود گرفت و در قبر نهاد بعد از ان پهلو بر وی نهاد و مناجاتی دور و دراز میکرد و میگفت مر وی را که
ابنك ابنك بعد از ان بیرون آمد و خاک بران کرد بعد از ان پهلو بر قبرش نهاد و مسموع شد که میگفت
اللهم انی استودعتها ایاك بعد از ان از انجا انصراف فرمود مسلمانان مر آنحضرت را گفتند
بار خدایا سپردم این زن را بتو صلی الله علیه و آله
یا رسول الله امروز ملاحظه کردیم که کاری کردی که پیش ازین نکرده بودی فقال في هذا اليوم
صلی الله علیه و آله | صلی الله علیه و آله | درین روز
مر ابی طالب انها کانت یکون عندها الشیء فتوثرني به علی نفسها و ولدها
... ابو طالب را ... که این زن بود که چیزی بود نزد وی ... پس او ... بر خود ... و فرزندان خویش
وانی ذکرت القیمة وان الناس یحشرون عراة فقالت واسوأتاه
من یاد کردم قیامت را و آنکه مردمان محشور خواهند شد همه برهنه پس این زن ... گفت وای عورت
فضمنت لها ان یبعثها کاسیة وذکرت ضغطة القبر فقالت واضعفاه
پس ضامن شدم ... که برانگیزد او را ... پوشیده و یاد کردم فشار قبر را پس گفت وای ضعیفی
فضمنت لها ان یکفیها الله ذلك فکفنتها بقمیصي واضطجعت في قبرها لذلك
پس ضامن شدم برای او که آسایش دهد او را خدا از ان پس کفن کردم این زن را به پیراهن خود و پهلو بر زمین نهادم در گور او برای این
وانکببت علیها ولقنتها ما تسأل عنه ولما سئلت عن ربها فقالت الله وسئلت
و انکه رو بوشش بر این زن و بر زبانش دادم آنچیزی را که می پرسند از او و چون پرسیده شد از پروردگارش پس گفت خدای من و چون
عن نبیها فاجابت وسئلت عن ولیها وامامها فارتج علیها فقلت لها ابنك
از پیغمبرش پرسیدند جواب داد و چون پرسیده شد از ولی و متولی امرش و امامش ... پس گفتم مر وی را که پسر تو
در کتاب خرائج الجرائح هم این معنی است که روزی حضرت امیر المومنین ع گریست و گفت ماتت امی
مرد مادر من

الثانی

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وهي والله امي حقا وما رايت والله عمي آلاء ربي
آنگاه گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله که این زن بخدا سوگند که مادر منست بحق و ندیدم بخدا سوگند عم خود در اکرام

منها اكرمنه ثم صاح يا ام سلمة هذه بردتي فادرجها بها وهذا قميصي فدرعتها فيه
او بیشتر ازو بعد از ان بانگ برآورد که ای ام سلمه این بردیست که تکفین کنی اورا و این پیراهن منست که زره سازی او را

وهذا ازاري فادرجها فيه فاذا فرغت من غسلها فاعلمني ام سلمة فحملها على سريري
و این لنگوته منست که درآور دوام او در آن پس چون فارغ شد ام سلمه از غسل پس اعلام آنحضرت کرد پس برداشت او را بر تخت

ثم صلى عليها ثم نزل فمكث ما شاء الله لا يسمع له همهمة ثم صاح يا فاطمة قالت
بعد از ان نماز گزارد بروی آنگاه فرود آمد پس درنگ کرد چندانکه خدا خواسته بود و شنیده برای او زمزمه بعد از ان بانگ برآورد که ای فاطمه

لبيك يا رسول الله قال هل رايت ما ضمنت لك قالت نعم فجزاك الله عني في
لبیک ای رسول خدای گفت آیا دیدی که ضامن شدم برای تو گفت آری پس جزا دهد ترا خدا از من در

المحيا والممات افضل الجزاء وسوى عليها وخرج يسال عنها فقال قرات عليها
زندگی و مردگی فاضلترین جزای بعد از ان تسویه کرد قبر را بروی و بیرون آمد و می پرسید از وی پس گفت خواندم بر او

يوما ولقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول مرة قالت يا رسول الله وما
روزی که سرای به تحقیق آمدید ما تنهاتنها چنانکه آفریدیم شما را در بار اول گفت ای رسول خدای چه چیز

فرادى قلت عراة قالت واسوتاه فسالت الله ان لا يبدي عورتها ثم سالتني
معنی تنهاتنها گفتم برهنه گفت وای بر عورت من پس از خدا خواستم که ظاهر نسازد عورت او را بعد از ان سؤال کرد از من

عن منكر ونكير فاخبرتها انهما كيف يجيبان فقالت واغوثاه بالله منهما فسالت
از منکر و نکیر پس گفتم که هر دو خواهند آمد بچه کیفیت جواب بگوید پس گفت وای فریاد رس بخدا از ایشان پس خواستم

الله ان لا يريهما وان يفسح لها في قبرها وان يحشرها في اكفانها
از خدای که ننماید باو آنها را و گشاده دارد برای او جا را در قبرش و محشور گرداند او را در همان کفنهایش

مولف حفظه الله عن العجب والعجب ازین ناصبیها و خوارج که ایشان در تفسیر کریمه
وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ میگویند که در شان حضرت ابی طالب رض
حال آنکه ایشان نهی میکنند ازو و دوری میکنند ازو رضی الله عنه

نازل

نازل شده باین معنی که او منع مردم از آزار آنحضرت میکرد و خود دوری مینمود حال آنکه این درباب مشرکان
و کفار قریش نازل شده از تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی و تفسیر کازر رحمها الله که درین فرصت در نظر است
او طریق مفهوم میشود یکی آنکه درباب ابی سفیان و ولید بن مغیره و پسران ربیعه که عتبه و شیبه
و امیه و ابی پسران خلف و نضر بن الحارث و حارث بن العامر نازل شده باشد چرا که در تفسیر اول
این آیه میگویند که این جماعه می شنیدند قرآن را از پیغمبر و قلوب ایشان محجوب و آذان ایشان ذی وقر
بود هر گاه پیش پیغمبر می آمدند جدال و بحث با آنحضرت میکردند و میگفتند که این افسانه پیشینیانست از اولیات
و این جماعه نهی میکردند از متابعت او مردم را و خود نیز دوری میجستند ازو دوم آنکه درباب ابی طالب فرود
آمده چرا که در سیوم که حاضر بودی اگر کسی خواستی که رسول را آزاری رساندی بجا برخوشتی رسول آنکس را
منع کردی اما خود را ازو و ایمان او دور داشتی و هم ازین دو تفسیر معلوم میشود که نواصب که میگویند که در شان
ابی طالب است حدیثی متناقض می آورند آنحضرت اینست که رسول صلی الله علیه و آله او را گفت که یا عم چرا ایمان
ایمان نمی آری گفت من میدانم که تو رسول خدایی و در دعوی نبوت صادقی ولکن از ملامت احتراز میکنم
و اول این آیه اجنبی است وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ
آنرا
از این جماعه کسی هست که گوش میدهد و کردانیدیم ما بر دلهای ایشان پوششها که نمی فهمند و در

وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ
دور گوشهای ایشان گرانی و اگر می بینند هر آیه را ایمان نمی آورند بآن تا آنکه وقتی که تو آمدی با ایشان
يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ الله
مجادله میکنند با تو و میگویند آنکسانی که کافر شده اند که نیست این مگر افسانهای پیشینه اولین
هر که سوق کلام داد از سوق این کلام میفهمد که این درباب مشرکان قریش یا ابی لهب تنها نازل شده
و در شان ابی طالب نیست اما آنکه ایشان مشرکان مذکوره یا ابی لهب است بجا آنکه محصل عبارت تفسیر
این دو بزرگ سبق ذکر یافت که ایشان منع میکردند مردم را از متابعت حضرت رسالت و آیات منات
را میگفتند که افسانه است و خود نیز دوری میکردند و در شان ابی لهب آن معنی که این دو بزرگ تفسیر
کرده اند که بواسطه خویشی منع آزار میکرد اما هیچ جای صریح نیست با آنکه بهمان معنی که درباب جماعت بیان
رفت که منع مردم از متابعت میکردند چنانکه پیشتر ازین مذکور شد که در مواسم مردم می آمد و چون حضرت پیغمبر

آیات میخوانند آن ملعون منع مردم میکرد که با وی گروند و خود نیز میگوید و دوری میجست اما این که در شان ابی طالب نیست اولا آنکه
اگر این که بعین طریق فرا گیریم که منع مردم از آزار پیغمبر میکرد و خود دوری میجست درست نیست بلی منع مردم از آزار میکرد ولیکن دوری هرگز
از پیغمبر نجست و اگر گویی دوری از ایمان میجست این تاویل هم درست نیست از همین سخن و همین اشعار ایمان ابی طالب بیرون می آید غایتش
اسرار و اخفا بنابر مصلحت و آن معنی که مردم را از متابعت پیغمبر منع میکرد و خود نیز دوری میجست هیچ وجه درست نیست چرا که مخالف
و موالف همه برین متفقند که او منع کسی از متابعت پیغمبر کرد و خود نیز دوری نجست این زمان کمال نا انصافی و نهایت عداوت
نواصب را ملاحظه کنید که این را از مخرج ذم ابی طالب ظاهر ساخته این نسبت ظاهر البطلان باو میکنند و این حدیث و آیه
معلوم التناقض بسندی می آورند غافل از معنی که عدول از ظاهر بسبب موجبی بنابر آنکه منجر باغرا نشود در حکیم محال است و صحیح گویند که
در مجاز بر معانی باطل ایشان نیست و در علم اصول قرار یافته که جزای مخاطب نمیکند الا بانچه نقیض ظاهر است و محال است که
مخاطب سازد مجاز بی قرینه صارفه والا لازم آید اخلال بحکم و حضرت امام زاده محمد بن الحنفیه و مجاهد و سدی و ضحاک برین جم
ما میگویم رفته اند همچنانکه نقل کرده سید شریف مرتضی علم الهدی از ایشان که گفته است طاوس آل طاوس در طرایف خود که آیا عجب
نیست از کسانی که دعوی میکنند که عایشه توبه کرد از آنچه از او صادر شد از سفک دما در جنگ بصره و تلف آنچه تلف شد از نفوس
و اموال و خراب آنچه خراب شد پس این توبه او بواسطه حقوق الهی و حقوق مسلمین باشد و حال آنکه رسوائی های او بعنایت
ظاهر بود و بنابر نصایح او آنچه را که بعقل و دین لایق نبود و گواهی میدهند برای ایمان او و میستایند او را و بعد از آن پشت بر پشت
یکدیگر داده گواهی بر کفر عم بزرگوار اعلی پیغمبر خود که کفالت آنحضرت کرد و تکذیب میکنند اخبار صحیحه متضمنه مر ایمان آنحضرت را و شهادت
و شهادت عترت پیغمبر شان را و کتاب پروردگار خود را و بدرستی که ما یافته ایم اجماع علمای عترت را بر ایمان ابی طالب
و نمیدیده ایم یکی از ایشان بکار برند این گروه را که منسوبند بمذاهب اربعه که میگویند که او مسلمان شد و حال آنکه لا از ان گواهی میدهند
برای ایمان او و هر کس را که از ایمان او پرسید روایت کنند اینک برای تو بیان دیدیم آنچه وارد شده در کتب ایشان در روایت رجال
ایشان از اخبار و الفاظ یا معنویه یا صریح یا کنایه و تلویح بایمان ابی طالب رض و ظاهر میسازیم که گواهی ایشان بر کفر او محض عدو
و پرستش ضلالت از علما است و عداوت بنی هاشم و بحث ایراد یافت ذکر آنچه ایراد داده ایراد آن کرده بود و بعد از این گفته که پس
چگونه طلب اجازه تواند کرد کسی از مسلمانان عارف این روایات و مضمون احادیث که منکر ایمان ابی طالب شد و بتحقیق بحث تقدم
یافته روایات ایشان بوصیه ابی طالب ع از برای آنکه امر کرد امیرالمومنین ع را باعانت سید المرسلین ص و آله و گفت رض
انه لا یدعوا الا الی خیر و قول ظاهر روشن پیغمبر ص و آله مر او را که جزاك الله خیرا
بدرستی که او نمیخواند کسی را مگر بسوی خیر ... ص و آله ... پاداش دهد خدای را نیکی

ام قول آنحضرت ص و آله لو كان قرت عيناه و اگر نیدانست پیغمبر ایشان که ابوطالب مومن مرد براه
اگر بودی ... روشن شدی دو دیده او
او دعا نمیکرد و چون شهادت عترت ایشان برای ایمان او درست مرا بینه واجب باشد تصدیق ایشان و شیعه اهل بیت را
بر این اجماع است و مرا ایشان راست مصنفات پس بتحقیق منجر میشود سخن بعداوت ایشان مر بنی هاشم را حقا انکار ابی طالب
ع با وجود ثبوت آن بحجتهای متواتره این از جمله عجایب است مولف وفقه الله بارشاد الطالب و ایراد المناقب میگوید که
لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة از جای ابی طالب ع انبیا و رسل پس بتحقیق بعضی نسبت
بتحقیق بود برای شما در ایشان روش نیکو
کفر کرده اند برسول و تاویل کرده اند این قول حضرت حق سبحانه را که ووجدك ضالا فهدى و بآدم و حوا نسبت شرک
کرده اند در حینی که تمسک بظاهر این آیه شده اند لئن آتيتنا صالحا لنكونن من الشاكرين فلما آتيهما
گفتند آدم و حوا ... اگر بدهی ما را فرزند ... صالح هر آینه ما باشیم از شکر کنندگان پس چون ...
صالحا جعلا له شركاء و ضمیر را راجع ساخته اند بان دو حضرت علیهما السلام حال آنکه راجع است بذکور و اناث از اولاد
... آن فرزند صالح گردانیدند برای خدای شریکان
ایشان بنحوی که منقول است از حضرت امام رضا ع در کتاب عیون اخبار الرضا و روایت کرده اند ایشان در کتب و تواریخ خود و نقلهای طرفه
کرده اند و در جمع بین الصحیحین از حمیدی در مسند ابی هریره و ذکر کرده اند در جمع بین الصحیحین خبری چند را در تقبیح انبیا و رسل مجملا و مفصلا
که منکر آمده اعدای اسلام از اهل ملل غیر آن بنابر تنزیه انبیا علیهم السلام و زود باشد که بیاید در طریق بیستم از کتاب عیون المجالس و سرور
المدارس آنچه اعتباری وارد و چگونه نباشد آنجا استعاری بحال ابی طالب حالا عجالة این معروض شد و ذکر تفصیل بیان احوال او و ستایش
مکارم اقوال و افعال او شروع رود و واجب میشود و شکی بسیار از افضال و اطوال و اظهار او بر اسلام و اسلامیان لکین ع ...
فراز این که بیان کرده موارد و اطلاع بر کمال عناد فرقه ناصبه سود الله وجوههم با وجود آنکه نقل کرده اند ایشان در مصنفات خود و آورده اند
در کتب خود و ثبت کرده اند در مدونات خود و نقل کرده اند از جماعتی که پیش ایشان ثقه اند و ترتیب داده اند از آنچه ترتیب یافته و از
نقاب احتجاب و لثام حجاب جلوه گر گشته و از پرده اسرار بیرون آمده باین عبث نظر ارباب طلب و اصحاب ادب از ایمان ابی طالب
و ایقان آن سرور غالب در آید بحیثیتی که از شایبه ریب و مظنه شبهه مبرا و مبرا باشد و غیرت طالبیه و حمیت علویه چگونه
این امر تحمل و صبر تواند کرد و غیر از آنکه آن شاهد زیبا را از لباس التباس مجرد ساخته آلایش شبهه ارجاس از دامن پاکیزه اش
بزلال صافی از نوادس و سواس و سواس حق اجتنب زایل کرده چگونه و اگر مدی از مدعی عرو سد شیحی اجل باشد جل آورم که تا به
مسطور در باب موسوم بارشاد الطالب الی مناقب ابی طالب تا بچون اوراق کل محققان سنبل از دست یکدیگر برتر که
ربوده بهر یک شمه شمع نکهت نکات بابرکاتش مزار کوه صلات صلوات مودی سازند و الله الموفق و المعین

و دخل بی موقع در ای الادهان
ح

الوجه الثالث عشر انکه خدای همه مواریث انبیا میراث بدیشان رسانید پس ایشان اجمع للفضایل اند برین تقدیر افضل باشند **اما مقدمه اول** هیچکس را درین خلافی نیست و حکم کرده انبیا بتصاف عقول شریفه ایشان تا غایتی که باین معنی اقرار کرده هارون الرشید برای امام عالم یعنی امام عالم ابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم بجانکه روایت کرده صدوق در عیون اخبار الرضا ع در حدیثی که مشتمل است بر دخول هرون مذکور بمدینه و دخول حضرت امام بسوی او و سوال مامون پسر هارون از پدر که این مرد کیست و جواب هرون که یا بنی هذا وارث علوم الاولین والاخرین علیهما السلام

ای پسرک من این میراث برنده علوم اولین و آخرین است

هذا موسی بن جعفر فان اردت علما حقا فعند هذا و روایت کرده است در کتاب مشارق انوار الیقین

این موسی پسر جعفر است کر خواهی علم حق البته پیش اوست

و در کافی باسناد خود از ابی حمزة الثمالی از حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع که کفت شنیدم که حضرت امام علیه السلام میکفت الواح موسی عندنا و عصا موسی عندنا و نحن ورثة النبیین علیهم السلم و کفته است شیخ مفید در ارشاد خود

الواحی که بر موسی نازل آمده بود و نزد ماست عصای معجزنمای موسی نزد ماست و ما میراث بران پیغمبرانیم علیهم السلم

که روایت کرده ابو حمزه ثمالی از حضرت امام صادق ع که کفت شنیدم که میکفت الواح موسی عندنا و عصا موسی عندنا و نحن ورثة النبیین و این جمع مضاف در ورثه که محلی بلام است و در نبیین نیز هر یک از اینها افاده عموم میکند پس بی تقدیر هر یک از ائمه معصومین وارث کل انبیا علیهم السلم باشد و روایت کرده امام قطب الدین راوندی در خرایج الجرایح از علی بن حمزه که کفت حج کردم با امام صادق ع پس نشستیم هر دو در راهی زیر درخت خرمای خشک پس لب مبارک جنبانید دعایی که ما شنیدیم بعد از آن فرمود که یا نخلة اطعمنا مما جعل الله فیك من رزق عباده پس نظر کردم بسوی آن نخله دیدم

ای درخت خرما بخوران ما را از آنچه کردانیده است خدای در تو از روزی بندکان خود

که بتحقیق جانب حضرت امام مایل شده و دیدم که باردار بود و رطبهای عالی داشت چون این حکایت را این فقیر حقیر که شارح است پیش از این در کتاب بهشت سوم که این ملکوت بنظم آورده بود و اینجا راه سخن یافت اولی آنکه آن حکایت منظومه را ع

کفت شخصی که سید ابو	جعفر بن محمد باقر	متوجه بمکه اعظم	بود و من هم رهش قدم بقدم
روزی از روزها در آن رفتار	زیر خرمابنی کرفت قرار	خشک بود و چو پیر زال عقیم	مانده در بر روزکار قدیم
خواند زیر زبان امام دعا	بعد از آن روی کرد بر بالا	کفت ای نخل خشک کشته تمام	کن امروز خلق را اطعام
زانچه ایزد ودیعه در تو نهاد	خاصه از بهر روزی عباد	دیدم آن نخل را که در ساعت	کشت هم چو بنده در طاعت

سبز و کشته خوشهای رطب	از وی آویخته بطرز عجب	زان رطب نوش کرد امام	من و اصحاب را رساند بکام
حق کواهست کانچنان رطبی	نرسید هیچ کام و لبی	تو شیرین بسان آب حیات	بسته شیرینیش لب ز نبات
حاضر اعرابی در آنجا بود	کفت اینجا امام سحر نمود	کفت امامش کهای حریف فضول	ما که هستیم وارثان رسول
انبیا راست او و ما وارثه	هست این حق بحق بی تشبیه	بدعا هر چه دعا داریم	سید هر قادری که ما داریم
نه بسحر و نه کهانت ما	بکهانت مکن اهانت ما	هست از لطف کردکار غفور	ساحری و کهانت از ما دور
کر تو خواهی دعا کنیم کنون	که بسازد سکی ترا بیچون	آن خبیث از کمال بی ادبی	کفت بسم الله آنچه بنمایی
کرد صادق دعا بصدق تمام	شد سکی آن دو از دعای امام	روی بنهاد سوی خانه خویش	تا در آید بآشیانه خویش
اهل و اولاد او بچوب و بسنک	ره ندادند با خودش از ننک	او بسوی امام روی نهاد	بندامت ز دیده خون بکشاد
بندامت بخاک میغلطید	آب از ابر دیده می بارید	تا امام زمان ترحم کرد	بدعایش ز نوع مردم کرد
کفت آنکه که آوری ایمان	بدعای امام عصر و زمان	کفت آری هزار بار هزار	ای خداوند زمره ابرار

غرض ازین حدیث غیر ازین نیست که امام در جواب اعرابی فرموده بود که ما ورثه انبیاییم و بدعای ما دعای ما ساخته بشود و بسحر و کهانت در ما نیست اما چون مولف این حکایت تمام نقل نفرموده بود و شارح قبل ازین بنظم آورده این حکایت بین تقریب مذکور کشت ظاهر نیست که بعضی از نواصب ایمان بافضلیت امیرالمومنین بر انبیا نکرده بطریق ایمان آن اعرابی و اولادش **اما مقدمه دوم** از برای آنکه مراد ایشان ازین کلام بوده باشد هر فضیلتی که هر یک از انبیا را بوده پس هر یک از ائمه اجمع از کل واحد انبیا باشند که هر یک از انبیا صاحب فضیلتی مخصوص بوده باشد **و اما مقدمه سیوم** پس ظاهر است که مراد نیست بافضل الا اجمع للفضایل و المزایا اکر کویی که چکونه می تواند بود که آدمی سک شود و انقلاب حقایق محال است کویم مسخ امریست جایز چرا که اکر امتناع کند مخالفت مضمون قرآن کرده باشند اما مقدمه اولی از برای آنکه لازم نمی آید از فرض او محال اما مقدمه ثانیه پس اصل عدم امتناع است و لازم وقوع لقوله تعالی كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ و قوله

بوده بوزینهای رانده خوار شده

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بلکه این واجب الوقوع است در این امت

نیست امر خدای الا آنکه هرکاه خواهد چیزی را چون بکوید مر آنچیز را که بشو پس علی الفور بشود یعنی آنکه مراد او باشد

بانکه وقوعش در امم سالفه در هر جا واقع شده در این امر واقع میشود در این امت لقوله صلعم و اله کلما صار فی الامم السالفة یصیر فی هذه حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة

پس واجب میشود و نوعش درین امة واین حدیث متفق علیه است من الجانبین وکجاست انقلاب حقایق غایة ما فی
الباب فردی از ماهیتی بود پس گردید از ماهیتی دیگر اگر کسی مسلم داشتیم اما این آیا از قسم تناسخ هست یا نه وتناسخ قایل
نیستید گفته است شمس الدین سمرقندی در صحایف خودش که محققان اتفاق کرده اند از طایفه فلاسفه بر ابطال
تناسخ اکنون این یکی از اقسام آنست حیث قال القائلون والمتکلمون که بتناسخ چهار طایفه اند اولین آنکس است که
میگوید که نفس انسانی متعلق نمیشود الا ببدن انسان دوم آنکه تجویز میکند انتقال آن ببدن حیوان غیر انسان سیوم آنکه
روا میدارد انتقالش بنبات نیز چهارم آنکه جایز میدارد انتقالش بجماد نیز واین گروه نام میکنند آنرا که انتقالش بابدان
باشد نسخ وآنرا که انتقالش بحیوان غیر انسان باشد مسخ وآنرا که انتقالش بنبات نیز باشد فسخ وآنرا که انتقالش بجماد
نیز باشد رسخ علی الخصوص مجاهد تفسیر کرده آیه معجز برایه کونوا قردة خاسئین را بمسخ قلوب ایشان
بمعنی طبع وطبیعت نه آنکه مسخ صورت ایشان مجمع بالجمله انسان این هیکل محسوس است پس هرگاه باطل شود وقرده بجای او
مخلوق شود در اجزاء نیز خود وحاصل مسخ باعدام اعراضی که باعتبار آن این جماد انسان بود وایجاد اعراض دیگر باعتبار آنکه
قرده شود ونیز اگر تجویز کنیم این را اقرار نتوان داد باخود در هر بوزینه وسگی که در نظر آید که این انسان عاقلی بوده
واین موجب شکی است در مشاهدات مولف سلم الامر عن الآفات میگوید که این آنچنان نیست که در شیئ فانی شود
درهمین کالبد بعینه لیکن منتقل میشود از حالتی بحالتی دیگر وانتقال جوهر از حالی بحالی را نه متکلم منکرست نه حکیم پس سنگی که
انقلاب عناصر و مرکبات بعضی بعضی از برای امری معروف ممکن است وکافی است برای تو انقلاب عصای موسی
بحیه بالجمله العهدة باین نبات وحیوان از باب انسان وبنی جنس که حیوان دیگر باشد گفته است امین الاسلام
طبرسی در مجمع البیان که در انقلاب عصای موسی بحیه دلالتی است بر آنکه جواهر متماثله از جنس واحدند از برای آنکه حالی
ابعد از حال حیوان تا حال خشب نیست وآنچه جاری مجری آن باشد از جمادات تمام شد سخن او وگفته است صاحب
شرح مواقف که متکلمان میگویند که اجسام متجانسه بالذات یعنی متوافقة الحقیقة برای آنکه از جواهر مرکبند وآنکه متماثله
اند خلافی واختلافی نیست در آن وعارض میشود اختلاف مر اجسام را نه ذوات آنها را بلکه بآنچه حاصل میشود در آن
از لواحق بر اینکه فعل فاعل مختار پس اجسام بسبب امور خارجیه از ذوات ایشان متخالف توانند بود واین
چیزیست که اجماع کرده اند بر آن الا النظام این معنی عبارت از آنست که اگر گفته شود بعدم تماثل در ترکیب از عناصر
اربعه چنانکه حکیم میگوید پس فساد صورت وکون دیگر چیزی را حکیم منکر نیست وازین انقلاب حقایق لازم نمی آید
اگر فردی بود از ماهیتی بعد از آن فردی گردید از ماهیتی دیگر وجواب از قول مجاهد آنست که آدمی این هیکل محسوس نیست

بلکه آنکه تبدل می پذیرد بنمو وذبول پس این امریست ورای این اجزا خواه ناری یا هوایی یا آبی یا خاکی یا
خون وباقی اخلاط چهارگانه یا روح یعنی روحی که مرکب از بخاریه اخلاط ولطیف آن یا نفس یا حیات یا مزاج معتدل یا
جوهر ساریست در جمیع بدن یا جزئی در جایی از بدن چون قلب ودماغ یا مجرد چنانکه فلاسفه میگویند وبعضی محققین از
متکلمین هم یا آنکه آن اجزا اجزاء اصلیه باشد در بدن باقی از اول عمر تا آخر وطارق وطاری آن نشود زیاده ونقصان نه
واین مذهب متکلمین است ومختار علامه ومعرب مقداد فاضل وبهر تقدیر پس امتناعی نباشد در بقای این چیز با تطرق تغیر
بسوی این هیکل واین عبارت از مسخ است واگر جایز باشد این قدر از تغیر پس چگونه باور کنیم که ملکی آن جثه عظیم درآید
بچهره بصورت دحیه وآنکه نظام اعرج گفته است در تفسیر خود که تغیر نیاید از ایشان الا خلقت وصورت وعقل وفهم باقی
در پس هستی که ایشان می شناسند آنچه بایشان رسیده است بشومی معصیت از تغیر خلقت وبدشدن صورت وعدم
نطق وسایر خواص انسانیت پس تمام میشود باین ومعذب بند عبارت حاشیه مصنف که منه نوشته آنکه تحقیق
مرام وتفصیل کلام درین مقام اینست که عقل یا عرض است یا جوهر وبرتقدیر یا جسمانی است یا مجرد سیوم مذهب حکما
وجمعی از متکلمین است ودوم یا جزء لا یتجزی است در قلب واین مذهب ابن راوندی است یا جسم است ودر هنگام
این هیکل محسوس است وبعضی ازین رفته اند یا بعض این هیکل است که آن یا بسیط است از آتش یا از هوا یا از آب
اندک مردمی برین رفته اند یا بسیط نیست ودرین هنگام یا اجزاء اصلیه است که بنمو وذبول زیاده وکم نمیشود وجمعی نیز
این رفته اند یا جسم لطیفی است ساری در بدن که هرگاه عضوی از بدن بریده کشیده میشود وبجهه بسوی باقی اعضا این جسم
در هرگاه بریده شود وبجهتی که نتوان گفت که این جسم منقطع شد چرا که خون است یا اخلاط چهارگانه وجمعی دیگر برین رفته اند
یا آنکه روح است یعنی جوهر مرکب از بخاریه اخلاط ولطیف آن مسکنش اعضای رئیسه که دل باشد ودماغ وجگر
واز آن برگ [illegible] وسایر اعضا واولین یا مزاج معتدل انسانی است یا تخاطیط اعضا که متشکل میشود انسان
بآن بوضعی که از اول عمر تا آخر عمر وعرض مسمی بحالتست وبهر یک از این مذاهب که مسطور شد قومی رفته اند واز نهایت بیرون نیست
اگر کسی از انبیای سابقین چیزها نقل کرده اند اگر ایشان را ورثه انبیای نامید پس سزاوار نیست که هرچه از
آن انبیا بوده از فضایل وکمال وکرامه ومعجزه که مشتمل باشد بر یکی ازین دو یعنی کرامة ومعجزه طرفیشان را نیز باشد مثل
آنکه بنا بر علوم حکم بورثه انبیا بودن ایشان واین برهان لمی است بر آنکه انبیا بسبب ایشان ثابت
با اختلاف مراتب ایشان وتفاوت طبقات ایشان وتباعد شئون ایشان همچنانکه متواتر است از ایشان علیهم السلم
بود از آن گفته که این جماعت قرده باقی ماندند یا فانی شدند [illegible] بر تقدیر بقای ایشان پس این قرده

[illegible]

و جمعی برین رفته اند

که در زمان ما موجودند از نسل آنهایند یا نه و این عقلا جایز نیست مگر آنکه روایتی است از ابن عباس که آنها که مسخ شدند
زیاده از سه روز زنده نبودند و صدوق نیز نص بر نفی کرده در کتب فقهیه پوشیده نماند که خدای تعالی ملائکه را
که سجده آدم فرموده برای آن بود که این حضرات در صلب او بودند بنحوی که اشعاری بر آن شد و آنچه بعد از این ذکر کرده شود ان شاء الله
و ملائکه خدم ایشان بودند و از برای تعلیم آدم ملائکه را الاسماء کلها باز در کتاب خرایج الجرایح است از علی
بن ابی حمزه که تکلم فرمود حضرت امام کاظم ع با حبشی که در حبشه ایشان را خرید بود و با من گفت و عجبت من کلام ایشان
گفتم ای والله گفت پس عجب نیست و تعجب مکن پس باید که پوشیده نباشد بر تو از امر من که اعجب اعجب است و نیست
این چه شنوی از من غیر از آنکه مثل مرغی بمنقار فرا گیرد از دریا قطره الحدیث و ازین کتاب است از حضرت ابی عبد الله جعفر ع
که قومی از اهل خراسان بخدمتش آمدند با ایشان بفارسی سخن کرد که مر خدای را در زمین دو شهر است یکی بمشرق و یکی بمغرب
بر هر یک ازین دو شهر دیواریست از آهن و در هر یک از آن هزار در از آن در و مصراع دارد و در هر شهر هفتاد هزار زبان
مختلف اللغات هست و من جمیع آنها را میدانم و آنچه درین هر دو شهر است و آنچه در میان این هر دو شهر واقع است
و در کتاب کافی است از ابن ابی عمیر از جابر از حضرت ابی جعفر ع که حضرت امام حسن علیه السلام گفت که
ان الله مدینتین احدهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من الحدید وعلی کل واحد
بدرستی که مر خدای را دو شهر است یکی از آن دو در آفتاب برآمدنگاه و دیگری در آفتاب فرورفتنگاه بر هر یک از آن دو دیواریست از آهن و بر هر
منهما الف الف مصراع وفیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف
از آن هر دو هزار هزار مصراع و در آنجا هفتاد هزار هزار زبان که تکلم نموده میشود هر زبانی بخلاف
لغة صاحبه وانا اعرف جمیع اللغات وما فیهما وما بینهما وما علیهما حجة غیری وغیر
زبان آن فریق دیگر و من می شناسم همگی زبانها را و آنچه در ان هر دو شهر است و آنچه در میان آن هر دو شهر است
اخی الحسین و در کتاب خرایج الجرایح است که حضرت امام رضا ع خبر داد بعضی از شیعه خود را که باز آید
و برادر من حسین
بسوی بصره بعد از سه روز از وصولش پس قوم نهاد درین روز تا آنجا و بازگشت همان روز بسوی مدینه بعد از قرن شتابید
عمر بن هذاب لعنه الله پس گفت که محمد بن الفضل هاشمی گفت که از تو چیزی چند که صحیح دلیل قبول آن بکند ظاهر شده حضرت
امام فرمود که آن کدام است گفت خبر داده اند مارا که تو میدانی هر چیزی را که فرو فرستاده است خدای و تو میدانی
همه زبانها و لغتها را پس حضرت امام گفت راست گفت محمد بن الفضل و من خبر او داده بودم پس بیایید و بپرسید گفت
پس ما می آزمائیم ترا بگو خبر ما بالسنه و لغات مختلفه این رومی و این سندی و این فارسی و این ترکی که از طایفه

جمعی حاضر کرد و گفت با امام مکالمه کنند هر یک بلغت خود و زبان خود چنین کردند و حضرت امام با ایشان تکلم و مجاوبه
نمود و نظر بجانب ابن هذاب کرد و گفت اگر آزمودی مرا من نیز می آزمایم ترا اگر روا باشد که مبتلا شوی درین ایام
بدم بی رحمی که مر ترا باشد آیا تو مصدق این معنی هستی گفت نه بدرستی که غیب را کسی بغیر از خدای نمیداند حضرت
امام فرمود اولیس الله یقول عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
آیا پس نیست آنکه خدای میگوید خدای دانای غیب که ظاهر نمیکند بر احدی مگر آنکسی که برگزیده باشد از قسم فرستادگان
پس رسول خدای مرتضی است و ما ورثه این رسولیم که خدای مطلع ساخته او را بر هر چه ما بخواهیم از غیب خدای
پس او تعلیم داده است ما را ما کان وما یکون تا روز قیامت و بدرستی که آنچه ترا
که خبر میدهم ترا یا ابن هذاب که بودنی است مر این تا پنج روز که تو مبتلا شوی ببلایی و مر تراست دلالتی دیگر که زود
باشد که کور شوی مر دروغ بگویی آنگاه بمرض برص مبتلا شوی محمد بن الفضل گفت که والله هر اینه تحقیق انتهی ابن
هذاب رسید پس امام ع او را گفت هر اینه بتحقیق میدانستی در آن وقت که خبر دادم ترا ولکن متحیر بودی و این
حدیث طویلی است محتوی بر چند معجز اگر گوئی آنچه واقع شد با ابن هذاب آیا واقعی بود که اگر واقع نبودی حضرت
رضا کاشف بودی و کاشف بودی و واقع نشد این مگر برای اخبار او ع باین پس این موز افتاد گوئیم کل این
محتملست و دوم اقرب و بر هر دو تقدیر معجزه متحقق اما بنابر اول پس بدرستی که این اخبار بغیب بود و اما بنابر دوم
پس از وجهه انقلاح آن و اخبار امام از آن بلکه نظر بکل واحد من هذا التقدیرین این دو معجزه متحقق اگر گوئی نسبت کل
واحد از تقدیرین متصور نیست الاعجزه از برای آنکه این کلام او علیه السلام یا انشائیست بتحقیق معجزه انقلاح یا اخباری
پس جایز است مر این را از نسبت خارجیه این پس نمی تواند بود الاعجزه اخبار بغیب گوئیم نسبت انشا احتمال معجز بین
ظاهر است و نسبت اخبار معاینه واقع شده اگر جایز نبودی استناد معجزتین بخصوص این کلام بسوی آنحضرت ع اعم
آنکه کلام دیگر از دعا یا غیر آن یا امر غیر کلام و عدم استناد این هر دو باین امر مخصوص منافی استناد در نسبت مطلقا
اما گوئیم آن ملعون هر دروغ پس جایز نیست که معلق شده باشد بری از آن امور حضرت امام ع از برای آنکه غیر شرع
و در خرایج الجرایح است منقول از ابان بن تغلب که گفت صباحی بر در سرای حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع رفتم
چون اراده آن کردم که داخل شوم بیرون آمد بر من قومی که نیکوتر از ایشان ندیده بودم نه سیمایی بهتر از سیمای ایشان گویا مرغ
بر سرهای ایشان بود بعد از آن داخل شدیم بخدمت حضرت امام و آنحضرت سخن در امری که کس این مردم متعرق

الالسن بود عربی وفارسی وقبطی وحبشی وسقلبی واین جماعت سخن آنحضرت را فهمیدند ومیان هم گفتند که
این چگونه حدیثی است که این حضرت میکند که ما هیچ مختلف الالسن نمی فهمیم پس آنکسی که زبانش عربی داشت
گفت حدیثش عربی است وآنکه زبانش فارسی بود گفت آنچه من فهمیدم بفارسی بود واین واین گفت وحبشی گفت
که با من حدیث نکرد الا بزبان حبشی واین واین گفت وسقلبی گفت همچنین الحاصل رجوع بحضرت امام ع کردند وحال را
گفتند پس حضرت امام فرمود حدیث واحد بود ولکن تغییر کردم برای شما بزبانهای شما مولف ابده [illegible] میگویم که
شبهه نیست درین که حدیث واحد بوده وتغییر فرموده برای ایشان بزبانهای ایشان والقا معنی کرده در ایشان
واین همچنین است والا پس ممتنع باشد عقلا این که کلامی واحد هم عربی باشد وهم فارسی وهم حبشی وهم سقلبی وهم قبطی
بدیهة وهم از کتاب مذکور است از ابی بصیر خادم که گفت شنیدم از حضرت ابی محمد الحسن علیه السلم میشنیدم که تکلم میکرد چند
بار که تکلم فرمود با غلامان خود بلغات ایشان ترکی ورومی وسقلبی پس تعجب کردم ازین وگفتم این شخص در مدینه
متولد شده وبر همه کس ظاهر نشده چگونه بدین لغات تکلم مینماید تا آنکه حضرت ابی الحسن ع در گذشت ونديد کسی او را پس چگونه
بدین لغات تکلم مینماید در نفس با خود همین تامل داشتم که آنحضرت روی بمن کرد وگفت ان الله تبارک وتعالی
بین حجته من سایر خلقه بکل شیء ویعطیه اللغات ومعرفة الانساب
والرجال ودرین حدیث چند چیز طرفه است واز جعفر بن محمد بن مالک الفزاری مروی است از ابی هاشم که گفت
رفتم نزد ابی الحسن ع سخن کرد با من بزبان هندی مرا خوش نیامد که رو کنم برو ودر پیش او
ظرفی بود پر از ریگ پس تناول فرمود از آنها یکی از آنها در دهان مبارکش نهاد ومکید وبعد از آن انداخت بسوی
من ومن آنرا در دهان خود نهادم بخدا سوگند که هنوز نایستاده بودم در خدمت آن حضرت که تکلم میکردم بهفتاد وسه زبان اول
آنها هندی واز کتاب مذکور است از موسی بن جعفر علیهما السلم که سوال کرد از ابی بصیر بعد از آن که آنحضرت شناخت
که پوشیده نیست بر امام کلام احدی از مردمان ومنطق مرغان وکلام هر چیز که در آن روح باشد که هر که اینها عطا
نوح را سفینه حکایت آن چگونه بود که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت وهر که تخلف کرد بباد هوا بطوفان فنا
رفت وحضرت امام صادق ع این حکایت را بابا او دین کنیز ازین بیان فرموده ورزوده باشد که درینجا نیز آنرا
مفصلا بیان آوریم طاوس بن طاوس قدس سره در کتابش که مسمی است بامان الاخطار آورده که روایت

کرد شیخ بن محمد بن النجار مقدم اهل حدیث بمدرسه مستنصریه که او حافظ آن بود در مقتضای عقیدت خود در آنچه روایت
کرد برای ما از اخبار نبویه از کتاب خودش که ذیل است تاریخ خطیب را در ترجمهٔ آن گفته حسن بن احمد المحمدی تا محمد
بن علوی از قاضی ابو محمد الحسن بن عبد الرحمن بن خلاد رامهرمزی وابی عبد الله قالی وبکر بن احمد بن مخلد که
روایت کرده از ابو ابو عبد الله الحسین بن زید الحسینی القصبی که گفت قاضی ابو الفتح محمد بن احمد بن مختار واسطی که
گفت بودیم نزد ابی جعفر محمد بن الحسن بن محمد تا آنکه گفت که خبر داد ما را سید ابو عبد الله الحسین بن زید بن
الحسن بن زید الحسینی القصبی که بر او چیزی میخواندم در جرجان گفت که حدیث کرد برای ما شریف ابو محمد
حسن بن احمد علوی محمدی ببغداد در ماه رمضان سنه خمس وعشرین واربعمائه که گفت که ما گفت قاضی ابو محمد
حسن بن عبد الرحمن بن خلاد وبکر بن احمد بن مخلد وابو عبد الله قالی که گفتند حکایت کرد برای ما محمد بن
منصور عباسی که گفت حکایت کرد برای ما احمد بن بشار وحکایت کرد برای ما یحیی بن اکثم قاضی که
حکایت کرد برای ما مامون از عطیه عوفی از ابان عیاش از انس بن مالک از پیغمبر ص وآله انه قال
لما اراد الله عز وجل چون این فقیر شرح این حدیث را در کتاب المقتبس بن نور واحد بنظم بود پرداخته
اولی آنکه همچنان نظم در سلک انتظام این لآلی منثوره کشیده ودر هر جا که مقتضی نظم اشکالی داشته باشد
برسم اقتباس وغیر آن بلسان عربی مبین نثر الحاق نماید والعون من الله الملک المستعان

این همایون رقم از کلک کرام — اینچنین آمده از سلک کلام
که چو نوح نبی آن منبع جود — گشته سیراب ازو کشت وجود
قوم را کرد دلالت بر شاد — هیچ از آن طایفه کارش نگشاد
گفت از روی هدایت یا قوم — اعبدوا الله مکرر با قوم

یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون

خویش را هیچ نپنداشت مخاف — تا تخویف بگفت انی اخاف

انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم

هیچ از آن فایده روی ننمود — بعد از آن دست بنفرین بگشود
لا تذر گفت وبران کرد اصرار — که ز کفار نماند دیار
چون اجابت بدعا حاصل شد — در زمان وحی بر او نازل شد
جبرئیل آمد وآورد نهال — گشت وزین حال اجل
از قرآن عرش چنان شد که ز فرش — از علو سایه بینداخت بعرش
ساج افراخت سوی گردون — داد در باغ جهان معجزه بر
حامل وحی بقصد شجره — امر آورد بقطع شجره
بحکم الله سر از امر نتافت — شاخ را قطع نمود وبشکافت
بر افرازی اگر بود علم — اره اش کرد وبفرمود قلم
خشک شد نخل فتاده برو — سر حجب القلم آمد بظهور

شجری را که بصد خون جگر / دهر پرورده و افراخته سر
اره و تیشه بدندان و بدست / سعی کردند و فکندند ز شست

نخل را اره ز ره راست نمود / آمد آنجا بر کوع و بسجود
نخل چون اره بپا افتاد و شکست / یافت فرمان و بسر جا دادش

شانه سان کرد بنوقش چو حای / همچو گیسو شد آمد تا پای
نخل بیکر در رغبت چو بجود / اره از قهر چه دندان می سود

مثقب آن طایر آهن منقار / رخنه میکرد برای مسمار
تخته کز اره بخراشید جبین / از جبین رنده همی برد شکنج

مثقب آنجا بیگانه شد یار / چون که تا تخته که کند در دل کار
مصقل آمد بلطافت بنوه / تخته چون آینه زان رخشنده

رنده را راند بصنعت نجار / تخته و مهره بهم کار کرار
جمع کردند زبان از هر سو / تخته و کنده و تیر و پر دو

نوح در فکر که این تخته و تیر / چه توان کرد و چه سازد تدبیر
جبرئیل آمد و تعلیمش داد / دادش از ملک فلک سیر مراد

بهر آن کشتی گیتی پیمای / داشت جبرئیل بتن تاج همای
پر ز مسمار بکف تابوسنی / هر یکی از زبر ازنا قوتی

پر ز مسمار جلی تابوت / سبز از قدر ملک ملکوت
عدد آنکه ز جان برد اندوه / بود از الاف صد و بیسته

حضرت نوح نبی آن مسمار / برد یک یک همه در فلک بکار
چون نگینی از نگین ده بین نبشت / تا از آن پنج بماندش در دست

ز آن یکی داشت بغیتی درخشت / همچو ابهام ز نه پنج انگشت
کرد اشراق چو خورشید آنخست / بلکه خورشید از او نور اندوخت

نوح حیران شد و زان خیره بماند / او بنطق آمد و زین گونه فشاند

فقال علی اسم خیر الانبیا محمد بن عبد الله

گفت بر نام نبی عربی / متحیر شد از آن نوح نبی
که بر این نام نکو شو آگاه / از محمد پسر عبد الله

قال هذا باسم خیر الاولین والاخرین محمد بن عبد الله

بهترین رسل و خیر بشر / آنکه در فلک گشته سپر
در سفینه بنشان جانب راست / راست کن جانش که جانش آنجاست

نوح این کرد و بفرموده روح / نصب آن کرد در آن فتح فتوح
کرد مسمار دوم را اکنون / همچو انگشت شهادت بیرون

یافت آنهم چو شهاب ثاقب / گفت نام علی بو طالب
گفت جبرئیل که اساس کار / جاده از پسر این را پیدار

قال مسمار اخیه وابن عمه علی بن ابی طالب

کاین هم از این عرش نور جلی است / اسد الله مسمی بعلی است
برد از فاطمه زهرا نام / زد و مسمار سی یافت نظام

چون برآمد سوم مسمارش / زهره سان شعشعه ز انوارش
برد نام حسن از سر جاه / زد مسمار علی گشتش جای

چارمین نور فزا شد سپهر / یافت چارم فلک از پرتو مهر

فاشرق وانار و بکی فقال یا جبرئیل ما هذه النداوة

پنجم افروخت چراغ انجم / خاست خشنده بر سکر از پنجم

گفت روح القدس این که بهین / سید جمله شهیدانست این
هست این هم چو برادر زابرار / بار از مرشد جا به سار

فقال

فقال هذا مسمار الحسین بن علی سید الشهداء فاسرع الی جانب مسمار اخیه
پس گفت این مسمار حسین پسر علی است سید شهدا پس فرو کوفته از جانب مسمار برادرش
کشت پهلوی حسن جای حسین / متفق گشت بهم نور دو عین
ثم قال النبی ص واله وحملناه علی ذات الواح ودسر
آنگاه گفت پیغمبر ص واله که بار کردیم او را بر چیزی که صاحب تخته ها و مسمارها — صلوات الله علیها

قال النبی ص واله الواح خشب السفینة ونحن الدسر لولانا ما سرت السفینة باهلها
گفت پیغمبر ص واله که الواح چوبهای کشتی بود و ما مسمارهای آن اگر ما نبودیم آن سفینه اهلش را راه نمی برد
بگوید ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن الطاوس مصنف آن کتاب که این حدیث مذکور
شد مگر بروایت محمد بن النجار که از اعیان و ثقاة اهل حدیث است در مذاهب اربعه و از کسانی که پیش مخالف
متهم این معنی نیستند که شغل ایشان روایت فضایل اهل بیت و علو مقامات ایشان باشد و روایتی و روشتی
نیست از طرق و طرف شیعه اهل بیت تا این زمان و نقل کرده است او در کتاب دلایل و براهین در مجلد
ثانی عشر از تاریخ محمد نجار شیخ المحدثین بمدرسه مستنصریه تمیمی را و گفته هر اینه هلاک شد قوم نوح بطوفان
پس عالم در قبضه ایشان بود یعنی در قبضه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و در اختیار ایشان برای
آنکه منزلت ایشان رفیع است عند الله تعالی پس در عیون المعجزات است از ابراهیم بن سعد که گفت دیدم
حضرت امام صادق علیه السلام را که ماهی نمک زده بسوی او آوردند پس بود دست خود را بر آن در
حال در نظرش بجنبش درآمد و براه رفت آنگاه آنحضرت دست مبارک بر زمین زد در حال دریای
ظاهر شد در زیر هر دو پای مبارکش بعد از آن دیدیم کشتی در دریا آنگاه دیدیم مطلع آفتاب و مغربش را
در اسرع از لمح بصر و در کتاب مزبور است از ابی عاقب صدوحی که گفت دیدم حضرت ابا عبد الله امام صادق ع را
که سوال مسئله از او کردند او در غضب شد بمرتبه که متجلی شد از او بجد رسول ص واله و بافق آسمان رسید پس
هیجان کرد بسبب غضب او بادی سیاه تا حدی که نزدیک بود که مدینه را از جای برکند پس چون آنحضرت
در مقام هدایت درآمد بزبان معجز بیان فرمود که لو شئت لقلبتها علی من علیها ولکن رحمة الله
اگر خواهم هر اینه برگردانم این شهر را بر هر که بر روست لیکن رحمت خدا
وسعت کل شیء — گنجایش هر چیز دارد — و اگر میگویند که برای حضرت ابراهیم ع آتش افروخته برد و سلام شد
یعنی سرد و با وجود سردی موجب سلامت شد غرض آنکه بخیان شد که از سردی بحضرت رساند پس در کتاب

بلغ قراءته ایده الله

مذکورست از مفضل بن عمر که متوجه شد منصور بسوی حسن بن زید که از جانب او والی جرجان بود تا خانه حضرت امام جعفر را بسوزاند پس واتش در در دهلیز زد و برافروخت پس حضرت امام بیرون آمد و در آتش راه میرفت و میگفت

أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللهِ ، بقدرت خدای آتش آنحضرت هیچ گزند مضرتی نرساند

منم پسر عراق بری منم ابن ابرهیم خلیل خدای

گفته است صاحب آن کتاب که روایة کرده اند که نمرود علیه اللعنه وقتی که حضرت ابرهیم ع را در آتش انداخت و دید که آتش بهشتی بوی بنرسانید گفت هذا العراق البری وما عرفته الا عراق البری

این عراق بهشتی است و ندانستم این شخص را الا آنکه عراق بری است

و قصه صفوان بن الاکحل پیش ازین گذشت که شیعة علی لا یاکل لحومهم النار

پس روایت علی اند که نمیخورد گوشتهای ایشان را آتش

و او بسلامت از آتش بیرون آمد حال آنکه بتحقیق جمع کرده بود آتش در زده بودند برای او هزار دسته هیمه را و او جامها کتان سفید پوشیده بود و با آتش اندوخته بل متاثر نشد از برای آنکه شیعه امیر المومنین بود ظاهر است که سبب برد و سلام شدن آتش بر حضرت ابرهیم علیه السلام نیز القصده وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ است

و در خرائج الجرائح است از مفضل بن عمر از حضرت امام موسی ع که در ان وقت که عبد الله افطح دعوی امامت کرد امر کردند که هیمه بسیار جمع نمودند و دران آتش زدند و آتش بهمه هیمه در گرفت و حضرت امام موسی ع با جامها که در بر داشت در درون آن نشست و ساعتی دیر در اینجا توقف فرمود بعد ازان برخاست و جامه خود بیفشاند بحضور جماعتی از وجوه شیعه و اصلا از آتش ضرری بپیراهن آنحضرت و اثری بر دامن آن عالی منقبت نرسیده و ظاهر نگشته بود و مبراینه اگر موضع نار ابرهیم روضه و گلزار شد در خرائج الجرائح است از صالح بن سعید که متوکل کس فرستاد و حضرت ابی الحسن هادی ع را بحضور خود طلب داشت پس چون امام ببغداد تشریف آورد آنحضرت را در خان صعالیک یعنی کاروانسرای که مقام گدایان بود فرود آوردند و من درانجا بخدمت امام ع رفتم و گفتم که در کل امور اراده این گروه مکروه آنست که اطفاء نور تو کنند و تقصیر در عزت تو نمایند تا مرتبه که ترا درچنین کاروانسرای فرود آورده اند پس امام فرمود

هٰهُنَا يَا ابْنَ سَعِيدٍ و بعد ازان ایما فرمود بدست مبارک پس بنظر درامد روضه چند و درختان و جنات دران خیرات حسان و ولدان پس چشم من دران حیرت ماند و تعجب من از حد درگذشت پس امام فرمود هر جند که ما درینجا باشیم اینجا برای ما چنین خواهد بود و از حدیثی است که در کتاب مذکور مسطورست از ابی العباس که گفت

در حالی که ازین سوال کردند و من از مذهب حق منحرف بودم و بعد ازان بازگشت کرده عقیده خود را نیکو ساختم و این آنچنان بود که من داخل جماعتی بودم که خلیفه برای احضار حضرت امام فرستاده بود در اثنای راه بمنزلی بایر رسیدیم الحز رسیدیم و از آنجا امام رسیدیم که فرود می آیی یا نه فرمود که نه و بیرون آمدیم از انجا نه چیزی خوردیم و نه آبی آشامیدیم چون کرما اشتداد یافت و گرسنگی و تشنگی بجای رسید که عاجز شدیم و در بریه ملسا بودیم که هر چند چشم بکار بکرداز اندک سایه که در انجا استراحتی کنیم پیدا نبود تا کار بجای منجر شد که همگی یعنی با آنحضرت آوردیم آنحضرت فرمود که شمارا چه میشود تا ما گرسنه و تشنه شده اید پس من گفتم ای والله یا سیدی فرمود که درخت غرس کنید و کجوره و ببا شامید من ازین قول تعجب کردم چرا که در صحرای ملسا بودیم که مطلقا چیزی که سرمایه استراحت و سایه برای راحت باشد درانجا پیدا نبود و آب و سبزه ازهیچ سو بنظر در نمی آمد پس آنحضرت فرمود چیست شمارا آنچه می توانید غرس کنید پس من پیش دستی کرده چوبی را در زمین فرو بردم و آنحضرت ملتفت آن شد ناگاه دیدم که دو درخت عظیم پیش ما رسته و سایه بر اطراف و جوانب انداخته فی الحال عالی از مردمان در زیر سایه آن قرار گرفتند و من آن موضع را و اجی بودم و آن درختان اثر نبود و ارضی براح بود و من بر روی زمین سیاحت بسیار کرده ام هیچ جا بشیری و جنگلی آب ندیده ام پس در انجا فرود آمدیم و خوردیم و آشامیدیم و استراحتی تمام و راحتی بالا کلام روی نمود حال آنکه گذرا بران سرزمین عبور ما اتفاق افتاده بود هرگز اینچنین منود در خاطر من تعجبی افتاد نظری بجانب امام کرده در مقام تامل و تعجب طولی بودم امام تبسم فرمود و روی ازین کرد و گفتم والله لا اعرف لهذا کیف هو پس من بتعقب درخت آمدم و شمشیر خود را در زمین انجا دفن کردم و دو سنگ برای نشان برانجا نصب کردم چون ازانجا کوچ کردیم و ساعتی رفتیم من بر اثر بازگشتم و بهمانجا آمدم که شمشیر دفن کرده بودم سنگهای نشان را یافتم و شمشیر خود بیرون آوردم اما اثر ازان درختان ندیدم گویا خدای را انجا درخت نیافریده بود و آب درانجا خلق نکرده پس تعجب کردم و دست با آسمان برافراشتم و از خدای ثبات بر محبت و ایمان با آنحضرت و معرفت او درخواستم باز راه بر همانی اثر فراگرفته آمدم و برفیقان ملحق شدم و متوجه بآنحضرت گشتم آنحضرت گفت یا ابا الحسن چنین و چنین کردی گفتم آری یا سیدی مرا اینه شکی در دل داشتم و از دل بدر کردم و اکنون از روی یقین صادق خالص خودم و از زمره مخلصان مردمانم نسبت بحضرت تو در دنیا و آخرت و حال اینچنین که می بینید برهان اخلاص ثابت قدم و راسخ دم

ام از کتاب مذکورست از غالب بن مغیره و محمد بن غالب که گفتند در حبس رشید بودیم که حضرت امام موسی بن جعفر درانجا داخل شد پس دران حبس خدای تعالی چشمه آبی ظاهر ساخته و درختی برویانید و ما با آن حضرت

ازان میخوردم وی آشامیدم و سازکار و گوارنده بود و هرگاه بعضی از اصحاب شیعه در می آمدند آنها غایب می شد
چنانکه هیچ مرغی نمیشد و هرآینه اگر حضرت حق سبحانه وتعالی در قرآن معجز بیان فرموده فَخُذْ أَرْبَعَةً
مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
از نوع مرغ را پس جمع کن آنها را بسوی خود و بکش و در هم سرشته ساز بعد از ان بگردان بر هر کوه از ان در هم سرشته جزوی را بعد از ان بخوان آنها را
يَأْتِينَكَ سَعْيًا پس در خرایج الجرایح از یونس بن ظبیان مرویست که گفت نزد امام صادق علیه السلم بودم
با جماعتی من پرسیدم از قول خدای تعالی که از برای حضرت ابرهیم فرموده که فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ آیا طیور اربعه
از اجناس مختلفه بود یا از جنس واحد امام فرمود آیا میخواهی که بجاییم حاضر از ا گفتم بلی امام ندا فرمود که یا طاوس
پس حاضر شد طاوسی نزد آنحضرت بعد ازان گفت یا غراب همچنین غرابی نیز حاضر شد بعد ازان فرمود که یا بازی
بازی نیز حاضر شد بعد ازان فرمود یا حمام کبوتری نیز حاضر شد بعد ازان امر فرمود تا هر چهار را بکشتند و اعضا و ریش آنها
را بهم مخلوط فرمود بعد ازان سر طاوس را بدست گرفت و گفت یا طاوس پس دیدم که گوشت و استخوان و پر آن طاوس
ازان مخلوطات جدا شد و بر هم چسپیده بسرش متصل گشت و طاوس برپا خاست بعد ازان بهمین اسلوب فرمود
که یا غراب غراب هم همچنین و باز و کبوتر نیز همچنین هر چهار برخاستند زنده در برابر او و وزود باشد که در حیز بیان آید
که حضرت امیر المومنین ع نیز چنین کرد و از کتاب مذکورست که حسین بن زید گفت گفتم حضرت ابا عبد الله جعفر ع را که خبر ده
مرا از قول حضرت حق سبحانه مر حضرت ابرهیم ع را أَوَلَمْ تُؤْمِنْ امام فرمود میخواهی که ببینی مثل این چیزی گفتم آری
پس کاردی بدست گرفت و برخاست و کشت کبوتری و غرابی و طاوسی و بازی را بعد ازان آنها را پاره پاره کرد و بلکه
مخلوط و ممزوج ساخت بعد ازان ندا کرد آنها را پس من دیدم که آن اجزا ممزوجه مخلوطه که در هم سرشته شده بود بتبعیض
هر جنس متمیز و علحده شد و اجزا هر مرغ بیکدیگر ربط یافت و هر یک بحیات خود زنده شد بلکه در کتاب عیون المعجزات است
از مفضل بن عمر از حضرت ابی عبد الله جعفر ع که گفت هرگاه که قائم ما قائم میشود مؤمنی مرغی از آسمان فرو می آورد و آنرا بسمل میکند
و بریان میکند میخورد و استخوانهای آنرا نمی شکند بعد ازان بگوید مر آن مرغ را که أَحْيِ بِإِذْنِ اللهِ پس آن مرغ زنده
میشود و می پرد و همچنین آهوی از صحرا گرفته با آن نیز همچنین میکند الحدیث و هرآینه از اعطا شدن صالح ع را یک
ناقه پس در کتاب خرایج الجرایح است مرفوعا الی الحسین ع که گفت حضرت امیر المومنین ع روزی ندا فرمود که هر کس را
نزد رسول خدای ودیعتی یا دینی بوده باشد پیش من آید هر کس می آمد و هر چه مطلبید آنحضرت مصلای عطای خود را بر
میگردانید و از زیر مصلی آنرا بر میداشت و بوی میداد تا آنکه سلمان برپای خاست و یک اعرابی را گفت ازین سیا

تا از دوی رسول خدا برم و اعرابی از پی او آمد تا بخدمت حضرت امیر المومنین آمدیم و با آنحضرت گفت تو وصی
رسول خدای صلعم و آله آنحضرت فرمود بلی چه میخواهی گفت که رسول خدای ضامن شده بود برای من هشتاد ناقه زاغ چشم را
پس آنها را بیاور حضرت امیر المومنین او را گفت آیا تو مسلمان شده با اهل بیت خود پس اعرابی گفت گواهی میدهیم که تو وصی رسول
خدا و خلیفه اوی بنابرین سوال که فرمودی همه ما مسلمان شده ایم جمیعا پس حضرت امیر المومنین گفت یا حسن برو تو و
سلمان با تو باشند و این اعرابی تا فلان وادی پس ندا کن که یا صالح یا صالح امیر المومنین یقرأ علیک السلم
وَهُوَ يَقُولُ هَلُمَّ الثَّمَانِينَ النُّوقَ الَّتِي ضَمِنَهَا رَسُولُ اللهِ صلعم وَآلِهِ لِهٰذَا الْأَعْرَابِيِّ سلمان گفت
او میگوید که بیار هشتاد شتر ماده را که ضامن شده آنرا رسول خدای صلعم و آله برای این اعرابی
گفت سلمان با امیر المومنین در خدمت حضرت امام حسن بآن وادی رفتیم چون امام حسن ندا فرمود که یا صالح جواب آمد
که لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ پس حضرت امام حسن ادای رسالت امیر المومنین نزد صالح کرد گفت السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ
پس بی درنگی زمام ناقه از زمین بیرون آمد و حضرت امام حسن آنرا گرفت و بدست اعرابی داد و گفت بکش
اعرابی میکشید تا هشتاد ناقه بصفات مطلوبه بیرون آمد و این مصدق قول پیغمبر صلعم و آله است که نفعنی
دینی پس فقیه راوندی در کتاب موازاة بین المعجزات آورده که اگر بیرون آورد برای صالح ناقه که آنرا شتر بچه و قوم را
برای یقین باشد پس بتحقیق بیرون آورد خدای تعالی برای وصی محمد صلعم و آله پنجاه ناقه یا چهل ناقه بیکبوت و صد ناقه بیکبوت دیگر
از او پس قضا فرمود با آنها دیون پیغمبر را که متکفل بود و زود باشد که در سلک بیان در آید بیرون آوردن او علم از برای
سلمان رضی الله عنه دو ناقه از دو درخت و از اتفاق افتادم حضرت موسی را عصای پس حضرت امیر المومنین ع
منقلب ساخت کمان خود را باژدهای از برای عمر علیه اللعنه و در کتاب خرایج الجرایح از زرافه صاحب متوکل مرویست
که گفت مردی مشعبد از جانب هند نزد متوکل آمد و حقه بازی میکرد بخشی که مثل او حقه بازی دیده نشده بود و متوکل
زرد گوش بود و لعاب یعنی بازی گوش بود و باین طور شعبده باز مولع بود پس اراده آن کرد که حضرت امام علی بن محمد النقی
ع را خجل سازد مشعبد را گفت اگر تو او را خجل سازی من ترا هزار دینار دهم چون این حکایت در خزاین ملکوت منظم
آمده مناسب اینست که درینجا هم بهمان نظم موزون ادا کرد و الله الموفق والمعین

مثنوی

متوکل شعبدی ساخت حاضر / او اندر سرای خود حاضر
تا برو ضیافت والطعام / با علی نقی امام انام
کرد آغاز سحر و شعبده / تا برون از خلاف وعده
سازد او را خجل بمحفل خویش / غافل از آنکه خود چه آید پیش
بر سر خوان ضیافت وی / چون در آمد امام فرخ پی
آن مشعبد بسحر کرده کمین / تا خجل چون شود امام مبین

خوشحال بود

دست بر نان امام کرد دراز　　هر دم از سحر و شعبده باز
نان پرید و گرفت از دست　　ساحر از ذوق خنده در پیوست
بالشی بود پیش دست امام　　اندر ان نقش صورتی دو دام
گرد امام زمان در ان قاری　　تا نماید ز معجزش اثری
سوی شیری اشاره کرد که خیز　　واندرین مرد بی ادب آویز
شرزه شیر اندر ان زمان برجست　　زد بر دوش و در کامش بشکست
وآن شوم ایچو آن بالشی　　خود همان نقش گشت بر بالش
جست شد آن شعبده بکار　　متوکل خجل شد از آن کار
کرد درخواست تا امام زمان　　دهد او را ز شیر شرزه امان
کند از بهر او یکی چاره　　بدعا بخشدش دگر باره
ای امام بحق نفس رسول　　هیچ الحاح او نکرد قبول
بدعا بهر او نزد دستی　　زان مشعبد اثر نیافت کسی

و در کتاب مشارق انوار الیقین است هم ازین مقوله آنچه روایت کرده محمد بن الحسن الطبسی که مشعبدی هندی بمجلس متوکل آمد و حقه بازی میکرد و متوکل تعجبها مینمود پس متوکل بهر و گفت که ای هندی ساعتی در مجلس باش که مردی شریف تشریف خواهد آورد چون وی حاضر شود نزد او بازی کن آنچنان بازی که موجب خجلت او گردد چون حضرت ابو الحسن ع حاضر شد بهیچ وجه ملتفت بازی که مشعبد میکرد نشد مشعبد با آنحضرت گفت یا شریف هیچ متوجه بازی من نیستی و تعجب نمیکنی گویا که گرسنه بعد ازان اشارة بنان کردی که در سفره بوده گفت که ای نان بسوی این شریف رو پس حضرت ابو الحسن دست مبارک خود بر بساط نهاد متوکل بروی در افتاد و سیاه شد روی هر کس که در ان مجلس برای خدمت بر پا بود و در کشف الغمه این حکایت را برای حضرت امام موسی آورده اند می تواند بود که این واقع شده از همه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و در عیون المعجزات است از رشیق غلام رشید که گفت رشید متوجه من شد در قتل حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام و من برین قصد نزد امام آمدم عصای در دست آنجناب بود واقف شد غضبناک و در کردن رشید کردید رشید متنبه گشته متوجه من شد که دست از حضرت امام بدار و من از ان حضرت دست باز داشتم و در خرایج الجرایح است که مامون علیه اللعنه از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا استدعا کرد که یا ابن موسی مرا اینه تجاوز از طور خود کرده اگر شما را خدای بحق بر انگیخته و تو در دعوی خود صادقی باید که معجزه ظاهر سازی تا این دو صورت شیر که بر مسند من مصور شده زنده شوند پس حضرت امام ع بانگ بر ان هر دو صورت زد که بگیرید این فاجر را پس دو شیر زنده شدند بوجهی که هیچ چیز از عین و اثر باقی نداشتند و بر جستند و بر حاجب مامون دویدند و او را پاره پاره کردند و خون خوردند قوم در ان متحیر شدند چون آن دو شیر از کار حاجب فارغ شدند اقبال بجانب حضرت امام کردند و سلام کردند و گفتند یا ولی الله فی ارضه ماذا تامرنا ان نفعل به و اشارة بجانب مامون علیه اللعنه میکردند پس غشی بر مامون ملعون

در زمین خدا چه میفرمایی تا بجای آوریم حکم آن را

استدعا کرد چون آنحضرت نزد و دعا کرد و باران نازل شد ... پس حاجب این قصه ... مامون بیان ... حضرت امام ع ...

طاری

۲

ظاهر شد پس حضرت امام بر خاست در مقام آنکه آن دو شیر را از درندگی فرو نشاند چون مامون بهوش آمد آن دو شیر بخدمت امام آمدند که اذن ده ما را تا این مامون ملعون را رفیقش ملحق سازیم پس حضرت امام فرمود ولا اِنّ للّٰه تدبیراً وهو مُغضِبُه وگفت عودا الی مقرکما کما کنتما
زیرا که آن غضب او ست　　باز گردید هر دو بسوی قرارگاه خود تان همچنانچه بودید هر دو
پس آن دو شیر بهمان مسند باز گشتند و همان دو صورت شدند که بودند پس مامون ملعون گفت الحمد لله الذی کفانی شر حمیل بن مهران یعنی آن مردی که بچنگ و دندان شیران پاره پاره شد و از حضرت موسی کلیم الله عصا بر سنگ زد و آب ازان منفجر شد پس در عیون المعجزات در فضایل و دلایل مرفوعا الی حکیم بن اسد که گفت ملاقات کردم با ابا جعفر محمد بن علی الباقر ع که دست مبارک خود بر سنگی زد و آب ازان سنگ بیرون آمد و چشمه شد گفتم او را یا ابن رسول الله ما هذا بعد من عصا موسی گفت نعم من عصاه التی تعجبون منها
ای پسر رسول خدای چه بود آنکه جوشید و روان شد از عصای موسی گفت آری از عصای او آنچه که تعجب میکنید ازان
و از کتاب مذکور است مرفوعا الی النفیس بن الربیع که گفت مهمان شدم محمد بن علی علیهما السلام را و در منزل آنحضرت غیر از خشتی نبود پس چون وقت شب در آمد بر خاست و نماز گزارد و من با او نماز گزاردم پس دست مبارک خود را بر خشت زد پس بیرون آمد ازان قندیلی شعله ناک و مایده مهیا در ان مایده هر گونه گرم و سردی که می باید پس فرمود هر یک ازینها چیزی است که غذا فرموده است خدا مر اولیای خود را پس بخور و بخوردم بعد ازان رفع شد مایده بهمان خشت شکی در من پیدا شد تا آنکه حضرت امام برای حاجتی بیرون رفت خشت را بر گردانیدم دیدم خشتی است کوچک پس امام درون آمد و دانست آنچیزی را که در دل منست پس بیرون آورد ازان خشت قدحی و سبوی که در ان آب بود و ازان بیاشامید و بما داد بعد ازان آنها عود کردند بموضع خود و گفت مثل تو مثل یاران عیسی ع در حینی که وثوق نداشت بآنحضرت بعد ازان امر کرد خشت را تا سخن کند پس خشت متکلم شد و در این حضرت معجزات بسیار است که از شمار بیرون است و اعظم ازینست آنچه در کتاب مذکور است از ابی تمیم علی بن یزید که گفت با حضرت علی بن الحسین ع بودم در وقتی که از شام بمدینه می آمد و این حکایت دور دراز است مراد اینست که گفت تا آنکه آنحضرت فرا گرفت سنگ سیاهی و مهر خاتم خود بر ان نهاد بعد ازان گفت این را بگیر و بطلب هر حاجتی که ترا است ازو پس بحق آنکسی که بر انگیخت محمد را بحق که مرا بتحقیق روشنایی ازان در خانه خواستم چراغی شد در شب تاریک که همه چیز با آن مرئی شد و هر کار میکردم بنظر جلوه گر بود و هر گاه آن سنگ را در دست میگرفتم و پیش سلاطین

باقی

می بردم من ایشانرا امید بودم و ایشان مرا امید بودند و نیز مقرر است که فردا که حضرت قایم یعنی ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی
ع ظهور فرماید حجر موسی علیه السلام با وی خواهد بود پس در خرایج الجرایح از ابی سعید الخراسانی مرویست از حضرت
امام جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که گفت چون قایم قیام بامر فرماید و اراده نماید که متوجه کوفه شود منادی
ندا کند که هیچکس طعام و شراب همراه برندارد و آنحضرت حجر موسی بن عمران را که حجریست که در قرآن معجز بیان کرده
که انبجست منه اثنتی عشرة عینا همراه بردارد و در هیچ منزل فرو نیاید که آنرا نصب نفرماید و چون
نصب نماید برانگیزد از ان چشمها پس هرکس گرسنه باشد از ان سیر شود و هرکس تشنه باشد سیراب گردد پس آن
توشه راه ایشان باشد تا آنکه بنجف اشرف نزول فرماید از ظاهر کوفه پس چون نزول فرماید برانگیزد از ان
آب را و شیر را دایما پس هرکس گرسنه باشد شیر سیر و هرکس تشنه باشد آب سیراب کرده و اگر بحر برای
موسی منفلق شد پس در سمائی ثبت است از کلینی از حضرت ابی عبدالله ع از پدرش که حضرت امیرالمومنین ع روزی
که از صفین مراجعت فرمود توقفی بر کنار فرات نمود بعد از ان تیری از کمین کشید و از ان قضیبی بیرون آورد و قضیب
عباره از چوبیست باریک که در عراق عجم آنرا ترکه میگویند و آنرا بر فرات زد پس گفت انفجری پس منفجر شد دوازده
چشمه هر چشمه مثل کوهی عظیم و مردمان در ان نظر میکردند بعد از ان تکلم فرمود بکلامی که فهم نشد و دو مار سر برداشته تهلیل
و تکبیر و تحیه آنحضرت استقبال نمودند و گفتند السلام علیک یا حجة الله علی خلقه فی ارضه
تحیه و سلام بر تو باد ای حجت خدای بر آفریدگانش که در زمین ویند
و یا عین الله فی عباده و از کتاب مذکورست از وکیع که حضرت امام رضا ع بیرون آورد از برای ما
و ای چشم خدای در بندگانش صلوات الله علیه
آبی از سنگ و خود آشامید و ما را سیراب ساخت و در کتاب مذکور مذکورست مرفوعا الی محمد بن حنبل که
گفت دیدم حضرت امام حسن علیه السلام را که آب میخواست پس بیرون آورد از ستون مسجد آبی و خود آشامید و اصحاب
را سیراب کرد و بعد از ان گفت اگر خواهم سقایه تمام شما را از شیر و عسل از ستون مقابل روضه که قبر حضرت فاطمه
علیها السلام در انجاست و از کتاب مذکورست مرفوعا الی کثیر بن شاذان که گفت مشاهده کردم حضرت
امام حسین ع را که علی اکبر پسر آنحضرت انگور طلب کرد آنحضرت دست مبارک بر ستون مسجد زد و از انجا
انگور برای وی بیرون آورد و میوه و اگر منقلب شد عصای موسی باژدها پس در خرایج الجرایح است از سلمان
که گفت بحضرت امیرالمومنین ع رسیده بود که عمر از برای شیعه آنحضرت چیزی گفته پس حضرت امیرالمومنین او را

در بعضی طرقات بساتین مدینه پیش باز آمد و در دست حضرت امیرالمومنین ع کمانی عربی بود پس با عمر گفت یا عمر
رسید بمن ذکری که برای شیعه من کرده بودی بعد از ان کمان را بر زمین انداخت ثعبانی شد برابر شتری و متوجه
بجانب عمر علیه اللعنه گشت تا او را فرو برد پس عمر فریاد بر آورد که یا ابا الحسن لا اعدت بعدها فی شیء
اعاده نمیکنم بعد از ین در چیزی
و تضرع و زاری و الحاح بی نهایت کرد تا آنحضرت دست بر ان ثعبان زد و باز همان کمان شد که بود الحدیث
وقد سبق من قبل و اگر حضرت موسی ع سحر سحره فرعون را باطل کرد پس در عیون المعجزات است مرفوعا الی
محمد بن عقیل از محمد بن سنان که منصور صد نفر از اهل کابل طلب داشت ایشانرا گفت و یحکم
بزعم آنکه شما وارثه سحره فرعونید که آبا شما در ایام موسی ع بودند و شما مفارقت میان مرد و زن می اندازید باید
که ابو عبدالله جعفر بن محمد ساحریست مثل شما پس بعمل آورید چیزی از سحر تا او را مبهوت و مغلوب سازد و من جایزه
عظمی شما دهم و شما را باموال توانگر سازم پس ایشان برخاستند و مجلسی بیاراستند و منصور پشت در انجا
مصور کردند صد صورت از سباع که نمیخوردند و نمی آشامیدند و هر یک از ان سحره پهلوی صورت خود نشستند
ملعون بر سریر خود بر آمد و تاج بر سر نهاد و حاجب خود را بطلب حضرت امام فرستاد و چون آنحضرت بان
مجلس در آمد نگاه به منصور و ان جماعت و ان صورتها فرمود دست بسوی آسمان برداشت و تکلم بکلامی فرمود بعضی
جهر و بعضی خفی بعد از ان آواز بلند فرموده ندا کرد که یا قسورة خذهم پس هر یک از ان سباع بر صاحب
ای شیر بگیر ایشانرا
خود جست و او را از دست و پای خود انداخت پس منصور از سریر خود بزیر آمد و میگفت یا اباعبدالله
اقلنی فوالله لا عدت الی مثلها ابدا پس حضرت امام بو گفت قد اقلتک وی گفت یا سیدی
ای آقای من
و الحال امر این سحره اسو کند که اعاده کنم بسوی شکل اینها باشم
و اگذاشتم ترا
رد السباع الی ما کانوا پس گفت هیهات ان عادت عصا موسی آنگاه
پس باز گردان درندها را بسوی آنچه بودند — دور و بعید است که باز گردد عصای موسی
امر فرمود تا سباع بحال خود باز آمدند و تحقیق قصه حضرت امام محمد بن علی التقی ع با متوکل علیه اللعنه و شعبده از ین پیش
مذکور شد و بدرستی که حضرت عیسی پیغمبر ع از گل ساخت بهیات مرغی و باد در ان دمید و آن مرغی شد بفرمان
خدای و در عیون المعجزات است مرفوعا این را باسناد بجزه بن قبیصه بن عبد الحمید که گفت مرا گفت جابر
بن یزید الجعفی که دیدم مولای خود باقر ع را که فیلی ساخت از گل و سوار شد بران و بر هوا پرید تا بمکه رفت و باز گشت
من این را باو نکردم ازو تا با حضرت امام ملاقات کردم پس گفتم خبر داد مرا جابر از تو چنین و چنین پس حضرت

امام خود بران فیل سوار شد و مرا سوار کرد و رفتیم بمکه و باز گشتیم مولف مدظله میگوید که درین چند معجزه است
اول صنعت فیل از گل دوم امتثال فیل امر آنحضرت را با وجود آنکه از عجماوات است سیوم پریدن فیل در هوا
و هر یک از اینها از اعاظم معجزات است برای آنکه خارق عادتست دران جنس و اما آنکه حضرت عیسی ع
ابرا اکمه و ابرص و احیا موتی کرد پس در خرایج الجرایح و غیره است در حدیث منقول از ابی حمزه ثمالی
از حضرت علی بن الحسین ع که فرمود که گفتند امن که ایمه شما احیا موتی و ابرا اکمه و ابرص میکنند و بر روی آب
میروند پس گفت ما اعطی الله نبیا شیئا الا و اعطاه محمدا و اعطاه ما لم یعطهم
نداد خدای هیچ پیغمبری را چیزی مگر آنکه داد آن چیز محمد را و داد محمد را آنچه نداد پیغمبران دیگر را
و لم یکن عندهم و کلما کان عند رسول الله ص و آله فقد اعطاه امیر المؤمنین
و نبود نزد ایشان و هر آنچه که بود نزد رسول خدای ص و آله پس بتحقیق داد آنچیز را به امیر المؤمنین
ثم الحسن ثم الحسین علیهم السلم ثم اماما بعد امام الی یوم القیمة مع زیادة التی تحدث
بعد از آن حسن را بعد از آن حسین را ع بعد از آن امام بعد از امام تا روز قیامت با زیادتی که حادث میشود
فی کل سنة و فی کل شهر و فی کل یوم الحدیث مولف سلمه الله و ابقاه میگوید
در هر سال و هر ماه و در هر روز حفظه الله
میگویم من که این حدیث کافی و شافی است در ثبوت اینمعنی که هر چه مر انبیا سابقه را بود مر حضرات ایمه
معصومین را علیهم السلام هست بلکه هر چه حضرت رسالت پناه را بود و انبیای دیگر را نبود واحدا بعد واحد
تا زیادتی چند که حادث شد در سال و ماه و روز و اگر اقتصار و اختصار رعایت کنم درین باب بسیار اکتفا نیست
و لکن ذکر معجزات آنحضرات نکرار بود حیث شفای قلوب و ضیاء ابصار است هی المسک ما کررته یتضوع
و از کتاب عیون المعجزات است از عیسی بن الحسن که برداشت مرا ابرهیم یعنی احمد
بن اسحق و بردنا حضرت ابی الحسن علی الهادی پس دیدم او را و تکلم فرمود بکلامی که فهم نشد پس گفت مرا و را
خدای مرا فدای تو کناد این غرغم منست عیسی بن الحسن و مراین را سفیدیست در ذراع برابر جوزی بعد از آن
گفت مرا که پیش آی یا عیسی پیش رفتم گفت ذراع را بیرون کن پس ذراع خود را بیرون کردم آنگاه دست
مبارک خود را بران سود و تکلم فرمود بکلامی سخفی که طولی دران بود بعد از آن بسم توبت بسم الله الرحمن الرحیم
گفت و ملتفت شد باحمد بن اسحق و گفت یا احمد علی بن موسی بود که میگفت بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن ملتفت

شد

شد تا من اسم اعظم خواندم از بیاض عین تا سواد شش بعد از آن گفت یا عیسی ادخل یدک فی کمک
در آر دست خود را در آستین خود
ثم اخرجها پس دست در آستین بردم و باز بیرون آوردم اثر آن سفیدی در دست اندک و بسیار نمانده بود
آنگاه بیرون آر آنرا
اما ابرا اکمه از این حضرات مکرر روی نموده و حکایت ابی بصیر و حضرت امام صادق ع مشهور است و مکرر در تصانیف
مذکور شده و اما ابرا حضرت صاحب الزمان صاحب توته و فالج را و غیر آن نیز مشهور است بمحاکمه در کتاب
السلطان المفرج عن اهل الایمان مسطور است و سید نسابه علی بن عبد الحمید قدس الله سره را است و در کتاب خرایج
الجرایح است از ابرهیم بن الاسود التیمی که گفت حضرت علی بن الحسین را دیدم که طفلی مکفوف پیش وی آوردند
مسح فرمود چشم او را پس چشم او گشوده و روشن و راست شد باز پیش آنحضرت شخصی ابکم را آوردند پس آنحضرت
با او تکلم کرد و او در جواب تکلم او تکلم نمود باز پیش آنحضرت بی پای را آوردند آنحضرت دست مبارک بر رو
کشید آنشخص بقامت و روان شد و در خرایج الجرایح است که حضرت امام محمد تقی ع در مهد بود از مهد دست مبارک
دراز کرد و بر سر دو چشم محمد بن میمون کشید بعد از آنکه بینایی از چشم وی رفته بود بینایی عود کرد و این محمد از خراسان آمده
کتابت از پدرش یعنی حضرت امام رضا آورده بود و در کتاب مذکور است از سعد بن خشید شامی که گفت آمدم بخدمت
حضرت علی بن موسی علیهما التحیة و التسلیم و گفت بسیار رشد خوش فرمود و در عجایب تو پس میخواهیم که چیزی از تو
حادث شود تا مشاهده کنم پس امام فرمود که چه میخواهی گفتم پدر و مادر مرا برای من زنده کن پس آنحضرت فرمود که
از گرد بسرای خود که بتحقیق هر دو زنده شده اند پس من بخانه خود آمدم و الله که هر دو زنده در خانه بودند و ده روز
نزد من اقامت کردند بعد از آن بفرمان خدای مقبوض الروح شدند و در خرایج الجرایح است که حضرت امام صادق ع
زنده کرد گاوی را که بران گذشت و دید که صاحبش بر سر نشسته و میگریید و در کتاب مذکور است که حضرت
ملک الموت را با خبر موت زنی که بمدینه آمده بود و در مرضش بحالت نزع رسیده امر فرمود که گفت یا ملک الموت
ملک گفت لبیک یا امام فقال الیس امرت بالسمع لنا و الطاعة فرمود آری امام فرمود که انی
لبیک یا امام پس گفت آیا آن نیست که تو مامور شدی بشنیدن امر ما و طاعت بدرستیکه من
آمرک ان تؤخر امرها الی عشرین سنة قال السمع و الطاعة زن گفت آنحضرت بیرون رفت
امر میکنم ترا که واپس داری کار این زن را تا بیست سال گفت شنیدم و اطاعت کردم
ملک الموت از پیش من و من بحال خود آمدم بعد از دو ساعت و هم از کتاب مذکور است در باب زوجه مردی که
از قبا بود از شیعه حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع که آن زن مرده بود و این مرد در غمش بود و تجهیز میت کرد

امام موسی ع زنده کرد دراز گوشی را که بعد از ... اهل قافله در راه گذاشته بود و صاحبش میگریست و در کتاب ... الخرایج

بلغ قراءته ایده الله

والتماس نماز از حضرت امام روی نمود پس آنحضرت دعا کرد و آن زن زنده شد برای آن مرد و این حال
در مدینه روی نمود پس دیدم که آن امام رفیع المقام ع طواف میکرد و مردمان گرد او گرفته بودند آن زن از شوهر
خود پرسید که مَن هذا الرّجال شوهر گفت ابو عبد الله جعفر علیه السلم زن گفت والله که دیدم
این مرد را که پیش خدای زرد میکرد و سعی بجای می آورد تا روح مرا بجسد من باز آورد و اگر حضرت عیسی گفت
کیست این مرد
وَاُعَلِّمُکُم مَا تَاْکُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ پس بتحقیق گذشت قصهٔ حضرت امام رضا ع با این
که میدانم من آنچه بخورید شما و آنچه نگاه میدارید برای روز دیگر
بزاب و غیر آن و در حکایت عبد الله بن یحیی الکاهلی است و قصهٔ او با شُعیع آنچه در کتاب دلایل و کشف
الغمه و غیر آن هست از کتب مناقب و غیر آن که حضرت امام صادق را علم آن بود و اخبار حضرت امام
صادق ع که گفت الم تر انّی لم اشهدکم بشما رایت انّ لنا مع کلّ ولیّ
آیا نمی بینی که من چگونه می بینم شما را بر واقع شده آنچه دیده ام الآیت با هر ولیی از اولیا
اُذُنًا سَامِعَةً وَعَینًا نَاظِرَةً وَلِسَانًا نَاطِقًا صاحب کتاب مشارق انوار الیقین بعد از
گوشی شنونده و چشمی بیننده و زبانی گوینده
ایراد این خبر گفته است که میگویم من که درین حدیث اسرار غریبه است اول اطاعت و حوش مر ایشان را
عیانًا و سماعًا و نحو آن دوم اخبار او ع و قوله ع انّه لم یغب عنهما وانّه یشهد سایر اولیائه
بدرستی که او غایب نشد از این هردو و بدرستی که حاضر میشود سایر اولیایش را
از برای آنکه امام با خلق است کاهم بنا بر آنکه دنیا مجموعه است مر امام را پس اهل دنیا ظرف عینی از نظر امام محجوب نیستند
و او نیز غایب نیست از ایشان برای آنکه مشارق و مغارب نزد او مثل درهمی است که در دست مردم باشد
یا همچون طبقی که در نظر او باشد سیوم انکار کرده بر آن و گفت الم تر انّی لم اشهدکم جانکه گان این بر کم
حجت ما نمیشود و آنکه امام راضی نمیشود از شیعه چو که برین اعتقاد باشد که امام غایب است و اندازه برای
آنکه امام در میان خلق حجت است و امام چشم خدایست که نظر میکند در بندگان خدای و دست خدای است که
گشاده است بفضل در بلاد خدای و زبان خدایست که تعبیر میکند از او و آنکه و طهای اولیا محل و مکان مشیت خدای
است و خزانهای اسرار او بند و باب حکمت او بند و مشکوة نور او بند مؤلف نور الله قلوب المستبشرین با نوار
فواید خود میگوید میگویم من که موید آنمعنی است آنچه در کتاب مذکور است از ابن سنان از حضرت ابی عبد الله جعفر ع

مجموع صحیح

که گفت اِنَّ لَنَا مَعَ کُلِّ وَلِیٍّ اُذُنًا سَامِعَةً وَعَینًا نَاظِرَةً وَلِسَانًا نَاطِقًا و در کتاب
بدرستی که ما راست با هر ولیی گوشی شنوا و چشمی بینا و زبانی گویا
دلایل است از عبد الاعلی و عبیدة بن بشر که هر دو گفتند که حضرت ابو عبد الله گفته است و حق گفته است
ابتدا از این کرده که وَاللهِ اِنّی لَاَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِی الْجَنَّةِ وَمَا فِی النَّارِ
سوگند بخدا که من هر آینه میدانم که در آسمانها و زمین و چیست در بهشت و در دوزخ
وَمَا کَانَ وَمَا یَکُونُ اِلٰی اَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ بعد از آن ساکت شده بعد از سکوت گفته که
چه بوده است و چه خواهد بود تا آنکه قایم شود قیامت
اَعْلَمُ مِنْ کِتَابِ اللهِ اَنْظُرُ اِلَیْهِ هٰکَذَا بعد از آن کف دست خود را گشود و گفت لِاَنَّ اللهَ
یَقُولُ فِیهِ تِبْیَانَ کُلِّ شَیْءٍ و در خرایج الجرایح است از محمد بن مسلم که حضرت ابو جعفر محمد
محمد بن علی الباقر گفت اگر شما گمان میبرید که ما نمی بینیم شما را و نمی شنویم سخنان شما را گمان شما بد است
اگر چنانکه شما گمان میبرید ما نیز ما اینم که شما در چه کار بید و بر چه اید ما را بر مردمان دیگر فضلی نباشد من گفتم
بنمای بمن بعضی از آنچه استدلال می توان کرد با آن گفت واقع شد میان تو و میان فلان شخصی بسبب چیزی بلکه تعرض در
معرفت و محبت ما در ... بعده من گفتم والله مر آینه تحقیق چنین بود بعد از آن گفت من این را دانستم به
اطلاع خدای بر ما ساحر و کاهن و مجنون نیستیم لکن این ها از علم نبوتست و از کتاب مذکور است مروی از
ابی بصیر مر از آنحضرت ع لَئِنْ تَرَوْنَ اَنَّهُ لَیْسَ لَنَا مَعَکُمْ اَعْیُنٌ نَاظِرَةٌ وَاَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ
لَبِئْسَمَا رَأَیْتُمْ وَاللهِ لَا یَخْفٰی عَلَیْنَا شَیْءٌ مِنْ اَعْمَالِکُمْ و اگر حضرت عیسی در مهد با مردم سخن کرد پس
در کتاب خرایج الجرایح است از حکیمه که گفت رفتم بخانهٔ حضرت امام ابی محمد الحسن العسکری ع بعد از چهل روز
از ولادت حضرت صاحب الزمان ع از زحمت پس دیدم که مولای من صاحب الزمان در خانه راه
میرفت و سخن میکرد پس ندیده ام لغتی افصح از زبان او پس حضرت ابو محمد تبسم فرمود و مضمون الحدیث

واز کتاب مذکورست از نسیم خادم که گفت بخانه درامدم نزد حضرت صاحب الزمان بعد از ولادت آنحضرت بیک شب
بس عطسه زدم نزد او مرا گفت یرحمک الله پس مرا ازان فرح دست داد آنگاه آنحضرت گفت الا ابشرك
بالعطاس پس گفتم بلی گفت هو امان من الموت ثلثة ایام وهم از کتاب مذکورست از حکیمه

این امانست از مرگ سه روز — بعد ازان

که گفت درامدم بخدمت حضرت ابی محمد الحسن العسکری بعد از چهل روز ولادت نرجس پس مولای خود صاحب
الزمان را دیدم که درخانه براه میرفت و سخن میکرد بزبانی که ازان فصیحتر ندیدم پس ابو محمد تبسم کرد و گفت
انا معاشر الائمة ننشأ فی یوم کما ینشأ غیرنا فی سنة حکیمه گفت بعد ازان پرسیدم

ما گروه امامان نشو و نما میکنیم در یک روز برابر آنچه نشو میکنند غیر ما در یک سال

ابا محمد را ازو فقال استودعناه الذی استودعته ام موسی ولدها

پس گفت بودیعه داده ایم او را آنکسی که بودیعه داد او را مادر موسی را پسرش

ودر کتاب مشارق انوار الیقین است از حسین بن حمدان از حکیمه عمة حضرت امام علی بن محمد الهادی ع که گفت که
مولد قائم ع شب نیمه شعبان بود در سنه ست وخمسین ومائتین ومادر او نرجس بود دختر ملک روم حکیمه گفت
دران هنگام که آنحضرت متولد شد سجده کرد و بر بازوی او نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل

آمد حق و رفت باطل

وگفت اورا آوردم نزد برادرزاده خود حسن ع پس دست مبارک خود بر رخسار انوار او سود و گفت تکلم

سخن کن

یا حجة الله وبقیة الاولیاء ونور الاصفیاء وغوث الفقراء وخاتم الانبیاء

ای حجة خدای وبقیه اولیا ونور برگزیدگان وفریادرس درویشان وخاتم انبیا

ونور الاتقیاء وصاحب الکرة البیضاء پس آنحضرت تکلم نمود وگفت اشهد

ونور پرهیزکاران وصاحب ...

ان لا اله الا الله وحده لاشریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله

که نیست معبودی بجز خدای تنها بی شریک وگواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست

واشهد ان علیا ولی الله وانگاه شمرد اوصیا را تا خودش پس امام حسن مرا اورا گفت

وگواهی میدهم که علی ولی خداست

و زبور داود ع

اقرا ما انزل علی الانبیاء پس ابتدا فرمود بصحف ابرهیم وخواند بزبان سریانی بعد ازان قراءة کرد کتاب
نوح ع را وکتاب ادریس ع را وکتاب صالح ع را وتوریه موسی وانجیل عیسی وفرقان محمد علیهم السلم را بعد ازان حکایات
کرد از قصص انبیا واکر مایده برای عیسی ع نازل شد در کتاب مشارق انوار است که روایت کرده اند که جبرئیل
ومیکائیل علیهما السلم آوردند جامی دران میوه بسیار از بهشت وبدست حضرت امیرالمؤمنین ع دادند بامر
پیغمبر ص وآله پس امیرالمؤمنین سلام کرد بران جام پس جام جواب سلام داد مر آنحضرت را علیه السلم
قال الله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة

هر کسی که عمل صالح کند از مرد وزن او مومن است پس البته زنده سازیم اورا بحیوة خوش

در کتاب عیون المعجزات است که حضرت امام صادق گفت اعطی الله امیرالمؤمنین حیوة طیبة بکرامات

داد خدای امیرالمؤمنین زندگانی خوش ...

ادلته وبراهین معجزاته وقوة ایمانه ویقین عمله وعلمه وفضله علی جمیع خلقه بعد المصطفی

دلیلها وبرهانهای معجزاتش وقوه ایمانش ویقین عمل وعلمش وفضلش بر جمیع خلق بعد از مصطفی

ص وآله مولف طیب الله ثراه میگوید که این حدیث قاطع بافضلیت آنحضرت بر جمیع انبیا بلکه افضلیت جمیع ائمه معصومین
لقولهم اولنا کآخرنا وآخرنا کاولنا بمجالکم گذشت مرة غیر مرة ودر کتاب عیون المعجزات است

اول ما همچو آخر ماست و آخر ما همچو اول ما

مرفوعا الی قبیصة بن ایاس که گفت با حضرت امام حسن ع بودم واو روزه بود ومن با او میرفتم بشام واو
توشه وآب نبود پس چون شفق غایب شدی ونماز خفتن بگزاردی درهای آسمان گشاده شدی واو بچه شدی
قنادیل وفرود آمدی ملائکه وبا ایشان مایدها ومیوها وطشت وابریقها بودی مایدها را بگسترانیدندی وما هفتاد
کس بودیم پس تناول میکردیم از گرم وسردی که دران بود چندانکه ممتلی میشدیم وآنحضرت هم ممتلی میشد باین معنی که
مایدها پر میشد وبی نیاز میشدیم بعد ازان باز میگشت بهیات خود بی نقصی یعنی مایده ومیوه بهمان قراری
که آمده بود عود میکرد وگان کسی ازان نخورده ونیاشامیده ودر کتاب مذکورست انچه اعظم ازینست وصف کرده
میشود مرفوعا الی منصور که گفت دیدم امام حسن ع را که بیرون آمد با قومی برای استسقا پس گفت مردمان را
ایما احب الیکم المطر ام البرد ام اللؤلؤ پس گفتند یا ابن رسول الله هر چه میخواهیم که هر سه بیاید پس دیدیم که

کدام دوست ترست پیش شما باران یا تگرگ یا مروارید

که هرسه آمد و آنرا فرا گرفتیم همچون ستاره از آسمان و همچون بخششکان که مواضع آن می بریدند و از کتاب [illegible]
از موسی بن اکهی که گفت دیدم حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلم را در حبس هرون الرشید که فرود می آمد بر او
مایده از آسمان و ادمی نوشید و اهل زندان همه بعد از آن باز بآسمان میرفت بی آنکه چیزی از آن کم شده باشد
و دیگر آنکه خادمه حضرت فاطمه علیها ام ایمن رضی الله عنها کرامتی از آنحضرت نقل نموده چنانکه در کتاب خرایج گرفتست که گفت وقتی
که حضرت فاطمه علیها السلم رحلت فرمود من از مدینه بیرون آمدم از برای آنکه طاقت دیدن مواضعی که آنحضرت ع
در آنجا می بود نداشتم پس در بعضی از آن راهها تشنه میشدم تشنگی سختی پس دست بر می آوردم و میگفتم یا سیده
ای پروردگار
انا خادمة فاطمة علیها السلم تقتلنی عطشا پس خدای تعالی فرو فرستاد دلوی از آسمان و من می آشامیدم
من خدمتکار فاطمه علیها السلام [illegible]
پس محتاج نبودم تا هفت سال بطعام و شراب و مردم بودند که مرا میفرستادند در روز گرم و تشنگی مطلقا [illegible]
من نمیداد اگر ناصبی لعنه الله علیه گوید چگونه می تواند بود که خادم فاطمه چنین بوده باشد و اولاد فاطمه از تشنگی
در کربلا بمیرند گوییم که خدا را درین جا حکمتی است بالغه والا پس حضرت امام حسین علیه السلم قادر بود بر دفع اعدا و
اهلاک ایشان بطریق اعجاز و دعا و استغاثه بملائکه بحیثیتی که حایل نمی بود میانه او و میانه آب چیزی اصلا و ا
گفته است شرف آل الرسول علی بن طاوس الحسنی در کتاب الملهوف علی قتلاء الطفوف آنچه تعبیر کرده
و ذکر محمد بن محمد بن نعمان رضوان الله علیه در کتاب مولد النبی صلعم و آله و مولد الاوصیا صلوات الله علیهم باسناد او
بحضرت امام صادق صلعم و آله که چون حضرت امام حسین روانه شد از مکه فوجی چند از ملائکه مسومین مردفین ملاقات
با آنحضرت کردند بر دستهای ایشان حربها سوار بر اسبان بهشتی پس سلام کردند بر آنحضرت و گفتند او را که یا
حجة الله علی خلقه بعد جده و ابیه و اخیه بدرستی که خدای تعالی تایید فرمود جد ترا رسول الله را بما در مواطن کثیره
و بدرستی که تایید کرد ترا بما پس آنحضرت فرمود ایشان را در جواب که موعد شما حفره من است و بقعه
منست که شهید میکنند مرا در آنجا و آن کربلاست پس چون آن وارد شوم بسوی من آیید در آنجا پس گفتند یا حجة الله
بدرستی که خدای تعالی امر فرموده است ما را که فرمان ترا بشنویم و [illegible] برای تو که می ترسیم از ملاقات دشمن با تو
پس با تو می باشیم پس آنحضرت گفت دشمنان را بر من سبیلی نیست و با من ملاقات نکنند تا که مرا به بقعه
خود برسانند آنگاه بحضرت او آمدند فوجی چند از جن و گفتند او را که یا سیدنا و مولانا ما شیعه توییم و انصار
توییم پس امر کن بما هرچه میخواهی پس اگر امر کنی ما بدشمنی که ترا باشد یا کوشش کنیم برای تو در [illegible] خود باشی مرا نیه

ما کفایت کنیم آنرا پس جزای خیر باد آن افواج را که گفتند ما خوانده ایم کتاب خدا را که بر جد تو مرسل بود صلوات
الله علیه و آله نوشته شده است قتل را اعدای تو در خوابگاههای ایشان اگرچه شما در خانهای خود باشید
فاذا اقمت بمکانی فبمن یمتحن هذا الخلق المنعوس و بماذا یختبرون و من ذا یکون ساکن حفرتی
پس هرگاه که قایم شوم بجای خود [illegible]
بکربلا وقد اختارها الله تعالی یوم دحی الارض وجعلها معقلا لشیعتنا ومحبینا تقبل
که در کربلاست و بتحقیق برگزیده است آن زمین را برای من [illegible]
فیها اعمالهم وصلواتهم ویجاب فیها دعاءهم ویسکن فیها شیعتنا ویکون لهم
در آنجا عملهای خیر ایشان و نمازها و دعاهای ایشان مستجاب میشود و در آنجا [illegible]
امانا فی الدنیا والاخرة ولکن یحضرون یوم السبت وهو یوم عاشورا الذی فی آخره
امانی در دنیا و آخرت ولیکن حاضر شوید روز شنبه که روز عاشورا است آن روزی که در آخر آن
اقتل ولا یبقی بعدی مطلوب من اهلی ونسبی واهل بیتی ویسار برأسی الی یزید بن معویة
کشته میشوم [illegible]
لعنه الله پس جن گفتند یا حبیب الله و ابن حبیبه اگر نه امر تو طاعت باشد و این که جایز نیست مخالفت سخن
که لعنت خدا بر او باد
تو مرا این سخن را نمی شنیدیم و میکشتیم جمیع اعدای ترا پیش از آنکه بتو برسند پس امام ع بجن گفت
نحن والله اقدر علیهم منکم ولکن لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حیی عن بینة
بخدا سوگند که ما قادرتریم بر ایشان از شما [illegible]
این حدیث مشتمل است بر آنکه خدای تعالی تایید آنحضرت فرمود بملائکه چنانکه جد او را تایید فرمود بملائکه و آنکه او عالم بود
بآنجایی که مصرع و مشهد اوست و آنکه موضع او کربلاست و این حفره او یعنی قبر اوست که طلب شهادت او میکنند
در آنجا و قول ملائکه که میترسیم از آنکه دشمنی با تو ملاقی شود اراده مطلق کرده اند از برای عدم مخصص و سخن آنحضرت که لا سبیل
لهم علی [illegible] سبیلی نیست بر من تا آخر سخن مرادش از آن راه کربلاست برای آنکه خبر داده ایشانرا که
بقعه او در آنجاست و شاهد اینست قول او ع که ملاقات نکنند مرا تا مرا ببقعه خود نرسانند و مشتمل است بر آنکه
اراده جن را بهر دشمن خود مرا نیه کوشش کردند و کفایت مینمودند برای او و بر آنکه او قادر بود بر دفع از جن
نمودن بفعل و در کتاب نوادر المعجزات است از صالح بن عقبه اسدی از پدرش از حضرت ابی عبدالله صلعم

که گفت فلما کان من امر هولاء الطواغیت وامر الحسین ع فقال لو انهم الحوا فیه علی الله

پس چون بود از شأن این طاغوتها و امر حسین ع

لاجابهم الله وکان یکون اهون من سلک فیه حرزا ینقطع فذهب ولکن کیف انا نرید

هر اینه اجابت کند ایشان را خدا

ادن غیر ما اراد مولف خفه ادم زند گماشته میکوید کویم مراد آنحضرت بقوله اراد ام تعم مراد ایشان است

زیراکه اراده الهی اراده اختیاری است ... ایشان علیهم السلام ودرین حالت ایشان برای خود رسیدند این

نقص است در انکه ایشان قادر بودند و ایشان ترک این کردند برای محض قربة ارادة خدای تع اگر کویی که این موهم القای

نفس ایشان است بتهلکه حال آنکه خدای تع فرموده ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة

میفکنید خود را بدستهای خود در هلاک شدنها

کویم که این القا در موضع ورود منع است همچنین اما با عدم منع پس نه وجایز است در مقام عبودیت خدای طلب

شهادت همچنانکه در بسیاری از احکام جهاد است و همچنانکه بفعل آمد در قضیه اسمعیل علیه السلام وقصه او با ابرهیم ع خصوصا

با اشتمال بر مصلحتهای عظیم از اقامت شعایر ایمان ودفع انطماس معالم آن ورفع رتبه حسین علیه السلام

وجسم برای بخشش گمراهان که اگر دانند ایشان حق می بود هر اینه حمایت میکرد حمایت کنند ایشان را و برای آنکه

دعوی انقیاد ایشان نکنند اختیارا و تسلیم ایشان وشاهد این قول است قول آنحضرت ع در این حدیث اما قرانتم

آیا نخواندهاید

کتاب الله المنزل تا آنجا که فرموده لبرز الذین کتب علیهم القتل یعنی فرض و واجب گشته مثل قوله تعالی

کتاب خدا یاکه فرو داده — هر اینه ظاهر گردند آنکسانی که نوشته شده بر ایشان کشتار — عز و جل

کتب علیکم فی القصاص واذا اقت بکائی فیمن یبکین وهذا الخلق منکوس وبادا

یحشرون ومن ذا یکون ساکن حفرتی وقد اختارها عزوجل لی یوم دحی الارض و

جعلها معقلا لشیعتنا ومحبینا الی الکره گفته است شیخ قدوه شیخ مفید قدس سره که اگر

پناهگاه معقل

بکردانیده است آن را معقلی برای شیعه ما و دوستان ما

ثابت شود که او عالم بود بموضع آب بعد از آن ممنوع نیست در عقول آنکه متعبد می بود بترک سعی در طلب آب از حیثیه که

ممنوع

اگر کویی هم

ممنوع آن از برای صبر بر شهادت و استسلام بقتل تا ازین رهگذر برسد بعلو درجاتی که بآن نمی توان رسید الا باین

مولف سلمه الله میکوید که بر اسمعیل ع متحتم بود استسلام برای پدرش چراکه گریزی نداشت ازو بخلاف

حضرت امام حسین ع در ینجا که هر اینه قدرة داشته همچنانکه گفت کویم غایتش آنست که تکلیف اسمعیل حتمی

بود وتکلیف امام حسین تخییری واین ابلغ است در صبر بر آن و استسلام و انقیاد و صبر بر انچه بر

کسی نرسیده است از اولین و آخرین و معلوم است که بلای هر کس بقدر رتبه اش می باشد باز

مولف ابقاه الله میکوید میکویم که مثل این ذکر کردم در قصه بیت حضرت امیر المومنین بر فراشش حضرت سید المرسلین

ثابت میشود اینجا از برای امام حسین ع اضعاف آنچه اسمعیل را بود هم استسلامش مر ذبح را همچنانکه واضح گشت اگر

کوی امام حسین را چرا خدای یاری نکرد و خدای تع میکوید ولینصرن الله من ینصره کویم نصره او تع

ایشان را بدلایل و براهین و دلالت بر حقیت ایشان واگر رفع کرد عیسی را ع باسمان پس در کتاب عیون المعجزات است

باسناد محمد بن حکیم که گفت دیدم علی بن الحسین ع را که پرها بر او رسته بود و بالها داشت پس طیران کرد

و بعد از آن فرود آمد پس گفت این ساعت ملاقات با جعفر طیار کردم در اعلی علیین پس گفتم که آیا استطاعت

داری که بر آسمان طیران نمایی پس گفت ما بکنیم این کارها را وچگونه قدرت نداشته باشد آنکس که

چنین بالا رود ولیکن ... ما حمله عرش خداییم و ما بر عرش خداییم و عرش و کرسی از برای ماست و بعد از آن

گل و میوه تازه در غیر موسم برای او داد و در کتاب مذکور است از ابرهیم بن اسود که گفت حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام

را که باسمان برآمد و فرود آمد از آنجا و با او حربه بود از نور و اگر گرامی شد مریم علیها السلام بقوله تعالی

وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا پس در کتاب خرایج الجرایح

بجنبان بجانب خود شاخ درخت خرما را که می افتاند بر خود رطب بچیدنی را

است از محمد بن مسلم که گفت که نزد حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع بودم که معلی بن خنیس در آمد گریان پس

امام ع گفت وما یبکیک معلی گفت این جماعت نواصب گمان آن دارند که شمارا فضیلتی نیست و شما و ایشان

یک حال دارید و ساکت شد بعد از آن حضرت امام دعا کرد و طبقی از خرما خواست طبقی از خرما بخدمتش حاضر

شد خرمای برداشت وشق کرد و نصف خورد و استخوان آنرا یعنی تخم آنرا در زمین نشاند پس نخلی بر رست

و بر کشید و آنحضرت فرا گرفت یکی از آنها و نوش کرد و دیگری را بمعلا داد و گفت بخوان بسم الله الرحمن الرحیم

شو گرد و ... نخفی را ...

لا اله الا الله محمد رسول الله علی المرتضی و الحسن و الحسین ع و یک یک کرد تا حسن بن علی ع و پس و از کتاب
مذکورست از حدیث ابن مریم المدنی که در وقتی که بیرون آمد حضرت امام ابو عبد الله ناگاه بنخل نوری رسید که پس بآن نزدیک
رفت و گفت یا جذع اطعمنا مما خلق الله فیک دیدم که آن جذع با سبز از تمام در آمد پس غوره بست

ای درخت اطعام کن ما را از آنچه آفریده است خدای در تو

و رطب پدید آمد و سرخ شد و بعد از ان زرد شد حضرت امام از ان نوش فرمود و اطعام کرد مرا تمامی اینها که
گفتیم در اسرع وقتی از طرفة العین از قوة بفعل آمد و تحقیق سبق ذکر یافت حدیث علی بن حمزه از امام صادق
ع و اعرابی و اگر آفتاب برای یوشع بن نون باز گشت برای امیر المومنین علیه السلم باز گشت و این از
ضروریاتست و ذکر این در میان عامه است ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و ابو بکر مردویه در مناقب و ابو عبد الله در مسند
در معرفه و ابو عبد الله نطنزی در خصایص العلویه و فخر الائمه بن خطیب رازی در اربعین و ابو احمد جرجانی در تاریخ جرجان آورده
و این بغایة مشهورست تا غایتی که ابو بکر وراق راست کتاب طرق رد الشمس و ابو عبد الله راست که کتابی تصنیف کرده
در جواز رد شمس و ابو القاسم حسکانی راست مسئله در تصحیح رد شمس و ابو الحسن بن شاذان راست بیان رد
شمس که بتحقیق برگشت آفتاب برای امیر المومنین ع سیزده نوبت یوم البساط یوم الخندق
یوم حنین یوم قرس عمر براثا یوم الغمریة یوم احد یوم النهروان بیعة الرضوان یوم صفین در نجف
یوم بنی مازن در بصره و وادی العقیق تا مرثیه که حسان بن ثابت گفتست با حضرت اشد العداوه بود در باب گفته
ان علی بن ابی طالب ردت له الشمس من بعد المغرب ردت علیه الشمس فی ضوئها عصرا کان الشمس لم تغرب

بدرستیکه علی بن ابی طالب آنست که برگشت برای او آفتاب از غروب برگشت برو آفتاب در عین روشنی خود وقت عصر چنانکه گویی که فرو نرفته بود

و بتحقیق تصور کرده طاوس آل طاوس در طرایف خود از برای امکان رد شمس صورتی چند از الجمله یکی خلق آفتاب است
ابتداء بعضی که اعاده فرمود خدای تعالی آنرا برای او و دیگری فرو بردن زمین است بقدر تا انکه آفتاب ظاهر شود
و دیگری خلق شمس است در صورتش و جعل شمس در صلوه امیر المومنین ع مولف اوضح است بیانکه الشمس الطالعه میگوید میگویم
من که هر کدام برهان از برای امکانش اقطع است از حیثیت وقوعش که معقول است از طرق مخالف و موالف متواترا
و هیچ حاجت بحث نیست از امکانش یا عدمش از برای انکه بحث او از برای صحت وقوع است و بر وجهیت اول و ثالث
یعنی خلقش ابتداء یا خلق مثلش پس حقیقة رد نیست بنابر دو وجه متقارب گویا که فرق میانه این هر دو وجه آنست
که در اول اعدام باشد مر این شمس را و اعادتش بعینها علی خلاف الواقع در اعاده معدوم با انکه اعدام او با توفیق

لم

است چنانکه محقق است در علم کلام و در ثالث انکه خلق شد مثل این شمس و همچنین فرو رفتن زمین آنگاه ظاهر شدن
آفتاب رد نیست بلکه دفع مانع مشاهده است و هیچ حاجت بهیچ یک ازین وجوه ندارد از برای انکه ارتکاب
تکلف میشود بی ضرورتی پس کدام عاقل است که محال در روان شدن آفتاب از مغربش میکند بجانب مشرقش
چون روان شدنش از مشرق بمغرب و ممنوع بودن هر دو بر حد مساوی در امکان و از علامات طلوع آفتاب
اهل بیتی صاحب الزمان طلوع آفتابست از مغرب بنابر انکه بتواتر پیوسته اخبار و انکه واقع شده در احادیث
ائمه علیهم السلم تفسیر بصاحب الزمان کرده اند که طلوع آفتاب از مغرب عبارة از ظهور حضرت صاحب الزمان است
از کعبه و سخن کردن آفتاب با حضرت امیر المومنین از مشاهیر ست و در عیون المعجزات از حضرت امام علی بن الحسین
ع مرویست انا ارد الشمس من مغربها الی مشرقها و من مشرقها الی مغربها پس گفتند آنحضرت را

منم برگردانم آفتاب را از مغربش بسوی مشرقش و از مشرقش بسوی مغربش

که چنین کن پس آنحضرت کرد و در کتاب مذکورست از ابرهیم بن سعد که گفت گفتیم مر حضرت صادق ع را
که قدرت آن داشته باشی که آفتاب را بدست خود نگاه داری پس گفت اگر خواهی بسبب محبت او از تو پس گفتیم بلی
پس بعیان دیدیم که کشید آفتاب را بجانبکه چهار بار رابعیان کشید پس سیاه شد و منکسف گشت و این را
تمامی اهل مدینه بعیان دیدند تا مرتبه که در کشف الیقین مر آیة الله العلامة شیخ جمال الدین حلی راست و اگر
در باب حضرت داود ع امر یا جبال اوبی معه بصدور پیوست پس در خرایج الجرایح است که

ای کوهها برگردید با او

عبد الله بن الحجاج گفت با حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع بودیم میان مکه و مدینه و دیگری با ما نبود پس من گفتم یا سیدی
ما تعجب من علم حق الایمان گفت یا ابا عبد الرحمن لو قال لهذا الجبل سر لسار عبد الله گفت پس

چه دانست سیدا از علم حق ایمان اگر گوید مر این کوه را که سیر کن یعنی روان شو هر آینه سیر کند

نظر کردم و الله دیدم که کوه بتحقیق سیر کرد پس نظر کرد بجانب آن و گفت انی لم اعنک من کنتم فانظر الی
الجبل کیف یتجرد نوهم الامر بحرکت از ابن عباس حسن و قتاده و مجاهد ست که گفتند و معنی

کوه که چگونه توهم فرمان تو بحرکت در آید از جای خود

خدای بود که کوهها تسبیح کنند پس تسبیح کردند با حضرت داود و همچنین تکلیف طیر نیز ممکن است بنابر جعل آن که حاصل

است ایشان را تمیز پس چه عجب از طیر اگر خدای اراده فرماید در فطنة ایشان تکلیفی که بدیشان نفعی رسانند
و همچنین آهن نرم شدن در دست آنحضرت بر مثال موم که هر چه خواهد سازد بی آنکه آن را با آتش برد یا چیزی بکوبد
حیرت و تعجب در فعل حضرت امام ع است که این محض خرق عادتست و یقین از قسم کرامت و معجزه و مثل این چیزها
ازین حضرات مکرر از بیضه بشهود جلوه گری کرده و در تضاعیف این نسخه اخبار قاطعه وارد است بانکه دنیا در قبضه
اختیار ایشان است و در خرایج الجرایح است از اسود بن سعید که گفت در خدمت حضرت امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر
ع بودم آنحضرت بی آنکه کسی سوال کند ابتدا گفت نحن حجة الله ونحن باب الله ونحن لسان الله

ما حجه خدایم و ما در علم خدایم و ما زبان خدایم

ونحن وجه الله ونحن عين الله في خلقه ونحن ولاة امر الله في عباده بعد از ان گفت

و ما روی خدایم و ما چشم خدایم در آفرینش او و ما والیان امر خدایم در میان بندگانش

ذلك الزمام قبلت الينا الارض بكرمها واسواقها وكورها حتى يعقد فيها من امر الله

[illegible]

ما نؤمر و در کتاب مشارق انوار الیقین است از کتاب اربعین که بنی مروان علیهم اللعنة والنیران اسباب
استقصای ایشان در شیعه حضرت علی بن الحسین ع را پس بکتابت آنحضرت بردند آنحضرت حضرت امام باقر ع را
طلب کرد و بیرون آورد رشته زرد و آنحضرت را امر فرمود که بجانب بالای بام مسجد انداز و بجنبان آنرا جنبانیدن
سبکی آنحضرت همچنین بعمل آورد و زمین بجنبش در آمد و خانهای مدینه فرو افتاد تا جایی که شش صد خانه از مردم فرو افتاد
مردم بخدمت امام ع دویدند و میگفتند امان ده ما را یا حجة الله امان ده ما را یا حجة الله و یا ابن رسول الله صلی الله علیک و آلک
پس امام ع گفت هذا دأبنا ودأبهم يستعطفون بنا ونتقبلهم و ازین کتابست از شبیب و حبیش حضرت

امام موسی ع که گفت مرا طلب فرمود در نیمه گفت هر رستی که من مسافرم از پیش تو و درین شب تا مدینه که
عهدی کردم در عهد انکسی کنم که در مدینه جبار که ابت تا عمل کنم تا آن مسبب گفت بگشا برای خود ابواب الحبس پس گفت جبت ترا ام
بعد از ان آنحضرت به دست مبارک خود بجانب آن کوشکها چنین و بناها بلند بر آورده و خانها مرتفع ارفرود عملی بجز که
در آمد بعد از ان گفت یا مسبب بسیایت خود باش که من باز میگردم بسوی تو بعد از ساعتی پس من گفتم یا مولای
آیا نه برم حدیدی را برای تو گفت بعضی از ان افتاده است گفت و بعد از ان بکعقدم نهاد و پس از نظر من غایب شد بعد از ان

یعنی بند آهنی

را و بند آهن را که بر تست

آن افتاده

گوشه

ان بیننا وبين كل ارض ... تمد انما مثل ... اسبابا ... ارضنا في ارضيا ... [illegible]

آن افتاده بلند شد چنانچه بود مسیب گفت ندیدم پیش قدم خود را تا ندیدم دیوارها را و بناها که همه سجده فرو افتادند بر خاک و چون
ستدند عود فرمود اقبال و استقبال کردند و المحبس خود آمد و حدید با او بود پس گفتم یا سیدی کجا قصد کردی پس گفت
كل ولي لنا في الارض شرقا وغربا من الجن في البراري ومختلف الملائكة في السموات والارض

هر ولیی ما را است در زمین خواه شرق خواه مغرب از جنیان در بر و بادیه و آمد و رفت فرشتگان در آسمانها و زمین تا

حتى كلمتهم الجمادات و در کتاب خرایج الجرایح است که زید بن الحسن خصومت کرد با حضرت باقر علیه السلم

تا آنکه حرف زدند با ایشان جمادات

در میراث پیغمبر ص و اله حضرت امام باقر او را گفت ای زید با تو یک کار دیست که آنرا مخفی داشته آیا میخواهی که گویا سازم
آن کارد را که راه رود و گواهی دهد برای من که بر حقم و تو بر حق نیستی پس چگونه باشد آنگاه زید راضی شد و سوگند یاد کرد که
که اگر چنین کنی من اعتقاد کنم پس حضرت امام گفت ايتها السكينة انطقي باذن الله پس کارد از جای خود

علیه السلم

ای کارد سخن کن با من بفرمان خدای

برجست پیش زید بن الحسن بر زمین آنگاه گفت یا زید بن الحسن تو ظالمی و محمد احق است از تو و اولی و اگر این قدر
ترا کافی نیست بدان که ترا میکشم پس زید بر زمین افتاد و بنیاد شفاعت و استغاثه کرد و حضرت امام باقر وی را بدست
خود گرفت تا بایستاد و بعد از ان گفت یا زید اگر ناطق شود این سنگ که ما بر او ایستاده ایم قبول میکنی گفت آری و سوگند
خورد که اعتقاد کند پس آن سنگ از جا جنبید و زید بجنبید ام به که گمان شد که از جانب حضرت امام نیز بجنبید
پس بایستاد و ناطق شد بهمان طریق پس امام گفت یا زید دیدی که سنگ ناطق شد چه میگویی که ناطق شود این درخت
آیا کافی است ترا گفت آری پس حضرت امام طلب فرمود درخت را پس درخت از جای بجنبید و پیش آمد و سایه کرد و گفت
يا زيد انت ظالم ومحمد احق بالامر منك فكف عنه والا قتلتك پس غشی بر زید طاری شد و حضرت

ای زید تو ظلم کننده و محمد سزاوارتر است بامر کار از تو پس نگاه دار خود را از وی و الا میکشم ترا

امام دست مبارک بر درخت رسانید و درخت بجای خود باز گشت و سوگند خورد که متعرض حضرت امام نشود و مخاصمت نکند
و این حدیث طویلی است اگر گویی انطاق سنگ و کارد اقوی است از انطاق درخت پس چه فایده در انطاق درخت گویم که
تقریر تنها همچنین است که تو میگویی لیکن مجموع درخت و سنگ و کارد اعظم و اقوی است از شجره تنها و از کارد تنها و از سنگ تنها
اگر گویی که چه فایده در انطاق درخت که انطاق سنگ کافی است در افاده برای آنکه انطاق سنگ اشد و اقوی در دلالت
گویم برای آنکه اشد مو الیه بجب بعد از نطق نبات الانبات و جماد پس انطاق شجر دو نمود اظهار کمال القدرة در جمیع اگر گویی چرا نطق
انتقال از اخف بسوی اقوی است خواه در جنس باشد خواه در نوع همچون تقدیم کارد بر سنگ از برای آنکه نوع سنگ از نوع کارد است

دست ازو باز دار

و دست از من باز میداری

بار انطباع سنگ ولهذا تقدیم یافت نطق و نبات اقرب از جماد است با این تا خیر یافت اگر کوئی بنابر اقربیت
درخت سزاوار تقدیم بود که اخف است گوییم غرض دو افوات که انقیاد کردند به تسبیح و تجلیل و تقبیل چرا که اخذ
آنحضرت بالقوی الزم است برای ادعای آنحضرت پس اقوا است در اطمینان او وفی کردنبات که درخت بود تحقیق عبودیت
وَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ اگرچه اخف بود بنابر توفیر شواهد بر صدق و تعمیم سلطنت قدرة خود در ما عدا حیوان نیز برانکه
هریک ازین امور که از خوارق است قدرة بشر مستحیل است بر مثل آن هر جنس اگر تفاوتی در شدت و ضعف باشد
باش کو و انها مثل آنست که مرویست از حضرت ابی عبدالله جعفر ع که گفت وقتی که رسید رسول صلی الله علیه و آله بر رکن غربی
پس آن رکن بحرکت در آمد و گفت یا رسول الله اِنَّا قَعِیدٌ مِنْ قَوَاعِدِ بَیْتِ اللّٰهِ فَمَا بَالِی لَا اُسْتَلَمُ پس

صلی الله علیه و آله من نشسته ام از نشستگان خانه خدای پس چه واقع است مرا که استلام نمی کنی

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت اُسْكُنْ عَلَيْكَ السَّلَامُ غَيْرَ مَهْجُورٍ و در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بحوطه یعنی باغچه پس بانگ بر آورد

صلی الله علیه و آله ساکن شو بر تو باد سلامی که دور نشود

درختان از هر جانبی بسلام آنحضرت و آنحضرت تناول انار درختان فرمودند و درختان سر فرو می آوردند و سجده میکردند مر آنحضرت
را و گفت ع لَا اَنِّی لَا اَعْرِفُ حَجَرًا بِمَکَّةَ کَانَ یُسَلِّمُ عَلَیَّ قَبْلَ اَنْ اُبْعَثَ اِنِّی لَاَعْرِفُهُ الْآنَ و گم گشتن

مرا آینه من می شناسم سنگی را بمکه که بود سلام می کرد بر من پیش از آنکه مبعوث گردم من هر آینه می شناسم او را اینزمان

نمیجد و لا شجر الا سجد له و هم در کتاب خرایج الجرایح است مرفوعا الی سعید بن سلام که گفت نزد حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع بودم باده مرد و نشسته بودیم دیواری که ما در آنجا بودیم با او سخن میکردیم شنیدیم و میگفت
هو امام کل شیء و اگر او بدیده ای جعفر در آمد پس دیدم که دیوارها و درختها او را تحیت در آمدند و سلام
را بآنحضرت ع کردند و هم از کتاب مذکور است از عمارة بن زید که گفت حضرت امام رضا ع را دیدم بر منبر عراق
در مدینه منصور که زمین با او تکلم میکرد و مدینه ابی جعفر و مدینه منصور گفته شده را و بغداد است که ابو جعفر منصور دوانیقی
شهر ساخته و او را اطاعه کردند طیور داود و پیش سلیمان را علیهما السلم پس آنحضرات ائمه معصومین چند جا این واقع
شده مثل این در کتاب ... است از جابر جعفی که گفت بیرون آمدم با حضرت امام ابی جعفر محمد باقر ع بی ینبع
در راه دیدم که مرغی که معروفست بورشان یعنی کبوتر صحرایی بر سر عصای مبارک آنحضرت نشست و ترنمی کرد من رفتم تا آنرا
بگیرم حضرت امام فرمود مَهْ یا جابر اِنَّهُ اسْتَجَارَ بِنَا اَهْلَ الْبَیْتِ من گفتم چه مهم بود مرا او را بتو

پناه آورده است باهل بیت پیغمبر

بی

بلغ قراءته ایده الله

پس امام فرمود شکایت کرد که من سه سالست که بچه میگیرم درین کوه ماری می آید و بچهای مرا میخورد و استدعای این کرد
که دعا کنم که آن مار کشته شود و من دعا کردم و مقبول افتاد و چنان شد این حدیث معجزه است اول تکلم مرغ با آنحضرت
دوم شکایتش چه بر مرغ ظاهر بود که آن شکایت فایده دارد و سیوم شکایتش از حیوانی عجما مثل خود و مشی که میدانست که
حکم ائمه علیهم السلم بر همه چیز جاریست چهارم استجابت دعا پنجم اخبار بغیب که گفت که چنان شد و در کتاب مشارق انوار
الیقین است از محمد بن مسلم که گفت نزد حضرت ابی جعفر محمد باقر ع بودم ناگهان دو ورشان آمدند و بانگ کردند آنحضرت
جواب بهمان اسلوب بانگ ایشان فرمود پس هر دو بر پریدند آنگاه من گفتم فدای تو گردم این چه بود فرمود که این مرغی بود که
گمان برده بود که جفت او غیر او را اجابت کرده و جفت او سوگند خورده بود که اجابت نکرده ام و او گفته بود که من
راضی نمیشوم الا بولای خود محمد بن علی ع پس هر دو نزد من آمدند و ماجرا باز نمودند من گفتم بولایة خود مر آنمرغ را که جفت
ترا اجابت دیگری نکرده پس تصدیق کرد و تسلی شده رفتند و در کتاب خرایج الجرایح است از حسن بن ابراهیم از پدرش
که گفت حضرت امام باقر را طلب فرمود بسوی طعام پس من رفتم و نشستم ناگاه ورشانی آمد بر پای نرشن
کنده از روی اضطراب خود را در خدمت آنحضرت بر زمین انداخت و با او ورشانی دیگر بود پس ورشان اولین بانگ
کرد و آنحضرت جواب باز داد بهمان اسلوب و هر دو بر پریدند من و حضار گفتیم مر آنحضرت را که این هر دو چه گفتند و چه گفتی
و گفت این جفت آن دیگری بود و اراده ملاعبه با او داشت پس او ده گفت میخی و میگ من بتحکم بتحکم داوه
و ما میدانیم زبان مرغان را و محتاج شهود نیست من خبر دادم مرتر را که این کاری که تو درحق او برده چنین نیست پس هر دو
بصلح بازگشتند و در کتاب مذکور است از سلیمان جعفری که گفت با حضرت امام رضا ع بودم در باغچه که مر آنحضرت
تعلق داشت و من با او حدیث میکردم ناگاه گنجشکی آمد و پیش آنحضرت ساکن شد و آواز بر کشید و فریاد بسیار کرد و اضطراب
ظاهر ساخت پس آنحضرت روی بمن کرد و گفت میدانی که چه میگوید گفتم خدا و رسول خدا بهتر میدانند گفت ماری خواسته تا بچه این را
بخورد برخیز و این عصا را بگیر و در خانه در آشیانه این مرغ آن ماری را بکش پس من برخاستم و سقف آن را گرفتم ماری را دیدم
که در آشیانه او در آمده پس آن مار را کشتم اگر گویند که حضرت سلیمان بن داود علیهما السلم گفت که وَعُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّیْرِ پس در کتاب مذکور است از محمد بن ابراهیم بن لطارث از امام صادق ع که از او سوال کرد که این جانوران که مذکور میسازیم کلی
راهم از کرکس و باز و طاوس و دراج و مرغ خانگی و خروس و باشه و عقاب و شاهین و بوم
و کلاغ و کلنگ و کلک و مرغابی و هدهد و قمری و دبسی که عبارة از فاخته است و بزبان ... آنرا ... گویند و عقعق
که بزبان فرس آنرا عکه گویند و طوطی و گنجشک و بلبل و کبک و سمانه که بفارسی آنرا ... گویند و کبوتر خانگی و سودانیه و فاخته

وچکاوک و کبوتر صحرای و شمن و شتر مرغ و پرستوک و همچنین غیر طیور زرافه و بره و بزغاله و شیر و گاو و فیل و پارس و اسب و شتر و گرگ و شغال و روباه و آهو و پلنگ و عقوب هریک بصیاحی یعنی آواز خود پس آنحضرت هریک را و این در دست جعفر آنحضرت بود بعد از آن آنحضرت ع گفت بیا فرمود است خدای تسبیح چیزها را الا که تسبیح پروردگار خود کنند بعد از آن این آیه را تلاوه فرمود وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ

و نیست از هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح کند بستایش الله و لیکن شما نمی‌فهمید تسبیح ایشان را

و در کتاب نوادر المعجزات است باسناد و بعلی بن حمزه که گفت یکی از غلامان حضرت امام ابی الحسن موسی ابن جعفر آمد و گفت می‌خواند بود که نزد من طعام بخورد پس وی برخاست و من برخاستم و بخانه آنحضرت در آمدم دیدم که سریری نهاده و آنحضرت بران نشسته و در زیر سریر جفتی کبوتر اند و این کس که مرا آورده بود در آنجا طعام خود برداشت و پیش من آورد ملاحظه کرد که حضرت امام خنده میفرماید پس گفت بخند اند خدای تو دندان مبارکت را از چه بخندی فرمود که این دو کبوتر اکثر زینت میخواند که بره کند ماده را پس بگوید یا سکنی و عرسی والله که در روی زمین از تو کسی را دوست تر نمیدارم الا که این کس را که بر این سریر است گفت گفتم که یا حضرت تو میفهمی این مضمون را فرمود آری عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَاُوْتِیْنَا مِنْ كُلِّ شَیْءٍ و از کتاب دلایل است از حضرت امام صادق ع که در خانه آنحضرت فاخته بود که آوازی میکرد و آنحضرت می‌شنید پس گفت میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود میگوید فَقَدْتُكُمْ فَقَدْتُكُمْ لَنَفْقِدَنَّكُمْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنَا پس آنحضرت امر بذبح آن فرمود و از کتاب نوادر المعجزات است از حضرت امام ابی جعفر محمد باقر ع که فرمود که یا اَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَاُوْتِیْنَا مِنْ كُلِّ شَیْءٍ و از کتاب ع گذرست از عبد الملک بن زید که گنجشکان بانگ کردند پس حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع فرمود میدانید که چه میگویند پس گفتیم لا والله پس گفت میگویند اَللّٰهُمَّ اِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِكَ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ رِزْقِكَ

بار خدایا ما آفریده‌ایم از آفریدگان تو ناچار است برای ما از روزی

فَاَطْعِمْنَا وَاسْقِنَا و در کتاب خرایج الجرایح است از حضرت امام حسن ع که حضرت امیر المومنین ع روزی بر نهری آب و گیاه گذار فرمود پس دراجی را دید باو گفت از کدام زمان و چند گاه است که درین ترس می‌آیی و منظم و مزرعت تو از کجاست دراج گفت یا امیر المومنین من درینجا یکسال است که هستم هر گاه گرسنه میشوم صلوات بر شما میفرستم و سیر و سعور میشوم و هر گاه تشنه میشوم دعای بر کسانی که بر شما ظلم کرده اند میکنم سیراب میشوم این ظاهرست که برآن حضرت زمان تعیش آن دراج و ران بوم و منظم و مزرعش معلوم بود ظاهرا این سوال از و بنا بر

شعلم دانید مرا
و داده شد بما

اظهار معجزه بوده باشد و در کتاب نوادر المعجزات است باسناد و بسوی عماره بن زید که گفت مرا ابی الحسن الثالث یعنی حضرت امام علی نقی هادی ع گفت آیا قدرت آن داری که باسمان برروی تو آنی ایما چیزی که در زمین نباشد و معلوم بود آن پس آنحضرت بهوا متوجه کرد و ما بجانب او نگاه میکردیم تا از نظر ما غایب شد بعد از آن باز گشت و با او مرغی بود از طلا با منقارش و منقارش خرمی بود و میگفت لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰهِ و لا تمیج ابقه امام فرمود این مرغ مرغی است از مرغان بهشت بعد از آن آن مرغ بحال خود رفت چه جای مرغ بلکه تکلم کرده اند با حضرات ائمه معصومین بسیار حیوانات و هم در کتاب مذکورست از علی بن حمزه بطایحی که روزی حضرت امام کاظم ع بمزرعه تشریف آورده بود و ما که شیری پیش آمد و دیدیم که آن شیر در مقام تذلل و تضرع بخدمت امام نزدیک بود و بانگی میکرد و با آواز گرفته پس حضرت امام بایستاد گویا گوش میکرد آواز او را که چه میگوید و شیر دست بر نعل آنحضرت نهاده بود و من بترسیدم و بغایت بترسیدم بعد از آن میل بجانب راه کرد حضرت امام روی مبارک خود بطرف قبله نمود که دعا کند لب مبارک خود می‌جنبانید بچیزی که ما نمیفهمیدیم بعد از آن اشاره بجانب شیر کردیعنی که برو پس شیر همهمه طویله کرد یعنی بانگ دوری دراز و حضرت امام فرمود که فعلت پس من گفتم که فدای تو گردم چه بود این شیر را و من ترسیدم والله برتو و عجب بود مرا از کار او با تو پس حضرت امام گفت که او از مکان خود بسوی من بیرون آمده بود و شکایت از دشوار زاییدن جفت خود کرده و استدعا از من نمود که از خدای فرج جفت او مسئلت نمایم الحدیث و در خرایج الجرایح است حکایت شکایت آهو بخدمت حضرت امام زین العابدین و در فرایکی چنین نظم است منقول

ست منقول کان امام انام / سوی صحرا بسیر کرد خرام
با گروهی که گشت بد بهشت / آهوی بیقرار پیدا گشت
آمد و در برابرش استاد / داد خواهانه کرد صد فریاد
حاضران کاین صفت از و دیدند / سر آن از امام پرسیدند
گفت امام این حکایتی دارد / وز غم دل شکایتی دارد
بچه‌اش را مگر فلان قرشی / دی گرفته بوقت دام کشی
تا امروز مانده دور از شیر / او بزنجیر و این بغصه اسیر
متعجب شد از این گفتار / بلکه آمد یکی دو دل افگار
قرشی را امام حاضر کرد / گفت کان بچه در نظر آورد
بچه خویش را چو دید آهو / رفت شادی کنان بجانب او
شیر دادش بشوق و ذوق دلیر / تا زمانی که یافت او را سیر
بعد از آن واگرفت از وی پستان / نامرادانه اندر و حیران
قرشی را امام خواند به پیش / کرد اظهار لطف بیش از پیش
گفت این بره را ببخش بمن / ور ببخشی ز من بگیر ثمن
قرشی بره را گشاد از بند / همه گردش بشاد و خرسند
حضرت او را بمادرش بخشید / مادرش در زمان زمین بوسید
مرد و آهو روان شدند بدشت / شاد و خرم در آمدند بگشت
گشت مسموع صوتی از آهو / خلق حیران که تا چگوید او
گفت حضرت که گوید او دلشاد / که خدایت جزای خیر دهاد

و هم ازین کتابست از عبد الله بن سرقه که روزی حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الکاظم ع در صحرا بود آهو بره ناگاه پیدا شد حضرت امام ایمای کرد آهو بره نزد آنحضرت آمد و توقف کرد در برابر آن حضرت

کفل م

حضرت امام دست مبارک دراز کرد و او را فرا گرفت و دست بر سر او مالید و او از اعلام خود آهو بره مضطرب شد با غایتی که بر غار
خود یعنی چراگاه خود باز گشت پس حضرت امام ع با او تکلم کرد بکلامی که من نفهمیدم پس آهو بره ساکت و ساکن شد بعد از آن حضرت
امام بمن گفت یا ابا عبد الله او لم تؤمن ؟ گفتم بلی یا سیدی انت حجة الله علی خلقه و انا تائب الی الله
ای ابا عبد الله آیا باور میکنی بلی ای صاحب و خداوند من تو حجت خدایی بر خلق او و من باز گشته ام
بعد از آن آهو بره را گفت بیا پس آهو بره آمد چشمهایش اشکناک و خود را بر حضرت امام مالیدن گرفت و چیزی از امام درخواست
پس حضرت امام فرمود میدانید چه میگوید گفتم الله و رسوله اعلم پس امام گفت درخواست کرد از من که ... و اگر گوشت
مرا تناول فرمایی و از کتاب مذکور است که آهوی حکایت بآنحضرت آورد از بعضی مردم که در مدینه شکار آهوان میکردند که جفت مرا شکار
کرده اند و آن جفت را دو بچه کوچک هست و آنحضرت تلافی حال او فرمود و هم از کتاب مذکور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلم
بمزرعه بیرون آمد ناگاه گرگی خاکستری رنگ که خالها و نقشهای سفید بر اعضا پیدا شده و راه بر صادر و وارد می بند کرد پس
نزدیک حضرت امام آمد و آواز گریه که داشت برکشید و با حضرت امام چیزی گفت پس حضرت امام با او گفت برگرد و برو
که من چنان میکنم انشاء الله مردم از آنحضرت پرسیدند که این گرگ چه کار داشت امام فرمود که پیش من آمده بود و میگفت که
جفت من در زاییدن است و بغایت دشوار میزاید بفریادم رس و بر کاه بفریادم رسی و دعا فرمایی و جفت من خلاص شود من شرط
میکنم بجای خود که متعرض احدی از شیعه تو نشوم نه من و نه هیچ یکی از نسل من و هم از کتاب مذکور است از حضرت امام هادی
علی نقی ع که اسب ایلغری بود که آنحضرت بران سوار میشد روزی در برابر آنحضرت بسته بود شیهه زد پس حضرت امام بزبان
فارسی گفت این اضطراب چیست آن اسب شیهه دیگر زد و دست بر زمین زدن گرفت آنحضرت همان عبارت فرمود
و فرمود که مرا کاری هست میخواهم که نامه بجانب مدینه نویسم صبر کن تا من فارغ شوم پس آن اسب شیهه دیگر زد و باز دست بر زمین
زد پس آنحضرت بفارسی گفت برکن و بگذر بکنار باغ و آنجا دفع فضلات خود کن و بعد از آن مراجعت نمای و بجای خود بایست پس آن
اسب سر برداشت و عنان از طویله بربود و بکنار باغ رفت جایی که از نظر کلیا از امام دور بود و آنجا بول کرد و سرگین انداخت
و بجای خود باز گشت احمد بن هرون گوید مرا از غیبی وسوسه شیطان مزاحم شد پس حضرت امام روی بمن کرد و گفت یا احمد مباد
که عظیم آید بر تو آنچه دیدی که آنچه خدای تعالی اعطا فرموده محمد و آل محمد را بزرگتر از آنست که اعطا فرموده داود و آل داود را گفتم راست
گفتی یا ابن رسول الله پس چگوئی این اسب چه گفت مر ترا که من فهم نکردم اما آنچه تو با وی گفتی فهمیدم گفت اسب با من گفت که
برخیز و متوجه خانه گرد تا فارغ کردی از من من گفتم چه اضطرابست گفت مرا حاجتی است گفتم مرا کاری افتاده است میخواهم نامه بنویسم
بجانب مدینه فرستم پس چون از آن فارغ گردم بر تو سوار گردم اسب گفت من میخواهم دفع بول و سرگین کنم چرا که خوشم نمی آید

برمن سوار شود و

که برابر تو و نزدیک حضرت تو این از من سر زند پس من گفتم بکنار باغ رو و هر چه میخواهی بکن بعد از آن بمقام خود باز گرد پس چنین
کرد و این مقدار موضع حاجت است از حدیث و درین حدیث دیگر معجزات هست و در کتاب خرایج الجرایح است از حدیثی
که حضرت امام موسی ع تکلم کرد با مردی از اهل چین بزبان او که بغایة عجیب و غریبست و اگرچه این محل تعجب است اما خبر دهیم ترا
بچیزی از این عجیب تر آنکه امام عالم بمنطق مرغانست و منطق هر ذی روحی که خدای هم از آفریده است و چیزی بر امام پوشیده
نیست و در کتاب عیون المعجزات است از وکیع از اعمش که گفت دیدم حضرت امام کاظم ع را نزد رشید که رشید
خضوع تمام نسبت بآنحضرت بجای می آورد پس عیسی بن ابان رشید را گفت یا امیر المؤمنین این خضوع مر او را مکن
رشید گفت در پس سر خود اژدهایی دیدم که دندان بهم میزد و میگفت اجابت کن او را بطاعة و الا ترا فرو میبرم پس
ترسیدم ازین و اجابت حضرت امام ع کردم و از کتاب مذکور است از محمد بن علی بن عمر النوبختی که دیدم حضرت امام محمد
بن علی ع را که آنحضرت با کاوی تکلم فرمود و کاو تسلیم پیش او نهاد پس من گفتم لا و لکن بزن او را تا با تو تکلم کند پس حضرت
امام گفت وَعُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ بعد از آن کاو را گفت بگوی

و در آموخته اند ما را زبان مرغان و داده اند ما را از هر چیز

لا اله الا الله وحده لا شريك له پس کاو بزبان آمد و گفت بزبان فصیح این کلمه طیبه را و از کتاب
نوادر المعجزاتست باسناد بسوی عبد العزیز که گفت بیرون آمدم با حضرت امام علی بن الحسین ع بجانب مکه چون
بابوا رسیدیم آنحضرت بر راحله خود بود و من پیاده میرفتم پس ناگاه بره گوسفندی رسیدیم که میشی از پس مانده بود
و بره خود را که از گله دور افتاده بود آواز میکرد و هر چند بره از نظر ناپید میشد میش فریاد میکرد تا آنکه بره را بخود ملحق ساخت پس
حضرت امام فرمود یا ابا عبد العزیز میدانی که این میش چه میگوید با بره خود گفتم لا والله گفت میگوید ملحق شو بره که در سال
پیش پار در همین موضع از پس ماند و او را گرگ خورد و ازین قبیل چیزها بسیار مشاهده شده بدرستی که در کتب
فضایل و دلایل است از ابو عتاب علا بن محمد که گفت مشاهده کردم حضرت امام محمد بن علی الباقر ع را که عجوبه در
دست گرفتی یعنی ترکه باریکی و از ان عجوبه سوال میکرد خبر شهر شهر پس آن عجوبه جواب میداد و میگفت آب در مصر زیاده شد
چنین و نقصان کرد در موصل چنین و زلزله واقع شد در ارمنیه بعد از ان دیدم که آن ترکه را بشکست و پاره پاره کرد و بینداخت
انداخت بعد از آن باز جمع کرد و بهم نهاد همان ترکه شد که بود و بناطق کرد هوای حجر الاسود را برای حضرت امام علی بن الحسین
ع در وقتی که محاکمه از آن سنگ خواست میانه خود و عمش محمد بن الحنفیة و در روایت او چنین است که حجر گفت محمد را
که یا محمد بن علی ان علی بن الحسین حجة الله علیک و علی جمیع من فی الارض و من فی السماء

وبتحقیق گذشت قصهٔ حضرت امام محمد باقر ع و زید بن الحسن و کار دو سنگ و درخت واز کتاب مذکورست از قاضی القضاة یحیی بن اکثم از حضرت امام محمد بن علی التقی الجواد که گفت عصای در دست مبارک آنحضرت بود ناطق شد و گفت اِنَّ مولایی محمد بن علی الرضا امام هذا الزمان یا یحیی باز در کتاب مذکورست از عمارة بن

بدرستی که خداوند من محمد پسر علی رضا امام این زمانست یا یحیی

زید که گفت دیدم محمد بن علی علیهما السلام را وگفتم مر اورا که یا ابن رسول الله ما علامة الامام آنحضرت گفت

ای پسر رسول خدای چه چیز است نشانهٔ امام علیه السلام

اذا فعل کذا پس دست مبارک بر سنگی نهاد و مالید انگشتان خود برآن دیدم که ازان سنگ آهن ظاهر شد بی آنکه آتش دران عمل کند وپذیرفت آن سنگ مهر شریف آن امام را و در کتاب مذکورست از عمارة که گفت دیدم محمد بن علی ع را که کاسهٔ چینی در پیش داشت پس مرا گفت یا عماره میخواهی که بنمی که این کاسه عجبی پدید آورم گفتم آری پس دست مبارک خود برکاسه نهاد کاسه گداخت تا حدی که آب شد بعد ازان جمع کرد آن ابها در قدحی بعد ازان برگردانید آنرا و دست مبارک خود بران مالید باز همان کاسه شد که بود پس گفت مثل هذا فلیکن مولف سلمه الله میگوید که میگویم من که قول حضرت حق سبحانه فسخرنا له الریح تجری

پس مسخر ساختیم برای او باد را که روان

مثل این باید که بکند

جل وعلا

باشد

بامره یعنی نرم وسهل که این تفسیریست از ابن زید ودیگری گفته خوش آیند وسریع که از تفسیر قتاده و دیگری گفته که مطیعش ساخت که روان شد هرجا میخواست از تفسیر ابن عباس حیث اصاب یعنی هرجا اراده میکرد وقصد

میفرمود حضرت سلیمان ع که گاهی عاصف و تند و گاهی نرم و رخا و بحسب آنچه سلیمان ع اراده نمودی والشیاطین

یعنی مسخر ساختیم برای سلیمان ع دیوان را نیز کل بناء هر که آن دیوان چیزها و عمارتها برای آدمی ساختند

بهر گونه که اراده میکرد در کمال علو و رفعت و استحکام وغواص در بحر برای آنکه جواهر نفیسه بحریه که بیرون می آوردند

برای او آنچه سلیمان ع میخواست ازان بحر وآخرین مقرنین فی الاصفاد یعنی مسخر سلیمان ع کردانیدیم

دیوان دیگر را در بند ها یعنی مقید و بسته در غلها و زنجیرهای آهنین دو دو و سه سه در یک زنجیر که امتناع نتوانستندی

نمود آن دیوان هرگاه سلیمان اراده قید ایشان میفرمود و هنگام تمرد ایشان هرگاه در مقام ایمان بودندی و تمرد نمودندی آنست

تقدم ذکر آن فرموده هذا عطاؤنا فامنن یعنی عطا کن از فرمان بهرگونه من تو واحسان او امسک بغیر حساب

یعنی حساب کرده نمیشود این احسان و امساک در روز قیامت یعنی حضرت سلیمان هرچه در دنیا با دیوان کردی در قیامت بازخواست

نبودی واگر فرمان برد باد مر سلیمان ع را وقصه باد سلیمان اوضح ازانست که محتاج بنقل باشد روایت کرده

احمد بن حنبل در مسندش واسعد بن ابریم از شافعی در اربعینش و در خرایج الجرایح است ازداود که گفت در اربعینه بودم پس نظر کردم چپ و راست خود را چیزی ندیدم سر برداشتم ناگاه خود را با حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع دیدم که برباد نشسته بودیم که خطه بخطه میرفتیم پس آنحضرت مرا گفت یا داود قصایکی دین خود را مگر حفظ کنی قرآنرا من گفتم بکجا میرویم یا مولای تو آنحضرت گفت مرا حاجتی است بناحیه حرم وچین پس سوال کردم ازخدای تا مرا حمل کند برباد پس حمل فرمود و دیدم ترا در حرب خود پس اراده کردم که دل ترا خوش کنم باید که بالقای من قرآنرا حفظ کن و بنویس و دیون خود بگوی تا قضا کنم و هم ازین کتابست از داود بن فرقد که گفت که مردی نماز خفتن بمدینه بگزارد و نزد قوم موسی آمد در باب امری که ایشان مناظره کرده بودند مصالحه واقع شد میانه ایشان بعد ازان بازگشت همان شب و نماز بامداد در مدینه گزارد حضرت امام صادق ع فرمود این مرد از اهل طی الارض بوده یا بر باد سوار بوده و در کتاب عیون المعجزات از انس بن مالک که گفت ملاقات کردم با حضرت امام علی بن الحسین ع در خارج ینبع پس من با او گفتم یا ابن رسول الله اگر سوار شدی مرا اینجا آسان تر خواهد بود پس آنحضرت فرمود که آیا این ازان آسان ترنیست پس نگاه کن چون نظر کردم دیدم که باد او را برداشته و اطراف و جوانب او را مرغان گرفته اند پس ندیدم احسن ازو هرگاه میخواهد با مرغان راز میگوید و با باد او تکلم میکند و در کتاب فضایل و دلایل است باسناد وسوی ابریم بن جعفر که گفت وقتی که واقع شد گذر کرد صاحب یزید بن معاویه علیه اکبر اللعنة در طلب حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام تا بکشد آنحضرت را یا مسموم کرد اند پس حضرت امام ع دریافت در منزل خودش و دران منزل در ان در حال ابری پیدا شد و آنحضرت بران ابر سوار شد و برهوا رفت مرتبه که بالای سر او توقف فرمود و صاحب یزید ملعون را گفت کدام یک بهتر است پیش تو باقی گذارم ترا یا امر کنم زمین را تا ترا فرو برد او گفت بهیچ نیو ام الا اکرام تو واحسان تو پس آنحضرت از ابر فرود آمد یعنی الحدیث واگر تعریب کرد سلیمان ع جن پس ارسال کرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین ع را در غزوهٔ بنی المصطلق بسوی وادی جن و محاربه آنحضرت با ایشان و کردار آنحضرت با آن طایفه بغایتی که از حضرت سلیمان نسبت با اتباعه وغیر او نقل نشده از انجمله است و بحیثیتی است که سر در پیش می افکند رؤس فحول و با نهیبت از دهمی آیند ازان نفوس وعقول باز در کتاب خرایج الجرایح است از سعد اسکاف که اذن طلب کردم از ملازمان حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر ع که بخدمتش آیم پس گفتند مرا تعجیل کن که در خدمت او قومی اند از اخوان شما پس توقف کردم تا دوازده کس بیرون آمدند شبیه به زط یعنی جت پس سلام کردند و گذشتند پس من داخل شدم بخدمت حضرت امام وگفتم نشناختم این کسان را که از اینجا بیرون آمدند امام فرمود که این جماعت قومی اند از اخوان

بعد وصفت او

ابن فرقد

نینوی

علیون

یعنی ابا باید خواند

یعنی امام ع

لعنه الله

نفسه و زید

شما جن من گفتم که ظاهر میشوند بر شما امام فرمود نعم يغدون علينا في حلالهم وحرامهم كما يغدون ودر حديث
آری بازگشت میکنند بر ما در حلال ایشان و حرام ایشان چنانچه بازگشت میکنند
از آنحضرت ع که ان لنا خدما من الجن من المؤمنين وهم اطوع لنا منكم و از کتاب مذکورست که حضرت امام
بدرستی که ما را خدمتکاران است از جن از طایفه مومنان ایشان و ایشان اطاعت کننده ترند ما را از شما
زین العابدین ع نزول فرمود بعسفان و با ما مردمان بسیار بودند از موالی آنحضرت و عسفان منزلیست میان مکه و مدینه پس چون غلامان
آنحضرت سراپرده بر پای کردند و آنحضرت با اصحاب نزدیک بدین موضع شدند معلوم شد که درین موضع قومی از جن بوده اند که از ما و دوستان
ما و شیعه ما بوده اند و سبب آن آن شد که ایشان در زیر دست ما بوده اند و در زحمت بوده اند چون بر نهمینی مطلع شدیم خواستیم تا سراپرده
حضرت امام را بموضعی دیگر کنیم پس ناگاه بطریق هتف آوازی از جانب سراپرده برآمد و گوینده را نشنیدیم میگفتند یا ابن رسول الله
تحویل سراپرده ازینجا بجای دیگر مفرمای که ما برای تو تحمل اینها میشویم و این قرلیست که مهیا ساخته ایم برای تو و میخواهیم که تو
از آن تناول فرمای پس نظر کردیم بجانب سراپرده طبقی عظیمی دیدیم از اطعمه و طبق دیگر انگور و رطب و انار و میوه بسیار
پس حضرت امام طلب فرمود مردمی را که با آنحضرت بودند و خود نوش فرمود و اصحاب نوش شیدند از اینها و کوچ فرمودند
و در کتاب کافی است از سعد اسکاف که گفت بخدمت ابا جعفر محمد الباقر ع آمدم جهت بعضی چیزها که من رسیده بود
مرا گفتند تعجیل مکن تا زمانی که آفتاب گرم شود و من در پی سایه ها بودم چون توقفی واقع شد بیرون آمدند قومی همچون ملخ زرد خوردم
بود و تحقیق من در سیمای ایشان تعاقب عبادت مشاهده کردم و بدان هیأت نیکو و صفای باطن و ظاهر کم کسی دیده بودم
چون بخدمت حضرت امام در آمدم امام ع فرمود دیدی محبتان این قوم در دل تو پیدا شد گفتم آری و الله که هر اینه انس با فتیان ایشان
عجب قومی بودند که کثرت ایشان موجب ملال من شده من ندیده ام قومی نیکوتر بهیات اینها در هیچ فرد زنگهای ایشان همچون
ملخ کوچک بود و تحقیق در ایشان تعاقب عبادت مشاهده کردم پس حضرت امام فرمود یا سعد اولئك اخوانكم
من الجن گفتم یا امام آیا پیش تو می آیند فرمود آری می آیند تا سوال کنند از معالم دین خود و حلال و حرام و در کتاب مذکورست
از ابن جبل از حضرت ابی عبدالله جعفر ع که گفت بر در خانه آنحضرت بودیم پس بیرون می آمدند بر ما قومی شبیه زط
یعنی جت برایشان ازارها و کساها پس از حضرت امام پرسیدیم آنحضرت فرمود هولاء اخوانكم من الجن
و از کتاب مذکورست از سعد اسکاف که گفت بخدمت حضرت امام ابی جعفر محمد باقر آمدم و گفتم اذن میخواهم که بخدمت امام
مردان بسیار دران در دیدم که صف بسته بودند ناگاه اصوات بلند شد و بعد از آن بیرون آمدند قومی عمامها بر سر
شبیه زط پس اذن یافتم و درون شدم بخدمت آنحضرت و گفتم فدای تو شوم امروز بیرون در قومی را دیدم که ازینجا بیرون

آمدند

آمدند عمامه دار و من ایشان را نشناختم پس آنحضرت گفت که فدای ایشان چه کسانند یا سعد گفتم نه پس گفت این جماعت
برادران شمایند از جن پیش ما می آیند و می پرسند از حرام و حلال و معالم دین خود و اگر گوئی چه مانع است ... ایشان
کو هم حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز این حال دارند ملائکه بر ایشان نازل میشوند و مشاهده میکنند ایشان ملائکه را
پس در کتاب خرایج الجرایح است که یهودی را مال بسیار مانده بود و موضع آن نمیدانست حضرت امیر المومنین ع
او را امر کرد تا بیمن رود او بیمن رفت و پدرش را دید بعد از آنکه پدرش مرده بود و پدر بدو خبر داد از موضع مال و او گفت
که مسلمان شو پس از حضرت امیر المومنین پرسیدند که این را چگونه دانستی گفت که از حضرت رسول صلعم و آله شنیده بودم یمنی
و اگر خواهید خبر دهم شمارا بچیزی اصعب ازین گفتند بیان فرمای گفت روزی در تحت سقیفه با حضرت رسالت پناه بودم
شمردم شصت و شش کس از ملائکه آمدند همه را می شناختم بلغات و صفات و اسماء و نسبهای ایشان و در کتاب نوادر المعجزات
است باسناد خود از علی بن ابی حمزه از حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم که گفت ما من ملك يهبطه
الله في امر ما يهبطه الا بدأ بالامام فعرض ذلك عليه وان مختلف الملائكة من عند الله
خدای در میان آدمیان مگر آنکه ظاهر شود بامام پس عرض کند آنچه بدو رسیده و بدرستی که آمدنگاه و رفتنگاه فرشتگان از پیش خدای
الی صاحب هذا الامر و روایتست باسناد خود از جهم تا امام ابی جعفر محمد الباقر علیه التحیة والسلام که
بسوی صاحب این امر علیه التحیة والسلام
نحن الذين الينا مختلف الملائكة و در کتاب دلایل که گفت حضرت ابو جعفر محمد الباقر مرا که یا
آنکسانیم که آمد رفت ملائکه با ماست علیه السلام
ابا هذيل انه ليلة القدر ان الملائكة فيها و در کتاب نوادر المعجزات است باسناد از ابی سلیمان
ای ابا هذیل بدرستی که شب قدر آنست که ملائکه دران نزول کنند
بن خالد از حضرت امام ابی عبدالله جعفر الصادق ع فی قوله تعالی ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا پس گفت که هر اینه بسیار باشد که ما تکیها
فرود می آیند برایشان فرشتگان که مترسید و غمگین مباشید
و بالشها در منازل خود برای ایشان بگسترانیم گفتم ملائکه بر شما ظاهر میشوند پس امام فرمود که ایشان بر اطفال ما
انا الطف پس دست مبارک زد بر توشکی که درخانه داشت و گفت والله ط بما اتکی علیها
تکیه کرده اند بر این — والله

الملئکه ولربما التقطنا من زغبها وباسنادها عبدالله بن بکیر از حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع
فرشتگان و بسیار بوده که برچیده ایم چیزی از پرهای ملایکه
علیه السلم
که فرمود که ملایکه هر اینه نازل میشوند بر ما در رحال ما و میگردند در فرش ما و حاضر میشوند بر خوان ما و می آورند برای ما
از هر گونه چیزی در زمان آن چیز از خرما، تر و خشک و مسح میگردانند بر ما بالهای خود را و بر بالهای خود کودکان ما را و میگردانند
و منع جانوران از ما میکنند وقتی که آن جانور قصد ما کند و در وقت هر نمازی می آیند و با ما نماز میگزارند و آنچه در روزی
و شبی حادث شود ما را خبر میکنند و اخبار اهل ارض نزد ما می آورند و آنچه در زمین حادث شود مثلا پادشاهی بمیرد
و دیگری جایش بگیرد و سیرتش در دنیا چگونه باشد و از جمله در کتاب کافی کلینی در حدیث طویلی که نیست در
روزی و شبی که جمع جن و شیاطین زیاده نمیکنند ایمه ضلالت را و بعدد ایشان از ملایکه زیارت میکنند امام
هدی را و از کتاب نوادر المعجزات است باسناد مسوی علی بن حمزه از حضرت ابی ابرهیم موسی بن جعفر الکاظم ع
انه قال ما من ملك يهبطه الله في امر الا بدأ بالامام فعرض ذلك عليه وان الملئكه
بدرستی که گفت که نیست از فرشته که میفرستد خدای در کاری مگر اینکه ظاهر میشود بر امام پس عرض میکند آن امر را بر او و بدرستی که فرشتگان
تختلف من عند الله الى صاحب هذا الامر پس در خرایج الجرایح است از حضرت خیر النسا
آمد و رفت میکنند از جانب خدای بجانب صاحب این کار
علیه السلم
فاطمه عليها التحيه والثنا ان رسول الله صلعم واله قال يا علي اما علمت ان لله ملائكه سياحين
فاطمه گفت بدرستی که رسول خدای صلعم و آله گفت ای علی آیا ندانسته که خدای را از فرشتگان جمعی هست سیر
في الارض يخدمون محمدا وآل محمد الى يوم القيمه و در کتاب ولایت از سلیمان بن خالد از حضرت
در زمین و خدمت میکنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت
ابی عبدالله جعفر ع في قوله ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا الآیه که گفت
اما والله لربما وسدناهم الوسائد في منازلنا و هم از وست از حسین بن العلا القلانسی
بدان بخدا سوگند که بسیار بهم که گسترده ایم بالشها برای ایشان در خانهای خود
که حضرت امام ابوعبدالله جعفر ع گفت یا حسین و دست مبارک زد بر وسادهای که در خانه اش بود و گفت
مسا و ربما التقط منها الملئكه و ربما اخذنا من زغبها و در کتاب خرایج الجرایح است
فرشهای گسترده که پشتی بالش براق نهاده اند فرشتگان و بسیار باشد که فراگرم از ...

که جابر گفت نزد حضرت امام باقر بودیم پیغمبر آمد و سلام کرد و نشست بعد از آن ابن پیغمبر گفت یا امام نزد ما
بگذاشته کمان میبرند که فرشته نیست که می شناساند بتو کافر را از مومن و شیعه ترا از دشمنان تو آنحضرت فرمود چه حرفه
داری گفت گندم فروشم امام گفت دروغ میگویی او گفت بسیار باشد که جو نیز فروشم امام فرمود اینچنین که گفتی نیست بلکه
استخوان خرما میفروشی گفت که خبر داد ترا گفت فرشته که می شناساند بمن شیعه مرا از دشمن من سمی الطیب
و این چیزی نیست که مخالف انکار این نمیکنند پس در مسند ابن حنبل است در حدیث لیله البدر که گفت قال رسول الله
ص واله من يستقي لنا من الماء پس مردمان برای آوردن آب برخاستند و امیر المومنین برخاست و بدبیه
رفت بچاهی رسید بعید القعر بغایت تاریک پس امیر المومنین دران چاه درون رفت وحی آمد از حضرت حق سبحانه
بجبرئیل و میکاییل و اسرافیل را که یاری کنید محمد و لشکرش را پس ملائکه فرود آمدند چون بامیر المومنین رسیدند
سلام کردند بروی از جانب پروردگار پس از روی اکرام و تبجیل و مردی که بایست کردند و از کتاب اهین
علی امامة الائمة المعصومین است از عبدالرحمن بن کثیر که گفت که حضرت امام ابوالحسن موسی کاظم ع فرمود که چون حضرت
رسالت پناه رحلت فرمود جبرئیل فرود آمد و ملایکه و روحی که فرود می آمدند در شب قدر فرود آمدند پس حضرت امیر المومنین ع
چشم مبارک خود گشود ایشان را دید از اقصای سموات تا ارض بعد از آن ایشان غسل میکردند باتفاق امیر المومنین
پیغمبر را و نماز بر آنحضرت گزاردند و حفر قبر کردند و الله که حفر قبر نکرد دیگری غیر از ملائکه برای پیغمبر و چون حضرت رسالت را در قبر
نهادند پیغمبر تکلم نمود با حضرت امیر المومنین و امیر المومنین بشنید حتی را که پیغمبر دران وقت فرمود و امیر المومنین بدید ملایکه
گفتند لن تنالوا جهدا وهو صاحبنا بعدك تا وقتی که امیر المومنین نیز رحلت فرمود حضرت
در نمی یابند او را بجهد و او خداوند ماست بعد از تو
امام حسن ع نیز همچنین دید تا امام حسن نیز رحلت فرمود حضرت امام حسین نیز مثل این دید و بعد از امام حسین حضرت
امام علی بن الحسین علیهما السلم نیز همچنین دید و بعد از رحلت آنحضرت حضرت امام ابوجعفر محمد الباقر نیز چنین دید و بعد از حضرت
ابی جعفر حضرت امام جعفر نیز چنین دید و بعد از امام جعفر حضرت امام موسی نیز چنین دید و همچنین دیدند و خواهند دید اوصیا که
میگفتند ابشروا ایها الشیعه و این شرحیست که تا آخر آن طولی دارد و در کتاب کلینی است
بشارت برای شما ای گروه شیعیان
از نصری از حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع حدیثی که گفت خبر ده مرا بانکه آیا فرشتگان می آیند در وقت خوردن طعام
بدرستی که میخورند طعام را قوم صالحی که مصافحه میکنند ملایکه با ایشان بر فرش ایشان گفت من گفتم که ظاهر میشوند بر شما
امام دست بر بعضی از کودکان خود سود و گفت که ملایکه بکودکان ما از ما مهربانی ترند و در کتاب ... است از حسین

ذیب چنانکه ... الفواله ... برای قار باز بود و در اله چ

بن ابی العلا از حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع که گفت دست مبارک به توشک خود زد که در خانه بود و گفت
طالما من اتکئت علیها الملئکه و ربما التقطنا من زغبها و از کتاب مذکور است از ابی حمزه ثمالی
که گفتم بخدمت حضرت امام علی بن الحسین ع آمدم پس مدتی داشت ساعتی در خانه بعد از آن که درون رفتم
حضرت امام چیزی بر چید و بعد از آن دست مبارک خود از ورای بستر درون برد و چیزی جهت ضبط بر چید پاره ای با دست آورد
پس من گفتم فدای تو شوم این چه چیز است که بر چیدی امام فرمود که پرهاست که از ملائکه نثار شده و بر سجاده
پس من گفتم فدای تو شوم ملائکه پیش شما می آیند امام فرمود یا اباحمزه انهم لیزاحمونا علی متکائنا و از کتاب مذکور است
از محمد بن مسلم از علی بن ابی حمزه از حضرت امام ابی الحسن موسی الکاظم ع که گفت شنیدم که میگفت میفرمود که
هیچ فرشته بزمین فرود نمی آید در امری الا آنکه ابتدا کند با ما ی از ائمه معصومین پس عرض میکند آن امر را ابتدا بحضرت
و آنکه آمده در خدمت ملائکه از پیش خدای عز و جل بصاحب این امر امامت است و در کتاب دلایل است که پرسیدند
از حضرت امام علی بن الحسین ع که بکدام حکم حکم میکند فرمود بحکم آل داود و آنگاه از چیزی که در بر ایشان است و آن
روح الامین است یعنی جبرئیل ع در کتاب عیون المعجزات است از وکیع از اعمش از قبیصة بن وایل که گفت
در خدمت حضرت امام صادق ع بودم تا آنکه آن حضرت از نظر من غایب شد بعد از آن باز حاضر شد و مالا طبقی
بود از رطب و گفت پای راست بر کتف حضرت جبرئیل و پای چپ بر کتف حضرت میکائیل بود تا ملحق شدم
بحضرت رسالت پناه ص و آله و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین صلی الله علیهم اجمعین اجابت کردند مرا باین که اطعام کنم اولیای شیعه خود را مولف
سلام الله علی اجداده الطاهرین میگوید که درین جای تعجب حیث چرا که جبرئیل که اعظم ملائکه است خادم در ش
بود و درین باب ابونواس میگوید فی مدح الرضا علیه السلام

قیل لی انت احسن الناس طرا
فی المعانی و فی الکلام النبیه ... لک فی المنطق البدیع کلام ... یثمر الدر فی یدی مجتنیه
فلماذا ترکت مدح ابن موسی ... والخصال التی تجمعن فیه ... قلت لا استطیع مدح امام
کان جبریل خادما لابیه

پس چون ترک کردی مدح پسر موسی را
که جبرئیل خدمتگار است پدرش را

و حضرت امیرالمومنین پای بر کتف مبارک حضرت رسالت پناه محمدی

صلی الله

صلی الله علیه و آله بوده که افضل از جبرئیل است و درین باب زاجر مینماید گوید

قیل لی قل لعلی مدحا ... ذکره یخمد نارا موصده
قلت لا اقدم فی مدح امرء ... حار ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا ... لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بکتفی یده ... فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه ... فی مکان وضع الله یده

شب معراج وقتی که بالا برآمد

و اینمعنی مذکور شد که ملک الموت بحکم ایشان است اگر کسی گوید چگونه ممکن است
نزول ملائکه بر ایشان و تکلم ایشان با ایشان و آن مخصوص انبیاست که ایشان اخبار میکنند نه بواسطه یکی از بشر
و این در تورات قول است که بواسطه احد الملائکة گفته اند یعنی پیغمبر آنست که بواسطه فرشته خبر دهد نه غیر پیغمبر
مولف اثابه الله تعالی میگوید گویم که با وجود انتفاء توسط بشر از اخبار انبیا اعم است از ثبوت توسط ملائکه
و عدم آن و عام دلالت بر خاص نمیکند پس حال اینمعنی و مشاهده ملائکه و مکالمه ایشان با ائمه معصومین چنانچه
راست که نتوان گفت از برای آنکه عدم اخبار ایشان علیهم السلام از ملائکه اعم است از مکالمه ایشان با ایشان
و عدم مکالمه ایشان اعم است از مشاهده ایشان که اعم است از نزول ایشان بنابر آنکه اخبار بغیر واسطه
احدی از بشر قیدیست در اخبار از جانب خدای عز و جل اما مشاهده ایشان مر ملائکه را ممکن عقلی است و شرعا
چیزی مانع آن نیست و محقق وارد شد از طریق مخالف چنانکه وارد شده که جبرئیل بصورت دحیه آمده
بود و سر مبارک حضرت رسالت پناه بر ران وی بود چون حضرت امیرالمومنین حاضر شد او اعطا بحضرت
امیرالمومنین کرد و گفت خذ فانت احق به و چند گاه حضرت امیرالمومنین با و رد کرد و برای او
رخصت و تعظیم کرد و نزد استخبار حضرت رسالت پناه از حضرت امیرالمومنین که من هذا آنحضرت
فرمود که دحیه است پس حضرت رسالت پناه فرمود که دحیه نبود و غیر جبرئیل نبود بنابر آنچه روایت کرده شیخنا
القدوة الصدوق المحدث محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از برای دخول ملائکه بر ائمه معصومین علیهم السلام
الی که زجر آن نعارض نیست اما فصلی ممیز مر نبوة را و آن معنی واسطه است از بشر چنانکه دلالت میکند بر آن
قولهم من غیر واسطة احد من البشر نه اثبات واسطه ملائکه حاصل کلام امام مخبر است بواسطه
نی از برای نیابت نبی ص و آله پس اخبار بسیار باشد مر روح مطهر نبی را ص و آله بسوی امام ع و شاهد این
قول است آنچه در حجت از کتاب کافی از ابی یحیی صنعانی از حضرت امام ابی عبدالله جعفر صادق ع که گفت امام میبود

یا ابا یحیی ان لنا فی لیالی الجمعة لشانا من الشان من گفتم فدای تو گردم این چه شان است امام ع فرمود

ای ابا یحیی بدرستی که ما راست شبهای جمعه مر این حالی از حالها ع

یؤذن لارواح الانبیاء الموتی علیهم السلام وارواح الاوصیاء الموتی وروح الوصی الذی

اذن میدهند روحهای پیغمبران گذشته که بر ایشان سلام باد و روحهای اوصیای درگذشته و روح وصی که آن وصی

بین ظهرانیکم یعرج بها الی السماء حتی توافی عرش ربها فتطوف به اسبوعا وتصلی عند

که میان روز شماست عروج میکند بسوی آسمان تا آنکه دریابد عرش پروردگار خود پس طواف میکنند بآن هفت مرتبه و نماز میگزارند نزد

کل قائمة من قوائم العرش رکعتین ثم ترد الی الابدان التی کانت فیها فتصبح الانبیاء والاوصیاء

هر قایمه از قایمهای عرش دو رکعت بعد از آن باز گردند بسوی بدنها که در آن بودند پس صبح میکنند پیغمبران و وصیان

قد ملئوا سرورا ویصبح الوصی الذی بین ظهرانیکم وقد زید فی علمه مثل جم الغفیر

حالتی پر شوند از بجهت سرور و صباح میکند وصیان که میان روز شماست و بتحقیق زیاد شده در علم خود مثل جم بسیار

و در کتاب مذکورست هم از آنحضرت ع اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله صلی الله علیه وآله العرش

هرگاه شب آدینه میشود ملاقات میکند پیغمبر رسول خدای بعرش

ووافی الائمة ووافیت معهم فما ارجع الا بعلم مستفاد ولولا ذلک لنفد ما عندی

و همچنین رسیده ائمه و میرسیم با ایشان پس باز نمیگردم مگر بدانشی مستفاد و اگر این نباشد هر اینه تمام گردید آنچه

یا اینکه مر امام را اخبار از ملائکه باشد لکن ازین حیثیت که امام نایب نبی است صلی الله علیه وآله نه من حیث الاستقلال

پس بواسطه نبی میشود صلی الله علیه وآله وقوی میسازد این قول را آنچه در حجت است از کتاب کافی کلینی از حضرت

امام ابی جعفر محمد باقر ع لقد خلق الله جل وعز لیلة القدر اول ما خلق الدنیا

بدرستیکه آفرید خدای عزوجل شب قدر اولین که دنیا را آفرید

ولقد خلق فیها اول نبی یکون واول وصی یکون ولقد قضی ان یکون فی کل سنة لیلة یهبط

و هر اینه آفرید در آن اول پیغمبری که باشد و اول وصی که باشد و هر اینه قضا کرد و اراده ساخت در هر سالی شبی که او

بتفسیر الاسنة الی مثلها من السنة المقبلة من جحد ذلک فقد رد علی الله عزوجل

بسبب تفسیر سالها تا مثل این از سال آینده هر که جحود آن کند پس بتحقیق رد کرده بر خدای عزوجل

علمه لانه لا یقوم الانبیاء والرسل والمحدثون الا ان یکون علیهم حجة بما یاتیهم فی تلک

علم خدای را از برای آنکه قائم نمیشوند پیغمبران و فرستادگان و سخن کنندگان مگر آنکه میباشد بر ایشان حجتی که می آید در این

اللیلة

اللیلة مع الحجة التی یاتیهم بها جبرئیل ع الحدیث ودو وجه متعارفان است پس بدرستی که بسبب قریب الاخبار

شب با حجتی که می آید بایشان جبرئیل

در صورت اولی نبی است بلا واسطه از برای ائمه اخبار ملک نمی تواند بود دیگر برای او و اخبار او برای امام و در ثانیه نیز بسبب آنست

لکن بواسطه پس بدرستی که سبب آن انتفای ملائکه است با اخبار بسوی ائمه ومحصل هر دو وجه آنست که در اول باشد مر اخبار را

و در ثانیه حاملند مر ملک را و باعث مر او را بر اخبار پس متحقق شده هر دو باصل نبی صلی الله علیه وآله و نیابت امام و اگر چه مختلف باشد ازین جهت

اگر گویی که جایز داشته اند عدم توسط نبی از ملائکه را در اخبار ایشان پس چه جایز نیست که خبر دهند ایشان از آنچه نبی را

آن علم نباشد گویم این علوم را اول عرض میکنند بر نبی بعد از آن بر اوصیای گذشته بعد از آن میرسانند بوصی موجود از ایشان

علیهم السلام و دلالت میکند برین آنچه در حجت است از کافی کلینی باسناد خود از زراره که گفت شنیدم از حضرت ابی جعفر محمد باقر

ع که میگفت لولا انا نزداد لانفدنا گفت گفتم زیاد میکنید چیزی را که رسول صلی الله علیه وآله تعلیم نفرمود گفت

اما انه اذا کان ذلک عرض علی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم علی الائمة ثم انتهی الامر الینا و باسناد او

اما آنست که هرگاه چنین باشد عرض میشود بر رسول خدای بعد از آن بر امامان معصوم بعد از آن امر باخر میرسد بما

عبد الرحمن از بعضی اصحابش از حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق ع قال لیس یخرج شیء من عند الله

علیه السلام

بیرون نمی آید چیزی از پیش خدای

عزوجل حتی یبدا برسول الله ثم بامیر المؤمنین صلوات الله علیهما ثم بواحد واحد لکیلا

عزوجل تا آنکه ابتدا شود برسول خدای بعد از آن امیر المؤمنین صلوات بر هر دو باد پس یکی یکی از برای آنکه

یکون اخرنا و در کتاب مذکورست از سماعه از حضرت ابی عبد الله جعفر ع که گفت ان الله تبارک وتعالی

نباشد اخر ما

علیه السلام

بدرستی که خدای تبارک و تعالی را است

علمین علما اظهر علیه ملائکته وانبیاءه ورسله فما اظهر علیه ملائکته ورسله وانبیاءه فقد

دو علم علمی که ظاهر کرده بر آن فرشتگان و پیغمبران و فرستادگان خود را و آنچه اظهار کرده بر آن فرشتگان و فرستادگان و پیغمبران خود را پس بتحقیق

علمناه وعلما استاثر به فاذا بدا لله فی شیء منه اعلمنا ذلک وعرض علی الائمة الذین

دانانیده ما را پس هرگاه اظهار کند خدای در چیزی از آن دانانیده میشویم ما را و عرض میکند بر امامانی که بودند

کانوا من قبلنا اگر گویی آنچه زیاده میکنند ائمه نزد ایشان نیست برای تحقق زیاده والا لازم آید تحصیل حاصل

ونيز قول ايشانست عليهم السلم براچه روايه كرده اند در كافي در غير حديث حضرت ابي جعفر و ابي عبد الله عليهما السلم
لولا ان نزداد لانفد ما پس آيا اين را نبي تعليم كرده بود يا نه اگر نبي تعليم كرده بود پس علم نبي بالكل نزد ايشان بوده
باشد و بتحقيق منافي اين معني گذشت همچنانكه در كافي كليني است لا يخرج احد من الدنيا الا وقد جاءه من يعلمه علمه
بيرون نميرود از دنيا مگر انكه بتحقيق ايد او را كسي كه [illegible]
ما الحكم [illegible] نبي تعليم كرده بود پس ميشود امام را كل آنچه مر نبي را بوده باشد در حال حيوة نبي و زياده ميكند امام در حيوة خود آنچه نبي تعليم كرده
بود نبي بعد از وفات پس مستكمل ميشود امام در حيوة خود آنچه مستكمل كرده بود آنرا او و نبي را اين ازدياد دست نداد آنچه
[illegible] امام من بحار [illegible] المحققين جد خود قدس روحه در شيب جزو اول از شرح قواعد از رسول الله صلى الله عليه و آله
لا نورث في صحيحة لا ازداد فيها علما دلالت ميكند برين آنچه در حجت از كافي كليني كه مردي با حضرت
[illegible] گفت در صباح شبي كه زياده شده باشد دران علمي

امام ابي جعفر محمد الباقر گفت يا ابن رسول الله غضب مكن برمن حضرت امام فرمود اينمعني چرا [illegible] رسيد مرد گفت
اراده كرده ام كه سوالي از تو بكنم پس حضرت امام فرمود قل يعني بپرس آن مرد گفت غضب مكن ازين تو گفتي كه مي [illegible] شب
قدر كه ملائكه و روح فرود مي آيند بسوي اوصيا بامري كه رسول الله [illegible] باشد و بتحقيق معلوم شده كه آن امر را رسول الله عليه كرده
و بتحقيق ميداني تو كه رسول الله وفات يافته و نبود از علم او چيزي كه امير المؤمنين واعي و حافظ و جامع آن نبود حضرت [illegible] گفت
گفت چيست مراد چيست ترا اي مرد و براي چه پيش من آمدي آن مرد گفت آمده ام كه بر تو قضاي دارم و طلب تبيين ميكنم
امام گفت پس فهم كن آنچه ترا ميگويم ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال لما اسري به لم يهبط حتى اعلمه
الله عز و جل ذكره بما قد كان وما سيكون و كان كثير من علمه ذلك جملا ياتي تفسيرها في
ليلة القدر وكذلك كان علي بن ابي طالب عليه السلم قد علم جمل العلم وياتي تفسيره في ليالي
شب قدر و همچنين بود علي بن ابي طالب ع كه بتحقيق جمله علم [illegible] در شبهاي
القدر كما كان مع رسول الله صلى الله عليه و آله سايل گفت يا آنچه بود در جمل امام فرمود بلي ولكنه انما ياتي الامر من الله
في ليالي القدر الى النبي صلى الله عليه و آله الى الاوصياء افعل كذا وكذا الامر قد كانوا علموه وامروا كيف يعملون

من كلفهم تفسير اين را گفت لم يمت النبي الا حافظا لجملة العلم وتفسيره الى قوله اما علمه ما كان
وما سيكون فليس يموت نبي ولا وصي الا والوصي الذي بعده يعلمه الحديث مركاه اين تمهيد ثبت
پس بتحقيق قرار يافت كه جميع اشياطين و منقاد ائمه معصومين اند از ملائكه و جن و طيور و وحوش [illegible] مسلمه
ميگويم من كه جن موجودند و انكار معتزله معتبر نيست و كتاب و سنت [illegible] صريحند در دلالت بوجود ايشان اگر گوئي
كه جن جسم هوائي شفاف است چگونه ممكن است معاينه ايشان جواب گوئيم كه راست ميگوئي ليكن ايشان قبول تشكل
باشكال مختلفه ميكنند پس ممكن است بتشكل ايشان بشكلي كه مشاهده توان كرد اگر گوئي [illegible] چگونه
ممكن است نطق ايشان گوئيم ريبي نيست در امكان و حصول آن از براي آنچه قرار يافته در علوم حقيقيه در تعدادت ملحوظ
كه هوا در مي آيد در قلب و گفته اند كه وصول آن در دل متصل است بجنبش تا تعديلي پيدا كند در جنبش پس داخل ميشود در
دل براي ترويحش پس گرم ميشود بحرارت دل پس گم ميكند اثر دل براي آنكه زياده از وسع اوست [illegible]
شد در او پس ميرسد [illegible] نزد خروجش پس جنبش [illegible] نقصان ميكند براي حصول غير آن پس حاصل ميشود
ازين هواي خارج و حنجره مقارعه براي ملاقاة حجر پس حادث ميشود صوتي نزد وصول صوت بمخارج از اسنان و لسان
و شفتين و حلق و عارض ميشود مرانرا انقطاعي و اين انقطاع صوت حرف است و اين هوا با جهاد [illegible]
حاصل است ساير حيوانات را و اين اقرب ممكنات است نزد عقل و زياده ميكند برين ايضاح و تفسيح قول ثقة الاسلام
و امين الاسلام در مجمع البيان اهل عربيه و آن اينست كه ميگويد كه اطلاق كرده نميشود بر غير بني آدم و گفته نميشود از غير
صوت از براي آنكه نطق عبارتست از كلام و طير را كلام نمي باشد و اين كه حضرت سليمان ع را منطق طير معلوم بود و غير
اين نيست كه معني صوت طير ميدانست و اين معني را منطق ناميده اند مجاز او بعضي گفته اند كه مراد حقيقت منطق است
از براي آنكه از طير هست چيزي كه مرا آنرا كلاميست كه تعجبي ميكند همچون طوطي بعد از آن گفته است قدس سره كه گفته است
علي بن عيسي كه در ستي كه طير تكلم كرده با آدمي معجزة كه همچنانكه در خبر است از هدهد و منطق طير صوتيست تفاهم ميكند معاني
آن بر يك صيغه بخلاف منطق مردمان كه فهم ميشود آن معاني بر صيغههاي مختلفه و لهذا فهم نميشود از طير با وجود طول مصاحبتش [illegible]
و نميفهمد از مردمان از براي آنكه الهام كرده آنها مقصور بر اين امور مخصوص و چون حضرت سليمان فهم ميكرد از آنها معني [illegible]
شده بود منطق طير و اما علم بحاولات و ادراك آنها آنچه گفته است در كتاب مذكور كه اگر گويند چگونه شناخت سليمان [illegible]

نخواندی با سلیمان داستان مور عاجز را که شد یا ایها النمل ادخلوا مخبر بقرآنش
کویم هرگاه مامور بطاعت حضرت سلیمان ع باشد پس ناچار است آنکه فهمی برای او مخلوق شود تا بفهماند در امور
طاعتش و ممنوع نیست این که مراد از فهم آنچه درک نماید آن این را و ما میدانیم که مور شوق میکند و نصف دانها را
که ذخیره میکند تا چون نم با آن رسد سبز نشود و نروید اما کشنیز را چهار قطعه میسازد چه اگر دو قطعه کند سبز میشود و دیگر حبوب دو قطعه باشد
هر اینه سبز نشود بخلاف دیگر دانها اینمعنی را که رهنمونی بمور کرده معین است که حق سبحانه و تعالی رهنمونی او کرده که تمیز کند
میان آنچه شکسته میشود و شکسته نمیشود و میان آنچه شکسته میشود و بدو قطعه و میان آنچه شکسته میشود بچهار قطعه کلام
کفته اند که قول مور بر سبیل خرق عادة که عبارة از معجزه باشد بر حضرت سلیمان ظاهر شد و کفته اند که باد بسمع مبارکش
رسانید از سه میل راه تا سلیمان شنید و با آن وا رسید که آن مور که مهتر موران بود و موران حکومت و امر فرمود آنرا
بمبادرة و تبسم فرمود از حدیثش و گفت رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی باین که آنچه فهمته
پروردگار اولهام کن مرا از آنکه شکر کنم نعمت ترا که انعام کرده بر من
پس منطق نمل را مولف زاد الله علمه اجمعین میکوید میکویم من که اگر شنید حضرت سلیمان ع قول مورچه را از سه میل
که عبارة از یک فرسخ باشد پس در زمان حضور حضرت صاحب الزمان ع خواهد شنید و خواهد دید از طبقه
هر کس هر چه اراده کند از هشت میل راه که عبارة از ثلثان فرسخ باشد چنانکه در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان
مرویست از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع که میفرماید ان قائمنا اذا قام مد الله لشیعتنا
بدرستی که قائم ما هرگاه قیام کند مد خداوند از برای شیعه
فی اسماعهم و ابصارهم حتی یکون بینهم و بین القائم علیه السلم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون
در گوشهای ایشان و چشمهای ایشان تا آنکه میشود میانه ایشان و میان قائم ع رسول سبیلی که تکلم میکند با ایشان و می شنود و می بیند
الیه و هو فی مکانه و نیز روایت کرده در همان کتاب هم از آن امام ع ان المومن فی زمان القائم
بسوی او و او در جای خودست بدرستی که مومن در زمان حضرت قائم
و هو بالمشرق لیری اخاه و هو بالمغرب و کذا الذی بالمغرب یری اخاه الذی بالمشرق
هرگاه در مشرق باشد هر اینه می بیند برادر خود را که در مغرب باشد و همچنین هرگاه در مغرب باشد می بیند برادر خود را که در مشرق باشد
اگر کوئی فصل میان انسان و غیر انسان از حیوانات بقوة ادراکه است و تحقیق کردانیدیم این را که آنچه دلالت
بر مشارکت غیر انسان میکند برای آنست که در آن قوه است کویم بعد از بودن این امر ممکن است مر آنرا و وقوع این معنی ارشاد

بلذ

میکند آنچه طبری در مجمع البیان بیان میکند اشد از هر که هر که ادراک معقولات میکند و در قول حضرت سلیمان
است لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه چنانکه تصحیح اوست نطق طیر و تکلیفش در زمان سلیمان
هر اینه عذاب خواهم کرد او را عذاب سختی یا خواهم کشت او را
ع که معجزه ایست مر آنحضرت را و جایز باشد معاقبتش بر آنچه واقع شد ما شد از تقصیر پس هر ستی که طیر مامور
بطاعة آنحضرت پس مستحق عقوبت کردد بر غیبة هدهد از آن گفته است که جای گفته که هدهد عارف بود
بخدای تعالی و آنکه حضرت سلیمان ع اجبار کرد او را یا آن از قبیل اجباری است که مربیان صبیان مینمایند
برای آنکه تکلیف نیست الا بعاقل و انس و جن و کودک را چون بعبادة امر کنند تعویر او آنست که اگر نماز
آن امر کند باطل باشد ایجمن است هدهد نیز که تصور آن نموده باشد که اگر خلاف فعل حضرت سلیمان کند
باطل باشد صاحب کشاف [illegible] قرآنست برای آنکه نزد عقل جایز نیست فرق میان
حقی که آن سجود خدای است و میان باطل که سجود آفتابست و آنکه یکی از این هر دو نیکو و دیگری قبیح است
مگر عارفی باشد که آنچه جایز است جدا و آنچه جایز نیست تا نسبة تزیین اعمالشان در سجده شان از طریق حق
بجانب شیطان و این مقالیست که معنی [illegible] را بشناسد و اینمعنی را میداند که قبیح غیر جایز نیست بر خدا هم
مولف حفظه الله میکوید خصوصا این که او میکوید الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات
میگوید هدهد که چرا سجده نمیکنند خدا را که بیرون می آورد پنهانی ها در آسمانها
والارض و یعلم ما یخفون و ما یعلنون الله لا اله الا هو رب العرش العظیم
و در زمین را و میداند آنچه را که پنهان میدارند و آنچه را که آشکار میکنند خدایی که نیست خدایی مگر او پروردگار عرش عظیم
بنا بر آنکه ظاهر است که این قول عاید بهدهد میشود و آنکه قائل آنست هدهد چنانکه قرار داده اند مفسران زمخشری در کشاف
در تفسیر کل قد علم صلوته و تسبیحه و دور نیست که ملهم شده باشد طیر
هر چیز هست تحقیق دانسته است دعای او و تسبیح او را
دعا و تسبیح را چنانکه ملهم شده بسایر علوم دقیقه که عقلای که مهتدی اند از آن نمی توانند بکالید مولف عفی عنه
میکوید میکویم من که ادراک آنها امر متعذر است و هیچکس منع آن نکرده پس چه جای انکار چیزی غیر تکلیف کرده
و اما اصل ادراک نزد او امر محقق است بنا بر این گفت که از قبیل اجباری است که مربیان صبیان میکنند و معلوم
است که عاقله صبیان در مرتبه ثانیه است از قوة عاقله اعنی فعل العقل و تحقیق ظاهر شد ترا از آنچه ذکر کردیم که

غاء الا الهدهد [illegible]
عین الشمس [illegible]
والقمری [illegible]
ودجاجة [illegible]
[illegible]

طیر نیز مکلف بوده پس باقی ماند امتیاز میان طیر و انسان در ماسوی اشتراک در اصل این قوه اگر گویی که
معلوم است که اتفاق نیفتاده دیگر انبیاء علیهم السلم را آنچه اتفاق افتاد مر حضرت سلیمان ع را گویم چگونه چنین باشد که
اگر ایمه معصومین نمی بودند سلیمان و داود و مخلوق نمیشدند پس در کتاب خرایج الجرایح است از حضرت امام علی
بن الحسین ع که حضرت امیر المومنین ع روزی در زمین بیابان بی آب و گیاه دراجی دید پس گفت یا دراج چند
گاهست که در این بری و مطعم و مشرب تو از کجاست دراج گفت یا امیر المومنین صد سال است که در این زمین
میپرم هرگاه گرسنه میشوم صلوات بر شما میفرستم پس سیر و معمور میکردم و چون تشنه میشوم دعای بد بر تابعی
میکنم که ظلم بر شما کرده اند و کنند و سیراب میشوم جابر بن عبد الله گفت منطق طیر جز سلیمان بن
داود اعطا نشده حضرت در جواب گفت لولا محمد ص و آله لما خلق سلیمان و لا ابوه
اگر نبودی محمد ص و آله او خلق نمیشد سلیمان و نه پدرش
بعد از آن آنحضرت ندا فرمود که یا طاوس اهبط یا صقر یا بازی یا غراب اهبط پس این مرغان
ای طاوس فرود و ای چرغ و ای باز و ای زاغ فرود رو
فرود آمدند و آنحضرت بنحر آنها امر فرمود بعد از آن فرمود طری باذن الله پس همین طیور همه بر پریدند بلوف
بر پر بفرمان خدای
حفظه الله میگویم من که حضور و ذبح طیور برای اظهار معجز کافی بود غرضا صحیحا و این قرینه معجزه حضرت
ابرهیم ع بود که فی قوله فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل
پس فراگیر چهار مرغ را پس جمع کن بسوی خود بعد از آن بگردان بر هر یک
جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا و این معنی سبق ذکر یافت تا آنکه
کوه از آنها پاره بعد از آن آواز کن مرغان را که می آیند پیش یک یک آمدنی ظاهر
در کتاب مذکور مسطور است از حضرت ابی عبد الله جعفر ع و لو ان شیعتنا استقاموا لاسمعتهم منطق
که اگر خواهند شیعه ما استقامت باید بشنوانیم ایشان منطق
الطیر اگر گویی که یقین پیوسته که حضرت سلیمان را حاصل شده از دولت و شوکت و جمع میان اسباب دنیا و آخرت
آنچه دیگری را اتفاق نیفتاده میگویند که این امور دنیویه را مدخلی در فضیلت و کمال نیست از برای آنکه میگویم که این
امور در فضیلت از الطاف الهی و مراحم ربانی و کرامت لاهوتی و رفعت ملکوتی است که چیزی بر آن زیاده نی

تواند بود بنابر آنکه عنایتی است که صادر شده از محل قدس و موضع کرم با اشتمالش بر صنوف معجزات و ضروب
خوارق طبری گفته است در تفسیرش حکایتی از سلیمان ع که قال یا ایها الناس علمنا منطق
ای مردمان تعلیم شده ما را زبان
الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین
مرغان و آورده شد ما را از هر چیزی بدرستی که این مر اینست فضیلت ظاهر و روشن

کسی کز منطق الطیر محبت نبودش بهره	مر از نوع انسان نام مل از نوع حیوانش
سلیمان را که بود این منطق طیر از ایزدش	و قالا الحمد لله الذی منطوق در شانش
بقرآن بین که بر اقران تفضل جست از این منطق	سلیمانی که علمنا و اوتینا ست برهانش

پس از این چیز با غیر او را اتفاق نیفتاده قوله تعالی و حشر لسلیمن جنوده من الجن و
جمع شده برای سلیمان لشکر او از جن
الانس و الطیر و هم یوزعون حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها
و انس و مرغ و ایشان تا آنکه آمدند بوادی مورچه گفت مورچه مورچگان دیگر را ای
النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمن و جنوده
موران در روید بمسکنهای خود تا نشکند و پامال نکند شما را سلیمان و لشکر او
و هم لا یشعرون چگونه بوده باشد مر انبیاء علیهم السلم را آنچه او را بوده که خدای تعالی
و حال آنکه ایشان از این حال آگاه نباشند
حکایت میکند از او که اوتینا من کل شیء و این عام است در کل شیء یا خاص نیست در آنچه ملوک و انبیا
آمده برای آنکه آنچه آمده است بغیر ایشان معتدبه نیست ثقة الاسلام و امین الدین ابو علی
فضل بن الحسین الطبرسی در تفسیر مجمع البیان آورده که ای من کل شیء علما و تسخیرا در آنچه
یعنی از هر چیزی علمی و تسخیری
صلاحیت آن میداشت که معلوم ما باشد یا مسخر ما باشد بعد از آن گفته است که واحدی روایت کرده باسناد
بحضرت امام جعفر بن محمد ع از پدرش که گفت اعطا شده بود سلیمان بن داود در ملک مشارق و مغارب
زمین پس از آن مملکت داشت هفتصد سال و ششماه ملک شد اهل دنیا کلهم را از جن و انس

وشیاطین و دواب و طیور و سباع و اعطا شد هر چیز و منطق هر چیز و در زمان او ساخته شد چیزها عجیب غریب
که حالا متداول و معروفست و این قول اوست که وعُلِّمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء انّ هذا
لهو الفضل المبین و هر خلق از خلق علیحده بدلالة قوله من الجن و الانس و الطیر بعد ازان گفته اند
مفسران که حضرت سلیمان هرگاه اراده سفری میکرد جمع میشد برای او طوائف این جنود در بساطش بعد ازان امر کرد
باد را تا آن بساط را با این جمعیت بر میداشت میان آسمان و زمین و گفته است محمد بن کعب که رسیده است بما که معسکر
لشکر او در حضرت سلیمان بن داود صد فرسخ بود از انجمله بیست و پنج فرسخ برای آدمیان و بیست و پنج فرسخ برای جن و بیست
و پنج فرسخ برای وحوش و بیست و پنج فرسخ طیور و آنحضرت را هزار خانه بود از شیشه سیصد ازان حرم و هفتصد
سریه پس امر میفرمود باد را تا آنها را بر میداشت بهوا و آهسته میبرد ازان پس میبرد با آن و وحی فرستاد
خدای تعالی بسوی او در ان سیر میان آسمان و زمین که تکلم نمیکرد احدی از خلائق بچیزی مگر آنکه باد که می آمد و خبر میداد
مقاتل گفته که دیوان برای سلیمان میگستردند بساطی فرسخ در فرسخ و در ان بساط موضعی بود و بر ان منبری از زر
در میان بساط و حضرت سلیمان بر ان می نشست و در حوالی او سیصد هزار کرسی طلا و نقره می نهادند پس انبیا
بر کرسیهای طلا و علما بر کرسیهای نقره می نشستند و بر دور ایشان آدمیان و بر دور آدمیان جن و شیاطین
یعنی پریان و دیوان می نشستند و سایه میکردند مرغان بر ایشان ببالهای خود تا بر ایشان آفتاب نتابد و بر میداشت
باد بساط را و میبرد از صباح تا رواح و از رواح تا صباح و گفته است در معنی قوله و لسلیمان الریح
غدوها شهر و رواحها شهر که این باد میبرد او را صباح یکماهه راه و رواح یکماهه راه میبرد
و در معنی آنکه هر روز مسیره شهرین راکب بود قتاده گفته که کانت تغدو مسیرة شهر الی نصف النهار و تروح

اینچنین بود که صباح یکماهه راه میرفت تا نیمروز و همچنین یکماهه راه

شهر الی آخر النهار و حسن گفته است که صباح از دمشق شام نقل به اصطخر فارس میکرد و مسافت میان هر دو
مسیرت یکماهه میشد
مسیرة شهرست در صبح را و رواح از اصطخر بود بکابل و نیز گفته است که بلقیس هدایا فرستاد که بحضرت حضرت
سلیمان فرستاد و پیش از همه هدهد بسرعت تمام خود را بحضرت سلیمان رسانید و خبر داد و امر فرمود سلیمان جن را که قبه ها
طلا و نقره بر افراخته تا هفت فرسخ میدانی وسیع ساختند و در ان خشتها طلا و نقره انداختند و بر دور میدان دیواری که
شرفهایش از طلا و نقره بود کشیدند و جن با اولاد خود در انجا قرار گرفتند چنانچه خلق کثیری دیدن بسیار میدان آراسته
شد پس حضرت سلیمان بر تخت خود و چهار هزار کرسی بر جانب راست و چهار هزار کرسی بر چپ نهادند و دیوان را امر فرمود

تا

تا در انجا فرسخ در فرسخ صف کشیدند و اصناف آدمیان را امر فرمود تا جابجا صفها ترتیب دادند و وحوش و سباع و هوام
را فرمود تا از یمین و یسار صفها ایستادند و در تفسیر قوله علیه گفته وجفان کالجواب ای صحاف کالحیاض یعنی کاسهها
پهن کشاده همچون حوضها که آب در ان می آید و حضرت سلیمان مصالح شیلان و لشکر خود در مثل آن کاسهها میکشید چرا که
اطعام ایشان ممکن نبود در ظروف متعارفه بنا بر کثرت و گفته اند که جمع میشد بر کاسه هزار کس و گفته است که سلیمان
مسجدی بنا کرد یعنی بیت المقدس بسنگ رخام سفید و زرد و سبز و ستونها صافی شفاف و مسقف ساخت بلوحها
جواهر نفیسه و دیوارهایش بلولوها و یاقوتها و دیگر جواهر قیمتی و گسترانید فرشها از لوحهای فیروزه پس در روی زمین نمی تواند بود
زیبنده تر و روشن تر و شفاف تر و درخشنده تر ازان موضع نور بیخاست در شب همچون برخاستن نور از ماه
در لیلة البدر ده هزار کس از بنی اسرائیل خدام در شب و پنجهزار در روز پاسبانی مینمودند و ساعتی از روز یا شب نبود که اینجماعت
از انجا غایب و غافل باشند اگر این گویند چرا ائمه معصومین این شوکت و ابهت ظاهر نساختند گوییم جواب این دو وجه
است اجمالا و تفصیلا اما اول پس حدیث حق دلالت میکند بر آنکه ائمه معصومین ورثه انبیا اند و آنچه انبیا را بوده مر ایشان را
بوده پس ظاهر شد این که مر ایشان راست قدرة بر آنچه برای سلیمان ذکر کرده شد و این مضمون خود که گذشت که
اگر ائمه معصومین نبی بودند هر آینه سلیمان و پدرش مخلوق نمیشدند پس علت خلق هر دو ایشان باشند پس ائمه اولی از وی
باشند و مقوی این سخن است آنچه در کتاب دلایل فضایل است که حضرت امام ابو عبد الله جعفر الصادق ع
گفت که سلیمان هم گفت و اوتینا من کل شیء و علم کل شیء عندنا اراده فرموده

داده است ما را از هر چیز   و علم هر چیز

که سلیمان را بعضی از هر چیز اعطا شد برای مکان من که از برای تبعیض است و ایشان را اعطا شد کل و این کل در برابر آن
من تبعیض افتاده و اما تفصیلا از جمله آنچه دلالت میکند بر قدرة ایشان و حال آنکه ایشان تارک و معرض از ان بودند اختیارا
آنحضرت است در عیون المعجزات مرویست از بعضی اصحاب که از حمل مال بحضرت امام ابی عبد الله جعفر ع کم کرم یعنی مالی بخدمتش بردم
پس استکثار کردم آنچه بردم یعنی مالی وافی برای او برده ام و آن مال را در ساخته باشم یعنی خود بخود میبردم و در بین راه تا مالی میبود
چون بنزد آنحضرت در آمدم غلامی را طلب فرمود و با آن غلام طشتی بود در پایان خانه پس امر کرد او را که آن طشت بیا
آنگاه تکلم فرمود وقتی که آن غلام با آن طشت آمد بکلامی خاص از طشت دینارها زر فرو ریختن گرفت و چندانکه حایل شد میان من
و غلام الحکم گفت که حضرت امام ملتفت من شد و گفت آیا پنداری که ما محتاج آنچه در دست شما است و در کتاب خرایج الجرایح
است از علی الیمانی از حضرت امیر المؤمنین که آنحضرت در مسجد کوفه نشسته بود و در حوالی او اصحابش بودند پس مردی گفت

عجب می آید مرا ازین دنیا که آنچه در دست این قوم است نزد شما نیست پس آنحضرت گفت آیا تصور میکنی که ما دنیا را میخواهیم و اگر بخواهیم میدهند
بعد از آن یک قبضه خاک از زمین مسجد برداشت و کف مبارک گشود پر از جواهر و لآلی قیمتی بود که میدرخشید و گفت این چیست گفتم
این بهترین جواهرست پس آنحضرت فرمود اگر ما دنیا را خواهیم برایه دنیا مارا باشد ولکن ما دنیا را نمیخواهیم و در کتاب مذکورست
از حضرت امام باقر علیه السلم که گفت عبد الملک مروان در طواف بیت بود و حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین طواف مینمود و پیش
پیش او و ملتفت او و با آن پادشاه بودن نمیشد و عبد الملک آنحضرت را بر نمیشناخت پرسید که چه کس است این کس که پیش ما طواف
میکند و ملتفت ما نمیشود پس گفتند حضرت امام علی بن الحسین است ع پس عبد الملک نشست بجای خود و گفت او را بگوئید بیاید و چون آن
با آنحضرت گفت یا علی بن الحسین من قاتل پدر تو نیستم چه چیز مانع تست از التفات بجانب من پس آنحضرت گفت ان قاتل
ابی افسد بما فعله دنیاه علیه و افسد ابوک علیه آخرته فان احببت ان تکون کهو فکن پس

پدر من تباه کرد آنچه کرد دنیای پدر مرا بر وی و تباه کرد پدر تو آخرت او را بر او پس اگر میخواهی که باشی چون او پس چنان باش

عبد الملک گفت چنین نیست ولکن روی بسوی ما کن تا سوال کنیم از دنیا خود پس حضرت امام بنشست و رداء خود بگسترد و گفت
اللهم ان حرمة اولیائك عندك پس درین هنگام ردای مبارک خود را مملو از دری ساخت

بار خدایا بدرستی که حرمت اولیای تو نزد تو چیست

که وقت بود که شعاع آن روشنی از چشمها میبرد پس عبد الملک را گفت اینست حرمت او عند الله اگر محتاج باشد برمیایی
بعد از آن گفت اللهم خذها فلا حاجة لی فیها مولف سلمه الله میگوید که میگویم من که بدر عبد الملک

بار خدایا فرا گیر این را که حاجت نیست مرا در آن

هشام را نیز با حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین ع حکایتی بوقوع پیوسته و مدح فرزدق شاعر مر آنحضرت را علیه السلم
بحضور هشام و تعریض بهشام و آن قصه مشهورست و بنابر شهرتش مستغنی از ذکرست و از کتاب مذکورست این که معتصم جمعی از وزرا
خود را طلب کرد و گفت گواهی دروغ بر حضرت امام محمد بن علی موسی دهید پس ایشان چنین کردند پس حضرت امام دست بر داشت
و گفت اللهم ان کانوا کذبوا علی فخذهم گویند چون نگاه کردم دیدیم که مرتعش شد که خانه و مردی اند آن هم که چگونه صاحب

بار خدایا اگر اینها دروغ میگویند بر من پس بگیر ایشان را

میکند و میرود و می آید هرچه قایم بود فرو نشست پس معتصم گفت یا ابن رسول الله صلعم و آله انی تائب مما قلت فادع ربک

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که توبه کردم از آنچه گفتم دعا کن پروردگار خود را

ان یسکنه پس آنحضرت گفت اللهم اسکنه وانك تعلم انهم اعداؤك واعدائی پس ساکن شد

تا ساکن سازد زمین را — بار خدایا ساکن ساز این را و تو میدانی که اینها دشمنان تو اند و دشمنان من

دروغ نوشتند و گواهی آن دادند هم

و در عیون المعجزات است از ابراهیم بن سعید که گفت نزد حضرت امام صادق ع بودم حال آنکه ما را طلب فرموده ضیافت کرده بود
بی ظاهر کرد برای ما برف و عسل و نهری که روان بود در خانه اش بی آنکه حفری کند و این در موسمی بود که در آنجا نه برف میباشد و نه
عسل و نه آب جاری و در کتاب مذکورست از مهلب بن قیس از حضرت امام صادق ع که گفت آنحضرت دست مبارک خود
بر دیواری نهاد و آن دیوار زر خالص شد و بعد از آن دست بر ستونی نهاد و آن ستون سبز شد و برگ بر آورد در ساعت
و در کتاب مذکورست از وکیع که از عمش گفت حضرت امام موسی را دیدیم که بدرخت بریده افتاده رسید و دست
مبارک خود بر آن سود سبز شد و خرمایی در نهایت لطافت بار آورد و ما از آن خوردیم و در کتاب مذکورست از ابراهیم بن
سعید از عمارة بن زید که گفت دیدم حضرت امام علی بن موسی را و تکلم کردم با آنحضرت در باب مردی که چنین یاد و ملکه
آنحضرت بزبره کاهی داد من شرم کردم که باز دهم چون بآن مرد رسیدم و زبره را گشادم پر از زر بود و آن مرد تصرف کرد و حضرت امام
عرض کردم و هم در کتاب مذکورست از ابراهیم بن سعید که گفت دیدم حضرت امام محمد بن علی جواد را ع که دست بر برگ زیتون
زد و آن انچه و درم شد پس من از آن فرا گرفتم بسیاری خرج کردم در بازار و آن تغیر نشد هیچ بار و در کتاب مذکورست از مخلل
بن علی که گفت عرضه نوشتم بخدمت حضرت امام محمد بن علی النقی الجواد ع بسر من رأی و سوال کردم که توجه بجانب بیت المقدس
پس اعطا نمود بمن صد دینار زر بعد از آن مرا گفت که چشم برهم نه چون برهم نهادم گفت بگشای چون بگشودم خود را در بیت
المقدس دیدم زیر قبه پس متحیر شدم ازین و در کتاب مذکورست از عمارة بن زید که گفت گفتم مر علی بن محمد و فی را
که آیا استطاعت آن داری که ازین ستون برای ما ثمار بر آری فرمود آری خرما و انگور بهم و در زمان همچنین کرد و ما
از آن خوردیم و برداشتیم و در کتاب مذکورست از ابی جعفر که گفت گفتم مر حضرت امام حسن بن علی عسکری را که معجزه
بنمای پس دیدم که غایب شد در زمین زیر مصلای خود و بعد از آن باز گشت و با او ماهی بود و پس بزرگ پس گفت این
از جهت دریاست پس گرفتم آنرا از او و بمدینة السلام آوردم و خوردیم آنرا با اصحاب خود و در غیر آن کتاب ثبت از کتب
یافت که متوکل یا واثق یا غیر ایشان امر کردند عسکر خود را و ایشان نود هزار سوار بودند ترکان سلاح پوش در
سر من رأی که ایشان پر کنند توبرهای اسب خود را از خاک و گل و سنگ و ریگ و بر فضای واسعی که در بیرون شهر بود و بریزند
تا بلی شود پس ایشان چنین کردند و بانگ زمانی تل بغایت بلند مانند کوهی از زمین برخاست پس بر بالای آن رفت و طلب
کرد حضرت امام الامام الحسن علی هادی را و او را بر آن بالا خواند و گفت ترا حاضر ساختم برای آنکه جلال و حشم مرا
ببینی که لشکر خود را گفته بود که همگی ملبس و مسلح و مزین شده بودند و خود را در بهترین زینتی و تمام ترین عدتی عرض
بداند و غرض او این بود که داعیان و مدعیان خلافت را بترساند و خوف او از حضرت امام بود که مبادا یکی از

که حکایت کرد مخالف

یکی از اهل بیت خود را امر کند که بر خلیفه خروج کن پس حضرت امام ع با او گفت میخواهی که من هم عرض کنم بر تو عسکر خود را
گفت آری پس دعا کرد و میان زمین و آسمان پر از ملائکه شد که پی در پی یکدیگر می آمدند چنانکه غشی بر متوکل طاری
شد چون بهوش آمد حضرت امام با او گفت نحن لا ننافسکم فی الدنیا فنحن مشتغلون بامر الاخرة

ما نمی ستانیم شما را در دنیا پس مشغولیم بامر آخرت

فلا علیک شیء مما تظن .. مؤلف ستره الله میگوید که چه جای تعجب درین امور نسبت با حضرات ائمه معصومین سلام
علیهم اجمعین بَلْ عِبَادٌ مُکْرَمُونَ لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ و روایت

بلکه بندگان گرامی اند که پیشی نگیرند بقول و بامر او کار میکنند

است از پرسش علی بن محمد الهادی صلوات الله علیه مثل هذا و لهذا امام عسکری شد یاقوت بن عبدالله
الرومی الحموی صاحب المعجم در کتاب المشترک وضعا والمفترق صقعا که معتصم چون سر من رای را شهر میساخت در سنه احدی عشرین
و مائتان عسکر خود را بعمارة آن مدینه مامور ساخت و آن مدینه بآن مشهور شد و باین نسبت آن مدینه را عسکر خواندند و از
آل رسول ص و آله ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و پسرش
الحسن بن علی ازکی در انجا می بودند و مولد این دو امام اگرچه مدینه طیبه بود و به سر من رای شهر عسکر نقل و تحویل فرمودند و در انجا
می بودند و در انجا بسرای جنت جاوید رحلت فرمودند حضرت امام علی نقی بیست سال در انجا اقامت فرمود و در رجب سنه
اربع و خمسین و مائتین رحلت فرمود و حضرت امام حسن در سنه ستین و مائتین رحلت فرمود و هر دو در یکجا در سر من رای مدفون
شدند لهذا حضرت امام حسن بعسکری مشهور شد و منبع حضرت منتظر نیز در سر من رای است و سر من رای را سامره نیز گویند
است و هم در کتاب خرایج الجرایح است از داود بن کثیر الرقی که گفت گفتم بحضرت ابی عبدالله جعفر ع که حدیث
کن برای من از قوم پس گفت حدیثش عجب است پیش تو یا معاینه پس من گفتم که خدا مرا فدای تو گرداند معاینه
پس گفت بمن ای الحسن موسی ع را که برو و برای من ترکه بیار رفت و آورد پس آنحضرت بر زمین زد زدنی بس عجب
پس زمین بشکافت و دریای سیاه ظاهر شد و دری از آن بگشاد و جماعتی بنظر آمدند رویهای ایشان سیاه
و چشمهای ایشان کبود هر یکی از ایشان بسنگی بسته موکل بر هر یک ملکی و ایشان فریاد میکردند و این فرشتگان بر رویهای ایشان
میزدند و میگفتند کذبتم لیس الکلمة محقة پس من گفتم فدای تو گردم این جماعه چه کسانند آنحضرت در جواب گفت
ابوحمل و زفر و نعثل واللعین بعد از آن فرمود که منطبق است این حالت بر ایشان تا وقت

یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه علیهم اللعن

عسکر

معلوم

معلوم و در کتاب خرایج الجرایح آمده که مردی و زنی با هم خصومت کردند و بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمدند چون
زن بر طریق صواب بود آنحضرت تصویب او فرمود و بر مرد بانگ زد که دور شو و آن مرد خارجی بود در حال
صورتش گشت و سرش همچون سر سگی شد شخصی با آنحضرت گفت که یا امیر المؤمنین بمجرد توجهی که فرمودی سر این خارجی
تو تافت و سر سگ شد پس چه مانع است که با معاویه در مقام امثال اینها نیستی فرمود وای و ویحک اگر خواهیم که معاویه
را با سریرش درینجا حاضر سازیم هر اینه بدرگاه الله سبحانه دعا کنیم تا چنان شود و لکن ما خزانهای خداییم نه
برای زر و سیم و لکن برای اسرار بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
و در روایت دیگر چنین است که فرمود این دعاها نمیکنیم مگر برای ثبوت حجت و کمال تجربت و اگر آن
دعا و دعا برای هلاک معاویه کرده شود هر اینه تاخیری نخواهد بود مؤلف اصلح الله شأنه میگوید گویم
که خدای اقدر است از ایشان و اگر خواهد هر اینه گرداند جمیع مردمان را یک امة واحده ولیکن مر خدای
را حکمتی است بالغه و در کتاب مذکور است از اصبغ بن نباته که گفت در پس سر حضرت امیر المؤمنین
میرفتم و با ما مردی بود از قریش پس گفت مر آنحضرت را که بتحقیق کشتی مردمان را و اولاد ایشان را
یتیم ساختی و زنان را بیوه کردی پس آنحضرت بجانب او نگاه کرد و گفت اخسأ یعنی دور
شو در حال آن شخص سگ سیاهی شد و بنیاد دم لابه کردن و گردشتن کرد و ما آنرا مشاهده کردیم پس
آنحضرت در مقام رحم آمد و لبهای مبارک خود را بجنبانید باز آن شخص بحال خود آمد و مردی شد همچنانکه بود پس مردی
از قوم گفت یا امیر المؤمنین تو قادری بر مثل این و از معاویه آزار میکشی سبب چیست که او را بدین روز نشانی آنحضرت
فرمود که نحن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و نحن بامره عاملون و در کتاب خرایج الجرایح
است در حکایت حضرت امام حسن ع با معاویه علیه اللعنه و عمرو بن عاص که در محفل حاضر شد شخصی از بنی امیه
و آن شخص جوان و درشت و غلیظ و ناهموار بود و با حضرت امام حسن علیه السلام درشتی و غلظت در سخن کرد و از حد
تجاوز نمود و دشنام و سب را نسبت با آنحضرت و پدر بزرگوارش پس حضرت امام ع گفت اللهم غیّر

ای خدایا تغییر ده

ما به من النعمة واجعله امرأة لیعتبر پس او نیز در همانجا که نشسته بود زنی شد و صدای

آنچه با او است از نعمت و بگردان او را زنی تا عبرت پذیر گردد

زنی مردانه او بفرج نسا تبدیل فرمود و ریشش فرو ریخت پس حضرت امام گفت دور شو از ما که تو زنی و این محفل
مردانست و بودن تو اینجا لایق نیست معنی الحدیث و حضرت امیر المؤمنین نیز با عمر از غرایب و عجایب بجا آورد

آنچنانکه مشهور است و در کتاب عیون المعجزات است که ابی بصیر گفت نزد حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع بودم آنحضرت
زمین را بپای خود جنبانید دریایی بنظر در آمد و در آن کشتیها از نقره آنحضرت در کشتی نشست و من هم در خدمتش
بکشتی پیوستم و در آن دریا سیر کردیم تا بموضعی رسیدیم که در آنجا خیمها از نقره بر پای بود پس آنحضرت در آن موضع در آمد
و بعد از آن بیرون آمد و مرا گفت دیدی خیمه را که من بدانجا در آمدم اول مرتبه گفتم بلی فرمود که آن خیمه حضرت
رسالت پناه بود صلی الله علیه و آله و خیمه دوم از حضرت امیر المؤمنین و خیمه سیوم از حضرت فاطمه و چهارم از حضرت خدیجه
و پنجم از حضرت امام حسن و امام حسین و ششم از جدم و هفتم از پدرم و این هشتم خیمه منست اینک در هر خیمه نوشته اند
و از ما هیچ کدام نیست که چون رحلت نماید مر او را خیمه نباشد که در آنجا ساکن شود و در کتاب مذکور است

و نهم خیمه منست ع

از ابی جعفر محمد بن الحسن بن احمد بن الولید که گفت حکایت کرد مرا محمد بن علی بن ادریس از عبد الرحمن از داود بن کثیر
الرقی که گفت بمدینه آمدم و بخدمت حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق ع پس چون راست ایستادم از مجلس
برخاستم امام فرمود یا داود چه میگریی گفتم یا ابن رسول الله قومی میگویند که شما را خدای تعالی مخصوص بچیزی نساخته سوی آنچه
مخصوص ساخت ایشان را و تفضیلی ننهاده بشمار ایشان پس حضرت امام ع گفت ملاعین دروغ گفتند و بعد از آن
برخاست و پای بر خانه زد و جنبانید و گفت کونی بقدرة الله پس آن خانه در حال کشتی شد
از یاقوت سرخ در وسط آن دری سفید علی بنز بر آن کشتی مکتوب بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله یقتل القائم للاعداء و یبعث المؤمنین و ینصر الله بالملائکه و در میان کشتی

انجا میبرد قائم را برای اعدا و بمبعث میگرداند مومنان را و یاری میدهد خدای بفرشتگان

چهار کرسی از انواع جواهر پس آنحضرت بر یکی از آن کرسیها نشست و بر دیگری حضرت امام موسی ع را دید و بر
دیگری اسمعیل را و بر دیگری مرا بعد از آن گفت سیری علی برکة الله عز و جل پس آن کشتی بگشتن

روان شو بر برکة خدای عز و جل

در آمد در دریایی بزرگ متلاطم که لونش از شیر سفید تر و طعمش از عسل شیرین تر و در آن سیر کردیم تا میان جبال آمدیم
و از آن عبور کردیم و سیر منتهی شد بجزیره که در وسط آن قبها از در و یاقوت سفید بود و اطراف و جوانب آن جزیره
ملائکه فرو گرفته بودند و ندا میکردند که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله پس گفت هذه الائمة من آل

خوش آمدی خوش آمدی ای پسر رسول خدا … این امامانند از آل

محمد من ولد محمد ص و آله کلما افتقد واحد منهم یاتی هذه القباب حتی یاتی الوقت

… هر چه … یکی از ایشان … می آید این قبها را تا بیاید وقتی

الذی

الذی ذکر الله تعالی فی کتابه ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم

یاد کرده خدای در کتاب خود … بعد از آن باز گردانیدیم برای شما دولت را

باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا داود گوید که بعد از آن بر شغل دریا زد و بیرون

[illegible]

آورد دری و یاقوتی و گفت یا داود اگر تو دنیا میخواهی بگو من گفتم لا حاجة لی فی الدنیا پس آنحضرت آنها را بدریا ریخت
بعد از آن بیرون آورد از دریا ریگ بسیار پس همه مشک و عنبر بود و بوی فرمود و ما هم آنرا بوی کردیم آنگاه آنها را بدریا
انداخت و نهضت فرمود و گفت برخیزید تا سلام بر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و بر حضرت ابی محمد الحسن
بن علی و بر حضرت ابی عبد الله الحسین بن علی و بر ابی محمد علی بن الحسین و بر ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهم کنیم
پس بیرون آمدیم از آن کرسیها و رفتیم تا وقتی که سیر ما بوسط قباب رسید بخدمت حضرت امیر المؤمنین رسیدیم
بر آنحضرت سلام کردیم و بیرون آمدیم پس بخدمت حضرت امام حسن آمدیم و سلام کردیم بعد از آن بخدمت حضرت
امام حسین آمدیم و سلام کردیم و همچنین قبه بقبه درون رفته سلام بر حضرات ائمه نمودیم بعد از آن نظر کردیم بر جانب راست
جزیره در آنجا قبها دیدیم که پردها بر آنها نداشت پس از حضرت امام پرسیدم که یا ابن رسول الله این قباب را چه حالت که پردها
ندارند امام فرمود که این از منست و از آن امامانی که بعد از من خواهند بود بعد از آن گفت نظر کنید بوسط جزیره چون
نظر کردیم دیدیم در آنجا قبه بلندتر از این قباب در وسط آن سریری پس امام ع گفت که این قبه مر قائم آل محمد است
از اولاد محمد ص و آله بعد از آن گفت باز گردید پس باز گشتیم بعد از آن گفت کونی بقدرة الله تعالی پس
ملاحظه کردیم در همان مجلس بودیم که بودیم مؤلف دام آثاره میگوید که زود باشد که بیان کرده شود که حضرات ائمه معصومین
احیا اند و قایند مزید تحقیق را ان شاء الله و قوله ع حتی یاتی الوقت الذی ذکر الله فی کتابه ثم رددنا لکم
الکرة علیهم الآیه می تواند بود که مراد رجعت باشد و موید این امداد به بنین است از برای ائمه ظاهر است که مراد
از اولاد ایشان باشد و توالد نمی تواند بود الا در دنیا المال و البنون زینة الحیوة الدنیا

مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست

می تواند بود که مراد قیامت باشد و امداد باین از برای ائمه ماخوذ باشد از الباقیات الصالحات خیر

باقیات صالحه بهتر از این است

و در کتاب مذکور است از شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه که گفت حکایت کرد مرا محمد بن الحسن الصفار از

محمد بن زکریا از معاذ از وکیع از زاذان از سلمان که گفت با حضرت امیر المؤمنین ع بودم و من یاد کردم چیزی از معجزات
از انبیا علیهم السلام پس گفتم یا سیدی میخواهم که بنمایی بمن ناقه ثمود را و چیزی از معجزات خود را فرمود که بکنم بعد از ان بر
خاست و بمنزل خود رفت و بیرون آمد بجانب من و در زیرش اسب سیاهی و بر تن جبار کش قبای سفیدی و بر فرق فرقد
سایش کلاه سفیدی و آواز کرد که یا قنبر بیرون آر برای من این اسب را پس قنبر بیرون آورد اسبی سیاه سفید پیشانی
پس مرا گفت سوار شو یا ابا عبدالله سلمان گفت سوار شدم پس دیدم که این اسب دو بال دارد پس آنحضرت بانگ
بروی زد و بر هوا رفت و من بران سوار بودم و آواز بالهای ملایکه می شنیدم از زیر عرش بعد از ان رسیدیم بکنار دریایی
بزرگ مواج پر شور پس آنحضرت بگوشه چشم نظری فرمود و دریا ساکن شد من گفتم یا سیدی دریا از غلیانی که داشت
باز ایستاد از نگاهی که باو کردی پس آنحضرت فرمود یا سلمان ترسیدی که مبادا از زیادتی آن در امری واقع شود
بعد از ان دست مرا بدست گرفت و بر روی آب آغاز سیر فرمود و اسبان متابعت ما میکردند بوجهی که احتیاج
بانکه ایشان را بایستی کشید تا بر روی آب روند نبود پس بخدا سوگند که پایهای ما تر نشد و سمهای اسبان نیز تر
نشد پس ما دران دریا عبره کردیم و رفتیم تا بجزیره پر درخت پر میوه پر مرغ پر نهری رسیدیم ناگاه درختی
عظیم بی میوه بلکه بی گل و شکوفه بنظر آمد پس آنحضرت آن درخت را بچوبی که در دست مبارک داشت
جنبانید درخت بشکافت و از ان ناقه بیرون آمد طولش هشتاد ذراع و عرضش چهل ذراع بچه در پی
پس مرا گفت نزدیک این شتر رو و از شیر او بخور و من همچنان کردم و چندان از ان شیر آشامیدم که سیراب
شدم و آن شیر شیرین تر از شهد و نرم تر از روغن بود بعد از ان فرمود که کافی بود ترا و نیکو بود
گفتم بلی یا سیدی کافی و نیکو بود آنحضرت گفت میخواهی که بهتر ازین بمن گفتم آری یا سیدی پس گفت
اخرجی یا حسنا پس بیرون آمد ناقه طولش صد و بیست ذراع و عرضش شصت ذراع از یاقوت
احمر زمامش از یاقوت اصفر پهلوی راستش از طلا پهلوی چپش از نقره پستانش از نور پس مرا گفت
یا سلمان اشرب من لبنها سلمان گفت پستان او را در دهن گرفتم می مکیدم عسل صافی
محض پس گفتم یا سیدی این از کیست آنحضرت فرمود که این از تست و از دیگر شیعیان و دوستان من
بعد از ان مر آن ناقه را گفت بازگرد پس بازگشت بعد از ان آنحضرت روان شد دران جزیره تا بدرختی
عظیم رسیدیم در زیر آن مایده یعنی خوانی آراسته دیدیم بران خوان طعامهایی که بوی مشک از ان بمشام
میرسید و در حوالی آن خوان مرغی بصورت کرکس عظیمی بود پس این مرغ برجست و سلام بر آنحضرت

کرد و بمقام خود بازگشت پس من گفتم یا سیدی این چه مایده است فرمود که این خوانیست آراسته درجا برای شیعه ما از موالی
تا روز قیامت پس گفتم این چه مرغ است فرمود فرشته ایست موکل برین خوان تا روز قیامت گفتم تنهاست فرمود که حضرت خضر نبی ع هر روز
یکنوبت برین میگذرد بعد از ان دست مرا گرفت و سیر فرمود تا دریای دوم پس عبره کردیم تا بجزیره عظیمه رسیدیم در انجا قصری بود یک خشت از
زر سرخ و یک خشت از نقره بیضا شرفهای آن از عقیق زرد و بر هر رکنی از ان قصر هفتاد صف از ملایکه پس آنحضرت نشست بر یک رکن و ملایکه
اقبال نموده یک یک می آمدند و سلام میکردند بعد از ان رخصت از و میگرفتند و مراجعت میکردند بمقام خود سلمان گوید که بعد از ان
آنحضرت بدان قصر در آمد پس دران قصر اشجار و انهار و اطیار و الوان نباتات بود آنحضرت در انجا میخرامید تا باخرین موضع انجا رسید
توقف فرمود بر برکه آبی که دران باغ بود بعد از ان بربام آن بر آمد و در انجا کرسیی بود از زر سرخ بر انجا نشست بر قصر مشرف شدیم
پس بحری پر شور سیاه مواج پیدا شد که در جوش مانند کوههای فلک بود پس آنحضرت نظری بگوشه چشم بران کرد و آن بحر ساکن شد
از غلیانی که داشت تا مرتبه که بان می ماند که گویا گناهی کرده و حالا در مقام انفعال است پس من گفتم یا سیدی دریا از ان شورشی که
داشت باز ایستاد چون نظر فرمودی بروی آنحضرت فرمود که ترسید که مبادا از زیادتی آن واقع شود در امری آیا میدانی که این کدام
دریاست این آن دریاست که فرعون و قومش لعنهم الله دران غرق شدند بدرستی که شهر ایشان را حمل کردند بر جناح جبرئیل ع بعد از ان
جبرئیل انداخت آن شهر را درین دریا پس هوای درین دریا پیدا شد که این دریا قرار نگیرد تا روز قیامت پس من گفتم یا سیدی آیا
دو فرسخ را سیر کرده باشیم فرمود که یا سلمان بدرستی که بتحقیق پنجاه فرسخ سیر کرده ایم و بیست هزار دوره بر گرد دنیا بر آمده ایم پس
گفتم یا سیدی چون چنین است کیفیت حال برمن ظاهر فرما پس آنحضرت فرمود یا سلمان ذوالقرنین طوف بلاد شرق و بلاد غرب
کرد و بجایی رسید که سد یاجوج و ماجوج بست من که برادر سید المرسلین و امین رب العالمین و حجت بر خلقان اجمعین باشم چه عجب اگر
اینچنین سیر فرمایم یا سلمان اگر خوانده قوله تعالی عالِمُ الغَیبِ فَلا یُظهِرُ عَلیٰ غَیبِهِ اَحَداً اِلّا مَنِ ارتَضیٰ مِن رَسُولٍ
داننده غیبست پس ظاهر نمیکند بر غیب خود کسی را بجز آنکسی را که راضی شده است از رسول
پس من گفتم بلی یا سیدی فرمود انا المرتضی من الرسول الذی اطلعه علی غیبه انا العالم الربانی انا الذی هون
من مرتضی ام از رسول که اظهار کرده خدای او را بر غیب خود منم دانای ربانی منم آنکه آسان گردانید
الله علیه الشداید وطوی له البعید سلمان گوید آوازی شنیدم از آسمان و نخشی شنیدیم که میگفت صدقت صدقت
خدای برو سختیها را و در نوردید برای او دوریها را
انت الصادق المصدق پس جانب و بران اسب سوار شد و من در خدمت آنحضرت بودم که بانگ بر اسب زد
بر هوا رفت و هنوز از شب سه ساعت نگذشته بود پس مرا گفت یا سلمان الویل کل الویل وای وصد وای که باشد

برکسی که ما را نمی‌شناسد شناختنی که حق معرفت باشد و منکر ولایت ما باشد یا سلیمان محمد ص و آله افضل است یا سلیمان بن
داود علیهما السلام گفتم محمد ص و آله پس گفت یا سلمان آصف بن برخیا که قدرة بر حمل عرش بلقیس از یمن به بیت المقدس در
یک طرفة العین داشت و نزد او علمی از کتاب بود و نزد من علم صد و بیست و چهار هزار کتاب است و همچنین شرح میفرمود تا
آنجا که گفت که شک کنند در امور ما و علوم ما همچون کسی است که شک داشته باشد در معرفت ما و حقوق ما و بتحقیق خدای عز و جل
فرض کرده است در کتاب خود ولایت ما را صاحب مشارق انوار الیقین بفصیح‌ترین عبارتی این مضمون را بیان میکند که معنی آن
بفارسی در سیاق این کلام در می آید میگویم من بر فقر و درویشی خود که ای آل احمد صلوات خدای بر شما باد و سلام او از جانب خادم
که هستم در امید و غفران برق و فیض رسانی نماید … باران که … معرفت بود … بتحقیق داده است خدای شما را از فضل خود آنچه
را که داده نشده است احدی را از خلق خدای سزاوار یافته … شریف شما و … عزیزی بعزت شما و تابان و درخشنده
شده زمین بنور شما و فایز شده اند ظفر یافتگان بر مطالب بدوستی شما پس … مفاتیح حکمتها … و مصابیح ظلمتها اگر شما نبودید
بیرون نمی آمد وجود از عدم و بدرستی که … خروج نموده بسوی ملائکه از معرفت شما … و چگونه میشناسند شما را مردمان
با وجود بزرگواری قدر شما و چون در می توانند یافت آفتاب منیر را خفاشان … بر صحایف بزرگواری شما …
نور ظاهر است … سر ایشان … ناطقت … ارباب قلم پس عجز و قصور خود … درک رتبه شما و بیان کمالات

یا آل طه انتم خیر معشر — وخیر اناس کعبة ومعالم
ای آل طه شما بهترین گروهید — و بهترین مردمانید
یطوفون بالاجساد حول حماکم — ولو علموا سر الطواف لطافوا
طواف میکنند باجساد گرد قبه‌های شما — و اگر دانند ایشان در طواف

و چنانکه گفته شده — خلقنا هیاکل نجاد ویلیها — فافهم المعنی فانهم المعنی — پس ایشان محو …
آدمیم … پس … که ایشان معنی آنند

که بتقلید احکام نجوم النقل میکنند و حادث میشود از مردمان آنچه بر زبان آید و نمیدانند که چه میگویند پس هرگاه گویند که زمین عارضه ایست که
مقدمست تاثیرش بر آب و الکرة آنچه از زمین بیرونست از آب ربع کره بیش نیست و از آن ربع کره است شهرها و دهها و اقلیمهای
هفتگانه و برها و بحرها و عقارهای خراب و آبادان و ربع مسکون عبارة از اینست و این بدان سبب است که مکان اشراق آفتاب
زیر سهیل است یعنی … پس بدرستی که آفتاب غایب نمیشود آنجا الا مدت … شش ماه و باقی که هست روز صیف است
و در آنجا از رستنی گیاهی و از زیستنی دیاری نیست و حیوان را در آنجا تعیش صورت نمیتواند بست چرا که آنجا نیست بغیر سنگی چند تافته
از حرارت آفتاب و بعد آفتاب از آنجا صد هزار فرسنگ و بیست و چهار هزار فرسنگ است و همچنین آنچه مقابل آنست زیر جدی است
از ناحیه مغرب پس بدرستی که آنجا شب … هرگز پدید می آید در نظر در می آید آفتاب نزد مسعود شش در برج سرطان و آنجا نه حیوان است

و نه نبات و این بلاد را ظلمات گویند و این بر وجه زمین و فلک قمر است همچون یکدانه خردل در دریای و بدرستی که در هفت قمر بقدر
سی و سه مقدار زمین است و لهذا آدمی میتواند دید قمر را چنانکه هست و فلک قمر نسبت بفلک شمس همچون ملی است در دریا و بدرستی که
آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در جنب کرسی مانند حلقه ایست در میان بیابان وسیعی و اگر اسب دونده فرض کنیم که در میدان او تا روز قیامت
بتازد بخشی آن برابر غباری باشد که از سم او بهوا رود و آفتاب اینجا پانصد فرسخ باشد و قرص آفتاب شصت و شش برابر مجموع زمین است
و کشادگی سطح ارض اینجاست که هر فرسنگ سه میل است و هر میل چهار هزار ذراع و آن ستاره که سها نام دارد
و آن ستاره ایست بغایت خفی که در ظلمت شب ابصار سلیمه آنرا بتامل بسیار درک کند با وجود آن خفا هژده برابر زمین است

نعم ما قال … پر و البهلوی — الکه سها را الکری ذره وار — هست بعد از زمین هژده بار — اگر چه جهلا را این بیان خاطر

نشان نیست و من جهل شیئا انکره المرء عدو لما جهل یعنی نادان چه اندر معرفة دانای بکمال و حی قیوم لایزال را
روایت کرده امام همام جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که آنحضرت فرمود که در عرش تمثال جمیع ما خلق الله هست
از بر و بحر و این تاویل قول خدای تعالی است وان من شیء الا عندنا خزائنه و میان قایمه از قوایم عرش تا قایمه دیگر راه
دو غایت … مرغی سریع الطیران که هزار ساله راه باشد و عرش ملبس میشود در روز بهفتاد هزار لون از نور
نوری که بصر … آفریده را استطاعت نظر بسوی آن نیست و جمیع اشیا در برابر او مانند حلقه ایست در بیابانی افتاده و مر خدای را
فرشته ایست که مر او را حزقیل گویند هژده هزار بال دارد از هر بال او تا بال دیگر پانصد ساله راه پس در خاطر آن فرشته خطور کرد
که آیا بر فوق عرش چیزی باشد هژده هزار بال دیگر بهمین صفت خدای تعالی بر او افزود چنانکه سی و شش هزار بال شد میان هر دو بال
پانصد ساله راه بعد از آن وحی آمد بر آن فرشته که ایها الملک طر پس پرید مقدار بیست هزار ساله راه بعرش
رسید باز وحی او بر او از جانب خدای که ایها الملک لو طرت الی نفخ الصور مع اجنحتک وقوتک
ای فرشته اگر بپری تا دمیدن صور با بالهایت و قوتت
لم تبلغ الی ساق العرش آنگاه گفت سبحان ربی الاعلی پس نازل شد از جانب خدای تعالی
سوره سبح اسم ربک الاعلی پس حضرت ص و آله گفت اجعلوها فی سجودکم و روایت کرده شیخ
تسبیح کن اسم پروردگار خود را که بلند مرتبت — بگردانید این را در سجود خود
اجل ابو محمد بن محمد المفید قدس سره در روضة الواعظین و بصیرة المتعظین این حدیث را در مجلس العجب که دلالت
میکند بر عظمة خدای تعالی اگر کسی که از قول حضرت امیر المومنین ع فهم میشود که مراد به بتحقیق سیر کرده شد پنجاه هزار فرسخ

وکره دنیا برآمده باشد بیست هزار بار اکنون گشتن بیست هزار دوره بمسیر پنجاه هزار فرسخ پس هر دوره دو هزار و پانصد
فرسخ میشود حال آنکه دور زمین که علماء علم هیأت تصریح بآن کرده اند چنانچه در حاشیه شرح ملخص است هشت هزار فرسخ
است برای آنکه بیست و چهار هزار میل گفته اند چنانکه مقدار آن یافته اند و هر میل ثلث فرسخ است باتفاق اکنون قطر
آن دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ و پنج جزو از یازده جزو فرسخی باشد و طریق استخراج این آنست که محیط معلوم المساحة
یعنی هشت هزار فرسخ را ضرب کنیم در مقسوم علیه بیست و دو که خارج قسمتش هفت است و آن خارج قسمت عبارت از قطر
است یعنی در سه و سبعی چرا که نسبت هر قطر بمحیطش همچو نسبت هفت است به بیست و دو پس محیط سه مثل و سبع قطر باشد
سه مثل و سبع هر قطری محیط است اکنون هشت هزار را در سه و سبعی قسمت کنیم دو هزار و پانصد و چهل و پنج و پنج جزو از یازده جزو
صحیح باشد و هو المطلوب کاشف استار التدقیق عارف اسرار التحقیق ناصر الملة نصیر المحققین
در تذکره چنین گفته که مقدار محیط دایره عظمی از زمین هشت هزار فرسخ است و هرگاه این مبلغ را بر سه و سبعی قسمت کنند
مقدار قطرش حاصل شود دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ و تقریبا نصف فرسخی و از آنچه منسوب است بشیخ سعید محقق ابو القاسم
نجم الدین بن سعید قدس سره چنین معلوم میشود که بسیط کره زمین بنابر آنچه در ایام ما معروف بود صد و سی و دو هزار هزار و
چهار صد و شانزده هزار و چهار صد میل بود و پس چهل و چهار هزار هزار و سی و نه هزار و چهار صد و شصت و شش فرسخ
و ثلثان فرسخی باشد مولف اعطاه الله علما محیطا بکل الامور میگوید که جواب گوییم که از این کلام مفهوم میشود که جمیع بیست هزار
دوره در پنجاه هزار فرسخ بوده باشد بلکه می تواند بود که مراد اخبار بوقوع هر یک از این هر دو بوده باشد نه وقوع سیر بیست هزار
دوره در پنجاه هزار فرسخ و بر تقدیر تسلیم این از ضروریات نیست که خلاف آن ممکن نباشد بلکه نقل ایشان اقتضای خلاف
کند بنابر آنکه نقل محقق مخالفت تمام با نقل ایشان دارد پس بمقتضای کل واحد از نقلین چنین میشود و بمقتضای روایت
چنان و باز می تواند بود که مسیره فرسخی در قوه چند فرسخ باشد بنابر آنکه آنحضرت ع تخصیص نفرموده سیر را بزمین بلکه مدت
میکند بر آنکه سیر شامل زمین و غیر زمین است از برای آنکه این جزء از بر و قصور و آنچه معد و مهیا ساخته بود خدای تعالی
در آن هر زمین نیست و موید این معنی است قوله ع که گردیدم گرد دنیا بیست هزار دوره اگر گویی چگونه ممکن است مسیر
پنجاه هزار فرسخ در سه ساعت شب و ناچار است از مساوات حرکت برای مسافت گوییم این امر ممکن است فقیه راوندی
در خرایج الجرایح میگوید که بتحقیق خدای تعالی خبر داد از آصف بن برخیا وصی سلیمان ع و آوردن او عرش بلقیس را
به بیت المقدس نزد سلیمان کما قال أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ وارتداد طرف از

من بیاورم تو آنرا پیش از آنکه بر دارانی [illegible] چشم خود را

جهة

جهة آنست که موهم ذهاب زمان و قطع مسافتی نباشد و میان بیت المقدس و موضعی که عرش آن ملکه در آن بود در
یمن مسیر پانصد فرسخ بود ذهابا و پانصد فرسخ رجوعا پس آن عرش را در یک طرفة العین آورد از آن موضع که شهر سبا بود
به بیت المقدس بلکه قبل از ارتداد و چگونه است آفتاب که قطع میکند در روزی از مشرق تا مغرب و بتحقیق قرار داده اند علمای هیأت
و هندسه که مابین هر دو طرف قرص آفتاب ضعف مابین هر دو طرف زمین است صد و چیزی بر آن زیاده و بعضی باز
بعد از آن طرف اسفل از اینها بموضع طرف اعلی در کمتر از ثانیه چنانکه مشاهده میشود که قرص آفتاب تمام طالع میشود در لحظه
و بتحقیق مبرهن ساخته اند متکلمون جواهر متساویه را در قبول اعراض پس ممکن است که خلق کند خدای تعالی این حرکه سریع را
در حضرت امیر المؤمنین ع یا در اسب آنحضرت چنانکه کلام میرود و در معراج حضرت رسالت پناه ص و آله الحاصل این
ممکنست و بتحقیق خبر داده است صادق آن و این حق است اما صغری پس اینها که در بیان آمد در حیز امکان است
و اما کبری پس برای آنکه مخبر معصوم است و محالست کذب بر او و در کتاب مشارق انوار الیقین است از حضرت امام صادق
ع که روزی با مردمی که در مجلس شریفش بودند گفت که در میان شما [illegible] کسی هست که تجاوز میکند از ورای این عالم و میرسد
بعالم دیگر و میانه ایشان بحکم قضایا میکند بعد از آن باز میگردد بمکان و مضجع خود بی تغیری ع اینها تو کنی و از تو آید اینها
و در کتاب خرایج الجرایح است که داخل شد شخصی از اهل یمن بخدمت حضرت امام صادق ع پس امام از او پرسید که نزد
شما علما هستند گفت بلی آنحضرت ع گفت چه رسیده است از علم آن عالم بشما آن شخص گفت این که در یک ساعت
از روز سیر میکند مسیر یکساله آفتاب را تا آنکه قطع میکند دوازده عالم را مثل این عالم شما که در اینجا خلایقی هستند که نمیدانند
که خدای تعالی آدمی آفریده آن شخص گفت که شما [illegible] فرمای [illegible] حضرت فرمود آری فرض نکرده است خدای تعالی بر ایشان
الا ولایت ما و برائت از اعدای ما مولف طال بقاه میگوید که میگویم سخن که این حدیث تنها کافیست در فضل
حضرات ائمه معصومین بر سایر انبیاء و نزدیک باینست آنچه در کتاب مشارق انوار الیقین است از حضرت امام
ابی عبد الله جعفر ع که خدای تعالی آفریده است هفتاد هزار عالم بزرگتر از عالم جن و انس و هر یک از آن عالمها [illegible]
و لعنت میکنند بر فرعون و هامان و از کتاب مذکور است از جابر بن عبد الله از حضرت ابی جعفر ع که گفت که
از پس این آفتاب شما چهل آفتاب هست از آفتابی تا آفتابی چهل عالم در اینجا خلقی که مطلقا نمیدانند که خدای تعالی آدمی و
ابلیسی آفریده بتحقیق الهام میشوند در همه اوقات بدوستی ما و بغض دشمنان ما و از کتاب واحده است از حضرت امام
صادق ع که گفت دو شهر یکی در مشرق که آنرا جابرصا میگویند و دیگری در مغرب که آنرا جابلقا میگویند هر یک
از این هر دو دوازده هزار فرسخی اند در هر فرسخی دروازه که هر روز هفتاد هزار کس از آن در می آیند و هفتاد هزار کس

ازان بیرون می آیند و باز نیکو کنند تا روز قیامت عقیده اند که خدای هم آدمی و ابلیسی آفریده یا آنکه آفتابی و ماهی آفریده
و انجاعه و امه که ما را از شما اطاعه بیشتر و بهتر میکنید کاهی برای ما میوه می آورند در غیر موسم خود و انجاعه لعن بر فرعون و
هامان و قارون میکنند مؤلف سلمه الله میگوید که میگویم که فرعون این امة عمر است و هامانش ابوبکر همچنانکه قارونش عثمان است
لعنهم الله جمیعا بعد ازان میگویم که نظر کن بعظم لعن این جماعه و رتبه آن عنادی که آن حیثیت است که خدا ایشان معزول
گردانیده از ولایة ائمه معصومین علیهم السلم نزد کسانی که نمید انستند غیر ایشان را و تهمت ساخته است خدای مر ایشان را
در سوا این مرد و این دلیلی است که ما را محیط اعتبار بر تولا و تبرا است و در کتاب مشارق انوار الیقین است
از صفوان بن مهران که گفت امر فرمود بمن سید من یعنی حضرت امام موسی کاظم ع که ناقه آنحضرت را که مخصوص
آنحضرت آورم پس آوردم بخدمتش با ناقه و در خانه بمالوش ایستادم پس بیرون آمد حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا ع
و او پسر شش ساله بود بران ناقه نشست و غایب شد از چشم من پس گفتم الله چه میگویم مر مولای خود را پس چون ساعتی از
روز گذشت آن ناقه باز گشت همچون شهابی تیز رو و در تقصان بود و عرق میریخت پس آنحضرت ازان فرود آمد و بدرون خانه
رفت پس خادم بیرون آمد و گفت باز گردان ناقه را بمکان خود و مولای خود ابوالحسن را دیدم و گفتم که در نفس خود دانستم
در نفس داشتم امام فرمود که یا صفوان آیا دانستی که الکه برین ناقه سوار شد تا کجا رسیده باشد درین یک ساعة گفتم نه
فرمود که او رسیده تا آنچه رسیده است اسکندر و گذشته است ازان اضعافا مضاعفة و رسانیده است مر مؤمنین
و مؤمنه را سلامی اکنون باز گردیم بآنجا که بودیم صاحب تحفه گفته است بعد از آنچه میگوید یکیک قطع میکند طی الارض
هزار و هشتصد و هشتاد و دو فرسخ از مشرق و الله اعلم و هرگاه چنین باشد پس استبعادی نباشد در هیچ چیز از اینها اگر کسی انجم
و اگر کسی از ائمه معصومین علیهم السلم از خوارق آیا اینها معجزاتند یا کرامات جواب گوئیم که آنچه قبل از دعوی امامت
است ارهاص است و آنچه بعد ازان آیا مقارن دعوی است یا نه آنچه مقارن دعوی است مر از اشتراط نیست و لهذا
متکلمین میگویند در تعریف معجزه مقارنا للدعوی او ما جری مجریها چنانکه آورده است آیة الله علامه در نهج الحق و کشف الصدق
و قطب الدین راوندی در خرایج و غیرهما و لهذا علما میگویند که معجزات پیغمبر ما ص و آله هزار معجزه است و بالاتر از آن
و این معلوم است که آنحضرت ص و آله در هر یک از اینها دعوی نبوة ننموده و تفصیل این آنست که خارق یا آنست که
ظاهر میشود بر دست نبی یا وصی یا نه و این که بر دست غیر این هر دو باشد یا از مخالف است یا غیر مخالف و آنچه از مخالف
است نمی تواند بود الا بعکس دعویش از برای محال بودن تصدیق حضرت حق سبحانه بکذاب که درین صورت فرقی
میان نبی و متنبی نباشد و نام نهاده شده این را اهانت همچون مسیلمه که چون شنید که حضرت رسول ص و آله دعا

او

کرد و اعور بصیر شد پس او دعا کرد و اعور را اعمی کرد یعنی آنکه بهر حال یک چشم داشت بسوء دعای او بهر دو چشم نابینا گشت
و همچون فرعون که چون دید که حضرت موسی ع بر آب زد و راهی خشک در بحر برای بنی اسرائیل بهم رسید گفت من نیز
بدان طریق میکنم پس براب رود و لشکرش از پی او در آمدند چون بمیان آب رسیدند موج محیط را در یافت و غرق شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم طریق الهالکینا

اگر زاغ پیشرو و راهنمای قوم باشد زود باشد که بنماید ایشان را راه هلاک شدگان

و همچون آزر که چون نگاه کرد که خدای تعالی بر حضرت ابرهیم ع آتش را سرد و موجب سلامتی ساخت گفت من نیز آتش را
بر خود برد و سلام سازم پس با آتش درآمد و بسوخت و بجهنم رفت پس الکسی که نقل جایز بودن خارق برای موافق نموده
آن خارق را استدراج خوانده و حق آنست که این خارق نمی تواند بود الا بر دست صلحا و اولیا و آن کرامت است
و اما بودن آن بر دست غیر صلحا و اولیا نمی تواند بود و اگر تجویز کنیم خرق خارق لازم آید بنابر جواز ظهورش بر دست مدعی صادقی
و الکسی که نقل کرده است جواز آنرا و نام نهاده است که معونه در وغ گفته بتحقیق چرا که مجوز ظهور خارق بر دست غیر نبی
جواب داده میشود از اعتراض مانع ظهورش بر دست غیر نبی هستند بلکه جایز نیست ظهورش بنابر جواز ظهورش
بر مدعی صادق غیر نبی پس لازم عدم تمیز منع ملازمت ظهورش بر دست غیر نبی یعنی مقتضی جواز ظهورش نیست بر مدعی
صادق غیر نبی بنابر جواز اختصاص ظهور بعضی از صادقان از جمله بندگان صالح و نیز معتزله سد باب جواز ظهور خارق بر غیر انبیا
فالمعد و غیر آن ان که از مجوزین اند مثل امامیه قائل هستند باین و این بجهت آنست که منقولست از حضرت فاطمه علیها السلم
خوارقی که از غایت کثرت احصای آن نمی آید و همچون قصه مریم و وجدان زکریا فاکهه را در زمستان پیش او در تابستان و بالعکس
و قصه اصحاب کهف و محفوظ بودن سیصد سال یا زیاده ازان در خواب و قصه آصف بن برخیا و آوردن عرش بلقیس
پیش از آنکه حضرت سلیمان چشم بر هم زند و میان سلیمان و عرش بلقیس دو ماه راه بود و شارح طوالع گفته که این نزدیک
است بکلام قطب الدین راوندی که میان این و آن پانصد فرسنگ راه بود و برای آنکه سیر رودن درین قیاس هشت فرسنگ و نیم
حاصل است از قسمت پانصد بر شصت و محقق ذکر کرده اند فقهای ما قدس الله ارواحهم که مسافة هشت فرسخ است یا
سیر بعضی در نهار بسیر معتدل السیر و سیر معتدل و اما آنچه بر دست نبی و امام ظاهر شود اگر پیش از دعوی نبوة و امامة است پس ارهاص
است چنانکه نقل کرده اند از آنحضرت ص و آله و از آل فرخنده خصالش صلوات الله علیهم انشقاق ایوان کسری و
انطفاء آتش فارس و غیر آن هنگام ولادت آنحضرت ص و آله و صدا و مثل نوری که فاطمه بنت اسد دید بهنگام حملش
بحضرت امیر المؤمنین ع و سخن کردن حضرت امام حسین ع با فاطمه بنت رسول الله ص و آله وقتی که در شکم مبارکش بود

افزا کرده م

کذا م

و نفی کردن حضرت مهدی و وجودش عند الولادة و غیر ایشان مما لا یخفی اگر بعد از دعوای نبوت و امامت باشد مقارنست بدعوی
باز آنرا معجزه خوانند محمد بن الخطیب الرازی یعنی فخر رازی راست در علم التفسیر شش مفاتیح الغیوب فی تقسیم الخارق
الی اقسامه والفرق بین الکرامة والاستدراج تمویهات واهیة وتلبیسات لاغیة وتکلفات
بقسمهایش و فرق میان کرامت و استدراج بنا داده کردن چیزهای واهی و تلبیسات لغو و تکلفات
فاسدة وتعسفات باردة واغالیط شنیعة واقاویل فضیعة تقود الی اودیة الضلالة
فاسد کننده و بیراه رفتنهای خنک و غلط افتادنهای شنیع و گفتارهای قبیح که میکشد مردم را بوادیهای گمراهی
وتهدی الی ظلم الجهالة تمجها اسماع الطباع السلیمة دنا باها الانظار الصادقة المستقیمة مشتملة
و راه می نماید بسوی تاریکیهای جهل که بیرون میکند گوشهای طبع سلیم را و پست میسازد نظرهای راست را مشتمل
علی تحریف الکلم عن مواضعه وتغییر الحق عن مواقعه جامعة لاصول الاباطیل منتحلة لضروب الاضالیل
بر تحریف سخنان است از محل خود و تغییر حق از مکان خود جمع کننده اصلهای باطل تجه دهنده انواع گمراهی
مبنیة علی هدم قواعد الدین المبین موضوعة لتخریب الشرع المستبین غرضش این مسائف
بنی بر فرو آمدن قاعدهای دین مبین موضوع از برای خراب کردن شرع مستبین
جلوه دادن باطل است در صورت حق کلا بلکه ابطال غرض است از خلق خلق لکن نظر پوشیده از نقص این کلام بابر
رجوعش بجانب محض جزاف بلکه ابطال غرض حق تعالی میکند از خلق بغیر حصار بضرورة عقلیة فی الحقیقة این زمان هر که
از روی تامل و تدبر نظر کند داند که این گفته او محض تزویر است و این تزویرات کسی است که در غایة کند فهمی و کج فهمی و البهی است
ختم الله سمعه وبصره وجعل علی قلبه غشاوة حال آنکه وقوع در اینجا ما نقل کردیم اعطاء جواز نیکند اما اول فرزند
مهر نهاده خدای گوش او را و چشم او را و گردانیده است بر دل او پرده
و ثانی پس واضح است و نیز معجزات ایه معصومین ممکن است و حضرت حق سبحانه عالم بر کل مقدورات قادر است در اتحد
الوقوع از برای آنکه خلق کرده است جهة تصدیق مدعی امامة تا امام را باین بشناسند و مدعی نبوة نامنی را باین برانند بلکه این
واجبست برای توقف علم بامامة واجبه بخدای سم از برای آنکه عصمتی که شرط امامتست از امور خفیه است که بران مطلع
الا علام الغیوب و اگر قایم شود نص از امام یا نبی که عصمتش سابق است پس اگر گفت این وجوب بر سبیل بدل لکن علم بصاحب
الزمان آنست که او صاحب الزمانست یعنی تعیینه نبی تواند بود و الا از طریق معجز نابر عدم علم بعینه و عدم وجود معصومی غیر او
که منصوص است و نیز کافی است باجماع فرقه ناجیه بر وقوع معجزه از ایشان بطریق برهان اگر گوئی حجیت اجماع اصحاب که خفیه

این الا برای دخول معصوم پس اگر دانسته عصمت او را بمعجزه دور لازم می آید گوئیم بودن معجز طریقی است بعلم بعصمة که اقتضا
توقف نمیکند برای آنکه معجزه نمچنانچه میدانی میدانی از نص و بر تقدیر تسلیم پس متوقف است برای امامت متوقفه بمعجز با اجماع
و نیست مگر نفس معجز پس متوقف بر اجماع نیست مگر حکم بصحة و قوعش از ایشان علیهم السلام و کجاست این و چگونه از آنست
متوقف است امامة بران بر سبیل بدل اگر گوئی جز ایشان نیست مگر در غیر صاحب الزمان و اما انحصر است پس نیست الا معجز
چنانکه ذکر کرده شد گوئیم اگر توقف داشته باشد علم بعصمت صاحب الزمان پس متوقف نیست حجة باجماع مطلقا بابر دخول
صاحب الزمان برای آنکه اجماع واقع است قبل از زمان او که کافی است بر آن دخول کسی که قبل از وجود او ائمه علیهم السلام
مسلم داریم اما علم بدخول صاحب الزمان کافی است و اگر معلوم نباشد بعینه پس متوقف است بر معجز عیانا و علم بعینه او نه علم
بامامت او و علم بدخول او پس این بر سبیل بدلست مسلم داشتیم لکن متوقفست باجماع آن صحة وقوع معجز است از وی
و اجماع موقوفست بر امامة موقوف بر نفس معجز چنانکه ذکر کردیم آنفا و بر تقدیر پس دخول صاحب الزمان اکنون کافی است
و اگر چه بعینه معلوم نباشد برای آنکه علم بعین معصوم در حجیة اجماع شرط نیست چرا که معول بر نقض وجوب است برای آنکه وجود او معتقدی
دخول اوست در اجماع اهل حل و عقد از اهل حق برای آنکه اجماع ایشان حق است و هر آینه ممنوع است الا گوئیم برای باطل بودن آن
لکن ثانی پس چون مقدم است در بطلان بیان شرطیه آنکه او حافظ دین است چنانچه قرار یافته در علم کلام پس واجب میشود منع او
و منع میشود و الا اخلال بواجب لازم آید و این منافی عصمت است و دلیل حجیة اجماع نیست بغیر از این برهان عقلی چنانچه در محل
محقق شد و توهم این نمیشود که حجیة اجماع برای امتناع تحقق مفهومش باشد مگر بدخول امام که داخل است در اجماع بنا بر آنکه رئیس
اهل حل و عقد است پس هرگاه داخل نباشد اجماع صورت نبندد پس هرگاه مشاهده کنیم که امام داخل است در اجماع یا
نقل کرده است بسوی ما این را بوجهی قطعی که حکم بصحتش کرده ایم و الا فلا از برای آنکه قول امام تنها در این هنگام کافی است و اعتباری
بانضمام قول غیر او نیست قول او و چگونه باشد و اعتقاد این کو نیست پس سنت محض میکرد و برای آنکه اگر این در بادی الرای کذب
باشد از قول امام و قول اهل حل و عقد از غیرش لکن عند التحقیق راجع میشود بمحض قول امام برای آنکه لازم نیاید بودن شیء باشی و نحو
شیء الی شیء یا کفری باشد ضرورة بدرستی که حال خالی نیست از این که قول غیر امام را مدخلی هست یا نه از اول ثانی لازم می آید
و از ثانی اول و بنا بر آنچه ما تحقیق کرده ایم حجیة اجماع نیست برای آنکه قول امام با مرکب از وست بلکه برای بودن آنکه دلیل است
بر آنکه امام قایل آن هست بنا بر قبولش آن از او و رضایش بآن برای حق بودنش و الا مرادش ممنوع باشد مر او را ابلیه دلیل مرکور
پس شرط تحققش در خارج قایل بودن امام است و تحقق آن دلیل میکرد و در قول امام بآن ضرورتست امتناع تحقق مشروط
بدون شرطش پس میان این رد و بعد المشرقین است و ایضا اگر اراده کند اجماع محال میشود و این تخازا اعتدادی نیست

باتفاق اهل الحل والعقد از رعیت واتفاق ایشان طریق علم نیست بر دخول امام پس این از آن قسم خبریست که یکی بر آن
رفته باشد و نیز لازم می آید که ممکن نباشد کسی را از دعوی اجماع در زمان غیبت الا بعد از علم دخول امام بطریقی دیگر سوی
اتفاق اهل حل از رعیتش و این باطل بالضروره بلکه احدی را دعوی اجماع اصلا روا نباشد زیرا که ما میدانیم بالضروره که
ایشان توقف نمیکنند در دعوی تحقق اجماع الا بر اتفاق اهل حل وعقد از رعیت امام ع لا غیر و بطلان لازم دلیل بطلان
ملزوم است و اگر مراد این باشد که اتفاق ایشان طریق است بسوی دخول امام لیکن اطلاق اجماع بر او الا بر مجال و اگر چه
بعضی اجزای آن باشد یعنی اتفاق اهل حل وعقد از رعیت مستلزم جز دیگر یعنی موافقت امام و دلالت کند بر آن این اجماع
لفظی شد حجیت ثابت شود باتفاق من عدا امام از اهل حل وعقد از رعیتش خواه این را اجماع بگویم خواه نه و دانی که اجماع
محقق نمیشود الا بعد از علم بدخول کل واحد از اهل حل وعقد در اتفاق نه عدم علم بمخالف مر ایشان را زیرا اعتبار نمیکنم لغت
و برای آنکه عدم علم بشئی علم بنفی آن نیست همچنین محقق شد مقال بگذار قیل وقال پس بدرستی که این بحث از نفایس مباحث است
که بر آن بسته شد راه سخن بمجال رجال و ارشاد میکنند بآنچه ما ذکر کردیم این را که حجرات ائمه علیهم السلم قادر بودند بر آنچه اتفاق
افتاد سلیمان ع و غیر او را بر آنچه ذکر کرده قطب الدین راوندی در کتاب موازاة بین المعجزات ترجمه سخن او آنکه این فصلی است
در بیان آنکه سوال کرد حضرت سلیمان از خدای تعالی پس اعطا کرد خدای او را ملکی که سزاوار نیست مر احدی را بعد از او
و حضرت رسالت پناه محمدی آن گشت که معروض شد بر و مفاتیح خزاین کنوز زمین چون آنحضرت بنا بر استحقار ابها تعلل اختیار
فرمود پس او را اکرام داد مرتبه شفاعت و این اعظم است از اول این دنیا تا آخرش بهفتاد بار پس وعده کرد خدای
تعالی مر او را مقام محمود که اولین و آخرین محتاجند بآن و ایمان با آنحضرت آوردند جن و مسخر فرمود مر او را در مقام انقیاد و طاعت
را بقوله واذ صرفنا الیک نفرا من الجن و همچنین منقاد اولاد و معصومین آنحضرت شدند تا علم و اکرند
ایشان و اگر مسخر فرمود جن را برای حضرت سلیمان برای بناها و صنعتها و استنباط قنوات آنچه مردم از
یافتن آن عاجز بودند حضرت محمد ص و آله محتاج بآن چیزها نبود و اگر اراده میفرمود آنرا از ایشان هر آینه بفعل می آوردند
بنا بر آنکه مومنان جن خدمت میکردند او را و آنحضرت ایشان را در امری که میخواستند که بفعل سامان یابد بر می انگیختند و درستی
که خدای تعالی ملایکه مقرب را مسخر محمد و عترت محمد صلوات الله وسلامه علیهم فرموده بود و ملایکه نظر حضرت محمد ص و آله داشتند
و منع و دفع مکاره از آنحضرت میکردند و همچنین بودند با حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع و بودند با بقیه آل محمد علیهم السلام
مولف ایده الله میگوید میگویم من که هر گاه قرار یافت این و ظاهر شد تر این که ایشان را بود ضعف بلکه اضعاف قدرة
آنچه سلیمان را بود و اگر اراده میفرمودند پس هر گاه آن اراده نفرموده باشند از آنجهت که در مقام استحقار آن بوده باشند

باطلست هم

وعدم

وعدم احتیاج بآن حقق اعظم باشد از آنچه سلیمان علیه السلام رسیده بود باضعاف مضاعفه پس اگر دست داد سلیمان را
آسانتر چیزی یعنی احقر چیزی نسبت با ایشان بمحالکه منقولست از ایشان من میگویم که بواهر معجزات و زواهر کرامات ایشان اعظم
از آن است اضعافا مضاعفه چنانکه معقول است بشریه طاقة تعقل آن ندارند و اقامت آن بها نمیکند اطلاق انسانیه پس
از آنجمله است آنچه در نوادر المعجزات مذکور است از ابی جعفر بن بابویه صدوق از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی
از حسین بن سعید از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از فضیل رسان از حضرت امام ابی جعفر محمد باقر ع که جماعتی
حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع را گفتند یا امیرالمومنین اگر با ما نمایی از آنچه پیغمبر بتو انها کرده ما اطمینان پیدا کنیم
آنحضرت فرمود که اگر ببینید شما عجبی از عجایب من هر آینه کافر گردید و گویید که این ساحر است کذاب و کاهنی است و زبانی معوذ
این احسن اقوال شما باشد گفتند نیست از ما کسی که نداند که تو وارث رسول خدای و علم او از تو شده است آنحضرت فرمود
که علم عالم شدید است و بغیر از مومنی که دل او بایمان ممتحن است و موید بروح خدای تعالی است احتمال آن نمیکند بعد از آن
فرمود که اما اگر باید که ببینید بعضی عجایب مرا و آنچه خدای بمن داده است از علم پس بر اثر من بیایید وقتی که من نماز خفتن
را گزارده باشم پس چون آنحضرت نماز خفتن گزارد راهی بر ظاهر کوفه گرفت و هفتاد کس بر اثرش روان شدند که سنی
که در خیال خود داخیار الناس میشمردند از شیعه رفیعه او پس آنحضرت مر ایشان را گفت که من بشما چیزی نمینمایم تا
از شما عهد و میثاقی برای خدای نگیرم که کافر نشوید در من و نسبت ندهید مرا در مشکلی پس بحد آنچه میکنم من نمینمایم بشما الا آنچه تعلیم
کرده مرا پیغمبر خدای ص و آله تا نگیرم بر شما از عهد و میثاق آنچه خدای گرفت بر پیغمبر از عهد و میثاق بعد از آن گفت برگردانید روی
خود از جانب من تا من دعا کنم بآنچه میخواهم پس شنیدند جمیع از آنحضرت که دعا میفرمود بعد از آن گفت باز گردید چون باز گشتند دیدند
باغها و بستانها و قصرها بر یکجانب و بر جانبی دیگر سعیری که آتش از آن زبانه میکشید تا آنجا که بهشت و دوزخ را برای العین مشاهده
کردند پس گفتند نیکوگفتی این سحر عظیم است و همه کافر برگشتند الا دو مرد پس حضرت امیرالمومنین با آن دو مرد باز گشت و با آن
دو مرد گفت که تحقیق شما مرد و شنیدید مقاله ایشان را و عهد گرفتن من از ایشان ع بر ایشان را و رجوع ایشان را بکفر از دین خود
بخدا سوگند که این نه از آن جهتی خواهد بود مر اینها ترا فردا نزد خدای تعالی پس بدرستی که خدای تعالی مرا اینه میداند که من ساحر و کاهن نیستم
و بدو کهانت ندانسته ام نه در خود و نه در آبای خود و لکن علم خدای و علم رسول خدای است که خدای انها کرده برسول خود و رسول
انها کرده بمن و انها کردم من بشما پس چون شما رد کردید بر من رد کرده اید بر خدای بنا معنی الحدیث مولف سلمه الله میگوید که میگویم
من که شیخ سید صدوق امام مقتدی ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی در کافی آورده است که حکایات ایشان صعب مستصعب است ایمان
نمی آورد بآن الا ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده که خدای تعالی دل او را امتحان برای ایمان کرده باشد پس چون وارد شود بر شما از

ایشان روی برگرداند هم

پس از آن که بسیار زمانی گذشت گفته که حضرت امام باقر ع فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثنا صعب مستصعب است هم

حکایت آل محمد ع و آله پس رام شود دلهای شما برای او و بشناسید آن سید را پس اقبال بکنید پس اگر نرم نشود دلهای شما پس بشوید از ان انکار و
مکنید پس برمیگردانید بسوی خدا و بسوی عالمی از آل محمد ع و آله و خبیث این کلام باللک که حدیث کنندگی از شما بچیزی و احتمال آن نتواند کرد
پس بگوید والله ماکان هذا والله ماکان هذا انکار مرکوز انکار در اینجا کفر مولف ایده الله میگوید که قوله والانکار هو الکفر اشاره
بکبری این قیاس است صغرای آن که مطویه است اینست که والله ماکان هذا انکار و کل انکار هو الکفر پس این کفر است و قول آنچه
اینچنین باشد کنایت است از عدم قبول چرا که مراد بانکار نیست الا عدم اقرار و قبول که کفر منحصر است در انکار بنا بر تعریف خبر و فصل
میان خبر و میان مبتدا بضمیر از تاکید و مبالغه دران وجهی است نامخفی و الذین با ثبت از مسعده از حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع
از حضرت امام علی بن الحسین ع که ان علم العلما صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور منیرة او قلوب سلیمة

کبری قوله الانکار هو الکفر

بدرستی که علم دانایان سخت سخت است تحمل آن نمیکند الا سینه‌های روشن یا دلهای سلیم
او اخلاق حسنة ان الله اخذ من شیعتنا المیثاق کما اخذ علی بنی آدم الست بربکم فمن وفی
یا خلقهای نیکو بدرستی که خدا گرفته شده از شیعه ما پیمان چنانچه گرفته شده بر بنی آدم که ایا نیستم من پروردگار شما پس هر کس وفا
لنا وفی الله له الجنة ومن ابغضنا ولم یؤد الینا حقنا بقی فی النار خالدا مخلدا مولف غفر الله له
کرد برای ما وفا کرد خدای برای او بهشت را و هر کس دشمن داشت ما را و ادا نکرد حق ما را ماند در دوزخ جاوید جاوید
میگوید میگویم من که این نص است بتخلید مخالفان ایشان در دوزخ تا آنکه دران است از عبد الخالق و ابی بصیر مرویست که گفت
حضرت ابو عبدالله جعفر علیه السلام گفت یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر رسول الله و علما من علم الله
یا ابا محمد بدرستی که نزد ما والله سری است از سرهای رسول خدای و علمی است از علم
والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان والله ما کلف الله ذلک
والله که تحمل نمیکند آنرا فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که آزموده باشد خدای دل او را برای ایمان والله که تکلیف نکرده خدای
احدا غیرنا ولا استعبد بذلک احدا غیرنا فان عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله امرنا
یحمله غیرنا و طلب عادته باین ... غیرنا پس بدرستی که نزد ما سری است از سر خدای و علمی از علم خدای
الله بتبلیغه فلم نجد له موضعا ولا اهلا ولا حمالة یحملونه حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا
خدای برسانیدن آن پس نیافتیم جایی و نه اهلی و بردارنده که آنرا بردارد تا خلق کرد خدای قومی چند را که خلق شده
من طینة خلق منها محمد و آله و ذریته علیهم السلام ومن نور خلق الله محمدا و ذریته و صنعهم
از سرشتی که از آن سرشته شده محمد و آل او و ذریه او علیهم السلام و از نوری که آفریده خدای محمد را و ذریه او
بفضل

بفضل صنع رحمته التی صنع منها محمدا و ذریته فبلغنا عن الله ما امره بتبلیغه فقبلوا و احتملوا
بفضل ساخته رحمت خود آنچه ساخته از آن محمد را و ذریتش را پس رسانیدیم از خدای آنچه فرموده است خدای بر رسانیدن آن پس قبول کردند و برداشتند
الحدیث بتمامه مولف ایده الله میگوید میگویم من که در قول آنحضرت ع که فرمود ما کلف الله بذلک احدا غیرنا ولا استعبد
بذلک احدا غیرنا برهانی است قاطع بر اختصاص ایشان بنوعی از کمال که غیر ایشان با ایشان شریک نیست و در قول آنحضرت
ع حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا من طینة خلق الله محمدا و آله و ذریته الی آخره چیزی است که دلالت
میکند بر علو رتبه شیعه ایشان و ارتفاع مکان آن طایفه و ناشناسی بودن رفعت ایشان بدانکه در ان آنچه محمد بن احمد از بعضی
اصحاب ما ذکر است که نوشتم بحضرت ابی الحسن صاحب العسکری یعنی حضرت امام علی نقی ع که فدای تو گردم چیست معنی
قول حضرت امام صادق ع حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان
پس جواب آمد که نیست معنی قول صادق ع جواب این که احتمال نمیکند ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن القلب غیر این که ملک احتمال
نمیکند تا بیرون می آید بملکی دیگر و نبی احتمال نمیکند تا بیرون می آید بنبی دیگر و مؤمن احتمال نمیکند تا بیرون می آید بمؤمن دیگر پس اینست معنی
قول جد من و اذا الفتی عرف الرشاد لنفسه هانت له بملامة الجهال

الوجه الرابع عشر

هرگاه جوانمرد شناخت راه راست را برای نفس خود آسان میشود او را ملامت که جهال او را کنند
آنکه ایشان علیهم السلام ورثه حضرت رسالت پناه محمدی اند صلی الله علیه و آله و دلالت میکند برین آنچه در ارشاد مفید است از محمد بن ابان
که گفت پرسیدم از حضرت امام صادق ع از آنچه حادث شود از مردمان بدرستی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صحیفه مهر کرده درین باب داده
است و ام سلمه گفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وقتی که رحلت فرمود علم خود و سلاح خود را با آنچه در اینجا بود بحضرت
داد بعد از ان از حضرت امیر المؤمنین بحضرت امام حسن منتقل شد و بعد از آنحضرت بحضرت امام حسین بعد از ان بحضرت امام علی
بن الحسین بعد از ان بحضرت امام محمد باقر و بعد از ان بمن رسید و در کافی کلینی است و در مشارق انوار الیقین است
از ابی بصیر از ابی جعفر که گفت روزی حضرت امام باقر ع را گفتم که شما فرزند رسول الله اید فرمود آری گفتم که رسول الله وارث انبیا
بود گفت آری میراث رسید علم ایشان جمیعا بوی گفتم که شما میراث گرفتید جمیع علم رسول الله صلی الله علیه و آله را گفت آری گفتم شما قادرید
که مرده را زنده کنید و ابرص را و اکمه را شفا دهید و خبر دهید مردمان را بآنچه میخورند و آنچه ذخیره میکنند گفت باذن الله بلی مولف
سلمه الله میگوید که حضرت امام باقر اقرار فرمود نه علم تنها را بلکه ارث جمیع آنچه بود از علم و غیر علم را مینمود و ارشاد میکند برین
قول ابی بصیر که شما قادرید بر آنکه مرده را زنده کنید الی آخره و بجای آورد باقر ع با ابی بصیر آنچه گفت که مرا پیش خود خواند
پس دست مبارک خود بچشم من بسود دو چشم مرا روشن ساخت چنانکه کوه و صحرا و آسمان و زمین را دیدم بعد از ان

و مذکور که اعمی بود و

بر روی من پس چنین باز نابینا شدم برای آنکه حضرت امام باقر مرا گفت اگر میخواهی که همچنین بینا باشی و حساب تو بر خدا باشد
و اگر میخواهی همچنین نابینا باشی و بهشت ثواب تو باشد و من گفتم بجان تو که بودم و بهشت ثواب من باشد که این پیش من بهتر
از آنست و مخصوص نشد بدالاعلم برای آنکه اظهر موارد کمال و اشرف جمیع فضایل و افضال است و در کتاب اعلام الوری
که روایت کرد احمد بن محمد از وشی خاط از ابی بصیر که گفت در آمدم بخدمت ابی جعفر محمد باقر ع و گفتم مر آنحضرت را که شما
ورثه رسول خدا اید فرمود آری گفتم رسول الله وارث انبیاست و دانسته است آنچه ایشان دانسته اند پس گفت آری
گفتم قادرید بر آنکه مرده را زنده کنید و ابرای اکمه و ابرص نمایید گفت باذن الله پس بعد از آن دست مبارک بر چشم
و روی من فرو آورد و من بینا شدم و آفتاب و آسمان و خانها و هر چه در آن خانه بود دیدم پس امام گفت آیا دوست
میداری که چنین باشی و ترا باشد چیزی که مردمان راست و بر تو باشد آنچه بر ایشان است روز قیامت یا آنکه همچنانکه بودی
باشی و ترا باشد بهشت خالص ابی بصیر گفت میخواهم که آنچنانکه بودم باشم پس حضرت امام دست مبارک خود بر چشم من سود
و من باز گشتم بهمان که بودم راوی گوید که من این حکایت کردم و ابن عمیر گفت اشهد ان هذا حق کما ان النار حق
و در خرایج الجرایح است از ابی بصیر که گفت داخل بخدمت حضرت ابی جعفر محمد باقر ع پس گفتم مر آنحضرت را
انتم ورثة رسول الله ص و آله قال نعم قلت رسول الله وارث الانبیاء قال نعم قلت و انتم تقدرون
شما اید ورثه رسول خدای گفت آری گفتم رسول خدای وارث انبیاست گفت آری گفتم که شما قادرید
ان تحیوا الموتی و تبرئ الاکمه و الابرص فقال نعم باذن الله ثم قال ادن منی یا ابا محمد فمسح یده
[illegible]
علی وجهی و عینی فابصرت الشمس و السماء و الارض و البیوت و کل شیء فی الدار قال فتحب
بر روی من و چشم من پس بینا شدم و دیدم آفتاب و آسمان و خانها و هر چه در آن خانه بود گفت میخواهی
ان یکون هکذا و لک ما للناس و علیک ما علیهم یوم القیمة او تعود کما کنت و لک الجنة خالصا
که باشی همچنین و ترا باشد آنچه مردمان راست و بر تو باشد آنچه بر ایشان باشد در روز قیامت یا باز گردی بحال خود که بودی
قلت اعود کما کنت فمسح یده علی وجهی و علی عینی فعدت کما کنت اینجا معلوم میشود که بعضی درجات
گفتم میخواهم باز گردم بحالیکه بودم پس دست خود را بر روی من و چشم من باز گشتم بحالیکه بودم
و مراتب باقیه ابدیه بومن غیر سد الاسباب بعضی بلیات پس بر کسی که بلا مخصوص انبیاست بعد از آن اولیا
ثم الامثل فالامثل و از کتاب مذکورست از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام علی زین العابدین ع که گفت گفتم که ایمه شما احیاء

اموات

اموات و ابراء اکمه و ابرص میکنند و بر روی آب راه میروند پس آنحضرت در جواب فرمودند که آنچه اعطا فرموده
است خدای تعالی پیغمبری از پیغمبران یقین آنرا اعطا فرموده است بمحمد ص و آله و بتحقیق اعطا فرموده بمحمد ص و آله چیزی
را که اعطا نکرده است بهیچ یک از انبیا و نبوده است نزد ایشان هر چه نزد محمد ص و آله مخصوص بوده و هر چه نزد محمد ص و آله
بوده اعطا کرده بحضرت امیر المومنین ع و بعد از آنحضرت بحضرت امام حسن رسیده و بعد از آن بحضرت امام حسین
و بعد از آن امام بامام رسیده و میرسد تا روز قیامت با زیادتی که حادث میشود در هر سال و هر ماه و هر روز
بدا [illegible] الحدیث اکنون در باب بیاد دار آنرا که وارث بودن ایشان مر انبیا را با زیادتی و وارث بودن ایشان مر
حضرت محمد را در هر چه اعطا شده باو و هر گاه ورثه او باشند در فضایل او واجب باشند از کل واحد انبیا پس
افضل باشند و ایضا پس از آنچه عطا فرموده خدای تعالی محمد رسول الله را این افضلیت است پس بمیراث رسیده است
از او بایشان صلوات الله علیه و علیهم پس ایشان افضل میشوند و در کتاب کافیست از حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع
ان سلیمان ورث داود ع و انا ورثت محمد الی قوله ع و الاسم الاعظم اثنان و سبعون
درستی که سلیمان میراث برد از داود و من میراث بردم از محمد تا آنجا که گفت که اسم اعظم هفتاد و دو
حرفا اعطی الانبیاء من ذلک حرفا و خص محمد بالجمیع الاسم الاعظم الحدیث
حرفست که داده شده انبیا را از آن یک حرف و مخصوص شده محمد بجمیع اسم اعظم
و در کافی است ایضا از حضرت امام ابی عبد الله جعفر ع کل نبی ورث علما او غیره فقد انتهی الی محمد
هر پیغمبری که میراث گذاشت علم را یا غیر او پس منتهی شد تا بمحمد
ص و آله و نیز در کافیست در حدیثی ایضا از حضرت ابی عبد الله جعفر ع که ما میراث گرفتیم از حضرت محمد ص و آله و از ابیات
قول ابی هاشم الجعفری ع
بدیعه است الحصی حولی لنا ختم الحصا | له الله اصفی بالدلیل و اخلصا | و اعطاه ایات الامام کلها
پیشانی که سنگریزه [illegible] | [illegible] | [illegible]
لموسی کفلق البحر و الید و العصا | و ما قمص الله النبیین حجة | و معجزة حتی الوصیین قمصا
مانند [illegible] | [illegible] | [illegible]
و چه نیکو گفته است شاعر | لآل محمد اصبحت عبدا | و آل محمد خیر البریة | انا من حل فیهم کل خیر
برای آل محمد صباح کردم در بندگی | و آل محمد بهترین آفریدگانند | [illegible]
میراث را [illegible]
و میراث را معنی غیر این نیست که خدای تعالی قسم گردانیده است میراث را آنچه مر او را بوده ص و آله و او را فضل بود بر هر که

خلق شد و پس ایشان هم چنین باشند و قصه مهر فرمودن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر سنگ ریزه که امیر المومنین علیه السلام بر آنجا مهر شریف
نهاده بود و همچنین باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بر آن مهر نهاده بودند برای ام غانم الیمانیه المسماة بسعاده ارشاد بمکالمات
و این غیر حبابه بنت جعفر الوالبیه است که او نیز همچنین صاحب سنگ ریزه بود که حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المومنین بر آن مهر شریف
نهاده بودند و مثل موم نقش آن پذیرفته بود و ام سلمه برای هر یک از ایشان خبری نقل کرده پس هر کس اراده تفصیل آن اخبار داشته
باشد باید که از کتاب کشف الغمه و کتاب کمال الدین و تمام النعمه و کتاب خرائج الجرائح و مانند اینها مطالعه نماید و موید این معانی است
آنچه در کتاب اعلام الوری است که روایت کرده ابراهیم بن علی الرافعی از پدرش از جده اش زینب بنت ابی رافع که گفت حضرت خیر
النساء فاطمه علیها السلام آمد با دو پسر خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در بیماری
که در آن بیماری رحلت فرمود پس گفت یا رسول الله هذان ابناک فورثهما شیئا پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود

یا رسول الله این هر دو پسران تو اند ایشان را میراث ده چیزی

اما الحسن فان له هیبتی و سوددی و اما الحسین فان له جودی و شجاعتی و از کتاب ... که

که حسن راست هیبت من و مهتری من و حسین راست جود من و شجاعت من

امیر المومنین فرمود ان الحسن ابنی اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله ما بین الصدر الی الراس و الحسین

اسفل من ذلك و در کتاب عوالی دیدم در حکایتی که حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت امام حسن و امام حسین آمد پس با
حضرت رسالت پناه گفت یا رسول الله هذان ابناک فورثهما پس آنحضرت فرمود اما الحسن فله هیبتی

وسوددی و اما الحسین فله جودی و شجاعتی و گفته است عالم فقیه ابو الحسین سعید بن هبة الله راوندی در کتاب
موازاة بین المعجزات بعد از نقل قوله صلی الله علیه و آله اما الحسن فله هیبتی و سوددی و اما الحسین فله جودی و شجاعتی
که پوشیده نیست این که این دو حدیث اگرچه مشتمل بر ذکر بعضی صفات پس متعلق اختصاص همین نیست بلکه اکثر صفات
مندرج است ازبرای آنکه اصول فضایل حکمت و شجاعت مولف است ... که چهار اکثر بلکه کل فضایل
از برای آنکه اصول فضایل حکمت و شجاعت و عدالت مصرح است این که مراد نسبت اختصاص احد الحسنین علیهما السلام بچیزی که
مخصوص نباشد بآن دیگری بنابر اشتراک ایشان در سایر فضایل بلکه مراد مبالغه است در اعتنا یعنی غلو از این بتخصیص یک
ایشان بعنصر چیزی از کمال و کافیست در اختصاص هر یک بوراثه او صلی الله علیه و آله اصالة اگرچه مشترک باشند بعد از آن

الوجه الخامس عشر آنکه مثل ایشان در خلق مثل فردوس است در جنان دلالت میکند آنچه در امالی است مرفوعا الی حفص بن غیاث
النخعی که گفت شنیدم از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که میگفت ابلیس علیه اللعنه بسوی حضرت موسی بن عمران
علیه السلام آمد و آنحضرت با پروردگار خود مناجات میکرد پس فرشته از فرشتگان با وی گفت که در این حال چه امید داری ازو
که آن میخواهم ازو که از پرسش آدم خواستم و او در جنت بود و این در اثنای مناجات آنحضرت بود که گفت مراد را یا موسی
لا اقبل الصلوة الا لمن تواضع لعظمتی و الزم قلبه خوفی و قطع نهاره بذکری و لم یبت مصرا علی الخطیئة

قبول نکنم نماز را الا از آن کسی که تواضع کند عظمت مرا ...

و عرف حق اولیائی و احبائی پس حضرت موسی گفت یعنی باولیائک و احبائک ابرهیم و اسحق و یعقوب

و بشناسد حق اولیای مرا و دوستان مرا ... ابرهیم و اسحق و یعقوب

حضرت حق سبحانه عز و جل گفت هم کذلک یا موسی الا انی اردت من لاجله خلقت ادم و حوا و الجنة

ایشان چنانچه گفتی یا موسی ... آدم و حوا را و بهشت

و النار پس حضرت موسی علیه السلام گفت یا رب اجعلنی من امته حضرت حق سبحانه فرمود انت یا موسی من امته

اذا عرفته و عرفت منزلته و منزلة اهل بیته ان مثله و مثل اهل بیته فیمن خلقت کمثل الفردوس

هرگاه بشناختی او را و شناختی منزلت او را و منزلت اهل بیت او را ...

فی الجنان لا ییبس ورقها و لا یتغیر طعمها فمن عرفهم و عرف حقهم جعلت له عند الجهل علما و عند الظلمة

در بهشت خشک نشود برگ او و متغیر نشود طعم او ...

نورا اجیبه قبل ان یدعونی و اعطیه قبل ان یسئلنی ... پس این مرتبت

... اجابت کنم او را پیش از آنکه دعا کند ...

ایشان است علیهم السلام و مویدی نیست آنچه در کتاب دلایل است در حدیث زید شحام از حضرت امام ابی عبد الله جعفر که
یا زید ان الصراط المیزان و المیزان السنا ... و موید نیست آنچه در عیون المعجزات است از ابی جعفر محمد بن جریر

الطبری که گفت ابلیس گفت لعنه الله یا رب من عباد تو را دیده ام تا آخر عهد علی بن الحسین ندیده ام در رسانی عبادت
تو اعبد و اخشع ازوی مرا پس رخصت ده مرا تا کیدی اندیشم در حق او و بیازمایم صبر او را پس خدای نهی کرد ابلیس را

ازان اما ابلیس متنبه نشد و متصور شد بصورت افعی که مراو را ده سر بود با دندانهای تیز وچشمهای خشم آلود سرخ
و در وقتی که آنحضرت بنماز قیام داشت از جوف زمین بیرون آمد از موضع سجده آنحضرت بعد ازان در از شد پس کاظم
آنحضرت بخراشید و نخروشید و انگوشت چشم تیز نظر برونکرد و فرود آمد برای سجده بر جای افعی وازطرفین اصابع کاه
راکشاده بران نهاد پس افعی توجه بسوی آنحضرت کرد و بر دمید بر آنحضرت از آتشی که در درون داشت و آنحضرت
نگاه برونکرد و قدمهای مبارک خود را ازمکان و مقامش نجنانید و توهم نفرمود و خلل در نمازش پیدا نشد و ابلیس
درنگ نکرد تا جست بروی شهابی محرق از آسمان پس چون ابلیس احساس کرد خود را آشکار ساخته بایستاد
بصورة خود وگفت یا علی انت زین العابدین کما سمیت وانا ابلیس والله لقد

یا علی تو زینت عبادت کنندکانی چنانکه نام یافته ومن ابلیسم بخدا سوگند که مرا

من عباد النبیین والمرسلین من لدن ادم ابوك الیك فما رایت مثل

از بندکان او پیغمبران و مرسلان را از زمان آدم پدر تو تا تو پس ندیدم مثل

عبادتك ولوددت انك تستغفر لی الله ان الله کان یغفر لی بعد ازان ترک سخن کرد

عبادة تو و بدرستیکه خواستم که تو ازوی برای من از خدا ای بدرستی که خدای می آمرزد مرا

و برگشت و آنحضرت در نماز بود و هیچ شاغلی مشغول نکرد وی را تا انکه نماز را تمام کرد و راوندی در کتاب نوادر
من المعجزات بابی در معجزات حضرت رسالت پناه و اولیایش علیه وعلیهم السلام آورده و دران مذکور ساخته که
این آیه عظیمه و دلالة قویه در .... است که منفهم نمی شناسند ایشانرا علی التفصیل الاخاصه و عامه علی الاجمال
نجاالخاصه و این پدید نیامده در هیچ کس هرگز و شنیده نشده صبر همچون صبر آل محمد و این حصون از عترت و آل
آنحضرت علیه وعلیهم الصلوة والسلام و نه علم همچون علم ایشان و نه وفا همچون وفا ایشان و یافت نشد همچون
ایشان شرافتی و همچون حمیت ایشان حمیتی و نه همچون زهد ایشان زهدی و همچون ابتهاج ایشان بصدق و همچون
تواضع ایشان و کرم عشرت ایشان و علم ایشان و حلم ایشان و حفظ ایشان مرچیزی را که رو ع ایشان شد
و نه همچون صمت ایشان هرگاه صمت اختیار میفرمودند و نه همچون گفتار ایشان هرگاه در مقام گفتار در می آمدند و نه همچون
عجیب مولد و منشا ایشان و نه همچون کثرت علوم ایشان در کل تو تنها نا انکه گفت که بحق مطابق شده اند و بوی
و مواقف شده اند اهل بحوات و ارض که ایشان از بهر مردمان و اعلم و انجح و افضل ایشانند بهر خصلت نکو
و جمیع سیر خوب و اخلاق ایشان در درجه خرق عادتست ولیس لله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

و نیست بر خدای مشکل که جمع کند عالم را در یکی

ونه همچون ... ایشان ... (marginal note, partly legible)

شیعه (marginal note)

مؤلف غلط ظاهر میگوید میگویم من که عجبتر از هر عجبی آنست که منافقان ترک قبیح و انکار نکنند و اسناد منکرات میکنند
بخدا و انبیا و رسل و با وجود این خود را داخل گروندگان و قایلان بفضایل و کمالات ایشان مینمایند تا حدی که
از نهایت و غایت متجاوز است و مملو ساخته اند کاغذها و دفترها را از فضایل و معجزات ایشان و عجایب سیر و تهاء ایشان
و غرایب طرق ایشان و عظایم اخلاق ایشان و کرایم اعراق ایشان و عجبتر ازین انکه نیستند مگر دشمنان ایشان بسبب تهمت
شیعه انه و قایلند بفضل ایشان و با وجود این معترفند باین که کان رسول الله علم بخلق الله لکرهم سواهم من جمیع

بود بر دو دگار تو که بنیاد ترتیبه بود دانا بایشان از همه غیر ایشان از جمیع

الناس انسانا کیف والحلم نور الشمس الظهیرة وکما لهم صفحات للکون المستنیر طهم

مردمان آدمی چگونه باشد بزرگوار و نور آفتاب نیمروز و کمال ایشان صفحه ایند از برای بود چیزهای پنهانی ایشانرا

شمس النهار اذا استقلت ولو یما یعنه من العمی وازنجمله است انچه روایت کرده اند از صاحب

آفتاب روز هر گاه که مستقل شود و روشنایی اند کوری را از کوری

کشاف که نزد ایشان مسمی است بجار الله ابی القاسم محمود بن عمر الزمخشری باسناد خود از محمد بن احمد بن علی بن شاذان
که گفت حکایت کرد برای حسن بن حمزه از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از محمد بن زیاد از حمید بن صالح که
رفع میکرد حدیث را باسامی روات که قال النبی صلعم واله فاطمة بهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی

فاطمه شادی دل منست و دو پسرش میوه دل منند

وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبل ممدود بینه وبین خلقه

و شوهر او نور چشم منست و امامان فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمان کشیده اند میان خدا و میان آفریدگان

من اعتصم به نجی ومن تخلف عنه هوی واین با وجود دلالتش بر وجوب تمسک بایشان

هرکس چنگ در زد بایشان نجات یافت و هرکس تخلف کرد از ایشان هلاک شد

صلوات الله علیهم اجمعین دلالت میکند بر انکه ایشان افضل و اشرفند از کل و احد از برای انکه هرگاه ایشان
افضل خلق باشند باین منزله که هیچکس با مثل ایشان و پس ایشان نبوده و نیست این برای قرابت ایشان
قطعا والا شریک میشدند با ایشان مشارکان لکن تا لی باطل پس مقدم مثل آنست و شرطیه ظاهر است بدیهیه که
اشتراک در علت اشتراک در معلول میگویند که بیرون میروند بعضی بعلت که همچون ابی لهب و کم پس باقی ماند از عباس
و پسرش بهترین امت عبدالله و ذی الجناحین جعفر و پسرش عبدالله و غیر ایشان الوجه السادس عشر

اكه ايشان اعلم اند پس افضل باشند اما بيان صغرى پس از چند وجه است آن از انجمله است آنچه روايت
كرده محمد بن يعقوب كليني در كافي از حضرت ابي عبد الله جعفر ع كه فرمود ورب الكعبة ورب الكعبة ورب الكعبة
سه نوبت كه اگر من ميان موسى وخضر باشم مرايشانرا اعلم باشم از ايشان در آن علمي كه ايشان دارند ودر كتاب
السلطان المفرج عن اهل الايمان السيد المولى النقيب العلامه زين الدين على بن عبد الحميد راست مرفوعا
الى ابان كه گفت قال ابو عبد الله ع العلم سبعة وعشرون حرفا فجميع

علم بيست وهفت حرفست پس جميع

ماجاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام القائم

آنچه آورده اند پيغمبران دو حرف بود پس نشناختند تا امروز غير از دو حرف پس هرگاه قائم برخيزد

اخرج الخمس وعشرين حرفا فبثها في الناس وضم اليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفا

بيرون آرد بيست و پنج حرف را پس پهن كند در مردمان وضم كند دو حرف تا بيست وهفت حرف شود

واز كتاب دلايل است از حضرت امام باز هم كه سعيد ابي عمر الجلاب از حضرت امام صادق ع مر يكيا از ين دو با هم

ان اسم الله الاعظم على ثلثة وسبعين حرفا وانما كان عند اصف

بدرستي كه اسم اعظم الهي هفتاد وسه حرف بوده است و نبود پيش آصف بن برخيا بغير از

حرف واحدة فتكلم به فخسف بالارض ما بينه وبين سرير بلقيس حتى تناول

يك حرف تنها كه متكلم شد بآن پس فرو رفت بزمين آنچه در ميان او بود وميان تخت بلقيس تا رسيد او بتخت

السرير بيده ثم عادت الارض كما كانت اسرع من طرفة العين وعند نا

بپايه سرير آصف سليمان برداشت آصف بعد از آن باز گشت زمين بجاي خود اسرع از بهم زدن چشم ونزد ما هست

نحن من الاسم الاعظم اثنان وسبعون حرفا وحرف عند الله استاثر به

يعني نزد ما از اسم اعظم هفتاد ودو حرف ويك حرف آنست كه بآن مخصوص گردانيد خداي

في الغيب ودر نوادر المعجزات است از ابان از ابي عبد الله جعفر ع كه گفت العلم سبعة

در علم غيب — ابن علم بيست

وعشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم

وهفت حرفست پس جميع آنچه آورده اند آن رسل را دو حرفست پس نشناختند مردمان تا امروز

غير الحرفين فاذا قام القائم اخرج الخمس والعشرين جزءا فبثها في الناس وضم اليها الحرفين حتى يبثها سبعة

غير از دو حرف پس وقتي كه قائم شود قائم بيرون آرد بيست و پنج جزو را پس پهن كند در مردمان وضم كند بآن دو حرف را تا بيست وهفت

وعشرين حرفا وتحقيق گذشت در حديث عبد الاعلى از كتاب دلايل از صادق ع كه علم او بآنچه در آسمانها وزمين

حرف شود

وبهشت ودوزخ وآنچه پيش از اين بوده وآنچه حالا است وآنچه خواهد بود تا روز قيامت وآنچه روايت كرده است هم در كافي

قال ان الله عز وجل علمين علما اظهر عليه ملائكته وانبياءه ورسله فما اظهر عليه ملائكته ورسله

بدرستي كه خداي را دو علمست علمي اظهار كرده بر آن فرشتگان خود را وپيغمبران ورسولان خود را پس آنچه ظاهر كرده بر آن فرشتگان ورسولان

وانبياءه فقد علمناه وعلما استاثر الله به فاذا بدا لله في شيء منه اعلمناه وعرض على الائمة

وپيغمبران خود را پس بتحقيق دانسته ايم آن را وعلمي است كه برگزيده خدا آن را بخود وهرگاه ظاهر شود در چيزي از آن اعلام كرده اند ما را

الذين كانوا من قبلنا ودر كافي وغير آنست كه اسم اعظم هفتاد وسه حرفست بيشتر از حروف آنست

كه پيش از ما بوده اند

كه اعطا كرده اند از آن انبيا وادم وبايشان داده نشد الا بيست وپنج حرف واما اعطا شده بحضرات ائمه معصومين هفتاد ودو

حرف ومحجوب مانده از ايشان الا يكحرف ومويد اينست آنچه در كتاب دلايل حميري از عبد الاعلى وعبيدة بن بشر مسطور است

كه ايشان مرد وگفتند كه گفت حضرت امام ابو عبد الله جعفر ع ابتدا از نفس وابيه اني لاعلم ما في السموات وما في الارض

ابتدا كرد و فرمود بدرستي كه من ميدانم آنچه در آسمانها است وآنچه در زمين است

ان يقوم الساعة قال علمه من كتاب الله هكذا بعد از آن دست مبارك گشود وگفت ان الله يقول

تا قيام قيامت گفت دانسته ام از كتاب خداي همچنين — بدرستي كه خداي عز وجل ميگويد

فيه تبيان كل شيء قلت فما من علم ماض ولا غابر الا وقد دخل في مدلول هذا

در اين روشن كردنست هر چيزي را گفتم من كه پس هيچ علمي نيست از گذشته وآينده مگر كه بتحقيق داخل است در مدلول اين

الحديث ولم يفت منهم علم

حديث وفوت نشده از ايشان هيچ علمي — ونيز در كتاب مشارق انوار اليقين روايت

كرده اند از محمد بن سنان از يوسف بن يعقوب كه گفت تا ما كان وما يكون واز كتاب مذكور از مفضل بن عمر يا

مفضل ان العالم منا يعلم كل شيء حتى تقلب جناح الطير في الهوى ومن انكر ذلك

اي مفضل بدرستي كه داناي ما ميداند هر چيز را تا تقلب پر وبال مرغ را در هوا وهر كس انكار اين كند

فقد كفر بالله من فوق عرشه ب الحضرات ائمه معصومين را از علم بود آنچه حضرت امير

پس بتحقيق كافر شود بخداي از بالاي عرش او — عليهم السلم

محيطست — ٩

ومافي الجنة ومافي النار

وآنچه در بهشت ودوزخ است

وماكان ومايكون

وآنچه بوده وآنچه خواهد بود

حرفا ط

حرف لا

المؤمنین ع را بود بنابر آنکه در کافی مذکورست از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع و ان لم یهلک منا عالم
که هرگز ... از ما عالمی
قط الا بقی من بعده من یعلم مثل علمه و از کتاب نوادر الحکمت از امام باقر ع ولیس یمضی
هرگز ... باقی ماند از پس او کسی که بداند مثل علم او را — و نیست که گذشته
منا عالم الا خلفه من یعلم علمه و از کتاب مذکورست مسندا الی سالم بن ابی حفصه
از ما که عالم باشد مگر آنکه پس انداخته باشد کسی را که بداند علم او را
از ابی جعفر امام محمد باقر ع ما مات منا میت الا خلف الله من بعده من یعلم علمه و یعمل علی
نمرده از ما کسی مگر آنکه پس انداخت خدای از پس او کسی را که بداند علم او و عمل کند مثل او
الحدیث و انچه گذشت که حضرت امیر المؤمنین ع گفت اعطیت الف مفتاح من العلم
عطا شده بمن هزار کلید از علم
فی کل مفتاح الف باب یفضی کل باب الی الف عهد و ذلک فی الاوصیاء من
در هر کلیدی گشاده هزار باب افاضه میکند هر باب تا هزار عهد و این در اوصیا خواهد بود از
بعدی الی آخر الدهر ج آنچه گذشت از یعنی که ایشان وارث جمیع علمهاء رسول اند و مؤید این معنی است
پس من تا آخر روزگار
آنچه روایت کرده ابو الحسین سعید بن هبة الله در کتاب فضایل و دلایل از حضرت امام حسین علیه السلام
فقال له حدیثا نانک بهذا رسول الله وقد اخذ مثل ملقاه منی اخته ایاه قال حدیث فانت
پس گفت او را حدیث کرد پسر تو ... رسول خدای ... مثل ...
النبی ص و آله و اخبرته فقال علمه علی و علمی علمه ولا ریب انه صلی الله علیه و آله وسلم اعلم
د آنچه گذشت از معجزات که خدای بعد در اموخت رسول ص و آله را آنچه ... السنته بود و در اموخت بحضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم علم رسول الله را ه در کتب است تفضیل آل محمد بر سایر پیغمبران و انجه
دلالت میکند بر تفضیل محمد و آل محمد ... بعلمی که بایشان آمده و مخصوص کردانید حق سبحانه ایشان را از من
دون ایشان از انبیاء و رسل و سایر خلق آنچه روایت کرده محمد بن یعقوب در کافی از چند کس از اصحاب ما
از احمد بن محمد بن عبد الله بن الحجاج از احمد بن عمر الحلبی از ابی بصیر که گفت داخل شدم بر ابی عبد الله جعفر الصادق
ع پس گفتم فدای تو گردم من از تو مسئله می‌پرسم و اینجا کسی نیست که این سخن را گوش کند پس حضرت امام پرده
که میانه او و میانه خانه دیگر بود برداشت و بعد از اطلاع بر آن گفت یا ابا محمد سل عما بدالک گفتم
بپرس از آنچه ظاهر شود ترا

فدای

فدای تو گردم شیعه تو میگویند که رسول خدای ص و آله در آموخت علی را ع بابی که فتح میشود از آن هزار باب پس
آنحضرت گفت یا ابا محمد علّم رسول الله ص و آله علیا ع الف باب یفتح من کل باب الف باب
ای ابا محمد تعلیم کرد رسول خدای علی را هزار باب پس گشوده از هر بابی هزار باب
من گفتم هذا والله العلم پس حضرت امام ساعتی نکث فرمود در زمین بعد از آن گفت انه لعلم وما هو بذلک
بدرستی که این علمیست ... اعلی است و امّا
بعد از آن گفت یا ابا محمد ان عندنا الجامعة وما یدریهم ما الجامعة من گفتم جامعه چیست
ای ابا محمد بدرستی که پیش ماست جامعه و چه میدانند که چیست جامعه
امام فرمود صحیفة طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله ص و آله و املائه من فلق فیه
صحیفه ایست که درازی آن هفتاد ارش است بارش رسول خدای ص و آله و از املای او از شکاف دهن او
وخط علی بیمینه فیها کل حلال وحرام وکل شیء یحتاج الیه حتی الارش
و انداخت بران چشم خود ... که در آنست هر حلالی و هر حرامی و هر چیزی که محتاج الیه است حتی تاوان
فی الخدش و دست مبارک خود بر من زد و گفت اتاذن لی یا ابا محمد گفتم فدای تو گردم ما نیستم الا
در اختیار تو — اجازت میدهی مرا یا ابا محمد
برای تو پس بکن هر چه خواهی پس ... مرا بدست خود گرفت و گفت حتی ارش هذا گویا که در غضب بود گفتم والله
تا ارش این ...
اینست علم امام فرمود انه العلم وما هو بذلک بعد از آن ساعتی ساکت شد بعد از آن گفت ان عندنا الجفر وما
این علمست و نیست این بعلم — نزد ماست جفر و چه
یدریهم ما الجفر گفتم جفر چیست امام فرمود که دعاء من ادم فیه علم النبیین والوصیین
میدانند که جفر چیست — وعائیست از ادم در وی علم پیغمبران و وصیان
وعلم العلماء الذین مضوا من بنی اسرائیل من گفتم این هر اینه علم است پس آنحضرت گفت
و علم علماء گذشته از بنی اسرائیل
انه لعلم ولیس بذاک بعد از آن ساعتی ساکت شد و گفت ان عندنا المصحف فاطمة گفتم که چیست
بدرستی که ... نزد ماست مصحف فاطمه
مصحف فاطمه گفت مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلث مرات والله ما فیه من قرآنکم هذا حرف
مصحفی است در آن مثل قرآن شما سه باره بخدا سوگند که نیست در آن از قرآن شما یک حرف

واحد

من کتم هذا والله العلم آنحضرت گفت انه لعلم وما هو بذاك بعد از آن ساکت شد ساعتی آنگاه گفت
اینست بخدا سوگند علم بدرستی که هر آینه علم است ونیست چنین
ان عندنا علم ما کان وعلم ما هو کائن الی ان تقوم الساعة من گفتم فدای تو گردم بدرستی
بدرستی که نزد ماست علم آنچه بوده وعلم آنچه که باشد تا روز قیامت
چیزیست که علم است آنحضرت فرمود ما یحدث باللیل والنهار والامر بعد الامر والشیء بعد
آنچه حادث شود در شب و روز و کار بعد از کار وچیزی بعد از
الشیء الی ان تقوم القیامة مولف تحریر العالم العلامة میگوید که میگویم من که آنحضرت اراده فرموده از علم
تا قیام قیامت
بخصوص ما یحدث که آن علمی است تفصیلی منطبق بر خصوص جزئیات زمانیه بخلاف آنچه قبل از آن بود پس بدرستی که
علم بما وقع وما وقع که بجنس علمی است بوقوع واقع ووقتش اگرچه مشار الیه باللیل والنهار وترتیب مشار الیه بما بعد
آن وبالجمله پس بتحقیق مشتمل است این حدیث بر علم ایشان بجمیع معلومات مفصله بلوازمشان وخصوصیاتشان
وآنچه روایت کرده فقیه عالم ابو الحسین سعید بن هبة الله راوندی در کتاب دلایل وفضایل مرفوعا الی
ابن عباس که گفت حضرت امام حسین ع ایستاده بودند گاوی را گذرانیدند گفت این آبستن است بگوساله
که سفیدی در پیشانی داشته باشد وسر دمش سفید باشد پس ما با قصاب روانه شدیم تا گاو را ذبح کرد
پس از شکم او بیرون آورد گوساله بهمان صفت که حضرت امام فرموده بود پس ما گفتیم آنحضرت را که خدای تعالی
فرموده است که ویعلم ما فی الارحام پس چون دانستی تو گفت بالعلم المکنون المخزون
بعلم پوشیده در خزانه ذخیره میدانند که چیست در رحمها
المکتوم الذی لم یطلع علیه ملك مقرب ولا نبی مرسل غیر محمد وذریته الماکری فلقوله تعالی
پنهانی که مطلع نیست بران فرشته مقرب وپیغمبری مرسل غیر محمد وذریه او
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وجه استدلال این آنست که خدای تعالی نفی مساوات
آیا برابرست رتبه کسانی که میدانند وکسانی که نمیدانند
فرموده برای آنکه اداة استفهام اینجا برای انکارست پس باقی نماند الا افضلیت یا مفضولیت وثانی
باطلست بالبدیهه پس اول متعین میشود که برای آنست که شرف هر کس که یافت شد در علم بر غیر او ضروریست

پس ایشان افضل میشوند وهو المطلوب **الوجه السابع عشر** آنکه ایشان سادات اهل زمین اند وافضل
سید بر مسود ظاهرست وغبار خفایی برین نیست ودلالت میکند برین آنچه در کتاب امالی صدوق است مسندا
الی عمر بن ابی سلمه از مادرش ام سلمه که گفت شنیدم که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم تسلیما کثیرا میگفت
علی بن ابی طالب ع والائمة من ولده بعدی سادات اهل الارض وایمای معنی میکند
علیه السلم علیهم السلم بعد از من سادات اهل زمین اند
آنچه در امالی است مسندا انس بن مالک که گفت قال رسول الله ص واله نحن بنو عبد المطلب سادة
گفت رسول خدای ما فرزندان عبد المطلبیم سروران
اهل الجنة رسول الله وحمزة سید الشهداء وجعفر ذو الجناحین وعلی وفاطمة والحسن
اهل بهشت رسول خدای وحمزه سید شهدا وجعفر صاحب دو بال وعلی وفاطمه وحسن
والحسین والمهدی صلوات الله علیهم اجمعین ودر کتاب اسرار الامامه طبری است هم از انس از آنحضرت که گفت
وحسین ومهدی
نحن بنو عبد المطلب سادة اهل الجنة انا وعلی وجعفر بن ابی طالب وحمزة بن عبد
ما فرزندان عبد المطلبیم سادات اهل بهشت من وعلی وجعفر پسر ابی طالب وحمزه پسر عبد
المطلب عمی والحسن والحسین والمهدی واولادی گفته است فاضل علی بن عیسی در کتاب
المطلب که عم منست وحسن وحسین ومهدی وفرزندان من
کشف الغمة که در روایه دیگر اینچنین است که انا بنی عبد المطلب سادات الناس وبعد از آن گفته است
ما فرزندان عبد المطلبیم سادات مردمان
که این بذکر مخصوص نیستند باقی ائمه معصومین سببی دارد وسبب اینست که آنحضرت خود محتاج بران نیست در اثبات
برای آنکه سید ولد آدم است وباقی حضرات غیر حضرت مهدی ع هم مرزوق الشهادت شدند وایشان را این مزیتی دیگر است
بر غیر خود وحضرت مهدی صلوات الله علیه وآبائه پس صاحب دولت جدیده وسعادت مستانفه است عبادتی میکند
خدا را که آن عبادت تازه میشود دین وقرار میگیرد باقامت او دعوت سلطان او وقیام می نمود در جمیع خلایق رسالت او
بلند میشود ایالت او ومنبر عرفان او پس چه عجب اگر سید مردمان باشند وتخصیص نمود بذکر حضرت رسالت پناه
تنبیه فرمود بر فضل او وحال آنکه ایشان احق بودند باین واولی این نعت را داشتند گویم که نصب عبد المطلب
در صیغه اعراب بر اختصاص است کقوله تعالی والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة ولقولهم نحن العرب

اقوی الناس للصنف استعمال بلام یافته بجا که استعمال می باید باضافه بنحوی که لبید گفته نحن بنی ام البنین الاربعه
قوی ترین مردمان برای صنف ... ما پسران چهار مادر هستیم

وخروج حمزه وجعفر برای دلیل است پس اتقی میماند بعموش وازین ظاهر شد بر تو که ایشان سادات خلقند بطریق اولی برای انکه افضلیه
انبیا بر غیرشان امریست که در ان شکی و ریبی نیست واصرح است ازین انچه گذشت از احادیث ابن شاذان قول پیغمبر صلی الله علیه وآله
اولنا کآخرنا وآخرنا کاولنا بعد قول انحضرت که انا سید الاولین والآخرین وانت یا علی سید
اول ما همچون آخر ماست وآخر ما همچون اول ماست من سید اولین وآخرینم وتو یا علی سید
الخلایق بعدی وبعدیت از برای وضع است بعد من یعنی غیر از من از برای انکه در حدیثیست که رسول الله سید الاولین
رسول خدای سید اولین
والآخرین کانی بعد از من
والآخرین وانکه آخر ایشان همچون اول ایشان است والا این برای زمان است که اگر چنین باشد مراینه ظرف قید موضوع
واهم سید
باشد اعنی انت یا محمل اعنی سید پس لازم می آید که ایشان از قبل از وفات حضرت رسالت کالی باشند
مثل کالی که بعد از وفات آنحضرت باشد والا لازم آید تاثیر علت در حال عدم شرط یا شرط آن علت برای انکه سایر شرایط
تاثیر قبل از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله مثل آن بعد آن واز برای انکه اگر زمان را در ان مدخل باشد لازم آید که این علت علت تامه نباشد
والا تخلف نموده باشد معلول از علت تامه واگر ظرف متعلق بمحمول باشد یعنی خلایق لازم آید که اول ایشان بعد از آخر
ایشان نباشد حال انکه تحقیق بطلان اعمی سبق ذکر یافت **الوجه الثامن عشر** انکه ایشان بمنزله حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله پس افضل باشند وهو المطلوب اما بیان اول انکه روایتست که مرویست در کتاب کافی
باسناد محمد بن مسلم که گفت شنیدم که حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام میگفت که ائمه معصومین علیهم السلام
بمنزله رسول الله صلی الله علیه وآله الا اینکه ایشان انبیا نیستند وحلال نیست بر ایشان از نسا آنچه حلال بود بر
پیغمبر صلی الله علیه وآله واما در هر چه غیر انهاست بمنزله رسول الله صلی الله علیه وآله وبیان ثانی موقوفست بر مقدمه چند **الاولی** انکه مر
ایشان راست جمیع منازل رسول الله صلی الله علیه وآله ودلیل برین از چند وجه است | استثنا است که ان آیت عموم آ
ب انکه قول آنحضرت علیه السلام دال برین است واما ما خلا این تا آخرش نفی است درین باب لازم از ادوات
عموم بجانچه در اصول قرار یافته **الثانیة** لفظ منزله واگر چه از اسما اجناس صالحند مر عموم وتبعیض را
لکن حمل بر تبعیض با بر وجه تعین است که آن باطل است بنا بر عدم جزیی که دلالت کند بر ان کند یا بر اجمال وان نیز ممتنع
بنا بر عدم افادت پس متعین است که از برای عموم است یا انکه میگویند که از برای عموم است تبعیض لکن تمنی که تبعیض آن

ممنوع

ممنوع است بنا بر ضروره انتفا مطلول نزد انتفا علتش پس متعین میشود اول مولف سلمه الله بیکوید که میگویم که
تحقق معلوم میشود وحکم مشارکه در منزلت بر نقص نابودن مشارکت منزل پس جاری میشود در هر منزلتی تا تحقق پذیرد ماهیه
در ان مشارکت برای انکه علت این یا نفس بودن اینست برای این که ثابت میشود مطلوب یا نه که لازم می آید که علیه
باشد واین ظاهر البطلان است واز کتاب کافیست از مسایل که بعضی یهودان را بعد از خلافت ابی بکر علیه اللعنه
بود وعمر علیه اللعنه عاجز آمد از ان وامیر المومنین صورت داد از او واین دعا آن نفی میشود واما منزل پیغمبر ما در جنت پس
در افضل واشرف ان که جنه عدنست واما انکسانی که با آنحضرت در ان منزلند پس این دوازده امام معصومند از
ذریه آنحضرت ومادر ایشان وجده ایشان وذریه ایشان که شریک نمیشود در ان با ایشان چیزی **الثالثة** انکه
هر کس که منازل آنحضرت صلی الله علیه وآله صاحب افضلیه است واین اجماعی است واین ثالثه ضروری است تنبیه میکند بر انکه
مشارک افضل در انچه افضلیت است افضل است اگر چه مساواة برای افضل درین وما بعد این نیست مگر با عدم بعضی
جهات اعنی نبوة وبسیار باشد که افضل افضل باشد الا با نبوة پس لازم می آید از مساواة ایشان در ما سوی نبوت مساوات
او مر ایشان را در جمیع پس مترتب میشود برین مساواة حکم بافضلیت گویم جمیع انچه گذشت در استدلال بر افضلیه امیر المومنین
در مرصد ثانی پس آن جاریست درینجا بعینه از سوال وجواب پس تذکر ان شو ان الذکری تنفع للمومنین
الوجه التاسع عشر انکه ایشان علیهم السلام مثل حضرت رسالت پناهند الا در نبوت ودلالت میکند برین
انچه در کتاب کافیست از یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام لا یخالقن رسول الله صلی الله علیه وآله بحکمه الا
آفریده نشده رسول خدای بحکمتی مگر انکه
من هو مثله الا النبوة ودر کتاب مذکورست باسناد آن بحضرت امیر المومنین علیه السلام قال لابی بکر
او مثل اوست الا در پیغمبری علیه السلام گفت مر ابی را علیهم
وما الخ ودر خرایج الجرایح است قول ابی بصیر الخ وجه استدلال بافضلیه در ما عدا نبوة همچون مشارکتست در منزله
ومثل آن در افضلیه غیر نبوة در بیان ملازمت ولزوم کیان است پس میگویم هر چه بمنزله ومثل انست در ما عدا نبوة
بمنزله او ومثل اینست در افضلیه پس بالضروره افضل میشود اما حقیه مقدم پس موجب حدیث است پس تا الی مثل آن
بیان ملازمت را که افضلیه منزله وجه مماثله است غیر از نبوة وهر منزله وجهی مماثله غیر نبوة که هست مر ایشان را
مثل آن والا مثل نبوده باشد وبمنزله او نبوده باشد در ما عدا نبوة واین خلافست **الوجه العشرون** انکه
جاریست مر حضرت امیر المومنین را وانچه جاریست مر امیر المومنین را جاریست مر حضرت رسول را صلی الله علیه وآله از فضل بر
مر ایشان را آنچه جاریست مر

جمیع من خلق الله بیان الاول آنحضرت که در کتاب دلایل حمیدی مرویست از ابی هاشم و در کتاب اعلام الوری طبرسی است

هم ازو و در کتاب خرایج الجرایح ابی ارفهفکی که گفت سوال کردند از حضرت امام ابی محمد الحسن العسکری ع که سبب چیست که زن ضعیفه

مسکینه دانک سهم میرسد و مرد را دو سهم پس آنحضرت ع گفت بسبب آنکه بر زن جهاد نیست و بر و نفقه نیست و جهاد و نفقه

معقول نیست الا بر مرد پس من باخود گفتم که گفته اند که ابن ابی العوجا همین مسئله را از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق

ع پرسید و همین جواب یافت تا من درین اندیشه بودم حضرت امام ابو محمد روی بمن کرد و گفت که آری این مسئله ابن ابی العوجا است

و جواب مامکیست جاریست برای آخر ما آنچه جاریست برای اول ما و اول ما و آخر ما در علم یکسانند و فضل یا تمام رسل

رسول الله و امیر المومنین صلوات الله علیهما است و نزدیک بابیمعنی است قول حضرت ابی عبد الله امام جعفر ع و علی اولنا

و آخرنا مولف حفظه الله میگوید که مکرر من که مراد حضرت ابی محمد بفضل رسول الله و امیر المومنین نسبت فضلی است که میان حضرات

ائمه معصومین است و بیانی که فرموده اند بهمان عبارتی که هست فهم زکی در می یابد که بهمین معنی است که بفارسی نوشته شد و در احادیث

این شاذان گذشت که اولنا کآخرنا و آخرنا کاولنا و آن از طرق عامه است و هرگاه جاری باشد مر ایشان را

آنچه جاریست مر حضرت امیر المومنین ع را پس هرچه جاریست امیر المومنین را از افضلیت هم جاریست مثل آن مر ایشان را

و ارشاد میکند برین قول سید مرتضی علم الهدی که هرچه فضل امیر المومنین ع بر انبیاء متقدمین بود فضل ائمه معصومین است

که بعد او بوده و جاری مجری آنست و بسیار باشد که این خلاف اجماع باشد چراکه نیست این الا از مستندی بنابر آنکه تحقیق

گذشت این که جری لعلی ما جری لرسول الله صلعم و آله و لرسول الله الفضل علی جمیع خلق الله

جاری است برای علی ع آنچه جاری است برای رسول خدای صلعم و آله و برای رسول از افضلیت بر آنچه آفریده است خدا

بالکه اول ایشان رسول است صلعم و آله لقوله صلعم و آله من فرق بینی و بین آل علی فقد جفانی

هر کس که فرق نهد میان من و میان آل من بدرستیکه جفا کرده است بر من

و در کتاب فضایل و دلایل است مرعالم فقیه ابی الحسین سعید بن هبة الله راوندی راست مرفوعا الی محمد بن حجاره که

گفت دیدم حضرت امام حسن را ع که بر و گذشت آهوئی پس آنحضرت بانگ بر آن زد و آهو در جواب لبیک گفت و بخدمت

آمد پس گفتم یا ابن رسول الله این وحشی است پس خبر ده ما را از امور آسمانی آنحضرت ایمائی بجانب آسمان کرد پس

کشیده شد برای او سموات و نور فرود آمد تا مرتبه که احاطه خانه های مدینه کرد و تزلزل در خانه های مدینه در افتاد تا غایتی که

بیم آن بود که خراب شود پس گفتیم یا ابن رسول الله باز گردان این تزلزل را پس آنحضرت مرا گفت نحن الآخرون و نحن

الاولون تا آنجا که گفت الآخر منا کالاول و الاول کالآخر و ارشاد میکند باین قول سید مرتضی انجا که گفت

کل

سر بعد از آنکه بیان کرده که افضل
وارث نزات است ابخ
آنچه بر آن بود وارد است

کل من فضل امیر المومنین ع علی الانبیاء المتقدمین فضل الائمة من ابنائه و اجرهم مجراه

هرچه از فضل امیر المومنین است بر پیغمبران متقدم فضل امامان معصوم است از ابنای او و جاری است ایشان را بجای او

و کیف و در کتاب کافی است از جابر از ابی جعفر محمد الباقر ع فی قول الله عز و جل وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ

بتحقیق که ما عهد کردیم با سوی آدم از پیش

فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قال عهد الله فی محمد و الائمة من بعده فترک و لم یکن له عزم انهم هکذا

پس فراموش کرد و نیافتیم ما در وی عزمی را گفت عهد خدای در محمد و ائمه بعد از وست و سبب آن این است

و انما سمی اولو العزم انه عهد الیهم فی محمد و الاوصیاء من بعده و المهدی من سیرته و اجمع

و نام نهاده نشده اولوا العزم الا برای این عهد ایشان در محمد و اوصیا او و مهدی و اجماع کرده

عزمهم ان ذلک کذلک و الاقرار به الوجه الحادی و العشرون آنکه ایشان در فضایل یکسانند پس در اراده

عزم ایشان بر آن برستی که این چنین است و اقرار بان

نیز دست مسندا الی ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم ع که گفت در سالی که از ارتحال بیرون بود که انی اوخذ فی هذه

در سالی که من مأخوذ میشوم در این

السنة و الامر الی ابنی علی سمی علی فاما علی الاول فعلی بن ابی طالب و اما علی الاخر فعلی بن الحسین صلوات

سال و امر منتقل میشود از من به پسر من علی که هم نام علی است علی اول علی بن ابی طالب و دوم علی بن الحسین صلوات

الله اعطی فهم الاول و علمه و بصره و ورعه و دینه و محنة الاخر و صبره علی ما یکره الحدیث

خدای داده شده فهم اول و علمش و بصرش و پرهیزکاریش و دینش و محنت آخرین را و صبرش بر مکروها

و در کتاب خرایج الجرایح است از فضل صیرفی از حضرت امام رضا ع انا بمنزلة ابی و وارثه و عندی

من بمنزله پدر خودم و وارث او و نزد

ما کان عنده و از بهر فضل صیرفی است هم از آنحضرت ع انا بمنزلة ابی و وارثه کلما کان عنده و لا

من بمنزله پدر خودم و وارث او هم بوده نزد او آنچه نزد او بود

قابل بالفضل دیگر چه توان گفت روشن تر ازین مگر آنچه روایت کرده محمد بن یعقوب در کتاب کافی از حدیث از

ابی عبد الله جعفر الصادق ع لا یموت منا میت حتی یخلف من بعده من یعمل بمثل علمه و یسیر بمثل سیرته

نمیمیرد از ما کسی تا پس بگذارد از پس او آنکس که میکند مثل کردار او و سیر میکند بمثل سیرت او

ويدعو الى ما دعى اليه ودر كتاب نوادر الحكمة مسند الى ابي عبد الله عم كه ما منا ميت حتى

ودعوت ميكند بسوي آنچه دعوت ميكند بسوي او فرد از ما كسي تا آنكه

يخلف الله من يعلم من علمه ويعمل عمله واين اشتراك در قوت عليت وعليت اشتراك در جميع فضايل است

آفريند خداي از پي او كسي را كه ميداند علم او را وميكند كردار او را

وهر گاه ايشان شريك باشند در فضايل مرا ايشان شريك باشند همه اين يازده امام با حضرت امير المؤمنين عم در فضايل كه معلوم است

كه افضليت پس افضل ميشوند ضرورة بنا را آنكه اشتراك در علت اشتراك در معلول است ودر كتاب كافي است

مسند بحضرت امام ابي الحسن موسى الكاظم صلوات الله عليه نحن في العلم والشجاعة سواء وفي العطاء على

ما در علم وشجاعت يكسانيم ودر بخشش بر

قدر ما نؤمر مولف اعلى الله شانه ميگويد كه مراد در منوده بعطا فضل آن است كه نفسانيه آن است كه مصدر عبادت است پس

مقدار آنچه مامور ميشويم

ايشان در فضيلت يكسانند وفضيلت اينست واما اين پس اثر آنست وتفاوت نيست الا درين اثر براي آنكه بحكمت

وارد شده در اثر كه فرود آمد بر حضرت رسالت پناه دوازده خاتم با هم كل واحد از ايشان تعهد هر يك وسيرت

هر يك در ميان مردمان فلهذا بعضي با مخالف بصلح قرار دادند همچون حضرت امام حسن عم وبعضي ظهور كردند كجهاد مثل حضرت

امام حسين عم وبعضي بعبادة همچون امام زين العابدين عم وبعضي بفتوى همچون امام محمد باقر وامام جعفر صادق گفته است شيخ ما

وقدوه ما افقه اعلم شيخ مفيد در ارشاد خويش كه روايت كرده اند شيعه كه خداي عز وجل اسم فرو فرستاد به پيغمبر

خود كتابي مختوم بر دوازده خاتم وامر فرمود او را كه اين را بامير المؤمنين عم دهد وامر فرمود كه اول خاتم را بگشايد خود را تو

وعمل بما تحت آن كند بعد از آن بدهد نزد وفاتش بپسر خود امام حسن عم وامر كند ومهر را بگشايد خود بسازد وعمل

بما تحت آن كند بعد از آن بدهد نزد وفاتش بحضرت امام حسين عم وبمثل اين امر كند وبعد از آن آنحضرت بدهد نزد

وفاتش بپسر خود علي بن الحسين عم وامر كند بمثل اين بعد از آن بدهد علي بن الحسين نزد وفاتش بپسر خود محمد بن علي عم

وامر كند بمثل اين بعد از آن بدهد محمد بن علي عم بپسر خود وهمچنين تا منتهي شود بآخرين امام از ائمه معصومين عليهم السلم

تمام شد ترجمه عبارة او ودر امالي صدوق است مسند الى محمد بن الحسن الثاني يعني حضرت صاحب الزمان صلوات الله عليه

از جدش از جدش ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق كه گفت ان الله عز وجل انزل على نبيه كتابا قبل

[illegible]

ان ياتيه الموت فقال يا محمد هذا الكتاب وصيتك الى النجيب من اهلك فقال من النجيب من

[illegible]

من اهلي يا جبرئيل فقال علي بن ابي طالب عم وكان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي

[illegible]

صلى الله عليه وآله الى علي وامره ان يفك خاتما منها ويعمل بما فيه ثم دفعه الى ابنه الحسن عم ففك خاتما وعمل بما فيه

[illegible]

ثم دفعه الى الحسين عم ففك خاتما فوجد فيه ان اخرج بقوم الى الشهادة فلا شهادة لهم الا معك

بعد از آن داد بحسين عم پس بگشاد خاتمي پس يافت در آن كه بيرون آي بقومي با شهادت [illegible]

واشر نفسك لله عز وجل ففعل ثم دفعه الى علي بن الحسين عم ففك خاتما فوجد فيه اصمت والزم

وايثار كن نفس خود را براي خدا پس بجا آورد بعد از آن داد بعلي بن الحسين عم پس باز كرد خاتمي پس يافت در آن كه خاموش شو وملازم شو

منزلك واعبد ربك حتى ياتيك اليقين ففعل ثم دفعه الى محمد بن علي عم ففك خاتما فوجد فيه

[illegible]

حدث الناس وافتهم ولا تخافن الا الله فانه لا سبيل لاحد عليك ثم دفعه الى ففككت خاتما

حديث كن مردمان را وفتوى بده ومترس از كسي غير خدا پس بدرستي كه [illegible]

فوجدت فيه حدث الناس وافتهم وانشر علوم اهل بيتك وصدق آبائك الصالحين

پس يافتم در آن كه حديث كن مردمان را وفتوى بده وپهن كن علمهاي اهل بيت خود را [illegible]

ولا تخافن احدا الا الله فانه لا سبيل لاحد عليك وانت في حرز وامان ففعلت ثم

ومترس از كسي مگر از خداي پس بدرستي كه نيست احدي را راهي بر تو وتو در حرز وامان [illegible]

ادفعه الى موسى بن جعفر وكذلك يدفعه موسى الى الذي من بعده ثم كذلك ابدا الى قيام

[illegible]

المهدي عم مولف ختم الله له بالخير ميگويد كه اين حديث ظاهر است در آنكه ايشان در جميع فضايل

كه كل واحد قايم بسيف نه همچنين بحر واضح است نزد هر كسي كه تتبع كتب حديث كرده الوجه الثاني والعشرون

آنكه انبيا عليهم السلم شفيع باشند تا حكمتها الى الله وابن اوضح است از آنكه كسي در مقام توضيح آن در آيد پس ازين انجه است

آنچه در جامع الاخبار است ودر امالي صدوق است مرفوعا الى الصادق عم در حديثي مروي از حضرت رسالت پناه

صلى الله عليه وآله در حديثي كه سوال كرد يهودي از آنحضرت نسبت حضرت موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام را

ولكني اقول ان آدم ع لما اصابته الخطيئة كانت توبته اللهم اني اسئلك بحق محمد وآل
ولیکن میگویم من که آدم را که رسید خطیئه توبه او بود که گفت بارخدایا بدرستی که من میخواهم از تو بحق محمد وآل محمد
محمد ع لما غفرت لي فغفرها الله وان نوحا ع لما ركب السفينة وخاف الغرق قال
که بیامرزی مرا پس بیامرزید خطیئه او را و بدرستی که نوح وقتی که در کشتی نشست و ترسید غرق را گفت
اللهم اني اسئلك بحق محمد وآل محمد لما نجيتني من الغرق فنجاه الله منه وان
بارخدایا میخواهم از تو بحق محمد وآل محمد که نجات دهی مرا از غرق پس نجات داد خدا او را و بدرستی که
ابرهيم ع لما القي في النار قال اللهم اني اسئلك بحق محمد وآل محمد ان تنجيني منها فجعلها الله
ابرهیم وقتی که انداخته شد در آتش گفت بارخدایا میخواهم بحق محمد وآل محمد که نجات دهی مرا پس گردانید خدا
عليه بردا وسلاما وان موسى ع لما القى عصاه واوجس في نفسه خيفة قال اللهم اني
آن را سرد و سلامت و بدرستی که موسی وقتی که انداخت عصا را یافت در خود ترسی را گفت بارخدایا
اسئلك بحق محمد وآل محمد لما امنتني فقال الله جل جلاله لا تخف انك انت الاعلى
میخواهم از تو بحق محمد وآل محمد که ایمن سازی مرا پس گفت خدا جل جلاله مترس بدرستی که تو برتری
يا يهودي ان موسى لو ادركني ثم لم يؤمن بي وبنبوتي ما نفعه ايمانه شيئا ولا نفعته النبوة
ای یهودی بدرستی که موسی اگر دریافتی مرا و ایمان نیاوردی بمن و بنبوت من نفع نبخشیدی او را ایمان او و نبوت او
يا يهودي ومن ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدمه وصلى
ای یهودی و از ذریت منست مهدی که هرگاه خروج کند فرود آید عیسی بن مریم از برای یاری او و مقدم دارد او را و نماز گزارد
خلفه وبعين حضرت موسى ع تمنا كرد كه از امت آنحضرت باشد ع وآنكه دلالت ابن قول ميكند آنچه در
خرايج الجرايح است از حضرت امام رضا عليه التحية والثنا كه بعد از آن رو كرد بجاثليق وگفت مرا داده اهل
صحيفة فيها خمسة اسماء فاقسم على الله بواحد من خمسة اسماء ان يطوي له الارض
صحیفه ایست در آن پنج اسم پس سوگند داده خدای تعالی را بیکی از آن پنج اسم که درهم پیچد زمین را
فيصير من المغرب الى المشرق او من المشرق الى المغرب قد كانت يسال الله بها او بواحد
پس میرود از مغرب بمشرق یا از مشرق بمغرب بتحقیق سوال کرده بود خدا را بآنها یا بیکی
منها فيعطيه الله جميع ما يسئله روايت كرده شيخ ابوجعفر بابويه در كتاب نبوت باسناد خود
از آن پس داد خدا او را آنچه او خواسته بود

اذعا

مرفوعا الى المفضل بن عمر از حضرت امام صادق ع كه گفت سوال كردند از قصه اسناد خطيئه بحضرت آدم ع گفتم من كه اگر چه
ظاهر قرآن دلالت بر وقوع خطيئه از آدم ع ميكند چنانچه در حديث مذكور است پس همچنين تحقيق دلالت ميكند
دليل قاطع عقلي بر وجوب تنزيه انبيا از كباير و صغاير از اول عمر ايشان تا آخر و اخبار آنانها لعقولهم
وعصى آدم ربه غايتش اينست كه مخالفت اولى واقع شده باشد پس بدرستي كه صحيح است اين
گفته ميشود براى مخالفت عاصى واگرچه توسعى هست در مثل اين كه مقتضى اطاد نيست در آنكه هر كس كه تارك
افضل باشد عاصى ناميده ميشود تا آنكه صحيح ميشود اطلاقش بر هر يك از ايشان در جميع احوال از پس اطلاقش در
غير مورد بوده باشد همچنانچه در قرآن آنرا آنشته پس جايز نيست حاصل كلام اينست كه برخلاف اصل است
پس تجاوز نميكند از محلش و از براى آنكه مجاز است پس مطرد نميشود چنانچه قرار يافته در اصول و اما
غوايتش قوله تعالى فغوى پس بخطا رفت او زثواب بترتيب بر آن اولى اگر ميكرد و اما قوله فغفرنا له
پس بدرستي كه چون ممكن است تعبير از ترك اولى بمعصيه ممكن است تعبير بعفو از آن بمغفرت بنا بر آنكه ممكن است
كه اگر اين فعل صادر نشدي از او مرجوح بودي در نفس نسبت بترك بلكه براى معارضه تركش آنچه مشتمل است
بر مصلحتي مانند آن يا نظر بحري ازان جمله حسنات الابرار سيئات المقربين واگرچه جوع نيست
نیکوییهای نیکوکاران بجای گناهست بنسبت بمقربان درگاه الهی
در نفس بلكه متساوى الطرفين است بلكه اگرچه راجح بودى بلكه عبادت بودى مثل اين را ايضا بر زبان اهل
شرع مسمى است بمكروه همچون صوم عرفه براى كسى كه ضعيف شد براى دعا پس شكى كه مراد از مرجوحيت نسبت
بغيرست اعني صوم مثل آن براى كسى كه ضعيف باشد فضيلت كمتر داشته باشد يا بودن آن در نفس مرجوح پس در
صورت مرجوح نباشد براى امتناع اين در عبادت كه براى قربت است پس جايز است و اين از بعضان وگاه باشد
كه تساوى طرفين متصور باشد پس چگونه تصور ميكند مرجوحيت را اگر گويى كه روايات ناطق است و اقوال متظافر
بكراهيه صوم من دعوا الى الطعام و افطار افضل است از صوم همچنانچه ضعيف تشبث همچنانچه وارد شده روايه
آن پس در اينجا مرجوح ميشود در نفسش با آنكه عبادت است گوييم شكى نيست در اين كه فعل در اينجا در حد ذات راجح است
بنفس ترك و مرجوحيت نيست مگر بنسبت بضد اين يعني افطار پس صوم ارجح است از نفس ترك و افطار ارجح است
از او پس ترك صوم نقيض آن و فعل افطار ضد آن باشد و اين امريست متعارف از ترك در ملاحظه و احض از و براى تحقق
ترك با او و بدون او از براى آنكه محل تحقق خالى است از ضدين بسوى جمل و نيست بسوى بدل بخلاف نقيضين چرا كه

۱۸۳

خواره آسان وبی ساله ع

که

تصور نمی توان کرد خالی بودنش از آنچه اینها پس رجحیه باشد الا بامری خارج اعنی ملاحظه ضد آن بلکه مرتبی

که مرجحیه فعل ایشان نیست کما اضافه ذنب از ایشان یعنی اگر چه باشد بیک وجه نسبت بفعل مرجوح بلکه نسبت بایشان

فاعل باشد و اگر نباشد این بامر اعتبارات سوای این رجحیت و از نیست قوله صلی الله علیه و آله انه لیغان علی قلبی

و انی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة و سبعین قیدی است برای استغفاره برای الغان نیز

وحق مرا اینه طلب مغفرت بکنم از خدای در روزی هفتاد بار

حاصل کلام آنکه فعل گاه است که مرجوح است نظر بفعل خود و مانع از نقیض و آن حرام است یا آنکه نه و آن مکروه است

پس او منهی عنه است نهی تنزیهی چنانچه در مکروه هست بمعنی اشهر من الفقها و گاه باشد که نظر براجح بودن ترک باشد

و گاه باشد که نظر برجحان فعل باشد همچون ترک اولی چنانچه در ترک نافله که شامل آن نیز هست و اطلاق آن باصطلاح اصولیین که آن

رجحان ترک است و گاه باشد که مفضول باشد از افضل نظر بثوابش چنانچه در صوم عرفه برای کسی که ضعیف باشد برای دعا و گاه

باشد که نسبت بفعل ضد باشد چنانچه در صوم موعود طعام و ممکن است که تحمل در صوم عرفه لمن یضعفه باشد هم قبل این دو مر تبه

این مورد اطلاق استعمال مکروه است زعما الاولین که این اشتراک است بین الاخرین و کل من الاولین لفظی است

و میان بر دو معنوی و ظاهر این است که مقول بتشکیک است و گاه باشد که نسبت بشان فاعل باشد و این از آن قبیل است

که نزد اهل التحقیق اطلاق مکروه بر آن کنند و العجب کل العجب آنکه متخذ لغة بعضی اهل خلاف آنست که چهار رسانیده اند

مراتب ورع را اول آنکه در تحت فسق باشد بسبب در گذشتن از آن و زبون داشتن نفس که اهل میشود و آن عدالت

و او آنچه است که حرام ساخته است شارع لیه ادوم ورع صلحا و آن عبارة از حذر است از آنچه حرام بر آن رساند

و اگر چه مفتی به است ظاهر بر حلال دانستن آن چنانچه حضرت رسالت پناه در آن باب گفته صلوات الله علیه و آله که

لا یبلغ العبد درجة المتقین حتی یترک ما لا باس به مخافة ما به باس و از اینجاست که

نرسد بنده بدرجه متقیان تا آنکه ترک کند آنچیزی را که در آن باکی نیست بجهت ترس از آنچه در آن باک است

بعضی نقیض فرا گرفته اند و اعطای زیاده بکنند تا آنکه نقل کرده اند از عمر بن عبد العزیز که او امساک انف خود از بوی

مشک بیت المال میکرد در حالی که وزن میکردند پیش او و او گفته هل ینتفع الا بریحه چهارم ورع

صدیقین است و آن ورعی است از هر چه که قوت طاعة الهی بتناول آن زیاده نمیشود و یا آنکه بعضی اسباب معصیة در آن

می یابد و حکایت کرده اند از ذی النون مصری که محبوس بود و عورت صالحه از مال طیب خود در وقتی که ذو النون

در آن حبس گرسنه بود بر دست یکی از زندانبانان طعامی برای او فرستاد او نخورد و عذر آورد بسبب آنکه

۱۰

بر دست ظالم بوی رسانیده بود و آنکه بشر حافی آب از نهری که سلاطین حفر کرده بودند نمیخورد و

بعضی چراغی را که غلامی از غلامان ظالم روشن کرده بود در میان آن نشسته و بعضی دیگر از اشعه آن و اشاره کرده

بسوی آن بعضی پیاده تردد کردن و آن کس جواب گفت که این سعی است که من دیگر برای آن نمی احترام

و من بنفس خود دیگر هم بعد از آن گفته اند که این رتبه قوی است که خدای تبارک و تعالی ذکر ایشان نموده و گفته

قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و بعبر خود گوید که این جماعه که نگردانیده اند خاصه خدای

بگو که خدای پس بگذار ایشان را که در آن فرو رفتنهای خود بازی کنند

و خلاصه شان رسل و انبیا را از رتبه ذی النون مصری و بشر حافی بکش که گردانیده اند از رتبه عمر

بن عبد العزیز پاک شکی که گردانیده اند از رتبه سلطان پاک گردانیده اند از رتبه عدول پس چگونه تجویز توان کرد ایشان

آنچه از ادب فساق و سفها است آیا این سزاوار است که جایز دارند بر انبیای خدا و وصف گفته ایشان را

بانچه نفوذ دانسته از این را بهائم فاسده و هواهای کاسده تا آنکه گفته است فقیه ایشان ابو عبد الله طاهر

بن محمد بن احمد بن نصر الحداد در کتاب عیون المجالس و نزهة المدارس در بیان قول خدای تعالی

ولقد عهدنا الی آدم الآیه که در این آیه دلالت است بر آنکه بنده کافر نمیشود بارتکاب گناه و هر کس که کبیره

کند کافر میشود بارتکاب گناه پس طعن کرده است در صدوریت فجار دو ازده معظم و نسبت داده ایشان را

بکفر هر کس نسبت دهد بعضی را الکفر پس کافر است از برای آنکه سلام خدا در ایشان الازلیت او ل

حضرت ادم را علیه السلام کما قال و عصی آدم ربه فغوی و آخر حضرت محمد را صلی الله علیه و آله کما قال

که بیرون رفت آدم از فرمان پس بیراه شد

فاستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات و آنچه میان آدم و خاتم است از انبیا مثل حضرت یونس علیه السلام

که طلب آمرزش کن برای گناه خود و برای اهل ایمان مؤمن و زنان مؤمنه

آنجا که ندا کرد در ظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

که نیست معبودی الا تو پاکا تو به درستی که بوده ام من از ظلم کنندگان

و غیر این از انبیا و مرسلین پس نظر کنید و اعتبار گیرید العجب از این آنکه تو علی و تابعانش بر این رفته اند

که ذنوب انبیا عمدا نمی باشد که اقدام می نمایند مگر بر ذنب اول مثل معصیة آدم علیه السلام که او را نهی نکرده اند الا از

جنس شجره و فرد معینش پس تناول کرد و گمان برد که نهی از تناول عین است پس اقدام نکرد بر معصیة با علم

بانکه معصیت است و وهم او برین رفته الا برین که این تنزیهی است برای انبیا از معاصی پس تنزیه کرده آدم را
از معصیة و اضافه کرده بسوی او دو چیز را یکی اعراضش از تدبیر مقتضی نهی یا آنکه آیا تناول کند جنس یا عین را و دوم تناول
از شجره محرمه در نظرش و این هر دو برشتی تصیب انبیا بعد از آن عجب از بوعلی و حکمش بنهی از جنس و اگر نهی از جنس باشد هم آن
حرام باشد عین نیز از برای آنکه امتناع از شئ نمی تواند بود مگر با امتناع از کل فرد از افراد او برای تحقق ماهیه در ضمن هر فرد
همچنانچه در اثبات ماهیه کافیست در اتیان بفردی از افراد تحتانچه در اصول محقق شده و شنیده ام که بعضی از اعزه
در اعتذار شان برای حضرت آدم ع گفته اند که بتحقیق دوست داشت که تقرب کند بسوی حق او بمثل این صورتی که
در مقام جواب ابی علی مذکور در اعاده در آنکه آدم ع احتمال آن هست که در نفس الامر منهی نبوده باشد از تناول شجره و
این بغیر از تخیلی نیست از او از غیر از ارتکاب قبیح در نفس الامر پس ثابت کرده برای او دو قبح غلطش و اقدامش بر معصیة
از برای آنکه هر یک از این دو معصیتی است در نفس الامر و اگر بنفس این قبیح نباشد یک قبیح را نفی از آن کرده باشند و حرجی نیست
اگر گویی همچنانچه ایمان حضرت موسی بپیغمبر ما ص و آله بود همچنین عکس نیز باید بنابر وجوب تصدیق نبوت انبیاء سابقه گویم مراد به
تصدیق نبوت ایشان تحقیقی تصدیق آن نیست که ایشان انبیا اند برای صدق نبوت نیز تصدیق نبوت ایشان واجب
نیست الا برای آنکه از جمله آنچه ثابت است که پیغمبر ما ص و آله خبر داده بآن و با وجود قطع نظر از این پس معلوم نیست که تصدیق واجب
باشد برای غیر رسل از طبقه انبیا بلکه خلافش معلوم است بخلاف تصدیق نبوت محمد ص و آله بنابر عمومش و دوامش که واجبست
تصدیق نبوت محمد بر هر که در زمان او وجود یافته و بغیر از او تا روز قیامت و مقوی این نیست آنچه در عوالی اللئالی است که گفت
ص و آله در حالی که دید بعضی اصحاب خود را که نظر در توریه میکردند بعد از آنکه آثار غضب از روی مبارکش ظاهر شد بهمین عبارت که
لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی اگر گویی وجوب تصدیق موسی ع نبوت پیغمبر ما ص و آله
اگر موسی زنده بودی مر او را گنجایش نداشتی او را بجز پیروی من — صلی الله علیه و آله
نیست مگر بنابر عمومش و دوامش بنابر شرفش از این مقوله است آنچه روایت کرده صدوق در امالی خود بسند تا
الی ابن عباس که گفت پرسیدم از حضرت رسالت پناه ص و آله از این کلمات که در کلام خدای هم است جل جلاله
و تلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه جواب فرمود که سأله بحق محمد و علی
یاد گرفت آدم از پروردگار خود سخنی چند پس از آن پذیرفت خدای توبه او را — سوال کرد او را بحق محمد و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب و آنچه روایت کرده فقیه شافعی ابن مغازلی
و فاطمه و حسن و حسین که در پذیر توبه مرا پس توبه کرد و در پذیرفت توبه او را خدای تعالی

مولف میگوید که [illegible] و دوام پیغمبر ما ص [illegible] موسی و غیر او [illegible]

در کتاب

١٤٥

در کتاب مناقب باسنادش از ابن عباس رض که گفت سوال کردم از پیغمبر ص و آله از کلماتی که متلقی شد آدم ع از
پروردگار خود پس توبه او پذیرفت گفت سأله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب علیه نص است
درین باب و آنچه روایت کرده هم او در کتاب کمال الدین و تمام النعمة باسنادش از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق ع
که گفت پرسیدم از قول الله عز و جل **و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات** که این کلمات چیست گفت
وقتی که آزمایش کرد ابراهیم را پروردگارش بکلمات
این همان کلمات است که متلقی شد آدم از پروردگارش پس توبه پذیر شد و آن اینست که سأله
بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب علیه انه هو التواب الرحیم
پس گفتم مر او را که یا ابن رسول الله پس چیست معنی قول الله عز و جل که میگوید **فأتمهن** گفت یعنی اتمهن الی القائم
پس تمام کرد آن کلمات را — صلی الله علیه و آله — علیه السلام — تا قائم
ع اثنا عشر اماما تسعة من ولد الحسین ع مفضل گفت پس گفتم یا ابن رسول الله پس خبر ده مرا از قول
دوازده امامی که نه از ایشان از نژاده حسین اند علیهم السلام — ص و آله
خدای عز و جل **و جعلها کلمة باقیة فی عقبه** گفت یعنی بذلک الامامة
و گردانید آنها را کلمه باقی در عقب وی [illegible]
جعلها الله فی عقب الحسین ع الی یوم القیمة گفتم یا ابن رسول الله چگونه گردید امامت در
گردانید آنها را خدای در پی حسین ع تا روز قیامت — ص و آله
ولد حسین و در ولد حسن نبود و حال آنکه هر دو پسران رسول الله ص و آله و سبطین آنحضرت و سیدی
شباب اهل الجنة پس گفت موسی و هرون نیز دو نبی مرسل بودند و هر دو برادر پس گردانید خدای نبوة را در
هرون نه در صلب موسی ع و هیچکس را نمیرسد که بگوید چرا خدای چنین کرد پس بدرستی که امامت خلافت خداست و احدی
را نیست که بگوید چرا خدای ع در صلب حسین گردانید نه در صلب حسن برای آنکه خدای حکیم است در افعال خود
لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون ع و این مقوله است که مطلقا در آن ریبی نیست تا مرتبه که
پرسیده نمیشود از آنچه او میکند و ایشان پرسیده میشوند از آنچه میکنند
ابلیس اعتراف وارد برین بدرستی که ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه خود روایت کرده از [illegible] که پیغمبر

دو فقره است میان تشیع و تسنن [illegible] و سیله باشند بسوی خدای پس چون تشیع [illegible] روایت [illegible] ابو جعفر در کتاب خود [illegible]

ازو پرسید از عجیب ترچیزی که دیده باشد گفت ابلیس را در بحر اخضر بر سنگ سفیدی دیدم که دستها باسمان برآورده
بود و میگفت الهی اذا بررت قسمك وادخلتني نار جهنم فاسئلك بحق محمد وعلي وفاطمة
و در آوردی مرا در آتش دوزخ پس درخواهم از تو بحق محمد و علی و فاطمه
والحسن والحسين الا خلصتني منها وحشرتني معهم پس من گفتم یا حارث ما هذه الاسماء
و حسن و حسین اگر خلاصی دهی مرا از آتش دوزخ و حشر کنی با این جماعت ای پدر حارث چیست این نامها
التي تدعو بها گفت دیدم بر ساق عرش پیش از آنکه بیافریند خدای تعالی آدم را بهفت هزار سال پس دانستم
که اینها گرامی ترین خلق اند بر خدای پس من سوال میکنم بحق ایشان عبدالباقی جامی راست
بالطفش امید سیاه رو نمیند از زشت ابلیس هم امید اگر اعصی کنت وانا اسئلك اللهم بحق محمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام ان تغفر لي ذنوبي وتتجاوز عن سيآتي وتصلح شأني
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اگر بیامرزی برای من گناهان مرا و بگذری از بدیهای من و درست کنی کار مرا
في الدنيا والاخرة وترزقني الخير في الدنيا والاخرة وتصرف عني الشر في الدنيا والاخرة
در دنیا و آخرت و روزی کنی مرا خیر در دنیا و آخرت و برگردانی از من شر را در دنیا و آخرت
وتفعل ذلك بالمؤمنين والمسلمين في مشارق الارض ومغاربها ورحم الله عبدا
و میکنی تو این کار را با مومنان و مسلمانان در آفتاب برآمدنگاهها زمین و آفتاب فرو رفتنگاهها و رحم میکند خدای بنده را
قال امينا پس حضرت رسالت پناه فرمود که اگر اهل زمین سوگند دهند باین اسمها هر آینه اجابت یابند
از خدای تعالی مولف لطف الله برهانه میگوید میگویم من که هرکه بعد از استماع این مضامین برگردد و از این تحقیق بری است
و نیست این مگر شقاق مرخدای و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام را و در کتاب امالی وغیر آنست از حضرت
امام علی بن الحسين زين العابدين ع که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بال اقوام
اذا ذكر عندهم فرحوا واستبشروا واذا ذكر عندهم آل محمد اشمأزت قلوبهم والذي
که هرگاه ذکر کرده میشود نزد ایشان ابراهیم خوشحال میشوند و بشارت میدهند و هرگاه ذکر کرده میشود نزد ایشان آل محمد بر میدهد دلهای ایشان و سوگند باو که

نفس

نفس محمد بيده لو ان عبدا جاء يوم القيمة بعمل ستين نبيا ما قبل الله ع ذلك منه
جان محمد بدست اوست که اگر بنده بیاید روز قیامت بعمل شصت پیغمبر قبول نکند خدای آن عمل را ازو
حتى يلقاه بولايتي وولاية اهل بيتي و در عدة الداعي است از جابر الجعفی از حضرت ابی جعفر محمد الباقر ع
تا آنکه ملاقی شود با او بولایت من و ولایت اهل بیت من علیه السلم
ان عبدا مكث في النار سبعين خريفا وسبعين خريفا والخريف سبعون سنة
بدرستی که بنده درنگ میکند در دوزخ هفتاد خریف و هفتاد خریف و خریف عبارة از هفتاد سال است
وسبعون سنة بعد از آن گفت انه سئل الله ع بحق محمد واهل بيته لما رحمتني فاوحى
و هفتاد سال است بدرستی که درخواهد از خدای تعالی بحق محمد و اهل بیت او که رحم کن بر من پس وحی کرد
الله الى جبرئيل ع ان اهبط الى عبدي فاخرجه الي قال كيف لي بالهبوط الى النار قال اني
خدای بجبرئیل ع که در رو بجانب بنده من پس بیرون آور او را بسوی من جبرئیل گفت چگونه شود برای من فرود رفتن در دوزخ گوید خدای که
امرتها ان تكون عليك بردا وسلاما قال يا رب فما علمي بموضعه قال انه في جب في سجين قال
من امر کردم آتش دوزخ را که شود بر تو خنک و سلامت دهنده جبرئیل گفت ای پروردگار من چیست علم من بموضع آن بنده خدای گوید در چاهیست در دوزخ
فهبط اليه وهو معقول على وجهه فقدمه جابر گفت چند درنگ کرده باشد در جهنم حضرت
پس فرود آمد جبرئیل بسوی او و او بسته باشد بر رویش برای عذابش
امام فرمود ما احصي ما تركت فيها خلقا بعد از آن گفت فاخرجه اليه فقال له يا عبدي كم
شمرده نمیشود که چندگاه میگذارد در آنجا خلق را پس بیرون آورد بسوی خود و گوید او را ای بنده من چه
لبثت يا رب قال ما احصي ما تركت قال وعزتي وجلالي لو ما سئلتني به لاطالت
درنگ کردی آنجا گوید نشمردم ترا که گذاشته بودی مرا ای خدای گوید که بعزت و بزرگواری خودم که اگر این نمیخواستی
هوانك في النار لكنه حتمت به على نفسي لا يسألني عبد بحق محمد واهل بيته الا غفرت
بودن تو در دوزخ لیکن واجب شد آنچه واجب کرده بودم بر خود که در نخواهد بنده بحق محمد و اهل بیتش الا آنکه میامرزم
له ما كان بيني وبينه فقد غفرت لك اليوم گفته است طاوس آل طاوس که از ظرایف آنکه بر منتهی
آن چیزی که در میان من و میان او بود پس بتحقیق آمرزیدم ترا امروز
است آن اعراض ایشان از آل محمد حال آنکه ایشان در صحاح خود می بینند و از رجال خود شنیده اند که پیغمبر ص آنچه

تعلیم کرده است ایشان را که هرگاه صلوات فرستید بروی صلوات فرستید بر آل وی با او و هرگاه نظر کنی بایشان
می اندازیم مجلداتی که پرداخته اند و آنچه گذشته است بر زبان ایشان در محاورات ذکر آل محمد را ترک و طرح کرده اند آیا
چگونه مستحقشان افتاده و چگونه با خود قرار داده اند که باین مقدار بخیلی کنند آیا تسنن افتاده ایشان را که تعصب را
باین غایة رسانند و محض همین است یا چیزی دیگر منظورشان است مؤلف سلمه الله میگوید من میگویم که بعض ایشان از سلک
متدینین باشند بخلاف شیعه امیر المؤمنین ع از کلوه متر این اند بآنچه روایت کرده صدوق در امالی خود باسناد و ش
بحضرت امام ابی عبد الله جعفر صادق ع که گفت قال رسول الله ص و آله ذات یوم لعلی الا ابشرك

روزی ص علی را آیا بشارت ندهم ترا

فقال بلی بابی انت و امی فانك لم تزل مبشرا بکل خیر فقال اخبرنی جبرئیل ع آنفا بالعجب فقال

وی گفت بلی فدایت شوم به پدر و مادر هر آینه تو همیشه بشارت دهنده بهر گونه خیر پس گفت خبر داد مرا جبرئیل بچیزی عجیب پس گفت

له علی ع وما الذی اخبرك یا رسول الله فقال اخبرنی ان الرجل من امتی اذا صلی علیّ

مراو را علی ع که چه چیز خبر داد ترا ای فرستاده خدا پس گفت خبر داد که مردی از امت من هرگاه صلوات فرستد بر من

واتبع بالصلوة علی اهل بیتی فتحت له ابواب السماء وصلّت علیه الملائکة سبعین صلوة

و در پی آن آید بصلوات بر اهل بیت من پس گشاده شود برای او درهای آسمان و صلوات فرستند بر او فرشتگان هفتاد صلوة

وانه لمذنب خطاء ثم تحاتّ عنه الذنوب کما تحاتّ الورق من الشجر ویقول الله عز وجل لبیك

و او که گنهکار باشد از روی خطا پس محو شود از او گناهها همچنانکه محو میشود برگ از درخت و میگوید خدای تعالی لبیک

یا عبدی وسعدیك ویقول للملائکة یا ملائکتی انتم تصلّون علیه سبعین صلوة وانا

ای بنده من و سعدیک و میگوید فرشتگان را که ای فرشتگان من شما صلوة فرستادید بر او هفتاد بار و من که خدایم

اصلّی علیه سبعمائة صلوة واذا صلی علیّ ولم یتبع بالصلوة علی اهل بیتی کان بینها وبین السماء

صلوة میفرستم بر او هفتصد بار و هرگاه صلوة فرستد بر من و در پی نیاورد صلوة بر اهل بیتم مرا باشد میان صلوة او و میان آسمان

سبعون حجابا ویقول الله جل جلاله لا لبیك ولا سعدیك یا ملائکتی لا تصعدوا

هفتاد حجاب و میگوید خدای که نه لبیک و نه سعدیک ای فرشتگان بالا میاورید

دعاءه الا ان یلحق بنبیی عترته فلا یزال محجوبا حتی یلحقونی اهل بیتی

الوجه الثالث والعشرون

دعای او را مگر اینکه لاحق سازد بنبی عترتش را پس همیشه در حجابست تا آنکه ملحق سازد بمن اهل بیت مرا

آنکه ایشان خیر اهل الارض اند بلکه خیر جمیع خلق حق سبحانه و بعد دلالت میکند بر اول آنچه روایت کرده صدوق در امالی
خود در حدیث طویلی که در آن ذکر اوصیا میفرماید از زمان آدم ع تا قیام قیامت پس میگوید که رسول خدای ص و آله گفت
الی برده وانا ادفعها الیك یا علی وانت تدفعها الی وصیك ویدفع وصیك الی اوصیائك

بسوی تو برد او و من میدهم بتو یا علی و تو میدهی بوصی خود و میدهد وصی تو باوصیای خود

من ولدك واحدا بعد واحد حتی یدفع الی خیر اهل الارض الحدیث مؤلف سلمه الله میگوید

از فرزندان تو یکی پس از یکی تا آنکه میدهند بسوی بهترین اهل زمین و این حدیث دراز است

من که سلمان امام نص کرده بر این در کتاب کمال الدین و تمام النعمة مر صدوق راست و در کافی است که حضرت امیر المؤمنین
ع گفت مر حضرت امام حسین ع را که یا ابا عبد الله لتلدن لك منها ولدا یعنی بنت یزدجرد خیر اهل الارض

علیه السلم

ای ابا عبد الله هر آینه زاده میشود ترا از این زن فرزندی که بهترین اهل زمین است

فولدت علی بن الحسین ع و هر یکی از این دو حدیث مختص اند بنفس از برای آنکه مراد بخیر اهل الارض از من بعد
ایشانست بنابر صیانت احادیث از تناقض و مساوات بیان ائمه معصومین بر آنچه گذشت و نزدیک باینست آنچه در کتاب
فردوس است از ابن شیرویه دیلمی باسناد او با ابن عباس رض از حضرت رسالت پناه ص و آله که گفت المهدی طاوس
اهل الجنة پس معلوم است در باقی ائمه علیهم السلم بنابر آنچه مکررا گذشت که ایشان در فضایل افضلیت فرقی نیست میان
کل ایشان است آنچه در کتاب اثبات الغیبة و کشف الحیرة است مر صدوق را باسناد بعبد الله عباس رض که گفت
قال رسول الله ص و آله ان الله تبارك وتعالی اطلع الی الارض اطلاعة فاختارنی منها فجعلنی نبیا

گفت رسول خدای ص و آله که خدای تبارک و تعالی دیده دید بزمین دیدنی پس برگزید مرا از زمین و ساخت پیغمبر

ثم اطلع الثانیة فاختار منها علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذه اخا ووصیا وخلیفة

بعد از آن دیده دید بار دوم پس برگزید از زمین علی را و ساخت امام بعد از آن امر نمود که من فراگیرم او را برادر و وصی و خلیفه

ووزیرا فعلی منی وانا من علی وهو زوج ابنتی وابو سبطی الحسن والحسین الا وان الله تبارك

و وزیر پس علی از منست و من از علی ام و علی جفت دختر منست و پدر دو نواده منست که حسن و حسین اند بدانکه خدای تبارک

وتعالی خلقنی وایاهم حججا علی عباده وجعل من صلب الحسین ع ائمة تسعة یقومون بامری

و تعالی آفرید مرا و ایشان را حجتها بر بندگانش و ساخت از صلب حسین ع امامان نه گانه که قیام میکنند بکار و دین من

ویحفظون وصیتی التاسع منهم قائم اهل بیتی ومهدی امتی اشبه الناس بی فی شمائله واقواله

و نگاه میدارند وصیت مرا نهم ایشان قائم اهل بیت منست و مهدی امت منست شبیه ترین مردمانست بمن در شمایل و گفتارها

وانما یظهر بعد غیبة طویلة وحیرة مضلة فیعمل بامر الله ویظهر دین الله ویؤید بنصر الله

و کرد او را ظاهر خواهد شد بعد از غایب شدن دراز و حیرت گمراه کننده پس عمل میکند بفرمان خدا و ظاهر میکند دین خدا را و قوی شود بیاری خدا

وینصر بملائکته فیملأ الله الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما مولف

و بیاری فرشتگان پس پر میسازد خدای زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم

نور الله عینه لطالب صاحب الامر میگوید میسکوم من که این حدیث همچنانکه دلالت میکند که مهدی اشبه الناس است در شمائل و

اقوال و افعال بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و شهادت میدهد برای او آنچه در کتاب مذکور است باسناد حضرت امام صادق

ع از آبای عظامش علیهم السلام که گفت قال رسول الله من ولدی اسمه اسمی آخر و تحقیق گوش زد نوشته و در

در صحیفه خاطر تو نقش بست چند بار که فضایل ایشان علیهم السلام علی السویه است پس هر یک از ایشان در همین صفت موصوف

باشند یعنی اشبه الناس منی صلی الله علیه و آله باشند پس افضل میشوند و این دلیل است بر اکثر حجتها خدا اند بر بندگانش

و عاید جمع مضافست پس عام باشد بر انبیا و غیر ایشان و مؤید است آنچه روایت کرده اند که [illegible]

ندارد الا بشدة اعتقاد بایشان و قلت آن بی عاصمت و اولو العزم بتصدیق جزم از ایشان است [illegible]

که ایشان اولو العزمند پس تحقیق روایت کرده رئیس الرواة الثقات محمد بن یعقوب کلینی در کافی باسناد خود از

ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام ارضه ثم اخذ الله المیثاق علی النبیین فقال الست بربکم وان محمدا هذا

بعد از آن فرا گرفت خدای پیمان بر پیغمبران پس گفت آیا نیستم من پروردگار شما و این محمد

رسولی وان هذا امیر المؤمنین ع واوصیاؤه من بعده ولاة امری وخزان علمی علیهم السلام

رسول منست و این امیر المؤمنین است و اوصیای او پس از او والیان فرمان منند و خزانه داران علم منند بر ایشان سلام

وان المهدی انتصر به لدینی واظهر به دولتی وانتقم به من اعدائی واعبد به طوعا

و بدرستی که مهدی منتصر میشود برای دین من و ظاهر میشود دولت من و انتقام کشیده میشود از دشمنان من و پرستیده میشوم از روی خواهش

وکرها قالوا اقررنا یا رب وشهدنا ولم یجحد آدم علیه السلام ولم یقر فثبتت العزیمة

و ناخواهی گفتند ایشان اقرار کردیم ای پروردگار و گواه شدیم و انکار نکرد آدم [illegible] پس ثابت شد عزیمه

لهؤلاء فی المهدی ع ولم یکن لآدم عزم علی الاقرار به وهو قول الله عز وجل ولقد عهدنا الی

برای ایشان در مهدی و نباشد آدم را عزمی بر اقرار بآن و اینست سخن خدای [illegible] و بتحقیق که عهد کردیم بسوی آدم

آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما قال انما هو فترک مولف ابد ظله میگوید میسکوم من که پس

پیش از این پس فراموش کرد و نیافتیم او را عزمی گفت جز این نیست که ترک کرد [illegible]

بتحقیق دلالت میکند بر آنکه ایشان خزان علم حق سبحانه و تعالی اند جل شانه و والیان امر اویند و مراد کمال ولا

بالغ بنهایت و غایت نه اصلش والا پس کدام نبی یا وصی را این قدر نیست و کدام وجه آن از آن امام [illegible]

این معنی است و عزم در لغت قصد ثابت موکد نقل کرده اند بزرگان ائمه لغت و استدلال کرده اند بقوله تعالی

فنسی ولم نجد له عزما و ذکر کرده اند در وجه تسمیه اولی العزم باین تاکید که عزمهم فی اظهار الحق

پس فراموش کرد و نیافتیم در وی عزمی — عزم ایشان در اظهار حق

پس از حضرت آدم این عزم منفی است از قصد نه اصلش و شکی نیست در آنکه قایل شده و ضعف است پس که

چنین باشد علو رتبه انبیا بتصدیق فضل ایشان باشد فکیف تفضیل نهند ایمه را علیهم السلام بر انبیا علیهم السلام [illegible]

و دلالت میکند بر ثانی آنچه روایت کرده صدوق در عیون اخبار الرضا ع از آنحضرت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که گفت

ان آدم لما اکرمه الله تعالی باسجاد ملائکته وادخال الجنة قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی

بدرستی که آدم وقتی که گرامی کرد خدای او را بسجده کردن فرشتگان و در آوردن بهشت گفت در نفس خود آیا آفریده است خدای آدمی را افضل از من

فعلم الله عز وجل ما وقع فی نفسه فناداه ارفع رأسک یا آدم فانظر الی ساق العرش فوجد علیه

پس دانست خدای عز و جل آنچه در نفس او واقع شد پس ندا کرد او را که سر بالا کن ای آدم و نگاه کن بساق عرش پس یافت بر آن [illegible]

مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب وزوجته سیدة نساء العالمین والحسن

نوشته که نیست معبودی بحق جز خدای محمد رسول خدا است و علی بن ابی طالب و زن او سیده زنان عالمیان و حسن

والحسین سیدا شباب اهل الجنة فقال آدم یا رب من هؤلاء فقال هؤلاء من ذریتک

و حسین سیدان جوانان اهل بهشتند پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیانند پس گفت ایشان از ذریت تواند

وهم خیر منک ومن جمیع خلقی لولاهم ما خلقتک ولا خلقت الجنة ولا السماء ولا الارض

و ایشان بهترند از تو و از جمیع آفریدگان من اگر ایشان نبودند نمی آفریدم ترا و نه بهشت را و نه آسمان را و نه زمین را

الحدیث و تحقیق دلالت میکند بر آنکه ایشان علت آفرینش همگی خواهند آمد **الوجه الرابع والعشرون** آنکه خدای تعالی

اختیار کرده و برگزیده ایشان را از جمیع خلقش پس ایشان افضل میشوند اما کبری مطویه است و جمل بحث ممتنع [illegible]

پس ایشان اهل میشوند برای آنچه ایشان را اهل آن ساخته اند از فضل و کمال و اما صغری پس روایت کرده حافظ محمد

بن مؤمن شیرازی در کتاب خود که استخراج کرده از تفاسیر دوازده گانه که علمای جمهور اهل سنت و ثقات ایشان نوشته اند

در تفسیر کرده وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ باسنادش با نس بن مالک

و پروردگار تو می آفریند هر چه بخواهد و اختیار میکند آنچه اینها راست از خیرها

که گفت پرسیدم از حضرت رسول الله صلعم و آله که ربک یخلق ما یشاء هر رستی که خدای تعالی آفرید ادم را از گل هر چون که خواست
بعد از ان گفت و یختار هر رستیکه خدای تعالی اختیار کرد یعنی برگزید مرا و اهل بیت مرا از جمیع خلق پس انتخاب کرد ما را و مرا
رسول کردانید و علی بن ابی طالب را وصی بعد از ان گفت ما کان لهم الخیرة یعنی کردانیدم ما که اگر ایشان اختیار کنند
ولکن اختیار مراست هر کس را خواهم اختیار کنم پس من و اهل بیت من صفوة الله یعنی برگزیده کان و خیرة تعنی اختیار کرده
خدایم از خلقش بعد از ان گفت سبحانه عما یشرکون مراد باین کفار مکه اند بعد از ان گفت وربک یعنی با محمد یعلم
ما تکن صدورهم از بعض منافقان مر ترا و اهل بیت ترا و ما یعلنون از محبت ایشان پس کردانیدن خدای تعالی او را صلعم و آله

پروردگار تو میداند آنچه پنهان میکند سینهای ایشان

نبی و وصی او را وصی ثانی اختیار مطلق نیست و متعلق تخصیص مختار بر ایشان نیست بلکه متضمن نیست این در وباب قول او صلعم و آله
اختارنی واهل بیتی علی جمیع الخلق وقوله انهم که من و اهل بیت من صفوة الله و خیرة الله ایم از خلقش و متعلق که تحت
چیزی از این باب در طرق خودش پس آنرا بیاد آور **الوجه الخامس والعشرون** اگر حضرت مهدی علیه السلام افضل از
حضرت عیسی است عم چنانچه وارد است که تقدم خواهد کرد در صلوة بر عیسی عم گفته است رئیس المحققین جد من یعنی شیخ علی
بن عبد العالی قدس سره در کتاب نفحات اللاهوت که از برای آنکه مهدی عم از فرزندان اوست یعنی از فرزندان امیر المؤمنین
عیسی عم در عقب او نماز میگذارد و چنانکه ابو داود و غیر او از محدثین گفته اند و متفق اند که معاند شده پس افضل متبوع از
عیسی عم هنگام ظهورش و شکی و ریبی در این نیست که امیر المؤمنین افضل است از مهدی عم و گفته است طاوس آل طاوس
در طرائفش که روایة کرده اند که عیسی عم هنگام ظهور حضرت مهدی نماز میگذارد و موتم بصلوة مهدی یعنی مهدی امام و عیسی ماموم
خواهد بود و از معلومات است که علی بن ابی طالب عم افضل است از مهدی که افضل است از عیسی عم و گفته است محمد بن
یوسف الکنجی در کتاب بیان فی اخبار صاحب الزمان که اگر سایلی سوال کند که با وجود صحت این اخبار که عیسی عم عقب
مهدی نماز گزارد و جهاد کند پیش او و دجال را بکشد پیش او و رتبه تقدم در نماز معروف و همچنین رتبه تقدم برای جهاد
هم این اخبار از طریقیست که ثابت شده نزد اهل سنة و همچنین روایت کرده اند شیعیان و این خود اجماع
است و قول کسی که نه از شیعه و نه از اهل سنة است مردود و حشو و مطروح پس ثابت شد که اجماع کل اهل
اسلام بر منیت و با ثبوت اجماع پس کدام افضل باشند امام یا ماموم در صلوة و جهاد جواب این آنست که

هر دو قدوه اند هم نبی و هم امام در حال اجتماع هر دو هر کدام قدوه آن دیگر باشد افضل باشد واجب آنست که در ین
حال امام قدوه نبی باشد برای آنکه موضع ورود شریعت محمدی است بدلیل قوله عم یؤم القوم اقرأهم
فان استووا فافقههم فان استووا فاقدمهم هجرة فاصبحهم وجها و مهدی عم افقه است از

امامت میکند قوم را خواننده تر ایشان

پس اگر برابر باشند پس دانا تر ایشان پس اگر مساوی باشند ایشان که هجرة تقدم بیشتر دارند از ان اکه خوب صورت تر باشد

عیسی عم و اعلم از و بکتاب العزیز والسنة و غیر ذلک با آنکه نیست در ین هر دو چیزی که لوم لایم در ان تصرفی تواند کرد
و هر دو معصوم شدند از ارتکاب قبایح و مداهنه و ریا و نفاق و دواعی بقوة نمیکنند یکی از ین هر دو در الفعلی که خارج از
حکم شریعت باشد یا مخالف مراد خدای و رسول خدای باشد پس هر گاه امر چنین باشد پس امام افضل از ماموم
است و اگر امام داند که عیسی افضل از وست بکجا جایز است که تقدم کند بر وی و همچنین اگر بداند عیسی که خود افضل است
از مهدی بکجا جایز میدارد برای خود که اقتدا بمهدی کند بنا بر عصمت خود و آنکه موضع تنزه است خدای تعالی را برای
هر دو از سر کردنی یا نفاق یا محاباة یا غیر ذلک چون تحقق شود عیسی را عم که امام افضل است از و و اعلم و اقدم
است از و نماز میگزارد در عقب او و اگر چنین نباشد گنجایش نداشته باشد اقتدا او با امام پس این درجه
فضل در نماز است بعد از ان جهاد که آن جانبازی و جان سپاریست در خدمت او که تقرب میجوید باین صوب بخدا
و اگر چنین نباشد صحیح نباشد جهاد دیگری پیش حضرت رسالت و غیر آنحضرت و دلیل بر صحت ما
قوله تعم إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الى

هر رستی که خدای خرید از مؤمنان انفس ایشان را با آنکه مر ایشان را باشد بهشت پس ایشان میکشند و کشته میشوند

و از برای آنکه امام نایب است در امت پیغمبر صلعم و آله را و سزاوار نیست مر عیسی را عم که تقدم بر رسول الله صلعم و آله کند پس
همچنین بر نایب رسول نیز تقدم نتواند کرد مولف اتقاء الله تعالی میگوید میگویم من که این امر است دایر میان فضیلت مهدی عم
یا مفضولیة او یا مساواة او و اخیران هر دو باطل ضرورة بنا بر قبح تقدیم مفضول عقلا و شرعا و عدم جواز ترجیح احد المتساوین
اگر گوئی ترجیح احد المتساوین محال نیست و محال نیست مگر ترجیح که هم اگر مراد تو ترجیح حکم براجح بود و نیست پس از فرع
رجحانست و الا امر از جمل لازم می آید بودن آن غیر مطابق و اگر مراد تو راجح کردانیدنست پس همچنین راجح میکرد و نسبة
طرفین علی السویه پس احتیاج می افتد اختصاص یکی از ین هر دو بمرجحی و اگر مراد تو اینست که فاعل مختار راجح میکند بی

که مراد و است

کند بی مرجحی سوی اراده پس اراده مرجح است و ترجیح بلا مرجح نیست بلکه با مرجح باشد و غایة این انتفا

مرجح است سوی الاراده و این انتفاء مرجح مطلقا نیست از برای آنکه انتفاء خاص مقتضی انتفاء عام نیست پس تحقیق یافت
وثابت شد این که ناچارست از مرجح والامر اینست بمعنی ترجیح بلا مرجح باشد سوی اراده پس اراده مرجح است و ترجیح بلا مرجح نیست
بل مع المرجح است غایت ما فی الباب اینکه انتفاء مرجح سوی الاراده باشد و این مستلزم انتفاء مرجح نیست مطلقا از برای آنکه
انتفاء خاص مقتضی انتفاء عام نیست پس محقق ثابت شد اینکه لابدست از مرجح والامر اینست بمعنی ترجیح بلا مرجح میشود
در بطلان و این ظاهرست و مطلقا غبار خفای نماند و حاصل کلام آنکه امتناع ترجیح بلا مرجح قضیه ایست بدیهیه مرکوزه در طبایع
که هیچکس منکر آن نیست حتی اطفال و مجانین و واضح میشود این جا در ایشان از انکار اقدام بر ترجیح یکی از دو کفه از دو ترازو که
هرد و از محوجات باشند یا دو قدح آب برای تشنگان یا دو نان برای گرسنگان یا دو راه برای گریزندگان از شیر یا اگر
مسلم دارد و ناشی مرجح را برای آنکه مرجح است در وی میل طبیعی بجانب راست چنانچه مشاهده میشود پس بالاراده با جمله
امتناع در غیر مقدور یه المخصوص میر و میباشد و نیز پس اراده مرجح است و احتیاج نیست در تعلق اراده بسوی مرجح دیگر بلکه ذات
اراده کافیست اگر گوی کافیست اراده مرجح پس بسیار اراده باشد که یکی ترجیح دیگر یا باشد و اگرچه یا باشد در اینجا برای او وجهی
گویم تحقیق موجب را بیان کردم در مهدی ع و باز اراده ایشان بود و نیست الا تقدیم احق از عدم تقدیم غیر خصوصا
تقدیم منضول که قبیح است عقلا و شرعا و ترجیح اراده هرگاه مانعی نباشد و کافی است در اینجا مانعی برای آنکه انبیاء ع
منزه بودند از تکلفات رسمیه و تواضعات ریائیه بنابر عصمت ایشان خصوصا در عباده که بآن تقرب میجویند بخدای تعالی
علی الخصوص در افضل عبادتی که صلوة است و نیز درین اهتمام مجرد تشهی نیست پس ناچارست مراو را از منشای و نیز
این امر واردست میان داعی طبع و متعلق نیست الا تقدم نفس انسانی نه تقدم غیر بر ش بالضروره یا داعی عقل و نیست
در اینجا الا رجحان مهدی ع پس افضل باشد و بنابر افضلیة امام بر ماموم افضلیت ظاهر گشته از بیان حصوصا در ذوی العصمه
و در صحیحست اهباط عیسی ع برای نماز پس مهدی ع اما لیست در حدیث طویل از عبد الله بن سلیمان که او خوانده در انجیل قوله تعالی
خطابا بالعیسی ع اهبطك فی آخر الزمان لتری امة ذلك النبی ع و لاد العجائب ولیعینهم علی اللعین
فرود میبرم ترا در آخر الزمان تا ببینی امت این پیغمبر را عجایب و یاری کنی ایشان را بر قتل ملعون
الدجال اهبطك فی وقت الصلوة لتصلی معهم هرگاه این قرار یافت پس لازم آید که جمیع ائمه معصومین علیهم السلم
که دجال است فرود میبرم ترا در وقت نماز تا نماز کنی با ایشان
افضل باشند از جمیع اولی العزم برای عدم قائل بفرق در هر دو موضع و از بیانی ایضا بطریق اولی و اکابر مجتهدین علما تصریح کرده اند

این الوجه السادس والعشرون آنکه ایشان و حضرت رسالت پناه از یک نورند پس در جامع الاخبارست
باسناد و بجابر بن عبد الله رض از حضرت رسالت پناه ص و آله که میگوید ان الله تبارك وتعالی
خلقنی وخلق علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من نور واحد و نیز در ش سبب از محمد بن ابراهیم
آفرید مرا و آفرید علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور
طالقانی از عبد الحسین بن یحیی الجلودی بالبصره که گفت حکایت کرد برای ما زکریا که حکایت کرد برای ما عبد الواحد بن
غیاث که حکایت کرد برای ما ابو عوانه از عثمان بن مغیره از ابی صادق از ربیعه از ناجد از امیر المؤمنین ع که گفت
قال رسول الله ص و آله ان الله تبارك وتعالی خلقنی وخلق علیا وفاطمة والحسن والحسین من
نور واحد و در کتاب کافیست از زرارة از ابی عبد الله جعفر الصادق ع که گفت قال الله تعالی یا محمد
خلقتك وعلیا نورا یعنی روحا بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی وارضی وعرشی وبحری
آفریدم ترا و علی را نوری یعنی روحی بی بدن پیش از آنکه بیافرینم آسمانها و زمین و عرش و بحر خود را
فلم تزل تهللنی وتمجدنی ثم جمعت روحکما فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی وتقدسنی ثم
[illegible]
قسمتها ثنتین وقسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة محمد واحد وعلی واحد والحسن والحسین
ثنتین الحدیث و در کتاب حضرت فاطمه و فضایل اوست علیها السلام مر صدوق را که مروی است از ابو الحسین ع
دو قسمت کردم و قسمت کردم آن دو را به دو پس چهار شدند محمد یکی و علی یکی و حسن و حسین دو دیگر
که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه ص و آله که میگفت ان الله تعالی خلقنی وعلیا وفاطمة والحسن
والحسین من نور واحد و در کتاب کافیست باسناد بابی حمزه که گفت شنیدم از حضرت امام علی بن الحسین ع که
میگفت ان الله خلق محمدا وعلیا واحد عشر من ولده من نور عظمته فاقامهم اشباحا
بدرستی که خدای آفرید محمد و علی و یازده کس از فرزندان او را از نور عظمت خود پس برپای داشت ایشان را قالبها
فی ضیاء نوره یعبدونه قبل خلق الخلق یسبحون الله ویقدسونه وهم الائمة من ولد رسول الله ص و آله
در روشنی نور خود تا عبادت کنند او را پیش از آفرینش خلق و تسبیح کنند خدا را و تقدیس کنند و ایشان امامانند از فرزندان رسول ص
و روایت کرده اخطب خوارزم موفق بن احمد المکی در کتاب خود باسناد بابی سلمان راعی رسول الله که گفت شنیدم

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که میگفت لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله
شبی که مرا به آسمان بردند گفت مرا پروردگار بزرگوار که بزرگ است بزرگی او
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد من خلفت فی
اذعان کرد رسول به آنچه فرود آمد به او از پروردگارش پس من گفتم و مومنان هم گفت راست گفتی یا محمد هر کس را گذاشتی در
امتک قلت خیرها قال علی بن ابی طالب قلت نعم یا رب قال یا محمد انی اطلعت
امت تو گفتم بهترین امت گفت علی بن ابی طالب گفتم آری ای پروردگار گفت ای محمد بدرستی که من نظر انداختم
الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا
بسوی زمین نظر کردنی خاص پس برگزیدم ترا از زمین و بیرون آوردم برای تو نامی از نامهای خود پس یاد کرده نشوم در هیچ جا مگر
ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت الثانیة فاخترت منها علیا وشققت له اسما من
یاد کرده شوی تو با من پس منم محمود و تو محمدی آنگاه نظر کردم مرتبه دوم پس برگزیدم از زمین علی را و بیرون آوردم برای او نامی از
اسمائی فانا الاعلی وهو علی یا محمد انی خلقتک وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة
از اسمهای خود پس منم اعلی و او علی است یا محمد من آفریدم ترا و آفریدم علی را و فاطمه و حسن و حسین و امامان
من ولده من نور من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن قبلها
از فرزندان او از نوری از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین پس هر کس قبول کرد آن را
کان عندی من المؤمنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیدی
نزد من از مومنان باشد و هر که انکار کند نزد من از کافران باشد یا محمد اگر بنده از بندگان من
عبدنی حتی ینقطع او یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم
بندگی کند مرا چندانکه منقطع شود یا گردد مانند مشک کهنه پوسیده آنگاه آید مرا منکر ولایت شما نیامرزم او را تا اقرار به ولایت شما کند
یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال التفت عن یمین العرش فالتفت عن یمین العرش فالتفت
یا محمد آیا میخواهی که ببینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار گفت التفات کن به جانب راست عرش پس التفات کردم به راست عرش
فاذن انا بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی الباقر وجعفر بن محمد الصادق
پس ناگهان من بودم با علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق

الیه

ال

وموسی بن جعفر وعلی بن موسی الرضا ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والمهدی علیهم
و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی
السلام فی ضحضاح من نور قیام یصلون وهو فی وسطهم یعنی المهدی کانه کوکب دری
در درون آینه آیین از نور همه را نماز ایستاده و او در میان ایشان بود یعنی مهدی همچون ستاره درخشنده
فقال یا محمد هؤلاء الحجج وهو الثائر من عترتک وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم
پس گفت یا محمد اینها حجتها هستند و او کشنده از عترت تو به عزت خودم و جلال خودم که او حجت واجب است برای دوستان من
من اعدائی روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان در مائه از ابی سلیمان راعی رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت شنیدم
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله آمن
الرسول بما انزل الیه من ربه قلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک قلت خیرها
قال علی بن ابی طالب قلت نعم یا رب قال یا محمد انی اطلعت الی الارض الی قوله فانا الاعلی وهو علی یا محمد
انی خلقتک وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ولده من سنخ نور من نوری وعرضت
ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین ومن جحدها کان عندی
من الکافرین یا محمد لو ان عبدا عبدنی حتی ینقطع ویصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما
غفرت له حتی یقر بولایتکم یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم یا رب فاذن انا بعلی وفاطمة والحسن
والحسین وعلی بن الحسین الی قوله والمهدی فی ضحضاح قیام یصلون وهو فی وسطهم یعنی المهدی
کانه کوکب دری فقال یا محمد هؤلاء الحجج وهو الغائب والثائر من عترتک وعزتی وجلالی انه الحجة
الواجبة لاولیائی والمنتقم من اعدائی بهم یمسک الله السموات ان تقع علی الارض الا باذنه
تا اینجا مضمون حدیث سابق است ایشان نگاه میدارد خدای آسمانها را از آنکه بیفتد بر زمین مگر به فرمان او
مولف سلمه الله میگوید میگویم من که این حدیث تحقیق دلالت میکند بر این که اهل سموات و ارض شامل است مر انبیا و غیر
انبیا را که عرضت علیهم ولایتهم وان من قبلها من المؤمنین وان من جحدها من الکافرین و من از برای عموم است پس موکد
میسازد این شمول و مخصص از عقل و نقل متصلا و منفصلا منتفی است و از جمله آنچه موکد است نیز مبالغه حضرت حق سبحانه
و تعالی است در عدم غفران مر منکر ولایت ایشان را از برای آنکه حکم نمی آمرزد مر جاحد ولایت ایشان را با آنکه آن
جاحد در این حالت که مقدور بشر نباشد پس بطریق اولی نیامرزد کسی را که در عبادت چنین نباشد و مؤید است آنچه گذشت

انتقام کشنده

از روایت صدوق رضه در امالی خودش از حضرت رسالت صه و آله والّذی نفس محمد بیده لو انّ عبدا جاء

سوگند بکسی که جان محمد در دست اوست که اگر بنده بیاید

یوم القیمة بعمل سبعین نبیّا ما قبل الله ذلک منه حتّی تلقاه بولایتی وولایة اهل بیتی

روز قیامت بعمل شصت پیغمبر قبول نمیکند خدا آن عمل را تا وقتی که ملاقات شود بولایت من و اهل بیت من

اگر گوئی شبهه در این نیست که اگر نه انتفاء چیزی دیگر باشد و اگر در بودن این باشد مراینه انتفاء اول برای انتفاء ثانی
است و بران بعض است یا عکس باقی برانند و این حقی است صریح پس ناچار است از ارتباط میان شرط و جزا
و ربط نسبت میان هر دو طرف شرطیه در حدیث قدسی یعنی لو عبدا عبدنی الخ و در حدیث نبوی که لو ان عبدا
جاء یوم القیمة الخ چه ربطی میانه عبادة یا لعمر بین مرتبه نیست که عمل شصت پیغمبر متبدیر با قرار محمد ان ولایت ایشان
علیهم السلم یا مطلقه میان عدم قبول یا غفران و از برای آنکه لازم می آید بر تقدیر انتفاء عبادة که عمل بخصوص انتفاء
عدم قبول و غفران پس مر و بین امر از برای آنکه یعنی نفی اثباتست جواب گوئیم که ممتنع است بودن دلالت در امثال
این بر انتفاء مذکور بلکه برای دلالت بر وجوب تحقق این جزاست در نظر متکلم دایما و این از برای آنکه هر گاه ادعاء
لزوم جزا کنیم برای این شرط با وجود استبعاد لزومش بلکه با وجود بودن نقیضش با این لزوم انسب و اقربست لازم
می آید وجود جزا و حد شرط یا عدم بلکه نزد عدمش اولی میشود چنانکه در فن معانی مبین است و از اینجاست قوله تعالی

ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله

اگر آنچه در زمین است از قسم درخت قلمها شوند و دریا مداد شود از بعد آن هفت دریا تمام و پرداخته نشود کلمات خدا

اگر گوئی که عقل محال میداند بصدور انکار انبیا ولایة ایشانرا علیهم السلم پس داخل نمیشوند گوئیم ریبی نیست در امکان ذاتی
و اگر چه ممتنع باشد برای غیر و معتبر در خطابات امکان ذاتی است و بتحقیق خطاب فرموده خدای تعالی به پیغمبر ما را
بقوله ولا تطع منهم آثما او کفورا وقوله ولا تکوننّ من الکافرین و امتناع هر یک

اطاعت مکن از ایشان گناه کننده یا کفران کننده و مباش از کافران

ازین دو آنحضرت صلعم و آله روشن ترست از روشنی صبح لکن نظر بنفس سعر آن با وجود قطع نظر از عصمت و غیر
و غیر آن امتناعی نیست دران و نیز پس خطابی که واقع است در حدیث از شرطیات متصله است چرا که معتبر
دران نیست الّا اتصال طرفش نه امکان وقوع مقدمش و ب که ممتنع باشد غایتش این احکام شرطیه
متصله مقدم افاده این بنا بر رای اهل علم میزان از آن است که شرط محکوم علیه و جزا محکوم به است و مفهوم قضیه

حکم

حکم بلزوم جزا شرط و لهذا صدقش باعتبار مطابقه حکم لزوم و کذبش بعدم آنست و خلع هر شرط از آن مفرد خبریه
و احتمال صدق و کذب نیست و اما بنابر رای اهل عربیه ازین قبیل است که شرط قید مسند است در جزا و جزا باقی است
راجح بود و احتمال صدق و کذب پس در گفتن ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود اگر علم نهار بوجود شرط درست
چرا که مفهوم قضیه ثبوت وجود نهار است بر تقدیر وجود تحقق شرط پس هر گاه ممتنع باشد شرط محکوم به نیز ممتنع باشد مولف
سلمه الله میگوید میگوئیم من که حدیث دلالت میکند بر آنکه نمیداشتیم آسمانها بر که صورتشان نیست از برای آنکه محدث
عنه در حدیث این است پس بقاء دنیا از ابتدا تا انتها از برای ایشان است و اگر چه موجود نباشد ذوات ایشان
الابعد این سالها پس نور ایشان بر ساق عرش موجود است در بقاء عالم و اگر یافت شود معنی دیگر غیر ایشان از
انبیا چگونه ایشان علت در خلق عالم می بودند و اگر نبودند ایشان خلق نمیشدند آسمان و زمین و نه آدم و نه حوا
و هر کس که دست اعتصام بر دامن ایشان زند نجاة یابد و هر کس که تخلف کند هلاک شود و از عموم است تخلف بلالحجة روایت
کرده اند در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق ع از پدرش از حضرت امام حسین بن علی علیهم السلم که گفت

قال رسول الله صلعم و آله فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمرة فوادی و بعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربّی

فاطمه جان دل منست و هر دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور چشم منست و امامان از ذریه او امینان پروردگار منند

و حبل ممدود
وحبل الممدود بینه وبین خلقه ومن اعتصم به نجی ومن تخلف عنه هوی و تحقیق گذشت در وجه ثامن عشر انّه

و رشته اوکشیده است میان خدا و خلق خدا هر که چنگ زد بآن رو بنجاة یافت و هر که تخلف ورزید تباه و فنا رفت

تنقیح مبدء این مدعا را چیزی که دران بلاغ مردمان و شفاء صدور است که روایت کرده ابن شاذان در ماه وو در کتاب
عیون المعجزات در فضایل و دلایل ما بشنا و تا معاذ بن جبل از انس بن مالک که رسول صه و آله گفت انّ الله

بدرستی که خدای
عزّ وجلّ خلقنی وعلیّا وفاطمة والحسن والحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعة آلاف عام

آفرید مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه بیافریند دنیا را بهفت هزار سال

گفتم و این کنتم یا رسول الله آنحضرت فرمود قدام العرش نسبّح الله عزّ وجلّ ونقدّسه ونمجّده

پیش پیش عرش و تسبیح میکردیم خدا را و تقدیس و تمجید

کجا بودید شما

قال علی ای شیء قال اشباح نور حتّی اذا اراد الله عزّ وجلّ ان یخلق صورنا صیّرنا عمود انوار ثمّ قذفنا فی صلب آدم

گفت بر چه حال گفت علامتها نور بودیم تا آنکه اراده کرد خدا که بیافریند صورتهای ما را گردانید ما را ستونی از نور پس انداخت ما را در پشت آدم

ثمّ اخرجنا الی اصلاب الآباء وارحام الامّهات لا یصیبنا نجس الشرک ولا سفاح الکفر

[illegible]

ایشد انتفاء جزء بجای است

فسعد بنا قوم وشقي بنا آخرون فلما صيرنا الى صلب عبد المطلب اخرج ذلك النور فشقه

بنصفين فجعل نصفه في عبد الله ونصفه في ابي طالب ثم اخرج النصف الذي لي

الى آمنه والنصف الآخر الى فاطمة بنت اسد فاخرجتني آمنه واخرجت فاطمة

عليا ثم اعاد الله عز وجل العمود الي فخرجت مني فاطمة ثم اعاد عز وجل العمود اليه فخرج الحسن

والحسين فما كان من نور علي صار في ولد الحسن وما كان من نوري صار في ولد الحسين

فهو ينتقل في الائمة من ولده الى يوم القيمة ودر كتاب كافي كلينی است از ابی حمزه که گفت شنیدم از

حضرت امام علی بن الحسین ع که میگفت ان الله عز خلق محمدا وعليا واحدى عشر من ولده من

نور عظمته فاقامهم اشباحا في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله ويقدسونه

وهم الائمة من ولد رسول الله ص وآله وهم ازینجمله است آنچه در کتاب کافی است از جابر بن یزید که گفت

قال ابو جعفر ع يا جابر ان الله اول ما خلق محمدا وعترته الهداة المهديين فكانوا اشباح

نور بين يدي الله من كنتم وما الاشباح امام فرمود ظل النور ابدانا نورانية بلا ارواح

وكان مؤيدا بروح واحد وهي روح القدس فيه كان يعبد الله وعترته ولذلك خلقهم

ائمه معصومین ع م

۱۹۳

حلماء علماء بررة اصفياء الله يعبدون الله بالصلوة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل

ويصلون الصلوات ويحجون ويصومون وازکلام ثقة الاسلام طبرسی است در اسرار الامامة از نور عزة

مطلقتنا اینجا که میگوید درین آیه کریمه الله نور السموات والارض تا آنجا که في بيوت اذن الله ان

ترفع یعنی این خانه که در آن نور مذکورست عبارت از آن کنت في ذلك البيت رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع

عن ذكر الله از حضرت امام باقر ع مرویست که ان هذا البيت بيتنا اهل البيت وان هؤلاء

الرجال نحن اهل البيت وبراینست که علم ایشان وعقل ایشان وکمال ایشان از روز ولادة تا روز وفات

مساوی بود وبنا برین است که تکلم میفرمودند در بطون امهات چون حضرت فاطمه علیها السلام با مادر محترمه اش

وحضرت امام حسین ع با والده ماجده اش وسایر ائمه معصومین علیهم السلام حضرت امام باقر درین باب فرموده که

حديثنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او عبد امتحن الله قلبه

للايمان وحضرت امیر المؤمنین ع میفرماید لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا وجای دیگر میگوید

سلوني عما دون العرش الخ وقال رسول الله ص وآله كنت نبيا وآدم بين الماء

والطين مؤلف مرظله میگوید میگویم من که در کتاب عوالی است که گفت حضرت امیر المؤمنین ع

كنت وصيا وآدم بين الماء والطين بعد از آن طبرسی این را معنی میگوید که نبی بود وملائکه را یعنی انبیاء

ملائکه میکرد وملائکه تعلیم میگرفتند از نور آنحضرت ونور عترت آنحضرت وحمد وتسبیح وتهلیل وتکبیر میکردند وایستاده بودند بر شرف

از شرفات عرش پس بیرون آورد خدای تعالی بکسوة فخریة محمد و علی و فاطمه را تا امام دوازدهم و اشاره بقوله تعالی
وَلَوْ اَنْزَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ از برای آنکه اگر
همچنان نور محض را کسی آدمی را طاقت دیدن آن مشاهده و معاینه نبودی بنابر آنکه از غیر جنس بود تا آنجا که گفت که
قلع باب خیبر امیر المؤمنین ازین باب بود تا آنکه آنحضرت گفت ما قلعت باب خيبر بقوة جسمانية
نکندم من در خیبر را بقوة جسمانیه
ولا بقوة غذائية ولكن بقوة الهية آنکه حدیث سلونی که مسلم روایت کرده در جزء خامس از
و نه بقوه غذا است لکن بود بقوت خدای
صحیح خود که حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر گفت سلوني قبل ان تفقدوني سلوني عن
بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید بپرسید از من
كتاب الله تعالى فما من آية الا و اعلم حيث نزلت بحضيض جبل او سهل ارض و سلوني عن
الفتن فما من فتنة الا وقد علمت كبشها و من يقتل فيها و روایت کرده شیخ صدوق در روضة [illegible]
که حضرت امیر المؤمنین ع روزی بر منبر کوفه بود ناگاه فرمود ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني
ای مردمان بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید
عن طرق السموات فانا اعرف بها من طرق الارض پس مردی از میان قوم برخاست و گفت
از راههای آسمانها بپرسید من شناساترم بآنها از راههای زمین
این جبرئیل هذه الساعة پس آنحضرت نظری بطرف آسمان انداخت و نظری بزمین و نظری بمشرق و نظری
بمغرب کرد پس التفات بجانب آنکس نمود و گفت یا ذا الشیخ انت جبرئیل ع پس آن شخص از آن مجلس
طیران نموده بآسمان رفت و درین رفتن بیان فصیح در حضور حضار مجلس روی بآنحضرت کرد و گفت
نشهد انك خليفة رسول الله حقا حقا و گفته است ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه که گفته اند
گواهی میدهیم که تو خلیفه رسول خدایی بحق حقا

مولف میگوید ره

بعض

۱۹۴

بعض ارباب طریقه که امیر المؤمنین ع گفت کلمهٔ طیبه لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا را الا در
اول مرتبه و ابتداء حالش و اما در اواخر امرش غطا مکشوف و حجاب از پیش مرفوع بود مولف رحمه الله
میگوید میگویم من که اگر مرادش بحجاب حجاب حسی است پس آن حجاب مرتفع نمیشود از نظر و اگر مراد حجاب عقلی است
در اصل آن حجاب پیش نظر شریفش نبود و منفی است بلو و این غیبت بجز حجاب حسی و مرادش آنست که امکان
عقلی نزد او در وضوح و شهرة ظهور محسوس حسی است فلهذا ازل ساخته منزلتش را در عدم ازدیاد یقین
نزد کشف غطا مجملا که گذشت در باب محبة و آیة الله العلامه در کتاب الالفین گفته است که نفس ناطقه را
دو قوة است یکی نظری یکی عقلی و کل مراتب در کمال و نقصان اما نظری پس مراتب آن چهار است اول
عقل هیولانی و او آنست که شانش استعداد محض است دوم عقل بالملکه و او آنست که ادراک معقولات
اولی میکند یعنی بدیهیه و علوم ضروریه سیوم عقل بالفعل است و او آنست که از شان اوست ادراک معقولات
ثانیه یعنی معقولات کسبیه چهارم عقل مستفاد است و او حصول عقود یقینیه و علوم مشاهده است
نزد او همچون صورت در آینه و این غایة کمال است درین قوة و اشاره حضرت امیر المؤمنین ع برتبت بقوله
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این زمان بازگردیم آنجا که بودیم هرگاه ایشان از سنخ واحد باشند مخصوص
باشند باصل واحد و مستعد فطرتی اعلی باشند از مشارکة و اجلی باشند از مشابهة الناس قدس سره که ممتاز نموده
خدای ع ایشان را از من عداشان و مبین است از ماسواشان و باهم مشارکاند درین اختصاص
و محقق است افضلیتشان و لات حين مناص و متعدد است مثل ایشان و مبرااند از نظیر و لا
ينبئك مثل خبير الوجه السابع والعشرون آنکه ایشان قادة اهل جنة اند یعنی مقتدایان و پیشوایان
اهل بهشتند و ایشان منزلان اهل بهشتند در درجاتشان یعنی در بهشت هر کس را بجایی که سزاوار است می نشانند
و آنکه ایشان سرج اهل جنة اند و حور العين از وجوه ایشانست و مانند این فضایل پس افضل باشند اما کبری بطریقه
پس ضروریه باشد و اما صغری آنکه روایت کرده صدوق در عیون اخبار الرضا ع باسنادش بحضرت امام رضا ع
از آبایش از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت قال رسول الله ص و آله من احب ان يركب سفينة
هر کس خواهد که در آید در کشتی
النجاة و استمسک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی و لیعاد عدوه

دو آن است ع

عقول

ساده اط

ولیاتم الائمة الهداة من ولده فانهم خلفائی واوصیائی وحجج الله علی الخلق بعدی وساداتِ

و باید که ایشان را بعد از او پادشاهان را بسیار از فرزندان او ... که ایشان خلیفهای من اند و وصیان منند و حجتهای خدا بر خلق بعد از من

امتی وقادة الانبیاء الی الجنة حزبهم حزبی وحزبی حزب الله وحزب اعدائهم حزب الشیطان وروایت

... بسوی بهشت ... و گروه دشمنان ایشان گروه شیطان اند

کرده اخطب خوارزم در کتاب خود از اعمش که گفت حکایت کرد برای من ابی اسحق از حارث وسعید بن بشیر از حضرت

امیر المؤمنین ع که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا واردکم وانت یا علی الساقی والحسن الرائد

من ... شمایم و تو یا علی آب دهنده و حسن ...

والحسین الآمر وعلی بن الحسین الفارط ومحمد بن علی الناشر وجعفر بن محمد السائق وموسی

و حسین فرماینده و امام زین العابدین ... و باقر ... و صادق ...

بن جعفر محصی المحبین والمبغضین وقامع المنافقین وعلی بن موسی الرضا مزین المؤمنین

شمارنده دوستان و دشمنان و برکننده منافقان و رضا ... آرایش دهنده مؤمنان

ومحمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب الشیعة ومزوجهم

و تقی ... فرود آورنده اهل بهشت در درجات ایشان و نقی الهادی خطیب شیعیان و جفت سازنده ایشان

الحور العین والحسن بن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به والهادی شفیعهم

بحوران بهشت و عسکری چراغ اهل بهشت که روشنی میابند از او و صاحب الزمان شفاعت ...

یوم القیمة حیث لا یأذن الله الا لمن یشاء ویرضی و روایت کرده محمد بن احمد بن شاذان

روز قیامت آنجا که دستوری نمیدهد خدای الا برای کسی که خواهد و راضی باشد

در مائة منقبة از طرق عامة از حارث بن قیس از حضرت امیر المؤمنین ع که آنحضرت گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله

انا واردکم علی الحوض وانت یا علی الساقی والحسن الرائد والحسین الآمر وعلی بن الحسین الفارط

ومحمد بن علی الناشر وجعفر بن محمد السائق وموسی بن جعفر محصی المحبین والمبغضین وقامع المنافقین

وعلی بن موسی الرضا مزین المؤمنین ومحمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب

شیعته ومزوجهم الحور العین والحسن بن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به والهادی شفیعهم

یوم القیمة حیث لا یأذن الله الا لمن یشاء و تقیید خطابه حضرت محمد بن علی ... شیعه اش را موجب ازدواج ابنا

این

١٩٥

این سلسله نیست ان من شیعته لابرهیم که محقق است رجعت ایشان و تحقیق روایة کرده شیخ

مذکور در مائة مزبور از جابر بن عبد الله انصاری رحمه الله از آنحضرت ص ان الله لما خلق السموات والارض دعاهن

بدرستی که وقتی که آفرید خدای آسمانها و زمین را خواند ایشان را

فاجبنه فعرض علیهن نبوتی وولایة علی بن ابی طالب فقبلتهما ثم خلق الخلق وفوض الینا

پس جواب گفتند آنگاه عرض کرد بر ایشان پیغمبری مرا و ولایت علی بن ابی طالب را پس قبول کردند هر دو را آنگاه آفرید آفریدگان را و تفویض کرد بما

امر الدین فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا نحن المحللون لحلاله والمحرمون لحرامه و در کتاب

کار دین را پس نیکبخت آنکه نیکبخت شد بما و بدبخت آنکه بدبخت شد بما ... حلال او و حرام کنندگان حرام او

مذکور است از ابن عمر که ان الحسین باب من ابواب الجنة من عاداه حرم الله علیه ریح الجنة

بدرستی که حسین دریست از درهای بهشت هر کس که عداوت کند با او حرام کند خدای بر او بوی بهشت

و تو میدانی که آخر ایشان است آنچه اول ایشان است و در کتاب مشارق انوار الیقین است از شریح باسناد وی

از نافع از عمر بن الخطاب از حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله که گفت یا علی انت نذیر امتی وانت هادیها

یا علی تو بیم دهنده امت منی و تو راهنمای ایشانی

وانت صاحب حوضی وانت ساقیه وانت ذو قرنیها وکلا طرفیها ولک الآخرة والاولی

و تو صاحب حوض منی و تو آب دهنده از جانب منی ... و تراست آخرت و اول

وانت یوم القیمة الساقی والحسن الرائد والحسین الآمر وعلی بن الحسین الفارط ومحمد بن علی الناشر

وجعفر بن محمد السابق وموسی بن جعفر المحصی للمحب والمنافق وعلی بن موسی مزین المؤمنین ومحمد

بن علی منزل اهل الجنة منازلهم وعلی بن محمد خطیب اهل الجنة والحسن بن علی جامعهم والهادی

شفیعهم حیث یأذن لمن یشاء ویرضی فصلی الله علی محمد وآله الذین لاجلهم خلق الخلق والیهم

... که ... بسبب ایشان آفریده شد خلق ...

امر الخلق والیهم مرجع الخلق وعلیهم حساب الخلق فلولاهم ما خلقنا ولولاهم ما رزقنا ولولاهم

کار خلق ... بسوی ایشان است بازگشت خلق و بر ایشان است حساب خلق پس اگر ایشان نبودند نیافریده بودیم ...

ما بعثنا ولکن فیهم حیوة کل شیء فهم من لا شیء اوجدهم لکل موجود حیوة من اجلهم وجود کل شیء

برانگیختیم و در ایشان است زندگانی هر چیز پس ایشان ... بسبب ایشان است هستی هر چیز

فوجود الخلق من اجلهم ولاجلهم وامرهم ولهم الولاية من الله العليم ومرجع العباد
اليهم فلاجلهم خلقنا ولوجودهم رزقنا واليهم ايابنا وعليهم عرضنا وحسابنا والله بهم
وبهم موالينا وسادتنا **الوجه الثامن والعشرون** وجوب طاعت ايشان بر جميع خلق وهر كس كه حضرت
را تفضيل نهد اما كبرى كه پس ظاهر است واما صغرى پس براى آنكه در كتاب كافى است از ابى حمزه كه گفت
شنيدم از حضرت امام ابى جعفر محمد الباقر عم كه ميگفت اوحى الله الى محمد صلى الله عليه وآله يا محمد انى خلقتك
ولم تك شيئا ونفخت فيك من روحى كرامة منى اكرمتك بها حين اوجبت لك الطاعة
على خلقى جميعا فمن اطاعك فقد اطاعنى ومن عصاك فقد عصانى واوجبت ذلك
فى على وفى نسله من اختصصته منهم لنفسى و روايت كرده محمد بن احمد بن شاذان هم اين را در مائة

الوجه التاسع والعشرون آنكه اگر ايشان نمى بودند آسمان و زمين و بهشت و دوزخ و آفتاب و ماه
وانس وجن مخلوق نميشدند واگر قياس بايشان نمى توان كرد كسى را از بشر ومن قاسهم بهم فقد كفر
دلالت بر كل اين مقدمات ميكند آنچه روايت كرده عالم ثقة ابو الحسين سعيد بن هبة الله راوندى در كتاب دلايل
وفضايل ميگويد كه از انجمله خبر خيط است يعنى رشته تار ابريشم و اين معروف و مشهور است روايت كرده شيخ
ابو محمد حسن بن محمد بن نصر كه رفع حديث برجال خود ميكند تا محمد بن جعفر برسى از ابرهيم بن محمد موصلى از جابر جعفى كه جابر
گفت وقتى كه خلافت گراى بنى امية طغيان بهم رسيد و سفك دما ناحق و سب امير المؤمنين عليه السلام بر منابر كالشمس در وقوع
وشيوع بهم رسيد و هر كس سب نميكرد ميكشتند اين فعل وقول شنيع كه فراوان وطويل الزمان بود بر شيعه على رفيعه
بغايت دشوار آمد شكايت بحضرت امام زين العابدين عليه السلام بردند وگفتند يا ابن رسول الله ما را رخصت جلا از
بلدان وفتواى تغريب از اوطان بده كه لعن بر على آنحضرت نعل بحجره ما بر آتش نهاده و بيش ازين تاب و طاقت شنيدن
اين كه درين بلدان و بر منبر رسول يزدان در كار است ما را از انكار روا نه ازين گروه بكره عاجزيم واگر كسى از ما انكار

لاعنى ميكند ميگويند كه اين مرد ترابى است در حال رفع اين بسلطان خود ميكند كه فلان شخص فكر ابى تراب كرد
آنكس را حبس ميكنند و ميزنند وميكشند پس چون حضرت امام اين سخن را شنيد نظر باسمان كشاد
گفت سبحانك ما احلمك واعظم شانك انك امهلت عبادك حتى ظنوا انك اهملتهم

بعد ازان پسرش ابا جعفر محمد باقر عم را طلب فرمود وگفت يا محمد فردا كه روز شود قصد مسجد رسول خدا كن
واز كبر خيطى را كه جبرئيل فرود آورده بود پس بجنبان آن خيط را جنبانيدنى نرم و سخت مجنبان تا جمله
لاغيان وطاغيان هلاك شوند جابر رضى گويد من متعجب فرو ماندم از قول آنحضرت چنانچه نميدانستم كه چه مى بايد گفت
ومن هر روز صباح بخدمت امام باقر ميرفتم پس چون آنروز كه مقرر بود كه صباح شد آنحضرت بدين امر قيام نمايد رفتم
وشب همه شب درين خيال گذرانيده بودم كه فردا ببينم كه خيط وتحريك آن بچه كيفيت خواهد بود وچه نتيجه خواهد
بر در خانه آنحضرت ايستاده بودم كه حضرت ابو جعفر محمد باقر بيرون آمد پس من سلام كردم وآنحضرت جواب كرد
وگفت چه زود آمده اى جابر درين وقت گفتم براى آن زود آمدم كه حضرت امام عم دى روز ترا امرى كرد كه فرا گيرى
رشته را كه جبرئيل عم آورده وبمسجد جد حضرت صلى الله عليه وآله روى وآنرا حركت نرم بخت دهى تا مردمان هلاك شوند جميعا آنحضرت
گفت اگر نه وقت معلوم واجل محتوم وقدر معدود بودى پس هر آينه در طرفة عينى بلكه لمحه اين خلق را نگون بزمين فرو
ميبردم ولكن ما بندگان مكرم خدائيم و پيشى نميگيريم بقول وبامر او عمل ميكنيم جابر گفت يا سيدى پس چرا با
ايشان ميكنى گفت دى روز حاضر نبودى كه شيعه شكايت كرد واز انچه بايشان رسيده بود از ملاعين لاعين وحضرت
امام مرا مامور ساخت كه ايشان را بترسانم شايد متنبه شوند جابر گويد من گفتم چگونه ميترسانى ايشان را كه ايشان از ان
بيشترند كه بشمار درايند زنگ كمتر شوند زنگ بيشتر پس حضرت باقر گفت با من بمسجد جدم بيا تا از قدرتهاى حق تعالى
ببينى كه بخصوص ساخته خداى ما را بآن وانگاه انكار كه ما بر ايشانيم از دون الناس جابر گويد رفتم با او بمسجد
پس آنحضرت دو ركعت نماز گزارد وبعد ازان روى مبارك بر خاك نهاد وبكلامى تكلم فرمود وبعد ازان سر برداشت واز
آستين خود رشته باريك كه بوى مشك ازان ميوزيد بيرون آورد وبعد ازان مرا گفت كه يا جابر فرا گير سر
خود طرف رشته را و آهسته آهسته برو وحذر كن ازين كه آنرا حركت دهى پس من طرف رشته
گرفتم و آهسته آهسته رفتم چندانكه آنحضرت گفت بايست پس ايستادم انگاه آنحضرت حركت خفيفى آن
رشته را داد وآنچه گمان نمى شايست برو كه دار وبعد ازان گفت طرف رشته را بدست من ده چون

بدست مبارکش دادم گفتم چه کردی یا حضرت گفت و بحک بیرون رو و ببین که حال مردم چیست جابر گوید که
از مسجد بیرون آمدم و چه دیدم و چه شنیدم که مردم از جزع و فزع و فریاد میزدند از هر جانب چرا که در مدینه زلزله سختی روی
نموده و زمین بحرکت در آمده و اکثر خانهای مدینه خراب شده و زیاده از سی هزار مرد و زن هلاک گشته اند و بقایا مردم را
دیدم که روی بمسجد رسول ص و آله نهاده و جزع میکنند و میگویند که چون خسف نکند خدای بر ما که بتحقیق ترک امر معروف
و نهی از منکر کرده ایم و در ما فسق و فجور و ظلم بر آل رسول ص و آله ظاهر شده بخدا سوگند که اشد و اعظم از این زلزله بر ما
خواهد شد یا آنکه آنچه ما را بفساد آورده روی بصلاح خواهد نهاد و جابر گوید متحیر مانده در مردم نظر میکردم و ایشان میگریستند
چندانکه گریه ایشان مرا در گریه آورد و ایشان نمیدانستند که این از کجا سانح شده پس من باز گشتم بخدمت حضرت
باقر ع و مردمان بهم گرد او گرفتند در مسجد رسول میگفتند یا ابن رسول الله آیا نمی بینی که چه بلا بر ما فرود آمده پس دعا کن برای ما
پس آنحضرت ایشان را گفت قیام نماز و دعا و صدقه کنید بعد از آن دست مرا گرفت و با من سیر کرد و گفت مردم را
چه حالت گفتم مپرس یا ابن رسول الله خانها و مسکنها خراب شد و مردم هلاک شدند پس رحم کن بر ایشان پس آنحضرت
گفت همراینه رحم میکند خدای بر ایشان خاتمش اگر اگر نه چنین بودی خدای رحم نمیکرد بعد از آن گفت یا جابر سحقا
سحقا هذا بعدا للقوم الظالمین والله اگر مخالفت نمی کرده امام بودی مراینه زیاده میکردم در تحریک و هلاک

نیست شوند و دور شوند این قوم ظالم

میکردم همه را اعلای اینها را اسفل میساختم تا مرتبه که یک خانه و یک دیواری نماند ولکن مولای من مرا امر نموده که حرکت
دهم حرکتی سهلی ساکن بعد از آن بر مناره بر آمد و من او را میدیدم و مردم نمی دیدند پس دست مبارک دراز کرد و در دو مناره
کشید پس مدینه زلزله خفیفی شد و فرود آمد خانها بعد از آن این آیه تلاوت فرمود ذلك جزیناهم ببغیهم
فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و این آیه نیز برخواند فخر علیهم السقف من فوقهم

پس بتحقیق که چون آمد امر ما گردانیدیم بالای او را زیر زیر — پس فرود آمد سقف از بالای ایشان

وأتاهم العذاب من حیث لا یشعرون جابر گوید که بعد از آن بیرون آمدند زنان [illegible] مخدرات

و آمد بایشان عذاب از جایی که ندانستند

از پردهای خود و گریه میکردند و تضرع مینمودند روی کشاده و هیچکس از بدحالی که بود بر ایشان نگاه نمیکرد پس چون حضرت
باقر بایشان نظر کرد رقت فرموده رشته را در آستین خود نهاد و زلزله برطرف شد بعد از آن آنحضرت از مناره
فرود آمد و مردم او را نمیدیدند و دست مرا گرفت و از مسجد بیرون آمدیم پس بدیوانی رسیدیم که مردم بر آن جمع شده بودند

بر دکانی و بام میگفتند که آیا شنیدید [illegible] در وقت [illegible] بعضی گفتند بلی والله که کلامی بسیار بود اما نفهمیدیم که چه میگفتند
بعضی گفتند همه گریه بود و جابر گوید که نظر کردم حضرت باقر ع بمن تبسم فرمود و گفت این جماعه مرا طاغی و باغی شده اند پس
گفتم یا ابن رسول الله این رشته چه رشته است آنحضرت گفت بقیة مما ترك آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة
ما از خدای اعلم بمکان و منزلت رفیعه ایم پس اگر ما نبودیم خدای خلق نمیکرد آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آفتاب و ماه و انس
و جن را یا جابر بما اهل بیت قیاس نمی توان کرد احدی از بشر را و اگر کسی قیاس کند پس بتحقیق کافر شود بما یا جابر والله که خدای
بما راه راست نمود و والله که با سبیل تمام بر پروردگار شما ایستیده و قیام کنید بامر ما و نهی ما بر بگردید از ما که ما حجت خدای تعالیم
از آن که بر توان گشت از ما و جمیع آنچه رد میشود بر شما فهم نمیکنید پس شکر و حمد کنید خدای را [illegible] در کار خدای و اعتماد کنید بر خدای
و بگوید الله اعلم بآنچه گویند یا جابر [illegible] بر دو عهد شکسته شد و بیعت ما منکوث گشت که مردمان دوست داشتند دشمنان
ما را و دشمن داشتند دوستان ما را و هتک حرمت ما کردند و ظلم کردند حق ما را و غصب کردند و اعانت ظالم کردند و روش [illegible]
و سیرت فاسقان و کافران عمل کردند در فساد دین و اطفای نور رب العالمین جابر گفت الحمد لله الذی من علی بمعرفتکم و فضلکم

سپاس خدای را که منت نهاد بر من بشناختن [illegible]

والهمنی طاعتکم و وفقنی بموالاة اولیائکم و معاداة اعدائکم بعد از آن امیر مدینه که از قبل بنی امیه متقیم بود استقبال آنحضرت

و در دل من انداخت طاعت شما را و توفیق داد مرا بدوستی دوستان شما و دشمنی دشمنان

کرد و مردم را تکلیف حاضر شوید بپسر رسول خدای علی بن الحسین ع و تقرب جوئید بوی بسوی خدا و مسارعت کنید بجانب او
و بگوئید یا ابن رسول الله غریبی که چه فرود آمد بابت جدت محمد ص و آله پس حضرت امام علیه السلام گفت علیکم بالتوبة و الانابة و این حدیث
از نکات و لطایف و خصایص و فضایل مجمل کوتاه باشد از آن زبانهای اقلام و دیوانهای مجار بسیار است [illegible]
پس حکایت غایة از بعضی در فضل این منزوی است و در بعضی که هم از ائمه علیهم السلام روی بوده که نعم الخلف لخیر السلف
مولف را این سه بیت چه نیکو روی داده

هذا هو السر و المعنی الخفی ومن

این سری است و معنی است پنهان که اکنون

لولاه ما کانت الدنیا ولا الفلك — ولا یکون هذا السنا الکون من عدم

که اگر او نبودی نبودی فلک و دنیا — و نبودی این [illegible] از عدم

الی الوجود فهذا المالك الملك — هذا الذی ظهر من آبائه عجبا

از عدم بوجود پس او است صاحب ملک — اینست که ظاهر گردید از پدران ما عجب

پیش ملائکه بود

توفیق

نوشته بوده

للنبيين حتى توهمهم الملك **الوجه الثلثون** انكه وفور مراتب انبيا عليهم السلم

براى مردمان تا ايشان را توهم ملک کنند

وفور از مراتب ايشان خواهد بود که نبی چند فرشته مقرب يا نبی چند پيغمبر مرسل که مبهوت بشود در نور ايشان و تعجب نکنند

از ضيا ايشان و جلال ايشان و هر کس که چنين باشد افضل باشد بالضروره اما اول پس و الا نميکند برين آنچه در وضوح است

از کافی کلينی از حضرت امير المؤمنين ع ايها الناس ان الله عز و جل وعد نبيه محمد ص و آله الوسيلة

ای گروه مردمان بدرستی که خدای عز و جل وعده داده پيغمبر خود محمد را و آله وسيله [illegible]

و وعده الحق و لن يخلف الله وعده الا و ان الوسيلة على درج الجنة و ذروة ذوائب الزلم

[illegible]

و نهايه عامه الابنه لها الف مرقاة ما بين المرقاة الى المرقاة حضر الفرس الجواد مائة عام و هي

و نهايه [illegible]

ما بين درمرقاة دره الى مرقاة جوهر الى مرقاة زبرجد الى مرقاة لؤلؤ الى مرقاة ياقوتة الى مرقاة

[illegible] جوهر [illegible] تا نردبان از زبرجد تا نردبان لؤلؤ تا نردبان ياقوت [illegible]

درة الى مرقاة كافور الى مرقاة عنبر الى مرقاة ذهب الى مرقاة فضة الى مرقاة غمام الى مرقاة نور

در تا نردبان کافور تا نردبان عنبر تا نردبان زر تا نردبان سيم تا نردبان ابر تا نردبان نور

و قد افاقت على كل الجنان و رسول الله ص و آله يومئذ قاعد عليها مرتد بريطتين

[illegible]

ريطة من رحمة الله و ريطة من نور الله عليه تاج النبوة و اكليل الرسالة و قد اشرق

چادری از رحمت خدای و چادری از نور خدای بر سرش تاج نبوت و اکليل رسالت [illegible]

بنوره الموقف و انا يومئذ على الدرجة الرفيعة و هي دون درجته و على ريطتان ريطة

بنور او آن مکان [illegible] بر درجه باشم بلند و آن پايين درجه او باشد و بر دو چادر [illegible]

من نور و ريطة من كافور و الرسل و الانبياء من دوننا على المراقي و اعلام الازمنة

از نور و ديگری از کافور و رسولان و پيغمبران [illegible] و علما

و حجج الدهور عن ايماننا قد جللتهم حلل النور و الكرامة لا يرانا ملك مقرب و لا نبي مرسل

و حجتها [illegible] پس ايمان ما [illegible] از نور و کرامت [illegible] فرشته مقرب و نه پيغمبر مرسل

الابهت

مرقاة

١٩٨

الابهت ما نورنا و عجب من ضيائنا و جلالنا الحديث مولف میگويد منکه مراد با علاجج ائمه اند عليهم السلم

الا انکه حيران شدند از نور ما و عجب مانند از روشنائی ما و بزرگواری ما

پس ايشان در ين حين بر جانب راست نبی و علی اند صلوات الله عليهما و عليهم و انبيا و رسل فروتر از ايشان اند بر مراقی

ملک مقرب و هيچ نبی در ايشان نمی نگرد الا آنکه مبهوت شود و عجب مانند از ضياء ايشان و انوار و جلال ايشان و مؤيد

اين معنی است آنچه در کتاب کافی است باسناد الی ابی هرون العبدی و ابی سعيد الخدری در مسايل يهودی با حضرت

امير المؤمنين ع که منزل پيغمبر ما در جنت در اشرف و افضل جنت عدن است و آنکسانی که با او بيند در آن منزل اين دوازده کس اند

از ذريه او و در فصول مختاره است از مجالس و محاسن شيخ مفيد از تصانيف علم الهدی در تجويز ترک فعل مندوب آنچه او حمره

داده فاما نبينا صلى الله عليه و آله خاصة و الائمة من ورثته عليهم السلام فلم يقع منهم ترك

فاما پيغمبر ما ص و آله خاصه محمد و امامان ميراث خوار او [illegible]

واجب و لا مندوب اليه لفضلهم على من تقدمهم من الحجج عليهم السلم و قد نطق القران بذلك

واجب و مندوب [illegible] فضل ايشان بر آنکسانی که [illegible] حجتها [illegible] قران [illegible]

و قامت الدلالة منه و من غيره على ذلك للائمة من ورثته و در کتاب مقنعه است شيخ مفيد رحمه الله را

[illegible]

که اعتقاد کن که ائمه معصومين بعد از حضرت رسول خدای محمد بن عبد الله ص و آله حجتهای خدای عز و جل اند و اوليای او و بندگان خاصه

و اصفيای او اول ايشان و سيد ايشان است امير المؤمنين علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف

بعد از آن حسن و بعد از آن حسين تا آنجا که گفته که بدرستی که ايشان افضل خلق خدا اند بعد پيغمبر اينچه خوب گفته فرزدق

رض مداح حضرت امام زين العابدين عليه السلم آنجا که گفته در قصيده که مدح کرده آنحضرت را بحضور هشام بن عبد الملک

ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم

او قيل من خير اهل الارض قيل هم

[illegible]

يا اگر پرسند که کيست بهترين اهل زمين در جواب گفته شود ايشان

لا يستطيع جواد سبق غايتهم

و لا يدانيهم قوم و ان كرموا

[illegible]

و نزديک ايشان نيايند قومی اگرچه کريم باشند [illegible]

تا آنجا که گفته اى الخلائق ليست في رقابهم

لا ولية هذا او له نعم

کدام خلايق اند که در گردنهای ايشان نيست

برای اوليت اين که او را نعمت

گفته است شیخ جلیل صدوق در اعتقاداتش که واجبست که اعتقاد کند که خدای تعالی خلقی افضل از محمد صلعم و آله و ائمه معصومین
خلق نکرده و آنکه این حضرات اکرم و احب خلق الله الی الله و عند الله و گفته است که اینجا که خدای تعالی ملائکه را پیش آدم ع
اکرامی بود برای ودیعه نور نبی و ائمه معصومین که در صلبش بود تا آنکه گفته که اعتقاد کنند که خلق جمیع خلق برای نبی و اهل بیتش
علیهم السلام بود و آنکه اگر نه ایشان بودندی خدای تعالی نیافریدی آسمانها و بهشت و دوزخ و آدم و حوا و ملائکه و هیچ
چیز را از آفرینش صلوات الله علیهم و گفته است در هدایه خود که واجبست که اعتقاد کنند که خدای تبارک و تعالی نیافریده
است خلقی افضل از محمد و بعد از و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و آنکه ایشان احب الخلق الی الله عز و جل و اکرم
ایشان عند الله و باید که مقر باشند باینکه فرا گرفته شده است درین باب میثاق از انبیا تا آنجا که گفته که اعتقاد
کنند که خدای تبارک و تعالی خلق کرده جمیع مخلوقات را برای آنحضرت و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم و آنکه
اگر ایشان نمی بودند خدای آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آدم و حوا و ملائکه و هیچ چیز را نمی آفرید و گفته است
سید شریف ذو الحسبین المرتضی رض کل من فضل امیر المؤمنین علی الانبیاء المتقدمین فضل

هر کس که فضیلت میدهد امیر المؤمنین را بر پیغمبران سابق فضیلت میدهد

الائمة من ابنائه و اجراهم مجراهم پس اجماع امامیه حجتست از برای آنکه امام داخلست در جمله

امامان دیگر را [illegible] جاهای ایشان میدارد

آن و غیر خارج از امر آن و اگر چه نقل کرده هم سید شریف مزبور قدس سره اجماع بر تفضیل ائمه معصومین علیهم السلام
از جماعتی که تفضیل نهاده اند امیر المؤمنین را ع پس کافیست همین کافی که ناقل باشیم و اگر ناقل نباشیم نحن بمثابة
که گفته شد حلفاء علی البعض پس بسیار واقع شود که این امر وقوع بپذیرد در دو وقت و گفته است فاضل حاجب
بن اللیث بن سراج و همچنین سید شریف مرتضی قدس سره در مسائل [illegible] با شیخ مفید که تحقیق اجماع کرده ایم
که محمد و آلش صلوات الله علیهم افضل اند از ابرهیم و آلش و این مقدمه اعتراض میشود بر اثر وارد در قول ان تصلی
علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم با آنکه این مشعر با انحطاط ایشانست از مرتبه ایشان و جواب
گفته شیخ مفید رحمه الله که مراد ازین تشبیه کیفیه صلوة بر ایشان علیهم الصلوات است نه کمیته و گفته است فاضل شیخ مقداد
در شرح فصول نصیریه که بلکه نزد جماعتی از اصحاب ما آنست که ائمه ما افضل اند از جمیع انبیا غیر محمد صلعم و آله و نزد [illegible]
است و شیخ مفید درین توقف کرده بعد از آن گفته که اما باقی ائمه پس افضل اند از من عدا اولی العزم و اما اولی العزم پس نزد
من محل توقف است مؤلف سلمه الله و ابقاه میگوید میگویم من که محقق شد که تفضیل ائمه امر مقرریست چه تهدیه

تمه

[illegible]

مقدمه اعتراض علم الهدی و ابن اللیث بر اثر وارد در صلوة بر ایشان همچون صلوة بر ابرهیم و آل ابرهیم و جواب شیخ مفید
که ملتزم تفضیل بود که مراد تشبیه ایصال حق است بمستحق و آنکه سید شریف متعلق ساخته است قول بتفضیل ائمه بر قول
تفضیل امیر المؤمنین ع در حالی که محتج باجماع بوده همچون احتجاج ابن اللیث پس توقفی که بود شیخ مقداد را بود از نقل توقف و اعراض
از توقف از غیر توقف و شیخ شهید در قواعد خود گفته است بعد از ذکر جواب این معترض را و درین دو جواب واگذاشته مر آل
محمد را پس سوال باقیست بحال خود و این برای آنست که ایشان جواب گفته اند بچیزی که سوال خارج است از تعلق بغیر
غیر آل و من جواب میگویم با آنکه مراد تشبیهی است مر اصل صلوة را بصلوة نه کمیه بکمیه کما فی قوله تعالی کُتِبَ
عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ پس مراد در اصل آنست نه در قدر

نوشته شده بر شما روزه همچنانچه نوشته شده بر آنکسانی که پیش از شما بوده اند

و وقتش و مشکل میشود برای همین که کاف از برای تشبیه است حال آنکه آن صفت مصدر محذوفست یعنی صلوتی مماثل مر صلوتی را
که بر ابرهیم است و ظاهر آنست که اینجا مقتضی مساوات باشد چرا که مثلان متساویان می باشند در وجوه مماثله و باز جواب
میدهم با آنکه صلوة بهمین لفظ جاریست در صلوتی که باشد بر هر مصلی تا انقضاء تکلیف پس حاصل میشود از برای محمد و آل محمد
صلی الله علیهم بنسبت مجموع صلوة اضعافا مضاعفة و مشکل میشود باینکه تشبیه واقع در کل صلوة است باید بعینه در حال
واحد بودنش باشد پس اشکال قایمست و می تواند بود که جواب داده شود با آنکه مطلوب هر مصلی مساوات باشد مر ابرهیم را
پس هر یک از ایشان طالب صلوة مساوی صلوة ابرهیم باشند و هرگاه که جمع شوند این مطلوبات زیاده بر صلوة ابرهیم شوند میگویم
من که کل این بنا بر آنکه صلوتیست بر محمد و آلش افاده زیادتی در رفع درجه و مزید ثواب می نماید و انکار کرده اند جماعتی از متکلمین
این را خصوصا اصحاب و گردانیده اند این را از قبیل دعا با آنچه واقعست امتثالا لامر الله تعالی و الا پس نبی صلعم و آله
را بتحقیق اعطا کرده است خدای تعالی از فضل و جزا و تفضیل آنچیزی که وجود و عدم مصلی در آن اثر و فایده نمیکند و این
محض امتثال امریست که عاید میشود بمکلف که ثوابی از آن دریابد همچنانچه آمده است در حدیث من صلی علی
واحدة صلی الله علیه بها عشرا پس درین سخن ظاهر میشود منع جواب اول از طلب

هر کس یک صلوات [illegible]

یکبار صلوة بفرستد خدای بروی ده بار

مانع در مستقبل پس درستی که اینها تمامی در فوق اخبار نه از عطای خدای تعالی اکنون جواب تشبیه اصل با اصل نیکو باشد که مستلزم
مساوات است بین الصلوتین ولکن این امور موهبه است پس جایز نیست که میرسد و اگر چه تفاده داشته باشند
در امور کسبیه مقتضیه مر زیادتی را پس درستی که جزا بر اعمال جزء نیست در آن اعمال را نه مواهبی که جایز باشد

نسبة آن بهر یکی خصوصا بر قواعد عدلیه و انعمی می بخشد که کل جزا فاضل می آید بخلاف که اشاعره میگویند
الا ان الصلوة هنا وهبة محضة باعتبار الجزا پس جزئی که مسمی بجزاست عند العمل است و اگر سبب
بیان که صلوة اینجا بخششی است خالص باعتبار جزا
از عمل نباشد آنست که متفاضلان در اند و این واضح است و از جمله است آنچه ایراد کرده سعید محقق مدقق عالم
زین الدین علی بن عبد المجید قدس سره در کتاب سلطان المفرج عن الایمان من انهم حکام القیمه والیهم احکام
قدس سره
ذوی الجلال والسلامة وان کل واحد منهم افضل من الانبیا والمتقدمین بقوله و این بیت
و آنکه بسوی کامل در سال ها ... و انکه هر یک از ایشان افضل اند از پیغمبران سابق
بطریق مذکور از شیخ احمد بن محمد الایادی مرفوعا الی جابر الجعفی که گفت شنیدم از حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر
که میگفت والله لیملکن منا اهل البیت رجل بعد موته ثلثمائة سنة و یزداد تسعا من گفتم کی می تواند بود
سوگند بخدای که مالک شود مردی از اهل بیت ما بعد از فوت سیصد و نه سال
این امام فرمود بعد القائم فی عالمه قال تسع عشر سنة ثم یخرج المنتظر الی الدنیا وهو الحسین
بعد از قائم در عالم خود ... نوزده سال بعد از آن بیرون آید منتظر بسوی دنیا و او حسین است
فطلب بدمه و دم اصحابه فیقتل و یسبی حتی یخرج السفاح وهو امیر المومنین علی بن
ابی طالب ع و از طریق مذکور است مرفوعا الی اسد بن اسمعیل مرفوعا الی حضرت امام ابی عبد الله جعفر تا آنکه رسید
ارزونی که خدای تعالی ذکر کرده مقدار آنرا در قرآن پس گفت فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال باشد
تا آنکه دشوار داشت حضرت رسول خدای بودن آن روز پنجاه هزار سال که مالک کند و امیر المومنین ع بر ملکش چهل و ... سال
نتوان گفت لانسلم که نبی دشوار داشت و امیر المومنین هم دشوار داشت و امام حسین هم که ممنوع بود و بقای حکم ایشان
بعد از موت برای آنکه ما میگوییم جواب این سخن بر سبیل اجمال و بر سبیل تفصیل اما اجمال پس تقریرش اینست که میگوییم
چه مانع است این را که مراد از این مدة روز قیامت باشد که مقام مردمان در عرصات قیامت دراز میکشد ایا خدای تعالی
در کتاب خود ذکر کرده بعضی جا که مقدارش پنجاه هزار سال باشد فی یوم کان مقداره خمسین الف مما تعدون و بعضی جا

که مقدارش هزار سال است ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون تا اول است و شان
بدرستی که روزی که پیش پروردگار تو همچو هزار سال است از آنچه شما میشمارید
حکام این ایام خواهند بود قبل خدای تعالی درین زمان بلا خلاف احدی از اهل ایمان و اما تفصیل از دو وجه اول
آنکه مخصوص است باین نبی صلی الله علیه و آله و تقریرش آنکه میگوییم که اگر میگویی که ممنوع داشت بغیر صواب نیست نمی بینی که در قرآن است
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله وکفی به شهیدا
او آنکسی است که فرستاده است رسول خود را براستی و دین حق تا غالب گرداند آن را بر دین ها و کافی است او بگواهی
و این وعده ایست از ملک دیان که ظاهر میکند رسول خود را بر جمیع ادیان و گواهی داد درین بر نفس خود از حیث
آنچه گواهی داده است بآن قرآن و معلوم است که این در حیوة آنحضرت حصول نپذیرفت پس واجبست عودش بعد از رحلت
تا شهادة دهد بر آن کتاب آیا این نص نیست درین باب دوم عام است جمیعا تقریرش این که میگوییم که آیا ثابت
که نبی و آلش ص و آله کل واحد افضل اند از انبیا متقدمین و شما تسلیم میدارید که عیسی ع متوفی و مرفوع باسمان است
همچنانکه گواهی میدهد برین معنی کتاب عزیز که یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و آنکه او از
یا عیسی من متوفی کننده توام و بر دارنده تو بسوی خود
آسمان فرود خواهد آمد بدنیا و دجال را خواهد کشت و این فضیلة عظیمه و منقبة جسیمه است پس ناچار است غیر از آن را
و آل معصومش صلوات الله علیهم مثل این فضیلتی تا مرایشان افضل از او باشند و حال اینست که حضرت رسالت پناه و آل
معصومش صلوات الله و سلامه علیهم پیش پروردگار خود زنده اند و مرزوق اند لقوله تعالی
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
و البته مپندار آن کسانی را که کشته شده در راه خدای ... بلکه ایشان زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند
و بتحقیق ثابت شده که بر ایشان در دنیا میت نیستند ابد الآبدین و نیز ثابت شده نزول ایشان بجانب
دنیا که حاکم باشند و آنکه ایشان میت نیستند و آنکه ایام قیامت حاصل میشود در مدت دور در آن از سنین
سلطنت در تحت امیه بهر چه ذکر کرده شده در ایام حکم ایشان در عالمین پس درست باشد این نسبة بایشان
صلی الله علیهم اجمعین منتهی شد کلام او بترجمه الفاظ او و تحقیق مبین است درین مقاله که ایشان علیهم السلام
افضل اند از انبیا ما تقدم و آنکه حکم روز قیامت در دست ایشان است مولف ابقاه الله الی یوم القیام
میگوید که شاهد درست بر ثانی آنچه در کتاب خرایج الجرایح است از زید شحام که گفت حضرت امام ابی عبد الله

جعفر ع که مرا گفت که چند آمده باشد تو از شیعه گفتم این و این گفت عبادة خود را تازه و طری کن
و احداث قربة خدای کن پس من بگریستم پس حضرت امام ع گفت که چه میگری گفتم بعیب نفس خود قایلم امام مرا گفت
بشارت میدهم ترا که تو از شیعهای و با مایی در بهشت و صراط و میزان و حساب شیعه با ماست بخدا سوگند
که من بشما از نفس شما بشما رحیم ترم و گویی که نظر میکنم بسوی تو و سوی رفیق تو حرث بن المغیره بصری در درجهٔ تو
در بهشت و در روضهٔ از کتاب کافی است از جابر از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع که گفت قال یا جابر
اذا کان یوم القیمه جمع الله عز و جل الاولین و الآخرین لفصل الخطاب دعی رسول الله
هرگاه روز قیامت شود جمع کند خدای اولین و آخرین را برای فصل الخطاب بخوانند رسول خدا را
و دعی بامیر المؤمنین ع فیکسی رسول الله حلة خضراء تضیئ ما بین المشرق و المغرب و یکسی
و بخوانند امیر المؤمنین را پس پوشند رسول خدا را حله سبز که روشنی دهد میان مشرق و مغرب را و بپوشند
علی ع مثلها ثم یصعدان و یدعی بنا فیدفع الینا حساب الناس فنحن و الله ندخل اهل
علی مثل آن بعد از آن بر آیند ... و بخوانند ما را پس دهند بما حساب مردمان را پس بخدا سوگند که در آریم اهل
الجنة الجنة و اهل النار النار ثم تبعث رب العزة بعلی علینا فانزلهم من الجنة و زوجهم
بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ ... پس فرود آریم از بهشت و زوجهای ایشان
علی ع فعلی والله تزوج اهل الجنة فی الجنة و ما ذلک الی احد غیره کرامة من الله و فضلا
حضرت علی ع پس علی بخدا سوگند که روان کند اهل جنت را در جنت و نیست این کمی را غیر او از روی کرامت از جانب خدای و فضل
فضله به و من علیه و هو والله یدخل اهل النار النار و هو الذی یغلق علی اهل الجنة
از فضل او ... و او بخدا سوگند که در می آرد اهل دوزخ را به دوزخ و او آنکسی است که ...
اذا دخلوا فیها ابوابها لان ابواب الجنة الیه و ابواب النار الیه و لعل جعفر ایشان بسوی
هرگاه در آیند در بهشت درهای بهشت را بجهتی که درهای بهشت و درهای دوزخ بحکم اوست
پس پرستیگی ایشان زنده کانند نزد پروردگار خود مرزوقانند پس حضرت امیر المؤمنین ع چند نوبت پیغمبر را مرده کرد آگه
بر دمان و همچنین امام حسن و امام حسین علیهما السلام مرده امیر المؤمنین را بر دمان و همچنین مرده باقی ائمه
معصومین و هر که اراده تفصیل این سخن داشته باشد پس بر اوست که بکتاب نوادر المعجزات رجوع نماید پس
انجاست از وشاء از حضرت امام ابی الحسن علی الرضا ع که گفت که حضرت امام را در خراسان گفت که آیا دیدی

رسول خدا را در خواب گفت آری التماس کردم که مرا بنمای و از محمد بن الحسن ابن میسم روایت که گفت گفتم بحضرت امام رضا
ع را که حکایت کرد مرا عبد الکریم بن حسان از عبد الله بن بکیر از پسر تو که او گفت ردیف ابی جعفر محمد تقی بودم
پس لاحق شد او را پیری که سر و محاسنش سفید بود پس نازل شد بسوی او و بوسید میان دو چشم او را ابرهیم
گفت که ندانستم او را غیر ازین که با او سخنی کرد و سر و دستش را بوسید بعد از آن گفت مر او را فدای تو گردم و آن
پیر وصیتی کرد و آخر وصیتش این بود که انظر ان لا تدع اربع رکعات بعد از آن پیر غایب شد و ابو جعفر رضا
و سوار شد پس من گفتم این که بود که با او اینچنین ملاقات کردی که ندیدیم که تو با کسی از مردمان اینچنین کنی پس گفت ای پسر
این پدر من بود ع و از کتاب مذکور روایت از سماعه که گفت در آمدم بخدمت حضرت ابی عبد الله امام جعفر ع
و من در نفس خود حدیث بودم پس چون آنحضرت مرا دید گفت چه میشود ترا که در نفس خود حدیثی داری بگو
که حضرت ابا جعفر را ع زیارت کنی گفتم آری گفت برخیز و باین خانه در آی و ببین چون آن خانه در آمدم حضرت ابا جعفر را دیدم
از شیعه که پیش از او و بعد از او رحلت کرده اند و از صفار روایت با سنادش از حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام که
پرسیدند از آنحضرت بعد از در گذشتن حضرت امیر المؤمنین پس حضرت امام ع ایشان را گفت که می شناسید امیر المؤمنین اگر
ببینید گفتند آری گفت بر دارید این پرده را چون پرده بر داشتند دیدند امیر المؤمنین را ... پس حضرت امام حسین ع
گفت مر ایشان را که این امیر المؤمنین است که رحلت ازین دار فرمود و آنکسانی که از ما رحلت کرده مرده نیستند و حجة تا قیامت بر شما
و از کتاب مذکور روایت از عبید عبد الرحمن الخثعمی از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع که گفت بیرون آمدم با پدر خود بسوی بعضی اموال او پس
چون بصحرا رفتیم پیری استقبال او کرد آنحضرت فرود آمد و سلام بر آن پیر کرد و گوش با و کرد که او میگفت فدای تو
گردم بعد از آن سوالات از هم کردند و صحبت طولانی یافت بعد از آن پیر برخاست و وداع او کرد و آن پیر برخاست و باز گشت و پدر
من از پی او نگاه میکرد تا آنکه شخص او غایب شد پس من گفتم که این چه کس بود که از روی تعظیم گوش کردی سخنش را در مسایل خود
گفت ای پسر من این حضرت حسین ع بود و این شان انبیاست علیهم و اوصیای ایشان پس در کتاب مذکور روایت از عطیه
ازدی که گفت حضرت رسالت پناه صلعم در کعبه طواف میکرد ناگاه حضرت آدم ع در برابر رکن یمانی پیدا شد پس
سلام کرد بر او و منتهی شد طواف او بحجر پس نوح ع را در برابر دید که مردی بلند قامت بود پس سلام کرد بر وی و از
کتاب مذکور روایت از غیاث اسدی که گفت بخدمت امیر المؤمنین ع بودم و نزد او مردی بود که سیمای نجابت
نیکو داشت و ما او را نمی شناسیم گفت این یوشع بن نون است وصی موسی ع و در کتاب خرایج الجرایح است از حضرت ابی
عبد الله جعفر ع که حضرت امیر المؤمنین بار اول صفین بیرون آمد پس چون فرات را عبور کرد و نزدیک کوه شد وقت

نماز عصر رسید از جمع دور شد و وضو گرفت و بانگ نماز گفت پس چون از بانگ فارغ شد کوه شق شد و بیرون آمد
مردی سفید سر و ریش بر چارپای سفید سوار پس گفت السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته

سلام بر تو باد یا امیر المومنین [illegible]

مرحبا بوصی خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین و سید الوصیین پس حضرت امیر المومنین ع در جواب گفت

خوش آمدی ای وصی ختم پیغمبران و پیشرو سوار [illegible] و سید اوصیا

وعلیک السلام یا اخی شمعون بن حمون الصفا وصی روح القدس عیسی بن مریم کیف حالک

و بر تو نیز سلام باد ای برادر من شمعون بن حمون الصفا وصی روح پاک خدا عیسی پسر مریم چیست حال تو

آن مرد گفت بخیر یرحمک الله انا منتظر نزول روح القدس فاصبر علی ما انت علیه من الاذی

بخیر و خوبی رحمت کناد بر تو خدای من منتظر نزول روح القدس پس صبر کن بر آنچه تو بر آنی از آزار [illegible]

حتی تلقی الحبیب غدا فلما اعلم احدا احسن بلاء فی الله منکم ولا اعظم ثوابا ولا ارفع مکانا وقد

[illegible]

رأیت ما لقی بالاس من بنی اسرائیل فانهم نشروا بالمناشیر وصلبوا علی الخشب فلو یعلم الوجوه المارقة

[illegible] از بنی اسرائیل [illegible] پس

المفارقة لک ما اعد الله من العذاب والسخط والنکال لاقصرت ولو یعلم هذه الوجوه المیمنة لک

ما لهم من الثواب فی طاعتک لتمنت ان تقرض بالمقاریض وعلیکم السلام یا امیر المومنین [illegible]

این بگفت و بشق کوه درون رفت و کوه التیام یافت و حضرت امیر المومنین متوجه روان شد پس سوال کرد از آنحضرت
عمار یاسر و مالک بن اشتر و هاشم بن عتبة بن ابی وقاص و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد انصاری و عمرو بن الحمق الخزاعی
و عبادة بن الصامت از احوال آن مرد پس امیر المومنین خبر داد ایشان را که این مرد شمعون بن حمون الصفا وصی
عیسی ع بود و ایشان شنیده کلام مرد و حضرت را با هم و بصیرة ایشان زیاده شده بود در مجاهده با آنحضرت
و با آنحضرت گفت عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری بامهاتنا وآبائنا نفدیک یا امیر المومنین والله لننصرنک

فدای تو شویم با مهات و آبا یا امیر المومنین بخدا که [illegible] یاری کنیم ترا

کالنضر یا اخا رسول الله والله ما یتأخر عنک من المهاجرین والانصار الا شقی پس امیر المومنین ع

[illegible] ای برادر رسول خدای [illegible] از مهاجر و انصار الا شقی بدبخت بود

ایشان را دعای خیر گفت مولف ابده الله میگوید که میگویم من که عقل ارشاد میکند ببقاء ارواح مجرده بعد از مفارقة ایشان از ابدان
و موید است بنقل پس در کتاب عوالی اللئالی است مرفوعا تا حضرت ابی عبدالله جعفر ع که سایلی از آنحضرت سوال کرد از
زیارت ایشان بعد از موت ایشان پس آنحضرت ع گفت هیچ پیغمبری و هیچ امامی در شرق یا مغرب نمرد الا که خدای بر روح و جسد
او را با آسمان برد پس سایل گفت چگونه است که لابد است از دفن اجساد ایشان پس آنحضرت ع گفت آری و لکن زنده میکنند بعد دفن
در زمین پس سه روز بعد از آن مرفوع میشوند با آسمان پس سایل گفت چونست که ما زیارت میکنیم ایشان را پس آنحضرت گفت ما امامان
نیکیم الآن صحیح قبور ایشان را و آثار ایشان را و خوابگاهها ایشان را از این رو که این سلام ما میرسد بایشان از جاهای دور آنجا
خود نزدیکست چون رسند و حاصل میشود زایر را [illegible] که فضل زیارت ایشان بعکس شعاع انوار قدسیه ایشان پس افاضه میکنند
برین نفس ناقصه و این را کمال میدهد شیخ شهید قدس سره در اجوبه مسایل حاجب [illegible] بن سراج گفته که تحقیق سوال کرده شد
از و که اجماع رفته است بر آنکه این حجج خدای ع علیهم السلام زنده اند و مردگان نیستند میگویند و میشنوند پس آیا در قبور خود هستند
یا نه اگر در قبور خودند چگونه زنده در خاک تواند بود و اگر [illegible] پس گفت که ایشان زنده اند در بهشت عنبر سرشتی از بهشتهای خدای ع
میرسد بایشان سلام از جاهای دور و میشنوند از نزدیک خود آن سلام را چنانچه وارد است خبرها مبنی بر
تفصیلی و ایشان در پیش ما این نیست که حال در قبور خود بوده باشند یا در خاک ساکن بوده باشند و نیاید سست عبادت
الا آنکه باید رفت بسوی مشاهد ایشان و مناجات باید کرد با ایشان نزد قبور ایشان امتحانا و تعبدا از برای بودن آن
از سعی و مشقت و اعظام مواضعی که از ایشان خالی مانده و جزع از فراق ایشان از امصار و این که اختیار کرده است
خانه خدای تعالی را که مقصود و مقام حجج است و اگر خدای عز وجل متوجه در مکان نیست و این را نمی توان گفت که میشود بسوی
مکانی اقرب از مکان و لهذا مشاهد را از زیارتگاه مردم ساخته و قبور ایشان را مقصد و مقصود کرده اند اگرچه ذوات الکمال
مجاور آن نیستند و اجساد ایشان حالا در آنجا نیست گفته است شیخ شهید در رساله خود که بدان که ثابت شده در علوم
حقیقیه و اخبار نبویه بقاء نفس بعد از خراب بدن و آنکه ادراک میکند و شکی نیست درین که نفس [illegible] ثابت
نزد ما بطریق اخبار صحیحه که ائمه صلوات الله علیهم بعد از موت احیاء مرزوقین اند [illegible] آنچه از خدای بایشان رسیده از فضل
و آنکه اجساد ایشان باقی نیستند در زمین بعد از دفن ایشان بلکه مرفوع میشوند بملا اعلی و نان و آب ایشان اوفی و مهیا ست
با آنکه ایشان [illegible] و حرمتهای هم نیست و زیارت کرده نمیشوند این قبور الا برای همین که مواضع آثار ایشان است و آن برکات ایشان است

دقیق م

[illegible]

محل توهم منتهی میشود که ایشان در جا اند و هیچ کاملی این نرود که اجساد طاهره ایشان بحسب ظاهر در طبقات زمین اند
بیهات ایشان جسد های نوریه اند و اجسام ضیائیه ملحق میشوند با مثال خود و بالا میروند و مشهود میکنند اشکال خود
با انوار قدسیه والنفس علیه و فائده زیارة بمین مقابله نفس زایر و توجه است بسوی النفس طاهره ایشان بسی کمال میابد بسبب
آن وصول از قرب بحضرة العلیه رئیس ابن سینا یعنی ابو علی گفته در رساله خود در معنی کیفیة زیارة که ثم اذا فارقت من
بعد از آن هرگاه مفارقت کرد از
هذه النفوس نفس من بدنها بقیت من عالمها سعیدة ابد الابدین مع اشباهها
این نفسها نفسی از بدن باقی ماند از عالم خود نیکبخت همیشه با اشباه خود
آنجا غرض از دعا و زیارة آنست که نفس زایر متصل میشود بر عقل مفارق از بدن استمداد میکند از ین نفس مزوره خیر و سعادتی
و در وی کی است که دلالت میکند قرآن عزیز بقول هم ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء
مگوئید مر کسی را که در راه خدا کشته شده مرده بلکه ایشان زنده اند
الآیه و قوله هم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
مپندار البته آنان را که کشته شده اند در راه خدا از مردگان بلکه زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند
و غیر ذلک که بقاء النفس بعد از مرگ بنا بر تجرد نفس و برین رفته اند کثیری از اصحاب و از مسلمین بنا بر تعلق نفس بعد بدنها و این
مرویست با سانید متکثره از جانبین بعد از آن گفته است از آخر حدیثی از پیغمبر صلوات آله از طرفین
کلا ان الله تعالی حرم لحومنا علی الارض ان یطعم منها شیئا و روایت کرده اند اصحاب در قوله تعالی
نه چنین است که خدای حرام کرده گوشتهای مارا بر خاک که بخورد خاک از آنها چیزی
وقل اعملوا فسیری الله عملکم والمؤمنون که اعمال عباد عرض کرده میشود هر روزه بر رسول خدای و آله
بگو عمل کنید پس زود است که ببیند خدا عمل شما را و مؤمنان
و ائمه معصومین خواه آن عباد ابرار و خواه از فجار باشند و در تهذیب است از داود بن مسلمه از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق عم که گفت گفتم مر او را که برادر من در بغداد است میترسم که در آنجا بمیرد گفت چه باک از آن هرجا که بمیرد
فانی نمیشود مومن در مشرق و مغرب زمین الا که حشر میکند خدای روح او را در وادی السلام که آن ظهر کوفه است و مرویست
در کافی نیز و در تهذیب از یونس بن ظبیان که گفت حضرت ابو عبد الله جعفر عم گفت چه میگویند مردمان در باب ارواح مؤمنان
گفتم میگویند که در حوصلهای مرغان سبز اند در قنادیل زیر عرش پس حضرت ابو عبد الله عم گفت سبحان الله المؤمن
اکرم علی الله ان یجعل روحه فی حوصلة طیر اخضر یا یونس ان المؤمن اذا قبضه الله تعالی
گرامی تر است بر خدای از آنکه بگرداند روح او را در حوصله مرغ سبز ای یونس بدرستی که مومن هرگاه قبض کند او را

صیر

صیّر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون و یشربون و اذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک
میگرداند روحش را در قالبی همچون قالبی که در دنیا داشت پس میخورند و می آشامند و هرگاه بر ایشان آید تازه آینده میشناسند او را
الصورة التی فی الدنیا و مرویست هم در تهذیب از علی بن ... از ابن عمیر از حماد از ابی بصیر که گفت پرسیدم
صورتی که در دنیا بود
از حضرت ابی عبد الله جعفر عم از ارواح مومنین پس گفت در بهشتند بر صورة ابدان خود اگر ببینی هر اینه گوئی که فلان است
و مثل این روایة کرده در کافی بسند خود با بی ولاد حناط از حضرت ابی عبد الله عم و از ابی بصیر از آنحضرت عم که ارواح
مومنین هر اینه در درختی است در جنة میخورند از طعامش و می آشامند از شرابش و میگویند ربنا
اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا و از ابی بصیر است از آنحضرت عم که
ما را قیامت را بپا کن و بجای آور آنچه وعده کرده ما را و ملحق ساز آخر ما را باول ما
ارواح در صفة اجساد در شجره معروفه اند در بهشت پس هرگاه توجه نمای بروح میگویند دعوها فانها قد افلتت
من هول عظیم بعد از آن سوال میکنند که چه کرد فلان و چه کرد فلان پس اگر گوئی بایشان که زنده گذاشتم امید وارند
و اگر گویند مر ایشان را که هلاک شد میگویند ایشان قد هوی و نزدیک باینست روایة یونس بن یعقوب از
حضرت رسالة صلعم و آله که در کافی است باسناد وی بحبة عرنی که گفت بیرون آمدم با امیر المومنین برای ظهر
پس آنحضرت توقف فرمود بوادی السلام گویا مخاطبه میکند مر اقوامی را پس ایستادم برای قیام او بعد از آن
نشستم تا آنکه ملال یافتم چرا که این کار را از شما بیرون کرد بعد از آن عرض شد بر امیر المومنین عم ای حبه پس گفت
یا حبة ان هؤلاء محادثة مومن او موانسة ولو کشف الغطاء لرایتهم حلقا یتحادثون پس گفتم
ای حبه این مردم محادثه میکنند با من یا موانست میکنند و اگر برداشته شود پرده هر اینه میبینی ایشان را حلقه حلقه
باجسام یا ارواح پس گفت ارواح و ما مومن یموت فی بقعة من بقاع الارض الا قیل لروحه الحقی
نیست مومنی که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین الا آنکه گفته میشود برای روحش که
بواد السلام و انها بقعة من جنة عدن و در کافی است از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله جعفر عم
بوادی السلام که آن بقعه ایست از بهشت عدن
در باب ارواح مشرکین که معذب اند در دوزخ و میگویند ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا ولا تلحق
پروردگارا بر پا مکن برای ما قیامت را و بجا میار آنچه وعده کرده ما را

آخرها باولنا وارقراح مرویست از ابی عبدالله ع که امیرالمومنین ع گذر کرد بر روی زمین آنچه هر موضعی است و آن جای
است بخفر موت یعنی آواکثر ازین اخبار درین باب که دلالت میکند بر بقاء نفس هر که بعد از ممات در حکایات زیارت
مذکور و مزبور است و این بسیار است از انجمله روایت حفص بن البختریست از حضرت ابی عبدالله جعفر ع که مومن هر آینه
زیارت میکند اهل خود را پس می بیند آنچه او دوست میدارد و از و پنهان میدارند آنچه او دوست نمیدارد و گفته است که
از ایشانست آنکسی که هر روز جمعه زیارت میکند و آنکسی که زیارت میکند علی قدر عملش و در روایت اسحق بن عمار است از
امام کاظم ع که زیارت میکنند بر قدر فضایل ایشان از ایشان آنکس که زیارت میکند در هر روز و از ایشان است در
دو روز و از ایشانست در هر سه روز و آنکه زیارت ایشان نزد زوال آفتاب می باید و در روایت ابی بصیر است از
حضرت ابی عبدالله ع که نیست از مومنی و کافری که نمی آید اهل خود را هر روز وقت زوال آفتاب پس اگر بیند اهل خود را
که عمل صالح میکنند حمد کند خدا را بران و اگر بیند کافر اهل خود را که عمل صالح میکنند حسرتی باشد برو و در روایت اسحاق
از حضرت امام کاظم ع که بر می انگیزد خدای ع فرشته را که بنماید آنچیزی را که او را می پوشانند از و آنچه مکروه است
پس می بیند آنچه او را می پوشانند و باز میگردد بقبر خود انتهی معنی عبارت و روایت کرده است شیخ در تهذیب
باسناد خود بر دوان بن مسلم از حضرت ابی عبدالله ع که گفت گفتم مر آنحضرت را که برادر من در بغداد است
و من میترسم که او در انجا بمیرد گفت چه باک ترا هر جا که او بمیرد چرا که مومن فانی نمیشود در شرق و غرب زمین
الا که حشر میکند خدای روح او را در وادی السلام گفتم فدای تو گردم وادی السلام کجاست گفت ظاهر کوفه
اما انی کانی بهم خلق یعودون یتحدثون گفته است ثقة الاسلام امین الدین ابو علی
فضل بن الحسن الطبرسی در مجمع البیان بعد قوله تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ یعنی ایشان زنده کانند و درین باب سخنان هست اول آنکه این صحیح است که ایشان احیاء
بر حقیقت میکنند تا روزی که قیام ساعت میشود و این قول ابن عباس است و قتاده و مجاهد و جمعی دیگر است حسن و عمرو بن
عبید و واصل بن عطا و اختیار کرده است این را جبائی و رمانی و جمیع مفسرین دوم مشرکان گفتند که اصحاب محمد که
نفوس ایشان در حرب کشته میشوند بغیر سببی از آن می میرند پس میروند پس خدای تعالی اعلم است که نزد ایشان است
بلکه تسبیح میکنند خدا را تا روز قیامت و این از بلخی است و دیگری غیر او ذکر کرده سیوم میگویند که ایشان مرده کانند
بلکه زندگانند بطاعت و هدی أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ پس ضلال را موت و هدی را حیوة گردانید

در مرد که م
تن مرده کان کفار را که درجاهی
برای تعیین ...

ازامم چهارم مراد مانکه احیا اند آنست که از جیل گرفته جمیل ثنا چنانکه روایت کرده اند از حضرت امیرالمومنین ع هلکت خزان
بدرستی که اقوال علماء که باقی اند بر دهر و اعیان ایشان مفقودند و آثار ایشان در قلوب موجودست و معنی آن
قول اولست از برای آنکه بران اجماع مفسرین است و تخصیص شهدا از برای احیا بودن ایشان است و اگر غیر ایشان بودی
از مومنان هر آینه محقق زنده بودندی در برزخ بر جهت بشارت بذکر حال ایشان بعد از آن بیان آنست که چرا مخصوص شدند بآن
که مرزوقند الی آخر وصفهم پس اگر گویند که شهدا هر جا بر زمین افتاده اند و چیزی در ان نیست از علامت حیوة ایشان گوییم
که بنا بر مذهب آنکسی که میگوید از اصحاب ما که خدای ع میگرداند برای ایشان اجسامی چون اجسامی که در دنیا داشتند
و تنعم میکنند در ان غیر اجسامیست که در قبورست پس بدرستی که نعیم و عذاب قبول میکنند نزد او الا بسوی یعنی که آن
انسان مکلفست دون الجثة و مؤید اینست آنچه روایت کرده شیخ ابوجعفر قدس سره در کتاب تهذیب الاحکام
مسندا الی علی بن مهزیار از القاسم بن محمد از حسین بن احمد از یونس بن ظبیان که گفت نزد حضرت ابی عبدالله
ع بودم پس گفت چه میگویند مردمان در باب ارواح مومنان الحدیث همچنانچه گذشت فاما مذهب آنکسی که گفت از
اصحاب ما که انسان این جمله مشاهده است و روح نفسی است متردد در مخارق حیوان و آن اجزاء جوهرست گفت
پس قول آنست که باطل و کرست از انسان که ممکن نیست که زنده زنده باشند باقل آن که هر آینه باقی نفس منتسب ابرا
و اگر نباشد این جمله بکمالها برای آنکه معتبرست باطراف و اجزا در زنده بودن زنده پس بدرستی که زنده بیرون می آید
بمفارقت نفس از بودن زنده و بسیار باشد که گویند بلکه جائزست که جثه مطروح باشد در صورت و نباشد میته
پس میرسد بسوی او لذات همچنانچه ایم حی را و میرسد بسوی او لذات با آنکه احساس نمیکند و اشعار نمیکند بچیزی از این
پس می بیند در خواب آنچیزی را که مسرور میشود بآن و لذت میگیرد با آنکه در از میکشد خوابش پس چون بیدار میشود
و بحقق در حدیث آمده انه یفسح له مد بصره و قال له نم نومة العروس مولف سلمه الله میگوید

بدرستی که مراج دکتاره و میشود ...

میگویم من که بسیارست که استدلال میکنند بعضی بر ادله بقاء نفس مثل قوله تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ با آنکه چیزی نیست از انسان مقتول الا میت و این ثابت است بآیه و هر انسان منتج
و این مقدورست که نتیجه میدهد که مقتول بدن نیست و قوله ص و آله اذا حمل الميت على نعشه رفرفت روحه

هرگاه برداشته میشود میت بر نعش پر واز میکند روحش

فوق النعش فيقول يا اهلي و ولدي لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت بي هر آینه وصف کرد
بالای نعش و میگوید ای اهل من و فرزند من بازی نکند شما را دنیا همچنانکه مرا بازی داد

۲۰۴

روح را ابز فرقه پس فی باشد وچیزی از بدن نباشد واجزای آن پس چیزی از روح در بدن نباشد واین هردو
دلالت نکند الا بمغایرة روح مر بدن را الا بتجرد واز برای جواز بودن جوهر لطیف مراد او قوای خاصه بمجرد بودن از آن نقل
سهادة بید هر برای این از برای آنکه قتل فرقه از لوازم جسمیه است وحاصل آنکه من عرف نفسه فقد عرف ربه
هر که خود را شناخت خدای خود را شناخت

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بدانکه جمیع آنچه نقل شده از علو رتبه ائمه معصومین
می پرسند از تو روح را بگو روح از عالم امر پروردگار منست وجز او کسی نمیداند

وشرف منزلة ایشان از آنچه متعاهد نشود عقل صحیح از قبول آن وسر باز نیز ندارد آن الا عقول مریضه پس در
کتاب نوادر المعجزات است مر راوندی را مرفوعا الی جابر بن یزید که گفت قال ابو جعفر ع قال قال رسول الله صلعم وآله
ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یومن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن
بدرستی که حدیث آل محمد سخت بغایت سخت ایمان نمی آرد به آن مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده که ازموده است
الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه
خدای دل او را برای ایمان پس آنچه میرسد بر شما از حدیث آل محمد نرم شد دلهای شما وشناختید آن را پس قبول کنید
وما اشمأزت به قلوبکم فانکرتموه فردوه الی الله والی الرسول والی العالم من آل محمد فانما
و آنچه نفرت کند دلهای شما پس انکار کنید آن را پس برگردانید آن را بخدا و رسول و عالم آل محمد پس بدرستیکه
الهالک ان یحدث احدکم الحدیث او بشئ لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا
الهالک است ... بگوید یکی از شما حدیث یا از چیزی که بر تابد پس بگوید بخدا که نیست این
والله الانکار هو الکفر مولف ایده الله میگوید که آن مثل اینها ممکن است و بدون رتبه آن ثابت است
انکار این کفر است

پس اعراض از آن نصب است ونصب کفر است و در کتاب مذکور است مرفوعا الی الربیع الشامی که گفت
نزد حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر بودم پس دیدم او را که برخاست و دست بر داشت و میگفت یا ابا الربیع
حدیث تمضغه الشیعة بالسنتها ولا تدری ما کنهه گفتم ما هو گفت قول ابن ابی طالب ع
حکایتی است در دهن شیعه و از زبانهای ایشان نمیدانی که چیست کنه آن گفتم چیست آن گفت سخن علی ابن ابیطالب ع
ان امرنا صعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مومن امتحن الله قلبه بالایمان
که کار ما دشوار است بر نمی تابد آن را جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مومنی که ازموده است خدای دل او را

ولی

ولیس بممتحن فلا یحتمله الا مومن قد امتحن الله قلبه للایمان وباسناد محمد بن مسلم از ابی عبد الله ع
ونیست امتحان کرده شده پس بر نمی تابد الا مومنی که ازموده است خدای دلش را برای ایمان
که گفت خالطوا الناس بما یعرفون ودعوهم مما ینکرون ولا تحملوهم علی انفسکم وعلینا
اختلاط کنید مردمان را بآنچه دانستن میدانند و بگذارید ایشان را بآنچه منکرند و حمل مکنید بر نفسهای خود و بر ما
ان امرنا صعب مستصعب الخ وروایت مسند عبد الرحمن بن کثیر از ابی عبد الله ع که گفت نزد حضرت امام حسن ع
بدرستیکه امر ما مشکل مشکلست
مردمان آمدند و گفتند یا ابا عبد الله حکایت کن ما را الفضل خود وآنچیزی که خدای بعم ساخته است از برای شما پس امام ع
گفت انکم لا تحتملونه ولا تطیقونه گفتند بلکه تحمل کنیم گفت ان کنتم صادقین
بر نمی تابید و طاقت نمی آورید اگر راست گویان هستید
پس انتخاب کردند دو کس را و یکی از آن دو بنیاد حدیث کرد پس طایر عقلش بر پرید و مرور کرد در برابرش ازرت
وتمراهانش با او تکلم کردند و در رو اثر هوش نیافتند پس بر گشتند آن دو کس و مرویست باسناد بجماعتی از ایشان
سید رضی الدین و سید مرتضی باسناد ایشان بحسین بن علوان از ابی عبد الله جعفر الصادق ع که گفت
ان الله فضل اولوا العزم من الرسل بالعلم علی الانبیا
بدرستی که تفضیل داد خدای اولوا العزم از رسل را بسبب علم بر دیگر پیغمبران
واورثنا علمهم وفضلنا علیهم وعلم رسول الله صلی الله علیه وآله ما لم یعلموا
ومیراث بردیم ما علم ایشان را وتفضیل داده ما را برایشان داده است رسول خدای صلعم وآله آنچه را که ایشان نمی دانستند
وعلمنا علم رسول الله فرویناه لشیعتنا فمن قبله منهم فهو افضلهم انما یکون فشیعتنا
و دریافتیم ما علم رسول خدای را پس روایت کردیم شیعه خود را پس هر کس قبول کرد از ایشان افضل ایشانست و شیعه
معنا مولف میگوید میگویم که این صریح است بتفضیل ایشان بر جمیع انبیا وقال ع یعنون الرواضع
ویدعون النهر العظیم پس گفتند که چیست معنای این بعض اصحاب گفت ان الله یفتح مسامع من یشاء
و میگذارند نهر بزرگ را
مولف میگوید میگویم که رسول الله حاوی جمیع علوم پیغمبران است و موهبت خدای او را آنچه نبود نزد انبیا و ائمه کرده
گردانند کل آنها نزد امیر المومنین ع و میگوییم که حضرت امیر المومنین اعلم است از بعضی از انبیا و تلاوة فرمود
قال الذی عنده علم الکتاب پس انگشتان خود را دو بر سینه مبارک خود نهاد و گفت وعندنا

والله عنده علم الکتاب کله و باسناد بعبد الله بن ابی سعید جانی مرویست که گفت قال الباقر عم یا عبد الله
ما تقول فی علی و موسی و عیسی ... گفتم آنچه ... بگوئیم در شان ایشان گفت که
هو والله اعلم منهما بعد از ان گفت آن نیستید شما که میگفتید که مر علی راست آنچه رسول خدای راست صلعم و آله
از علم گفتیم آری این زمان مردمان منکر آنند گفت پس خصومت میکنند در ان بقول الله عم وَكَتَبْنَا لَهُ فِي
الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ پس اعلام کردیم ما که نبود مر او را این چیز الکل و گفت محمد را
وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ پس سوال کرد
از قول حضرت حق سبحانه وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ
عِلْمُ الْكِتَابِ گفت مرا خواست و علی اول ما و افضل ما بعد رسول صلعم و آله و گفت
که علم آنست که فرود آمد با آدم بر جا است که هیچ زوال ندارد علما الا آنکه پس میگذارد آنکسی را که میداند علم
او را و علم بمیراث میرسد و هر گاه چنین باشد و آنچه گفته است در صدر الکتاب
دیگر ان است آنچه ما ذکر میکنیم ترجمه گفته اوست که این احادیث بابیه مهوله است چرا که از ...
که عقول در ان می افتد و از معضلاتست که افهام عقول زیر بار آن نمیخفتد بعد از ان گفته است که هر حدیثی
که اصحاب ما روایت کرده اند و تدوین نموده اند مشایخ ما در معجزات ایشان و دلایل آن در مقدورات
الهی محال نیست که ایشان را روی داده باشد که ایشان لطف میکنند خلق را پس هر چیزی که آنها را
از نظر عقول طرح نمی توان کرد بلکه متلقی بقبول آن می باید شد و گفته است که من وصیة بکم الکس را که
نظر درین کتاب میکند نظر بعین انصاف که نشیند بر شاخ خلاف تا بیرون بیاید آنچه از غلاف و صورت حال خود
معاینه در ان آینه مرآیینه ببیند با فتح ابواب و در کتاب التوحید است مروی از حضرت امیر المومنین علیه السلام

لیس کل العلم یستطیع صاحب العلم ان یفسره لکل الناس لان منهم القوی و الضعیف
ولان منه ما یطاق و منه ما لا یطاق حمله و نزدیک باین است آنچه ... از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در کتاب منهاج العابدین است

انی لاکتم من علمی جواهره — کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
وقد تقدم فی هذا ابو حسن — الی الحسین و اوصی قبله الحسنا
ورب جوهر علم لو ابوح به — لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولاستحل رجال مسلمون دمی — یرون اقبح ما یاتونه حسنا

و در کتاب مشارق انوار الیقین است که مردی گفت حضرت
امام صادق عم را که خبر ده مرا که حضرت رسالت پناه صلعم و آله که حضرت امیر المومنین را چرا بر بالای کتف خود حمل کرد
حضرت امام فرمود که برای آنکه مردمان بشناسند مکان و رفعت شان او را پس آن مرد گفت زدنی یا مولای
پس حضرت امام گفت برای آنکه مردمان بشناسند که آنحضرت احق است بمقام پیغمبر صلعم بعد از و پس آن مرد گفت
زدنی یا مولای پس حضرت امام گفت هیهات لو اخبرتک بکنه ذلک و انت تطلب فی الطن

و در کتاب اربعین است که حکایت کرد برای ما شیخ اعظم قدوه اعاظم ما رئیس اهل التحقیق مروج اولی التدقیق شیخ
الکل فی الکل الشهید السعید ابی عبد الله الشهید و نزدیک است باین که ذکر کرده است سلطان العلماء المحققین
و رئیس الاعلام المدققین نصیر الملة والدین طیب الله رمسه در فصول خود آنچه صورتش داده است آنرا که هر گاه
امام از رعیت نبی باشد واجب است که نسبت نبی با امام از قبیل نسبت امام باشد با رعیت میگوییم که این نیست مگر رد
بر غلاة که قائلند بآنکه امام گاه نبی باشد که افضل می باشد از نبی خود یا مساوی او می باشد بر اختلاف رای نزد
ایشان و هذا الذی است مراد فاضل که شارح آنست که این متوجه است در امامی که منسوب شده ...
خود پس اما نسبت بسوی غیر او پس هر چیزی که ائمه علیهم السلام گفته نمیشود نسبت ایشان بسوی هر نبی که باشد
همچون نسبت رعیت بسوی او و آغاز که کار بر مجاز رسد که نسبت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب عم با آحاد انبیاء

بنی اسرائیل محسن باشند حاشا و کلّا و گفته اند بعضی از فضلا در شرح آن که وجه نسبتین مجرد الفضلیة است پس لازم نشود
بودن از رعیت از ائمه و بودن ایشان در غایت منصوبیة و قرب ایشان از انبیا و مساواة شان مر انبیا را در عصمت و بسیار از کمالات
سوی النبوة ... انکه حضرت حق سبحانه و تعالی گردانیده امیر المومنین ع م را نفس اشرف انبیا و سید مرسلین صلعم و آله در آیه
مباهله و هی قوله تعالی قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ و این برای آنست که وقتی که نازل شد این آیه حضرت رسالت پناه امیر المومنین را
خواند برای انکه با وفد نجران مباهله کند و مباهله عبارة از دعاء بر ظالمانست از فریقین و بیرون آمد حضرت رسالت پناه
صلعم و آله و با او امام حسن و امام حسین و فاطمه و علی علیهم السلم بودند و گفت ایشان که من چون دعا کنم شما آمین بگوید
برای آن دعا پس قوله تعالی و انفسنا یعنی حضرت علی ع م و شکی نیست درین که آنحضرت حقیقة نفس نبی یعنی ذات
نفس نبی نبود بلکه مراد آن بود که بمنزله نفس نبی است صلعم و آله در فضل و اقرب الناس است بآنحضرت تا مرتبه که گویا
نفس است و ازین لازم می اید که امیر المومنین ع م افضل خلق باشد بعد از رسول صلعم و آله انتهی معنی لفظه
گفته است در مشارق انوار الیقین فی کشف حقایق اسرار امیر المومنین ع م که بدان که رفعت آل محمد بر خلایق و
احتیاج کل خلایق بایشان در دو دنیا و آخرة از چند وجه است **اول** انکه اگر ایشان نمی بودند خلایق مخلوق نمیشدند پس
بر خلایق مر ایشان راحق باشد و واجب باشد شکر این حق بر ایشان که موالی ایشان است **دوم** انکه ایشان
علة موجوداتند پس مر ایشانراست بر موجودات حق ابوة باشند و اگر وجود ایشان نباشد مرکز لم یوجد **سیوم** انکه
ایشان علة موجوداتند پس مر ایشانراست بر عباد از طاعة آنچه واجبست از طاعات و انقیاد بر عبید نسبت
بموالی **چهارم** انکه ایشان وسیله اند الی الله برای سر داعی و راعی از ازل و ابد **پنجم** انکه ایشان اعلام ولاة الله در جهانی
پس اگر ایشان نباشند شناخته نشود خدای ابرای انکه وجود ایشانرا باین و کون ایشانرا کاین است
و در ایشان است شناخت خدای **ششم** انکه هر علمی که در عالم ظاهر شده از ایشان است پس ایشان اصول آن
و منشا فروع و زمین باشند **هفتم** انکه ایشان تراجم غیب الله اند ما ریب و نوامیس شرع الله در شان ایشان نازل
شده فواتح عبادة و مادر گشته انجار سعادت **هشتم** انکه ایشان ینابیع نعم و مصابیح حکم و مفاتیح کرم الله اند و اگر
ایشان نمی بودند مر این وجود از عدم بیرون نمی آمد در شان ایشان نازل شده برکات و بنور ایشان روشن شده
است ظلمات و بفضل ایشان الطواد و اوتاد وجود و دکبار زخار جوشند پس آسمان بایشان ممسک و برای ایشان
زمین ثابت و فلک باشد **دهم** انکه ایشان معاذند روز معاد و ذخیره یوم الحسره و مفزع یوم الفزع و در ایشان است نجاة

وضع شده تقلب ... ایشان ... ایشان از ... منشی ... رسالت **نهم** انکه ایشان ...

از جحیم و خلود در نعیم **یازدهم** انکه ایشان شهداء الله مر انبیا را بر امم بتبلیغ **دوازدهم** انکه خلایق هر گاه از قبور برخیزند زبان
و برهنه و عطشان زیرا بار اوزار و عصیان اول احتیاج ایشان از تشنگی بسوی ورود آب و حوض باشد که هر کس را که عارف
بدیشان و معروف ایشان است آب میدهند **سیزدهم** انکه پل جهنم که باریکتر از موی و تیزتر از دم شمشیر و تاریکتر از درون محبت
بر عمر آن قدمهای لغزد و در او نامی لرزد و ملایکه بر آن پل در عمار انگاه میدارند و کسی را طاقت گذشتن از آن نیست و قدم نتواند ثابت شود
مگر آنرا که روشنی پذیرفته باشد از نور ولایة ایشان و از زمره شیعیان ایشان باشند و باقی مردمان در دوزخند **چهاردهم** انکه مردمان را
توقیف میفرمایند بر عقبه صراط و سوال میکنند از ولایت ایشان پس هر کس عنوان عملش مشحون بولاء ایشان است نجات می یابد
و الا فلا **پانزدهم** انکه سبیل شفاعت نبی روز نیست الا برای گناهکاران شیعه ایشان و آنکسانی که ایشانرا دوست داشته
باشند و حاجت ایشان کسی است که رفع بجنب ایشان کرده در دنیا پس واجبست وفا برای او و روز قیامت منوط بوقف شرط بر
مشروطش و لزوم آن عدلا و عقلا و دلیل آنست قوله تعالی لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا
مالک نمیشوند شفاعت را مگر آنکس که فرا گرفته نزد خدای عهد
و عهد درینجا عبارة از حب و ولایت ایشانست **شانزدهم** انکه حب ایشان و ولایت ایشان موازین روز حج آید
و هر کس با صحیفه ولایت ایشان نامی نیست عملی نیست او را و نجاتی نخواهد یافت **هفدهم** انکه ولاة و حماة و دعاة و اولیا
و شفعاء ایشان اند **هژدهم** انکه بهشت و دوزخ در دست ایشان است پس ایشان قسمت میکنند خلق را بنعیم و جحیم و نظر
در صحایف عباد ایشان راست و حساب خلق بر ایشان است **نوزدهم** انکه ایشان رایة حمد و لوای حمد بدست ایشانست
و انبیا و مرسلین در سایه ایشان سیر خواهند کرد و زیر رایت ایشان خواهند بود **بیستم** انکه رجال الاعراف داخل بهشت
نمیشوند مگر کسی که ایشانرا بشناسد و ایشان او را بشناسند **بیست و یکم** انکه ایشان خزنه و سدنه و سادات اولین
و آخرین اند پس کل برای ایشان و از ایشان و با ایشان و بسوی ایشان است اگر گوید مسلم داشتیم کل اخبار الکی ... که دلالت کند
خدای تعالی را غایتی برای اولی العزم یا فضلی از نفس الامر که کسی بر آن مطلع باشد پس جابران اولو العزم افضل از ائمه باشند
الا امیر المومنین ع م یا امیر المومنین هم با فضلی نداشته باشند و مساوی باشند مولف ... میگویم که این احتمال را
حضرت رسالت پناه برداشته صلعم و آله پس بر سیتی که تعیین فرموده متصوفه را بنا بر انکه معارض است از احتمال
بمثل آن پس هر سیتی که بجا که جاریست این جاریست انکه برای حضرت امیر المومنین و اولادش شد علیهم السلام
آنچه متقابل آنست و عند التعارض متساقط پس آنچه بحال خود است باقی ماند و باقام دلیل حکم برجحان وجهی برای آن نیست
و علی کل حال مرجوح است و ترک عمل براجح جایز نیست بمجرد تجویزی و الا مقتضی که از عدم عمل با حکام شود بعد از قیام آنچه واجب

نوزدهم صح

واجب می آید عمل بآن قطعا از ادلهٔ راجحه و قلیل است از دلایل شرعیه آنچه جایز نباشد تطرق مثل این احتمالات آن

بلکه بسیار است از ادله قطعیه آنچه عقل تجویز خلاف مقتضای آن میکند هرگاه قطع نظر از دلیل آن کنیم و اگرچه ممتنع است با

ملاحظه اش و ممتنع است برای غیرش و علی ای حال پس جایز نیست ترک عمل براجح از برای احتمال مرجوح و از جهت آنکه ممکن نیز

یهود و نصاری بودن آنچیزی که بصفات محمد پیغمبر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باشد که الجمله پس راجحست و عمل بنقیض آن ممتنع و الا

لازم آید رجحان مرجوح یا مساوات اش گوییم که این اخبار یا قدر مشترک آن خالی از آن نیست که بتواتر پیوسته و افاده یقین

میکند یا نه پس افاده ظن میکند و ظن واجب العمل است برای آنکه هرگاه حاصل شود ظن بثبوت حکم در صورت

پس اگر میکنی بثبوت حکم مظنون یا هر دو با هم یا بیکی از آن مردد و عقل حکم میکند که اقسام ثلثه اخیره است باطل است برای

امتناع قول مرجوح با وجود راجح و جمع بین النقیضین و ارتفاع نقیضین پس تعین اول صورة می باید مولف خلاصه میگوید که

میگوییم که اگر این ادله آنچه ظنی است طریقی است لیکن قطعی الدلالة و مرا اینکه اگر مسلم داریم از ادلهٔ قطعی نیست

پس این قطعی است در وجوب عمل از برای آنکه ادلهٔ شرعیه قطعی است و دلیل شرعی موجب عمل است قطعا صغری

ضروری و کبری قطعی بنابر آنکه قدر مشترک از آن قطعی الطریق قطعی الدلالة است و آنچه مصادم است از احتمال بجهت آنچه در

علوم عادیه است پس انقلاب سنگ بزر و بحر بخون و اوانی در دستها و اشخاص اند محققان و مدققان حکما مهندسین

قرار داده اند از محتمل بر تجانس جواهر و استواشان را در قبول صفات و برای آنکه حق تعالی قادر است بر هر مقدوری با وجود

انتفایش بالضروره از برای آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ممتنع داشته از آنکه در آن واحد مجرد و ذنب باشد بالضروره

و برای آنکه هرگاه واجب باشد بودن جمع در وقت استحاله بودن در هر وقتی از اوقات و این احتمال بسبب نظر بدو است آن ممکنه

و مقدوره او و عدم متعلق است بجمیع ممکنات و این امتناع باعتبار دیگر است و احتمال نقیضش اکنون معنی آنست که اگر مقدور بودی

بدلش لازم نمی آید از آن محال پس استحاله نقیض آن نباشد برای ذات واحد این هر دو بلکه برای امری دیگر از غیاب ذات

بوده باشد بجهت آنچه در مثال مذکور است یا محسوس مثل مشاهده جسم ساکن پس هستی که اگر مقدور است نقیضش در آن وقت

محالی از آن لازم نمی آید یا آنکه نقیض آن نباشد حاصل کلام آنکه احتمال متعلق علم است از برای آنکه نقیض حکم ثابت مستلزم

آن نیست که جزم نباشد بوقوع یکی از آن دو بعینه جزما مطابقا بنابر امری موجب از حس یا غیر آن اگر کوی مسلم داشتیم کل

اینها را لکن چه میگویی بقوله تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ که این نص

بدرستی که برگزید خدای آدم و نوح را و آل ابراهیم را و آل عمران را بر عالمیان

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ کو هیچ شکی در اختصاصش

نمی آید او را باطل از پیش و از پس او فرو فرستاده حکیم حمید گشت

در وقت محتمل

نیست

نیست بنابر عدم قایل بافضلیت ایشان بر محمد صلی الله علیه و آله بلکه اتفاق بر عکس واقع است و اجماع فرقه محقه واقع است

بر آنکه آل ابراهیم عبارت از اسمعیل و اسحق و اولاد ایشان است و آل عمران افضل از آل محمد نیستند بلکه امر بعکس است

بنابر آنکه در قراءة اهل البیت علیهم السلام و آل محمد علی العالمین است و گفته است ثقة الاسلام ابو الفضل الطبرسی

در مجمع البیان که گفته اند که آل ابراهیم عبارت از آل محمد است صلی الله علیه و آله که اهل بیت آنحضرت باشند و گفته است علامه

در کتاب الفین در این آیه که برای آنکه علی علیه السلام و ائمه احد عشر از آل ابراهیم اند پس خدای تعالی برگزیده

ایشان را و در موضع دیگر گفته هم از آن کتاب که امیر المؤمنین علیه السلام از آل ابراهیم است و در کتاب احتجاج ثقة الاسلام الطبرسی

روایت از حضرات ائمه علیهم السلام در تفسیر قول حق تعالی که وَآتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ

دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشان را

مُلْكًا عَظِيمًا پس ما اولی بر دمانیم با ابراهیم و ما میراث بران ویم تا آنجا که فرموده اند که بحق آل ابراهیم و نیز تفضیل ایشان

واقع نشده قبل از وجود پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قایل می شویم بیست مگر بعد از عالمین که در پس که وجود پذیرفته باشد پس منصرف میشود

بعالم ایشان با عدم دلیل بر استیعاب غیر ایشان نزد یک ما نیست تخصیص پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصطفاء ایشان بر اعلم و مثل

قوله تعالی وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ بعد قوله عز من قائل وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ

و هر یک را تفضیل دادیم بر عالمیان

از ذریه او بیست داود و سلیمان

الی قوله وَيُونُسَ وَلُوطًا پس بدرستی که این مخصص است بآنکه در آن چیزی نیست که مانع است از عموم و الا

یونس و لوط

ناقض لازم آید پس بدرستی که هر یک از ایشان مفضل است بنابر دخول آن در تحت وَكُلًّا فَضَّلْنَا و مفضل علیه

تحت العالمین و صاحب آن سنة منصوص بما ینطق عن الهوی است و لله در القائل

خیر البرایا کلها آدم | و خیر حی بعد ها هاشم | و صفوة الرحمن من خلقه | محمد و ابنته فاطم
بهترین از مردمان آدم | و بهترین زندگان بعد از ایشان هاشم | و برگزیده رحمن از خلقش | محمد و دختر وی فاطمه
و بعلها الهادی به سطها | و قائم یتبعه قائم | منه الی الحشر فمن قال لا | فقل له لا افلح الناد م

و شوهر آن دختر راهنماست و دو سبط | و قائم که از پی قائم | از او تا روز حشر | پس بگو او را که رستگار نشد

و بحال ثواب ایشان افضل اند پس بجهت اکثر ثواب باشند و این برای آنست که ثواب کار است که حاصل میشود بسبب

العمل بلکه بکیفیت آن حاصل میشود و تحقیق گذشت در تضاعیف این کتاب آنچه مبتنی است از تنوع مراتب

گزینده است غیر ایشان آنکه از قصه حضرت امام زین العابدین علیه السلام و حکایت ابلیس و غیر آن چگونه باشد

که محقق مقارن شده افعال ایشان رضی را ه و آنکه که حاصل میشود باعمال بضروب ابتلا و امتحان که از جانب خدای است

محض است و این حدیث نبوی دلالت بر معنی دارد ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم یبلغها بعمله

هر بنده که سبقت گیرد برای او از خدای منزلتی [illegible]

ابتلاه الله فی جسده او ماله ثم صبّره علی ذلک حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله

مبتلا میکند خدا او را در جسد یا مالش پس صبر او را بر آن [illegible] منزلتی که سبقت گرفته از خدای

و در بعضی کتب سماوی است من احب واحب صببت علیه البلایا و هر جا این یافت میشود

هر که دوست داشت [illegible] بلا

برایشان بود هر چه آنچه آثار بایست بنی ص و آله ایشان هم یافتند و نازل شد مثل مصایب ایشان و محن ایشان

از آسمان بزندان سرای دنیا و مشاهده شده در غیر ایشان هیچ زمان و شنیده نشد حلول آن در غیر ایشان در

هیچ زمان از آنچه گذشت بر امیر المؤمنین بعد از رحلت پیغمبر و بعد از و بر پسرش امام حسن و بعد از امام حسن بر برادرش

امام حسین و بعد از آنحضرت واحدا بعد واحد صلوات الله علیهم اجمعین از آنچه عاجز می آید از ذکر آن طومارها و احاطه بیان آن

نمی تواند کرد دفاتر از آنچه ممتحن آن محن نشده احدی از اولین و آخرین با طرب ایشان و استسلام ایشان مر پروردگار خود را

و انقطاع ایشان بسوی او و این را نیکو میشناسد کسی که تفحص و تصفح کتب سیر بوده و مطلع شده بر کتب مقاتل

ایشان و مصایب ایشان و معلوم است که خدای تعالی هیچ پیغمبر را از انبیاء سلف امتحان نکرد که چون حضرت

ابرهیم ع بقتل عزیز ترین فرزندان برود و اقرب ایشان نزد او با آنکه گریه بر مصایب ایشان موجب رفع درجات اهل ثواب است

بلکه او جبست برای حضرت ابرهیم ع چه او اعظم است از مباشرت تقتیل فرزند و بستن و صبر کردن بر الم آن و فی

که مجلی از و اقعه حضرت امام حسین ع شنید و ارشاد میکند بر این آنچه در عیون اخبار الرضا است از عبد الواحد بن

محمد بن عبدوس نیسابوری عطار از محمد بن علی بن قتیبه نیسابوری از فضل بن شاذان که گفت شنیدم از حضرت

امام رضا صلوات الله و سلامه علیه که میگفت لما امر الله ابرهیم ع ان یذبح مکان ابنه اسمعیل

وقتی که امر نمود خدای ابرهیم را که قربانی کند بجای پسر خود اسمعیل

الکبش الذی انزله علیه تمنی ابرهیم ان یکون قد ذبح اسمعیل ع بیده و انه لم یؤمر بذبح الکبش

قوچی را که فرستاده بود تمنی آرزو کرد ابرهیم که قربان کند اسمعیل را بدست خود [illegible]

مکانه لیرجع الی قلبه ما یرجع الی قلب الوالد الذی یذبح اعز ولده بیده فیستحق بذلک ارفع

بجای او برای آنکه رجوع کند بدل او آنچه رجوع کند بدل پدری که میکشد [illegible] عزیز ترین فرزند را بدست خود [illegible]

ارجات

درجات اهل الثواب علی المصائب فاوحی الله عز و جل الیه یا ابرهیم من احب خلقی الیک

درجه از درجات اهل ثواب بر مصیبت پس وحی فرستاد خدای باو که ای ابرهیم کیست دوست ترین خلق من بسوی تو

فقال یا رب ما خلقت خلقا هو احب الی من حبیبک محمد ص و آله فاوحی الله عز و جل الیه

پس گفت یا رب نیافریدی هیچ آفریده دوست تر از حبیب خود محمد پس وحی کرد [illegible]

هو احب الیک من نفسک قال بل هو احب الی من نفسی فقال اولده احب الیک او ولدک

که او را دوست تر میداری یا خود را گفت او را دوست تر میدارم از خود پس گفت آیا فرزند او را دوست تر میداری یا فرزند خود را

فقال بل ولده قال فذبح ولده ظلما علی ید اعداء الله اوجع لقلبک او ذبح ولدک فی طاعتی

گفت فرزند او را گفت پس سر بریدن فرزند او بظلم بدست دشمنان خدا دل تو را آزرده میکند یا قربان کردن فرزند تو در طاعت من

قال یا رب بل ذبحه علی ید اعداء الله اوجع لقلبی قال یا ابرهیم ان طایفة تزعم انها

گفت یا رب ذبح او بدست دشمنان خدا دل مرا بیشتر بدرد می آورد گفت یا ابرهیم بدرستی که طایفه گمان میبرند

من امة محمد ستقتل الحسین ع من بعده ظلما و عدوانا کما یذبح الکبش و یستوجبون

[illegible]

بذلک سخطی فجزع ابرهیم ع لذلک و توجع قلبه و اقبل یبکی فاوحی الله عز و جل الیه یا ابرهیم

[illegible] پس جزع کرد ابرهیم برای آن و درد آمد دلش و شروع کرد بگریه پس وحی آمد از خدای عز و جل که ای ابرهیم

قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین و قتله و اوجبت لک

بتحقیق فدا کردم جزع ترا بر پسرت اسمعیل برای قربان کردن بدست خود بجزع تو بر حسین و کشته شدن او و واجب ساختم ترا

ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب و ذلک قول الله عز و جل و فدیناه بذبح عظیم

بالاترین درجه اهل ثواب بر مصیبتها فدا کردیم او را بذبح قربانی عظیم

پس باید که تامل نماید شخص بصیر بعین صحیح غیر علیل که کاهست که در میاید با ابتلا آنچه عاجز میشود از آن قوه علمی و لهذا خدای تعالی

مبارز و هر کس اگر میخواهد که بمرتبه برساند با وجود عجز اکمل از رسیدن آن مرتبه جعل میکند بر تمنی که قتل ابرهیم ع

کردنی قتل اسمعیل پسرش را بدست خودش موجب نیل ارفع درجات اهل مصایب شد و آن جزعش بر حضرت

امام حسین ع در حین اعلام خدای ع بر او موجب ارفع اهل ثواب بر مصایب محقق دانسته که دریافته میشود مصایب

آنچه دریافته نمیشود و بغیر آن و ارفع آنست جزع ابرهیم بر پسرش اسمعیل اگر چه ذبح او بدست خودش بود و جزعش بر امام

محقق عرض ان کرده و رسیده آن بارغ درجات اهل مصائب بر مصائبشان ... بحضرت ائمه

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا تمسك في اخراه بالسبب الاقوى هم القوم فاقوا العالمين مآثرا محاسنها تجلي والآيات تروى

بهم عرف الناس الهدى فهديهم يضل الذي يقلي ويهدي الذي يوي مولاتهم فرض وحبهم هدى وطاعتهم قربى وودهم تقوى

خوشا حال کسی که متمسک بوده ایشان و مسعود بسعادت محبت ایشان است و روایت کرده صدوق در عیون

اخبار الرضا ع از آنحضرت از آبای آنحضرت از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که گفت قال رسول الله

من احب ان يركب سفينة النجوة ويستمسك بالعروة الوثقى ويعتصم بحبل الله المتين فليوال

عليا بعدي وليعاد عدوه وليأتم بالائمة الهداة من ولده فانهم خلفائي واوصيائي

وحجج الله على الخلق بعدي وسادة امتي وقادة الاتقياء الى الجنة حزبهم حزبي وحزبي حزب الله

وحزب اعدائهم حزب الشيطان مولف ابد ظله میگوید ... که قال الله الا ان حزب

الله هم الغالبون الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون و تحقیق دلالت میکند

این حدیث بر آنکه ایشان ... انبیا اند بسوی جنت و تحقیق گذشت مثل این روایت و روایت کرده رئیس

الطائفة قدوة الفرقة الناجية ابو جعفر الطوسي در کتاب مصباح مرفوعا الى حضرت امیر المؤمنین ع که گفت

قال رسول الله صلى الله عليه و آله حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله انه قال من شهد ان لا اله

الا انا وحدي وان محمدا عبدي ورسولي وان الخليفة من بعدي بالافضل علي بن ابي طالب

وان الائمة من ولده حججي ادخلته الجنة برحمتي ونجيته من النار بعفوي وابحت له جواري

واوجبت له كرامتي وجعلته خاصتي وخالصتي ان سالني اعطيته وان شاء رحمته وان سكت

اعطيته وان قرع بابي فتحته وان دعاني اجبت دعاءه وان لم يشهد ان لا اله الا انا او

شهد بذلك ولم يشهد ان محمدا عبدي ورسولي او شهد بذلك ولم يشهد ان علي بن ابي طالب

خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد ان الائمة من ولده حججي فقد جحد نعمتي وصغر عظمتي وكفر

بآياتي ورسلي ان سالني حرمته وان دعاني لم اجب دعاءه وان قرع بابي غلقته

وخيبه وذلك جزاء مني وما انا بظلام للعبيد وعزتي وعظمتي وكبريائي لو ان عبدا

عبدني الف عام ثم لقيني بغير ولاية علي بن ابي طالب واهل بيته المعصومين

كان حقا علي ان ادخله النار صاغرا ونیز روایت کرده در کمال الدین و تمام النعمة باسناد خود از حضرت

امام صادق ع همین الفاظ و روایت کرده همین را تا آنجا که وما انا بظلام للعبيد محمد بن احمد بن شاذان در مائة الا

الکه و در اینجاست که ان علي بن ابي طالب ع خليفتي و در اینجاست که جعلته له من خاصتي

وخلاصتي ان ناداني لبيته وان دعاني اجبته وان سالني اعطيته وان سكت ابتدأته

وان شاء رحمته وان قرعنی دعوته وان رجع الی قبلته وان فرع الی فضته ومن لم یشهد ان

واگر خواهد رحمت کنم واگر در زند بگشایم واگر بازگردد به سوی من قبول کنم [illegible]

انا کنت وکفر بآیاتی ورسلی ان قصد نی حجبته وان سالنی حرمته وان نادانی لم اسمع ندآه

[illegible]

وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته وذلک جزاؤه منی وما انا بظلام

واگر دعا کند اجابت نکنم دعوتش را واگر امید داشته باشد ناامید گردانم واینست جزای او از من [illegible]

للعبید پس جابر بن عبد الله الانصاری گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله من الائمة من ولد علی بن ابی

[illegible] یا رسول الله کیانند امامان از فرزندان علی بن ابی

طالب قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی

طالب گفت حسن وحسین دو سید جوانان اهل بهشت بعد از ان سید عبادت کنندگان در زمان خود علی

بن الحسین ثم الباقر محمد بن علی وستدرکه فاذا ادرکته فاقراه منی السلام ثم

پسر حسین بعد از ان باقر محمد پسر علی [illegible]

الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی

صادق است جعفر پسر محمد بعد از ان کاظم موسی پسر جعفر بعد از ان رضا علی پسر موسی بعد از ان محمد پسر علی

ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی ثم ابنه القایم بالحق مهدی امتی الذی یملا الارض

[illegible]

قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما هؤلاء یا جابر خلفائی واوصیائی واولادی وعترتی

بانصاف وعدل [illegible] این جماعه یا جابر خلفای من اند [illegible]

من اطاعهم فقد اطاعنی ومن عصاهم فقد عصانی ومن انکرهم او انکر واحدا منهم

هر که فرمان بردار ایشان [illegible]

فقد انکرنی بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه وبهم یحفظ الله الارض

[illegible]

ان تمید باهلها مولف اعزه الله تعالی میگوید که نزدیک باینست آنچه روایت کرده صدوق

در عیون اخبار الرضا [illegible] از آبای آنحضرت علیهم السلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از جبرئیل از حضرت

احدیت جل شانه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و قوله بعد ذلک

لا اله الا الله حصار منست هر که در حصار من در آید امن شود از عذاب من [illegible]

اما بشروطها وانا من شروطها واین نیکوسندیست چرا که محقق سقوط مصرع [illegible]

اما بشرطها چند ومن از آن شرطهایم

اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا لینجیک یوم الحشر من لهب النار فدع عنک قول الشافعی ومالک واحمد والمروی عن کعب الاحبار

ووال اناسا قولهم وحدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری ودر روایت دیگرست که فرمود من قال لا اله الا الله

هر که گفت لا اله الا الله

دخل الجنة بعد از ان اندکی خاموش شد وگفت بشروطها وانا من شروطها والله ورسوله اعلم نیست

درآمد در بهشت بشرطها چند ومن از آن شرطهایم

آنچه در اسرار الامامة است ثقة الاسلام طبرسی راست که هر که منکر باشد یکی از ائمه محققه را کافر باشد واگرچه

مقر باشد بخدا و رسول خدا چنانچه در اثر آمده ان النبی قال المنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا ودر روایت

منکر آخر ما همچون منکر اول ماست

کرده اند بعضی از ثقات یعنی محمد بن جمهور رحمه الله از فاضل ابن فهد از شیخ مفید از ابن قولویه از حضرت رسول صلی الله علیه

وآله انت یا علی والطاهرین من ولدک من انکر واحدا منکم فقد کفر وانکرنی فی مولت

تو یا علی و پاکان از نسل [illegible] هر کس که انکار یکی از شما کند [illegible]

حفظه الله تعالی میگوید من که این بر هانیست بر آن اتفاق محققین بل اجماع جمیع متاخرین مخالف و موالف که کفر عدم

ایمانست از آنچه از شان اوست اگر محض باشد و تمام ربانی بر آنست که ایمان تصدیقست معارف خمس

که آنچه محقق ساخته ام در کتب کلامیه خود وکل شروط بحدیکه نزد جزو شرطش پس هر کس که از شان از

سلک مومنین خارج باشد و داخل شود در سلک کافرین وکافر مستحق عذابست ابد الآبدین بدلایل عقلیه وبراهین

واجماع مسلمین ولا تنفعهم شفاعة الشافعین وان جهنم مثوی للمتکبرین از ایمه کرام [illegible]

[illegible]

مقنعی رؤسهم ولا ینفعهم ندامة النادمین لو ان لنا کرة فنکون من المؤمنین

سر فرو افکنده ایشان و فایده نبخشد ایشان را پشیمانی ... اگر آنکه ما را نوبتی دیگر زندگانی ... از مومنان بودیم

ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وایشت عاده حاذین پس هلاک ... وقد تبرأ

و اگر برگردانیده شوند هر اینه از نهیات ... شده

الذین اتبعوا من الذین اتبعوا لما رأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب

آنکسانی که مردم پیروی ایشان میکردند از آنکسانی که پیروی ایشان میکردند وقتی که عذاب ایشان رسید و بریده شود ... اسباب

... الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ... و از کتاب نوادر الصحو ... روایت است از ابی بصیر از

حضرت امام صادق ع که گفت گفتم مر آنحضرت را ما فضلنا علی من خالفنا والله انی لا ری الرجل

علیه السلام ... فضیلتی نیست ما را بر مخالف ما سوگند بخدا که من می بینم مردی

منهم ارخی بالا وانعم عیشا واحسن حالا واطمع فی الجنة قال فسکت حتی اذا کنا

از مخالفان که امید وارتر ... و بهتر و شادتر و امیدوارتر در بهشت ... پس خاموش شد تا آنکه بودیم

بالابطح من مکة تضجون الی الله قال یا محمد هل تسمع ما اسمع کنم اسمع ضجیج الناس الی الله گفت

بابطح ... از مکه مردم فریاد بر آورده بخدا گفت ای محمد آیا می شنوی آنچه من می شنوم ... میشنوم فریاد مردم را بدرگاه خدا

ما اکثر الضجیج والعجیج واقل الحجیج والذی بعث بالنبوة محمدا وعجل روحه الی الجنة ما یتقبل

چه بیشتر از فریاد و غوغا و کمتر از حجاج سوگند بانکه بر انگیخت به نبوت محمد را و تعجیل کرد روح او را بجنة که قبول نشود

انه الا منك ومن اصحابك کنت پس بسود دست مبارک خود بر روی من پس من بدیدم اکثر مردم را

الا از تو و از اصحاب تو

خوک و خر و بوزنه الا رجل بعد رجل و از کتاب مذکور است هم از ابی بصیر که گفت گفتم مر امام جعفر بن محمد ع ما را قوم را

که من مولای تو ام و شیعه تو ام ضعیف و نابینا ام آیا ضامن من میشوی بهشت گفت اولا اعطیك

بالعلم ... علامة الائمة گفتم و ما علیك ان تجمعها التی عندی و تحب ذلك گفتم و کیف لا احب پس

نشانه امامان ... و آنچه بر تست ... که جمع کنی آنرا ... که میخواهی تو آنرا ... چگونه نخواهم

همیشه دست مبارک بر پیشم من و من می دیدم این خانه مسقف را و آنها را که نشسته اند دران خانه

یا ابا محمد هذا بصرك انظر ما تری بعینك ابو بصیر گفت بخدا سوگند که ندیدم آنجماعت را الا سگ یا خوک

یا بوزنه

یا بوزنه گفتم این خلق ممسوخ چیستند امام ع گفت هذا الذی تری هذا السواد الاعظم لو کشف

این آنست که می بینی این سواد اعظم است اگر گشوده شود

للناس غطاء فما نظر الشیعة الی من خالفهم الا فی هذه الصورة ثم قال یا ابا محمد ان

برای مردمان پرده پندار نظر نکند شیعه بسوی آنکه مخالف ایشان باشد الا در همین صورتها گفت یا ابا محمد اگر

احببت ترکتك علی حالك هذا وان احببت ضمنت لك علی الله الجنة ورددتك

دوست داشتی ترا وا گذاشتم ترا بر حال خود این که بود و اگر خواهی تو ضامن شوم برای تو بر خدا جنت را و واگردانم ترا

الی حالك الاول قلت لا حاجة الی النظر الی هذا الخلق المنکوس رددنی فالجنة

بحال خود که اول داشتی گفتم حاجتی ندارم باینکه نظر کنم بسوی این خلق سرنگون باز گردان مرا باز گردان مرا که بهشت

عوض پس بسود دست مبارک بر پیشم من و من باز گشتم بحالی که بودم و از کتاب مذکور است از ابی بصیر

از حضرت امام صادق ع که گفت حج میگذاردم با حضرت امام ابی عبدالله جعفر ع پس در عقبی که در طواف

بودیم گفتم مر او را یا ابن رسول الله یغفر الله لهذا الخلق امام گفت ان اکثر من تری قردة وخنازیر

ای پسر رسول خدا آیا می آمرزد خدای مر این خلق را ... بیشتر که می بینی بوزنه و خنزیرانند

گفتم ارهم فتکلم بکلمات بعد از آن کشید دست مبارک را بر چشم من پس ایشان را دیدم بهمان گفت گفتم پس از

گشت بصر من پس دعا کرد و دیدم آنجماعت را بهمانکه دیدم در بار اول بعد از آن گفت انتم فی الجنة تحبرون

وبین اطباق النار تطلبون فلا توجدون والله لا یجتمع فی النار منکم اثنان لا والله

و میان طبقات دوزخ طلب کنند پس نیابند و خدای جمع نگردد در دوزخ از شما دو کس ... نه بخدا سوگند

ولا واحد

فصل

در طرفی از فضل شیعه پس در کتاب جامع الاخبار

باسناد تا علی بن بلال از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه و علی آبائه

از آبای کرامش از حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسالت ص و آله از حضرت جبرئیل از حضرت میکائیل

از حضرت اسرافیل از لوح از قلم که گفت میگوید خدای ع ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل

دوستی علی بن ابی طالب حصار منست پس کسی که داخل

حصنی امن من عذابی و باسناد تا حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین از پدرش از حضرت امیر المؤمنین

که گفت قال رسول الله ص و آله یقول الله عز وجل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی

میگوید خدای که ولایت علی بن ابی طالب حصار منست پس کسی که داخل حصار

امن نادی مولف عفا الله عنه میگوید من که از کتاب بود دلایل حمیری روایت از مالک جهنی که گفت نزد حضرت امام جعفر
محمد باقر ع نشسته بودم و نظر بجانب آنحضرت داشته در نفس خود فکری داشتم و میگفتم در دل که مرا این بحقیق چه تعظیم و تکریم کرده
خدای بعز آنکه گردانیده است حجت خود بر خلق خود پس آنحضرت بمن ملتفت شد و گفت یا مالک
الامر اعظم مما تذهب الیه مولف عفا الله میگوید من که از عجیب پس عجب نیست از آنچه از قول
آنحضرت ص واله استفاضه می توان کرد علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و روایت کرده رئیس اهل
ادب حسن بن علی بن داود در رساله خودش از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که گفت ابو حمزه ثمالی در زمان خود
المثله لقمان بود در زمان خود و در مشارق انوار الیقین است که معروف کرخی دربان حضرت امام موسی ع بود
جمعی از مسافران دریا که بیم طوفان داشتند شکایت از اوضاع دریا کردند او گفت هرگاه دریا موج برارد و آغاز طوفان کند
در یا رب معروف کرخی دمیده که ساکن میشود چون در دریا در آمدند دریا موج بر آورد و بنیاد طوفان شد برب معروف کرخی
سوگندش دادند در ساعت ساکن شد و ایشان نجات یافتند و این حکایت معروف و مشهور است چون این حکایت بعرض امام
رسید امام از معروف پرسید که این ترا از کجا روی داد معروف گفت یا مولای سری که بیست سال نظر شریف تو
بران افتاده باشد اگر این قدر قدر نداشته باشد پس حضرت امام فرمود بلی ولکن لا تعد
مولف عفا الله میگوید که نهی فرمود آنحضرت ع معروف را از عود باین الابرای آنکه موذی نشود این بانکه این
جرات مقتضی عجبی شود که اختلال در صواب روی نماید یا عود نکند شبهه بطریق اضطراب تا مبادا امر بر وجه مطلوب جاری نشود
و از مشکلات ابی علی طبرسی است که قال رسول الله ص واله ان الله تبارک وتعالی یبعث اناسا وجوههم
بدرستی که خدای تبارک و تعالی بر می انگیزد ...
من نور علی کراسی من نور علیهم ثیاب فی ظل العرش بمنزلة الانبیاء ولیسوا بانبیاء وبمنزلة الشهداء
ایشان بر کرسیها از نور بر ایشان جامها در سایه عرش بمنزله پیغمبران و نیستند پیغمبران و بمنزله شهدا
ولیسوا بشهداء فقال رجل انا منهم یا رسول الله وقال آخر انا منهم یا رسول الله فقال لا انتم
و نیستند شهید پس گفت مردی که من از ایشانم یا رسول الله و گفت من از ایشانم ای رسول خدای ...
من هم فوضع یده علی راس علی ع وقال هذا وشیعته وقال لا یستحقوا الا شیعة علی وعز ربانی
گفت ایشان نیستید دست خود بر سر علی ع و گفت این و شیعه این و گفت مستحق این نیستند الا شیعه علی ...
الرجل منهم لیشفع مثل ربیعه و مضر و روایت کرده صدوق در امالی خود مسندا تا ابی الجارود از ...

انس

انس بن مالک که گفت قال رسول الله ص واله وان الله تبارک وتعالی یبعث اناسا کما سبق الحدیث الی قوله
هذا وشیعته و روایت کرده علامه در جامع الاخبار مثل این الا اینکه اول این حدیث چنین است که ان الله تبارک وتعالی یبعث
یوم القیمه عبادا یتهلل وجوههم نورا علی یمین العرش وعن شماله بمنزلة الانبیاء الخ
روز قیامت بندگان را که تهلیل میکند روهای ایشان در حالت نوری از جانب راست عرش و از جانب چپ ...
تقریر مود حضرت رسالت پناه ص واله اناس محکوم علیهم باحکام مذکوره را بحضرت امیرالمومنین و شیعه آنحضرت و از جمله آنست
از قول آنحضرت که لیسوا بالشهداء حال آنکه حضرت امیرالمومنین سید الشهداست مولف ... میگوید که ...
است بیان فضل شیعه حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب فقط نه بیان رتبه امیرالمومنین ع برای آنکه مقرر و مبرهن شده که آنحضرت
افضل از انبیاست و منزلت او فوق منازل ایشانست و آنکه ... او منزلت در منازل انبیا ... ایشانند بحسب ...
ذلک پس ... امیرالمومنین ... انبیا پس ... آنحضرت ... شیعه آنحضرت این رتبه
علیه سنیه و مکانه رفیعه ... مراد باین ... است این حدیث داخل است با شیعه ایشان در ...
این کلام باین احکام مخصوص باعداء ... خواهد آمد در حدیث ... از حضرت امام ابی عبد الله علیه السلام که
ما من شیعتنا الا صدیق شهید و در حین ... آنحضرت ع استبعاد ... ان منهم من یموت علی فراشه
نیست از شیعه ما مگر راستگو تصدیق کننده و گواهی دهنده شهید شده
که مستدل بایه کریمه الذین آمنوا بالله ورسوله اولئک هم الصدیقون والشهداء ... بوده تعالی الله
آنکسانی که ایمان آورده بخدا و رسول خدا ایشانند تصدیق کنندگان و گواهی دهندگان ...
در مجمع البیان گفته که مجاهد گفت کل من آمن بالله ورسوله فهو صدیق وشهید و آیه ... را بر خواند
هر کس که ایمان آورده بخدای و رسول خدای پس او صدیق و شهید است
و صدیق کثیر الصدق است ... و این اسم مدح است ... و شهداء نزد پروردگار خود یعنی این گروه شهدا
اند نزد پروردگار خود ... که این جماعت ... نزد پروردگار خود ... ایمان را است اجر
ایشان و نور ایشان ... طاعت ایشان و نور ایمان ایشان ... بسوی بهشت و این قول عبد الله
بن مسعود است و روایت کرده است این را براء بن عازب از حضرت رسالت پناه محمد ص واله و روایت کرده عیاشی
باسناد از منهال قصاب که گفت گفتم حضرت امام ابی عبد الله ص را که دعا کن و از خدای درخواه که مرا شهادت روزی
کند پس حضرت امام گفت بدرستی که مومن شهید است و ... و از حارث بن مغیره است که گفت نزد حضرت

امام ابی جعفر محمد باقر ع بودم فقال العارف منکم هذا الامر منتظر له المحتسب فیه الخیر کمن جالد مع قائم
پس گفت که شناسنده از شما این کار را منتظر است و محتسب است خیر [illegible]
آل محمد بسیفه ثم قال اثبت الشرط بل والله کمن استشهد مع رسول الله فی فسطاطه وفیکم آیة من کتاب الله
آل محمد بشمشیر [illegible]
من کفتم وای آیة جعلت فداک قال الله والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء
کدام آیه است فدای تو گردم گفت خدای [illegible] که ایمان آورده اند بخدا و فرستادگان او ایشانند صدیقان و شهیدان
عند ربهم ثم قال صرتم والله صادقین شهداء عند ربکم کلا انها [illegible] و او استثنا فی با بتدائیه
نزد پروردگار [illegible] پس گفت صبر کردید والله در حالی که راستان [illegible] شهید بودید نزد پروردگار خود
پس برای تذییل است ابتدای الکه تذییل [illegible] برای تاکید منطوق است هم ابتدای تاکید مفهوم می باشد [illegible] پس برستی که قول
که قول آنحضرت که بمنزله شهدا اوکانه [illegible] میکند باینکه ایشان شهدا نیستند باینکی است یا احترازی و اگر این دو کلامی
می آید که موهم خلاف مقصود است آنچه دفع میکند آنرا پس اگر وجه بمنزلة الشهداء موهم آنست که ایشان شهیدان باشند
یا تمثیلی که درو کلامی می آید که موهم خلاف مقصود نیست لکن برای نکته است بمعنی مبالغه و این آنست که بودن ایشان بمنزله شهدا
[illegible] است و اگر ان غیر شهدا اند پس اثبات این برای نکته بوده باشد برای مبالغه اما انکه واو حالیه باشد
پس روشن شود [illegible] برای انکه مضمون جمله اعنی لیسوا الشهداء در صورة قیدی حیثیتی [illegible] برای انکه حال
برای عامل است و این افاده میکند الا انکه بمنزله شهدا اند و حال انکه خود غیر شهدا اند یعنی بر تقدیر انکه چنین باشد و ایشان
آن میکند که چنین نبوده باشد برای انکه مفهوم مخالف حجت نیست بجانچه در اصول بیین شده چون ثبوت حکم انحصار تقدیر انتقال این
قید اول [illegible] باشد بر تقدیر [illegible] پس نقیض میشود [illegible] حکم و [illegible] در کتاب الغیبت اسناد
صدوق تا جابر بن عبدالله الانصاری که گفت از حضرت رسالت پناه شنیدم که میگفت ان الله تبارک وتعالی خلقنی وخلق
برستی که خدای تبارک و تعالی آفرید مرا و آفرید
علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من نور فعصر ذلک النور عصرة فخرج شیعتنا فسبحنا فسبحوا
علی را و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از نور [illegible]
وقدسنا وقدسوا وهللنا وهللوا ومجدنا فمجدوا ووحدنا فوحدوا ثم خلق السموات والارض
[illegible]
والعلم

والملائکة فمکثت الملائکة مائة عام لا یعرف تسبیحا ولا تقدیسا ولا تمجیدا فسبحنا وسبحت شیعتنا
[illegible]
فمجدت الملائکة لتمجیدنا وقدسنا وقدست شیعتنا فقدست الملائکة لتقدیسنا ووحدنا
[illegible]
ووحدت شیعتنا فوحدت الملائکة لتوحیدنا فکانت الملائکة لا تعرف تسبیحا ولا تقدیسا ولا تهلیلا
و توحید کردند شیعه ما پس توحید کردند فرشتگان برای توحید ما پس نبودند فرشتگان تسبیح را و نه تقدیس را و نه تهلیل را
من قبل تسبیحنا وتسبیح شیعتنا فنحن الموحدون حیث لا موحد غیرنا وحقیق علی الله کما
پیش از تسبیح ما و تسبیح شیعه ما پس ماییم موحدان جایی که موحد غیر ما نبود و محقق است بر خدای همچنانکه
اختصنا واختص شیعتنا ان یرلن وشیعتنا فی اعلی علیین ان الله اصطفانا واصطفی
اختصاص داد ما را و اختصاص داد شیعه ما را که [illegible] شیعه ما را در اعلی علیین برستی که خدای برگزید ما را و برگزید
شیعتنا من قبل ان نکون اجساما فاجبنا فغفر لنا ولشیعتنا من قبل ان نستغفر الله
شیعه ما را پیش از آن که اجسام باشیم پس اجابت کردیم و بیامرزید ما را و شیعه ما را پیش از آنکه طلب آمرزش کنیم
و نیز روایت کرده مین ما رضم در مولد حضرت فاطمه م که روایت کرده حماد بن عثمان در کتاب خود از صفوان جمال
که گفت بحضرت حضرت امام صادق ع در آمدم و گفتم مر او را که فدای تو گردم شنیدم که میگفتی شیعتنا فی الجنة و در
شیعه تو هستند که گناه میکنند و ارتکاب فواحش مینمایند و شراب میخورند و تمتع در دنیا میکنند پس گفت نعم
هم اهل الجنة ان الرجل من شیعتنا لا یخرج من الدنیا حتی یبتلی بسقم او مرض او بدین
ایشان اهل بهشت اند برستی که مردی از شیعه ما بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه مبتلا شود به سقم یا بیماری یا بقرضی
او بجار سوء یؤذیه او بزوجة سوء فان عوفی من ذلک شدد الله علیه النزع حتی
یا بهمسایه بدی که آزار کند او را یا بزن بدی پس اگر از اینها معاف شود سخت سازد خدای بر او حالت جان کندن را تا
یخرج من الدنیا ولا ذنب علیه پس گفتم که لا بد است خود از رد مظالم پس گفت ان الله جل جلاله
[illegible]
جعل حساب خلقه الی محمد وعلی ع وکلما کان علی شیعتنا من الناس حسبناه من الخمس
[illegible]

فی اموالهم وکلما کان بینهم وبین خالقهم استوهبنا حتی لا یدخل احد من شیعتنا

از اموال ایشان ... تا آنکه در نمی آید یکی از شیعه ما

النار و در کتاب تمحیص است از فرات بن احنف که گفت نزد حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق ع بودم ناگاه مردی در آمد

از گروه ملاعین پس گفت یا ابا عبد الله اقبل الی و حضرت امام اقبال نفرمود از اعاده کرد و باز امام قبول نفرمود باز

اعاده کرد و بعد سیوم حضرت امام ع گفت ها انا مقبل فقل ولن تقل خیرا حضرت آن مرد گفت شیعه تو

اینست آنان زمان رو ... امام ... از خیر

نبیذ ها آشامند حضرت امام فرمود که ما باس لنبیذ اخبرنی ابی عن جابر بن عبد الله ان اصحاب

چه باکست مر نبیذ را خبر داد مرا پدرم از جابر بن عبد الله که بدرستی که اصحاب

رسول الله ص و آله کانوا یشربون النبیذ پس آن مرد گفت از نبیذ غرض من مسکر است نه نبیذ غیر مسکر

رسول خدای ... می آشامیدند نبیذ را

پس امام فرمود که ان شیعتنا ازکی واطهر من ان یجری الشیطان فی امعائهم رسیس وان

فعل ذلک المخذول منهم فیجدربا سقفا وثقنا بالاستغفار رعطوفا ولیتا عند الحوض والمکان فذلک

ویکون انت واصحابک یصدون عنکوفا راوی مذکور گفت پس زبان من گنگ شد و ساکت شدم و بعد از آن چون از مسکر

وی ایشی تو و اصحاب تو در مقام تنزیه حالی که ... آید

مراد خمر بود پس حضرت امام فرمود سلبک الله لسانک ما لک تؤذینا فی شیعتنا منذ الیوم

سلب کند خدا زبان ترا ... چیست ترا که اذیت میکنی در شیعه ما از امروز

بعد از آن فرمود اخبرنی ابی عن علی بن الحسین ع عن ابیه عن علی بن ابی طالب ع

خبر داد مرا پدرم از علی بن الحسین ع از پدرش از علی بن ابی طالب ع

عن رسول الله ص و آله عن جبرئیل ع عن الله تعالی انه قال یا محمد انی حرمت الفردوس علی جمیع النبیین

از رسول خدای از جبرئیل از خدای که گفت یا محمد ... حرام ساختم ... بر جمیع پیغمبران

حتی انت وعلی وشیعتکما الا من اقترف منهم کبیرة فانی ابلوه فی ماله او نحوف

حتی

من سلطانه حتی تلقاه الملائکة بالروح والریحان وانا علیه غیر غضبان فیکون ذلک

از سلطان او تا آنکه ملاقی شوند فرشتگان بروح و ریحان ... بر او غضبی پس میشود آن

جزاء لما کان منه فهل عند اصحابک هولاء شیء من هذا فلم او دع مولف حضرت امر ...

میگوید مسکوم من که مخصوصیت این حدیث بر بعضی لطایف اول آنکه این وتیره از شیعه است و لهذا فرمود که لن تقل خیرا

و مؤیدانست قول امام سلبک الله لسانک الخ دوم خبر داد آن حضرت از غیب و عدم خیر قول آن مرد که در مقام تشنیع و تعرض

بود بر شیعه آن حضرت ع سیوم آنکه سزاوار نیست تمکین احدی از تکلم در عرض مؤمن و لهذا اعراض فرمود از آن و اقبال نفرمود

بجانب او الا بعد از مبالغه آن مرد چهارم آنکه اقبال برای رد خیر است و لهذا اقبال برای رد کرد و اما حسن بودن نبیذ

سیلی نیست پنجم آنکه باقی سود برای مؤمن محلی صحیح و اگر چه دور از کار باشد عدول از آن نباید کرد و جانب غیر آن اگر چه آن غیر

نزدیک بکار باشد برای آنکه اصل آنست که فعل معصیت نباشد از برای اصل فعلیه مشترک میان معصیت و طاعت پس جانب برای

آن مخصوص و اصل عدم معصیت و ظاهر آنست که طاعت برای آنکه غالب از احوال مؤمن آنست که افعالش طاعت باشد

نظر ای ظاهر حاله از حیثیت تقیدش بایمان و التزامش مقتضای ایمان و این غالبیت مستفاد از ظاهر حال و قرار این پس

اصل و ظاهر مؤید انست و لهذا امام ع حمل نبیذ بر غیر مشهور فرمود و اینجا نبیذ غیر مسکر است چنانچه مذکور و فرمودست

در ثبت صدوق ناقد الاخبار بصیر فی الآثار محمد بن یعقوب الکلینی راست در کافی کلینی از حضرت امام جعفر بن محمد ع که امام

علیه السلام با شخصی حکایت میفرمود که اهل مدینه شکایت کردند بخدمت حضرت رسالت پناه ص و آله از تغیر آب

و فساد طبایعشان پس بغیر امر فرمود بنبیذ یعنی آنکه چیزی از شیرینی تر در آبهای خود میانداختند که خوشگوار شود و نبیذ

عبارت ازینست که چیزی از اقسام شیرینی در حوض یا چاه یا ظروف و اوانی آب اندازند تا خوش طعم و خوشبوی شود

چون حضرت رسالت امر به نبیذ فرمود مردی آمد و بخدمتکار خود امر کرد که جهت او نبیذ کند آن خدمتکار کفی از خرما

برای او در تغار آب انداخت پس از آن آب می آشامید و شست و شوی ثوب و بدن میکرد پس آن شخص با امام گفت

که عدد خرماهای که در کف آن خدمتکار بود چند بوده باشد امام فرمود که آنچه کف حمل آن تواند کرد آن شخص گفت

که یکی یا دو امام فرمود که می تواند بود که یکی بوده باشد و می تواند بود که دو بوده باشد آن شخص گفت که چند عدد می تواند بود

که گنجایی تغار بوده باشد پس امام فرمود که میان چهل تا هشتاد و زیاده ازین هم پس آن شخص گفت که بحسب ارطال

چند بوده باشد پس امام فرمود که از رطل تا رطل اعراف است ششم آنکه شان شیعه منزه است از جمیع محرمات

وامام اشاره باین فرموده بقوله ع ان شیعتنا ازکی واطهر آخ **هفتم** آنکه هرکس از فرقه ناجیه شیعه محترمی بعمل آورد مخذولست وچگونه نباشد پس برستی که اگرچه سالم میماند از عقاب گناه کاران اما فوت میشود از ثواب مطیعان **هشتم** آنکه دخول ایشان در بهشت بعد از ایشان پیش از دیگرانست از برای آنکه هرگاه ایشان تقدم بر انبیا متقدم گشتند پس بطریق اولی تقدم بر امم ایشان خواهند کرد فکیف که کسب ثواب اقرب است باین از جمل الوریٰ پس روایت کرده اسعد بن ابرهیم اربیلی در اربعین خود از احمد بن باسناد دیگر تا باز از ام سلمه ام المومنین رضی الله عنها که گفت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله شنیدم که میگفت ما من قوم اجتمعوا ذکرون

فضل محمد وآل محمد الا هبطت ملائکة السماء ویستغفرون لهم فاذا افترق القوم عرجت الملائکة

بما قالوا فتبارح اقطار السموات بارح الحدیث قال الله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب

آنچه گویند پس کشاده شود کناره‌های آسمانها بسبب سخن حدیث گفت خدای تعالی بسوی او بر میرود سخن پاک

نهم آنکه غیر ایشان از فرق اسلام این لطف حصول نیست وایما بافت قوله ع فضل عند اصحابک هولاء شیء من ذلک **دهم** آنکه ایمان موجود نیست الا در ایشان لهذا لایق عفو ومستحق دخول جنت نیستند الا ایشان ومؤید اینست آنچه در کتاب امالی طوسی است باسناد تا ابی ذر که گفت پیغمبر صلعم وآله را دیدم که دست مبارک خود بر ابر امیرالمؤمنین نهاد وگفت یا علی من احبنا فهو العربی ومن ابغضنا فهو العلج

یا علی هرکه دوست دارد ما را او عربی است وهرکه دشمن دارد ما را پس او کافر است

فشیعتنا اهل البیوتات والمعادن والشرف ومن کان مولده صحیحا وما علی

پس شیعه ما اهل خانه‌ها ومعادن وشرفند وهرکسی که باشد مولد او درست

ملة ابرهیم الاخس وشیعتنا وسائر الناس منها براء وان الله تعالی وملائکته

یهدمون سیئات شیعتنا کما یهدم القوم البنیان وروایت کرده است این را در کتاب

خراب میکنند بدیهای عمل شیعه ما را همچنانکه خراب میکنند قوم عمارت ها را

ومؤید اینست قوله ع ویکون انت واصحابک ... عکوفا وازمناقب ابن المغازلی فقیه شافعی است

باسناد ابن الفضل که گفت شنیدم از رشید که میگفت شنیدم از مهدی که میگفت شنیدم از منصور که میگفت حکایت کرد مرا ابو پدرم از پدرش از ابن عباس رض که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف

مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هرکه ارتکاب آن کرد نجات یافت وهرکه تخلف کرد

عنها هلک **یازدهم** آنکه ایمان مرکب از عمل خیست ولهذا اصحاب کبایر از اهل ایمانند ووعد بآزمودن ومبتلا گشتن در مال وامثال آن فرموده تا زمانی که بلقاء او ملاقی شوند محفوف بالروح والریحان وخدای ایشان بر ایشان در مقام غضب نباشد **دوازدهم** آنکه مومن بیرون نمیرود از دنیا که بر او گناهی باشد مگر آنکه پاک شده باشد از آن گناه ودلالت میکند برین آنچه روایت کرده در کتاب تمحیص زکریا بن آدم که گفت داخل شدم بخدمت حضرت امام ابی الحسن رضا ع قال یا زکریا بن آدم شیعة علی رفع عنهم القلم گفتم فدای تو گردم

ای زکریا پسر آدم شیعه علی ... برداشته شده از ایشان قلم

پس علت چه چیز فرمود که لانهم اخروا فی دولة الباطل یخافون علی انفسهم ویحذرون

از برای آنکه ایشان افتاده‌اند در دولت باطل ... بر نفسهای خود ... حذر میکنند

علی امامهم یا زکریا بن آدم ما احد من شیعة علی اصبح صبیحة الی سیئة

بر امام خودشان ای زکریا پسر آدم نیست یکی از شیعه علی که در آورد صبح بسوی یک سیئه

او ارتکب ذنبا لا امسی وقد نالد حظ حط عنه سیئاته ومراد از رفع قلم گذشتن از

یا ارتکاب کند گناهی را شب نمیکند که ... ترک سیئات او ... او

گناهان ایشان است بنابر تفاوت اسباب تمحیص وفی قوله ع ما احد من شیعة علی اصبح الخ مؤید اینست آنچه روایت کرده هم در کتاب تمحیص از عمر الساباطی که گفت گفتم حضرت ابی عبدالله جعفر ع را که من ... می‌شنوم از اصحاب خود که گناهی را که مرتکب ذنوب مهلکه میشوند پس آنحضرت فرمود یا عمر لا تشنع علی

اولیاء الله ان ولینا لیرتکب ذنوبا یستحق بها من الله العقاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسقم

حتی یمحص عنه الذنوب فان عافاه فی بدنه ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده ابتلاه

تا آنکه کاسته میشود از او گناهان پس اگر از عیب ... باشد مبتلا میکند او را در فرزند پس اگر ...

اللهم في اهله فان عافاه في اهله ابتلاه الله عز وجل في بجاره سوء يؤذيه فان عافاه

خدای بعد در اهلش پس اگر معاف دارد ... مبتلا سازدش خدای بهمسایه بد که آزارش دهد پس اگر معاف دارد

الله من بوائق الدهر شدد عليه خروج نفسه حتى يلقاه وهو عنه راض فقد اوجب

خدا ابش از مصیبات روزگار سخت گیرد بروی بیرون آمدن جان تا آنکه بلقای حق رسد و او ازوی راضی باشد محقق واجب

له الجنة وگفته است رئیس الطایفه شیخ المحدثین ناقد الاخبار حافظ الآثار ابو جعفر الطوسی در تهذیب از

علی بن مهزیار از حسین بن سعید از صفوان بن ابی سبل که گفت قال ابو عبد الله عليه السلام من احتكم

على من اتم عليه دخل الجنة وان لم يقل كما تقول ان وباسنادش تا زید شحام که گفت

رسید مرا حضرت ابی عبد الله جعفر از حال مردی و من نزد آنحضرت بودم پس گفتند او بر دیس احمد کرده [illegible] گفت

درحق او خیری بعد از آن گفت بروی که [illegible] عليه فعلمني عليها وسماها بشرة قال فاستحيان

مرات براد پس تعلیم کردم آن را ونام کرد آن را بشره

ذلك في وجه ابي عبد الله ع وكنت اترقبها اخذ ولي على فيلقيه في النار من اجل

این [illegible] حضرت ابی عبد الله [illegible]

گفت پس آن مرد گفت هو في حل جعلني الله فداك پس حضرت امام گفت او كان ذلك قبل ان

او در حل است گردانیده است مرا خدا فدای تو تا آنکه [illegible] قبل از این

وهر کس که آینه عقلش مرآینه بزنگ شبهه شبال تیره است وصقالت از انوار هدایت [illegible]

منتقش بنور صورت الیقینی [illegible] شیعه [illegible] رضوان الله علیهم [illegible] کتب مجمع است

از حضرت امام ابی جعفر محمد باقر و حضرت امام ابی عبد الله جعفر علیهما السلام که مردو گفتند ان الله تعالى

خلق محمدا من طينة من جوهرة من تحت العرش وانه كان لطينته نضح فجبل

آفرید محمد ص و آله را از سرشتی از جوهری از زیر عرش وان جوهر بود برای طینت [illegible]

طينة امير المؤمنين ع من نضح طينة رسول الله صلعم وآله وكان لطينة امير المؤمنين ع

سرشت امیر المؤمنین علیه السلام از بخه سرشت رسول خدای که بود برای سرشت امیر المؤمنین ع

نضح

نضح فجبل طينتنا من نضح فضل طينة امير المؤمنين ع وكان لطينتنا نضح فجبل طينة

بخت پس سرشت کل ما را از بخه زیاده سرشت امیر المؤمنین ع که برای سرشت ما بود بخت در سرشت کل

شيعتنا من نضح طينتنا فقلوبهم [illegible] الينا وقلوبنا تعطف عليهم عطف

شیعه ما را از بخه طینت ما پس دلهای ایشان بسوی ما و دلهای ما مهربان شود بر ایشان مهربانی

الوالد على الولد ونحن لهم خير منهم لنا ورسول الله لنا خير ونحن لهم خير ودر کتاب

مذکورست از حضرت امام باقر ع که گفت یا جابر خلقنا نحن ومحبينا من طينة واحدة

بيضاء نقية من اعلى عليين فخلقنا نحن من اعلاها وخلقت شيعتنا من

نورانی [illegible] از بلندترین بلندیها پس آفریده شدیم ما از بالاترین آن و آفریده شدند شیعه ما از

دونها فاذا كان يوم القيمة التفت العليا بالسفلى فضربنا بايدينا الى حجزة

نبينا وضرب شيعتنا بايديهم الى حجزتنا فاين يصير الله بذرية النبي وذريته

واين يصير ذريته محبيها پس دست بر عالمین بر بزرد و گفت دخلناها ورب الكعبة

طبرسی گفته است که سوال کردند [illegible] ابن عباس [illegible] و در عیون اخبار الرضا

باسناد صدوق تا حسن بن علی [illegible] از حضرت امام ابی الحسن الرضا ع که گفت ان رسول الله ص قال

يوم القيمة اخذ بحجزة الله ونحن اخذون بحجزة نبينا وشيعتنا آخذون بحجزتنا

روز قیامت [illegible] و شیعه ما [illegible]

بعد از آن گفت که حجزه عبارت از نور است و گفته است در حدیث دیگر که معنی حجزه این است [illegible]

[illegible] که ارشاد میکند [illegible] شیعه ما از اصل واحدند و روایت [illegible]

الثقات [illegible] رئیس المحدثین محمد بن یعقوب الکلینی است باسناد تا جابر الجعفی که گفت پیش حضرت امام

ابی جعفر محمد باقر ع بودم پس شیخ فرمود رسانید که فدای تو شوم بسیار باشد که مردم لاف زنند از غیر منصب خود و با
امری که ایشان را پراهن حواشی ان بار نباشد من میخواهم که در من نظری فرمایی تا مرا ایمن گرداند انصاف معرفت حق ایمان باشد
وایمنی را اهل من واجبات من در حق من علم کم سند پس امام فرمود یا جابر ان الله عز وجل خلق المؤمنین من
ای جابر بدرستی که خدای عز وجل آفرید مومنان را از
طینة الجنان واجری فیهم من ریح روحه فلذلک المؤمن اخو المؤمن لابیه وامه ورواه
سرشت بهشت و روان کرد از باد لطیف روح خود پس بنابرین مومن برادر مومن باشد برادر پدر و مادری
کرده محمد بن احمد بن شاذان در مائة از طرق عامه از ابن عباس که گفت قال رسول الله صلعم وآله انت
منی وانا منك وذریتك منا ونحن منهم یدخلون قبل الامم بخمسمائة عام وچگونه چنین نباشد که
تو از منی و من از تو و ذریهٔ تو از ما است و ما از ایشانیم در می آیند پیش از امتان دیگر بپانصد سال
وشیعتك منا ونحن منهم
در کتاب مذکور است از حضرت امام موسی بن جعفر ع از پدرش از آبایش علیهم السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان الله لما خلق الجنة عدن قال لها تزینی فتزینت ثم قال لها تکلمی فقالت طوبی لمن دخلنی
بدرستی که خدای تعالی که آفرید بهشت عدن را گفت مر او را که زینت کن پس زینت کرد پس گفت سخن کن
وجلالی ما خلقتك الا للمؤمنین وطوبی لك وطوبی لساکنیك ثم قال یا علی انت
سوگند بعزت و جلال خودم که نیافریدم ترا الا برای مومنان خوشا بحال تو و خوشا بحال ساکنان تو پس گفت ای علی تو
امیر المؤمنین وشیعتك المؤمنون والذی بعثنی بالحق نبیا ما خلقت یا علی جنة عدن
فرمان فرمای مومنانی و شیعه تو مومنانند سوگند بآنکه برانگیخت مرا بحق پیغمبری که مخلوق نشد ای علی بهشت عدن
الا لك ولشیعتك ودر کتاب مذکور است که از طرق عامه است از ابی هریره که گفت قال رسول الله صلعم وآله
ان الله عز وجل خلق فی السماء الرابعة مائة الف ملك وفی السماء الخامسة مائة الف
بدرستی که خدای تعالی آفرید در آسمان چهارم صد هزار فرشته و در آسمان پنجم صد هزار
ملك وفی السماء السابعة ملکا راسه تحت العرش ورجلاه تحت الثری وملائکة
فرشته و در آسمان هفتم فرشته که سرش در زیر عرش و پاهایش در زیر زمین است و فرشتگان
اکثر من ربیعة ومضر لیس لهم طعام وشراب الا الصلوة علی امیر المؤمنین علی بن ابی
بیشتر از قبیله ربیعه و مضر و نیست ایشان را طعامی و شرابی غیر صلوات بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

طالب

طالب ع ومحبیه والاستغفار لشیعته المذنبین وموالیه وصفاء الجواهر وخلوص
و محبان او و طلب آمرزش برای شیعه گناهکار و موالیان او
القوابل بولی ذوارف الفیض ودر مسند احمد بن حنبل است باسنادش که حضرت رسول الله صلعم
بدست گرفت دست حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام را و گفت من احبنی واحب هذین
هر کس دوست دارد مرا و دوست دارد این دو را
واباهما وامهما کان معی فی درجتی وگفته است ثقه جلیل علی بن عیسی در کشف الغمه این حدیث را که
و پدرشان و مادرشان را باشد با من در درجهٔ من
نقل کرده است احمد در مواضع متعدده از مسندش و این حدیث بغایت عظیم وجلیل القدر است مگر ام و خبش قریش
قدیم ببرد اگر بوده که فی درجتی و این محلی است که زیر آن محل توقف جلیل است حکیم و اینهمه منقول است از منقول و معقول مولف
اعلی امة درجه میگوید که میگویم من که این حدیث را روایه کرده صدوق در امالی خود باسنادش تا علی بن جعفر که گفت
حکایت کرد برای من برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرش از جدش از حضرت امیر المومنین که فرمود اخذ رسول الله صلعم
بید الحسن والحسین فقال من احب هذین واباهما وامهما کان معی فی درجتی ودر کتاب خرائج
دست حسن و حسین را پس گفت هر کس دوست دارد این دو را و پدر و مادر ایشان را باشد با من در درجهٔ من
الخرائج است که روایت کرده محمد بن الحسن بن بهلول از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق ع که گفت من احبنا
کان معنا فی السنام الاعلی ومن انحرف عنا فالی النار مولف میگوید که اخبار در این باب بسیار است
هر کس دوست دارد ما را با ما باشد در کوه بلندترین و هر کس منحرف شود از ما پس بسوی دوزخ رود
محبان ایشان را الجنة وعدو ایشان جهنم داشته باشد و دشمن گفته تود عدوی ثم تزعم انی
دوست میداری دشمن مرا پس گمان میکنی که
صدیقك ان الرای لعازب با دوستان دوست ترا دوستی نگرفت و دشمنان دوست بیرون ز بهر دوست
دوست توام بدرستی که رای از تو دور شده
ودر کتاب کافی کلینی است باسنادش تا اسحق بن عمار از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق ع که گفت
کل من لم یحب علی الدین ولم یبغض علی الدین فلا دین له وروایت کرده محمد بن احمد بن شاذان
هر که دوستی او نه برای دین و دشمنی او نه برای دین باشد پس دین ندارد

در مناقب از طرق عامه باسناد تا حضرت امام جعفر بن محمد الصادق از آبائش علیهم السلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که گفت
انت یا علی امیر المؤمنین وامام المتقین یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین وخیر
ای علی تو فرمان فرمای مؤمنانی و امام متقیانی ای علی تو سید اوصیائی و وارث علم پیغمبرانی و بهترین
الصدیقین وافضل السابقین یا علی انت زوج سیدة نساء العالمین وخلیفة خیر المرسلین
تصدیق کنندگانی و فاضلترین پیشی گیرندگانی ای علی تو جفت سیده زنان عالمیانی و خلیفه بهترین پیغمبرانی
یا علی انت مولی المؤمنین یا علی انت الحجة بعدی علی الناس اجمعین استوجب الجنة
ای علی تو آقا و مولای مؤمنانی ای علی تو حجت خدائی پس از من بر مردمان همگی واجب شود بهشت
من تولاک واستحق دخول النار من عاداک یا علی والذی بعثنی بالنبوة واصطفانی علی جمیع
[illegible]
البریة لو ان عبدا عبد الله الف عام ما قبل الله ذلک منه الا بولایتک وولایة الائمة من ولدک
[illegible] بولایت تو و ولایت ائمه که از ذریت تو اند
وان ولایتک لا تقبل الا بالبرائة من اعدائک واعداء الائمة من ولدک بذلک اخبرنی
[illegible] ولایت تو قبول نشود الا به بیزاری از دشمنان تو و دشمنان امامان که از ذریه تو اند باین خبر داد مرا
جبرئیل علیه السلام فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر [illegible]
جبرئیل این زمان هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد پس کافر شود
احتمال دو معنی دارد یکی آنکه متعلق بولایة حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد و دیگری آنکه متعلق بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد پس هر کس خواهد
ایمان آورد بولایة تو و هر کس خواهد کافر گردد یا آنکه هر که خواهد بدین قول من ایمان آورد و هر کس خواهد کافر شود [illegible]
است باین قول لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله و اگر [illegible]
نمی یابی قومی را که ایمان بخدا و بروز قیامت داشته باشند دوست دارند کسی را که مخالفت خدا و رسول کرده
از یزید بن شراحیل که یکی از اصحاب امیر المؤمنین بود که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت حدثنی النبی صلی الله علیه و آله
وانا مسنده الی صدری یا علی الم تسمع قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
[illegible]
هم انت وشیعتک وموعدی الحوض اذا جئت الامم و روایت کرده حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس
[illegible]

٢١٩

که گفت در وقتی که این آیه آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین گفت هم انت وشیعتک تاتی
انت وشیعتک یوم القیمة راضین مرضیین ویاتی خصماؤک غضابا مقمحین و در کتاب عیون الاخبار
تو و شیعه تو روز قیامت راضی از خدا و خدا راضی از ایشان و می آیند خصمان تو [illegible]
است مسندا الی عیسی بن منصور الهاشمی که گفت حدیث کرد برای ما حضرت امام علی بن محمد بن علی علیه السلام از پدرش
محمد بن علی بن موسی از علی بن موسی از پدرش از آبائش از حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین که گفت قال امیر المؤمنین
قال لی رسول الله رایت لیلة اسری بی الی السماء قصورا من یاقوت احمر وزبرجد اخضر ودر
گفت مرا رسول خدا که دیدم من در شب معراج بسوی آسمان قصری چند از یاقوت سرخ و زبرجد سبز و مروارید
ومرجان وملاطها المسک الاذفر وترابها الزعفران وفیها فاکهة ونخل ورمان وحور خیرات
و مرجان گل آن از مشک خوشبوی و خاکش زعفران و در آن میوه و درخت خرما و انار و حوریان نیکو
حسان وانهار من عسل تجری علی الدر والمرجان والجوهر وقباب علی حافتی تلک الانهار وغرف
خوب صورت و نهرها از انگبین که روان میشود بر مروارید و مرجان و جوهر و قبه ها بر دو پهلوی آن جویها و غرفه ها
وخیام وخدم وولدان وفرشها الاستبرق والسندس والحریر وفیها اطیار فقلت یا حبیبی
و خیمه ها و خدمتکاران و پسران صاحب حسن و فرشها از قماشهای بهشتی و ابریشم و در آن پرندگان پس گفتم [illegible]
جبرئیل لمن هذه القصور وما شانها قال لی جبرئیل هذه القصور وما فیها خلقها الله عز وجل
جبرئیل برای کیست این قصرها و چیست شان آن جبرئیل مرا گفت که این قصرها و آنچه در آنست آفریده است خدای
واعد فیها ما تری ومثلها اضعافا مضاعفة لشیعة اخیک علی بن ابی طالب وخلیفتک
و مهیا ساخته در آن آنچه می بینی و مثل آن چند چند [illegible] برای شیعه برادر تو علی بن ابی طالب و خلیفه تو
من بعدک علی امتک ویدعون فی آخر الزمان باسم یراد به غیرهم الرافضة وانما هو زین لهم
از پی تو بر امت تو که ایشان را بخوانند در آخر زمان بنامی که [illegible] رافضی [illegible]
لانهم رفضوا الباطل وتمسکوا بالحق وهو السواد الاعظم ولشیعة ابنه الحسن من بعده ولشیعة
برای آنکه ایشان رفض باطل کرده و بحق چسبیده اند و آن سواد اعظم است و برای شیعه او حسن از پی او و برای شیعه
الحسین من بعده ولشیعة علی بن الحسین من بعده ولشیعة محمد بن علی من بعده ولشیعة
از پی او — از پی او — از پی او

جعفر بن محمد من بعده والشیعة موسی بن جعفر من بعده والشیعة علی بن موسی من بعده

جعفر بن محمد از پی او و برای شیعه موسی بن جعفر از پی او و برای شیعه علی بن موسی از پی او

والشیعة ابنه محمد بن علی من بعده والشیعة علی بن محمد من بعده والشیعة ابنه الحسن من بعده والشیعة

و برای شیعه پسرش محمد از پی او و برای شیعه علی بن محمد از پی او و برای شیعه پسرش حسن از پی او و برای شیعه

محمد المهدی من بعده یا محمد فهؤلاء الأئمة من بعدک أعلام الهدی ومصابیح الدجی وشیعتهم

[illegible]

ومحبیهم شیعة الحق وموالی الله وموالی رسوله الذین رفضوا الباطل واجتنبوه وفضل الحق

[illegible]

واتبعوه فیقولوا بهم فی حقهم وودوهم من بعد وفاتهم متناصرین علی محبتهم رحمة الله علیهم

[illegible]

انه غفور رحیم مولف [illegible] میگویم که اینجا که گفت که یدعون بالرافضة والمراد گفت و یراد بهم غیرهم

یعنی مراد ایشان غیر است چرا که رافضی را از رفض چیزی فرا گیرند حال آنکه رفض باطل و تمسک بحق است که ولایت علی است

وطعن زینت داده [illegible] که بیعت و امامت [illegible] است [illegible] والمراد گفت تمسکوا

بالحق وهو السواد الاعظم مراد از سواد اعظم [illegible] مشتمل است بر کثرت والطلس بر مذهب حق باشد

[illegible] که باطل حکم عدم محض دارد و این موجود است عدم [illegible] و در مشکوة الانوار [illegible]

از صالح بن سهل که گفت شنیدم که حضرت امام ابو عبد الله جعفر گفت شیعتنا کلهم فی الجنة محسنهم و مسیئهم

شیعه ما همه در بهشت اند نیکوکاران ایشان و بدکاران ایشان

وهم یتفاضلون فیما بعد ذلک بالاعمال از ابن ابی عمیر است که گفت قال ابو علی الحسن بن الحسین ما من شیعتنا

[illegible]

الا صدیق شهید من گفتم چون چنین باشد که ایشان میمیرند بر فراش خود پس گفت اما تتلو کتاب الله

[illegible]

الذین آمنوا بالله ورسله أولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم گفتم ز است گفتی فدای تو شوم

[illegible]

ای

[illegible]

۲۲۰

گویا چنان بود که من این آیه را در کتاب خدای هرگز نخوانده بودم ثم قال علی بن الحسین لو لم یکن الا لمن یقتل بالسیف

[illegible]

لا قل رتبة الشهداء و نا آنکه در کتاب مذکور است از مفضل از حضرت امام ابی عبد الله جعفر که گفت یقال للمؤمن یوم

[illegible] میگویند برای مؤمن روز

القیمة تصفح بوجوه الناس فمن سقاک شربة او اطعمک اکلة او فعل بک کذا وکذا فخذ بیده وادخله

[illegible]

الجنة قال انه لیمر علی الصراط ومعه بشر کثیر فیقول الملکة یا ولی الله یا عبد الله فیقول الله

[illegible]

جل ثناؤه اخبروا العبدی فاجازوه وانما سمی المؤمن مؤمنا لانه یجیز علی الله فیجیز امامه مولف [illegible]

[illegible]

میگوید [illegible] که دلالت میکند بر افضلیت شیعه بر بعضی عداشان از امم متقدمین و متاخرین از آن زمان تا این زمان

واین را وجوه متعدده است اول آنکه اجماع است بر آنکه این امت افضل امم اند و در میان امت جماعت ناجیه همین

طایفه محقه اند چنانکه در محل خود مبرهن شده و از محالات است که بتوسط این امت را فضل بر جهت باشد دوم آنکه این

فضایل از اند و این یقین است که فضایل مشهوره مذکوره از بین امة در شان دیگران شهرت ندارد و نیز معلوم است که التزام این

طایفه مر مقتضی تقوی و مروت را بمرتبه ایست که هرگز بران قیاس نتوان کرد چنانکه مستفاد میشود از کتب ایشان [illegible]

و معلوم میشود از سیر و حق ایشان سیوم ظواهر اعمال از طاعات و عبادات پس بدرستیکه منقول است از کرامات آنچه

منقول است از اسلاف این فرقه مثل مقداد و سلمان و عمار و ابی ذر از صحابه رضی الله عنهم از حضرت امیر المؤمنین

علیهم السلام پس بدرستیکه منقول است از آنان قبیله که کثرتهای ایشان از کثرت نماز مثل سینه شتر شده بود و این جماعت

معروف مشهور اند و اصحاب ائمه بزرگوار علیهم افضل الصلوة والسلام پس بدرستیکه از جمله علی بن مهزیار است که پیشانی او

مثل زانوی شتر شده بود و همچنین یحیی بن صفوان و عبد الله بن جندب و علی بن نعمان با یکدیگر معاقده کردند در بیت الله الحرام که

هر کدام باقی ماند از ایشان نماز آن دیگر را که در گذشته است بگزارد و روزه او را بدارد و بگذارد پس یحیی و عبد الله رحلت

کردند و علی ماند پس هر شبانه روزی صد و پنجاه و سه رکعت نماز بگزارد و در هر سال سه ماه روزه گرفت و سه دفعه زکوة داد

و هر چه برای نفس خود میکرد برای ایشان بجای آورد تا آنکه از برزخ بحق پیوست چهارم علم است که آنچه جمع شده

برای اهل اسلام از علم اتفاق بهتر است متقدمین را ده صحیح تر بیب در ین نیست که علم نیست الاعند طایفه محققه امامیه
اکه علم غیر این طایفه جهل مرکبست و جابر بن یزید الجعفی یکی از ایشان است که مسلم در صحیح ذکر کرده که او هفتاد هزار
حدیث از حضرت امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام از حضرت رسالت پناه شنود و آنها حفظ داشت هفتم منافع دینیه و دنیویه است
که منافعی که اسلام منطوی برانست واقع میشود و برای مجموع آن از دین و از ارباب یقین است این که مستغنی شد بزبان
فرقه محققه ششم و از وجهت و شان و شرف ایشان بیعن منازل ایشان و رفعت محل و مکان ایشان و علو مقام ایشان
از انچه بر شد و آن کتابها و ما نقل کردیم سے فی الجمله بعضی در انچه سبق ذکر یافت و از بعض مراتب ایشان است قول حضرت
رسالت علیه السلام و آله سلمان منا اهل البیت و اکثر فرمود ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة
سلمان از اهل بیت ماست
اصدق من ابی ذر یعیش وحده و یموت وحده و یبعث وحده و یدخل الجنة وحده و اکثر
و فرمود المقداد منی و اکثر فرمود عمار جلدة بین عینی یقتله الفئة الباغیة و قول حضرت امام ابی
مقداد از منست عمار پوستی است از چشم من میکشد او را لشکر اهل بغی
عبد الله علیه السلام رحم الله الفضیل بن یسار و هو منا اهل البیت علیهم السلام از حضرت است انزلوا داود الرقی
رحمت کند خدای فضیل بن یسار را و او از اهل بیت ماست
منی بمنزلة المقداد من رسول الله و قال عیسی بن منصور خیار کم فی الدنیا خیار کم فی الآخرة
از من بمنزله مقداد از رسول خدای و گفت که عیسی پسر منصور از نیکانست در دنیا و از نیکانست در آخرة
و قال ابو عبد الله لعجلان کانی انظر الیک الی جنبی و الناس یعرضون علیک و گفت برای میسر بن عبد العزیز
و نیز گفت برای عجلان ابی صالح که گویا می‌بینم ترا پهلوی خود و مردمان معروض میشوند بر تو
انه یجاهد فی الرجعة و ان حمران بن اعین یجاهد فی الرجعة و قال الصادق علیه السلام فی اربعة
منهم مؤمن الطاق هم احب الی امواتا و احیاء و قال بشر المخبتین بالجنة ابرید بن معویة العجلی
و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم امناء نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه و زرارة بن اعین اربعة

٢٢١

لو لا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة و برید بیان زحمت مصنوعی و ارای نقطه ستم قره است و قال علیه السلام فی سلمان الفارسی
اگر اینها نمی بودند منقطع میشد آثار نبوت — در حق سلمان فارسی
و جابر و الیسع و یونس انتهی الیهم علوم الانبیاء و حضرت امام ابو محمد الحسن العسکری گفت ابی الفضل بن شاذان
منتهی شد بسوی ایشان علوم پیغمبران
وقتی که نظر کتاب بدو و که تصنیف فضل بود انی لاغبط اهل خراسان بمکان الفضل و کونه بین اظهرهم
و حضرت امام صادق علیه السلام مرکاو فضل را دید گفت بشر المخبتین و گفت حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام ما عرض احد
بشارت ده ارباب خضوع و خشوع را
فی قلبی فی الموقف الا علی بن یقطین فانه لا یزال معی حتی ادخله الجنة و گفت حضرت صادق علیه السلام احب الناس
در دل من در موقف بغیر علی بن یقطین پس بدرستی که او با منست تا آنکه در آرمش
الی احیاء و امواتا اربعة برید بن معویة و زرارة و ابو بصیر و محمد بن مسلم انهم من الذین قال الله عز و جل
السابقون السابقون اولئک المقربون و فرمود که لو لا زرارة لقلت سیذهب علی احادیث ابی
و نیز فرمود برای ابراهیم بن نعیم بن قعقاع انت ممن لا عیب فیه و گفت علیه السلام بعد از موت بکیر که
انزله الله بین رسوله و بین امیر المؤمنین و گفت حضرت امام ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام وقتی که خبر موت ابان
فرود آورد خدای او را میان پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام
بآنحضرت دادند که اما و الله لقد اوجع قلبی موت ابان — تذییل
در بیان بودن فضل ائمه معصومین بنسبت یکدیگر صلوات الله و سلامه علیهم پس حضرت امیر المؤمنین را علم فضل محقق است
بمجرد و تضاعیف این مجال گذشت و حضرت امام حسین را با بار شدت رزیه و عظم مصیبت چه اگر مثل این رزیه و مصیبتی
احدی از اساطین و آفرین را رسیده و حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام مکروهات الحق را با بار طول عمر افضل از باقی

داشته اند یعنی اکثر ثواب و جا رفت جرات در قول افضلیه این حضرات بعضها من بعض یکی چنین قدر که گویند که ایشان

در جمیع مزایا و فضایل مساوی اند و این که ایشان مثل حلقه متساوی الاجزا اند که هیچ جزو آن از جزو دیگر مرتبه نیست

تا مرتبه که براینه روایت از ایشان علیهم السلم که هریک از ایشان قایما بالسیف اند و در کافی کلینی بسند مرفوعا الی

حکم بن ابی نعیم از حدیثی از حضرت امام ابی جعفر محمد باقر عم که آنحضرت فرمود یا حکم کلنا قائم بامر الله

ای حکم هریک از ما ایستاده اند بفرمان خدا

من گفتم تو مهدی آنحضرت گفت کلنا نهدی الی الله من گفتم فانت صاحب السیف فرمود که

هریک از ما راه مینماید بسوی خدا — پس تو قایم بسیفی

کلنا صاحب السیف و وارث السیف الحدیث لکن این تمام است و امثال این جابر المکرمه نیست سیف الله

هریک از ما صاحب شمشیر و میراث یاب شمشیر است

بدست مهدی علیه السلم نقل کرده است متقدم و فاضل در لوامع خود از ذی الحسبین الشریف مرتضی علم الهدی

که قایم عم متعبد بتقیه نیست بلکه فرض است جهاد و ادرا و منابذه و مقاتله با اعدا و اقامت دین بجا بچنانچه [illegible]

بر این اخبار متواتره از امامیه و غیر ایشان بخلاف آبایش علیهم السلم پس هرستی که اکثر ایشان مامور بخروج و قیام

بحرب نبودند بلکه متعبد بتقیه بودند بچنانچه وارد است از ایشان علیهم السلم ما منا الا من وقعت فی عنقه

نیست از ما کسی مگر واقع بوده [illegible]

بیعة لطاغیة زمانه الا القائم فانه یخرج ولا بیعة لاحد فی عنقه و در کتاب اثبات الغیبة و کشف

بیعتی برای طاغی زمان او الا قایم ما پس هرستی که او بیرون می آید و بیعت هیچکس در گردن او نیست

الحیرة مرصد وق راست که حکایت کرد ما احمد بن محمد الشعانی رض که گفت حکایت کرد ما من محمد بن عبد الله الکوفی

از سهل بن زیاد الادمی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی که گفت گفتم مر حضرت امام محمد بن علی بن موسی علیهم السلم را که بدرستیکه

من امیدوارم که قایم اهل بیت محمد صلوات الله علیهم تو باشی که زمین را از قسط و عدل مملو گرداند چنانچه پر شده از ظلم و جور پس آن

قایم تو باشی آنحضرت گفت یا ابا القاسم ما منا الا قائم بامر الله عز وجل وهاد الی دین الله ولکن القائم الذی یطهر

ای ابا القاسم نیست از ما مگر قایم بامر الله — و راه نماینده بدین — ولیکن قایمی که [illegible] الله

الله عز وجل به الارض من اهل الکفر والجحود ویملأها عدلا وقسطا هو الذی یخفی علی الناس ولادته

خدای عز وجل او زمین را از اهل کفر و انکار و پر کند زمین را بعدل و انصاف او کسی است که پوشیده است ولادت او

دلخز

ویغیب عنهم شخصه ویحرم علیهم تسمیته وهو سمی رسول الله صلعم وآله وکنیه وهو الذی یطوی له الارض

و غایب میشود از ایشان شخص او و حرام است بر مردمان نام او بردن و همنام رسول خداست و همکنیه او و او کسی است که در نوردیده میشود برای او زمین

ویذل له کل صعب یجتمع الیه من اصحابه عدة اهل بدر ثلثمائة وثلثة عشر رجلا من اقاصی الارض وذلک

و آسان کرده برای او هر دشوار را جمع میشود از اصحابه شماره اهل بدر سیصد و سیزده مرد از اطراف زمین و این

قول الله عز وجل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر فاذا اجتمعت له هذه

گفته خداست [illegible]

العدة من اهل الاخلاص اظهر امره فاذا کمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله

[illegible] از اهل صدق و اخلاص ظاهر میشود [illegible]

عز وجل فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله تبارک وتعالی عبد العظیم گفت پس من گفتم مر او را که

پس همیشه قتال میکند با دشمنان خدای تا آنکه راضی میشود خدای تبارک و تعالی

بامسیدی چگونه معلوم میشود او را که خدای تعالی راضی شده گفت یلقی فی قلبه الرحمة فاذا دخل المدینة اخرج

می اندازد در دل او رحمة پس هرگاه در آید در مدینه بیرون آورد

اللات والعزی فاحرقهما مولف این ورقه صحیحه میگوید که مراد از لات و عزی ابوبکر و عمر است پس هرستی که

و بیرون آورد لات و عزی را [illegible]

افواج و احراق آن مردو از چند طریق بحد ورود یافته اند از آن میگوید که این حدیث مشتمل است بر تحریم تسمیه قایم بچنانچه

مشتمل بر غیر این بوده شاید که مراد تحریم در زمان شدت تقیه و قرب زمان غیبت بوده باشد و الا پس تحریم او در زمان ما قبل این

زمان مجمع علیه است و میان اصحاب معمول است در کتب ایشان و مصنفات ایشان و در زبر و معروفات ایشان و محتمل است که مراد تحریم

تسمیه پس علیه السلم باشد تحریم مجموع تسمیه بحکم و کنیه مر غیر او را تا بر وده جمع میان محمد و ابو القاسم چنانکه مصرح است در بعضی

فقهی و ایما این فرموده تو در عم وهو سمی رسول الله صلعم وآله وکنیه و این را و می است مر آنحضرت را بشارت که نبی

صلعم وآله در مجموع اسم و کنیه تمام تم مشبه ما باشد در میان خلقا و خلقا و اقوالا و افعالا و اما در وجوب طاعة مر بعضی از آن

حضرات را بر بعضی پس هرستی که جواب گفته شیخ مفید جا حب بحث الغیث را که سوال کرده بود که حضرت امیر المومنین و حسنین

علیهم السلم در یک زمان بودند پس آیا طاعت هر سه واجب بود در وقت واحد و یا طاعت بعضی بر بعضی واجب بود با آنچه گفت شیخ مفید

تصور کرده بود که در زمان رسول طاعت رسول از جهت امامتش واجب بود بر همه دون غیر پس چون رسول رحلت فرمود امامت بعد از او

مر امیر المومنین را بود و غیر امیر المومنین هر که بود در عقب بود و او را پس طاعت امیر المومنین بر همه واجب بود لا غیر او از حلقه آنحضرت

۲۲۲

سبقت دیم

ار وادهم نام رسول الله

امامت حسن بن علی را بود و حضرت امام حسین هم که او در غیبت او بودند و چون حضرت امام حسن رحلت نمود امام حضرت

امام حسین منتقل شد وا او امام مفترض الطاعه بود بر انام و این حکم کلی امام و خلیفه است در زمان هر یک از ایمه و هر یکی که سوال

کرده قومی از امامیه از اصحاب ما که امامت رسول خدای را بود صلعم و آله و امیر المومنین و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلم در وقت

در زمان واحد بود و لما نظر او امر و نهی حضرت رسالت را بود در وقت حیاتش لا غیر و همچنین امیر المومنین را در حسن و الحسین

و هر امام مسبوق که در زمان امام سابق موجود می بود و صامت می بود و امام سابق ناطق و این خلافست در عبارتش

و اصل آنست که ما معتقد داشتیم مولف حضرت افاضت فرمود میگویم من که معاش ابن اختلاف با این قول اوست و آنچه

او نقل کرده از بعضی اصحاب ما و این اختلاف نیست الا در عبارة و تقریر نه در اصل مسئله و آن اینچنین است که اگر

اگر ایشان هر کدام شما دارند که امر و نهی و نطق بجزوی بوده باشد الا اول اگر ثانی صامت بوده باشد پس این

که گفت قدس الله سره ما نگر آن امام اول هر که غیر اوست از رعیة او اگر چه که هر کدام ثانی رعیة اول باشند پس مفضول عنه

باشد و بنا بر عمل بقاعده از وجوب افضلیة امام گویم مفضولیت او در وقت مقتضی مفضولیت کلی نیست مطلق اگر کسی عذرا

قرار دادی که ایمه مساوی یکدیگر اند گویم در اصل فضل و افضلیة متحقق میشود بجزوی که حضرت حضرت با ولة نرسانید دین اگر کسی

که قرار دادی که ایمه هر جا باید بیکدیگر در زمان معین پس آیا امامت مراد است یا دیگری الم غیر او را و چگونه منصوص شده

که مراد او باشد پس میشود در سه کلام رعیة او گویم امامت مراد است برای آنکه بعوث سابق منتقل بلاحق شده پس اول

باقی باشد بمعنای دینا چرا که امام بعد از او نخواهد بود و لازم می آید که یکی از ایشان رعیت باشند مراد او الحکم ایشان هم در ایشان

نه از حکم شدند نه از رعیت و تحقیق تصریح کرده این معنی طبری در اسرار الامامه و گفته است که زمان زمان اوست الشیخ این

بیرون آمده اند از تکلیف و عبادة ایشان شوقیه و ذوقیه نه تکلیفیه چرا که جنین یافت که ایمه افضل از انبیا اند بی

شکی و بدینیست در آنکه ایشان افضل از ملایکه اند برای آنکه انبیا اشرفند از ملایکه بچنانچه قرار یافته در علم کلام علامه

در کتاب الفین گفته که حضرت امیر المومنین ع افضل از ملایکه است لقوله تعالی إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا

بدرستی که خدای برگزید آدم را و نوح

وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و عالمون عبارة از ما سوی الله است و حضرت امیر المومنین ع از آل ابرهیم

و آل ابرهیم و آل عمران را بر عالمیان

است و مصطفی افضل از مصطفی علیه می باشد مولف سدره الله گوید میگویم من که این بعینه عبارت رسالت

ایمه علیهم السلم و گفته است صدوق در اعتقاداتش که در آن وقت که امر فرمود خدای تعالی ملایکه را بسجود حضرت آدم ع

قوم

لقوله تعالی فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ و از تکریم خدای تعالی ملایکه را بسجود الا برای کسی که او اکمل و افضل

پس سجده کردند فرشتگان همگی ایشان جمیع کننده

از ملایکه باشد و سجود ایشان لله تعالی بود و برای طاعة آدم و گرامی مر آنچیز را که خدای تعالی در صلب آدم ودیعه نهاده بود از نبی ما

صلعم و آله و ایمه علیهم السلم و گفته است فاضل مقداد در شرحش که ایمه افضل اند از ملایکه چون زیادة مشقة ایشان در طاعه برای

معارضه شهوة و غضب و برای آنکه ایشان از آل ابرهیم اند فضل اند بنا بر آیه کریمه و عموم لازم نمی آید بنا بر وجود مخصص

بالف اداة میگوید میگویم من که مراد بعموم عموم افضلیت آل ابرهیم است بر من عدا و این مستفاد از قول خدای تعالی است

علی العالمین پس ایمه علیهم السلم داخل میشوند و مخصص ای که دلیل آنکه ایمه علیهم السلم از آن قبیل نیستند که توان گفت که

آل ابرهیم ایشان فضل اند و چگونه باشد که ایشان صلوات الله علیهم افضل اند بلکه افضل از جمیع اهل الفضل اند که گذشت

میگوید میگویم من که روایت در کتاب بستان الکرام که جبرئیل علیه السلام روزی حضرت رسالت پناه صلعم و آله گفت

نَقُومُ لِهٰذَا الْفَتَى پس جبرئیل ع گفت إِنَّ لَهُ عَلَيَّ حَقَّ التَّعْلِيمِ پس حضرت رسالت فرمود و کیف ذلک التعلیم

چگونه بود آن تعلیم

بدرستی که مرا بر من حق تعلیم است

يَا جَبْرَئِيلُ پس جبرئیل گفت لما خلقني الله عز و جل سالني من أنت وما اسمك ومن انا وما اسمي فحيرت

در [illegible] خدای پرسید از من که تو کیستی [illegible]

فِي الْجَوَابِ پس این جوان مرا گفت بگو انت الرب الجليل واسمك الجليل وانا العبد الذليل واسمي جبرئيل

من جوان ماندم در جواب

برخاستم و تعظیم او کردم پس حضرت رسالت صلعم و آله گفت کم عمرك يا جبرئيل پس گفت ع نجم يطلع من العرش في

چند باشد عمر تو یا جبرئیل

ستاره ایست که برمی آید از عرش در

ثلثين الف سنة مرة واحدة وقد شاهدته طالعا ثلثين الف مرة و گذشت در هر صد سال

سی هزار سال یکبار و بتحقیق دیده ام آنرا که برآمده سی هزار بار

از حدیث صالح الهروی در عیون اخبار الرضا ع از آن حضرت از پدران و آبایش از حضرت رسالت صلعم و آله که

إِنَّ اللّٰهَ فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ

بدرستی که خدای فضل نهاد انبیا و مرسل را بر فرشتگان مقرب و فضل داد مرا بر همه انبیا و مرسلین و الفضل

بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَلِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُحِبِّينَا

بعد از من تراست یا علی و امامان بعد از ترا و بدرستی که فرشتگان هر آینه خادمان اند و خادمان دوستان ما

۲۲۳

چون بدینجا رسید سیر کلام خامه را که دو اکثر نام پوشیده نماند که فاتحه و خاتمه کتاب خلاصه و زبده آن

اصناف و جواهر معادن طباع مصنفین می باشد علی الخصوص مصنف این کتاب مستطاب که از روی انصاف

می توان گفت که در این فصاحت و میادین بلاغت شهسواری است عدیم العدیل و شهسواری است بی شبه و نظیر عبارات

رایقه و اشارات فایقه او را بریختن و الفاظ خام خود آن آمیختن شرط انصاف نیست پس شرط اینست که

عبارت اصل را بصرافت خود وا گذاشته صبر سفی و از کلکه آن را بزان فهم سپیده مترجم سازیم و بعد از اتمام

آن نکته بسته که لایق حال شارح باشد از نهانخانه ضمیر برون اندازیم **فخاتمة التی المنعوتة**

بفحوی الكريمة وختامه مسك فليتنافس المتنافسون

ولنحبس ههنا علی عنان القلم فان هذا مضمار واسع لا یدرک عونه ولا یساحل ساحله

وان الجد المعن المتعمق فیه واتهم فخد بخطام هذا الکلام فانخر فی مبرک المعنی فقد جعل

الاختصار له عقالا والانجاز محالا فلم ینذ عن الاذان فکیف ینذ عن الاذهان وانظر الی

صدق رقم الفاظه وحسن رسم معانیه فلم یستج عند نشره ولم یستبهم عند طی مفهوم طیته

مراجل العلم وضمنه دنان الحکمة وصفاه راووق الفهم فتمشت فی المقاصل عذوبته وفی الافکار

رقته وفی العقل حدته وانی لک بذلک الا بعد الکحال عین اللکنة بمیل البلاغة وجلاء مرض

الغفلة بمرود الیقظة فان الشبهة قذی البصائر کما ان الرمد قذی الابصار ولعلک

اذن یستخرج منه بمصباح مناقح الرؤیة واشعال نار البصیرة ما استخلص من فحم الالحام

ورق

ورق نعطیس الافهام فانه مما احمته بوایق الفکر وسبکته مشاعل النظر وخلصته من دنس

الاطناب فبرز بروز الابریز منتظما فی سلک الوجیز تقدته ید البصیرة وجلته عین الرویة

ووزنه معیار البلاغة فلا ینطق فیه بزایف ولا یسمع فیه بهرج نقبته الفکر ونظمته الفطنة

وفصل جوهر معانیه فی سمط الفاظه فجملته نحور الرواة وشنفته افواه الثقاة کالبدر الطالع

بوجه الکرام اضاءت انواره کل مظلم بهیم فمن لم ینظر بعین الانصاف والمعدل عن جادة

اعتسافه وعاند وکابر ونازع وشاجر وقد قال الله وكأين من دابة في السموات

والارض يمرون عليها وهم عنها معرضون فاذا لم یقبل من الله ورسله فلیس ذلک

العجیب والغریب ان لا یقبلوا من غیرهم علی ان الحجة ینبغی ان یکون حجة فی نفسها لا ان

یکون مقبولة عند الخصم لا سیما اذا کان عنیدا بل ربما یکون فی عینه مردودة کالعسل

عند الصفراوی فانه لا یری منه الا مرارة ومن لا یقبلها من عقله فکیف یقبلها ممن یعتقد

انها نکتة من عدوه فی زعمه لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیوة لمن تنادی

ونار لو نفخت بها اضاءت ولکن انت تنفخ فی رماد وما انت بمسمع من فی القبور وقد فاح اماح

الصلاح فلاح ضوء الصباح واغنى عن الاستصباح بمصباح وسرى نسيم الرياح وشعبه
مصروع المناظرة فافاق وسرى اهداة العمى من ضلالتهم مثلا في الآفاق فما قرب شميم
عرفه في مشام زكومهم الا ورفع الى جادته المفكرة منه ما سكنه بمحل الموهوم في الوضوح كالمعلوم
فقل للذي لا يزداد من استنشاق نسيم خزامى اسرار الا زكاما ولا يستفيد من زهر اعوانه الا ارغاما
مالك لا تطيق مشاهدة نور هذه الاسرار ولا تشتاق الى معاينة نور حسن الانوار ولكن من عدل
عن الهدى وجنح الى الهوى فقد تورط في العمى وعلى ام راسه في درك عناده هوى يخبط
خبط عشواء على لجة عميا في ليلة ظلماء غاو تابع ضلالا ومتحير مقلد جهال لا يهتدي الى صواب
في مسئلة او جواب ولا يتبع دليلا الا حقا من عقل او نقل من سنة او كتاب وما سبيلا لا
منقد ابجبه من اضطراب فكانما خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
وَمَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ولقد احسن الصاحب الجليل
ابو القاسم اسمعيل بن عباد في قصيدة له يمدح به الرضا ع حيث قال وما احسن ما قال

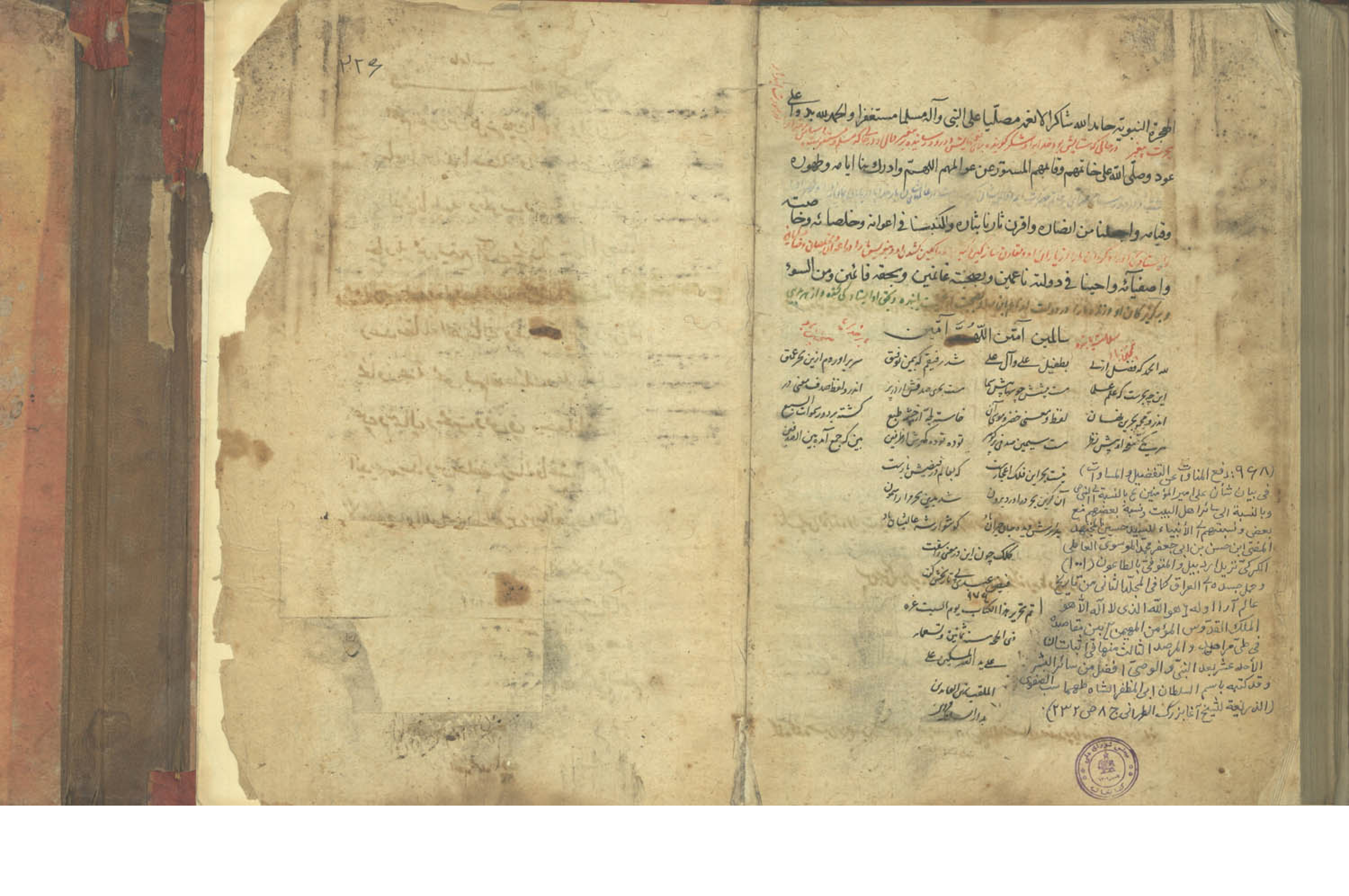
ان بني النصب كاليهود ... وقد يخلط تهويدهم بتمجيس
كم دفنوا في القبور من نجس ... اولى به الطرح في النواويس

عالم

عالمهم عندما اباحثه ... في جلد ثور ومسك جاموس
اذا تاملت شؤم جبهته ... عرفت فيها اشراك ابليس

فمن طمع في رشده وهدايته او رغب الى العادة من غوايته كمن طلب النور من الظلام او حاول اهله من
اضغاث الاحلام واذا كان المنافق اذا تليت عليه اياتهم ابى واستكبر وكيف يطيق معاينة
النير الاعظم الخفاش الاحقر والموالي بعد بزوغ فلق الصبح من حيث الاكتاف لا تندر
فما الفرق بين اعمى وابصر انما يستجيب الذين يسمعون والموتى يبعثهم الله ثم اليه يرجعون
وانما نخاطب رب الارباب اولى الاعراف والالباب الذين عضدهم بمعاونة التوفيق وهداهم
الى سواء الطريق فهم يستخرجون الغوامض بالفكر الدقيق وينظرون الى الغيب من وراء ستر
رقيق فالمهتدى الى ولايتهم بمعرفة حقهم حقيق والعارف بحقهم لاهتداء الى شرفهم وعلى
منزلتهم خليق فانى قد وصلت الى مقام عليه يحمد الحدق العلويا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا
لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لولا يد لما ابتليتهم فكيف ذاك وما لي عنهم بدل
وَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ فوزا عظيما وفرغ من تسويدها مولفها الكذ
الجاني الحسين بن الحسن الحسيني في رابع ربيع الاول من سنة تسع وخمسين وتسعماية من

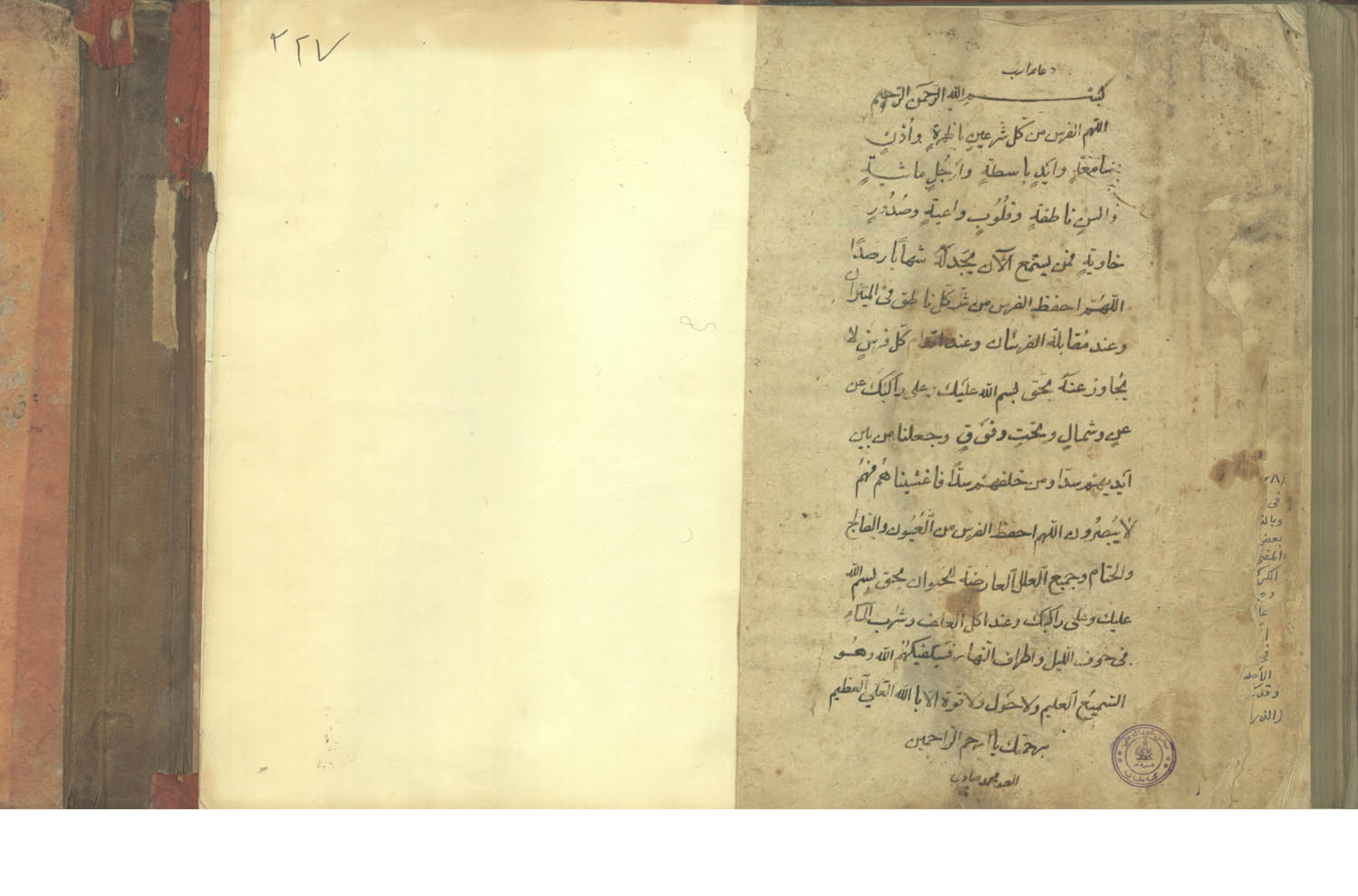
٣٢٥



الهجرة النبوية حامد الله شاكرا لانعمه مصليا على النبي وآله مسلما مستغفرا والحمد لله بدوا وعلى
عود وصلى الله على خاتمهم وقائمهم المستور عن عوالمهم اللهم وادرك لنا ايامه وظهوره
وقيامه واجعلنا من انصاره واقرن ثارنا بثاره واكتبنا في اعوانه وخلصائه وخاصته
واصفيائه واحينا في دولته ناعمين وبصحبته غانمين وبحقه قائمين ومن السوء
سالمين آمين اللهم آمين

(٩٦٨: دفع المناواة عن التفضيل والمساواة) في بيان شأن علي امير المؤمنين ع بالنسبة الى النبي وبالنسبة الى سائر اهل البيت ونسبة بعضهم مع بعض ونسبتهم الى الانبياء للسيد حسين المجتهد المفتي ابن حسن بن ابي جعفر محمد الموسوي العاملي الكركي نزيل اردبيل والمتوفى بالطاعون (١٠٠١) وحمل جسده الى العراق كما في المجلد الثاني من تاريخ عالم آرا اوله [هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس المؤمن المهيمن] بين مقاصده في طي مراصد والمرصد الثالث منها في اثبات ان الاحد عشر بعد النبي والوصي افضل من سائر البشر وقد كتبه باسم السلطان ابي المظفر شاه طهماسب الصفوي (الذريعة للشيخ آغا بزرگ الطهراني ج ٨ ص ٢٣٢)

تم تحرير هذا الكتاب يوم السبت غره
ذي الحجه سنه ثمانين وتسعمائه
علي يد العبد المسكين علي
الملقب بشمس العابدين
بدار السلطنه قزوين



٢٢٧

دعاء اسب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم الفرس من كل شر عين ناظرة واذن
سامعة وايد باسطة وارجل ماشية
والسن ناطقة وقلوب واعية وصدور
خاوية فمن يستمع الآن يجد له شهابا رصدا
اللهم احفظ الفرس من شر كل ناطق في الميدان
وعند مقابلة الفرسان وعند التقاء كل قرين لا
يجاوز عنه بحق بسم الله عليك وعلى راكبك عن
يمين وشمال وتحت وفوق وجعلنا من بين
ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم
لا يبصرون اللهم احفظ الفرس من العيون والفالج
والختام وجميع العلل العارضة للحيوان بحق بسم الله
عليك وعلى راكبك وعند اكل العلف وشرب الماء
في جوف الليل واطراف النهار فسيكفيكهم الله وهو
السميع العليم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
برحمتك يا ارحم الراحمين

العبد محمد صادق

[library stamp]